روش امام شافعی رحمه‌الله
در اثبات عقیده

نوشته‌ی:

دکتر محمد بن عبدالوهاب العقیل

فهرست مطالب

م		ص
١.	**مقدمه**	
٢.	علت پرداختن به موضوع	
٣.	روش من در این موضوع	
٤.	فصل اول	
٥.	بحث اول: اسم و نسب امام	
٦.	لقب امام	
٧.	زادگاه امام	
٨.	بحث دوم: تولد و آغاز زندگی امام.	
٩.	رشد و یادگیری امام	
١٠.	بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم	
١١.	سفر به مدینه و دیدار با امام مالک	
١٢.	مسافرت به یمن	
١٣.	درد و محنت امام	
١٤.	ملازمت با محمد بن حسن بعد از آزادی	
١٥.	بازگشت به مکه	
١٦.	مسافرت دوم امام به عراق	
١٧.	مسافرت امام به مصر	
١٨.	وفات امام شافعی	
١٩.	بحث چهارم: استادان شافعی	
٢٠.	ملاقات احمد بن حنبل با شافعی و استفاده ایشان از همدیگر	
٢١.	مبحث پنجم: شاگردان امام شافعی	
٢٢.	مهمترین شاگردان امام	
٢٣.	فصل دوم:	
٢٤.	اصول امام شافعی در زمینه اثبات عقیده ومقایسه روش پیشینیان ومتکلمان	

.٢٥	بحث اول: روش پیشینیان در زمینه اثبات عقیده	
.٢٦	مبحث دوم: روش اهل کلام در اثبات عقیده	
.٢٧	شناسایی علم کلام	
.٢٨	موضع گیری اهل سنت و جماعت در برابر علم کلام	
.٢٩	مبحث سوم: اصول شافعی در اثبات عقیده	
.٣٠	اصل نخست: التزام به قرآن و سنت و تقدیم آن بر عقل	
.٣١	منزلت سنت از دیدگاه امام شافعی و رد ایشان بر کسانی که حجیت آن را انکار کرده‌اند.	
.٣٢	پاسخ امام شافعی – رحمه الله – به منکرین حجیت سنت.	
.٣٣	شناسایی خبر آحاد	
.٣٤	شرایط صحت و پذیرش حدیث از منظر امام شافعی رحمه الله	
.٣٥	حدیث آحاد مفید ظن است یا علم	
.٣٦	عمل کردن به حدیث آحاد	
.٣٧	حکم کسی که حدیث آحاد را مردود می شمارد	
.٣٨	موضعگیری امام شافعی – رحمه الله – در برابر تقلید	
.٣٩	اصل سوم: ارج نهادن وی به برداشت صحابه وپیروی از ایشان.	
.٤٠	اصل چهارم: کناره گیری از گروههای تفرقه انگیز(اهل اهواء)،	
.٤١	بدعت گذاران و متکلمان ونکوهش آنان.	
.٤٢	دیدگاه امام شافعی درباره گواهی دادن هواپرستان وبدعت گذاران	
.٤٣	قطع ارتباط با بدعت گذار از منظر امام شافعی	
.٤٤	جایگاه علم کلام از منظر امام شافعی.	
.٤٥	باب دوم	
.٤٦	ایمان از منظر شافعی و روش وی در اثبات آن.	
.٤٧	فصل اول: حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن	
.٤٨	دیدگاه امام شافعی–رحمه الله– پیرامون حقیقت ایمان	
.٤٩	فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.	
.٥٠	فصل سوم: استثناء درایمان و ارتباطش با اسلام.	

.٥١	بحث اول: استثناء در ایمان.	
.٥٢	دیدگاه امام شافعی درباره استثناء درایمان	
.٥٣	بحث دوم: تفاوت میان اسلام وایمان.	
.٥٤	دیدگاه امام شافعی درباره تفاوت میان ایمان واسلام	
.٥٥	فصل چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره.	
.٥٦	بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تراز شرک.	
.٥٧	دیدگاه امام شافعی پیرامون گناهان کبیره غیر از شرک	
.٥٨	بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز.	
.٥٩	بحث سوم: حکم سحر وساحران.	
.٦٠	بخش سوم	
.٦١	عقیده شافعی در زمینه توحید و روش ایشان در اثبات آن.	
.٦٢	فصل اول: توحید عملی	
.٦٣	بحث اول: تعریف توحید عملی (الوهیت)	
.٦٤	بحث دوم: هدف از آفرینش انسان وجن.	
.٦٥	بحث سوم: مسائل مربوط به قبرها	
.٦٦	مسأله اول: حکم برافراشتن آرامگاه و ساختن گنبد، مساجد و... برروی آن.	
.٦٧	مسأله دوم: مسطح کردن قبر.	
.٦٨	مسأله سوم: بناسازی بر روی قبرها و گچ کاری کردنشان.	
.٦٩	مسئله چهارم: ساختن مساجد بر آرامگاه ها	
.٧٠	دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ	
.٧١	زیارت گورستان.	
.٧٢	بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر نام خدا	
.٧٣	دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ	
.٧٤	بحث پنجم: تطیر(به فال بد گرفتن)	
.٧٥	بحث ششم: طلبیدن باران از ستارگان	
.٧٦	بحث هفتم: الفاظی که توحید کامل را خدشه دار می کنند	

.٧٧	بحث هشتم: شفاعت (پا در میانی)	
.٧٨	بحث هفتم: رقیه (افسون)	
.٧٩	دیدگاه علماء در مورد رقیه اهل کتاب	
.٨٠	ترجیح اقول: فصل اول	
.٨١	توحید ربوبیت	
.٨٢	مقدمه	
.٨٣	بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا	
.٨٤	بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا	
.٨٥	بحث سوم: روش شافعی ـ رحمه الله ـ در زمینه اثبات وجود خدا	
.٨٦	فصل سوم	
.٨٧	توحید اسماء و صفات	
.٨٨	مقدمه	
.٨٩	عقیده سلف در مورد اسماء و صفات:	
.٩٠	بحث اول: چکیده ی عقیده امام:	
.٩١	بحث دوم: عقیده امام در مورد اسماء	
.٩٢	بحث اسم و مسمی:	
.٩٣	بحث سوم: عقیده امام در مورد صفات	
.٩٤	صفت اول: العلو	
.٩٥	صفت دوم: استواء	
.٩٦	صفت سوم: نزول (پایین آمدن)	
.٩٧	صفت چهارم: کلام خدا	
.٩٨	صفت پنجم: دست	
.٩٩	صفت ششم: وجه	
.١٠٠	صفت هفتم: قدم (پا)	
.١٠١	صفت هشتم: خنده	
.١٠٢	صفت نهم: انگشتان	

.١٠٣	صفت دهم: چشم	
.١٠٤	صفت یازهم: علم	
.١٠٥	باب چهارم	
.١٠٦	بخش اول	
.١٠٧	ایمان به پیامبران (علیهم السلام)	
.١٠٨	بحث نخست: معنی ایمان به پیامبران (علیهم السلام)	
.١٠٩	بحث دوم: حال مردم قبل از بعثت پیامبر و توضیح نیاز آنها به بعثت پیامبر	
.١١٠	بحث سوم: فضایل پیامبر ما محمد (صلی الله علیه وآله و سلم)	
.١١١	بخش دوم: ایمان به روز آخرت	
.١١٢	بحث نخست: فتنه‌ی قبر و برکات و عذاب آن	
.١١٣	بحث دوم: حکم هدیه کردن پاداش اعمال به مردگان	
.١١٤	بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم	
.١١٥	بخش سوم	
.١١٦	ایمان به قضا و قدر	
.١١٧	بحث نخست: معنی ایمان به قضا و قدر	
.١١٨	بحث دوم: مراتب قضا و قدر	
.١١٩	مرتبه دوم: مشیت و خواستن.	
.١٢٠	بخش چهارم	
.١٢١	جایگاه اصحاب از منظر امام شافعی	
.١٢٢	عقیده اهل سنت و جماعت در مورد اصحاب پیامبر	
.١٢٣	عقیده امام شافعی در مورد اصحاب پیامبر	
.١٢٤	باب پنجم	
.١٢٥	فصل اول: رساله‌ی " الفقه الاکبر	
.١٢٦	بحث نخست: عرضه‌ی مفاهیم رساله	
.١٢٧	بحث دوم: حکم بر آنچه در آن رساله است.	
.١٢٨	فصل دوم	

.١٢٩	موضع گیری شافعی – رحمه الله – در برابر فرقه‌ها	
.١٣٠	بحث نخست: قدریه و معتزله	
.١٣١	مبحث دوم: رافضه (شیعیان امروزی)	
.١٣٢	مبحث سوم: صوفیه	
.١٣٣	خاتمه	

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

ان الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا، من یهده الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد عبده و رسوله.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ ﴾ آل عمران: ۱۰۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آن گونه که حق تقوا و پرهیزکاری است، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ﴿١﴾ ﴾ النساء: ۱

ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را [نیز] از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد پروا دارید و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ﴿٧٠﴾ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ ﴾ الأحزاب: ۷۰ - ۷۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید. تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد قطعا به رستگاری بزرگی نایل آمده است

همانا راست ترین کلام، کلام خدا است و بهترین هدیه، هدیه محمد ﷺ می باشد و بدترین کارها بدعت های هستند که در دین ایجاد می شوند، چون هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی انسان را به جهنم می کشاند، خداوند تبارک و تعالی در یکی از آیات مبارکه قرآن بزرگی نعمتهایش را به بندگان یاد آوری می کند و می فرماید:

﴿ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا ۖ قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم ۖ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ الحجرات: ۱۷

از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند بگو بر من از اسلام‌آوردنتان منت مگذارید بلکه [این] خداست که با هدایت‌کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راستگو باشید

سپاس و ستایش پروردگاری که ما را به اسلام هدایت داده، اگر هدایت خدایی نمی بود ما هرگز هدایت نمی یافتیم.

یکی از نعمتها و فضل های خداوند بر این امت، فرستادن پیامبر بزرگ، محمد ﷺ به سوی ایشان است، خداوند می فرماید:

﴿ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ ﴾ آل عمران: ١٦٤

به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند

خداوند توسط این پیامبر چشمان کور و قلب های قفل شده ما را گشود و از ذلت و گمراهی و فقر و نداری به عزت و سربلندی و ثروت مندی هدایت داده و به جای نفرت و تفرقه، محبت و الفت را به ما ارزانی بخشیده.

محمد ﷺ بفرمان خدا با بهترین شیوه مبارزه کرد و رسالت را به گوش مردم رساند و امانت خودش را به جایی آورد، و در راه خدا با بهترین شیوه جهاد کرد تا به ملکوت اعلی پیوست. مردم را به دین فرا خواند و آنها را به کیش اسلام در آورد، خداوند منان، بزرگ ترین جزا و پاداش را به جای امت اسلام به آن رهبر پر افتخار عطا فرماید.

خداوند هنگام به اتمام رساندن دین برای این امت والا، آیه ذیل را بر رسولش نازل فرمود:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ فَمَنِ ٱضۡطُرَّ فِي مَخۡمَصَةٍ غَيۡرَ مُتَجَانِفٖ لِّإِثۡمٖۙ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣﴾ المائدة: ٣

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیین خدا پسند برگزیدم پس هر کس در حال گرسنگی ناچار شود بی‌آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است

این آیه در بزرگ ترین روز این امت اسلامی فرود آمد [۱]، همه مسلمانان در آن جلسه بزرگ حضور داشتند ، که در تأریخ اسلام بی سابقه بود، از تمام اقصا و نقاط آن روز اسلام مردم در گردهمایی بزرگ شرکت کرده بودند تا فریضه حج را در حضور پیامبر به جا بیاورند، یعنی وقوف در عرفه که با روز جمعه هم مصادف بود، اصحاب پیامبر ﷺ سخنان پر بار حضرت را با گوش دل می شنیدند. و عظمت خود را که خداوند به خاطر این دین بدانها ارزانی بخشیده بود درک می کردند، خداوند دین را برای آنها به اتمام رسانیده و آنها را هم برای ابلاغ و نشر و به دوش گرفتن پرچم پر افتخار دین برگزیده است.

اصحاب هم جوان مردانه بازو همت بستند و جان و مال را برای ابلاغ دین تقدیم کردند البته در تمام مراحل رسول اکرم ﷺ را اسوه و مقتدای خود قرار دادند، این هم یکی دیگر از بخششهای خداوند منان است به امت اسلامی، یاران رسول ﷺ پرچم پر افتخار دعوت و جهاد را برداشتند و آگاهانه دین میبن اسلام را بیان کردند تا صدای دلنواز و نور تابناکش به گوش همه جهانیان رسید و جهان را روشن نمود و لقب عمومیت را برای خود کسب کرد و مرزهای قرار دادی را در هم نوردید.

تلاش مخلصانه ی همان یاران مخلص حضرت بود که اسلام را به مشرق و مغرب زمین رسانید و زمین را آباد کرد و به جهل و تاریکی پایان داد و ستونهای جاهلیت و ظلم را لرزاند و کاخهای ظغیان گران را ویران ساخت، و خداوند با تلاش آنها پیام خود از تحریف و تبدیل محافظت کرد، در قرآن می فرماید:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ الحجر: ۹ بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعا نگهبان آن خواهیم بود.

[۱] . به صحیح بخاری شماره ۴۵ و ۴۴و ۴۶ و ۷۲۶۸ و مسلم شماره ۳۰۱۷و ترمذی شماره ۳۰۴۳ و نسائی شماره ۳۰۰۲ نگاه کنید .

این هم منتی دیگر که بر این امت گذاشته شده است.

بعد از یاران حضرت نوبت به سلف صالح امت رسید، آنها هم جوان مردانه راه و روش نیاکان خود را ادامه دادند، در لیست دعوت گران نام خود را ثبت کردند و به صف مجاهدین و مبارزین و مدافعان راه خدا پیوستند، با نوری که در اختیار داشتند، راههای حقیقت را به مردم نشان می دادند پس متربیان آنها خلفی صالح برای سلف صالح خود می شدند.

در این مورد پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: « **ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل سنة من یجدد لها دینها** »[۱]

خداوند برای این امت در هر صد سال یکی را بر می انگیزد تا دین را تجدید نماید.

سپاس و ستایش برای خداوند منان که در هر زمانی، رادمردان از اهل علم را بر می انگیزد تا مردم را از گمراهی و بدبختی به سعادت و هدایت نجات دهند، راد مردان در این راه درد و رنج های فراوانی را تحمل کردند و با هدایت قران کور چشمان را بینا نمودند تا نور خدای را مشاهده کنند، و بسیاری از شکاریان ابلیس را نجات دادند و گمراهان را هدایت کردند.

چه زیباست اثر آنان بر مردم و چه زشت و کریه است جواب مردم بدان ها، آنها تحریف مفرطین و دعوای ناروای نادانان و تأویل و تفسیرات باطلان ـ که پرچم بدعت را بر آفراشته و آتش فتنه را داغ کرده بودند ـ را از کتاب خدا دور می کردند. دشمنان آنها در قرآن اختلاف داشتند و با آن مخالفت می کردند و بر پاره پاره کردن کلام خدا اجماع می نمودند، بدون آگاهی در مورد خدا و کتابش سخن می راندند، دو پهلو سخن می گویند تا مردم ساده را فریب بدهند و آنها را گمراه کنند، از فتنه گمراهان به خدای هادی پناه می بریم.[۲]

یکی از این راد مردان و عالمان ربانی، امام محمد بن ادریس شافعی رحمه الله است که یکی از چهره های تابناک اسلام بوده و خداوند او را مجدد دین و شریعت خودش قرار داده، در فقاهت منزلتی به او بخشیده که توانست اساس و قواعد فقه را تأسیس و پای ریزی نماید، و از آن دوران تا حالا مردم از سفره علم و فقاهت او بهره می برند و اصول و فروع او را اساس کار خود قرار داده اند.

---

[۱] ابو داود در ملامح شماره ۴۲۹۱ و حاکم در مستدرک ۵۲۲/۴ حدیث را روایت کرده اند و البانی هم آنرا تصحیح کرده است

[۲] . بخشی از خطبه امام احمد در رد جهمیه بود

بزرگان دین با عبارت زیبا و دل نشین او را توصیف و تمجید کرده اند، خداوند توسط او مـردم را از فقـه اهل رأی نجات داد و در دیگری را برای آنها گشود تا به قرآن و سنت برگردند، امام هم مردم را بـه ایـن روش فرا خواند و آنها را تشویق کرد و از عقل گرای مذموم و رأی هشدار می داد، نوشته هـای خـود را با قرآن و سنت مزین کرد و تیشه به ریشه مخالفان زد و آنها را از پای در آورد، خواه مخالف نزدیـک یـا دوست خودش می بود، چون حق پیش ایشان از هر چیزی محبوب تر است، امام احمد مـی فرمایـد: در قرن اول عمر بن عبد العزیز مجدد بود و در قرن دوم امام شافعی رحمه الله .....

ابو عبدالله می گوید: من چهل سال است در نماز برای امام شافعی رحمه الله دعا می کنم. [۱]

کسانی که شرح حال امام را نوشته اند و او را تمجید و توصیف کرده اند و در اصول و فروع از او پیـروی نموده اند قابل حصر نیستند، چون همه به علم و فقاهت او ایمان و اعتماد داشتند.

از فضل خداوند است که مرا یاری داد تا به بررسی این شخصیت بزرگ بپردازم واز ایشان بهره ای ببرم و در این بحث متواضع اقوال و دیدگاهای ایشان را جمع آوری و تقدیم نمایم.

علت پرداختن به موضوع:

این بحث مقدمه ای بود برای رشته ی دانشکده دعوت و اصول دین در دانشگاه اسلامی در مدینه منـوره، جهت ارائه پایان نامه ی برای اخذ مدرک دکترا، به خاطر علل ذیل به این موضوع علاقه وافـر داشـتم و تصمیم گرفتم در این مورد قلم فرسایی کنم:

۱ـ امام شافعی ـ رحمه الله ـ یکی از ائمه چهارگانه است که مورد احترام و اقتداء بخشی از امت اسلامی قرار گرفته و مردم به اقوال و دیدگاههایی ایشان ایمان و اعتماد دارنـد، بنـابراین بـرای شـناخت روش و منهج سلف صالح گزینه خوبی است.

۲ـ این تحقیق اتمام حجت باشد بر افرادی که خود را منتسب به امام شافعی ـ رحمه الله ـ می دانند ولـی در عقیده با او مخالفت می ورزند، لاجرم یکی بر هدایت است و دیگری بر بدعت و گمراهی مـی باشـند چون همدیگر را تکفیر و تضلیل می کنند.

منتسب بودن به مذهب یا امامی در حالی که مخالف او باشد شرعاً و عقـلاً شـرم آور اسـت، و هـر کـس بگوید: من در فقه و فروع شافعی مذهب هستم و در اصول و عقیده اشعری، در حقیقت باید خطاب به او

---

[۱] . مناقب شافعی ـ رحمه الله ـ از بیهقی ۵۵/۱و البدایة و النهایة ۲۵۳/۱۰

گفته شود: این دو با هم تناقص دارند و حتی ارتداد به شمار می آید چون شافعی ـ رحمه الله ـ در اعتقاد پیرو اشعری نبوده بلکه سلفی، اخباری، غیر مبتدع بوده است. [۱]

۳ـ پاسخی باشد برای تعداد زیادی از متأخرین شافعیه که کتاب های مختصری در مورد عقیده منتشر می کنند و آنها را به امام نسبت می دهند، در حالی که چنین کاری خیانت و ظلمی است که در حق امام صورت می گیرد، امروزه مذهب اشعری بر مذهب شافعی ـ رحمه الله ـ سآیه افکنده است.

۴ـ تعداد زیادی از خلف گمان کرده اند که عقیده سلف تنها مخصوص امام مجاهد ابن تیمیه و ابن قیم و محمد بن عبد الوهاب است و برای مقابله با آنها امام شافعی ـ رحمه الله ـ را به میدان می کشند در حالی که امام شافعی ـ رحمه الله ـ یکی از میدان داران این عرصه بوده و خودش بر این روش و منهج دنیا را وداع گفته و با همان عقیده سلفی به دیوان خدا شتافته.

۵ـ به گمان خودم تا حالا کسی در این میدان با این تفصیل و وسعت قلم فرسایی نکرده و کسی بر من پیشی نگرفته است.

بدین علت و بهره های که از جمع آوری اقوال امام شافعی ـ رحمه الله ـ و مقارنه ی آنها با دیدگاه و روش سلف صالح نصیبم شد، تصمیم گرفتم که قلم به دست گیرم و دراین راستا چیزهای را روانه عرصه ی علم و دین و ادب کنم.

روش بحث :

این بحث شامل بخشهای ذیل می باشد:

ـ یک مقدمه و پیچ باب و خاتمه ای.

ـ مقدمه و علت انتخاب موضوع.

باب اول:

زندگی شخصی و علمی امام شافعی ـ رحمه الله ـ در دو فصل.

فصل اول: زندگینامه ی کوتاه امام که شامل هشت بحث می باشد:

بحث اول: نام و نسب و کنیه امام.

بحث دوم: زادگاه و رشد امام.

بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم و ادب.

---

[۱] . مجموع فتاوی ۱۷۶/۴ .

هدف از ارتداد ، برگشتن از دین نیست بلکه هدف مخالفت است .

بحث چهارم: استادان امام.

بحث پنجم: شاگردانش.

بحث ششم: توصیف و تمجیدات بزرگان در حق امام.

بحث هفتم: کتب و آثار امام.

فصل دوم: اصول و قواعد امام در اثبات عقیده که شامل سه بحث است:

بحث اول: روش سلف صالح در اثبات عقیده.

بحث دوم: روش متکلمین در اثبات عقیده.

بحث سوم: اصول شافعی ـ رحمه الله ـ در اثبات عقیده.

باب دوم: عقیده ی امام در مورد ایمان و روش اثباتش که شامل چهار فصل است:

فصل اول: حقیقت ایمان و داخل بودن اعمال در آن.

فصل دوم: افزایش و کاهش ایمان.

فصل سوم: استثناء در ایمان و تفاوت اسلام با ایمان، که شامل دو بحث است:

بحث اول: استثناء در ایمان.

بحث دوم: تفاوت اسلام و ایمان.

فصل چهارم: حکم افرادی که مرتکب گناه کبیره می شوند، شامل سه بحث است:

بحث اول: حکم کبیره از شرک کمتر است.

بحث دوم: حکم نماز نخوانی که منکر وجوب نماز نباشد.

بحث سوم: حکم جادو و جادو گر.

باب سوم: عقیده امام در مورد توحید و روش ایشان در اثبات عقیده، سه فصل دارد:

فصل اول: توحید الوهیت، شامل هفت بحث است:

بحث اول: تعریف توحید.

بحث دوم: هدف از آفریدن انسان و جن.

بحث سوم: سوگند خوردن به غیر خدا.

بحث چهارم: تطیر (بد فالی)

بحث پنجم: استسقاء به نجوم.

بحث ششم: الفاظی که توحید را خدشه دار می کنند.

بحث هفتم: شفاعت.

بحث هشتم: افسون گری.

فصل دوم: توحید ربوبیت. دارای یک مقدمه و سه بحث است.

بحث اول: روش سلف صالح در استدلال کردن بر وجود خدا.

بحث دوم: روش متکلمین در استدلال بر وجود خدا.

بحث سوم: روش امام شافعی ـ رحمه الله ـ در استدلال بر وجود خدا.

فصل سوم: توحید اسماء و صفات. دارای یک مقدمه و سه بحث است.

بحث اول: خلاصه ی عقیده ی امام.

بحث دوم: تفصیل عقیده ی امام در مورد اسماء.

بحث سوم: تفصیل عقیده امام در مورد صفات.

باب چهارم: بقییه مسائل اعتقادی و روش امام در اثبات آنها که چهار فصل دارد:

فصل اول: ایمان به فرستادگان. سه بحث دارد:

بحث اول: مفهوم ایمان به پیامبران.

بحث دوم: وضعیت مردم قبل از بعثت پیامبران و نیاز انسان به آنها.

فصل دوم: ایمان به روز واپسین و مسائل مربوط به آن، سه بحث دارد:

بحث اول: فتنه قبر.

بحث دوم: حکم هدیه کردن ثواب اعمال به مردگان.

بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم.

فصل سوم: ایمان به قضاء و قدر، دو بحث دارد:

بحث دوم: مراتب قضاء و قدر.

فصل چهارم: عقیده امام در مورد اصحاب.

باب پنجم: مبری بودن امام از اتهام مخالفت با روش سلف صالح امت، دو فصل دارد:

فصل اول: رساله بزرگ منسوب به شافعی ـ رحمه الله ـ ، دو بحث دارد:

بحث اول: نگاهی به محتو یات کتاب.

بحث دوم: قضاوت در مورد این نسبت دادن.

فصل دوم: موضع گیری امام در قبال گروه های منحرف و گمراه، سه بحث دارد:

بحث اول: قدریه و معتزله.

بحث دوم: رافضیه.

بحث سوم: صوفیه.

پایان.

فهرست آیات.

فهرست احادیث.

فهرست آثار.

فهرست شرح حال بزرگان.

فهرست مراجع.

فهرست موضوعات.

روش من در این موضوع:

این موضوع را به چند بخش و فصل و مباحث و مسائل تقسیم کرده ام و سرآغاز را با مذهب سلف صالح شروع می کنم و در جاهای که نیاز دیدم، دلائلی از قرآن و سنت را ذکر نموده ام و بعد از آنها به بیان عقیده امام شافعی ـ رحمه الله ـ با ذکر ادله اش می پردازم و اگر بدان دست رسی پیدا نکردم تنها اقوال و دیدگاه امام را در نوشته هایش ذکر می کنم .

ادرس آیات و سوره ها را نوشته ام و احادیث را تخریج کرده ام و با ارجاع دادن روایات به صحیحین یا یکی از کتب چهارگانه صحاح ـ اگر آنها حدیث را روایت کرده باشند ـ اکتفی می کنم و چیزی دیگربر آن نمی آفزایم مگر اینکه کسی دیگر آنرا تخریج کرده باشد که در این حال بر حسب توان آنرا ذکر می کنم.

احادیثی که در صحیحین ذکر نشده اند، خودم با استمداد از اقوال بزرگان بر آنها قضاوت می کنم. و شرح حال بزرگانی که برای مردم مفید هستند بیان نمودم و کلمات مجمل و گنگ که نیازمند توضیح هستند توضیح و تبین داده ام. به ذکر مناطق و شهرهای وارده هم پرداخته ام.

هر گاه بدون قید شیخ الاسلام را به کار بردم مقصودم امام ابن تیمیه است و اگر گفتم بیهقی در مناقب روایت کرده، به کتاب مناقب شافعی اثر بیقهی اشاره می کنم و برای توضیح بحث ها فهارس را گماشته ام.

در پایان بدین علت که خداوند، بحث را برایم آسان کرد و مرا یاری داد حمد و ستایش او را به جا می آورم.

بعد از شکر خداوند، تشکر و تقدیر از دانشگاه اسلامی را به جا می آورم که در مدیریت و تمام امور دیگر مربوط به چاپ و غیره زحمت کشیدند و مرا یاری دادند.

همچنین ازناظر اول استاد حماد انصاری و ناظر دوم عبدالکریم مراد اثری و ناظر سوم استاد عبدالرحمان حذیفی سپاس می کنم چون واقعاً در هیچ موردی کوتاهی نکردند و در حد توان مرا یاری دادند، خداوند پاداش نیک را بدانها ارزانی بخشد.

از استاد صالح بن سعد سحیمی و استاد محمد بن ربیع مدخلی تشکر به عمل می آورم که در تقویت بخشیدن و مناقشه در مورد این پایان نامه از هیچ کوششی دریغ ننمودند.

خلاصه از هر دوست و برادری که در این کار به من کمک کرده تشکر می کنم البته در رأس انها پسرم حبیب که بعد از خدا بهترین یاور بود و تنها چیزی که او را بدین کار وادار می کرد دوست داشتن علم و دین و هنر است. خداوند زحماتش را در پرونده اعمال صالحش ثبت کند.

در پایان از هر خواننده ای که متوجه اشتباه و خطا و کوتاهی می شود پوزش می طلبم چون علتش نداشتن شایستگی و مهارت کافی بوده که از آن بهرمند نشده ام و هرگز سخن شاعر را به کار نمی برم که می گوید:

و انی و ان کنت الاخیر زمانه لآت بما لم تستطیه الاوائل

هر چند دوران من متأخر است ولی سخنانی بر زبان می آورم که گذشته گان نمی توانستند آنرا بیاورند و بگویند.

بلکه سخن این شاعر را تکرار می کنم که می گوید:

یا ناظراً فیه سد الخللا فجل من لا عیب فیه و علا

ای ناظر اگر عیب و خللی داشت آنرا بر طرف و اصلاح کن، و اگر بدون نقص و عیب بود آنرا بزرگ جلو بده.

ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و تب علینا انک انت تواب الرحیم، و صلی الله و سلم علی محمد و علی اله و اصحابه اجمعین.

باب اول

زندگی علمی و شخصی امام شافعی رحمه الله

دو فصل دارد:

فصل اول: چکیده ای از زندگی امام شافعی رحمه الله

فصل دوم: اصول امام شافعی / در اثبات عقیده و مقارنه آن با مذهب سلف صالح امت و

بخش اول

چکیده ای از زندگی امام شافعی رحمه الله

شامل هشت بحث است:

- بحث اول: نام و نسب و کنیه امام.
- بحث دوم: زادگاه و رشد امام.
- بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم و ادب.
- بحث چهارم: استادان امام.
- بحث پنجم: شاگردانش.
- بحث ششم: توصیف و تمجیدات بزرگان در حق امام.
- بحث هفتم: کتب و آثار امام.
- بحث هشتم: وفات امام.

بحث اول: اسم و نسب امام

ایشان محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب ابو عبدالله قریشی شافعی مکی هستند که در عبدالمناف نسبش به نسب پیامبر ﷺ می رسد پس امام شافعی ـ رحمه الله ـ عمو زاده پیامبر هستند.

مطلب برادر هاشم پدر عبدالمطلب جد پیامبر ﷺ است پس در عبدالمناف نسبش به پیامبر ﷺ می رسد.

امام نووی می فرماید: شافعی ﷺ با اجماع اهل نقل از هر گروهی، قریشی مطلبی است و مادرش از قبیله ازدیه می باشد. [۱]

لقب شافعی ﷺ به پدر بزرگش شافع بن سائب بر می گردد که یکی از اصحاب صغار بود و به خدمت پیامبر ﷺ رسیده است و می گویند: چوان شاداب و با طراوت بوده است.

روایت شده که پیامبر ﷺ روزی در فسطاط هنگام سر رسیدن سائب بن عبید و پسرش شافع بن سائب، بدو نگاه کرد و فرمود:

« **من سعادة المرء أن يشبه أباه** » [۲]

(از علائم سعادت انسان این است که به پدرش بماند)

سائب بن عبید به پیامبر ﷺ می ماند، در روز بدر که پرچم دار لشکر قریش بود اسیر شد، خودش را با فدیه آزاد کرد و به دین مبین اسلام در آمد، مردم خطاب به او گفتند چرا قبل از پرداختن فدیه مسلمان نشدی ؟

جواب داد: چون دوست نداشتم امیدی که مسلمانان در فدیه به من داشتند ضایع شود و آنها را از این بهره محروم کنم.

امام حاکم در مناقب شافعی ـ رحمه الله ـ روایت می کند که روزی سائب بیمار شد، عمر فرمود: بیا تا به عیادت سائب برویم چون یکی از اصیل ترین افراد قریش است.

هرگاه پیامبر ﷺ به سائب و عمویش می رسید می فرمود:

---

[۱] تهذیب اسماء و لغات ۴۴/۱

[۲] . الاصابه ۱۱/۲

« **هذا اخی و انا اخوه** » [۱]

(سائب برادر من و من هم برادی او هستم)

لقب امام:

امام شافعی رحمه الله به ناصر سنت ملقب گشته چون مشهور است که به دفاع از سنت پرداخته و بر پیروی از سنت خیلی حریص بوده [۲]. به امید خدا تفصیل این موضوع را در بحث روش شافعی در اثبات عقیده بیان خواهم کرد.

بحث دوم: تولد و آغاز زندگی امام.

همه مؤرخین اتفاق دارند که امام شافعی رحمه الله در سال ۱۵۰ هجری چشم به جهان گشود، همان سالی که امام ابو حنیفه به ملکوت اعلی پیوست. [۳]

حاکم می گوید: هیچ خلافی در این نیست که امام شافعی رحمه الله در سال ۱۵۰ هجری، سال وفات امام ابو حنیفه، به دنیا آمده، این تصادف به چیز دیگری هم اشاره می کند، یعنی امام شافعی ـ رحمه الله ـ در فقه جانشین امام ابو حنیفه می گردد و مقام و منزلت فقاهت بعد از ابو حنیفه به او می رسد.

گفته شده که در روز وفات ابو حنیفه به دنیا آمده، هر چند بعضی این را دورغ و جعل می دانند ولی چنین نیست چون ابو حسن محمد بن حسین بن ابراهیم در مناقب شافعی ـ رحمه الله ـ با سند خودش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که گفته: شافعی ـ رحمه الله ـ در همان روزی به دنیا آمد که ابو حنیفه دار فانی را وداع گفت. هر چند این لفظ هم قابل تأویل است چون آنها یوم را به جای مطلق زمان هم به کار می برند.

وفات ابو حنیفه مشخص است که در سال ۱۵۰ هجری صورت گرفته هر چند بعضی می گویند: در سال ۱۵۱ هجری بوده و گروه دیگری هم سال ۱۵۳ هجری را ترجیح داده اند، اما هیچ کدام از مؤرخین ماه

---

[۱] . مناقب بیهقی ۴۷۲/۱ و توالی التأسیس ۴۰

[۲] . همان

[۳]. مصادر زندگی نامه شافعی ـ رحمه الله ـ

ولادتش را تعین نکرده اند، همانطور که قبلاً گفتم: هیچ کدام نه در سال ولادتش اختلاف دارند و نـه مـاه ولادت را تعین کرده اند. و نمی توان روایت ربیع را بر ظاهرش حمل کرد. [۱]

زادگاه امام:

روایات در مورد زادگاه امام اختلاف دارند، مشهور ترین آنها روایتی است که می گوید: در غـزه بـه دنیـا آمده، روایت دیگر عسقلان و روایت دیگر یمن را ترجیح می دهد.

ابن ابی حاتم از عمرو بن سواد نقل می کند که شافعی ـ رحمه الله ـ فرموده: من در عسقلان به دنیا آمـده ام و وقتی دو ساله شدم مادرم مرا به مکه برد. [۲]

بیهقی با سندش از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم نقل می کند و می گوید: از امام شـافعی ـ رحمـه الله ـ شنیدم که می فرمود: در غزه به دنیا آمدم و مادرم مرا به عسقلان برد. [۳]

ابن ابی حاکم در باره زادگاه امام روایت دیگری دارد که برادر زاده اش از عبدالله بن وهب نقل می کند: از محمد بن ادریس شافعی رحمه الله شنیدم که می فرمود: در یمن به دنیا آمدم، مادرم از تـرس جـان و فرامـوش کردن نسبم مرا به مکه برد در حالی که یازده سالم داشت. [۴]

بیهقی روایت را اینگونه جمع می کند: بعد از ذکر همه روایات می گوید: روایت غزه از همه روایت صحیح تر است و احتمال دارد هدف امام در روایات دیگر، سکونت گرفتن بعضی از قبائـل یمـن در غـزه باشـد. سپس می گوید: آنچه مدلول روایات دیگر است این است که امام در غزه به دنیا آمده سپس به عسقلان و مکه کوچ کرده است. [۵]

ابن حجر رحمه الله می گوید: میان روایات اختلافی وجود ندارد چون در آن دوران عسقلان و غزه نزدیک هـم بودند و غزه یکی از روستاهای تابع عسقلان بوده است پس اگر امام می فرماید: در غزه به دنیـا آمـده ام، هدفش روستای غزه است و اگر می فرماید: در عسقلان به دنیا آمده ام منظورش شهر عسقلان است.

---

[۱] . توالی التأسیس ۵۲ .

[۲] . آداب شافعی ـ رحمه الله ـ ۲۲

[۳] . مناقب بیهقی ۷۱/۲

[۴] . آداب شافعی ـ رحمه الله ـ ۲۱

[۵] . مناقب ۷۵/۱

می گوید: آنچه روایات را با هم جمع می کند این است که امام شافعی ـ رحمه الله ـ در غزه به دنیا آمده و در سن دو سالگی مادرش او را به حجاز پیش پدرانش می برد چون آنها از قبیله ازد اهل یمن بودند، سپس مادرش در سن ده سالگی او را به مکه برد تا نسبش را فراموش نکند. [۱]

می توان با این نظریه میان روایات توافق ایجاد نمود.

رشد و یادگیری امام.

آغاز زندگی امام شافعی رحمه الله در غزه و با یتیمی بود. وقتی پدرش دار فانی را وداع گفت فقیری و یتیمی و غربت را برای شافعی ـ رحمه الله ـ به بار آورد، اما تمام مشکلات بعد از هموار شدن راه هدایت برای او آسان شدند و نتوانستند امام را از حرکت متوقف و منصرف کنند.

بعد از اینکه مادرش او را به حجاز برد ـ بنا به اکثر روایات یا مکه بوده یا منطقه ای در نزدیک آن ـ به حفظ قرآن شروع کرد، می گویند: در سن هفت سالگی حافظ کل قرآن شد.

امام شافعی رحمه الله می گوید: یتیم بودم نزد مادرم زندگی را در اوج فقر و تنگ دستی به سر می بردیم به گونه ای که مادرم نمی توانست هزینه تحصیل مرا پرداخت کند، اما استادم در دیر پرداخت کردن هزینه رعایت می کرد، این وضعیت ادامه داشت تا همه قرآن را خفظ نمودم سپس به مسجد رفتم و در حلقه تدریس فقه و حدیث بزرگان شرکت می کردم و به حفظ حدیث و مسائل علمی پرداختم، و مسائل را در استخوان و غیره می نوشتم تا زیاد می شدند و همه آنها در کوزه ای در منزل که در دره خیف واقع بود می گذاشتم. [۲]

همچنین امام می فرماید: وقتی وارد مکه شدم حدود ده سالم بود، نزد فردی رفتم که با هم نسبت فامیلی داشتیم، متوجه شد که من در جست و جوی علم هستم، اما توصیه کرد که در این کار شتاب به خرج ندهم ، ابتداء باید به دنبال معاشی باشم، امام می فرماید: اما مشتاق علم بودم و از آن لذت می بردم، نمی توانستم آنرا برای امرار معاش رها کنم تا خداوند دریچه ای بر رویم گشود و از آن راه امرار معاش می نمودم. [۳]

---

[۱] . توالی التأسیس ۵۱

[۲] . همان

[۳] . توالی التأسیس ۵۳

می فرماید: من در ابتدای جوانی که بدون مال و ثروت بودم به تحصیل علم شروع کردم، برای کاغذ به دفتر خانه می رفتم و از آنجا کاغذ و استخوان می آوردم تا در آنها بنویسم. [۱]

امام بر طلب علم خیلی حریص بود، به گونه ای که در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد و در ده سالگی موفق به حفظ موطأ امام مالک ـ رحمه الله ـ شد، درسن ۱۵ سالگی به منسب افتا ارتقا پیدا کرد، اما بعضی می گویند: در سن ۱۸ سالگی از استادش مسلم بن خالد زنگی اجازه فتوا گرفت.

امام به شعر خیلی علاقه داشت، همه اشعار هذلییان را حفظ کرد و حتی مدت بیست سال نزد آنها سکنی گزید تا لغت آنها را فرا گیرد.

احادیث و روایات را از استادان و شیوخ فراوانی شنید و همه موطأ را برای امام مالک خواند، امام مالک از هوس و استعداد و ذکاوت او خیلی شگفت زده شد، سپس بعد از وفات مسلم بن خالد به عنوان شاگرد نزد امام مالک زانو زد و علم حجاز را از او فرا گرفت، . قرآن را بر اسماعیل بن قسطنطین خواند که اسماعیل از شبل از ابن کثیر از مجاهد از ابن عباس از ابی بن کعب از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرائت را روایت کرده است . [۲]

---

[۱] . توالی التأسیس ۵۳

[۲] . البدایة و النهایة ۲۶۳/۱۰

بحث سوم: گشت و گذار امام برای یادگیری علم

بعد از اینکه امام در مکه موفق به حفظ قرآن شد، علاقه و شور و شوق فراوانی به شعر و ادب و لغت عربی پیدا کرد، برای یادگیری آن، بارها پیش هذیل رفت، ظاهراً در عنفوان جوانی اشعار فراوانی را حفظ کرده است، أبری از طریق ربیع بن سلیمان از شافعی ـ رحمه الله ـ نقل می کند که امام فرموده: من در مدرسه به معلم گوش می دادم که به بچه ها درس می داد، فوراً آنرا حفظ می کردم، سپس امام می فرماید: بعد از رسیدن به سن بلوغ از مکه رهسپار قبیله هذیل شدم تا لغت و فصاحت آنها را یاد بگیرم، چون فصیح ترین قوم عرب بودند. [1]

امام حاکم از مصعب زبیری روایت می کند که می گوید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ تمام اشعار هذیل را حفظ کرده است، سپس خطاب به من گفت: اینرا برای کسی تعریف نکن. راوی می گوید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ همراه پدرم با شعر خواندن شب را به صبح می رساندند.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ به دنبال شعر و ادب و تأریخ بود، سپس به فقه رو آورد، علت چرخش و عوض کردن مسیر را اینگونه بیان کرده اند که امام شافعی رحمه الله در حالی که سوار بر اسب بود به بیتی استناد می کرد، نویسنده مصعب بن عبدالله زبیری خطاب به او گفت: فردی مثل تو با چنین استعدادی به چنین اشعاری استناد می کند ؟ این کجا و فقه کجا ؟

سخن نویسنده تأثیر عجیبی بر امام به جا گذاشت، تصمیم گرفت برای یاد گیری فقه نزد مسلم بن خالد برود. مدتی پیش او کسب فیض کرد سپس رو به مدینه نزد امام مالک رفت. [2]

بعضی هم می گویند: فردی که امام را برای خواندن فقه تشویق کرد خالد بن مسلم، استادش بود. بیهقی از طریق ابی بکر حمیدی روایت می کند: امام می فرماید: برای یاد گرفتن ادب و لغب عربی به گشت و گذار پرداختم تا خالد بن مسلم را دیدم، خالد فرمود: ای جوان اهل کجای ؟

گفتم: اهل مدینه.

فرمود: چه منطقه ای ؟

گفتم: از ناحیه خیف.

فرمود: چه قبیله ای ؟

---

[1] . توالی التأسیس ٥٥

[2] . مناقب بیهقی ٩٦/١ و الحلیه ٧٠/١ و توالی التأسیس ٥٤

گفتم: از فرزندان عبد المناف هستم.

فرمود: خیلی خوب است، خداوند در دنیا و اخرت به تو احترام بخشیده ولی استعدادت را در فقه به کار بگیر، منافع و بهره های فراوان تر به دست خواهید آورد. [۱]

به هر حال هر علتی در تغیر جهت امام دخیل باشد روشن است که امام بعد از حفظ قرآن به شعر و ادب رو آورده بود و برای این هدف به مسافرت های فراوانی رفته بود و اطراف مکه را گشته ، و همه لغت و اشعار آن دوران را حفظ کرده، سپس تصمیم گرفت مسیرش را به فقه تغییر دهد و برای عملی کردن تصمیم مبارکش پیش خالد بن مسلم زنجی رفت و از او کسب فیض کرد به گونه ای که هنگام رفتن به مدینه در دریا فقه خوب شنا می کرد.

سفر به مدینه و دیدار با امام مالک.

امام شافعی رحمه الله قبل از سفر کردن و دیدار با امام مالک، آمادگی قبلی داشت چون همه موطأ را حفظ کرده بود، حتی در بعضی روایات آمده که در ده سالگی و بعضی دیگر در ۱۳ سالگی موفق به حفظ موطأ شده است . [۲]

امام شافعی رحمه الله داستان سفر و ملاقات را اینگونه بیان می فرماید:

وقتی از مکه بیرون رفتم در صحرا با مردی هذیلی آشنا شدم، برای فراگیری لغت آنها تلاش می کردم چون فصیح ترین قبیله عرب بودند، در طول سفر ملازم و همراه مرد هذیلی بودم تا در نهایت همه اشعار و لغت آنها را فرا گرفتم، وقتی به مکه برگشتم، شعر می سرودم و تأریخ را برای مردم تعریف می کردم، مردی از قبیله زهری خطاب به من گفت: ای بنده خدا، کاش استعداد و فصاحت و بلاغتت را در فقه به کار می بردید. گفتم: مگر کسی باقی مانده تا پیشش بروم ؟

گفت: مالک بن انس در مدینهسرآمد عالمان و بزرگ مسلمانان است.

امام می فرماید: این سخن تأثیر عجیبی در روحم گذاشت، به موطأ رو کردم و آنرا از فردی به امانت گرفتم، کتاب را حفظ کردم سپس پیش والی مکه رفتم تا مرا به والی مدینه معرفی نماید، او هم نامه ای نوشت، نامه را برداشتم و به سوی مدینه حرکت کردم، نامه والی مکه را به والی مدینه دادم، والی مدینه نامه را خواند و گفت:

---

[۱] . مناقب بیهقی ۹۷/۱

[۲] . توالی التأسیس ۵۴

ای پسرم، میان مکه و مدینه را با پای برهنه طی کنم برایم آسان تر است که پیش مالک بروم چون ذلت و حقارت تنها بر روی در او به سراغم می آید.

گفتم: اگر ببیند امیر و همراهان آمده اند حاضر می شود.

گفت: چه می گوید !! ای کاش من و همراهانم پیش او می رفتیم و او هم برای استقبال بر ما خاک می پاشید.

برای عصر قرار گذاشتیم، هنگام فرا رسیدم موعد رهسپار خانه مالک شدیم، مردی در خانه امام را زد، برده سیاه پوستی بیرون آمد، امیر بدو گفت: به امام بگو من منتظر هستم، برده بعد از کمی تأخیر برگشت و گفت: امام می فرماید: اگر سؤالی دارد آنرا در تکه کاغذی بنویسد، بدو جواب خواهم داد و اگر در مورد حدیث است، روز جلسه حدیث را می داند.

امیر به جاریه گفت: بگو نامه ی والی مکه را به همراه دارم که در مورد امر مهمی است. جاریه داخل شود و بعد از مدتی با صندلی برگشت بعد از او امام بیرون آمد، امام قد بلند و با هیبت و عبای ابریشمی بر تن داشت، امام نشست و والی نامه را به او داد، امام شروع کرد به خواندن نامه تا به این جمله رسید « این مرد از ظاهرش مشخص است که مردی شریف و واراسته است » امام نامه را پرت کرد و گفت: علم و شریعت رسول خدا باید با واسطه به مردم یاد داده شود ؟ ، شافعی ـ رحمه الله ـ می فرماید: والی از شدت ترس به خود می لرزید و جرئت سخن گفتن نداشت، من هم گفتم: خدا رحمتت کند من مردی مطلبی هستم از حال و وضعیتم مشخص است که چه کسی هستم، مالک برای چند لحظه ای به من خیره شد و گفت: اسمت چیست ؟

گفتم: محمد.

گفت: ای محمد از خدا بترس و از گناهان پرهیز کن چون آینده خوبی دارید.

گفتم: بله، این نظر لطف شما است.

گفت: اگر فردا آمدی، کسی موطأ را به تو درس خواهد داد.

گفتم: موطأ را حفظ کرده ام می توانم آنرا از حفظ بخوانم.

امام می فرماید: صبح روز بعد پیش او رفتم و شروع کردم به خواندن موطأ، هرگاه از او می ترسیدم می خواستم خواندن را قطع می کردم ولی متوجه شودم که امام از خواندن و ایرادم خیلی شگفت زده شده ، من هم قوت قلب پیدا می کردم و ادامه می دادم.

گفت: ای جوان بخوان تا در چند روزی همه موطأ را بر تو قرآت کنم چون لیاقت و شایستگی فراوانی دارید.

در مدینه باقی ماندم تا مالک به دیدار باقی شتافت سپس سفرکردن به ناحیه یمن را تعریف می کند. [۱]

ظاهراً امام مدام در مدینه سکنی نمی گزید بلکه بعضی اوقات برای زیارت مادرش عازم مکه می شد در این رفت و آمدها بعضی از اشعار هذلیها را می شنید و از عالمان و بزرگان مکه هم استفاده می کرد.

بنا بر این روایات، امام شافعی ـ رحمه الله ـ در سن ۱۳ سالگی از مدینه بیرون آمد یعنی در سال ۱۶۳ هجری، در این مدت میان مکه و مدینه و قبیله هذیل رفت و آمد می کرد، هر چند بیشتر اوقات را در مدینه نزد امام مالک به سر می برد تا امام در سال ۱۷۹ هجری به ملکوت اعلی پیوست، بعد از اینکه از علم و تقوای امام کسب فیض کرد، و به عرصه شهرت و فقاهت پای گذاشت و آوازه علمش در سرزمین وحی پیچید، تازه به سن ۲۹ سالگی پای گذاشته بود. در این برهه از زمان پیش سفیان بن عیینه و مسلم بن خالد زنجی و ابراهیم بن ابی یحیی و مالک بن انس در مدینه زانوی شاگردی زد و از آنها و دیگران کسب علم و ادب می کرد، همانطور که مصعب زبیری می گوید: همه علم و ادب بزرگان معاصر خود را یاد گرفت مگر مقداری کمی از علم مالک که اجل فرست را از استاد گرفت و نتوانست کاملاً علمش را به شافعی رحمه الله منتقل کند. [۲]

مسافرت به یمن

بعد از بازگشت از مدینه به مکه به علم اندوزی بیشتر مشغول شد، شوق و علاقه عجیبی داشت اما ایشان هم مانند هر عالم واراسته ی علم و ادب باید درِ فقر را می زد، بدین علت نمی توانست به تمام آثار علمی دست پیدا کند، ولی چنین مشکلی او را از شوق و علاقه اش منصرف نمی کرد چون تشنه علم است همانطور که پیامبر ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ می فرماید:

« منهومان لا یشبعان طالب علم و طالب دنیا »

(دو گرسنه دو قلو هرگز سیراب نمی شوند: طالب علم و دنیا)[۳]

---

[۱] . مناقب بیهقی ۱۰۲/۱ و رازی ۱۰ و مختصر رازی در حلیة ۶۹/۹ و توالی التأسیس ۵۶

[۲] . معجم الادباء ۲۸۳/۱۷

[۳] . دارمی ۹۶/۱ و حاکم در مستدرک ۹۲/۱ آنرا روایت کرده اند

امام در طلب علم مشتاق و مشتاق تر می شد و برای تحقق بخشیدن به آرزوهایش رهسپار یمن شد، در انجا پیش یاران ابن جریج که تنها هشام بن یوسف و مطرف بن زمان ـ بزرگ ترین یاران جریج ـ باقی مانده بودند علم اندوزی می کرد، ابن جریج شاگرد عطا بن ابی رباح مکی بود.

اما امام شافعی ـ رحمه الله ـ به علت تنگ دستی نمی توانست به یمن سفر کند هر چند شنیده بود که علوم مختلفی از فراست و غیره در یمن توسط استادان خبره و مخصوصی تدریس می شود، بنابراین روز به روز شوق رفتن در وجود امام شدت می گرفت، تا اینکه شنید در این ایام کاروانی به یمن خواهد رفت، مادرش پیش عمو زاده اش رفت تا در مورد مسافرت پسرش با آنها مشورت کند و از او بخواهد که پسرش را یاری کند، اما چون هیچ چیزی نداشتند مادرش خانه مسکونی خود را به ۱۰ درهم برای یک سال به رهن گذاشت.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ در مورد سفر به یمن می فرماید:

من و عموزاده ام با آن ده درهم به سوی یمن به راه افتادیم، وقتی به آنجا رسیدم مرا بر کاری گماشت که خدا را بخاطر آن سپاس می گوییم، وقتی در ماه رجب کار به دستان مکه به یمن آمدند و از من تقدیر و تشکر به عمل آوردند مقام و منزلت من بالا رفت و احترام پیدا کردم، هنگام بیرون رفتن از یمن به ابن ابی یحیی رسیدم بر او سلام کردم، اما او مرا توبیخ کرد و گفت: هرگاه چیزی پیش بیاید پیش ما می آیید و با ما می نشینید ولی هر کاری که دوست داشته باشید انجام خواهید داد ـ یا چیزهای مثل این ـ سخنش مرا خیلی نگران کرد و او را ترک کردم. مدتی بعد به مکه بر گشتم و با استاد سفیان بن عیینه ملاقات نمودم، استاد فرمود: شنیدم که همه مردم ازعمل تو تعریف می کنند و می گویند وظایف خود را خوب انجام می دهید. امام می فرماید: موعظه سفیان خیلی به دلم چسپید و از توبیخ ابن ابی یحیی خیلی بهتر بود.

سپس امام بیان می کند که به یمن برگشته و بعضی از کارها خود و حریص بودن بر علم و اجرا کردن عدالت در منصب قضاوت را ذکر می کند، آوازه امام به گونه ای بود که زبان زد خاص و عام شد حتی بعضی از دنیا دوستان به او حسادت می ورزیدند و از این هراس داشتند که به علت علاقه فراوان مردم به او دولت دوچار انشقاق شود [۱] بدین علت بعضی از رهبران هارون رشید از ترس مقام علو یان به هارون رشید نامه ای نوشتند که در میان آنها مردی به نام محمد بن ادریس شافعی با زبان کاری کرده که از توان صد شمشیر زن ماهر خارج است، اگر در حجاز به او نیاز دارید او را به آنجا منتقل فرما. بعد از رسیدن

[۱] . میان علوی و عباسیان محنت های فراوانی رخ داد بدین خاطر فرمندار یمن دچار واهمه و ترس شد که مبادا مردم عالم علوی خود یعنی شافعی ـ رحمه الله ـ را امام کنند و علیه عباسی قیام کنند

این شکایت به دیوان حکومت، هارون رشید دستور دستگیری امام را صادر کرد، آنها هم امام را دست و پا بسته همراه بعضی از علویها به عراق بردند. [۱]

این بود خلاصه سفر امام به یمن که حاکی از آن است امام در مدت اقامت در یمن به مکه رفت و آمد می کرد، همین رفت و امد امام موجب شده که بعضی از تأریخ نگاران بگویند: شافعی ـ رحمه الله ـ چند بار به یمن مسافرت کرده است، ولی چنین نیست چون همه سفرها امام در یک زمان مشخص بوده که در یمن اقامت داشت و تنها یک بار برای کسب علم به یمن سفر کرده است، تنها فرمندار یمن به خاطر نیاز به او، ایشان را بر کارها می گماشت تا یاور او باشد وقتی فراست و شهرت امام را دید، کارها بیشتری بر دوش او گذاشت، ولی شافعی ـ رحمه الله ـ در هر حالتی علم اندوزی را فراموش نمی کرد تا اینکه نهایتاً این شوق و علاقه سر از شهرت و منزلت در آورد و او را به قله های بلند فقهی رسانید اما متأسفانه رسیدن به اوج قله های شهرت، مصادف بود با وارد شدن به دنیای آزمایش و امتحان.

درد و محنت امام

وقتی نامه ی اتهام به دست هارون رشید رسید به فرماندار یمن دستور داد که شافعی و علویها را دست و پا بسته پیش من بیاورید، خدا می داند که امام در این راه طولانی با دست و پای بسته چه درد و رنج های را تحمل کرده است، اما لطف و رحمت خداوند در چنین موقعیت های به داد مؤمنینی می آید که هیچ پناه گاهی جر پناه حق ندارند.

وقتی امام با عذاب به عراق رسید و او را پیش هارون رشید بردند البته روایات فراوانی در مورد دیدار شافعی رحمه الله با هارون رشید نقل شده که تقریباً همه یک معنی دارند بجز روایت دروغی که می گوید: محمد بن حسن و ابا یوسف هارون رشید را تشویق می کردند تا شافعی را بکشد، اما روایت دور از حقیقت و پرت و پلا و دروغ است چون شافعی رحمه الله می فرماید: وقتی در سال ۱۸۴ هجری مرا به عراق بردند ابا یوسف به دیدار حق شتافته بود پس چگونه به قتل او نظر می دهد، در حالی که هر دو در چنین مقام و منزل علم و فقه و تقوا قرار داشتند ممکن نیست هارون رشید را به چنین کاری تشویق کنند، در نتیجه روایت درست شده هستند و بوی بد تعصب مذهبی از آنها به مشام می خورد تا به هدف شوم و کثیف خود برسند که عبارت است از خارج کردن بعضی از مذاهب اسلامی و اثبات بعضی دیگر، چنین چیزی میوه شوم تعصب مذهبی است که امت اسلامی به آن مبتلا شد است، اگر انسان به کتب مذاهب نگاه

---

[۱] . مناقب بیهقی ۱۰۵/۱

کند از این داستان های شاخ و دم دار فراوان می بیند که همه آنها انسان را به یک راه حل مجبور می کنند و آن هم بازگشت به قران و سنت و فاصله گرفتن از تعصبات مذموم مذهبی است، و الا هرگز امت اسلامی قدرت خود را به دست نخواهد گرفت. هر چند مجال شکاف این مسئله اینجا نیست تنها جمله ای بود که باید می گفتم. [۱]

رشته ی کلام در مورد ملاقات با هارون رشید را به امام شافعی ـ رحمه الله ـ می سپاریم:

امام می فرماید: در حالی که نیمه ای از شب گذشته بود یک نفر یک نفر بر هارون رشید وارد می شدیم، نفر نفر بلند می شدیم و پشت پرده با هارون رشید سخن می گفتیم، هارون رشید بعد از سخن گفتن با هر کدام دستور قتلش را هم صادر می کرد و او را اعدام می کردند تا نوبت به من رسید، بلند شدم و گفتم: ای امیر المؤمنین من محمد بن ادریش شافعی بنده و خادم شما هستم.

گفت: گردنش را بزنید.

گفتم: ای امیر المؤمنین من سخن می گویم تو هم به من گوش فرا ده، دستت باز است و دستورت محکم و استوار و اگر صبر کنی فرصت را از دست نخواهی داد.

گفت: بگو

گفتم: ای امیر المؤمنین مثل اینکه مرا متهم به قیام علیه تو و انحراف از تو و همراهی با قوم علوی کردند، نمونه تو و آنها را نسبت به خودم به تصویر می کشم:

در مورد مردی که چند عمو زاده دارد که با یکی از آنها در زندگی شریک می شود، گمان می کند که مثل او است و مالش برای او حرام است مگر با اجازه خودش و نمی تواند دخترش را به نکاح خود در آورد مگر با اذنش و معتقد است که هر کدام نسبت به هم حقوق و واجباتی دارند، ولی در مورد عمو زاده دیگرش چنین فکر می کند که در نسب مثل او نیست بلکه عموزاده اش را عبد و بنده خود می پندارد و می تواند بدون ازدواج مانند کنیز دخترش را تصرف کند و مال و دارائیش را حلال می داند، چه می گوید ؟ و اگر تو به جایی آن مرد باشید کدام یک از دو عموزاده ات را دوست و امین خود می پندارید، ای امیر المؤمنین نمونه شما و آنها با من هم مثل این است من عموزاده تو هستم چگونه علیه تو قیام می کنم و تو چرا به من اطمنان ندارید؟ امام می فرماید: هارون رشید سه بار خواست که مثل را تکرار کنم، من هم هر بار به گونه ای آنرا بیان می کردم.

هارون رشید گفت: بازداشتش کنید.

---

[۱] . توالی التأسیس ۱۳۰ و کتاب تعصب مذهبی محمد عید عباس

در روایات دیگری از ابن عبد البر آمده که شافعی ـ رحمه الله ـ و چند نفر علوی یکی یکی وارد قصر هارون رشید شدند، با هر کدام صحبت می کرد در حالی که افراد دیگر پشت پرده سخنان آنها را می شنیدند. ....

امام شافعی ـ رحمه الله ـ می فرماید: من و یک نفر علوی که اهل مدینه بود باقی ماندیم، هارون رشید به مرد علوی گفت: آیا شما علیه ما شورش کرده اید ؟ و گمان می کنید که من شایسته خلافت نیستم ؟

مرد علوی گفت: پناه به خدا که چنین گمانی و ادعای صورت گرفته باشد، یا من چنین چیزی بر زبان رانده باشم.

هارون رشید دستور قتل او را صادر کرد، مرد علوی گفت: اجازه فرماید نامه ای به مادر پیرم بنویسم چون در مدینه تنها است و خبری از من ندارد، ولی هارون رشید قبول نکرد و او را به قتل رساند.

سپس مرا به دادگاه بردند وقتی وارد شدم محمد بن حسن را دیدم که در مجلس محاکمه نشسته بود، هارون رشید مانند دیگران شروع کرد به پرس و جو از من، گفتم: ای امیر المؤمنین من نه طالبی هستم نه علوی، من مردی از طائفه بنی مطلب بن عبد المناف بن قصی هستم که دنبال علم و فقه بودم ، قاضی خودش می داند من محمد بن ادریس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن مطلب بن عبدالمناف هستم که در حق من ظلم کرده اند.

هارون رشید گفت: تو محمد بن ادریس هستی ؟ !

گفتم: بله، ای امیر المؤمنین.

گفت: کسی که محمد بن حسن در مورد او چیزهای گفته، سپس به محمد بن حسن رو کرد و گفت: در موردش چه می گویید ؟ آیا سخنانش را تأیید می کنید ؟

گفت: بله، فردی دانا است و اتهامات وارده بر او دروغ هستند چون او اهل چنین کارهای نیست.

هارون گفت: او را پیش خودت نگه دار تا در مورد او تصمیم می گیریم.[۱]

ابن کثیر می گوید: شافعی ـ رحمه الله ـ را سوار بر قاطر و در غل و زنجیر به بغداد اعزام نمودند، در یکی از روزهای سال ۱۸۴ که سنش ۴۸ سال بود به بغداد رسید و او را پیش هارون رشید بردند، شافعی ـ رحمه الله ـ و محمد بن حسن نزد هارون رشید به مناظره پرداختند، محمد بن حسن به علم و تقوای او اقرار کرد و از او تعریف و تمجید نمود و بیان فرمود که اتهامات وارده بی اساس هستند، محمد بن حسن

[۱] . الانتقاء ۹۷

او را کنار خود نشاند و از او احترام گرفت، این جریان در سالی رخ داد که ابو یوسف دار فانی را وداع گفته بود. [۱]

این خلاصه روایات بود در مورد اتهامات وارده و دست گیری امام و نجات ایشان از این درد و محنت و احترام و اکرام محمد بن حسن به امام شافعی ـ رحمه الله ـ و عفو هارون رشید و انعام و جوائزی که از هارون رشید دریافت کرد. [۲]

ملازمت با محمد بن حسن بعد از آزادی

بعد از اینکه شافعی ـ رحمه الله ـ از اتهامات وارده تبرئه شد حدود پنج سال در منزل محمد بن حسن سکنی گزید و علم اهل عراق را از او فرا گرفت، همه احادیث و نوشته ها و سمعیات او را آموخت حتی خودش می فرماید: بار یک شتر کتاب را از محمد بن حسن شنیدم.

هر چند میان شافعی ـ رحمه الله ـ و محمد بن حسن اختلافات و مناظراتی به وجود آمد چون مذهب حنفی و شافعی اختلافات اساسی با هم دارند ولی امام خیلی از او تعریف و تمجید می کرد و اختلافات مذهبی هرگز درون شافعی ـ رحمه الله ـ را نسبت به ایشان مکدر نساخته و مدام از وی تمجید می نمود.

امام در مورد او می فرماید: به جز محمد بن حسن هیچ فرد چاقی ندیدم که دانا و عاقل و فقیه باشد. [۳]

بازهم می فرماید: هیچ انسانی را ندیدم که در هنگام سؤال پرسیدن چهره اش را به هم نزند مگر محمد بن حسن که همیشه و با هر سؤالی خوشحال می شد. [۴]

اما با وجود محبت و احترامی که برای ایشان قائل بود هرگز هنگام طرح مسائل علمی و مخالفت در مسائل اختلافی، رد و مناظره با ایشان را فراموش نمی کرد بدین علت وقتی از حلقه درس فارغ می شد با شاگردانش به بحث و گفت و گو می پرداخت. محمد بن حسن خیلی دوست داشت با امام مناظره کند و هر وقت امام را به مناظره دعوت می کرد، امام به دعوتش لبیک می گفت و به میدان می آمد وبر روی

---

[۱] . البداية و النهاية ۲۶۳/۱۰

[۲] . از این داستان متوجه می شویم که سلف با امیران چگونه رفتار کرده اند هر چند مورد ظلم هم واقع شده اند یا زندانی شده باشند ، هرگز به قیام و شورش معتقد نبودند و دنبال زلات امیران نگشته اند ، این امام شافعی ـ رحمه الله ـ است که چگونه او را اذیت کرده اند ولی هرگز زبان به ذم آنها نگشوده است . نگاه به السنة للخلال ۷۳/۱

[۳] . مناقب بیهقی ۱/ ۱۵۹

[۴] . مناقب بیهقی ۱۵۹/۱

صندلی مناظره در مقابل استاد قد علم می کرد، مناظرات گوناگونی بین استاد و امـام در حضـور هـارون رشید و یا در حلقه تدریس استاد رخ داده که تأریخ آنها را به ثبت رسانده تا بیان کنـد اخـتلاف بزرگـان چگونه و با چه ادبی حل و فصل شده است. هر چند امام همه کتاب های استادش را جمـع آوری کـرده ولی هیچ کدام از نظرات استاد را بدونه دلیل و مدرک نپذیرفته و اگر در جاهای با دلیـل اسـتاد مخالفـت کرده به رد آنها پرداخته و نظریه استادش را چالش کشانیده است، امام می فرماید: برای بـه دسـت آوردن کتاب های امام شست درهم را پرداخت نمودم سپس همه آنها را با دقت مطالعه کردم، در هـر مسـئله ای که با امام مخالف بودم در کنار آن حدیثی در رد استاد روایت کرده ام. [۱]

این است ویژگی سلف صالح امت اسلامی که تقلید را رها می کردند و بـرای پـذیرفتن هـر چیـزی تنهـا خواستار دلیل و حریص بر آن بودند هر چند با نظر و دیدگاه امامشان مخالفت کنند، با ایـن روش نیکـو امت اسلامی قله های معرفت و بزرگی را فتح کردند و سنت را به گوش جهانیان رسانیدند یعنـی یکـی از خطر ناک ترین اسباب ارتجاع و نابودی، تعصب برای مذهب معین در صورت مخالفت آن با دلیل صحیح و صریح می باشد نتیجه این میوه شوم است که امت اسلامی در جهالت غوطه ور شده و به بدعت و اماته سنت رسول خدا صلی الله علیه وسلم رو آورده است.

بازگشت به مکه

وقتی که امام از بوستان معرفت و فقاهت عراق به اندازه توانـای برچیـد و قبـل از آن علـم حجـاز را از بزرگان آنجا گرفته بود متوجه شد که وقت آن فرا رسیده که علم یاد گرفته را به دیگران منتقـل کنـد و از بهره ای که خدا به او ارزانی بخشیده دیگران را بهرمند سازد، بنابراین بعد از بخش آوازه و کسب شـهرت تصمیم گرفت به مکه باز گردد، بازگشت ودر حرم مکی شروع کرد به تدریس علومی که قـبلاً از بزرگـان این محله فرا گرفته بود.

در موسم حج هزاران نفر از اقصی و نقاط جهان برای اداء فریضه حج رهسپار مکه مکرمه شدند، زائـرین خانه خدا از این جوان قریشی که مردم از علم و فقهش شگفت زده شده بودند چیزهای را می شندیدند و هنگام بازگش به زادگاه خود برای مردم بازگو می کردند و نام و شهرت امام را در جهـان آنـروز اسـلام بخش می نمو دند بدین علت شهرت امام شدت گرفت و در اقصی و نقاط جهان پیچید.

---

[۱] . آداب الشافعی ۳۳

در این مدت امام با عالمان معاصر خود ملاقات و رفت و آمد داشت، بزرگان معاصرش از وسعت اطلاع و حضور ذهن برای استدلال و حریص بودن بر سنت و توانایی در فقه و استنباط و بهره گیری از قواعدی که تأسیس کرده بود به شگفت آمدند که چگونه این همه قواعد و اصول را از قرآن و سنت استنباط کرده در حالی که بسیاری از آنها را نشنیده بودند، یکی از بزرگ مردانی که باری سخن امام را شنید امام سنت احمد بن حنبل رحمه الله بود، داستان از این قرار است: امام احمد برای اداء حج و دیدار با علامات و نشانه ها آن رهسپار مکه مکرمه شد بعد از تمام شدن عبادت در بیت الله الحرام به دیدار بزرگان فقه و حدیث شتافت تا از محضر آنها استفاده کند و از علم و فقه مکه مکرمه دیدار و باز دیدی کرده باشد، در آن دوران سفیان بن عیینه استاد شافعی سردم دار علم و فقه مکه بود، وقتی امام وارد مسجد شود و حلقه تدریس شریعت رسول خدا ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ را دید خنده خوشحالی بر لبانش نشست و با دقت بیشتر به حلقه ها نگاه کرد، در حلقه شافعی چیزی را مشاهده کرد که امام را به خود مشغول ساخت، به حلقه امام نزدیک شد تا بیشتر متوجه آن شود، چیز تازه ای را دید چون در این حلقه تنها حدیث روایت نمی شود بلکه فهم و فقه حدیث بیشتر منظور استاد است چیز های بر زبان می راند که تا حالا نشنیده است، با دیدن این صحنه تمام حلقات بزرگان و مشایخ را رها کرد و در حلقه امام شافعی رحمه الله حضور پیدا نمود.

محمد بن فضل فراء می گوید: از پدرم شنیدم که می گفت: با احمد بن حنبل به اداء فریضه حج پرداختم، در هر جایی همراه ایشان بودم تا اینکه روزی صبح زود بیرون رفتم و در مجلس ابن عیینه حضور پیدا کردم اما احمد بن حنبل را نمی دیدم، کمی به دور و بر خود نگاه کردم دیدم امام احمد نزد اعرابی[1] نشسته است، بلند شدم و خطاب به او گفتم: ابا عبدالله حلقه تدریس ابن عیینه را رها کرده اید و پیش این آمده اید ؟ ؟

گفت: ساکت شو، اگر حدیثی را با درجه علو از دست دهید می توانید با درجه نازل آنرا بشنوید (یعنی ابن عیینه فقط در صحت سند حدیث به تو کمک می کند) ولی اگر عقل و درایت این عالم اعرابی را از دست بدهید هرگز به آن دست پیدا نخواهی کرد، هیچ جوانی را ندیدم که به کتاب خدا از این جوان دانا تر باشد.

گفتم: او کیست ؟

[1] . شافعی مثل اعرابی بود چون لباس آنها را می پوشید زیرا مدت زیادی در میان آنها باقی مانده بود

گفت: محمد بن ادریس شافعی. [۱]

از اسحاق بن راهویه روایت شده که گفته: من در مکه همراه احمد بن حنبل بودم ، گفت: بیا تو را نزد مردی ببرم که هرگز چشمانت کسی مثل او را ندیده. وقتی با او رفتم شافعی را به من نشان داد. [۲]

حمیدی می گوید: احمد بن حنبل همراه ما نزد ابن عیینه برای مدتی در مکه باقی ماند، روزی به من گفت: مرد قریشی اینجا است که دارای حکمت و معرفت فراوانی است.

گفتم: کیست ؟

گفت: محمد بن ادریس شافعی.

احمد بن حنبل در عراق نزد شافعی می رفت تا در نهایت مرا هم جذب کرد. .....بیش او نشستیم، شافعی مسائل فراوانی را مطرح کرد، وقتی بلند شدیم احمد خطاب به من گفت: چگونه بود ؟

من هم شروع کردم به دنبال کردن و پیدا کردن اشتباهات و خطأ های او چون به علم و فقه قریشی (شافعی) حسادت می ورزیدم.

احمد گفت: نمی توانی قبول کنید که مردی قریشی دارای چنین علم و منزلتی باشد، فرض کن در صد مسئله پنج یا ده مسئله را اشتباه بیان کرده باشد از آنها چشم پوشی کن و درست و صواب ها را بگیر و بدانها جامه عمل پوشان. [۳]

امام شافعی مدت ده سال در حرم مکی برای تدریس سکنی گزید سپس از شهر مکه بیرون آمد به سوی عراق حرکت کرد.

مسافرت دوم امام به عراق.

امام شافعی برای بار دوم در سال ۱۹۵ رهسپار عراق شود اما این سفر با سفر قبلی تفاوت داشت چون این بار آزادانه و بدون اجبار وارد بغداد می شود ولی سفر اول در زنجیر و برای محاکمه بود، این بار قبل از خودش آوازه و شهرتش توسط استادان محدث و بزرگی چون احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و عبدالرحمان بن مهدی در بغداد پیچیده بود، با پخش خبر قدوم امام به بغداد، مردم به استقبال او شتافتند و بزرگان و عالمان دیگررا فراموش کردند.

---

[۱] . توالی التأسیس ۵۶

[۲] . صفة الصفوة۲/۲۵۰

[۳] . آداب الشافعی ۴۴

بیهقی با سند خودش از ابی ثور روایت می کند که وقتی امام شافعی وارد بغداد شد حسین کرابسی کـه از اهل رأی بود و با هم اختلاف داشتیم پیش من آمد و گفت: یکی از اصحاب حدیث آمده بیـا تـا پیشـش برویم و او را مسخره کنیم.

ابی ثور می گوید: رفتیم تا پیش او رسیدیم، حسین در مواردی از او سؤال پرسید، امام شافعی رحمـه الله مدام در جواب می فرمود: خدا و رسول ﷺ چنین فرموده اند این عبارت را آنقدر به کار بـرد تـا مـا را وادار کرد که بدعت خود را ترک کنیم و استاد را مقتدای خود قرار دهیم.

احمد بن حنبل که قبلاً با امام ملاقات کرده بود به دیدار او شتافت، پیش او نشست و علـم و فقـه را از او یاد گرفت تا اینکه می فرماید: پیروان حدیث توسط طرفداران ابو حنیفه شکست خورده بودند تـا شـافعی پا به عرصه گذاشت ـ او در مورد قرآن و سنت از همه عالمتر بود ـ و پیروان ابو حنیفـه را بـه زمـین زد، امام شافعی همیشه در مورد حدیث تلاش می کرد و به کم قناعت نمی فرمود.

حسن بن محمد زعفرانی می گوید: یاران حدیث در خواب بودند تا شافعی سر رسید و همه را بیدار کرد.

ابرهیم حربی رحمه الله می گوید: امام شافعی در حالی وارد بغداد شود که در مسجد جامعه غربـی بیسـت حلقه ی تدریس به سرپرستی اهل رأی وجود داشت ، جمعه بعد از قدوم شافعی از آن تعداد تنها سـه یـا چهار حلقه باقی ماند.

امام شافعی میان ماندن در عراق یا برگشتن به مکه متردد بود، حسن بن محمد زعفران می گوید: امـام در سال ۱۹۵ هجری وارد عراق شود دو سال در میان ما ماند سپس دوباره به مکه بازگشت و بعـد از آن در سال ۱۹۸ برای بار سوم به عراق بازگشت و بعد از چند ماه رهسپار مصر شود. [۱]

مسافرت امام به مصر

بعد از بازگشت دوباره امام به عراق حوادث ناگواری در پایتخت خلافت عباسی رخ داده بود کـه امـام را در نهایت به فکر هجرت وادار کرد، شاید یکی از بزرگ ترین مصیبت های که دامن گیر خلافت در بغـداد شده بود تسلط اهل کلام بر خلیفه عباسی مأمون بود که موجب میراندن سـنت و انتشـار بـدعت گشـته و خلیفه را در بحث های کلامی مذموم غرق ساخته بود، امام شافعی در علم کلام اطلاعات عمیقی پیدا کرد و به اهل کلام دانا بود و متوجه شده بود که کلام چه خطراتی مانند کینه به بزرگان حدیث و علم سنت بـه

[۱] . توالی التأسیس ۷۲

بار می آورد، چنین خطری جامه عمل به تن پوشید، مأمون علمای کلامیان را مقرب دربارخود ساخت و به کتاب و جلسه های آنان رو آورد و بر اهل سنت خشم گرفت و از اداره جامعه اسلامی غافل گشت و خود را به چاله های گمراهی و سرگردانی انداخت، بعد از آن امت اسلامی دچار چنین مصیبت خطر ناکی شد که خون بزرگان را حلال کردند و زندانها را از آنان پر نمودند، یکی از بزرگ ترین مصیبت ها، مصیبت خلق قرآن بود که کیان امت اسلامی را به لرزه در آورد چون گاهی حربه ای است در دست اغوا گران برای تخریب پآیه های عقاید اسلامی از آن استفاده می شود، این مصیبت و مصیبت های بی شمار دیگر که مسلمین مدام از آنها ضربه می خورند و از کلام و اهلش درد ها ی کشیدند.

این بزرگ ترین علتی بود که امام شافعی رحمه الله را وادار به کوچ دوباره کرد، خواست از عراق بیرون رود و به جایی عزیمت کند که هنوز دست شوم فلسفه بدان نرسیده، برای این منظور مصر را انتخاب فرمود، احتمال دارد علت انتخاب مصر این باشد چون در مصر مذهب امام مالک رایج بود، و امام مالک یکی بزرگان حدیث است و با کلام و بدعت های دیگر سر خوشی ندارد. [۱]

امام شافعی رحمه الله مشتاق مصر بود هر چند حقیقت این اشتیاق را هم نمی دانست اما در نهایت خودش را به قضا و قدر الهی تسلیم کرد تا با دین و عقیده اش از شهر شوم بدعت یعنی بغداد فرار کند، در حالی که این شعر را زمزمه می فرمود و به سوی مصر حرکت بود:

لقد اصبحت نفسی تتوق الی مصر و من دونها ارض المهامة و الفقر

فوالله لا أدری أللفوز و الغنـــــی اساق الیها أم أساق الی القبـــــــر

نفسم آرزوی مصر می کند چون غیر از او خرابه و بیابان است، به خدا سوگند نمی دانم به پیروزی و بی نیازی دست می یابم یا به سوی قبر رانده می شوم.

وقتی امام به مصر رسید به مسجد جامع عمرو بن عاص رفت و در آنجا برای اولین بار سخن رانی کرد، با کلام شیوای خود مردم را دل نوایی می داد، مردم با شنیدن چنین سخنانی، محبت و عشق فراوانی نسبت به امام پیدا کردند . [۲]

هارون بن سعید أیلی می گوید: تا حالا مانند شافعی هیچ انسانی را ندیده بودم که به مصر پا گذاشته باشد، مردم می گفتند: مرد قریشی از بغداد به اینجا آمده است، از همه مردم بهترنماز می خواند و چهره

---

[۱] . مناقب بیهقی ۴۶۳/۱

[۲] . همان

اش از همه مردم نیکوتر و زیبا تر است، هیچ کس مانند او سخن نمی گوید، وقتی او را دیدم چگرم را کباب کرد. [۱]

در مصر علم و فقاهت شافعی برای مردم آشکار شود، و امام هم به تعمق در سفرهایش پرداخت و از آنها درس می آموخت و به نوشته هایش رو آورد و آنها را تصحیح کرد و به نقد و پردازش نظرات و فتاوی خود مشغول شود، مذهب تازه ای پدید آورد و از نو به تألیف کتاب پرداخت، در این مدت بزرگانی که از علم شافعی بهره برده بودند ملازم امام شدند و بر روش و منهج ایشان حریص گشتند و او را بعد از تعصبات فراوان مذهبی برای مذهب مالک یا ابو حنیفه امام خود قرار دادند. [۲]

وفات امام شافعی

امام شافعی رحمه الله در آخرین لحظات زندگیش در مصر مشغول نشر علم و تصنیف کتاب بود به گونه ای سرگرم تدریس و تألیف بود که سلامتی امام را به خطر انداخت و به بیماری بواسیر مبتلا شد که موجب خون ریزی شدیدی شد، اما امام باز هم از کار و تلاش خود دست بردار نمی شود و آنرا بر سلامتی خود ترجیح می داد. این وضعیت ادامه یافت تا در آخر رجب سال ۲۰۴ هجری مرگ به استقبال امام آمد و روح پر فتوحش با همه تلاش و کوششی که در راه علم و معرفت انجام داده بود به بارگاه حق شتافت و با جهان عمل وداع نمود به دیار پاداش شتافت. [۳]

مزنی می گوید: در بیماری مرگ امام شافعی به عیادت او رفتم، خطاب بدو گفتم: استاد در چه حالی هستی ؟

گفت: در حالتی هستم که دنیا را جا می گذارم و از دوستانم جدا می شوم و شراب مرگ را می نوشم و به سوی خدا می شتابم و اعمال بد خود را می بینم، سوگند به خدا نمی دانم آیا به سوی بهشت می روم و خوش حال می شوم ؟ یا به سوی آتش در راهم و عذاب می چشم ؟

سپس به آسمان نگاه کرد و این شعر را زمزمه می نمود:

الیک اله الخلق ارفع رغبتی و ان کنت یاذا المن و الجود مجرماً

ولما قسی قلبی و ضاقت مذاهبی وجعلت الرجا منی لعفوک سلماً

---

[۱] . مناقب بیهقی ۲۸۳/۲

[۲] . همان مصدر ۲۳۸/۱

[۳] . مصدر سابق ۱/ ۲۹۱

تعاظمنی ذنبی فلما قرنتـــــــه	بعفوک ربی کان عفوک اعظمـــاً
و ما زلت ذا عفوعن الذنب لم تزل	تجود و تعفو منة و تکرمـــــــــا
فلولا لم یصمد لابلیس عابـــــــد	فکیف و قد أغوی صفیـــک آدمـــا
فان تعف عنی تعف عن متمـــــرد	ظلوم غشوم ما یزایـــل ماثمـــــــا
و ان تنتقم منی فلست بآیـــــــس	و لو أدخلت نفسی بجرمی جهنمـــا
فجرمی عظیم من قدیم و حـــــادث	و عفوک یاذا العفو اعلی و اجسما [1]

ای خداوند مخلوقات امیدم را به سوی تو بلند می کنم ای صاحب نعمت و بخشش هر چند که مجرم هـم باشم.

وقتی که قلبم سیاه شود و دریچه ها برایم تنگ گشتند امید را برای عفوت نردبانی قرار دادم.

وقتی گناهانم را بزرگ شمردم و آنها را با عفو و بخشش تو مقایسه کردم متوجه شودم که عفو تو بـزرگ تر است.

تو مدام گناهان را می بخشایی و همیشه از روی منت و تکریم بخشش و عفو داری.

اگر هیچ عابدی به شیطان سر گرم نمی شود پس چرا منتخب تو، یعنی آدم را گمراه کرد.

اگر مرا ببخشی در حقیقت تجاوز گری را بخشیده ای، انسانی که ظالم و ستمگر و همیشه در گناه است.

و اگر از من انتقام بگیری، هرگز مأیوس نمی شوم هر چند مرا به خاطر گناهانم به جهنم بیندازی.

گناهان قدیم و تازه ی من بزرگ هستند اما ای صاحب عفو و بخشش، بخششت بزرگ تـر و فراگیـر تـر است.

خداوند رحمت واسع و فراگیر خودش را شامل حال امام شافعی گرداند.

---

[1] . مناقب بیهقی ۲۹۳/۲

بحث چهارم: استادان شافعی

امام شافعی رحمه الله در عصر خود از بزرگان زیادی در اماکن مختلف از جمله مکه و مدینه و کوفه و بصره و یمن و شام و مصر کسب علم و معرفت نموده، بیهقی و ابن کثیر و مزنی و ابن حجر اسامی آنها را ذکر کرده اند.

ابن کثیر می فرماید: شافعی حدیث را از بزرگان فراوانی شنیده و همه مؤطأ را برای امام مالک خوانده حتی مالک از استعداد و توانآیهای امام شگفت زده شده بود که چگونه همه اینها را حفظ کرده است.

بعد از مسلم بن خالد زنجی علم حجاز را امام مالک فرا گرفت [۱]. حافظ مزنی بعضی از استادان امام شافعی رحمه الله را در تهذیب الکمال ذکر کرده است [۲].

بیهقی می گوید:

امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی بعضی از استادان خود را ذکر فرموده است، برخی از آنها مانند سفیان بن عیینه [۳] و عبدالرحمان بن ابی بکر بن عبدالله بن ابی ملکیه [۴] و اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین مقری [۵] و مسلم بن خالد زنجی [۶] و غیره اهل مکه بودند.

برخی دیگر مانند مالک بن انس بن ابی عامر اصبحی [۷] و ابراهیم بن سعید بن عبدالرحمان بن عوف [۱] و عبدالعزیز بن محمد داراوردی [۲] و محمد بن اسماعیل بن فدیک [۳] و بعضی دیگر اهل مدینه بودند.

---

[۱] . البداية و النهاية ۲۶۳/۱۰

[۲] . تهذيب الكمال . ۱۱۶۱/۳

[۳] . سفيان بن عيينه ابو محمد كوفی ثقه و حافظ و امام و حجت است . التقريب ۲۴۵

[۴] . ابی ملكيه ضعيف واهل مدينه است . التقريب ۳۳۷

[۵] . اسماعيل بن عبدالله بن قسطنطين ابو اسحاق مخزومی يكی از دوستان مكی امام و به قسط مقری معروف است در سال ۱۰۰ هجری به دنيا آمده و قرآن را بر ابن كثير خوانده . در دوران خود از همه قاری تر و ثقه و ضابط بود . شافعی همه قرآن را بر او خواند . غاية النهاية ۱۶۵/۱ .

[۶] . يكی از ياران مكی كه به زنجی معروف بود فقيه و صادق است . بعد از هشت سالگی يا بعد از آن دچار اوهام و گمان فراوانی شده بود .

[۷] . مالک بن انس بن ابی عامر بن عمرو اصبحی ابو عبدالله مدنی فقيه و امام مدينه بود بزرگ متقيان و ثابت قدمان بود حتی امام بخاری می فرمايد: صحيح ترين سند ، سند مالک است در سال ۹۳ به دنيا آمد ودر سال ۱۷۹ هجری وفات كرد . واقدی می گويد: ۹۰ سال سن داشت . التقريب ۵۱۶.

و بعضی دیگر مانند هشام بن یوسف صنعانی [٤] و مطرف بن مازن صنعانی [٥] و وکیع بن جراح [٦] و محمد بن حسن شیبانی [٧] و دیگران از سایر شهرهای دیگر بودند.

---

[١] . اهل مدینه و ساکن بغداد بوده ، ثقه و حجت است . از طبقه هشتم بود و بدون اشکال حدیث روایت می کرد . التقریب ٨٩.

[٢] . دوست مدنی امام و فردی صادق بود از کتب دیگران حدیث روایت می کرد بعضی مواقع مرتکب اشتباه می شود . نسائی می گوید: حدیثی منکری از عبیدالله عمری روایت کرده است . از طبقه هشتم و در سال ١٨٦ هجری وفات فرموده . التقریب ٣٥٨.

[٣] . یکی از دوستان مدنی امام است ، و خودش فردی صادق می باشد و از طبقه هشتم در سال ٢٠٠ هجری وفات کرده است . التقریب ٤٦٨

[٤] . هشام بن یوسف صنعانی ابو عبدالرحمان قاضی و ثقه است از طبقه هشتم است در سال ٢٩٧ هجری وفات فرموده . التقریب شماره ٧٣٠٩.

[٥] . مطرف بن مازن صنعانی قاضی است ، علماء در مورد او اختلاف دارند: یحیی بن معین می گوید: دروغ گو است و نسائی می گوید: ثقه نیست .

[٦] . وکیع بن جراح بن ملیح رؤاسی ابو سفیان کوفی ثقه و حافظ و عابد بود یکی از بزرگان طبقه نهم به شمار می آمد . در پایان سال ١٩٧ در هفتاد سالگی وفات کرد. التقریب ٥٨١.

[٧] . محمد بن حسن شیبانی علامه و فقیه عراق بود ابو عبدالله شیبانی کوفی دوست ابو حنیفه در واسط به دنیا آمده و در کوفه رشد کرده است بعضی از فقه را از ابو حنیفه و بقیه را از ابی یوسف یاد گرفته ، شافعی علم فراوانی از او یاد گرفته و به اندازه ی بار یک شتر از او کتاب یاد داشت کرده است و در مورد او می گوید: هیچ انسان چاقی ندیدم که عاقل باشد مگر محمد بن حسن شیبانی ، اگر بگویم قرآن به لغت او نازل شده فصاحت او را بیان کرده ام . السیر ١٣٤/٩ و الوسیط ٤١.

بیهقی معتقد است که شافعی تنها در رد شیبانی نوشته است و با اصحاب و یاران او مناظره و مباحثه کرده است و قتی به محمد بن حسن خبر دادند که با یارانش مناظره می کند از او خواست که با خودش مناظره کند .

همچنین روایت شده که شافعی در مقابل هر مسئله ی محمد بن حسن حدیثی روایت می کرد . بیهقی ١٦٢/١

ابن تیمیه موافق بیهقی است در رد رافضی می گوید: رافضی ها می گویند: شافعی شاگرد محمد بن حسن بوده . در جواب آنها می گوییم: چنین نیست چون شافعی با محمد بن حسن نشسته و راه و روش او را شناخته و با مناظره کرده و شافعی اولین مخالف محمد بن حسن بوده و بر او رد نوشته است . منهاج السنة ٥٣٢/٧

ملاقات احمد بن حنبل با شافعی و استفاده ایشان از همدیگر:

بیهقی با سند خودش از ابی اسماعیل ترمذی روایت می کند که گفته از احمد بن حنبل شنیدم که در مورد شافعی می گفت: شافعی رحمه الله از سنت دفاع می کرد. [١]

دوباره بیهقی با سند خودش از عبدالله بن احمد بن حنبل روایت می کند که گفته: پدرم می گفت: شافعی خطاب به ما گفت: اگر حدیثی از احادیث رسول خدا نزد شما به صحت رسید به من اعلام کن تا بر اساس آن فتوا بدهم. [٢]

باز هم با سندش از احمد بن ابی عثمان روایت کرده که گفته: از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: بهترین و زیبا ترین کار شافعی این بود که اگر حدیثی را برای اولین بار می شنید بدان فتوا می داد و نظریه قبلی را رها می فرمود. [٣]

بدین علت شافعی می فرمود: اگر یاران حدیث نمی بودند ما باقلا فروش می شدیم. [٤]

از عبدالرحمان پسر ابی حاتم روایت شده که گفته از پدرم شنیدم که می گفت: احمد بن حنبل از شافعی بزرگ تر است چون شافعی علوم الحدیث را از او یاد گرفته است. [٥]

عبدالله بن احمد می گوید: پدرم می گفت: شافعی خطاب به ما می گفت: شما در علوم حدیث و رجال از من دانا تر هستی، اگر حدیثی نزد شما به صحت رسید خواه شامی باشد یا کوفی یا بصری به من اعلام کن تا بدان بگروم. [٦]

ابن تیمیه می فرماید: احمد بن حنبل شاگرد شافعی نبوده همان طور که شافعی شاگرد محمد بن حسن نبود بلکه با همدیگر می نشستند و از علم و اطلاعات همدیگر بهره می بردند.

امام شافعی و امام احمد بن حنبل در اصول با هم بیشتر از امام شافعی و محمد بن حسن اتفاق داشتند، امام شافعی چند سالی از امام احمد مسن تر بود، امام شافعی در سال هشتاد هجری در حالی وارد بغداد

---

[١] . مناقب بیهقی ٤٧١/١.

[٢] . مصدر سابق ٤٦٧/١.

[٣] . مصدر سابق ٤٧٧/١.

[٤] . مصدر سابق ٤٧٧/١.

[٥] . طبقات ابی یعلی ٢٨٠/١.

[٦] . مصدر سابق ٢٨٢/١.

شد که محمد بن حسن زنده و ابی یوسف دار فانی را وداع گفته بود ولی بار دوم در سال ۹۰ هجـری بـه بغداد پای گذاشت، در این مرحله با احمد بن

مبحث پنجم: شاگردان امام شافعی

بیهقی و مزنی و ابن حجر برخی از شاگردان امام شافعی رحمه الله را ذکر کرده اند، اما افرادی که از علم و اگاهی امام بهره برده اند قابل شمارش نیستند و تنها خداوند مقدار آنها را می داند چون بـه هـر ناحیـه و منطقه ای وارد می شود سفره علم و معرفت را برای همه پهن می کرد و علوم و معارفی که اندوختـه بـود همراه استنباط های افزوده شده بر آن را به طالبان علم می آموخت.

مهمترین شاگردان امام

۱ـ ربیع بن سلیمان بن عبدالجبار بن کامل ابو محمد مرادی، امام و محدث و فقیـه و بـزرگ و سرشـناس بود، یکی از شاگردان مصری و مؤذن و دوست امام شافعی است، ناقل علم ایشان و بزرگ مؤذنین مسجد جامع فسطاط و مرجع عالمان معاصر خودش بوده. در سال ۱۷۴ هجری چشم به جهان گشود و در سال ۲۷۰ به دیدار حق شتافته.

روایت شده که امام شافعی در مورد ایشان گفته: اگر امکان داشت که علم ماننـد غـذا بـه حلقـوم انسـان انداخته شود با تو چنین می کردم و همچنین گفته: ربیع راوی کتابه های من است. [۱]

۲ـ ابو ابراهیم اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل بن عمرو بن مسلم مزنی مصری، امام و علامه بود، علم زهد و تقوی را به امت اسلام یاد داد، در سال ۱۷۵ هجری نزد شافعی زانوی تلمذ زد و در سال ۲۶۴ هجـری به ملکوت اعلی پیوست.

با تالیف مختصرش در فقه شافعی و شرح های که بر آن نگاشت بلاد اسلامی را پر کرد به گونه ای که در مورد آن کتاب گفته شوده: باید نسخه ای از مختصر مزنی همراه جهیزیه ی هر دختر خانمی باشد.

شافعی می فرماید: مزنی یاور مذهب من است.

---

[۱] . السیر ۵۸۷/۱۲

ذهبی می گوید: عمرو بن تمیم مکی می گفت: از محمد بن اسماعیل ترمذی شنیدم که می گفت: از مزنی شنیدم که می فرمود: هر کس معتقد نباشد که خداوند با تمام صفاتش بر روی عرش استقرار یافته توحید پروردگار را به جایی نیاورده است.

گفتم: مانند چه صفاتی ؟

گفت: مانند سمیع و بصیر و علیم.

۳ـ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالحکم بن اعین بن لیث ابو عبدالله مصری، شیخ الاسلام و فقیه و عالم دیار مصر زمان مزنی بود در سال ۱۸۲ هجری دیده به جهان گشود.

امام شافعی در حالی که محمد بن عبدالله سوار بر اسبی بود به او خیره شود و گفت: دوست داشتم که هزار دینار بدهکار می بودم و نمی توانستم آنرا بپردازم ولی پسری مثل او می داشتم. می گویند: میان ابن لیث و بویطی بر جانشینی امام در حلقه تدریس اختلاف رخ داد، ابن لیث نگران شود و مذهب شافعی را رها کرد و به مذهب مالک گروید. [۱]

۴ـ ابو یعقوب یوسف بن یحیی مصری بویطی، امام و علامه و بزرگ فقهاء و دوست امام شافعی بود مدت زیادی ملازم و همراه ایشان و در هر سفری همقطار امام بودند. در علم امام و در زهد الگو بود، زاهد و متقی و روحانی و شب زنده دار و مدام ذکر بود، خودش را بر فقه وقف کرده بود.

شافعی در مورد او می فرماید: میان دوستانم از بویطی دانا تر نیست. دچار فتنه و آشوب خلق قرآن شود و آتش آن بویطی را هم سوزاند ولی جوان مردانه در مقابل این بلا صبر پیشه کرد تا آخرین لحظه در زندان به ملکوت اعلی پیوست.

ربیع بن سلیمان می گوید: بویطی همیشه ذکر و یاد خدا را زیر لبهایش زمزمه می کرد و تا حالا کسی را ندیدم که مانند ایشان به قرآن استناد کند، او را در غل و زنجیر و سوار بر قاطری دیدم که وزنه چهل کیلو ای بدان آویزان کرده بودند، با این حال دردناک می فرمود: خداوند همه مخلوقات را با کلمه «کن» آفرید، اگر «کن» مخلوق باشد، مثل این است که مخلوقی توسط مخلوق دیگر آفریده شده باشد. اگر مرا پیش واثق ببرند این را اثبات و تأیید می کنم و در همین غل و زنجیر ها جان می دهم تا لاحقین متوجه شوند که گروهی برای این موضوع در غل و زنجیر جان باختند.

بویطی رحمه الله در سال ۲۳۱ هجری در زندان بغداد دست و پا بسته دار فانی را وداع گفت. [۲]

---

[۱] السیر ۴۹۲/۱۲ .

[۲] السیر ۵۸/۱۲.

به جز این بزرگان افراد دیگری نزد شافعی زانوی تلمذ زده‌اند که ما به همین مقدار اکتفاء می کنیم. [١]

بحث ششم: تالیفات امام شافعی.

دانشمندان کتابهای زیادی را به امام شافعی نسبت داده اند که در اینجا به دو مورد از آنها اشاره خواهیم کرد:

١ ـ "الأُم"، این کتاب از چهار مجلد تشکیل یافته وشامل صد وبیست وهشت سرفصل می باشد. ابن حجر پیرامون شمار سرفصلهای الام می گوید: صد وچهل وچند سرفصل است که با کتاب طهارات (پاکیزگیها) وسپس مبحث مربوط به نماز شروع وبه همین ترتیب ادامه می یابد وآن را بر اساس ترتیب ابواب فقهی تنظیم نموده است، مزنی شاگرد برجسته ایشان کتاب مزبور را مختصر کرده که همراه با اصل کتاب به چاپ رسیده است. برخی گمان برده اند کتاب الام از نوشته های شافعی نیست بلکه بویطی شاگرد شافعی آن را به رشته تحریر در آورده وربیع ابن سلیمان مرادی (یکی دیگر از شاگردانش) تغییراتی را در آن انجام داده است، ولی پژوهشگر کتاب "مناقب الشافعی" بیهقی [٢] وعلامه احمد شاکر نیز در تحقیق خود بر کتاب "الرساله" آن را مردود دانسته اند[٣]

نخستین کسیکه این دیدگاه را رد نموده ابوطالب مکی است که در کتاب "قوت القلوب" بدان اشاره کرده است.[٤] پس از وی ابوحامد غزالی در کتاب "احیاء علوم الدین ١٨٥/٢" این موضوع را به اثبات رسانده وسپس تحقیقی نیز در این زمینه به رشته تحریر درآورده است.

چند کتاب دیگر هم به همراه کتاب الام به چاپ رسیده است از جمله:

١ـ کتاب جماع العلم که در زمینه دفاع از سنت وعمل بدان بحث می کند.

٢ـ کتاب ابطال دلیل "استحسان" که شافعی آن را در رد فقهای حنفی مذهب نگاشته است.

٣ـ کتاب موارد اختلاف نظر شافعی وامام مالک.

٤ـ کتاب پاسخ به محمدبن حسن.

---

[١] . مناقب بیهقی ٣٢٤/٢ و تهذیب الکمال ١١٦١/١.

[٢] مقدمه المناقب ٣٣/١.

[٣] الرساله ٩.

[٤] قوت القلوب ٢٢٧/٢ ـ ٢٢٨.

٢ ـ "الرساله جدید"، این کتاب که در یک مجلد بزرگ جای داده شده و ربیع بن سلیمان مرادی آن را از امام شافعی نقل نموده، از سوی علامه احمد شاکر تحقیق وبه زیور طبع آراسته است.

امام شافعی – رحمه الله – در کتاب الرساله به قرآن، سنت وجایگاهش نسبت به قرآن، ارائه دلایل بر حجیت سنت، ناسخ ومنسوخ قرآن وسنت، علل احادیث، استناد به حدیث آحاد، تفکیک زمینه هایی که اختلاف نظر در آنها جایزاست ازدیگر زمینه ها، ارائه دلیل بر تایید خبر آحاد، اجماع وافراد مورد اعتبار در انعقاد آن، قیاس، اقسام وشرایطش وبالاخره به اجتهاد، استحسان ودیگر مسائل پرداخته است.

ایشان – رحمه الله – مقدمه ای طولانی برای کتاب مزبور نوشته که بیانگر اعتقاد خوب و پسندیده وی می باشد ودر آن آمده است:

سپاس خدایی که آسمانها وزمین را آفرید وتاریکیها وروشنایی را نیز ایجاد کرد ولی کافران از برنامه پروردگارشان تجاوز می کنند. وسپاس خدایی که هرکس شکر یکی از نعمتهایش را به جا آورد، نعمتش افزون کند که باز شکر ایشان بر وی واجب می گردد. هیچ ستایشگری توانایی پی بردن به واقعیت عظمت وی را ندارد و او طوری است که خودش می فرماید و والاتر از ویژگیهایی می باشد که مخلوقاتش ایشان را بدان توصیف می نمایند.

خدا را چنان سپاس می گویم که شایسته عظمت وبزرگیش باشد، او را گونه ای به فریاد می طلبم که هیچ تغییر وتحولی جز به اراده وی تحقق نمی پذیرد، هدایتی را از ایشان می جویم که انسان یهره مند از آن گمراه نخواهد شد و بخاطر گناهان گذشته وآینده بسان کسی از او آمرزش می خواهم که به بندگیش اعتراف کرده ویقین دارد که هیچ کس جز وی توان بخشیدن گناهان ونجاتش را ندارد و به یکتایی خدا وبندگی ورسالت محمد صلی الله علیه وسلم نیزگواهی می دهم.

احمد شاکر مقدمه ی بسیار ارزشمندی را برای کتاب الرساله نوشته که در آن به بررسی جایگاه علمی، رد کسانیکه صحت انتسابش را به شافعی زیر سؤال برده اند وتوضیح علت نگارش آن از سوی شافعی، پرداخته است.

نوشته های دیگری از جمله: کتاب المسند، السنن، پاسخ برهمنی ها وآزمون جانکاه شافعی، احکام قرآن و کتابهای دیگری نیز به ایشان نسبت داده شده که پاره ای از آنها از دست رفته وپاره ای هم از سوی برخی علمای شافعی مذهب گردآوری شده اند.[1]

---

[1] برای آگاهی بیشتر از تالیفات شافعی به کتاب: مناقب البیهقی ٢٤٦/١ ـ ٢٤٥، توالی التاسیس ١٤٧ ـ ١٥٧، معجم الادباء ٣٢٤/١٧ ـ ٣٢٧ والفهرست ابن ندیم ٢٩٥ ـ ٢٩٦.

فصل دوم:

اصول امام شافعی در زمینه اثبات عقیده ومقایسه روش پیشینیان ومتکلمان.

این فصل سه بحث را در می گیرد:

بحث اول: روش پیشینیان در زمینه عقیده.

بحث دوم: روش متکلمان.

بحث سوم: اصول شافعی در زمینه اثبات عقیده.

بحث اول: روش پیشینیان در زمینه اثبات عقیده.

این بحث را با تعریف واژه "سلف" در لغت واصطلاح وتوضیح معنی مطلق آن غاز می کنیم.

واژه سلف از نظر زبان شناختی: نویسنده کتاب "اللسان" می گوید: فعل سَلَفَ یَسلُفُ سُلُفا وسُلوفا به معنای تَقدّم (پیشی گرفت) می باشد، وواژه سلف نیز به نیاکان وخویشاوندانی گفته می شود که مسن تر ودارای فضل وامتیاز بیشتری هستند. ولذا تابعین، سلف صالح (پیشینیان نیکوکار) گفته می شوند.[1]

ولی محققین پیرامون تعریف اصطلاحی واژه سلف اختلاف نظر دارند: برخی آن را ـ بدون در نظر گرفتن ویژگیهای زمینه ساز وی ـ بر مدت زمانی محدود اطلاق می کنند.

قلشانی در این باره می گوید: سلف صالح عبارت از نسل نخستین زبردست در دانش وهدایت یافته مکتب پیامبر وحامی سنت ایشان است که خداوند آنان را برای همراهی پیامبر، برپایی دین و پیشوایی امت برگزید، آنان بودند که تمام تلاش خویش را مصروف اعلای اسلام ودلسوزی برای امت نموده وجان و مالشان فدای برنامه خداوند کردند، و او نیز در کتاب خود ایشان را چنان می ستاید: ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْۖ﴾ الفتح: ٢٩ ترجمه: محمد صلى الله عليه وسلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند. و یا می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَآءِ ٱلْمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخْرِجُوا۟ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأَمْوَٰلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا وَيَنصُرُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصَّٰدِقُونَ ﴿٨﴾﴾ الحشر: ٨ ترجمه: [این غنایم نخست] اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند

[1] اللسان ١٥٨/٩ ـ ١٥٩.

خواستار فضل خدا و خشنودی [او] می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند اینان همان مردم درست کردارند.

خداوند در قرآن به ذکر مهاجرین وانصار وسپس ستایش پیروانشان پرداخته ومخالفانی را که در برابر ایشان صف آرایی کرده تهدید کرده ومی فرماید: ﴿ وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ ﴾النساء: ١١٥ ترجمه: و هر کس پس از آنکه راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد و [راهی] غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است}.

بنابراین باید از نقل قولها وآثار وکردار پیشینیان دنباله روی نمود وبرایشان آمرزش طلبید.

ومی فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ﴿١٠﴾ ﴾الحشر: ١٠ ترجمه: و [نیز] کسانی که بعد از آنان [مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند پروردگارا بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا به راستی که تو رئوف و مهربانی.

پس واژه سلف یعنی پیشینیان، وسلف هرکس پدر ومادر وی می باشد.[1] ابو الحسن[2] در شرح خود بر کتاب الرسالة در شرح جمله (اتباع السلف الصالح) می نویسد: ایشان عبارت از یاران پیامبر در گفتار، کردار واجتهاداتشان می باشند.

عدوی در حاشیه خود بر شرح مزبورمی گوید: علت آنکه ابوالحسن اصطلاح سلف صالح را به صحابه اختصاص داده این است که چون "ابن ناجی" معتقد است: سلف صالح وصفی ثابت و وقتی به صورت مطلق بکار برده شود تنها بر صحابه اطلاق گردیده ودیگران را درب ر نمی گیرد.

ولی دیگران معتقدند: صرف تحدید زمانی در معنای سلف کافی نیست و باید قید دیگری نیز بدان اضافه شود تا مفهوم واقعیش تحقق یابد. شیخ محمد احمد خفاجی در این زمینه می گوید: تحدید وتخصیص

---

[1] تحریر المقالة ٣۶ این کتاب به صورت دست نوشته در دانشگاه الاسلامیه موجود است.

[2] او علی بن محمد بن محمد بن خلف منوفی نام دارد که یکی از شارحان رساله ابن ابی زید قیروانی است و در سال ٩٣٩هـ دارفانی وداع گفته است. نیل الابتهاج در حاشیه دیباج ٢١٢ و حاشیه عدوی بر شرح پیشین ١٠۶/١.

زمانی در آن کفایت نمی کند بلکه بایستی علاوه بر آن، سازگاری با دیدگاه قرآن وسنت هم بدان افزوده گردد یعنی رای هرکس با نصوص کتاب وسنت همخوانی نداشت جزو سلف محسوب نمی شود هرچند در عصر صحابه، تابعین واتباع ایشان نیز زیسته باشد.[1]

ابن حجر قطری می گوید: بنابراین مراد از مذهب سلف همان چیزی است که یاران بزرگوار پیامبر، تابعین، پیروان ایشان وپیشوایان مورد تایید واحترام عموم مسلمانان همچون: ائمه چهارگانه (ابوحنیفه، مالک، شافعی واحمد)، سفیان ثوری، لیث بن سعد، ابن المبارک، نخعی، بخاری، مسلم وسایر اصحاب سنن، بر آن بوده اند نه آنهایی که متهم به بدعت و یا شهرتی ناخوشایند مانند خوارج، رافضیان، مرجئه ها، جبریها، جهمیان ومعتزلیان، بوده اند.[2]

از سخنان بالا چنین برداشت می شود که اصطلاح "سلف" بر پیشوایان گذشته یعنی علمای سه قرن نخستین از صحابه وتابعین واتباع ایشان اطلاق می گردد که در حدیث پیامبر خداﷺ بدانها اشاره رفته است، می فرماید: (خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم یجیء اقوام تسبق شهادة احدهم یمینه ویمینه شهادته)[3] یعنی: بهترین دوران، دوران من است، سپس آنهایی که می آیند وسپس آنهایی که به دنبال ایشان می آیند، پس از آن گروهی می آیند که شهادت هرکدام از آنها از سوگندش پیشی گرفته وسوگندش به عنوان شهادت برایش محسوب می گردد.

واما امروزه اصطلاح سلفی بر کسی اطلاق می گردد که پایبند عقاید، فقه واصول این پیشوایان بزرگوار بوده، خط مشی وبینش ایشان را اتخاذ نماید ودوستی ودشمنی(ولاء و براء) را بر آن پآیه ریزی کند گرچه فاصله های زمانی ومکانی زیادی نیز میان آنان به وجود آمده باشد، ولی کسیکه التزام کامل به راه وروش ایشان ندارد، سلفی محسوب نمی گردد هرچند خودش ادعا کرده و چنان بپندارد.[4]

این مصطلح به هنگام ظهور نزاع وکشمکش پیرامون اصول دین میان گروههای مختلف کلامی، سربرآورد وهمه می کوشیدند خود را به سلف نسبت داده و اعلام نمایند بینش ومنش وی با کردار وگفتارایشان

---

[1] العقیدة الاسلامیة بین السلفیة والمعتزلة ۲۱.

[2] العقائد الاسلامیة بادلتها العقلیة والنقلیة اثر ابن حجر قطری.

[3] بخاری در کتاب فضائل الصحابة ۱۳۳۵/۳ و مسلم ۱۹۶۳/۴ روایت کرده اند.

[4] التفسیر والمفسرون مغراوی ۱۷/۱ ـ ۲۰ ، فضل علم السلف علی الخلف والصفات الالهیة فی الکتاب والسنة ۵۷، قواعد المنهج السلفی ۳۵ ومحاضرات فی السلفیة ۱۰ ـ ۱۲.

تطابق کامل دارد، از این رو لازم بود اصول وقواعدی روشن و ثابت برای بیان روش سلف تدوین گردد تا مردم دچار خلط واشتباه نشوند وهمچنین صفوف پیروان راستین از مدعیان دروغین تمایز یابد.[۱]

اصول و مبانی مزبور را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

اصل اول: در تمامی مسائل اعتقادی باید از ظاهر کتاب وسنت پیروی نمود زیرا خداوند به ما نوید داده که در صورت تمسک بدانها گمراه وتیره بخت نخواهیم شد، می فرماید: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٢٤﴾﴾ طه: ۱۲۳ - ۱۲٤ ترجمه: هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت. و هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم.

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: خداوند متعهد شده که هرکس قرآن خوانده وبه مندرجاتش عمل نماید وی را نه در دنیا گمراه می سازد ونه در آخرت سیه روزش می کند.[۲] پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم در این زمینه می فرماید: (ترکت فیکم ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابدا کتاب الله وسنتی) [۳] یعنی: چیزی را در میانتان جا گذاشته ام که تا بدانها چنگ اندازید گمراه نخواهید شد: کتاب خدا وسنت وروش من.

مهمترین چیزیکه باید برای فهم ودریافت صحیح آن به کتاب وسنت تمسک جست، مسائل اعتقادی است، چون عقلها توانایی شناخت همه جانبه آن را جز از طریق وحی، ندارند، از این رو هرکس به وحی ورهنمود الهی تمسک ورزد، به ریسمان محکم خدا چنگ زده و راه راست را باز شناخته است. این قاعده امور ریزتری را نیز دربر می گیرد:

۱ ـ پیش انداختن نقل بر عقل، مراد از نقل دلایل شرعی کتاب وسنت ومراد از عقل نیز دلایل عقلی است که متکلمان آنها را پدید آورده، به عنوان دین ومیزان همه چیزها تلقیشان نموده ونصوص شریعت را تابعشان کرده اند. البته این امر بدین معنی نیست که سلف (پیشینیان) عقل را تعطیل و از کار انداخته باشند بلکه مراد این است که ایشان در راستای اثبات مسائل اعتقادی راه وروش متکلمان را در پیش نمی گیرند که در امور خارج از محدوده عقل تنها به دلایل عقلی استناد نموده ودلایل شرعی متناقض با آنها را مردود

---

[۱] الصفات الالهیة ۵۷ ـ ۵۸ و قواعد المنهج السلفی۳۵.

[۲] سیوطی در تفسیر الدر النثور ۶۰۷/۵ آن را به فریابی، سعیدبن منصور، ابن ابی شیبه، عبدبن حمید، محمدبن نصر، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، حاکم ـ که صحیحش هم می داند ـ و بیهقی در شعب الایمان نسبت می دهد.

[۳] حاکم در المستدرک ۹۳/۱ از طریق ابن عباس وابی هریره روایتش کرده والبانی نیز در الجامع ۲۹۳۴ آن صحیح می داند.

شمارند، ولذا متکلمان می گویند: هرگاه دلیل نقلی با دلیل عقلی تعارض پیدا کرد، دلیل عقلی را معتبر می شماریم، چون دلالت نقل ظنی ودلالت عقل قطعی ویقین آور است. بلکه اهل سنت تعارض وناهمخوانی عقل ونقل را باور ندارند، ولذا ابن ابی العزحنفی می گوید: هیچ یک از موارد شریعت محال عقلی نیستند ولی چیزهایی در آن وجود دارد که عقل توانایی فهم وشناختشان را ندارد.[۱]

امام ابو مظفر سمعانی در این زمینه می گوید: بنیان مذهب اهل سنت بر این امر استوار است که عقل، هیچ چیز را بر انسان واجب یا از وی بر نمی دارد و دخالت در زمینه تحلیل، تحریم، نیکو دانستن و یا زشت انگاشتن به وی واگذار نشده است، واگر وحی وپیام آسمانی فرود نمی آمد هیچ تکلیفی متوجه انسانها نشده وپاداش وکیفری به ایشان تعلق نمی گرفت.[۲]

سمعانی می افزاید: اهل سنت وجماعت معتقدند: اصل در دین اتباع ودنباله روی ومعقولات تابع ووابسته محسوب می گردند، اگر دین بر اساس معقولات پآیه ریزی می شد مردم از وحی وپیامبران بی نیاز گشته ومعنی امر ونهی باطل می شد وهرکه هرچه دلش می خواست می گفت.[۳]

شیخ الاسلام ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: یکی از روشهای اهل سنت این است که سخن خدا وهدایت محمد صلی الله علیه وآله وسلم را بر سخن مردم وهدایت دیگران ترجیح داده و و از آثار آشکار وپنهان پیامبر دنباله روی می نمایند[۴]

وی در جایی دیگر می گوید: اهل سنت مسائل مربوط به اسماء و صفات، قضا و قدر، ترغیب و ترهیب، امر به معروف و نهی از منکر و دیگر مسائل را که مردم در آنها اختلاف نظر دارند، بر اساس میزان قرآن و سنت ارزیابی والفاظ مجمل مورد نزاع را تفسیرمی نمایند، هرچه با اصول کتاب وسنت سازگاری داشت بدان اعتقاد ورزیده وهرچه هم تناقض داشت باطل تلقی می کنند و هرگز از گمانهای بی

---

[۱] شرح العقیدة الطحاویة ۳۹۹.

[۲] الحجة فی بیان المحجة ۳۱۵/۱. مراد وی از حسن وقبح، حسن وقبحی است که پاداش وکیفری بر آن مترتب شود. ابن القیم الجوزیة می گوید: درست ترین دیدگاه این است که کردارها چنانکه در ذات خود دارای نفع یا ضرر اند، نیکو یا زشت نیز هستند ولی جز از طریق امر و نهی الهی پاداش وکیفری بدانها تعلق نمی گیرد... همه فسادها واعمال شرم آور در ذات خود زشت وقبیح اند ولی تعلق گرفتن کیفر بدانها مشروط به وجود نصوص شریعت است. مدارج السالکین ۱۲۷/۱ ومجموع الفتاوی ۹۰/۸.

[۳] الحجة فی بیان المحجة ۳۱۵/۱.

[۴] مجموع الفتاوی ۱۵۷/۳.

اساس و هوای نفس پیروی نمی کنند زیرا پیروی از گمان پوچ جهل و نادانی و دنباله روی از هوای نفس نیز ظلم به شمار می آید.[۱]

ایشان – رحمه الله – در جایی دیگر می فرمایند: آنچه باید دانست اینکه: هرگاه تفسیر آیات واحادیث از طرف خود پیامبر روشن شده بود، نیازی به گفته های دانشمندان علم لغت نیست، زیرا ایشان تفسیر ومعنایش را به خوبی دریافته اند و لذا نیازی به استدلال لغت شناسان وجود ندارد، ارزشمند ترین چیزی که خداوند صحابه وتابعین را از آن بهره مند ساخته بود اینکه به ریسمان محکم کتاب وسنت چنگ انداخته بودند ویکی از اصول مورد اتفاق ایشان این بود که: هیچ کس حق ندارد با رای، سلیقه، عقل وقیاس در برابر قرآن قد علم کند. ولذا قرآن پیشوا وبرنامه زندگیشان بود و در سخن هیچ کدام از آنان چیزی به چشم نمی خورد که بر اساس عقل، رای، قیاس، سلیقه، وجد و حال و مکاشفه با قرآن تعارض داشته و نه تنها اعتقادی به پیش انداختن عقل بر نقل نداشته اند که به تعارض عقل ونقل نیز معتقد نبوده اند. و باید نقل – یعنی قرآن، حدیث وگفتار صحابه و تابعین – یا به خدا واگذار گردد و یا تاویل شوند.

سلف صالح مقابله آیه ای را تنها با آیه ای دیگر که تفسیر یا نسخش نماید و یا با سنت مبین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، می پذیرفتند، زیرا سنت ایشان بیانگر قرآن و پرده از روی امور پنهان ومجملاتش را بر می دارد.[۲]

ابن تیمیه – رحمه الله – کتاب "درء تعارض العقل والنقل" خود را بر اساس همین قاعده به رشته تحریر درآورده و روشن ساخته است که هیچ گاه نقل صحیح با عقل سلیم و صریح تعارض نخواهد داشت.

۲ ـ ایمان به ظاهر نصوص شریعت بدون اشتغال به تاویلات پوچ وبی ارزش متکلمان، تاویل دارای سه معنا است:

الف) تفسیر وبیان، مفسرانی همچون ابن جریر طبری ودیگران به هنگام بکار بردن واژه تاویل همین معنی را مد نظر دارند.

ب) حقیقتی که سخن بدان منتهی می گردد، چنانچه خداوند می فرماید: ﴿هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّا تَأۡوِيلَهُۥۚ يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ قَدۡ جَآءَتۡ رُسُلُ رَبِّنَا بِٱلۡحَقِّ﴾ الأعراف: ۵۳ ترجمه: آیا [آنان] جز در انتظار تاویل آنند روزی که تاویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند.

---

[۱] همان ۳۴۷/۳.

[۲] مجموع الفتاوی ۲۷/۱۳ ـ ۲۹.

ج) تغییر دادن واژه ای از معنای نزدیک وزود فهم به معنای دوری که نص مزبور به واسطه وجـود قرینـه ای، دربر می گیرد، این گونه تاویل حق ومقبول است ولی دارای شرایطی نیز هست که در صورت فقدان یکـی از آنها باطل می گردد... متکلمان پایبند شرایط مزبور نبوده و آنها را نادیده گرفته اند.

تاویل از دیدگاه متکلمان همان چیزی است که می گویند:

وکل نص أوهم التشبیها　　أوله أو فوض ورم تنزیها[1]

هر نصی که بوی تشبیه از آن استشمام می شود، یا تاویلش کن و یا آن را به خدا موکول نما و دنبـال دور نگه داشتن خدا از معایب باش.

تاویل از دید متکلمان چنانکه از عقایدشان برداشت می شود عبارت از: تغییر لفظ از ظـاهر راجـح بـه معنای محتمل مرجوح است که قرینه ای خارجی دال بر آن می باشد، پیشینیان نیکوکار از قدیم وندیم این گونه تاویل را چون به تحریف ورد کلام خدا وپیامبرش صلی الله علیه وسلم می انجامد، مردود شمرده اند.[2]

علامه صنعانی در این باره می گوید: اصل اول آن است که: جای تردید وگمان نـدارد: هرچـه در قـرآن است حق است نه باطل، راست است نه دروغ، هدایت است نه گمراهی، دانش اسـت نـه جهـل و نـادانی وبالاخره یقینی است نه جای شک وگمان. این اصل که مورد اتفاق همه مسلمانان اسـت، معیـار پـذیرش اعتقاد هر انسانی محسوب شده وایمان هیچ کس بدون آن کامل نخواهد شد.[3]

ابن کثیر پیرامون آیه ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ الأعراف: ٥٤ ترجمه: سپس بر عرش اسـتیلا یافـت مـی گوید: مردم در این باره سخنان بسیار زیادی گفته اند که مجال پـرداختن بـدانها وجـود نـدارد بلکـه راه وروش سلف صالح همچون: مالک، اوزاعی، ثوری، لیث بن سـعد، شـافعی، احمـد، اسـحاق بـن راهویـه ودیگرائمه قدیم وجدید را می پیماییم. وآن اینکه صفات خدا را بدون تعیین کیفیت، تشبیه و یا تعطیل سر جای خویش قرار داده و بدانها معتقد باشیم. ظاهری که به ذهن تشبیه کنندگان (مشبهه) خطور می کند، از خداوند بعید ونفی می گردد زیرا او همتایی ندارد وشنوا وبینا است، بلکه واقعیت چنان است که پیشـوایان بزرگوار از جمله: نعیم بن حماد استاد امام بخاری می گوید که: هرکس خـدا را بـه یکـی از مخلوقـاتش تشبیه کند و یا توصیف وی را چنانکه خودش می فرماید، انکار نماید، کافر محسوب می گردد ودر آنچـه خداوند یا پیامبرش در حق ایشان می فرماید، تشبیهی وجود ندارد. بنابر این هرکه صفات وارده در قـرآن

---

[1] جوهرة التوحید بیت شماره ۴۰.

[2] ابن تیمیه وقضیة التاویل ۱۵۱ ـ ۱۵۷.

[3] تطهیر الاعتقاد ۵.

یا احادیث صحیح را به گونه ای شایسته برای خدا اثبات کند و نواقص وکاستیها را از ایشان دور بدارد، راه هدایت را پیموده است.[1]

۳ ـ تفاوت قائل نشدن میان کتاب وسنت.

یکی از موارد بسیار مهم وارزشمند که سلف را از بدعت گذاران تمایز می بخشد، احترام قائل شدن برای سنت پیامبر است، زیرا سنت از نظر آنان بیانگر قرآن در زمینه های مختلف اعتقادی وتشریعی به شمار می آید، از این رو سنت، مبین، شارح ومفسر مندرجات کتاب خدا محسوب می گردد ولذا اهل سنت وجماعت از ظاهر این احادیث پیروی کرده وهیچ یک از آنها را تاویل نمی کنند، و یا همچون متکلمان پاره ای از احادیث پیامبر را به بهانه اینکه یقین آور نیستند، مردود نمی شمارند.

امام احمد – رحمه الله – در باره احادیث صفات چنین می فرماید: بدانها ایمان آورده وتاییدشان می نماییم وهیچ یک از آنها را در صورت صحت سندهایشان، رد نمی کنیم.[2]

و دربارهی احادیث رویت خداوند در قیامت می گوید: احدیث صحیحی هستند که بدانها ایمان آورده و اعتراف می نماییم، و هرگاه با سندهایی جید روایت شوند بدانها ایمان می آوریم. (۳)

ابن عیینه پیرامون احادیث رویت چنین می گوید: همهی آنها حق هستند و چنان که شنیدهایم از افرادی مورد اعتماد روایتشان می کنیم . (۴)

دربارهی احادیث صفات از محمد بن حسن سوال شد، در پاسخ گفت: این احادیث از طریق افرادی مورد اعتماد روایت شدهاند که ما نیز آنها را روایت کرده، بدانها ایمان می آوریم و تأویل شان نمی کنیم . (۵)

ابو عبیده راجع به بعضی از احادیث صفات می گوید: این احادیث نزد ما معتبر هستند و و افراد معتبر آن را از یکدیگر روایت کردهاند (۶)

---

[1] تفسیر ابن کثیر ۲۲۰/۲ واضواء البیان ۲۳۴/۱.

[2] شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة، اصل شماره ۷۷۷.

[3] شرح اصول اهل السنة و الجماعة ۸۸۹ ، و السنة اثر عبدالله ۱ / ۲۲۹ .

[4] همان ۸۸۷ .

[5] شرح اصول اعتقاد السنة " اصل شماره ۷۴۱

[6] همان ۹۲۸ .

قاعده‌ی دوم: بزرگداشت قول اصحاب رضی الله عنهم و پذیرفتن فهم آنها و آنچه از آنها روایت شده است نصوص شرعی بر آن دلالت می کند که اصحاب رضی الله عنهم فاضل ترین امت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند و از جهت ایمان و علم و و فهم و تقوی برترین امت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و شایسته‌ترین کسانی هستند که باید از آنها پیروی شود.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ التوبة: ۱۰۰ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند.

و می فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ﴾ الفتح: ۲۹ محمد صلی الله علیه وسلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است.

و راجع به فضل و بزرگی آنها روایات فراوانی آمده است.

از جمله حدیث ابوهریره – رضی الله عنه – است که روایت می کند پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما ادرک مد احدهم و لا نصیفه (۱)

در مورد اصحاب من بدگویی نکنید، سوگند به آن کسی که جان من در دست او است اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا و جواهرات را ببخشد به مشتی و یا نیم مشت از انفاق آنها نمی ارزد.

به همین خاطر است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ما دستور می دهد در حین اختلاف به آنها اقتدا نماییم. می فرماید: أنه من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ (۲)

در حقیقت اگر کسی از شما بماند اختلاف بسیاری را می بیند، شما را به گرفتن راه من و راه خلفاء راشدین که هدایت یافتگانند تشویق می کنم. این سفارش را به بن دندان(نواجذ) بگیرید.

---

۱ مسلم ۱۹۶۷/۴ شماره ۲۵۴ .

۲ ابوداود ۴۶۰۷ ، ترمذی ۲۸۱۶ ، ابن ماجه شماره ۴۳ ، احمد ۴/ ۱۲۶ و الدارمی ۴۴/۱ . این حدیث از عرباض بن ساریه روایت شده است . و ترمذی بعد از ذکر این حدیث گفته است: این حدیث حسن و صحیح است . سنن ترمذی ۱۵۰/۴ .

پس به خاطر ستایش خدا برای آنها و دستور پیامبر ﷺ به پیروی از آنها و به خاطر اینکه آنها شاهد نزول قرآن بودند و از مراد خدا و پیامبرش آگاهی داشتند و اسباب نزول را می شناختند به خاطر تمام اینها سلف منهج خود را بر همان راه و مسلک اصحاب رضی الله عنهم بنیان نهادند؛ و از جمله نکاتی که بر دقت فهم سلف برای نصوص دلالت می کند و بیانگر دانش و خیر و سلامتی و حکمت در پیروی کردن از آنها است نکات زیر می باشد:

١- عصر و زمان آنها خالی از بدعت و فرقه و گرایشها و جدل و مشاجره بود و آنها به علم و عمل رویی آورده بودند.

٢- هنگامی که پیامبر ﷺ در ابتدای دین اسلام گفتن (لا اله الا الله) را از آنها خواست برخی از آنها آن را رد کردند و و در برابر پیامبر ﷺ شمشیر را بیرون کشیدند، زیرا آنها از مفهوم آن عبارت درک کردند که به تمامی خدایان آنها بجز الله کفر ورزیده می شود و بینش آنها و پدرانشان احمقانه و ناچیز شمرده می شود و از شرک و اهل آن – اگر چه از اقربا هم باشد – تبرئه می شود و این همان چیزی است که آنها آن را نمی خواهند؛ اما آنگاه که سینه‌ی آنها برای پذیرش دین اسلام گشاده و فراخ گشت و ایمان در قلب آنها جایی گرفت و همانند ریشه دوانیدن کوههای سربه فلک کشیده در دل زمین ایمان هم در دل آنها ریشه دوانید شمشیرهایشان را برای نشر این دین و علیه هر دشمنی – اگر هم از اقربا باشد – برداشتند، و این دلیلی است بر اینکه ایمان آنها از روی فهم و درک قوی برای حقیقت دین اسلام و عقاید آن بوده است.

٣- سخن ابن عمر – رضی الله عنه – خطاب به یحیی بن یعمر: هر گاه به آنها رسیدی برایشان تعریف کن که من از آنها بری هستم و آنها هم از من بری هستند و سوگند به آن کسی که عبدالله بن عمر بدان سوگند یاد می کند اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا و جواهرات را ببخشد تا هنگامی که به قدر ایمان نداشته باش از او پذیرفته نمی شود. سپس حدیث مشهور جبریل را نقل می کند ([1]) اگر ابن عمر چنین شناختی روی اهمیت ایمان به قضا و قدر نمی داشت و اینکه ایمان به قضا و قدر هم رکنی از ارکان ایمان است هرگز از منکرین آن تبرئه نمی کرد در حالی که اظهار اسلام می کنند.

۴- داستان صبیغ بن عسل مرادی که از متشابه قرآن سوال می کند و عمر – رضی الله عنه – شخصی را به دنبالش می فرستد و خوشه‌هایی از خرما را برایش آماده می کند، وقتی آن مرد نزد عمر می آید، عمر تا وقتی که سر او را زخمی می کند با آن خوشه‌ها او را می زند سپس او را بر مرکبی سوار می کند و

[1] مسلم ج ١ حدیث شماره ١

تبعیدش می کند و به مردم دستور داد که با او مجالست نکنند، پس در میان مردم همانند یک شتر گر زندگی را سپری می کرد هرگاه به میان گروهی می رفت همگی بلند می شدند و او را تنها می گذاشتند. (۱)

قاعده سوم: حفظ عقول از تکلیف زیاد به مباحثی در عقیده که در توانش نباشد، زیرا خداوند متعال ظرفیت و توانایی محدودی را به عقل بخشیده است و عقل نمی تواند از آن محدوده تجاوز نماید.

و سلف صالح – رحمهم الله – به این قضیه پی برده بودند به همین خاطر از غوطه ور شدن در امور غیبی خودداری می کردند و در برابر آن نصوصی که درباره‌ی آنها بحث می کند تسلیم می شدند و به آن ایمان می آوردند؛ عقل در عقیده غیبی سلفی چنین نقشی داشت: رضایت و اطمئنان و ارج نهادن برای خدا و تفکر در آفریده‌های با عظمتی که در این هستی وسیع پراکنده شده‌اند وتأمل در آن آیات و نشانه‌ها و پند وعبرتهایی که خداوند در آنها قرار داده است، و نباید از این عبارت چنین فهم شود که عقل کنار زده شود و هیچ گونه بهره‌ای از آن گرفته نشود همچنانکه در مفهوم مسیحی و صوفی به چنین اندیشه‌ای ارج نهاده می شود، زیرا بحث و تحقیقات عقلی به طور کل مذموم نیست بلکه تنها زمانی مذموم است که به وسیله‌ی عقل اعلام بی نیازی از ادله‌ی شرعی شود و یا اینکه منتجات عقلی بر ادله شرعی تقدیم داده شوند و یا آن را معارض نصوص دین قرار دهند.

همچنانکه نباید عقل در میدان غیب – سمعیات – از مسایل عقیدتی دخالت نماید.

اما آن جمله مباحث از عقیده که به وسیله‌ی آن بر وحدانیت و علم و قدرت و حکمت خدا و زنده شدن وگرفتن پاداش بدان استدلال می شود قران در این راستا از عقل بشری خواسته است که به سوی آن قدم بردارند، زیرا اینها دلایلی هستند که نصوص را تقویت می نمایند و تأیید اعتقاد و باور را می افزاید. به همین خاطر است که در قرآن آیات فراوانی دیده می شود که انسان را به تفکر و تأمل و تدبر تشویق می کند.

هرگاه عقل از دایره‌ی وحی نصوص معصوم آزاد نگردد سریع با اشتباه روبرو می شود، زیرا عقل آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند است، آیا جایز است که از چشم دیدن چیزی خواسته شود که کیلومترها از او دور است ؟ و آیا جایز است که از گوش خواسته شود رازو نیاز پرندگان بر سر قله‌ی کوهها را

---

[۱] شرح اصول اعتقاد اهل السنة شماره ۱۱۳۶ .

بشنود ؟ و آیا جایز است که از دست خواسته شود کوهی را بردارد و این قضیه نسبت به عقل هم به همین صورت است. (۱)

قاعده‌ی چهارم: اجتناب و قطع ارتباط با بدعت و اهل بدعت و دوری کردن از افزایش جمعیت آنها و نشستن با آنها و اجتناب از انتقال شبهات آنها و عرضه کردن آن بر مسلمانان؛ و آنها با این کار خود قول خداوند را به تحقق می رسانند که می فرماید: ﴿لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ المجادلة: ۲۲ ترجمه: قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند.

و قول پیامبر صلی الله علیه وسلم را به تحقق می رسانند که فرموده: اوثق عری الایمان الموالاة فی الله و المعاداة فی الله و الحب فی الله و البغض فی الله (۲) قوی ترین ریسمان ایمان عبارت است از اینکه دوستی و دشمنی و محبت و بغض و کینه را به رضائیت خداوند نسبت دهیم. و بغوی در « شرح السنة » از سفیان ثوری روایت می کند که گفته: هر کس بدعتی را شنید آن را برای دوستان خود بازگو نکند و آن را در دل آنها قرار ندهد (۳) هشدار در برابر بدعت در قرآن و سنت مسأله‌ی مشهور و ثابت است اما آنچه از مردم نهان است حکم همنشینی با اهل بدعت است؛ و اهل سنت و جماعت معتقد هستند که همنشینی و مجالست با اهل بدعت و کسانی که مشهور به اهل فرقه‌ها هستند جایز نیست، همچنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ الأنعام: ٦٨ ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می‌روند از ایشان روی برتاب.

و می فرماید: ﴿وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾﴾ الكهف: ٢٨ ترجمه: و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته‌ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده‌روی است اطاعت مکن.

---

۱ علاقة الاثبات و التفویض بصفات رب العالمین ۲۳- ۲۶ .

۲ الطبرانی در " المعجم الکبیر ۱۱۵۳۷ " از ابن عباس این روایت را به سندی ضعیف نقل کرده است و این

۳ شرح السنة ۲۲۷/۱

به همین لحاظ وقتی مردی از اهل بدعت نزد ایوب سختیانی می آید و خدمت او عرض می کند: ای ابابکر می خواهم در مورد کلمه‌ای از شما سوال کنم. سختیانی رو بر می تابد و با دستهایش اشاره وار می گوید: نه حتی نیم کلمه را هم مپرس. (۱)

بغوی – رحمه الله – می گوید: این دوری گزینی و تبرئه و دشمنی تنها با اهل بدعت و مخالفین در اصول باید اجرا شود، اما اختلاف در فروع میان علما یک اختلاف رحمت است. خداوند خواسته است هیچ گونه عسر و حرجی در دین بر مومنین نباشد، پس به هیچ وجه دوری گزینی و قطع ارتباط با آنها جایز نیست، زیرا این نوع از اختلاف میان اصحاب پیامبر ﷺ هم موجود بود با وجود اینکه همه‌ی آنها برادرانی متحد بودند و نسبت به هم مهر و محبت را اظهار می داشتند، و اقوال هر کدام از آنها مورد تأیید دسته‌ای از علمای بعد از خود گشته است، همگی در جستجوی حقیقت بودند و در پیمایش راه هدایت شریک بوده‌اند. (۲)

و این بهترین راه و مسلکی است که دنبال شود، اما به شرط اینکه دلیل صحیح را رد نکند و برای مذهب خویش تعصب نداشته باشد، زیرا این کار موجب رد کلام خدا و رسولش می شود. (۳)

قاعده پنجم: حریص شدن بر اتحاد و همنوایی گروه مسلمانان خداوند در کتاب خود این مسأله را بر مسلمانان واجب گردانیده است و می فرماید:

﴿ وَٱعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ وَٱذْكُرُواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾ وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى ٱلْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٤﴾ ﴾ آل عمران: ۱۰۳ – ۱۰٤

ترجمه: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت‌خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند

---

۱ شرح السنة ۱/ ۲۲۷ .

۲ شرح السنة ۱/۲۲۹– ۲۳۰ .

۳ احتمالا بغوی – رحمه‌الله – به آن عبارت اشاره کند که به پیامبر ﷺ نسبت داده شد که گفته است (اختلاف امتی رحمة) اختلاف میان امت من مایه‌ی رحمت است ، در حالی که این عبارت اصل و اساسی ندارد و مخالف بیانات نصوص در این مورد می باشد که تفرقی نقمت و عذاب است و اجتماع رحمت و برکت است (الضعیفة ۱/۷۶ .

باشد که شما راه یابید ❊ و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند.

و می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمۡ وَكَانُواْ شِيَعٗا لَّسۡتَ مِنۡهُمۡ فِي شَيۡءٍۚ ﴾ الأنعام: ١٥٩ کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی.

و پیامبر ﷺ می فرماید: «لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض»[1] بعد از من کافر نشوید و برخی از شما گردن برخی دیگر را بزنند.

و باز می فرماید: «لا تحاسدوا و لا تباغضوا و لا تقاطعوا و کونوا عباد الله اخوانا»[2] نسبت به همدیگر حسادت و دشمنی و قطع ارتباط را برقرار نکنید، بلکه بنده‌ی خدا وبرادر همدیگر باشید.

و آیات و احادیث در مورد نکوهش تفرقه و دعوت به اتحاد بسیار فراوان هستند، و سلف صالح – رحمهم الله – بسیار به دقت روی مسأله‌ی اتحاد مسلمانان در ابتدای اسلام تدبر کردند و فهمیدند که تنها وسیله‌ی اتحاد مسلمانان بعد از به وجود آمدن تفرقه همان چیزی است که در ابتدای اسلام مسلمانان را گرد هم آورده بود، به همین خاطر آنها جهت فراهم آوردن وسیله‌ی گردهمایی آنها و کنار گذاشتن هر گونه وسیله‌ی تفرقه و اختلاف میان آنها خود را وقف دعوت مردم کردند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡۚ لَوۡ أَنفَقۡتَ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مَّآ أَلَّفۡتَ بَيۡنَ قُلُوبِهِمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ أَلَّفَ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّهُۥ عَزِيزٌ حَكِيمٞ ٦٣ ﴾ الأنفال: ٦٣ ترجمه: و میان دلهایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت چرا که او توانای حکیم است.

و این مسأله از ویژگیهای سلف و کسانی بود که راه و منش سلف را دنبال می کردند، اما سایر مردم بنا بر خواسته و خواهشات نفس و مصالح خود در برابر دیگران ولاء و براء را عرضه می داشتند، تمامی فرقه‌ها در این مسأله با یکدیگر اختلاف داشتند هر کدام از آنها برای مصلحت خویش تقلا و تلاش می کرد هر چند آن مصلحت آنها موجب به وجود آمدن فساد و تفرقه در میان امت اسلامی شود، و بدون شک این

---

[1] البخاری مع الفتح ٣١٧/١ ، و مسلم ٨٢/١ .

[2] مسلم ١٩٨٣/٤ .

مسأله‌ای است که امت اسلامی را متفرق و پراکنده می کند بر خلاف آن مسلک سلفی که مردم را پیرامون کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ گرد هم می آورد و هیچ گونه مصلحت شخصی را در نظر نمی گیرد. [1]

مبحث دوم: روش اهل کلام در اثبات عقیده

شناخت علم کلام:

بعد از اینکه سلف را شناختیم و روش آنها در اثبات عقیده را ذکر کردیم مذهب دوم یعنی مذهب مقابل سلف که مشهور به خلف هستند را ذکر می کنیم، و همچنانکه بیان داشتیم مذهب سلف بر ادله‌ی نقلی از کتاب و سنت و ادله‌ی عقلی به تبع آن بنیان گذاری شده است.

اما مذهب خلف بر ادله‌ی عقلی و آنچه آنها علم کلام می نامند بنیان شده است و حقیقت این است که پیروان آنها در شناسایی علم کلام با هم اختلاف نظر دارند و این اختلاف نظر هم نتیجه‌ی بینش متفاوت فرقه‌های آنها و اندازه‌ی دور و نزدیک بودنشان از ادله‌ی سمعی است.

و اکنون برخی از تعریفات و شناسآیهای آنها برای این علم را ذکر می کنیم:

ابن خلدون می گوید: کلام علمی است که به وسیله‌ی دلایل عقلی برای عقاید ایمانی دلیل می آورد و به بدعت گذارانی که در اعتقادات از مذهب سلف و اهل سنت منحرف شده‌اند پاسخ می دهد. [2]

و این یک تخصیص واضح و روشنی بود که سایر کسانی (مذهب سلف) را از دایره‌ی خود بیرون می کند که در عقاید خویش با دلایل شرعی استدلال می کنند.

اما خواننده‌ی این تعریف به جای آن سلفیهایی که علم کلام از عقاید آنها دفاع می کند سوالی را مطرح می نماید ؟

آیا آنها چه کسانی هستند ؟ فلاسفه یا شاگردانشان از مسلمانان فلاسفه و یا جهمیه و یا معتزله و یا اشاعره و یا ماتریدیه و یا کسانی دیگر از سلف امت اسلامی هستند که متکلمین کتابهایشان را پر کرده‌اند از رد بر آنها و طعنه زدن و نامیدنشان به هر گونه اسم زشتی همانند حشویه و مجسمه و مشبهه و سایر الفاظی که تنها شایسته‌ی آنها است بدان نامیده شوند.

---

[1] به کتاب " منهج السلف فی العقیدة و اثره فی وحدة المسلمین " نوشته‌ی شیخ دکتر صالح بن سعد السحیمی مراجعه شود

[2] مقدمة ابن خلدون ۴۵۸ .

و تنها صفت مناسبی که ممکن باشد برای توصیف این علم ذکر شود این است که گفته شود علم کلام علمی است که به وسیله‌ی آن به اثبات عقیده‌ی اهل آن و دفاع از آن و رد شبهه از طریق جدل می رسیم و این چیزی است که به ادله‌ی عقلی نامیده می شود.

پس تمامی فرقه‌های متکلمین حتی کسانی که برخی سمعیات را نیز داخل علم کلام کرده‌اند زیر این تعریف قرار می گیرند، زیرا تنها سببی که آن را داخل این تعریف می کند همان منهج و روشی است که در اثبات عقیده و دفاع از آن، آن رادنبال می نماید. ([1])

و برای تمایز این فرقه‌ها از سلف در اینجا به ذکر اصول آنها در اثبات عقایدشان می پردازم.

اصل نخست: تقدیم عقل بر نقل

این بزرگترین اصل آنها است و سایر اصلها بر همین اصل بنیان شده‌اند و به خاطر همین اصل بسیاری از عقاید ثابت در کتاب و سنت را به دلیل مخالفت با عقل رد کرده‌اند.

و لازم است دانسته شود که عقل نزد آنها عبارت است از آراء و افکاری که از فلاسفه‌ی متحیر گرفته‌اند و در کتابهایشان ترجمه کرده‌اند و گمان می برند که آنها قطعی هستند و غیر از آن ظنی می باشد.

و مراد از عقل تدبر و تأمل عقل سالم فطری نیست، زیرا میان عقل سالم فطری و شرع هیچ گونه تعارض و تضادی وجود ندارد، بلکه عقل سالم هر آنچه نقل آورده است می پذیرد و بر آن دلالت می کند و در باب روش اهل سنت و جماعت این را ذکر کردیم .

این افکاری که آنها آن را عقلیات نامیده‌اند نزد آنها اصل دین محسوب می شود و این همان چیزی است که نفی می کند و اثبات می گرداند، و سمعیات بر آن عرضه می شود اگر با آن موافق در آمد پذیرفته می شود و اگر با آن معارض در آمد رد می شود. اما در روش رد میان آنها اختلاف وجود دارد؛ سمعانی می گوید: آنها عقل خود را وسیله‌ی دعوت به سوی خدا قرار داده‌اند و در میان خود آن را در جایگاه پیامبران گذاشته‌اند و اگر کسی بگوید: (لا اله الا الله، عقلی رسول الله) هیچ خدایی بجز الله وجود ندارد و عقلم فرستاده‌ی خدا است، از جهت معنی میان متکلمین حامل هیچ گونه انکاری نمی باشد. ([2]) و این قضیه برای ما بسیار واضح و روشن می گردد اگر آن قانون کلی را مطالعه کنیم که فخر رازی در این مورد برای آنها تألیف کرده است، نظر به اینکه می گوید:

---

[1] شرح الطحاوية ١١٧ – ١١٨ ، و بيان تلبيس الجهمية ١/ ٢٤٢ .

[2] الحجة فی بيان المحجة ١/ ٣١٧ .

بدان هرگاه دلایل قطعی عقلی بر اثبات چیزی اقامه شد سپس دلایلی نقلی را یافتیم که ظاهر آن بر خلاف آن بود حال از سه امر خالی نیست:

١- یا اینکه باید مفهوم و مقتضای هر کدام از عقل و نقل تصدیق شوند پس تصدیق دو نقیض به وجود می آید و این هم محال است.

٢- و یا اینکه مقتضای هر دو باطل اعلام شود، پس تکذیب دو نقیض به وجود می آید و این یکی نیز محال است.

٣- و یا اینکه ظواهر نقلیه تصدیق شود و ظواهر عقلی تکذیب شود و این باطل است.

زیرا ممکن نیست صحت ظواهر نقلی را بشناسیم مگر اینکه با دلایل عقلی اثبات صانع و صفات او و کیفیت دلالت معجزة بر صدق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پیدایش معجزات بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را شناخته باشیم.

واگر دلایل قطعی عقلی کوچک و پست شمرده شود عقل متهم می شود و آرای او پذیرفته نمی شود و اگر اینگونه باشد از پذیرفتن آرای او در این اصول خارج می گردد و هرگاه این اصول ثابت نشود دلایل نقلی از ارزش می افتند.

پس روشن شد که بد جلوه دادن عقل برای تصحیح نقل منجر به پست شمردن هر کدام از عقل و نقل می گردد و این هم باطل است.

و هنگامی که هر کدام از اقسام سه‌گانه باطل شدند راه چاره‌ای جز پذیرفتن مقتضای دلایل قطعی عقلی باقی نمانده است به این صورت که اعلام بداریم این دلایل نقلی یا اینکه غیر صحیح هستند و یا اینکه صحیح هستند اما مراد ظواهر آنها اصلی نیست.

سپس اگر تأویل را از باب اعانه و یاری رسانی برای ذکر این تأویلات به طور مفصل اجازه بدهیم، و اگر تأویل جایز نباشد آگاهی از آنها را به دانش خداوند متعال می سپاریم، این یک قانون کلی است که در تمامی متشابهات به آن مراجعه می شود و توفیق در دست خدا است. ([1])

این همان قانون کلی است که اهل کلام عقاید خویش را بر آن بنیان کرده‌اند و این قانون ارزش و مقام قرآن و سنت را نزد آنها روشن می کند و واضح می گردد که تأویل آنها برای قرآن و سنت از باب اعانه و احسان است و گر نه در اثبات عقیده هیچ گونه نقشی ندارد.

و شیخ الاسلام – رحمه الله – در کتاب خویش « درء تعارض العقل و النقل» که در رد بر آنها تألیف کرد این قانون کلی را ذکر کرده نموده و به طور مفصل آن را نقض و ابطال گردانیده است. ([1])

---

[1] اساس التقدیس ١٦٨ – ١٧٣ .

و به همین لحاظ آنها در کتابهای خویش به طور صریح اعلام می دارند که دلایل نقل یعنی قـران و سـنت یک دلایل ظنی هستند و مفید یقین نمی باشند و اما دلایل عقل دلایلی قطعـی هسـتند بـه همـین خـاطر هرگاه آنها در نقطه مقابل همدیگر قرار گرفتند دلایل نقلی ساقط می شوند. (۲)

و به همین لحاظ از آوردن دلایل نقلی در کتابهای عقاید صرفه نظر کرده‌اند و آن را به زعـم خـود پـر از کلام فلاسفه و حکما کرده‌اند و برخی از آنها به طور صریح اعلام داشته‌اند که – نعوذ بـالله – تمسـک بـه ظواهر قرآن و سنت از اصول کفر است.

سنوسی (ت ۸۸۵) در شرح الکبری می گوید:

و اما کسانی که گمان می برند تنها راه شناخت خدا قرآن و سنت است و سوای آنها را حـرام دانسـته‌انـد پس رد بر آنها این است که بگوییم حجیت آنها از راه نظر عقلی شناسایی می شود و همچنین در قـرآن و سنت مسایلی وجود دارد که هر کس به ظواهر آنها اعتقاد داشته باشد نزد جماعتی کفر ورزیده و بدعت را به وجود آورده است.

و می گوید: اصول کفر شش مورد هستند پنج مورد آنها را ذکر می کند سپس می گوید:

ششم: اینکه در اصول عقاید تنها به ظواهر قرآن و سنت تمسک شود بدون اینکه بر براهین عقلی و قواطع شرعی عرضه شود. (۳)

و حال نمی دانم اگر عقل در شناسایی عقیده به طور مفصل مستقل باشد فرستادن پیامبران و نـازل کـردن کتابهای آسمانی چه فایده و ارزشی دارند، مثل اینکه خداوند جهت رد و تأویل آنها را نازل کرده است

و این قاعده‌ای که آنها در اصول پیاده کرده‌اند در فروع نیز عین آن را پیاده کرده‌اند، پس تقلید از یکـی از ائمه‌ی چهارگانه را واجب اعلام داشته‌اند و مخالفت با آنها را ممنوع کرده‌اند حتی اگر اقوال آنها با ظواهر قرآن و سنت و اقوال صحابه هم مخالف باشد، زیرا به نظر آنها پیـروی از ظـاهر قـرآن و سـنت یکـی از اصول کفر محسوب می شود. (۴)

---

[۱] درء تعارض العقل و النقل ۴/۱ .

[۲] شرح اصول اعتقاد اهل السنة ۵۳/۱ – ۵۴ .

[۳] شرح الکبری " نوشته‌ی سنوسی ۵۰۲ .

[۴] این سخن و رد آن را در رساله‌ی ابن حجر قطری به نام " تنزیه السنة و القرآن و اضواء البیان ۷ / ۴۲۸ " مطالعه کن .

به همین لحاظ آنها زبانهایشان را با تمام جرأت در رد احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به کار انداخته‌اند واین کار خود را چنین توجیه کرده‌اند که نمی توان به وسیله‌ی اخبار آحاد در باب عقیده اقامه‌ی حجت کرد.

و صفات ذکر شده در سنت امثال نزول و ضحک (خنده) خشم و. .. را رد کرده‌اند و انشاء الله در مبحث بعدی منزلت و مقام خبر آحاد و حجیت آن در عقیده را ذکر می کنیم آنگاه که موضع گیری امام شافعی – رحمه الله – در برابر اخبار آحاد را بیان می داریم.

اصل دوم: تأویل نصوص

مراد از تأویل در اینجا همان تحریفی است که منجر به تغییر لفظ از ظاهرش می شود و قبلا انواع تأویل را بیان داشتیم، و تأویل متکلمین عبارت است از اینکه لفظی از ظاهر آن به معنی دیگری که غیر مراد است تغییر داده شود تا با اصول کلامی آنها موافق در آید و از جمله‌ی این تأویلات این است که آنها صفات خدا را تأویل کرده‌اند و برخی از آنها نیز عذاب و نعیم قبر و بهشت و جهنم و آنچه در آنها است همه را تأویل کرده‌اند. و صاحب " الجوهرة " در این مورد می گوید:

و کل نص اوهم التشبیها اوله اوفوض ورم تنزیها (۱)

هر نصی که بیم و گمان تشبیه را می داد آن را تأویل کن و یا اینکه آن را به علم خدا تفویض کن و او را از تشبیه پاک نگهدار.

تأویل کن یعنی آن را تحریف کن به عنوان مثال در معنی استوی بگو: تسلط پیدا کرد و یا قدرت و ملکش برای او یکنواخت شد و یا تأویلاتی در همین راستا.

و مراد از تفویض این است که در اثبات و نفی آن توقف شود به دلیل اینکه آیات صفات از جمله‌ی آیات متشابهی است که عقول در برابر آن متحیر می شود.

و مذهب سلف این گونه نیست بلکه مذهب سلف این است که صفت را به وجهی که شایسته‌ی خدا باشد اثبات می کنند و آگاهی از کیفیت آن را به علم خدا تفویض می نمایند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: قول سلف – رضی الله عنهم – که می گویند: – صفات را آنچنان که آمده سر جای خویش قرار دهید – ردی است بر معطلة یعنی آنهایی که صفات را تعطیل

---

۱ الجوهرة شماره ۴۰ .

کرده‌اند؛ و آنجا که می گویند: بدون کیفیت باید نگهداشته شوند ردی است بر ممثله یعنی آنهایی که خدا را تشبیه می کنند.

و باز قول آنها که گفته اند: صفات را آنچنان که آمده سر جای خویش قرار دهید – مقتضی حفظ معانی صفات بر آن شیوه‌ی خود می باشد، در حقیقت الفاظی آمده‌اند که بر معناهایی دلالت می کنند اگر معانی آنها منتفی شود بهتر این بود که گفته شود لفظ آن را آنچنان که آمده بر جای خویش قرار دهید و اعتقاد داشته باشید که مفهوم آنها مراد نیست و یا اینکه لفظ آن را آنچنان که آمده بر جای خویش قرار دهید و اعتقاد داشته باشید که در حقیقت خداوند به آنچه صفات بر آن دلالت می کنند توصیف نمی شود، پس شما صفات را آنچنان که آمده بر جای خویش قرار نداده‌اید و بعد از آن نمی توان گفت بدون کیفیت و تشبیه باقی مانده است، زیرا نفی کیفیت از چیزی که ثابت نیست سخن پوچ و بی ارزشی است. [1]

موضع گیری اهل سنت و جماعت در برابر علم کلام

اهل سنت و جماعت در برابر بدعت کلام موضع گیری بزرگی را نشان داده‌اند آنها به طور قاطعانه این بدعت را انکار کردند و در هر مناسبتی از آنها بحث می کردند و بر آنها رد می دادند، بلکه برخی از آنها نوشته‌هایی در رد بر آنها به رشته‌ی تحریر در آوردند، بلکه از آنها دور می گشتند و به دانش آموزانشان توصیه می کردند که از آنها دوری جویند.

امام ابوحنیفه – رحمه الله – می گوید:

من اهل کلام را یافتم که افرادی سنگ دل و بی رحم هستند و در مخالفت با قرآن و سنت پیشی می گیرند و هیچ گونه ورع و تقوایی در آنها دیده نمی شود. [2]

و – رحمه الله – می گوید: و از آنچه در میان مردم به وجود آمده که در مورد اعراض و اجسام سخن می راندند از او سوال شد در جواب فرمود: از آثار و راه و منش سلف پیروی کن و از هر گونه مسایل جدید و تازه‌ای بپرهیز، زیرا آنها بدعت هستند [3]

---

[1] مجموع الفتاوی ۵/ ۳۹، ۴۱ ، ۴۲ .

[2] سیر اعلام النبلاء ۶/ ۳۹۹ .

[3] صون المنطق و الکلام ۳۲ .

و شاگرد اما ابوحنیفه یعنی قاضی ابویوسف خطاب به بشر مریسی فرمود: آگاهی از کلام نادانی است و عدم آگاهی از کلام علم و دانش است و هر گاه مردی در کلام فرو رفت در مورد او گفته می شود زندیق است.

و فرمود: هر کس به وسیله‌ی کلام علم را دنبال کند زندیق می شود و هر کس به وسیله‌ی کیمیا مال را دنبال کند مفلس می گردد و هر کس احادیث غریب را دنبال کند دروغ می گوید. (١)

امام مالک – رحمه الله – می گوید: اهل کلام بدترین قوم و ملت هستند از آنها سلام نمی شود و دوری کردن از آنها نزد من دوست داشتنی ترین کار است. (٢)

و امام احمد – رحمه الله – گفته است: صاحب و همیاران علم کلام هرگز رستگار نمی شوند، علماء کلام زندیق هستند (٣)

و ابن جوزی گفته است: فقهای قدیم این امت به خاطر عدم آگاهی آنها نبوده که در مورد کلام بحث نرانده‌اند، بلکه آنها چاره و علاج هیچ گونه سوزدلی را در آن نمی دیدند، سپس هنگامی که دیدند علم کلام انسان سالم را بیمار می کند از بهره‌گرفتن از علم کلام خودداری کردند و مردم را از فرو رفتن در آن نهی می کردند. (٤)

علماء سلف که از علم کلام متنفر بودند تنها به این لحاظ نبوده که کلام اصطلاحی جدید برای معناهایی صحیح باشد همانند تمامی الفاظی که برای علومی صحیح و درست اصطلاح شده‌اند؛ و به این لحاظ هم نبوده که آنها دلیل آوردن برای حق و محاجه کردن با اهل باطل را دوست نداشته باشند، بلکه آن را به این لحاظ نمی پسندیدند که مشتمل بر مسایلی دروغین و مخالف با حق بود. از جمله:

مخالفت آنها با قرآن و سنت و تمامی آن علوم صحیحی که در آنها است؛ در واقع آنها راه تحصیل آن علوم را ناهموار کرده‌اند و بدون فایده برای اثبات آن سخن را به درازا کشانده‌اند، پس کار آنها عبارت است از:

گوشت شتر لاغری که بر قله‌ی کوهی ناهموار است، رفتن به سر آن قله نه آنچنان آسان است که بتوان ساده به آن دست یافت و نه آن شتر آنچنان چاق است که ارزش چنین زحمتی را داشته باشد؛ و و

---

[١] شرح العقیدة الطحاویة ٧٥ .

[٢] الانتقاء ٣٤

[٣] تلبیس ابلیس ١١٢ .

[٤] همان مصدر

زیباترین چیزی که نزد آنها است به طور صحیح تری در قرآن تأیید شده و تفسیری بسیار زیباتر از کار آنها بر آن ذکر شده است، پس کار آنها بجز زحمتی فراوان و طولانی کردن راه و گنگ و مجهول کردن مسایل چیز دیگری نیست، همچنان که گفته شده:

لولا التنافس فی الدنیا لما وضعت　　کتب التناظر لا المغنی و لا الغمد

یحللون بزعم منهم عقدا　　و بالذی وضعوه زادت العقد (۱)

اگر در دنیا سبقت و پیشی نمی بود کتابهای مناظره تألیف نمی شدند و کتاب " المغنی " و " العمد " تألیف نمی شدند، به گمان خود با این کار گره‌ای می گشایند، اما سوگند به آن کسی که گره را گذاشته آنها گره را پیچیده‌تر کرده‌اند.

آنها گمان می برند با این کار خود شبهه و شک را دفع می کنند، اما انسان بزرگوار و زرنگ می داند که این کار موجب بیشتر شدن شک و شبهه می شود.

و محال است که شفا و هدایت و علم و یقین به وسیله‌ی کتاب خدا و کلام پیامبر صلی الله علیه وسلم یافت نشود، اما به وسیله‌ی کلام این افراد متحیر یافت شود. (۲)

و ذهبی – رحمه الله – می گوید: بجز چند نفری هر کس به دقت در علم کلام نظر افکنده باشد حتما دچار اجتهاداتی شده که مخالف سنت است، و به همین خاطر است که علماء سلف نظر در علم اوائل از اهل کلام را نکوهش می کردند؛ حقیقت این است که علم کلام زاده‌ی علماء و حکمای دهریه است پس هر کس بخواهد به وسیله‌ی درک و فهم خویش میان علم انبیاء – علیهم السلام – و علم فلاسفه جمع بندی را به وجود بیاورد راه چاره‌ای جز مخالفت با یکی از آنها را ندارد. (۳)

و محمد بن عبدالقوی در منظومة الاداب گفته است:

و ایاک عن آراء کل مزخرف　　مقالته کالسم فی ضمنها الردی

فقد مات خیر الناس و الدین کامل　　غنی عن التبیین من کل ملحد

فطالب دین الحق بالرأی ضائع　　و من خاض فی علم الکلام فما هدی

کفی بهم نقصا تناقض قولهم　　و کل یقول الحق عندی فقلد

---

[۱] المغنی فی علم الکلام " نوشته‌ی قاضی عبدالجبار بن احمد همدانی استاد معتزله ، و کتاب العمد ... فی علم الکلام " که این هم از نوشته‌های عبدالجبار است

[۲] شرح الطحاویة ۱/ ۲۳۸

[۳] میزان الاعتدال ۳/ ۱۴۴

فمن قلد الآراء ضل عن الهدی | و من قلد المعصوم فی الدین یهتدی
فما الدین الا الاتباع لما اتی | عن الله و الهادی البشیر محمد ([1])

ترجمه: سعی کن از آراء و نظریات بی خردی بپرهیز، زیرا سخنان او همانند سمی است که ذلت و پستی را در ضمن گرفته است، بهترین مردمان (پیامبر ﷺ) در حالی فوت کرد که دین کامل گشت، و نیازی به تبیینات هیچ ملحدی ندارد، پس دنبال کردن دین حق به وسیله‌ی رأی و نظر ضایع کردن وقت است و کاری است بی بهره، و هر کس در علم کلام فرو رفت هرگز هدایت را نیافت، همین نقص برای آنها کافی است که در میان سخنانشان تناقض و تضاد دیده می شود، و هر کدام از آنها می گوید حق با من است و از من پیروی کن، هر کس از آراء تقلید کند هدایت را گم کرده است و هر کس در دین از معصوم تقلید کند هدایت را یافته است، دین بجز پیروی از آنچه از خدا و هدایت دهنده‌ی و مژده دهنده(پیامبر ﷺ) آمده چیز دیگری نیست.

و ابن ابی العز حنفی – رحمه الله – در حالی که در " الفتاوی " از اصحاب حنفی بحث می کند می گوید: اگر برای علماء شهر خود وصیت نماید متکلمین شامل آن وصیت نمی شود و اگر انسانی برخی از کتابهای علمی را وقف نماید سلف فتوی داده‌اند که کتابهای وقف شده‌ی مربوط به علم کلام فروخته شود. مفهوم و معنی همین قول و سخن را در فتاوای " الظهیریه " ذکر کرده است، پس چگونه بدون تبعیت از دستورات پیامبر ﷺ به علم اصول دست یافته می شود، و چه بسیار زیبا است:

آیها المغتدی لیطلب علما | کل علم عبد لعلم الرسول
تطلب الفرع کی تصحح اصلا | کیف أغفلت علم أصل الأصول

ای آن کسی که صبح زود به دنبال علم بیرون می روید، بدان که همه‌ی علمها عبد و بنده‌ی علم پیامبر ﷺ هستند، چرا جهت تصحیح اصل از فرع جستجو می کنید، چگونه از علم اصل اصول غافل مانده‌اید ؟

شروع و پایان کلام و جوامع کلام به پیامبر ﷺ ما داده شده است، پس او همراه تمامی علوم ابتدایی و پایانی به بهترین وجه و صورت مبعوث شد، همچنانکه پیامبر ﷺ می فرماید: و ایم الله لقد ترکتکم علی

[1] مجموع القصائد المفیدة ٣٤٢

مثل البیضاء لیلها و نهارها سواء ([1]) به خدا سوگند شما را در روشنایی چنان جا گذاشته‌ام که شب و روز آن مساوی است. اما هرگاه شخصی بدعتی را به وجود آورده است جواب و پاسخ آن را پردامنه کرده‌اند، به همین خاطر است که کلام متأخرین بسیار زیاد است اما برکت ندارد بر خلاف کلام متقدمین که سخنان آنها اندک است اما بسیار پر برکت می باشد، نه مانند آنچه گمراهان و نادانان متکلمین راجع به روش فقهاء بیان داشته‌اند که: متقدمین به خاطر سرگرم شدنشان به برخی مسایل دیگر به طور کامل به استنباط فقه و ضبط قواعد و احکام آن نپرداخته‌اند اما متأخرین خود را یکسره وقف این کار کرده‌اند پس آنها فقیه‌تر هستند.

این افراد همگی از شناخت منزلت سلف و عمق دانش آنها و قلت تکلفاتشان و بینش کامل آنها محروم هستند، و به خدا سوگند تنها چیزی که متأخرین را از متقدمین جدا می سازد عبارت است از تکلف و سرگرم شدن به مسایل حاشیه‌ای آن موضوعاتی که متقدمین اصول آن را پایه‌ریزی و قواعد آن را ضبط و گره آن را بسته بودند، و همت آنها در هر چیزی به سوی مطالب عالی و بلند روی می آورد، پس متأخرین در حال و وضعی بودند و متقدمین هم در حال و وضعی دیگر و خداوند برای هر کدام از آنها مقام و منزلتی را قرار داده است.

گفته است: علماء سلف که از جوهر و جسم و عرض و امثال این کلمات متنفر بودند تنها به این لحاظ نبوده که اینها اصطلاحی جدید برای معناهایی صحیح باشند همانند تمامی الفاظی که برای علومی صحیح و درست اصطلاح شده‌اند؛ و به این لحاظ هم نبوده که آنها دلیل آوردن برای حق و محاجه کردن با اهل باطل را دوست نداشته باشند، بلکه آن را به این لحاظ نمی پسندیدند که مشتمل بر مسایلی دروغین و مخالف با حق می باشد. از جمله اینکه این کلمات با قرآن و سنت مخالف هستند، و به همین خاطر است که شما هرگز هیچ گونه یقین و شناختی نزد اهل آن کلمات نمی یابی در حالی که این یقین و شناخت پیش توده‌ی مومنین چه رسد به علماهایشان به طور کامل یافت می شود.

و به خاطر اینکه مقدمات آنها مشتمل بر حق و باطل است مراء و جدل فزونی یافته است و قیل و قال منتشر شده و اقوالی مخالف با شریعت صحیح و عقل صریح از آنها صادر شده است که بحث از آنها سخن را به درازا می کشاند . ([2])

---

[1] مقدمه ابن ماجه شماره ۱

[2] شرح العقیدة الطحاویة ۷۶ – ۷۷ ، و الصواعق المرسلة ۱/ ۱۵۷ – ۱۷۰ .

به نظر نگارنده – خدا بهتر می داند – همین نکته سبب شیوع و انتشار علم کلام شده است، نظر به اینکه علماء کلام برخی سمعیات را در علم کلام آمیختند و به گمان خویش با این کار بر علیه مخالفین از عقیده‌ی توحید دفاع می کنند، پس به همان اندازه‌ای که حق در آن دیده می شود باطل هم در آن شیوع یافته است.

و ابن قیم – رحمه الله – در این مورد می گوید: دلیل پنجاه و ششم: آنهایی که به وسیله‌ی عقلیاتشان (که در حقیقت جهلیات و نادانی است) از قرآن و سنت اعراض کرده‌اند واقعیت این است که آنها در این مسایل امور خویش را بر اقوالی مشتبه و محتمل برای چندین معنی بنیان کرده‌اند و آن اشتباهاتی که در معنی و اجمالهایی که در لفظ وجود دارد موجب شامل شدن آن برای حق و باطل می شود، پس وجود حقی که در آن است موجب آن شده که کسانی از میان آنهایی که درجه‌ی علمی آنها به حد کامل نرسیده است باطل آن را نیز قبول کنند، زیرا با اشتباهات و التباساتی روبرو شده‌اند سپس به وسیله‌ی آن باطل با نصوص انبیا معرضه می کنند. و همین مسأله باعث به وجود آمدن آن گمراهان گذشته گشته است و همین مسأله منشأ تمامی بدعتها می باشد. ([1])

[1] الصواعق المرسلة ۳/ ۹۲۵ – ۹۲۶ .

مبحث سوم: اصول شافعی در اثبات عقیده

اصل نخست: التزام به قرآن و سنت و تقدیم آن بر عقل

نخستن اصل از اصول اهل سنت و جماعت پذیرفتن ظاهر قرآن و سنت است، زیرا تنها مصدرهایی که برای دریافت عقیده اسلامی پذیرفته شود قرآن ونت هستند و برای هیچ مسلمانی جایز نیست که آنها را به چیزهای دیگری تبدیل نماید، پس هر آنچه قرآن و سنت اثبات کرده‌اند واجب است مسلمان نیز آن را اثبات نماید و هر آنچه قرآن و سنت نفی کرده‌اند واجب است انسان مسلمان هم آن را نفی نماید و هدایت و صلاح تنها در چنگ زدن به آنها یافت می شود.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ الأحزاب: ٣٦ ترجمه: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

و این حال و وضع کسانی است که به خدا و رسولش ایمان دارند و به همین خاطر است که خدا وجود ایمان را در درون کسانی نفی کرده است که از پیروی کردن از پیامبر ﷺ سرباز می زنند و تکبر می نمایند، خداوند متعال می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا۟ تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾﴾ النساء: ٦٥ ترجمه: ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند.

و خداوند به مومنین دستور داده است که در هنگام اختلاف مسأله‌ی مورد اختلاف را به خدا و پیامبرش عرضه بدارند، زیرا حل هرگونه اختلافی در آنها یافت می شود، خداوند متعال می فرماید: ﴿فَإِن تَنَٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾﴾ النساء: ٥٩ ترجمه: پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

عطاء رحمه الله در تفسیر این گفته است: به خدا یعنی به کتاب خدا و به پیامبرش یعنی به سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم.[۱] بر همین منوال سلف – رحمهم الله و رضی عنهم – قدم به قدم جلو رفته‌اند، آنها به خدا و پیام او و به رسول خدا و پیام او ایمان آوردند و در حد توان از آن بحث می کردند و خدا هم به آنها اجازه داده بود و در برابر چیزهایی که توان آن را نداشتند سکوت را رعایت می کردند و خدا هم به آنها اجازه نداده بود که از آن بحث نمایند. به همین خاطر است که در این قرنهای با برکت میان اهل سنت هیچ گونه اختلافی در عقاید دیده نمی شود و هیچ گونه دودلی و تردد در چیزی از ابواب عقاید از آنها روایت نشده است و این نتیجه‌ی حتمی تمسک آنها به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشۡقَىٰ ﴿١٢٣﴾﴾ طه: ۱۲۳ هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می‌شود و نه تیره‌بخت.

و خداوند سبحان می فرماید: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِی مُسۡتَقِیمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِیلِهِۦۚ ذَٰلِكُمۡ وَصَّىٰكُم بِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾﴾ الأنعام: ۱۵۳ ترجمه: و [بدانید] این است راه راست من پس از آن پیروی کنید و از راه‌ها[ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید.

و قبلا روش سلف – رحمهم الله – را در رابطه با اثبات عقیده ذکر کردیم .

و شافعی – رحمه الله – یکی از ائمه‌ی سلف است، ایشان هم در این مسأله همانند سلف صالح قدم گذاشته است، ایشان معتقد هستند که قرآن و سنت مصدر تشریع می باشند و مفتی باید به آنها مراجعه کند؛ به همین خاطر است که دیده می شود در هنگام اثبات اصطلاحات عقیده قبل از هر چیز نصوص ذکر شده در قرآن و سنت را بیان می کند و به وسیله‌ی آنها بر علیه مخالفان استدلال می نماید و هیچ گاه نشنیده‌ایم که – رحمه الله – به تأویل آیات روی آورده باشد و یا اینکه آیات را به وسیله‌ی دلیلی از اهل کلام رد کرده باشد و ایشان – رحمه الله – به مناسبت رد بر قائلین به استحسان می گوید:

هر آنچه از حکم خدا و رسول خدا و حکم مسلمانان که توصیف کرده‌ام همراه آنچه که ذکر کرده‌ام و آنچه از آن بحث نکرده‌ام و به ذکر شده‌ها از ذکر نشده‌ها اکتفا کرده‌ام تمامی اینها دلیلی است بر اینکه قضاوت و فتوی جایز نیست برای کسانی که اهلیت قضاوت و فتوی را پیدا کرده‌اند مگر اینکه از یک خبر لازم

---

[۱] آجری این را در الشریعة ۵۳ روایت کرده است و امثال آن را در " الدر المنثور ۲/ ۵۷۹ از مجاهد نگاه کن .

استفتا کرده باشند و خبر لازم هم عبارت است از قرآن سپس سنت یا آنچه یکی از اهل علم بدان رأی داده باشد و دیگران با او مخالفت نکرده باشند و یا اینکه بر برخی از اینها قیاس شده باشد و برای او جایز نیست که به وسیله‌ی استحسان قضاوت کند و یا فتوی دهد، اگر کسی بگوید: چه چیزی بر عدم جواز استحسان دلالت می کند وقتی که استحسان داخل هیچ یک از این معانی همراه آنچه در این کتاب ذکر کرده‌اید نشود؟ در پاسخ گفته می شود: خداوند متعال فرموده است: ﴿أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾﴾ القيامة: ٣٦ آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود. مفسرین و اهل علم به قران هیچ گونه اختلافی با هم ندارند و سدی را به چیزی معنی کرده اند که بدان امر نمی شود و از آن نهی نمی شود و هر کس در مورد چیزی فتوی دهد و یا قضاوت کند که بدان امر نشده است پس به خود اجازه داده است که در

معنای سدی و بی هدف قرار بگیرد، حال اینکه خداوند به او اعلام داشته است که او را بی هدف رها نکرده است و معتقد است که بگوید: هر آنچه که بخواهم می گویم و در مسایلی ادعای چیزی می کنم که قرآن به خلاف آن است. ([1])

سپس دلایلی بر وجوب حکمیت قرآن و سنت ذکر می کند و اعلام می دارد که مخالفت با آنها جایز نیست، پس می گوید: خداوند متعال خطاب به پیامبرش ﷺ فرموده است: ﴿ٱتَّبِعْ مَآ أُوحِىَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ﴾ الأنعام: ١٠٦ ترجمه: از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن.

و فرموده است: ﴿وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ﴾ المائدة: ٤٩ ترجمه: و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن.

سپس قومی آمدند و در مورد اصحاب کهف و کسانی دیگر از او سوال کردند ؟ فرمود: فردا خبر آنها را به شما یاد می دهم، یعنی ابتدا از جبریل می پرسم سپس آن را به شما یاد می دهم، پس خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿٢٣﴾ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ۚ وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ الكهف: ٢٣ – ٢٤ ترجمه: و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد * مگر آنکه خدا بخواهد و چون فراموش کردی پروردگارت را یاد کن . ([2])

---

[1] الام ٢٩٨/٧

[2] تفسیر ابن جریر طبری ١٤ / ١٩١ – ٢٩١ ، و ابن کثیر ٧٠/٣

و همسر اوس بن صامت خدمت آن بزرگوار می آید و از اوس شکایت می کند اما پیامبر ﷺ به او جواب نمی دهد تا اینکه خداوند این آیه را نازل می کند ﴿قَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّتِى تُجَٰدِلُكَ فِى زَوْجِهَا﴾ المجادلة: ۱ ترجمه: خدا گفتار [زنی] را که در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می‌کرد شنید.

و عجلانی خدمت آن بزرگوار می آید و همسر خود را متهم می کند پیامبرﷺ در جواب می فرمایند: در مورد شما چیزی نازل نشده است و منتظر وحی ماندند، پس هنگامی که آیه نازل شد آنها را فر خواند ملاعنه را میان آنها برقرار نمود همان طور که خدا به او دستور داده بود و خطاب به پیامبرش ﷺ فرمود: ﴿وَأَنِ ٱحْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ﴾ المائدة: ٤٩ ترجمه: و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن.

و خداوند متعال فرمود: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلْنَٰكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ﴾ ص: ٢٦ ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق داوری کن.

و به هیچ کس دستور داده نمی شود که به حق داوری کند مگر اینکه حق شناخته شده باشد و حق هم جز به وسیله‌ی نص و یا دلالتی از طرف خدا شناخته نمی شود، خداوند حق را در کتاب خویش بعد در سنت پیامبرش ﷺ قرار داده است، پس هیچ واقعه و رویدادی به وجود نمی آید مگر اینکه قرآن به طور صریح و یا مجمل حکم آن را روشن کرده است.

و برای آن و آنچه که به طور مجمل نازل شد است مثالهایی را ذکر کرده و سنت پیامبر (ﷺ به طور مفصل از آن بحث کرده است و اعلام داشته هر کس چیزی را از پیامبرﷺ بپذیرد در واقع آن را از خداوند پذیرفته است و در این موضوع به طور مفصل بحث رانده است ([1])

این سخن بر آن دلالت دارد که ایشان شافعی – رحمه الله – معتقد بوده‌اند که خداوند از میان خواسته‌های مورد نیاز ما هیچ چیزی را جا نگذاشته است مگر اینکه حکم آن را در قرآن و سنت پیامبرﷺ بیان داشته است و خداوند در کتاب خود هر چیزی را که به نفع انسان باشد ذکر کرده است، پس هیچ خیری یافت نمی شود مگر اینکه خداوند بدان اشاره کرده است و هیچ شری یافت نمی شود مگر اینکه در برابر آن هشدار داده است و و هر آنچه درباره‌ی آن ساکت مانده کسی نمی تواند آن را بر دیگری واجب گرداند، و از جمله‌ی آن می توانیم به مسایل مربوط به عقیده اشاره کنیم بلکه بحث از عقیده مهمترین چیزی است که خداوند آن را ذکر کرده و به آن راهنمایی کرده است، زیرا مسایل مربوط به عقیده چیزی

[1] الام ۲۹۸/۷ .

است که عقل به تنهایی از شناخت مفصل آن در می ماند، پس به همین خاطر خداوند هیچ مسأله‌ی که اعتقاد بدان واجب باشد فرو نگذاشته مگر اینکه در کتاب خود و بر زبان پیامبرش ﷺ از آن بحث رانده است. و هنگامی که شافعی رحمه الله به بغداد می رود ابوثور و حسین کرابسی که به خدمت مفتیها رفت و آمد می کردند به عنوان مسخره به خدمت شافعی – رحمه الله – هم می روند، پس حسین در مورد مسأله‌ای از او سوال کرد و شافعی – رحمه الله – هم مدام می فرمود: خداوند در این مورد چنین فرموده و پیامبر ﷺ چنین فرموده است، ابوثور می گوید: تا اینکه تاریکی اتاق را فرا گرفت و در نهایت ما بدعت را کنار گذاشتیم و از او پیروی کردیم. (١)

و مشهور است که گفته شافعی – رحمه الله – می گفت: به خدا و آنچه او فرستاده بنا به مراد خدا ایمان آوردم، و به رسول خدا و آنچه از او نقل شده بنا به مراد رسول خدا ایمان آوردم. (٢)

و – رحمه الله – گفته است: رضایت مردم بی پایان است و کسی نمی تواند بدان دست یابد، پس سعی کن مسأله‌ای را بگیرید که برای شما مصلحت دارد، آن را در دست بگیر و سوای آن را ترک کن و هیچ توجهی بدان مکن. (٣)و مشخص است که بدون پیروی از قرآن و سنت هیچ گونه صلاحی به وجود نمی آید و شافعی – رحمه الله – هم برای اثبات تمامی معتقدات خویش بر همین اصل جلو می رفت.

و – رحمه الله – در مسأله‌ای از مسایل ایمانی گفته است: هیچ چیزی بهتر از آیه‌ی زیر بر علیه مرجئه استعمال نمی شود، آنجا که خداوند می فرماید: ﴿ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥ ﴾ البينة: ٥ ترجمه: و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است. (٤)

و شخصی از او سوال کرد و گفت: چه دلیلی بر رسول خدا بودن محمد ﷺ دلالت می کند ؟ فرمود: قرآن نازل شده و اجماع مسلمانان و آیاتی که تنها شایستگی او را دارند بر نبوت او دلالت می کنند. (٥)

---

١ مناقب البیهقی ٢٢١/١

٢ مجموع الفتاوی ٢/٤، ٣٥٤/٦

٣ المناقب ٤٧٢/١ .

٤ همان مصدر ٣٨٦/١

٥ همان مصدر ١/ ٤٠٠

و در مورد اثبات قدر گفته است: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٩﴾﴾ التکویر: ۲۹ ترجمه: و حال اینکه نمی توانید بخواهید جز چیزهای را که خداوند جهانیان بخواهد خداوند به بندگانش اعلام کرده که مشیت در دست او است نه در دست بندگان و مشیت بندگان در گرو مشیت و خواست خداوند است و مشیت عبارت است از اراده‌ی خداوند متعال. (۱)

و انشاء الله در موقع توضیح عقیده امام شافعی – رحمه الله – مثالهای زیادی را ذکر می کنیم.

آنچه مهم است اینکه شافعی رحمه الله ابتدا آیات مربوط به آن مسأله را ذکر می کند سپس احادیث روایت شده را بعد از آن می آورد و هرگاه آیه‌ای را برای موضوع مورد نظر نیافتند به احادیث نقل شده اکتفا می کند.

و ایشان – رحمه الله – بدون تلاش برای تغییر معنی ظاهری مطابق عادت علماء کلام معنی ظاهری آیات و احادیث را می گیرد. و این کار بیانگر عدم آگاهی شافعی رحمه الله به معانی قرآن و حدیث و دلالت لغوی آنها نمی باشد، زیرا حجت بودن شافعی در لغت به ثبت رسیده است. ابوجارود مکی می گوید: گفته می شد: محمد بن ادریس به تنهایی منبعی از لغت است که به اقوال او استدلال می شود همچنانکه به قبیله‌ی عرب استدلال می شود. (۲)

بیهقی به سند خویش از جاحظ نقل می کند که گفته است: کتابهای شافعی را مطالعه کردم در نهایت به این نتیجه رسیدم که در مورد آنها بگویم این کتابها مرواریدهایی هستند که در کنار هم چیده شده‌اند. (۳)

و بیهقی به سند خویش از محمد بن عبدالله فقیه نقل می کند که گفته: از ابوعمر غلام ثعلب – شخصی که هرگز شبیه او را ندیده‌ام – در مورد حروفی سوال کردم که آنها را از شافعی – رحمه الله – گرفته بودم، در پاسخ گفت: سخنان شافعی صحیح هستند از ابوالعباس ثعلب شنیدم که می گفت: از شافعی اشکال می گیرند درحالی که شافعی منبع لغت است و واجب است که مردم لغت را از او بگیرند. (۴)

و روایات نقل شده از علما راجع به آگاهی شافعی – رحمه الله – در لغت بسیار فراوان هستند.

و اهل کلام هم بدان اعتراف کرده‌اند و آن را در کتابهایشان ذکر نموده‌اند و آنها زعم و گمان کسانی را رد می کنند که بر خلاف این اعتقاد دارد. (۵)

---

[۱] همان مصدر ۴۱۲/۱ .

[۲] مناقب البیهقی ۴۹/۲ . ورد الانتقاد ۶۳ .

[۳] المناقب ۵۱/۲ .

[۴] همان مصدر ۵۱/۲، ۵۲ ، وردالانتقاد ۶۴ .

[۵] الزاهر فی غریب الفاظ الشافعی ورد الانتقاد نوشته‌ی بیهقی .

پس چرا شافعی – رحمه الله – با وجود آگاهی فوق العاده از لغت به تأویل پناه نبرد اگر تأویل جایز است ؟

پاسخ این است که تأویل اهل کلام باطل است و هیچ نصی بر جواز آن دلالت نمی کند و تأویل در لغت جایز نیست، و این شافعی است که در علوم مختلفی از جمله علم لغت جزو فرزانه‌های امت اسلامی می باشد اما روایت نشده که ایشان یک صفت را تأویل کرده باشد، و روش و منهج سالم و تمسک به ظاهر قرآن و سنت تنها علت اصلی این کار ایشان بوده و هرگز با عقل و لغت برخورد نمی کرد و ایشان معتقد بودند که حتی با یک کلمه هم تعارض با قرآن و سنت جایز نیست و در این مورد می گفت: در برابر اصل هرگز چرا و چگونه گفته نمی شود. ([1])

و اعلام می داشت که قدرت و توانای عقل محدود است و جز آنچه خدا به او یاد داده چیز دیگری را نمی داند، پس جایز نیست که انسان عقل خود را در چیزهایی به کار گیرد که توانایی آن را ندارد بلکه بر او واجب است که در برابر نص توقف نماید، و شافعی – رحمه الله – در این مورد می گوید: همچنانکه چشم حد و مرزی دارد و نمی تواند بیشتر از آن قدم بردارد عقل هم حد و مرزی دارد و نمی تواند بیشتر از آن جلو برود. ([2])

منزلت سنت از دیدگاه امام شافعی و رد ایشان بر کسانی که حجیت آن را انکار کرده‌اند:

شافعی رحمه الله معتقد است که سنت جهت تشریع و قانون گذاری در مقام قرآن است و آنچه به وسیله‌ی سنت به ثبت رسیده همانند چیزی است که به وسیله‌ی قرآن به رسیده است و آنچه به وسیله سنت حرام گشته همانند چیزی است که به وسیله‌ی قرآن حرام شده است و علت آن همین است که منبع هر کدام از قرآن و سنت خداوند متعال می باشد؛ شافعی – رحمه الله – راجع به این مسأله می گوید:

هیچ رویدادی به وجود نمی آید مگر اینکه نحوه‌ی برخورد صحیح و درست با آن قضیه در کتاب خدا وجود دارد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِ رَبِّهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ١﴾ إبراهيم: ١ ترجمه: الف لام راء کتابی است که آن را به سوی

[1] مناقب البیهقی ۳۰/۲ ، و سیر اعلام النبلاء ۲۰/۱۰ .

[2] آداب الشافعی ۲۷۱ .

تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری بـه سـوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.

و می فرماید: ﴿ بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ ۗ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾النحل: ٤٤ ترجمه: و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را بـه سـوی ایشـان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند.

و مـی فرمایـد: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ ﴾ النحل: ۸۹ ترجمه: و این کتاب را که روشنگر هـر چیـزی اسـت و بـرای مسـلمانان رهنمـود و رحمـت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم.

و می فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۚ مَا كُنتَ تَدْرِى مَا ٱلْكِتَٰبُ وَلَا ٱلْإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلْنَٰهُ نُورًا نَّهْدِى بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنْ عِبَادِنَا ۚ وَإِنَّكَ لَتَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ ﴾الشوری: ۵۲ ترجمـه: وهمـین گونـه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام اسـت] ولـی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم و به راستی کـه تـو به خوبی به راه راست هدایت می‌کنی. (۱)

سپس شافعی رحمه الله بیان می دارد که سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم همان حکمتی است که خداوند در آیات بسـیاری آن را مقارن و برابر با کتاب خود قرار داده است، امثال این آیه که خداوند می فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾ ﴾آل عمران: ١٦٤ ترجمه: به یقین خدا بـر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بـر ایشـان بخوانـد و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

---

۱ الرسالة / ۲۰ .

و در رابطه با همین موضوع آیات فراوانی ذکر شده‌اند.

او رحمه الله می فرماید: هر آنچه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تشریع کرده است و در قرآن ذکر نشده و ما آن را در این کتاب (الرسالة) آورده‌ایم از جمله ذکر چیزهایی از امثال تعلیم کتاب و حکمت که خداوند به وسیله‌ی آنها بر بندگانش منت گذاشته است، این دلیلی است بر اینکه حکمت سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است .

سپس منزلت سنت در برابر قرآن را ذکر می کند و بیان می دارد که سنت همانند شرحی است برای قرآن و مراد خداوند را روشن می نماید و برخی اوقات سنت احکامی را تشریع می نماید هر چند که اصل آنها در قرآن نیامده باشد، پس می گوید:

همراه آنچه که ذکر کردیم که خداوند اطاعت از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بر بندگانش واجب گردانیده است و مقامی که خداوند در برابر دینش به او بخشیده است این دلیلی است بر اینکه توضیح و تبیین فرائض منصوص در کتاب خدا به یکی از روشهای زیر صورت می گیرد:

از جمله: مسایلی که به طور کامل در قرآن بیان شده‌اند و نیازی به توضیحات دیگر ندارند.

و از جمله: مسایلی که فرض بودنش به طور کامل اعلام شده و پیروی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را نیز واجب گردانیده است، پس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به نیابت از خداوند آن را توضیح داده است که چگونه فرض شده وآن را بر چه کسانی فرض گردانیده و چه وقت پاره‌ای از آن زایل می شود و ثابت می ماند و واجب می گردد.

و از جمله: آنچه خداوند از طریق سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بدون نص قرآن آن را بیان کرده است.

و هر کدام از اینها در کتاب خدا بیان شده است.

پس هر فرائضی که از خداوند پذیرفته شود سنتهای مربوط به آن از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پذیرفته می شود با توجه به اینکه خداوند اطاعت و فرمانبرداری از پیامبرش را بر بندگانش واجب گردانیده و دستور داده که بنا به قضاوت او کارهایشان را خاتمه دهند. و هر کس دستوری را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بپذیرد در واقع آن را از خداوند پذیرفته است، نظر به اینکه خداوند فرمانبرداری از او را فرض گردانیده است ([1])

سپس دلایل حجیت قرآن را ذکر می کند و می گوید:

و خداوند پیامبرش را نسبت به دین و دستور و کتابش در جایگاهی قرار داده است که آن را واضح و روشن نموده است خداوند پیامبر را به عنوان علم و نشانه‌ای برای دینش قرار داده است به این صورت که اطاعت و پیروی از او را فرض گردانیده و مخالفت و سرپیچی با او را حرام اعلام داشته است و و پرده از فضیلت او را برداشته به این صورت که ایمان به پیامبرش را مقارن ایمان به ذات خود قرار داده است.

---

[1] الرسالة / ۳۲-۳۳ .

خداونـد متعـال مـی فرمایـد: ﴿فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقُولُواْ ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَانَهُۥٓ أَن يَكُونَ لَهُۥ وَلَدٞ﴾ النساء: ۱۷۱ پس به خدا و پیامبرانش ایمـان بیاوریـد و نگوییـد [خدا] سه‌گانه است باز ایستید که برای شما بهتر است‌خدا فقط معبودی یگانه است منـزه از آن اسـت کـه برای او فرزندی باشد. (۱)

و خداونـد مـی فرمایـد: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُواْ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمۡرٖ جَامِعٖ لَّمۡ يَذۡهَبُواْ حَتَّىٰ يَسۡتَـٔۡذِنُوهُۚ﴾ النور: ٦٢ ترجمه: جز این نیست که مؤمنان کسانی‌انـد کـه بـه خـدا و پیـامبرش گرویده‌اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند تا از وی کسب اجازه نکنند نمی‌روند.

---

۱ شیخ احمد شاکر – رحمه الله – روی استدلال شافعی – رحمه الله – به این آیه در این موضع تعلیقی بدین صورت نوشته است: عصمت مخصوص خدا و کتاب خدا و پیامبران خدا می باشد و هم چنانکه برخی از سلف گفته‌اند خداوند عصمت را برای هیچ کتابی غیر از کتاب خود قرار نداده است ؛ شافعی –رحمه الله – این آیه را در اینجا ذکر کرده است تا به وسیله‌ی آن استدلال نماید که خداوند ایمان به پیامبر ﷺ را با ایمان به ذات خود مقارن قرار داده است، و این موضـوع در آیـات بسیاری از آیات قرآن آمده است از جمله قول خداوند در آیه‌ی ۱۳۶ سوره‌ی نساء کـه مـی فرمایـد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلۡكِتَٰبِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ مِن قَبۡلُۚ﴾ النسـاء: ۱۳٦. (ای کسـانی کـه ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلا نازل کرده بگروید) و از جمله قول خداوند که در آیه‌ی ۱۵۸ سوره‌ی اعراف مـی گویـد: ﴿فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِ ٱلنَّبِيِّ ٱلۡأُمِّيِّ ٱلَّذِي يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَكَلِمَٰتِهِۦ وَٱتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ﴾ الأعراف: ۱۵۸ (پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس‌نخوانده‌ای است که بـه خـدا و کلمات او ایمان دارد بگروید و او را پیروی کنید امید که هدایت‌شوید) و در آیه‌ی ۸ سوره‌ی تغابن می فرماید: ﴿فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلنُّورِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلۡنَاۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ۝٨﴾ التغابن: ۸ (پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فـرو فرسـتادیم ایمان آورید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است .

و ام آن آیه‌ای که شافعی – رحمه الله – آن را در این موضع ذکر کرده است بر مراد او دلالت نمی کند ، زیرا در ایـن آیـه امر شده که به خدا و پیامبران به طور عموم ایمان آورده شود ، و علت اشتباه از شافعی این است که ایشان آیه را بـه لفـظ مفرد (الرسول) ذکر کرده است و در اصل ربیع هم به همین صورت نوشته شده است و سه بار هم به چاپ رسیده است در حالی که این نوشتار بر خلاف تلاوت است ، و برای کسی که مبتدی باشد چنین وانمود می شود که قرائت مفرد (الرسول) هم آمده باشد ؛ هر چند اگر هم یافت شود استدلال بدان برای مراد شافعی مفید فایده نیست ، زیرا این آیه در مورد حال و وضع عیسی علیه السلام بحث می کند ، پس اگر لفظ آیه (و رسوله) هم باشد مراد از آن عیسی است ؛ اما مـن هـیچ قرائتـی را حتی در قرائتهای شاذه هم آن را به صورت مفرد نیافتم . الرسالة / ۷۳– ۷۵ .

پس خداوند تکمیل ابتدای ایمان – که ایمان به ما سوای آن پیرو آن هستند – را ایمان به خدا سپس به رسولش قرار داده است، لذا اگر شخصی به خدا ایمان بیاورد اما به رسولش ایمان نیاورد هرگز ایمان کامل برای او به کار گرفته نمی شود تا وقتی که همراه خدا به رسولش هم ایمان بیاورد، و پیامبر ﷺ همین روش را برای تمامی کسانی که می خواست آنها را امتحان نماید به کار می گرفت. ..

و برای این سخن خویش به حدیث آن جاریه مثال آورده است آنگاه که پیامبر ﷺ از او می پرسد: (خداوند کجا است ؟ گفت: در آسمان است. پرسید: و من کی هستم ؟ گفت: شما فرستاده‌ی خدا هستید. راوی می گوید: پس پیامبر ﷺ او را آزاد کرد ([1]) سپس می گوید: پس خداوند پیروی از سفارشات و سنتهای پیامبر ﷺ را بر مردم عرضه نمود و در کتاب خویش اعلام داشت و فرمود: ﴿ رَبَّنَا وَٱبۡعَثۡ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُزَكِّيهِمۡۚ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٢٩ ﴾ البقرة: ۱۲۹ ترجمه: پروردگارا در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی.

و در آیه‌ی دیگری می فرماید: ﴿ كَمَآ أَرۡسَلۡنَا فِيكُمۡ رَسُولٗا مِّنكُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمۡ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمۡ تَكُونُواْ تَعۡلَمُونَ ١٥١ ﴾ البقرة: ۱۵۱ ترجمه: همان طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم [که] آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

و می فرماید: ﴿لَقَدۡ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ بَعَثَ فِيهِمۡ رَسُولٗا مِّنۡ أَنفُسِهِمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ١٦٤ ﴾ آل عمران: ١٦٤ ترجمه: به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

---

[1] مسلم ۱۵۱/۱

و مـــی فرمایـــد: ﴿ هُوَ ٱلَّذِی بَعَثَ فِی ٱلۡأُمِّیِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ یَتۡلُواْ عَلَیۡهِمۡ ءَایَـٰتِهِۦ وَیُزَكِّیهِمۡ وَیُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِی ضَلَـٰلٖ مُّبِینٖ ﴿٢﴾ ﴾ الجمعة: ۲ ترجمه: اوست آن کس که در میان بی‌سـوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنـان بخوانـد و پاکشـان گردانـد و کتـاب و حکمـت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و می فرمایـد: ﴿وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَیۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَیۡكُم مِّنَ ٱلۡكِتَـٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ یَعِظُكُم بِهِۦۚ ﴾ البقـرة: ۲۳۱ ترجمه: و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و به [وسیله] آن به شما اندرز می‌دهـد بـه یاد آورید.

و مـی فرمایـد: ﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَیۡكَ ٱلۡكِتَـٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَیۡكَ عَظِیمٗا ﴿١١٣﴾ ﴾ النساء: ۱۱۳ ترجمه: و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمـی‌دانسـتی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

و می فرماید: ﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا یُتۡلَىٰ فِی بُیُوتِكُنَّ مِنۡ ءَایَـٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِیفًا خَبِیرًا ﴿٣٤﴾ ﴾ الأحزاب: ٣٤ ترجمه: و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت[آمیز] در خانه‌های شـما خوانده می‌شود یاد کنید در حقیقت‌خدا همواره دقیق و آگاه است.

خداوند کتاب را ذکر کرده که همان قرآن است و حکمت را نیـز ذکـر کـرده اسـت، و از مفسـرین قـرآن شنیده‌ام که می گفتند: حکمت همان سنت پیامبر ﷺ است.

زیرا قرآن ذکر است و حکمت به دنبال آن آمده است و خداونـد بـه خـاطر تعلـیم قـرآن و حکمـت بـر بندگانش منت گذاشته است، پس جایز نیست در اینجا گفته شود حکمت چیزی غیر از سنت پیامبر ﷺ است. نظر به اینکه حکمت مقرون با قرآن آمده است و خداونـد فرمـانبرداری از پیـامبرش و پیـروی از دستورات او را بر مردم واجب و حتمی گردانیده است، بنابر این جز کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ سـخن هیچ کس دیگری فرض و واجب نیست، با توجه به آنچه توصیف نمودیم که خداوند ایمان به پیامبرش را مقرون به ایمان به خودش قرار داده است و سنت پیامبر ﷺ یک تبیین و توضـیحاتی از جانـب خداونـد برای معنی مورد نظر می باشد، سپس حکمت را با قرآن مقارن قرار داده و به دنبال قرآن، حکمت را ذکـر کرده است و جز برای پیامبرش برای هیچ کس دیگری این را قرار نداده است. ([1])

[1] الرسالة / ۷۸ – ۷۹ .

سپس شروع کرده به ذکر برخی از انواع دلایل بر حجیت سنت:

از جمله اینکه خداوند فرمانبرداری از پیامبرش را قرون با فرمانبرداری از خودش و به صورت مستقل فرض گردانیده است و آیات دلالت کننده بر این نوع را ذکر کرده است. از جمله قول خداوند که می فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَوَلَّوۡاْ عَنۡهُ وَأَنتُمۡ تَسۡمَعُونَ ﴿٢٠﴾ ﴾ الأنفال: ٢٠ ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی برنتابید در حالی که [سخنان او را] می‌شنوید.

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤۡمِنٖ وَلَا مُؤۡمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمۡرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلۡخِيَرَةُ مِنۡ أَمۡرِهِمۡۗ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلٗا مُّبِينٗا ﴿٣٦﴾ ﴾ الأحزاب: ٣٦ ترجمه: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نشاید که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعا دچار گمراهی آشکاری گردیده است.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡۖ فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴿٥٩﴾ ﴾ النساء: ٥٩ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

﴿ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا ﴿٦٩﴾ ﴾ النساء: ٦٩ ترجمه: و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

و از جمله آیاتی که بر وجوب اطعت و فرمانبرداری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دلالت می کنند:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ٨٠﴾ النساء: ۸۰ ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان ب رد در حقیقت‌خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم.

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥﴾ النساء: ٦٥ ترجمه: ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ١٠﴾ الفتح: ۱۰ ترجمه: در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست‌خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.

﴿ لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ النور: ٦٣ ترجمه: خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی [دیگر] قرار مدهید خدا می‌داند [چه] کسانی از شما دزدانه [از نزد او] می‌گریزند پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.

﴿ وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ٤٨ وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ٤٩ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٥٠ إِنَّمَا كَانَ قَوۡلَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ أَن يَقُولُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٥١ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخۡشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقۡهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ٥٢﴾ النور: ٤٨ – ٥٢ ترجمه: و چون به سوی خدا و پیامبر او خوانده شوند تا میان آنان داوری کند بناگاه دسته‌ای از آنها روی برمی‌تابند * و اگر حق به جانب ایشان باشد به حال اطاعت به سوی او می‌آیند * آیا در دلهایشان بیماری استیا شک دارند یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم ورزند [نه] بلکه خودشان ستمکارند *

گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم اینانند که رستگارند ❊ و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند آنانند که خود کامیابند.

شافعی در توضیح آیه مزبور می گوید: خداوند در این آیه به مردم اعلام کرده که درخواستشان از پیامبر برای داوری میان آنان، به عنوان درخواست داوری کردن خدا محسوب می شود، زیرا داوری بر عهده پیام آور او است، وهرگاه به داوری پیامبر تن در دهند براساس حکم خدا بوده است. وهمچنین به مردم خبر داده که حکم رسول، حکم خدا به شمار می آید، چون او است که حکم وی را واجب کرده ودر علم ایشان نیز گذشته که پیامبر معصوم ومورد تایید وتوفیق الهی بوده وشهادت هدایت وپیروی از دستورات الهی را هم برایش داده است.

بنابراین خداوند از طریق واجب کردن پیروی از پیامبر واینکه فرمانبرداری خدا محسوب می گردد، هم دنباله روی از دستورات خود وهم پیروی از اوامر رسول را بر مردم فرض کرده است، سپس به ایشان اعلام فرموده که پیروی از اوامر ایشان بر پیامبر نیز واجب می باشد.[1]

آنگاه شافعی به نوعی دیگر از دلایل وجوب پیروی از پیامبر وجحیت سنت پرداخته ومی گوید: خداوند برای مردم روشن ساخته که دنباله روی از وحی الهی بر پیامبر واجب بوده وخدا خودش شهادت چنین چیزی را برایش داده واعلام فرموده که پیامبر راهنمای کسانی است که از وی پیروی می نمایند.

وی می افزاید: خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝١ وَٱتَّبِعْ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۝٢﴾ الأحزاب: ١ - ٢ ترجمه: ای پیامبر از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که خدا همواره دانای حکیم است. و آنچه را که از جانب پروردگارت به سوی تو وحی می‌شود پیروی کن که خدا همواره به آنچه می‌کنید آگاه است.

یا می فرماید: ﴿ٱتَّبِعْ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ وَأَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ ۝١٠٦﴾ الأنعام: ١٠٦ {از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان}.

[1] الرساله ٨۴ ـ ٨۵.

و یا مـی فرمایـد: ﴿ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ ٱلْأَمْرِ فَٱتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾ ﴾ الجاثیة: ۱۸ ترجمه: سپس تو را در طریقه آیینی [که ناشی] از امر [خداست] نهادیم پس آن را پیروی کن و هوسهای کسانی را که نمی‌دانند پیروی مکن.

شافعی در توضیح آیات فوق می گوید: در شهادت خدا به اینکه پیامبر مـردم را بـه راه راسـت رهنمـون گشته ورسالت ومسؤلیتش را به نحو احسن انجام داده است، اقامه حجت خدا بـر مـردم ـ کـه بـه حکـم پیامبرگردن نهند ودستوراتش را به اجرا در آورند ـ نیز نهفته است.[۱]

ایشان در ادامه می گویند: در مواردی که حکم مستقیم خدا وجود ندارد وپیامبر اقدام بـه قـانون گـذاری نموده، حکم خدا محسوب می گـردد، چـون خداونـد بـه مـا خبـر داده کـه: ﴿ وَإِنَّكَ لَتَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ﴾ الشـوری: ۵۲ – ۵۳ {تو به خـوبی بـه راه راسـت یعنـی بـه راه خـدا هـدایت می‌کنی.}.

پیامبر در کنار کتاب خدا ودر مواردی که قرآن ساکت مانده است، قـانون گـذاری نمـوده وخداونـد نیـز پیروی از آن را بر ما واجب کرده است وانحراف از راه وروش ایشان را گناهی نابخشودنی تلقی می نماید که راه برون رفتی از آن وجود ندارد.[۲]

امام شافعی سپس به ارائه دلیل بر حجیت حدیث پیامبر پرداخته وبا سند خویش از ابو رافع خدمت گذار پیامبر نقل می کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (لا الفین احدکم متکئا علی اریکته یاتیه الامر من امـری ممـا امرت او نهیت عنه فیقول لا ادری ما وجدناه فی کتاب الله اتبعناه) [۳] یعنی: هیچ یک از شما را نبینم که بـر متکای خویش تکیه زده ودر حالیکه یکی از دستورات یا منهیات من بـه گوشـش رسـیده بگویـد: از آن اطلاعی نداریم وهرچه را در کتاب خدا بیابیم از آن پیروی می کنیم.

بیانات مزبور ودیگر سخنان شافعی نیز که در نوشته هایش موجـود اسـت، بیـانگر بزرگداشـت واهتمـام ایشان به سنت بوده واینکه آن را از لحاظ قانون گذاری به مثابه قرآن تلقـی مـی نماینـد، بعـدا بـه نقطـه نظراتش در این باره اشاره خواهیم نمود که وی سرپیچی از سنت را نه تنها در اصول جایز نمی داند بلکـه

---

[۱] الرساله ۸۸.

[۲] الرسالة ۸۸ ـ ۸۹.

[۳] امام احمد۱۳۰/۴ ـ ۱۳۱ ـ ۱۳۲، دارمی ۱۴۴/۱، ابوداود ۳۲۸/۴، ترمذی ۱۱۱/۲ روایت کرده اند، ابـن ماجـه۵/۱آن را جزو احادیث حسن دانسته و احمد شاکر نیز در الرساله ۹۱ صحیحش می داند.

در فروع واحکام عملی نیز جایز نمی شمارد، این هم پاسخی است به متکلمانی که اگر در فروع به سنت عمل کنند در اصول اعتقاد بدان عمل نمی نمایند.

بیهقی با سند خود یکی از سخنان شافعی را از سعیدبن اسد در این باره نقل می نماید که: از شافعی پرسیدم: درباره حدیث رؤیت خدا در قیامت چه دیدگاهی داری؟ در پاسخ گفت: ای پسر اسد! زنده باشم یا بمیرم درباره من چنین قضاوت کن که هر حدیث صحیحی از پیامبر را اگرچه هم نشنیده باشم، پذیرفته وبدان حکم می کنم.[۱]

باز هم بیهقی با سند خود از حمیدی روایت می کند که: یک نفر در مصر پیرامون مساله ای از شافعی سؤال کرد، وی نیز پاسخش را داد وگفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنان فرموده است. سؤال کننده پرسید: آیا به این امراعتقاد داری؟ فرمود: مگر کمربند کشیشان (زنّار) بر تن دارم؟ [۲] آیا دیده ای از کلیسا بیرون بیایم ؟ من می گویم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنان فرموده است وتو می پرسی مگر بدان اعتقاد داری؟ چیزی را از ایشان روایت کنم ولی بدان معتقد نباشم؟ [۳]

در روایتی از ربیع آمده که: یک نفر در باره موضوعی از شافعی سؤال کرد، ایشان در پاسخ گفتند: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده که چنان می فرمودند. سؤال کننده پرسید: ای ابوعبدالله! مگر تو به این امر معتقد هستی ؟ شافعی در حالیکه لرزید ورنگش پریده بود فرمود: ای وای بر تو، کدام زمین مرا در خود جای داده وکدام آسمان بر من سآیه می افکند که چیزی را از پیامبر روایت کنم ولی بدان معتقد نباشم ؟ آری گفته ایشان را روی سر وچشمانم می گذارم.

ربیع می گوید: از شافعی رحمه الله شنیدم می گفت: هیچ کس نیست که پاره ای از احادیث پیامبراز دستش در نرفته و یا فهمش بر وی دشوار نیاید، لذا هرگاه سخنی گفتم یا قاعده ای را بر خلاف گفته ایشان صلی الله علیه وآله وسلم پآیه ریزی کردم، حق به جانب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم است ودیدگاه من نیز بر اساس حدیث ایشان می باشد.[۴]

ربیع می افزاید: ایشان چند بار پشت سر هم این گفته را تکرار می کرد.

---

[۱] المناقب ۴۲۱/۱.

[۲] یعنی مسیحی نیستم تا حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را رد نمایم.کسیکه خود را مقلد شافعی می پندارد باید متوجه این حکم شگفت آور باشد که برخلاف امام خود احادیث پیامبر را به بهانه تاویل وامثال آن، رد وتعطیل می کند.

[۳] المناقب ۴۷۴/۱، الحلیة ۱۰۶/۹، توالی التاسیس ۶۳ ومفتاح الجنة ۵۴.

[۴] المناقب ۴۷۵/۱ والحلیة ۱۰۶/۹.

در روایتی دیگر آمده است: هرگاه حدیثی از پیامبر را روایت ولی بدان عمل نکردم، بدانید که عقلم سر جای خویش نمانده است.[۱]

زعفرانی می گوید: از شافعی شنیدم درپاسخ کسیکه از او می پرسید: آیا این حدیث را قبول داری؟ می گفت: مگر مرا در دیر یا کلیسا دیده ای و یا لباس کافران را بر تن دارم؟ من چنانم که می بینی در مسجد مسلمانانم، لباسشان را بر تن داشته ورو به قبله آنان ایستاده ام، یعنی باید حدیثی را از پیامبر روایت ولی بدان معتقد نباشم؟ [۲]

یکی دیگر از نشانه های جایگاه حدیث نزد امام شافعی اینکه: امام احمد رحمه الله پیرامون حدیث صحیح از ایشان سؤال می کرد، در پاسخ می فرمود: هرگاه حدیث صحیحی را از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یافتید بدان حکم کنید تا من نیز دیدگاه خود را بر اساس آن تنظیم نمایم.[۳]

در روایتی دیگر چنین آمده که شافعی گفت: شما در باره حدیث وراو یان آن از من داناتر هستی، پس هرگاه حدیث صحیحی را یافتید به من نیز خبر دهید خواه کوفی، بصری یا شامی باشد، تا بدان حکم نمایم.[۴]

ولذا ربیع بن سلیمان شاگرد شافعی گفت: هرگاه حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به خلاف گفته من یافت شد، در حال حیات وپس از مرگ نیز از آن برگشته وبه حدیث ایشان برمی گردم.[۵]

امام شافعی رحمه الله چنان مدافع سنت بود که لقب "ناصر السنة" را از آن خود کرد.[۶]

امام احمد رحمه الله در باره ایشان می فرماید: هیچ کس را به اندازه شافعی دنباله رو احادیث ندیده ام.[۷]

در جایی دیگر می گوید: شافعی به شدت از احادیث واخبار دفاع می کرد.[۸]

و نیز می گوید: بهترین ویژگی شافعی این بود که هرگاه از حدیثی که قبلا نشنیده بود، اطلاع می یافت، بدان حکم کرده ودیدگاه خویش را کنار می زد.[۱]

---

[۱] آداب الشافعی ۶۷، المناقب ۴۷۴/۱ والحلیة ۱۰۶/۹.

[۲] طبقات السبکی ۱۳۸/۲.

[۳] المناقب بیهقی ۴۷۶/۱ والحلیة ۱۰۶/۹.

[۴] المناقب ۵۲۸/۱ والحلیة ۱۱۰/۹.

[۵] المناقب ۴۷۳/۱ و توالی التاسیس ۹۳.

[۶] المناقب ۴۷۲/۱ والحلیة ۱۷/۹.

[۷] المناقب ۴۷۱/۱ والحلیة ۲۰۹/۹.

[۸] المناقب ۴۷۱/۱ وتوالی التاسیس ۵۷.

یکی از نشانه های احترام وتجلیل وی از حدیث اینکه محدثان وراو یان را مورد احترام قرار مـی داد، ایشان در این باره چنین می گویند: اگر محدثان در صحنه گیتی حضور نداشتند، ما فروشنده باقلا بودیم.[۲]

و یا می فرماید: هرگاه یک نفر از محدثان را می بینم، احساس می کنم یکی از یاران پیامبررا ﷺ دیـده ام.[۳]

و لذا شافعی – رحمه الله – نوشته هایش را مملو از دفاع از سنت پیامبر ورد مخالفان اسـتدلال بـدان نموده وبه ارائه دلیل از کتاب، سنت واجماع در راستای اثبات آن پرداخته است، که پیشتر به فرازهـایی از سخنانش در این باره اشاره شد واکنون نیز باب این بحث را بیشتر می شکافیم:

پاسخ امام شافعی رحمه الله به منکرین حجیت سنت.

ایشان در این زمینه می گویند: از هیچ کس –که خود یا دیگران وی را اهـل علـم دانسـته باشـند – نشنیده ام در این امر مخالفت کرده باشد که: خداوند دنباله روی و گردن نهادن به دستورات پیامبررا ﷺ بر ما واجب کرده وجز کتاب وسنت مرجع دیگری وجود ندارد وسایر منابع تابع ووابسته بـدانها مـی باشـند، وهمچنین خداوند بر ما و پیشینیانمان واجب کرده که حدیث پیامبر را قبول نمـاییم. بـه جـز گروهـی کـه اکنون به توضیح دیدگاهشان می پردازیم:

ایشان می گویند: متکلمان [۴] وکسانیکه از نظر توده مردم فقیه نام دارند، در تاییـد احادیـث روایـت شده از پیامبر خدا ﷺ دچار اختلاف گشته اند [۵]، برخی از آنان در امر تقلید [۶]، غفلت وعجله داشـتن در دست یابی به مناصب دنیایی زیاده روی واز تامل ودقت نظر کاسته اند. که من در اینجا به ذکر نمونه هایی در باره گروههای مختلف ایشان می پردازم.

آنگاه مخالفین سنت را به سه دسته تقسیم کرده ومی گوید:

---

[۱] المناقب ۴۷۶/۱ وتوالی التاسیس ۶۳.

[۲] المناقب ۴۷۷/۱.

[۳] المناقب ۴۷۷/۱ والحلیة ۱۰۹/۹.

[۴] چنانچه ملاحظه می شود دانشمندان علم کلام از آغاز کارشان سنت را انکار واکنون نیز چنین دیدگاهی دارند.

[۵] شافعی بعدا به ذکر مثالهایی در پاسخ به ایشان می پردازد.

[۶] امام شافعی – رحمه الله – تقلید را مذموم وناپسند می دانست که بعدا به دیدگاه ایشان در این باره اشاره خواهیم نمود.

گروه اول: کسانی اند که سنت را به طور کلی انکار واعتبار آن را به عنوان یکی از منابع قانون گذاری، قبول ندارند، به بهانه اینکه قرآن شامل همه نیازهای بشر در زمینه هدایت بوده وامکان اعتماد به احادیث نقل شده از سوی انسانهای جایز الخطا و فراموشکار، وجود ندارد.

گروه دوم: آن دسته از احادیث را نمی پذیرند که بیانگر مسائلی زائد بر قرآن هستند ومی گویند: ما تنها احادیثی را قبول داریم که بیانگر مندرجات کتاب خدا باشند.

گروه سوم: احادیث موسوم به "آحاد" را قبول ندارند گرچه راو یانش در اوج عدالت وقوت نیروی حافظه باشند، وتنها احادیث متواتر را می پذیرند. که در اینجا به پاسخ امام شافعی به این دسته ودیدگاه ایشان پیرامون حدیث آحاد اشاره خواهیم نمود.

شافعی در بیان دیدگاه گروه نخست، گفته ها ودلایلشان را به طور مفصل ذکر می کند ولی ما به بازگویی فرازهایی از پاسخ ایشان بسنده می کنیم:

شافعی می گوید: مخالف حجیت سنت گفت: اگر چیزی را به خاطر داری بگو.

گفتم: خداوند می فرماید: ﴿ هُوَ ٱلَّذِی بَعَثَ فِی ٱلۡأُمِّیِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ یَتۡلُواْ عَلَیۡهِمۡ ءَایَـٰتِهِۦ وَیُزَكِّیهِمۡ وَیُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَـٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِی ضَلَـٰلٖ مُّبِینٖ ﴿٢﴾ ﴾ الجمعة: ۲ ترجمه: اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

گفت: می دانیم که مراد از واژه "کتاب" قرآن است ولی "حکمت" کدام است؟

گفتم: مراد از حکمت، سنت پیامبر خدا ﷺ است.

گفت: آیا احتمال دارد خداوند کتاب را به طور اجمال به ایشان آموزش داده وحکمت نیز به صورتی خاص بوده که مقصود از حکمت هم احکام خدا باشد؟

گفتم: مقصودت این است که پیامبر به نیابت از خدا مجملهای قرآن همچون نماز، زکات، حج ودیگر احکام را به مسلمانان یاد داده است وبدین ترتیب خداوند پاره ای از واجباتش را در کتاب خود بیان نموده وچگونگی انجام دادنشان را به پیامبر واگذار کرده است؟

گفت: چنین احتمالی وجود دارد.

گفتم: اگر این دیدگاه را بپذیری در چاچوب احکام نخست جای گرفته و جز از طریق حدیث پیامبر امکان دسترسی بدانها وجود ندارد. (یعنی سنت شارح قرآن به شمار می آید).

گفت: اگر بگویم در آیه مورد نظر مراد از حکمت نیز قرآن است چه اشکالی دارد؟

گفتم: اگر بگوییم هرکدام از واژه های "کتاب" و"حکمت" داری معنای مستقلی است بهتر است یا اینکه هردو را بر یک مصداق حمل نماییم؟

گفت: ممکن است کتاب وحکمت چنان باشد که تو گفتی وامکان دارد هردوی آنها به یک معنی باشد.

گفتم: قرآن دیدگاه مرا تایید وگفته تو را مردود می شمارد.

گفت: در کجای قرآن چنان چیزی یافت می شود؟

گفتم: در این آیه که می فرماید: ﴿ وَٱذۡكُرۡنَ مَا يُتۡلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱلۡحِكۡمَةِۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٣٤ ﴾الأحزاب: ٣٤ ترجمه: و آنچه را که از آیات خدا و [سخنان] حکمت[آمیز] در خانه‌های شما خوانده می‌شود یاد کنید در حقیقت‌خدا همواره دقیق و آگاه است. خداوند می فرماید: در خانه هایشان دو چیز تلاوت می شد.

گفت: تلاوت قرآن که مشخص است، حکمت چه طور تلاوت می گردد؟

گفتم: معنای تلاوت این است که قرآن وسنت تلفظ گردند چنانچه به سنت تلفظ می شود.

گفت: پس این امر بیانگر آن است که حکمت به طریق اولی جدای از قرآن می باشد.

سپس شافعی به ذکر نوعی دیگر از دلایل حجیت سنت پرداخته ومی گوید: خداوند پیروی از پیامبرش را بر ما واجب کرده است.

گفت: در کجا؟

گفتم: خداوند سبحان می فرماید: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤۡمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ لَا يَجِدُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَرَجٗا مِّمَّا قَضَيۡتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسۡلِيمٗا ٦٥ ﴾النساء: ٦٥ ترجمه: ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند}.

یا می فرماید: ﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ ﴾النساء: ٨٠ ترجمه: هر کس از پیامبر فرمان ب رد در حقیقت‌خدا را فرمان برده.

و یا می فرماید: ﴿ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣ ﴾ النور: ٦٣ ترجمه: پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند.

گفت: دلیلی وجود ندارد که تفسیر حکمت به سنت پیامبر خدا ﷺ برتری دهد. اگر پاره ای از گفته های یارانمان مبنی بر اینکه خداوند گردن نهادن به دستور پیامبر را فرمان داده است، درست بوده و حکمت نیز بخشی از وحی الهی باشد، جایز است حکم دنباله روی از سنت ایشان به وی نسبت داده شود. (چون هم از قرآن وهم از حکمت که به اعتقاد وی بخشی از وحی محسوب می گردد، پیروی نموده است. واما اگر حکمت به معنای سنت باشد جایز نیست چنان چیزی به او نسبت داده شود چون قائل به حدیث نمی باشد.)

گفتم: خداوند پیروی از دستوراتش را بر ما واجب کرده ومی فرماید: ﴿وَمَآ ءَاتَىٰكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَىٰكُمْ عَنْهُ فَٱنتَهُوا۟ ﴾الحشر: ۷ ترجمه: و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید}.

گفت: خداوند در قرآن روشن ساخته که بر ما فرض کرده آنچه را فرستاده برگیریم واز آنچه پیامبر ﷺ منع نموده، بازایستیم.

گفتم: آیا تکلیف ما وگذشتگان وآیندگانمان یکی است؟

گفت: آری.

گفتم: اگر دنباله روی از اوامر پیامبر ﷺ بر ما واجب باشد، آیا می توانیم بگوییم شیوه انجام دستوراتش را نیز به ما ارائه داده است؟

گفت: آری.

گفتم: آیا برای کسانی که پیامبر را ندیده اند امکان دارد جز از طریق حدیث پیامبرتکالیف الهی را در چارچوب پیروی از اوامر ایشان، انجام دهند؟ واگر آن را جز از طریق حدیث برنگیرم، نمی توانستم دریابم که خداوند قبول گفته های پیامبر را بر من واجب کرده است.

آنگاه شافعی رحمه الله با مساله ناسخ ومنسوخ قرآن علیه وی اقامه دلیل کرده ومی گوید: باز به او گفتم: برای آگاهی از ناسخ ومنسوخ قرآن باید سنت را پذیرفته وبدان گردن نهید.

گفت: مثالی بیاور.

گفتم: خداوند در باره وصیت می فرماید: ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ﴾البقرة: ۱۸۰ ترجمه: بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] وصیت کند}.

وراجع به تقسیم بندی میراث هم می فرماید: ﴿وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾ النساء: ١١ ترجمه: و برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد] و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می‌برد}.

بنابر این از طریق خبر پیامبر خدا ﷺ دانسته ایم که آیه فرائض (آیه ١١ نساء) آیه وصیت (آیه ١٨٠ بقره) را نسخ وحکمش را برداشته است. پس اگر حدیث را نپذیریم ویک نفر بگوید: آیه وصیت آیه فرائض را نسخ کرده است، آیا جز به وسیله خبر پیامبر می توانیم علیه وی اقامه دلیل کنیم؟ [1]

پاسخ شافعی – رحمه الله – را می توان در نکات زیر خلاصه کرد:

١ ـ خداوند پیروی از پیامبر را ﷺ بر ما واجب کرده وباید به دستورات ومنهیاتش گردن نهیم.

٢- در این مسأله فرمانبرداری از خداوند امکان پذیر نمی باشد مگر اینکه به مرو یات پیامبرﷺعمل نماییم و در برابر آنها دلی سالم و دور از شبهه و تردد دارا باشیم و تسلیم دستورات و داوریهای پیامبر ﷺ باشیم.

٣- مسلمان جهت توضیح پاره‌ای از مجملات قرآن به سنت پیامبر ﷺ نیاز دارد، و شافعی رحمه الله برای این مسأله به آیه‌ی میراث و آیه‌ی وصیت مثال آورد.

پاسخ شافعی – رحمه الله – به طایفه‌ی دوم:

گروه دوم گفته‌اند روایت از پیامبرﷺ تنها در صورتی پذیرفته می شود که برای آن اصلی در قرآن موجود باشد.

شافعی – رحمه الله – می گوید: آیا از احکام خداوند در قرآن اطلاع دارید که اطاعت از پیامبرش را واجب گردانیده و جایگاهی که خداوند او را در آن قرار داده است عبارت از این است که خاص و عام و ناسخ و منسوخ قرآن را تبیین نماید ؟

گفت: آری؛ و من قبلا همیشه خلاف این را اعلام می داشتم تا اینکه در نهایت فهمیدم که این دیدگاه، دیدگاهی اشتباه است. و مردم در این مورد دو دیدگاه دارند:

یکی از آنها معتقد هستند مادام در قرآن بیان و توضیح وجود دارد هیچ حدیث و خبری پذیرفته نمی شود.

گفتم: چه نتایجی به دنبال دارد ؟

---

[1] کتاب جماع العلم ٢١ ـ ٢٣.

گفت: دچار اشتباه بسیار بزرگی شده‌اند، پس گفت: هر کس نمازی را بخواند که بتوان نام نماز را برای آن به کار برد و یا اینکه کمترین سهم زکاتی را ادا نماید که بتوان نام زکات را بر آن نهاد و هیچ اهمیتی برای وقت و زمان قرار ندهد و هر چند اگر هر روز و یا اینکه در طول چند روز تنها دو رکعت نماز هم بخواند در واقع وظیفه‌ی خود را انجام داده است.

و گفت: هر آنچه در کتاب خدا موجود نباشد بر هیچ احدی واجب نیست آن را انجام دهد.

و دیگری گفته است: قرآن در مورد هر چیزی بحث کرده باشد خبر هم در آن مورد پذیرفته می شود و در مورد چیزهای که قرآن از آن بحث نکرده است سخنی قریب به همین را بیان داشته‌اند، پس نقدی همانند نقد دیدگاه نخست و یا قریب به آن بر اینها وارد شده است.

و بر آن نقد وارد شده که بعد از رد خبر به پذیرفتن آن روی آوردند.

و در نهایت منجر به این شده که هیچ ناسخ و منسوخ و خاص و عامی را نشناسند و این اشتباه است، و گفت: گمراهی در این دو مذهب واضح و روشن است و من معتقد به هیچ یک از آنها نیستم. (۱)

و هر آنچه برای رد طایفه‌ی اول مورد استفاده قرار گیرد برای رد طایفه‌ی دوم هم امکان پذیر می باشد.

و پیروان این طایفه به حدیثی که آن را روایت می کنند استدلال می نمایند و در آن حدیث چنین اعلام شده: (هر آنچه از جانب من برای شما بیان شد آن را بر قرآن عرضه بدارید، پس هر آنچه با قرآن موافق خواندی بدانید که من آن را گفته‌ام و هر آنچه با قرآن مخالف بود پس بدانید که من آن را نگفته ام) (۲)

و شافعی در رد آنها گفته است: کسی این روایت را نقل نکرده که حدیث او در چیزی کوچک و یا بزرگ پذیرفته شود، و باز گفته: و این روایتی منقطع است و از مردی مجهول نقل شده و ما امثال این روایت را در هیچ چیزی نمی پذیریم.

گفت: آیا شما برای این سخن خود روایتی از پیامبر ﷺ را در دست داری ؟ گفتم: آری.

پس حدیث رافع از پیامبر ﷺ را بیان داشت که فرموده است: (لا الفین احدکم متکئا علی اریکته یأتیه الامر من امری مما امرت به او نهت عنه فیقول: لا ادری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه) (۳)

گفت: پیامبر ﷺ با توضیح اینکه خداوند تبعیت از اوامر او را بر مردم واجب گردانیده است به شدت با کسانی برخورد نموده که امر او را رد می نمایند. (۱)

---

۱ الرسالة / ۲۸- ۲۹

۲ این روایت موضوع است به کتاب "کشف الخطا ۸۶/۱ ، و الرساله ۲۲۴" نگاه کنید .

۳ سند آن ذکر شد

این داستان سخنان آن دو طایفه و رد بر آنها بود، اما طایفه‌ی سوم که منکر اخبار آحاد هستند انشاء الله در مبحث جداگانه‌ای از آنها بحث می کنیم.

سخن امام شافعی – رحمه الله – راجع به خبر آحاد

شناسایی خبر آحاد:

علماء حدیث و اصول احادیث پیامبر صلی الله علیه وسلم را به دو دسته تقسیم نموده‌اند:

(۱) متواتر

(۲) آحاد

و متواتر به روایتی گفته می شود که تعداد بسیاری که توافق آنها بر دروغ محال باشد آن را از تعدادی دیگر روایت کنند و آن را به چیز محسوسی نسبت دهند.

و آحاد حدیثی است که فاقد شرایط متواتر و یا اینکه فاقد یکی از شرایط آن باشد. [۲]

و حدیث احاد از نظر مقبول و یا مردود بودنش بر چند قسم است، بر حسب حال راوی از نظر وجود عدالت و عدم آن و سایر شرایط پذیرفته شدن راوی برخی از آنها مقبول و برخی دیگر هم مردود می باشند.

شافعی – رحمه الله – این تقسیم را ذکر کرده و آن را علم عامه و علم خاصه نامیده است.

می گوید: شخصی پرسید: علم چیست ؟ و درمورد علم چه چیزی بر مردم واجب است ؟ در جواب گفتم: دو نوع علم داریم: یکی علم عامه است که همه‌ی مردم عاقل و بالغ آن را می دانند.

گفت: مانند چه چیزی ؟

گفتم: مانند نمازهای پنجگانه و اینکه خداوند روزه‌ی ماه رمضان و حج بیت الله را بر افراد توانمند واجب گردانیده و پرداخت زکات را در دارایی آنها واجب نموده و او زنا و قتل و دزدی و مشروبات الکلی را حرام کرده، و احکامهای دیگری که بندگان مکلف هستند آنها را فهم نمایند و آن را در زندگانی و دارایی خویش به نمایش بگذارند و اینکه با کمال معنی از چیزهای حرام دوری و امتناع جویند.

---

[۱] الرسالة / ۲۲۴– ۲۲۶

[۲] شرح ابن حجر نخبة الفكر ۸/۴ ، و الاحكام آمدی ۳۱/۲ .

و این قسم به صورت نص در کتاب خدا وجود دارد و در میان توده‌ی اهل اسلام هم موجود است و مردم عوام آن را از عوامهای قبل از خود نقل می کنند و آن را از رسول خدا ﷺ نقل می کنند و در نقل و وجوب آن بر آنها هیچ گونه اختلافی ندارند.

ممکن نیست در نقل خبر این نوع از علم عام اشتباه و تأویل صورت گیرد و اختلاف هم در مورد آن جایز نیست.

گفت: پس نوع دوم چه چیزی است ؟

گفتم: نوع دوم عبارت است از فروع فرائض و احکامهای مربوط به آنها و چیزهای دیگری که بندگان آن را انجام می دهند و نصی برای آنها در قرآن ذکر نشده و در سنت هم جز برای پاره‌ای از آنها نصی نیامده است ، این نوع مربوط به اخبار خاصه است نه اخبار عامه؛ و برخی از احکامهای این نوع تأویل را می پذیرند و با قیاس فهم می شوند. (۱)

و شافعی جدا از اینها سخنان بسیاری دارد که انشاء الله هنگام ذکر دلایل ایشان جهت استدلال برای وجوب عمل به خبر آحاد پاره‌ای از آنها را ذکر می نمایم.

شرایط صحت و پذیرش حدیث از منظر امام شافعی:

ایشان – رحمه الله – می فرمایند: یک نفر از من خواست حداقل شرایطی را که باید در حدیثی وجود داشته باشد تا بتوان بدان استدلال کرد، برایش توضیح دهم، در پاسخ گفتم: حدیث مقبول حدیثی است که زنجیره راو یان، یکی پس از دیگری آن را روایت کرده تا به شخص پیامبر خدا ﷺ و یا به فردی پایین تر از ایشان می رسد، و استناد به حدیث آحاد جایز نیست مگر اینکه دارای شرایط زیر باشد:

باید راوی مورد اعتماد در دین وصادق وراستگو بوده، آنچه را روایت می کند فهمیده باشد و آگاه از معانی الفاظ حدیث باشد و همچنین بایستی حدیث را با همان الفاظ وعباراتی نقل کند که شنیده نه اینکه خودش قالب ریزی وجملات جدیدی اختراع کرده و تعابیر اصلی را تغییر دهد، چون اگر چنین کند ودر عین حال از مفهوم ومدلولش آگاه نباشد شاید حلالی را به حرام تغییر دهد ولی اگر همان نصوص و واژه ها را بکار برد احتمال مزبور منتفی است، وبالاخره اگر حدیث را از حفظ روایت می کند باید حافظ واهل دقت بوده و دچار فراموش کاری نشده باشد واگر هم از روی کتابی روایتش می نماید کتاب را حفظ کرده و از آن آگاهی کامل داشته باشد.

---

۱ ۳۵۷ – ۳۵۹ .

هرگاه محدثان معتبر و اهل حفظ حدیث وی را نقل کرده بودند باید با روایت ایشان سازگاری داشته باشد، نباید اهل تزویر ودروغ پردازی بوده وچیزی را که از کسی نشنیده به دروغ به وی نسبت ندهد و یا چیزی را از پیامبر خدا نقل نماید که راو یان مورد اعتماد خلاف آن را روایت کره باشند، و به همین ترتیب باید راو یان پیش از وی نیز چنان باشند تا حدیث مروی به پیامبر صلی الله علیه وسلم یا فرد پایین تر از ایشان منتهی می گردد، زیرا هرکدام از آنها تایید کننده حدیثی است که روایت کرده و به عنوان شاهد و تصدیق کننده فرد پایین تر از خودش نیز محسوب می گردد ولذا باید ویژگیهای مزبور در یکایک راو یان وجود داشته باشد.[1]

شرایطی که امام شافعی بدانها اشاره نموده همان اصول وضوابطی است که دانشمندان ومتخصصان دانش حدیث آنها را در نظر گرفته اند و عبارتند از:

۱ ـ متصل بودن سند حدیث.

۲ ـ عدالت راویان.

۳ ـ باید راوی اهل حفظ و دقت باشد.

۴ ـ باید حدیث جزو احادیث شاذ یعنی مخالف روایت راوی معتبرتر از خودش نباشد.

۵ ـ باید فاقد علت آسیب رسان باشد.[2]

شرایط مزبور به طور پراکنده در سخنان شافعی وجود دارد که بیانگر دانش واطلاع سرشار ایشان از علم حدیث می باشد ولذا نوشته هایش را مملو از ارائه دلایل بر اثبات حجیت سنت و رد مخالفان آن نموده است.

حدیث آحاد مفید ظن است یا علم؟

دانشمندان در باره مدلول خبر آحاد که آیا یقین آور است یا تنها ظن راجح را به دنبال دارد سه دیدگاه دارند:

---

[1] علامه احمد شاکر– رحمه الله – در ارزیابی سخنان شافعی می گوید: شبیه همین بیانات را در کتاب "اختلاف الحدیث" که در حاشیه جلد هفتم "الام ۳۸/۲" چاپ شده وهمچنین در کتاب "جماع العلم" ، مطالعه نمایید. وی در ادامه می گوید: هرکس سخنان ایشان را دریابد به این نتیجه می رسد که وی به قواعد صحیح دانش حدیث اشاره کرده و پرده از روی آنها برداشته است، وهمچنین می فهمد که شافعی تواناترین پشتیبان حدیث به شمار می آید که در راستای لزوم عمل به احادیث استدلال کرده و در برابر مخالفان حدیث به مقابله برخواسته است، مردمان مکه چه قدر راست گفته اند که ایشان را "ناصرالحدیث" نامیده اند.الرسالة ۳۶۹.

[2] اختصار علوم الحدیث ۱۰، تدریب الراوی ۲۲ و لمحات فی اصول الحدیث ۱۱.

دیدگاه اول: دانشمندانی همچون امام احمد ـ بنا به یکی از دو روایت از ایشان ـ معتقدند: حدیث آحاد بدون درنظر گرفتن قراین، یقین آور ومفید علم است. شاید این روایت صحیح ترین نقل قول از ایشان باشد زیرا مشهور است که وی احادیث مشتمل بر دیدن خداوند در قیامت را یقین داشته است واین بیانگر آن است که احتمالا احادیث مزبور از نظر ایشان جزو احادیث متواتر معنوی بوده وشاید هم به آحاد بودنشان معتقد بوده باشد.

دیدگاه مشهور از امام احمد این است که ایشان درباره ثبوت احادیث جامع شرایط اطمینان و یقین داشته است، مروزی[۱] می گوید: به ابوعبدالله گفتم: برخی معتقدند: خبر آحاد موجب عمل است ولی یقین بخش نمی باشد، وی این دیدگاه را به باد انتقاد گرفت وفرمود: نمی دانم این چه جور دیدگاهی است.
اینکه ایشان دیدگاه مزبور را انکار کرده بیانگر آن است که وی میان علم وعمل به حدیث آحاد تفاوتی قائل نشده است. ابن القیم الجوزیه – رحمه الله – این روایت از امام احمد را ترجیح داده وروایت دوم را ضعیف دانسته است واثبات نموده که مذهب امام احمد براین بوده که حدیث آحاد در صورت وجود شرایط لازم مفید علم وعمل می باشد.[۲]

امام مالک[۳]، ابن حزم[۴]، حسن کرابیسی از پیروان امام شافعی[۵] و اکثر قریب به اتفاق پیشینیان وبیشتر فقها نیز این دیدگاه را پسندیده اند[۶]

دیدگاه دوم: عده ای دیگر از دانشمندان همچون غالب اصولیان وبرخی محدثین متأخر مانند امام نووی براین باورند که: حدیث آحاد قطع نظر از وجود قرائن ونشانه ها یقین آور نبوده وتنها ظن راحجی را به بار می آورد.[۱]

---

[۱] او احمد بن محمد بن حجاج بن عبدالعزیز ابوبکر مروزی است که به علت ورع و فضایلش جزو شاگردان ممتاز امام احمد به شمار می آید و مسایل زیادی را از ایشان روایت کرده و در سال ۲۷۵ هـ دارفانی را وداع گفته است. طبقات الحنابله ۵۶/۱.

[۲] مختصر الصواعق ۳۶۳ والموضوع از صفحه ۳۵۵ تا ۴۴۶.

[۳] همان ۳۶۳.

[۴] الأحکام ۱۰۷/۱ و مختصر الصواعق ۴۸۷.

[۵] وی حسین بن علی بن یزید کرابیسی است، نامبرده راستگو وفاضل بوده ولی امام احمد بخاطر اعتقاد لفظی به مخلوق بودن قرآن انتقاداتی از او دارد چون مساله خلق قرآن بدعتی جهمیان محسوب می گردد، او در سال ۲۴۸ وفات یافته است. التقریب ۱۳۳۷.

[۶] المسوده ۲۴۰ ومختصر الصواعق ۴۸۰.

دیدگاه سوم: وبالاخره گروهی از علما همچون برخی از پیروان مذاهب، اصولیان و آمدی معتقدند خبر آحاد اگر همراه قراین بود مفید علم ویقین آور به شمار می آید.[۲]

شوکانی در این باره می گوید: اختلاف نظری که در آغاز بحث بدان اشاره رفت (مبنی بر اینکه خبر آحاد مفید علم است یا ظن)، در صورتی است که قرائن و دلایل تقویت کننده ای در میان نباشد، ولی اگر چنان نشانه هایی وجود داشت و یا خبر مزبور جزو احادیث مشهور یا مستفیض بود، علما در باره یقین آور بودنش اختلافی ندارند.[۳]

بنابر این بسیاری از دانشمندان معتقدند: هرگاه دلایلی تقویت کننده ضمیمه حدیث آحاد گشت، مفید علم ویقین خواهد بود.

ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: اصولیان پیرو ابوحنیفه، شافعی واحمد به استثنای گروه کمی از متکلمان معتقدند: حدیث آحاد در صورت پذیرش وتایید از سوی امت اسلامی موجب علم خواهد بود.[۴]

فتوحی می گوید: ابن عقیل، ابن الجوزی، قاضی، ابوبکربن باقلانی، ابن حامد، ابن برهان، فخررازی، آمدی ودیگران معتقدند: خبر آحاد هرگاه از سوی امت، مورد تایید قرار گرفت، علم ویقین به بار می آورد.

ولی علما راجع به حدیث مشهور ومستفیض اختلاف نظر دارند: برخی می گویند: مفید ظن است وبرخی هم معتقدند: مفید علم ویقین می باشد.[۵]

ظاهرا هیچ یک از علما جز آن عده که به قول ابن تیمیه از زمره متکلمان اند، در باره آن مطالب اختلاف نظری ندارند، بلکه نزاع بر سر این است که آیا خبر آحاد مفید علم ویقین است یا تنها ظنی غالب به بار می آورد.[۶]

از این رو درست نیست مفید بودن خبر آحاد برای علم یا ظن را به صورت مطلق بکار برد، بلکه باید این حکم را به تناسب حدیث مورد نظر صادر کرد که اگر منتقدان وارسته دانش حدیث از عدالت راویش

---

[۱] تدریب الراوی ۱۳۲/۱ وشرح صحیح مسلم ۲۰/۱.

[۲] الأحکام آمدی ۳۲/۲.

[۳] إرشاد الفحول ۴۹.

[۴] مجموع الفتاوی ۴۱/۱۸ ـ ۴۸.

[۵] شرح الکواکب المنیر ۲۴۸/۲ ـ ۲۴۹.

[۶] اصول مذهب الامام احمد ۲۶۹ ـ ۲۸۶.

اطلاع داشته وعلاوه بر آن قرائن وشواهدی نیز در میان بود، مفید علم ویقین است وگرنه موجب ظن خواهد بود[۱]

عمل کردن به حدیث آحاد:

همه صحابه، تابعین وپیشینیان این امت ـ اعم از آنهایی که معتقد به یقین یا ظن آور بودن خبر واحد اند ـ به جز گروهی از معتزلیان ورافضیها که دیدگاههایشان فاقد اعتبار است، بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد اتفاق نظر دارند.[۲]

خطیب بغدادی – رحمه الله – در این باره چنین می گوید: تمامی تابعین وفقهای پس از ایشان در مناطق مختلف جهان اسلام تا کنون نیز بر این باورند که باید حدیث آحاد به مورد اجرا درآید، وهیچ گونه مخالفت یا اعتراضی از سوی ایشان گذارش نشده است.[۳]

پیشینیان این امت در همه زمینه ها اعم از مسائل اعتقادی و دیگر موضوعات به حدیث آحاد عمل نموده اند. ولی متکلمان وبدعت گذاران با ایشان مخالفت کرده ومیان مسائل اعتقادی ودیگر زمینه ها تفاوت قائل گشته اند ومی گویند: احادیث آحاد زیر بنای مسائل اعتقادی قرار نمی گیرند چون عقاید باید بر اساس علم ویقین پآیه ریزی گردد حال آنکه احادیث آحاد موجب ظن وفاقد چنان ویژگیی هستند پس بدانها اعتماد نمی شود، ولذا بسیاری از احادیث اثبات کننده پاره ای صفات خداوند ودیگر مسائل دینی را مردود شمارده اند.[۴]

ولی در مقابل ایشان، اهل سنت وجماعت معتقدند: میان مسائل اعتقادی ودیگر زمینه ها هیچ گونه تفاوتی وجود ندارد، از این رو هر حدیث ثابتی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را پذیرفته، بدان عمل کرده و سرپیچی از آن را حرام دانسته اند.

---

[۱] أخبار الأحاد فی الحدیث النبوی ۵۵.

[۲] الاحکام آمدی ۶۴/۲ و ارشاد الفحول ۴۸ ـ ۴۹.

[۳] الکفایة ۷۲.

[۴] شرح الاصول الخمسه ۲۶۹ ـ ۶۷۲.

شارح کتاب "الکوکب المنیر" در این زمینه می گوید: ابن عبدالبر اجماع علما را بر این امر ذکر کرده که: در اصول دین به احادیث آحاد عمل می شود.[۱]

ابن القیم الجوزیه – رحمه الله – می فرماید: این گونه اخبار اگر موجب یقین هم نباشند ظن غالبی را به بار می آورند و همچنانکه می توان احکام عملی را به وسیله آنها اثبات نمود، اثبات اسماء وصفات الهی نیز از طریق احادیث آحاد اشکالی ندارد، زیرا چه تفاوتی میان احکام طلبی و مسائل خبری وجود دارد به گونه ای که در یکی از آنها به حدیث آحاد عمل شود ولی در دیگری فاقد اعتبار باشد، بنابر این همواره احادیث آحاد در هردو زمینه ها مورد اعتماد بوده و یاران بزگوار پیامبر خدا، تابعین ومحدثان این گونه احادیث را در زمینه اسماء وصفات، قضا وقدر و احکام تکلیفی معتبر دانسته اند واز هیچ کدام از ایشان روایت نشده که در پذیرش احادیث آحاد میان احکام عملی و خبر دادن از خدا واسماء وصفاتش تفاوتی قائل بوده باشند.[۲]

محمد امین شنقیطی – رحمه الله – نیز در این باره می گوید: واقعیتی که سرپیچی از آن جایز نمی باشد این است که: احادیث آحاد صحیح چنانچه در فروع واحکام عملی معتبر است در اصول نیز پذیرفته می شود، بنابر این احادیثی که در زمینه صفات خداوند روایت شده باید بدانها معتقد بود و آنها را به گونه ای شایسته برای ایشان اثبات کرد، چون ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ الشوری: ۱۱

ترجمه: چیزی مانند او نیست و اوست‌شنوای بینا. بدین ترتیب روشن می شود آنچه متکلمان و پیروانشان می گویند که: چون اخبارآحاد یقین آور نیستند نمی توان مسائل اعتقادی را بدانها اثبات کرد زیرا باید عقاید بر پآیه علم ویقین بنانهاده شوند، مردود و از درجه اعتبار ساقط می باشد، برای اثبات غلط بودنش همین قدر کافی است که مستلزم مردود شمردن روایات بسیاری از پیامبرخدا ﷺ تنها از روی هواپرستی می گردد.[۳]

امام شافعی – رحمه الله – پیرامون موضوع عمل کردن به حدیث آحاد در همه زمینه ها مذهب پیشینیان (سلف) را پشتیبانی کرده و نه تنها میان امور اعتقادی ودیگر مسائل تفاوتی قائل نشده بلکه از ایشان نقل گشته که در پاسخ سعیدبن اسد درباره حدیث رؤیت خداوند در قیامت گفته است: ای پسر اسد! زنده

---

[۱] شرح الکوکب المنیر ۳۵۲/۲ ولوامع الانوار البهیه ۱۹/۱.

[۲] مختصر الصواعق ۴۱۲/۲.

[۳] مذکرة فی اصول الفقه ۱۰۴ ـ ۱۰۵.

بمانم یا بمیرم راجع به من چنین قضاوت کن که: هر حدیث صحیحی از پیامبر خدا ﷺ را پذیرفته وبدان معتقدم گرچه آن را هم نشنیده باشم.[۱]

بنابر این شافعی معیار پذیرش حدیث آحاد را صحت انتساب به پیامبر اکرم قرار داده ـ که پیشتر به شرایط قبول خبر واحد از نظر وی اشاره شد ـ ومیان حدیث متواتر وآحاد هیچ گونه تفاوتی نگذاشته است بلکه از منظر ایشان همه آنها مفید علم و موجب عمل بدان خواهد بود.

ایشان – رحمه الله – در این باره چنین می گویند: هرگاه یک نفر پرسید: بر اساس کدام نص، خبر یا اجماعی حدیث آحاد را حجت می دانید؟ در پاسخ می گویم: ابن مسعود رضی الله عنه از پیامبر خدا ﷺ روایت می کند که: (نضّر الله عبدا سمع مقالتی فحفظها ووعاها وأدّاها فربّ حامل فقه غیر فقیه وربّ حامل فقه إلی من هو أفقه منه ثلاث لا یغل علیهن: قلب مسلم إخلاص العمل لله والنصیحة للمسلمین ولزوم جماعتهم فإن دعوتهم تحیط من ورائهم.)[۲] ترجمه: { خداوند چهره آن بنده را شاداب وبا طراوت گرداند که سخن مرا حفظ کرده، به خاطر سپرده و دروقت مناسب خود آن را به دیگران برساند، چون بسیاری از حاملان فقه وعلوم خود غیر فقیه و یا نسلهای پس از ایشان داناتر هستند. سه چیز مورد خیانت قرار نمی گیرند: قلب انسان مسلمان (یعنی هیچ گاه قلب وی به خیانت و غرض ورزی مبتلا نمی گردد تا مانع تبلیغ علم شود)، خالصانه برای خدا کوشیدن و دلسوزی برای مسلمانان و همراهی با گروه ایشان، زیرا دعوت آنان افراد پس از خود را دربر می گیرد.}

شافعی در تحلیل حدیث بالا می گوید: وقتی پیامبر خدا تک تک افراد را به حفظ وفراگیری سخنانش فراخوانده باشد، بیانگر این نکته است که ایشان مردم را جز به چیزی که حجت بر دیگران باشد دستور نمی دهد، زیرا هرچه از وی روایت می گردد یا در ارتباط با حلال وحرام، یا حدود، یا اموال و یا دلسوزی برای دین ودنیا می باشد. وهمچنین دال بر این امر است که گاهی یک نفر غیر فقیه حامل چیز ارزشمندی است که خودش بدان پی نبرده وتنها آن را به خاطر سپرده است، و فرمان ایشان به همراهی با گروه مسلمانان لزوم اجماع وهمبستگی ایشان را می رساند.

---

[۱] المناقب بیهقی ۴۲۱/۱.

[۲] ترمذی، حدیث شماره ۲۷۴۹، ابن ماجه ۸۵/۱ ومسند احمد (۴۱۵۷) همراه تحقیق احمد شاکر. این حدیث از طرقی بسیاری روایت گشته که به حد تواتر رسیده واستاد عبدالمحسن العباد در تحقیق تحت عنوان: دراسة حدیث نضرالله امرءا سمع مقالتی روایة ودرایة، به گردآوری آنها پرداخته است.

آنگاه با سند خود حدیث ابورافع رضی الله عنه خدمتگذار پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم را نقل می کند که: (لا الفین احدکم متکئا علی أریکته یأتیه الأمر من أمری مما نهیت عنه أو أمرت به فیقول: لا ندری ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه) [١] { هیچ کدام از شما را نبینم در حالیکه بر بستر خویش تکیه زده، امر یا منعی از سوی من به وی برسد وبگوید: اطلاعی از آن نداریم، هرچه را در کتاب خدا بیابیم از آن دنباله روی می کنیم.}

شافعی در توضیح حدیث مزبور نیز می گوید: این حدیث دال بر تایید خبر از پیامبر خدا بوده و همچنین اعلام ایشان به لزوم پیروی از آن را می رساند گرچه در کتاب خدا هم وجود نداشته باشد.

یکی دیگر از دلایل ایشان روی گردانی ساکنان منطقه "قباء" به سوی کعبه به وسیله خبر دادن یک نفر، است. زیرا وی با سند خود از ابن عمر رضی الله عنه روایت می کند که: (مردم قبا در حین ادای نماز صبح بودند که یک نفر آمد وگفت: دستور روکردن به قبله برای پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم فرود آمده است لذا رو به قبله نمایید، نمازگذاران که روبه شام نماز می خواندند، به طرف کعبه برگشتند.) [٢]

شافعی در تحلیل حدیث بالا می گوید: مردم منطقه قبا که جزو سابقین انصار ودارای بینشی عمیق بوده وپیشتر روکردن به طرف قبله ای بر ایشان واجب گشته بود، حق نداشتند از جهت فعلی خود برگردند مگر از طریق دلیلی الزام آور، حال آنکه ایشان نه خدمت پیامبر اکرم رسیده بودند ونه شاهد نزول وحی مرتبط با تحویل قبله بودند بنابر این تنها بر اساس کتاب خدا وسنت پیامبرش روبه قبله کردند نه از طریق خبر عمومی. وگزارش یک نفر راستگو و مورد اعتماد را جهت اثبات آن پذیرفته وفرمان پیامبر خدا را به اجرا در آوردند.

مردم قبا جز به واسطه خبر آحاد از قبله پیشین خود دست نکشیدند ویقین داشتند چنان اخباری اگر از طرف فردی راستگو اعلام شود، حجت محسوب می گردد. وممکن نبود آنان به چنین امر مهمی اقدام کنند مگر اینکه از روی علم ویقین باشد، وادعا نداشتند خبر آن را به پیامبر خدا برسانند، واگر در زمینه تحویل قبله پذیرش خبر یک نفر مورد اعتماد را واجب نمی دانستند، بدون تردید پیامبر به ایشان اطلاع می داد که حق نداشتید از قبله خود دست بکشید مگر در صورت وصول خبری عام و یا گزارش بیش از یک نفر که موجب علم ویقین می باشد.[٣]

---

[١] سند این حدیث پیشتر بررسی شد.

[٢] صحیح بخاری ١٥٧/١، مسلم ١٤٨/١ و الام ٨١/١.

[٣] الرسالة ٤٠١ ـ ٤٠٨. بیانات شافعی دال بر آن است که ایشان معتقد به یقین بخش بودن خبر آحاد بوده اند.

آنگاه پس از اشاره به پاره ای روایات دال بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد ویقین بخش بودنش وذکر نمونه هایی در این زمینه، می گوید: پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم در سال نهم هجری ابوبکر رضی الله عنه را به عنوان سرپرست حجاج که از مناطق مختلف آمده بودند، معرفی نمود، وی نیز به نمایندگی از طرف پیامبر مناسک حج را به آنان آموزش داد و از حقوق و تکالیف مربوطه هم مطلعشان ساخت.

در همان سال علی بن ابی طالب را گسیل داشت تا در روز عید قربان ضمن قرائت فرازهایی از سوره توبه در حمع حجاج، ایشان را از اوامر ونهی هایی نیز خبر دهد. ابوبکر وعلی در میان ساکنان مکه به فضل، دین وصداقت شهرت یافته بودند وهرکه نیز از ایشان بی اطلاع بود راجع به زندگیشان پرس وجو کرده و کسی پیدا می شد که اوضاع واحوالشان را برایش توضیح دهد. اگر یک نفر از نظر پیامبر خدا حجت محسوب نمی شد، هرگز به چنان کاری اقدام نمی کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم کارگزارانی را به مناطق مختلف فرستاد که اسامی و محل کارشان در تاریخ ثبت واز آن اطلاع کامل داریم:

قیس بن عاصم و زِبرِقان بن بدر و ابن نُویره را چون در میان قومشان از جایگاه علمی و صداقت و اعتماد برخوردار بودند، به سوی ایشان گسیل داشت.

هیئتی از سرزمین بحرین خدمت پیامبر آمدند ودر ضمن درخواست کردند کسی را به سوی ایشان روانه فرماید، وی نیز پسر سعید بن عاص را همراهشان فرستاد.

معاذ بن جبل را به علت برخورداری از جایگاه مطلوب وصداقت میان مردم یمن به سوی ایشان روانه کرد و به وی فرمان داد با پیروانش به جنگ مخالفان رفته و واجبات الهی را به مردم تعلیم دهد، و همچنین سهم مقرر از اموالشان را جمع آوری نماید.

پیامبر خدا هرکه را به سوی سرزمینی می فرستاد به وی فرمان می داد: تکالیف دینی را به مردمان تحت امرش آموزش دهد. واز هیچ کدام از آنان گزارش نشده که خطاب به فرستاده پیامبر گفته باشد: تو یک نفر هستی وحق نداری آنچه را از پیامبر خدا نشنیده ایم از ما بگیرید.[۱]

این هم یک نکته بسیار روشن است که ـ چنانکه در حدیث معاذ آمده است ـ بزرگترین پیام پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم به نمایندگانش مساله توحید ویکتاپرستی بود.

---

[۱] الرسالة ۴۱۴ ـ ۴۱۷.

شافعی در ادامه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرماندهانی را در راس دسته هایی روانه می کرد وهرکدام از ایشان مسئول پیگیری وظیف محوله بود، زیرا آنان مکلف بودند پیام دین را به گوش کسانی برسانند که از آن بی اطلاع اند، و همچنین با مخالفان ستیزه جو وارد میدان نبرد شوند.

ایشان می توانستند چند نفر را به سوی هر سرزمینی بفرستند ولی چنان نکردند، وهمچنین در یک زمان دوازده نفر را به سوی دوازده پادشاه گسیل داشت تا تعالیم اسلام را به ایشان خبر دهند.

کارگزاران و فرمانداران، اوامر ونواهی مندرج در نامه های پیامبر خدا را اجرا نموده و هیچ یک از ایشان حق نداشت دستوراتشان را نادیده بگیرد، ودر مقابل وی نیز نمایندگانش را جز در میان افراد صادق ودرستکار انتخاب نمی نمود.

شافعی می گوید: جانشینان و فرمانروایان پس از ایشان هم چنان رفتار نموده و بالاخره مسلمانان اجماع کردند که باید هم شخص اول مملکت(خلیفه)، هم قاضی، هم امیر وهم امام یکی باشند، ولذا ابوبکرو سپس عمر را انتخاب نموده وعمر نیز دستور داد از میان شش نفر اهل مشورت تعیین شده یکی را به عنوان خلیفه خود انتخاب کنند که نهایتا عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان را برگزید.

بنابر این وقتی می بینیم در نامه ی عمروبن حزم آمده که پیامبر خدا می فرماید: (وفی کل إصبع مما هنالک عشر من الإبل): {دیه هر یک از انگشتان انسان ده نفر شتر است }، مردم با وجود آنکه پیشتر مخالف بودند از آن دنباله روی نموده، وتا زمانیکه صحت نامه را به اثبات نرساندند، از آن سر باز می زدند.[1]

نامه عمروبن حزم دو نکته را به اثبات می رساند: یکی پذیرش خبر، ودیگری قبول خبر در همان حالی که صحتش ثابت شده است، گرچه زمان عمل کردن ائمه بدان نیز سپری نشده باشد. [2]

---

[1] علامه احمد شاکر پیرامون نامه عمرو بن حزم می گوید: نامه ی ارزشمندی است که پیامبر خدا برای مردم یمن نوشت وبه وسیله عمرو برایشان فرستاد، سپس نامه مزبور پیش برخی از افراد خانواده عمرو پیدا شد ومردم آن را روایت نمودند. دانشمندان در رابطه با متصل یا منقطع بودن سندش تحقیقات زیادی انجام داده اند که دیدگاه معتبر از نظر ما متصل بودنش است. حاکم در کتاب: المستدرک ٣٩٥/١ ـ ٣٩٧ حدیث مزبور را به صورت مبسوط آورده و تصحیحش کرده و سیوطی نیز در کتاب: الدر المنثور ٣٤٣/١ از وی نقل نموده است. السالة ٤٢٣.

ابن عبد البر می گوید: نامه ابن حزم به صورت مسند روایت گشته و نزد دانشمندان چنان شهرت یافته که نیازی به سند ندارد. الموطأ ١٩٩/١.

[2] الرسالة ٤١٧ ـ ٤٢٣.

وهمچنین بر این نکته دلالت دارد که اگر زمان عمل یکی از ائمه نیز بدان سپری شده باشد ولی بعد از آن حدیث دیگری از پیامبر را بیابد که با عمل وی در تضاد بود، باید رفتار قبلیش را بخاطر خبر مزبور وانهد، و همچنین بیانگر این است که حدیث پیامبر خدا به وسیله خودش اثبات می گردد نه رفتار پس از ایشان.[۱]

شافعی پس از اشاره به نمونه های زیادی از کتاب وسنت واجماع صحابه و علمای بعد از آنان بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد، می گوید: اگر برای یک نفر از مردم پیرامون علم خاص وجزئی جایز باشد بگوید: مسلمانان از قدیم وندیم بر تایید حدیث آحاد و گردن نهادن بدان اجماع کرده وهیچ کدام از فقها خلاف آن را نگفته اند، برای من نیز جایز است معتقد به چنان چیزی باشم.[۲]

از بیانات مزبور به این نتیجه می رسیم که: امام شافعی – رحمه الله – در وجوب عمل کردن به حدیث آحاد میان مسائل اعتقادی ودیگر زمینه ها ـ چنانکه از مثالها پیدا است ـ تفاوتی قائل نمی باشند.

حکم کسیکه حدیث آحاد را مردود می شمارد:

امام شافعی – رحمه الله – در این باره می فرماید: از نظر من برای هیچ دانشمندی درست نیست از یک سو بیش از حد خبر آحاد را تایید و چیزها را به وسیله آن حلال یا حرام شمارد واز سوی دیگر امثال چنان اخباری را رد نماید مگر اینکه حدیثی مخالف آن را شنیده، یا به معتبرتر از آنچه وآن کس که از وی شنیده، دست یافته باشد، یا فردی که از وی شنیده به درجه حافظی نرسیده یا متهم بوده و یا راوی پیش از او متهم باشد و یا حدیث مزبور دو معنا را در بر داشته و یکی از آن دو را انتخاب نماید. ولی اگر هیچ کدام از عوامل مزبور در رد خبر آحاد دخیل نبود ـ که پاره ای از آنها به عنوان معذرت برایش محسوب می شوند ـ به باور ما مرتکب اشتباه معذرت ناپذیری گشته است.[۳]

شیخ الاسلام ابن تیمیه – رحمه الله – در کتاب «رفع الملام عن الائمة الاعلام» برای مخالفت علما با حدیث پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ده سبب اشاره می کند که – ان شاءالله – یکی از آنها باعث بخشودگی گناهشان خواهد شد.

ابن تیمیه می افزاید: یکی از آن معذرتها این است که حدیث مزبور به وی نرسیده باشد، یا از آن اطلاع حاصل کرده ولی برایش ثابت نشده، یا از روی خطا معتقد به ضعفش بوده، یا از یاد برده باشد، یا به

---

[۱] همان ۴۲۴.

[۲] همان ۴۵۷.

[۳] همان ۴۵۹ ـ ۴۶۰.

هنگام صدور فتوی متوجه معنایش نشده و یا اصلا معتقد باشد معنایی دربر ندارد، و یا بالاخره معتقد باشد دلیلی دیگر دال بر ضعف، منسوخ بودن و یا تاویلش وجود دارد ونهایتا به این نتیجه رسیده که هر یک از حالتها وشرایط گوناگون حکم خاص خود را می طلبد. هر کدام از علما یکی از معذرتهای مزبور را داشته باشد معذور ودر غیر این صورت ـ مانند کسیکه تنها از روی تعصب حجیت حدیث آحاد را انکار و یا عمل کردن بدان را ترک می کند ـ معذرتش غیر قابل قبول می باشد.

موضعگیری امام شافعی – رحمه الله – در برابر تقلید:

دانشمندان در تعریف تقلید گفته اند: پذیرش بدون دلیل دیدگاه دیگران، تقلید به شمار می آید.[۱]

پیشینیان –ر حمهم الله – تقلید ودنباله روی کورکورانه از دیگران را نکوهش نموده وتنها برای توده مردم تجویزش کرده اند، ابن عبدالبر – رحمه الله – بابی را تحت عنوان "فساد التقلید ونفیه والفرق بین التقلید والاتباع" گشوده ومی گوید: خداوند در چند جای قرآن تقلید را نکوهش کرده ومی فرماید: ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ﴾التوبة: ۳۱ ترجمه: اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند.

سپس به حدیث عدی بن حاتم اشاره می کند که می فرماید: در حالیکه صلیبی برگردن داشتم خدمت پیامبر خدا ﷺ رفتم، فرمود: ای عدی این بت را از گردنت دور انداز، پس از آنکه صلیب را پرت کردم پیامبرشروع به خواند سوره توبه کرد تا به آیه ﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ ﴾ رسید. گفتم: ای پیامبر خدا! ما آنان را به جای خدا اله خویش قرار نداده بودیم، فرمود: آری چنان کرده بودی، مگر حرامهای خدا را حلال وحلالهایش را حرام نمی کردند وشما نیز از ایشان دنباله روی می نمودید؟ گفتم: آری، فرمود: عبادت کردنشان هم همینگونه است.[۲]

آنگاه به پاره ای نصوص در این زمینه اشاره کرده ومی گوید: آیات زیادی پیرامون نکوهش تقلید از نیاکان وپیشینیان وارد گشته که علما این آیات را مستند رد تقلید قرار داده اند. سپس می گوید: ابیاتی را در نکوهش تقلید سروده ام که پاداش فراوان آنها را از خدا می جویم، چون برخی مردم اشعار را به زودی حفظ کرده ولی به خاطر سپردن نثر بر وی دشوار می آید:

---

[۱] روضة الناظر ۳۴۳.

[۲] ترمذی در تفسیر سوره برائت ۳۴۱/۴ ـ ۳۴۲ آن را روایت کرده ومی گوید: حدیث غریبی است که جز از طریق عبدالسلام بن حرب وغطیف بن اعین روایت نشده وایشان هم معروف نیستند. ابن حجر در کتاب التقریب، شرح حال شماره: ۵۳۶۴ غطیف را ضعیف می پندارد.

یا سائلی عن موضع التقلید خذ	عنی الجواب بفهم لبّ حاضـر
وأصغ إلی قولی و دِن بنـصیحتی	واحفظ علی بوادری ونـوادری
لا فرق بین مقلـــد وبهیمـــة	تنقـاد بین جـــنادل ودعاثـــر
تبا لقاض أولُـــفت لا یـــری	عللا ومعنـــی للمقال الســائر
فإذا اقتدیت فبالـکتاب وســـنة	المبعوث بالدین الحنیف الـطاهـر
ثم الصحابة عند عُدمک سنـــة	فأولاک اهل نهـــی واهل بصـائر
وکذاک إجماع الذین یلونهـــم	من تابعیهم کابرا عـــن کـــابـــر
إجـــماع أمتنا وقول نـــبیـــنا	مثل النصوص لدی الکتاب الزاهر [1]

ای کسیکه از جایگاه تقلید می پرسید! همچون شخصی عاقل ودانا پاسخ را از من بشـنو، بـه انـدرزهایم گوش بده وآنها را بپذیر و تیز هوشیها وشگفتیهایم را نگه دار، هیچ تفاوتی میـان انسـان مقلـد و حیـوانی وجود ندارد که خود را در بین صخره ها و چهارپایانی گیـر داده باشـد. نـابود بـاد آن کسـیکه در مسـند قضاوت یا فتوا نشسته ولی در علل ومدلولات گفته ها دقت نمی کند. پس هرگـاه خواسـتی دنبالـه روی نمایی، از کتاب و سنت پیامبر ﷺ پیروی کن که آئین راستین و پاکیزه است، وبه هنگـام فقـدان سـنت از یاران بزرگوار پیامبر ﷺ دنباله روی نما، چرا که ایشان اهل خرد و بیـنش وآگـاهی بودنـد، و همچنـین است اجماع فرزانگان و نجیب زاده گان پس از آنان. اجماع امت وگفتـه هـای پیامبرمـان از نظـر کتـاب فروزان وتابناک خدا بسان نصوص الهی اند.

ابن خویز منداد بصری مالکی مذهب در این زمینه می گوید: تقلید از نگاه شریعت به معنی بازگشـت بـه گفته ای بدون دلیل است که ممنوع محسوب می شود، واتباع ودنبالـه روی عبـارت از چیـز دارای دلیـل وحجت می باشد.

ایشان در جایی دیگر می گویند: هرگاه بدون دلیلی الزام آور از کسی پیروی کردی مقلد وی شده ای کـه چنین کاری در دین خدا ممنوع می باشد، ولی اگر دلیلی معتبر پیروی از کسی را بر تو واجب کرد دنبالـه رو او به حساب می آیید که از منظر شریعت جائز وبدون اشکال است.[2]

خویز منداد – رحمه الله – نصوصی از کتاب وسنت وگفته هـای سـلف را در ذم ونکـوهش تقلیـد جمـع آوری نموده و سپس می گوید: گروهی از فقها علیه معتقدان به جواز تقلید دلایلی عقلی ارائـه داده انـد و

---

[1] جامع بیان العلم ۱۰۹/۲ ـ ۱۱۵.

[2] همان ۱۱۷/۲.

زیباترینشان استدلالات مزنی – رحمه الله – است که از شاگردان ممتاز وبرجسته شافعی به شمار می آید، وی می گوید: از کسیکه معتقد به تقلید است پرسیده می شود: آیا در آنچه بدان حکم کرده ای دلیلی داری؟ اگر گفت آری، بنیان تقلیدش فرو می ریزد، زیرا از روی دلیل بدان پایبند شده نه بخاطر تقلید از دیگران. واگر هم پاسخ منفی داد از او می پرسیم: چرا خونها را ریخته، آبروریزی کرده واموال مردم را تباه ساخته ای حال آنکه خداوند آنها را جز از روی دلیل ومدرک حرام شمرده است؟ ﴿إِنْ عِندَكُم مِّن سُلْطَانٍ﴾ یونس: ٦٨ ترجمه: آیا شما را بر این [ادعا] حجتی نیست.

مزنی می افزاید: اگر گفت: من می دانم به هدف اصابت کرده ام گرچه دلیلش را هم ندانم، چون از یکی از علمای بارز پیروی نموده ام که او بدون دلیل سخن نمی گوید ولی دلیلش ازمن پوشیده است، به او می گوییم: اگر درست باشد از معلمت که بدون دلیل حرف نمی زند، دنباله روی نمایی، جایز است از معلم معلمت نیز پیروی کنید چون او هم بدون دلیل اقدام به صدور رای نمی کند، اگر گفت آری چنان است، او تقلید از معلمش را بخاطر معلمی والاتر کنار گذاشته وبه همین ترتیب ادامه می یابد تا به یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم منتهی می شود. واگر هم سخن خویش را نقض کرد، به وی می گوییم: چطور ممکن است تقلید از شخصی پایین تر درست باشد ولی تقلید از کسی والاتر وآگاهتر به مسائل جایز نباشد؟ اگر در توجیه آن پاسخ داد: زیرا گرچه معلمم پایین مرتبه تر است ولی چون دانش پیشینیان خویش را گردآوری و به حیطه معلومات خود افزوده است، داناتر ودارای بینشی عمیق تر می باشد، جواب می دهیم: کسیکه شاگرد معلم توبوده هم چنان است زیرا وی دانش معلمت و اساتید پیش از وی را آموخته پس باید از وی (شاگرد) دنباله روی کرده و تقلید معلمت را وانهید، وهمچنین تو به تقلید از خودت سزاوارتر هستید چون تو اطلاعات پیشینیانت را در سینه داری. اگر سخنان پیشین را تکرار نمود، تقلید از دانشمندان پایین مرتبه را سزاوارتر از دنباله روی از یاران پیامبر می پندارد، و همچنین از نظر وی باید صحابه دنباله رو فرد پایین تر از خود (تابعی) بوده وبه همین ترتیب فرد والاتر پیرو پایین تر از خودش باشد که منتهی گشتن به چنان نتیجه ای برای اثبات پوچی و بی ارزشی این دیدگاه، کفایت می کند.[1]

آنچه از سخنان ابن عبدالبر استنباط می شود اینکه: پیشینیان نه تنها تقلید را نکوهش کرده که در صورت تعصب کورکورانه حرام نیز قلمدادش نموده اند، وی در این راستا می گوید: تقلید عبارت از این است که بدون شناخت واطلاع از مدلول سخن کسی از آن دنباله روی کرده و بخاطر بیم دست برداشتن از آن با

[1] جامع بیان العلم ۱۱۶ ـ ۱۱۷.

وجود آگاهی از خطا بودنش، نگذارید پرده از روی آن برداشته شود، که این گونه تقلید در دین خدا حرام محسوب می گردد.[۱]

البته پیشتر به دیدگاه ایشان پیرامون تجویز تقلید برای توده مردم اشاره شد.

ابن تیمیه – رحمه الله – این موضوع را بیشتر شکافته ومی فرماید: مسائل فرعی متکلمان و فقیه نماها نیز از آن نوع است که تامل واجتهاد در آنها را حتی بر مردم عامی هم لازم می دانند، زیرا اگر چنان چیزی بر تک تک افراد واجب باشد باید به همراه قدرت فهم ودریافت مسائل وبیرون کشیدن آنها از دل دلایل تفصیلی باشد که انجام چنین کاری از توان بیشتر مردم خارج است.

در مقابل ایشان، پیروان مذاهب، تقلید را بر همه افراد پس از ائمه ـ اعم از دانشمندان وتوده مردم ـ واجب دانسته اند، برخی از آنان تقلید را از دوران ابوحنیفه ومالک به بعد، لازم می دانند.

در باره لزوم پیروی از مجتهد معینی در همه عزیمتها ورختصها دو دیدگاه وجود دارد که پیروان امام احمد وشافعی بدانها اشاره کرده اند، ولی آیا آن کار بر فرد عامی نیز واجب است؟

اکثر قریب به اتفاق علما اجتهاد وتقلید را به طور کلی جایز می دانند، نه اینکه اجتهاد را برهمه واجب وتقلید را حرام پنداشته و یا تقلید را برهمه واجب واجتهاد را حرام بدانند، بلکه معتقدند پرداختن به امر اجتهاد برای شخص جامع الشرایط جایز وتقلید نیز برای کسیکه فاقد قدرت استنباط است درست می باشد. واما درباره جواز تقلید برای انسان توانا بر انجام اجتهاد اختلاف نظر دارند، صحیحترین دیدگاه در این زمینه این است که در صورت واماندن از انجام اجتهاد بخاطر برابری ادله با یکدیگر، یا کمی وقت و یا روشن نبودن دلیل برایش، جایز وبلامانع است، چون در آن صورت وجوب اجتهاد از وی ساقط و تقلید که جانشین اجتهاد محسوب می گردد بر او واجب می شود، چنانکه اگر از استعمال آب برای پاکیزگی عاجز بود به تیمم روی می آورد.

انسان عامی (غیر مجتهد) نیز چنان است، یعنی اگر توانایی اجتهاد در برخی زمینه ها را داشت، پرداختن بدان برایش جایز می باشد، چون اجتهاد امری تجزئه پذیر وقابل انقسام است و حکم آن براساس قدرت وعدم قدرت تغییر می یابد.

گاهی یک نفر در پاره ای چیزها توانا و در برخی دیگر درمانده است، ولی قدرت اجتهاد جز در صورت دست یابی به علوم وابزار لازم امکان پذیر نمی باشد. واما اجتهاد در تنها یک مساله از مسائل علمی بعید به نظر می رسد.[۱]

---

[۱] همان ۳۷/۲.

این بود چکیده مذهب پیشینیان در این مساله که بخاطر اهمیتش با اندک تفصیلی بدان پـرداختم و اکنـون نیز ـ ان شاءالله ـ به دیدگاه شافعی در زمینه می پردازم:

شافعی – رحمه الله – در بیان موضعگیری مردم نسبت بـه حـدیث مـی گویـد: متکلمـان در بـاره تاییـد خبرهای دریافتی از پیامبرخدا ﷺ اختلاف نظر شدیدی دارند، دیگران نیز که از دید توده مردم بـه فقیـه شهرت یافته اند، به دسته های متعددی پراکنده شده اند، گروهی از ایشان در امر تقلیـد، کاسـتن از دقـت وتامل، غفلت و شتاب در دست یافتن به ریاست غلو وزیاده روی نموده اند[۲]

ایشان می گویند: کسانی از آنان به واسطه سرگرم شدن به تقلید ودنباله روی از دیگران دچار غفلـت وبـی خبری گشته اند که امیدوارم خداوند از ما وایشان درگذرد.[۳]

آنچه از سخنان بالا به دست می آید اینکه: شافعی رحمه الله تقلید را نکوهش وبه باد انتقاد می گیرد، چون به رد نصوص ثابت شریعت و دقت نکردن در کتاب وسنت وغفلت از آنها می انجامد، البته مخفی نمانـد برخـی مردم به علت مقام دوستی از آن غفلت می ورزند.

شافعی در موارد متعددی تقلید را به باد انتقاد گرفته است که به فرازهایی از آنها اشاره می کنیم:

- هرگاه چیزی گفتم که خلاف حدیث صحیح پیامبر بود، حدیث ایشان ﷺ را برگرفتـه واز مـن دنبالـه روی نکنید.[۴]
- هرگاه در نوشته هایم چیزی را خلاف سنت پیامبریافتید، سنت ایشان را گرفتـه وآنچـه را مـن گفتـه ام، وانهید.[۵]
- هرگاه حدیث صحیحی یافت شد، مذهب من نیز چنان است.[۶]

شافعی نیز مانند دیگر علمای اهل سنت وجماعت متهم شده که گو یا بخاطر منـافع دنیـایی تقلیـد را کنـار گذاشته است، وی می گوید: برخی معتقدند: من تنها بخاطر دنیا با ابو فلان مخالفت کرده ام، چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه دنیا در کنترل ایشان می باشد؟ انسان دنیا را تنها بخـاطر پرکـردن شـکم و

---

[۱] مجموع الفتاوی ۲۰۳/۲ ـ ۲۰۴.

[۲] جماع العلم ۱۲.

[۳] الرسالة ۴۲.

[۴] المناقب ۴۷۳/۱، آداب الشافعی ۶۷ ـ ۶۸ و الحلیة ۱۰۶/۹ ـ ۱۰۷.

[۵] المناقب ۴۷۲/۱ و توالی التاسیس ۶۳.

[۶] رسالة السبکی از مجموعه: الرسائل المنیریة ۹۸/۳.

تامین غریزه جنسی می خواهد ولی من از غذاهای لذیذ محروم شده و راه چاره ای نیز برای ازدواج ـ یعنی به علت بیماری بواسیر ـ ندارم، بلکه فقط بخاطر سرپیچیش از سنت پیامبر با وی مخالفت ورزیده ام.[۱]

ولذا مزنی شاگرد برجسته اش که در ابتدای این بحث بیانات ایشان را در مناظره با مقلد، نقل کرد، در مقدمه مختصرش ـ که آن را از فقه و معلومات شافعی جمع آوری نموده ـ می گوید: این کتاب را از روی معلومات و مفهوم گفته های محمد بن ادریس شافعی – رحمه الله – نقل کرده ام تا آن را به ذهن طالبانش نزدیک سازم، البته جلوگیری ایشان را نیز از تقلید وی و دیگران اعلام می نمایم تا در دین خود تامل کرده وجانب احتیاط را برگزینند.[۲]

بدین ترتیب دیدگاه امام شافعی – رحمه الله – در زمینه نکوهش تقلید و علاقه شدید وی به پیروی از سنت وجلوگیری از تقلید او ودیگران، روشن می گردد که پیشینیان این امت – رحمهم الله – نیز چنان عمل کرده اند.[۳]

اصل سوم: ارج نهادن وی به برداشت صحابه وپیروی از ایشان.

هنگام بحث از روش پیشینیان این امت در زمینه اثبات عقیده به بیان جایگاه رفیع والگو بودن صحابه از نظر ایشان، پرداختیم.در واقع یاران بزرگوار پیامبر شایستگی احراز چنین مقامی را دارند، زیرا ایشان چنان اند که عبدالله بن مسعود درباره ی آنان خطاب به مردم گفت: ای مردم!هرکدام از شما می خواهد به کسی اقتدا کند باید به شخص مرده ای تأسی جوید چراکه انسان زنده مورد اطمینان قطعی نیست، یاران پیامبر برترین این امت واز همه بیشتر دارای درونی بیدار، دانشی ریشه دار وآسانگیرتر بودند، ایشان گروهی بودند که خداوند آنان را برای همراهی پیامبرواقامه آئینش برگزیده بود، پس مقامشان را ارج نهید، از ایشان دنباله روی نموده ودر حد توان اخلاق ودینشان را سرمشق زندگیتان قرار دهید چون آنان برراه راست حرکت می نمودند. [۴]

---

[۱] المناقب ۱۷۲/۱.

[۲] مختصر المزنی ۱ .

[۳] ایشان – رحمه الله – می گویند: هرکه پیرو سنت پیامبر خدا ﷺ باشد موافق وی هستم وهرکس آن را وانهد از او سرپیچی خواهم کرد

[۴] جامع بیان العلم۹۷/۲، درءتعارض العقل والنقل۶۹/۵

سپس شافعی به ذکر نمونه های زیادی از کتاب وسنت واجماع صحابه ودیگران بر وجوب عمل کردن به حدیث آحاد پرداخته ومی گوید:

حذیفه در این زمینه می فرماید: ای گروه قُرّاء! برراه راست حرکت نموده وپیشینیانتان را الگو قرار دهید، به خدا سوگند اگر چنین کنید بسیار پیش رفت کرده واگرهم به طرف راست یا چپ حرکت نمایید به گمراهی بزرگی دچار گشته اید.[١]

امام احمد –رحمه الله– می فرماید: پآیه های سنت از نظرما چنگ انداختن به روش ورفتار یاران پیامبر است.[٢]

امام شافعی نیز–رحمه الله–چنین دیدگاهی داشته وهمین راه راپیموداند است.ایشان در پاسخ به پرسش شخصی پیرامون موضعگیری درست به هنگام اختلاف نظر صحابه برسر مسأله ای، فرمود: به آنچه با قرآن، سنت، اجماع یا قیاس مطابقت دارد تمسک می ورزیم، مناظره کننده گفت: اگر یکی از ایشان دیدگاهی داشت که موافقت یا مخالفت دیگران با وی محرز نشده باشدآیادلیلی از کتاب، سنت و یا اجماع دردست داری که پیروی از وی را ایجاب نماید؟

امام می گوید به او گفتم: نه درکتاب ونه در سنت چنین چیزی را نمی یابیم، ولی دانشمندان را می بینیم گاهی از رأی ایشان پیروی می نمایند، گاهی هم بدان اهتمام نمی ورزند وبرخی اوقات نیزدر آنچه ایشان بدان تمسک ورزیده اند با هم اختلاف نظر دارند.

گفت: تو خودت به چه نتیجه ای رسیده ایید؟

گفتم: هرگاه به چیزی برخوردم که درکتاب، سنت، اجماع و یا قیاس یافت نمی شد، به دیدگاه یکی از ایشان تمسک می ورزم، وکمتر مواردی به چشم می خورد که یکی از آنان دیدگاهی داشته ودیگران با وی مخالفت نکرده باشند.[٣]

ایشان در جایی دیگر می فرمایند: درهرجا که حکم قرآن وسنت محرز ومشخص بود، گوش فرادادن وپیروی ازآن اجتناب ناپذیر است، ودر غیر این صورت به گفته های صحابه یا یکی از ایشان روی می آوریم، سپس در صورت تقلیدپیروی از آراء پیشوایانی همچون ابوبکر، عمر یا عثمان نزد ما پسندیده

---

[١] منهاج السنة٨١/٥ ، البته محقق آن راجع به صحت وسقم این سخن اظهار نظری ننموده است. در کتاب الابانة اثرابن بطة٣٣٢/١ نیز بدان اشاره شده است.

[٢] جامع بیان العلم٩٧/٢، منهاج السنة٨١/٦.

[٣] الرسالة٥٩٦ـ٥٩٨.

تراست، چون اگر دلیلی برنزدیکتر بودن یکی از آراء با کتاب وسنت درمیان نبوداز دیدگاهی پیروی می کنیم که نشانه ای همراه داشته باشد، زیرا مشهوراست که گفته امام برای مردم الزام آور بوده وچنین شخصی معتبرتر از کسی است که برای یک نفر فتوا می دهد واحتمال قبول ورد آن از سوی مردم وجود دارد، بیشتر مفتیان هم در مجالس ومناسبتهای گوناگون به اظهار نظر می پردازند ولی مردم بسان ارزش قائل شدن برای دیدگاه امام، به رأی وی اهتمام نمی ورزند. پیشوایان راستین را می بینیم وقتیکه راجع به مسأله ای از کتاب وسنت از ایشان سؤال می شود وپاسخ را چنانکه می پندارند عرضه می کنند ولی هنگامیکه خلاف دیدگاهشان را به آنان خبر می دهند می پذیرند، وازاینکه به تقوای الهی و کمالاتشان برگردند، سرباز نمی زنند، بنابراین هرگاه راجع به موضوعی ازهیچ یک از ائمه چیزی دردست نبودیاران پیامبر خدا درجایگاهی قرار دارندکه برای ما حجت ودنباله روی از ایشان بهتر ازدیگران است.وعلم نیز دارای درجات متفاوتی می باشد:

۱) کتاب وسنت صحیح.

۲) اجماع علماء در صورتی که دلیلی از کتاب وسنت وجود نداشته باشد.

۳) دیدگاه برخی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم که مخالفتی با ایشان برای ما محرز نباشد.

۴) اختلاف نظر یاران پیامبر در زمینه کتاب وسنت.

۵) قیاس بر برخی طبقات، البته در صورت وجود کتاب وسنت غیرآن مرجع قرار داده نمی شود بلکه علوم ومعارف تنها از مرجع بالاتر برگرفته میشود.[۱]

یکی دیگر از دلایل دنباله روی امام شافعی از صحابه رضی الله عنه و ارج نهادنش به فهم و برداشت ایشان، این است که بیهقی از سخنان شافعی در الرسالة قدیم روایت حسن بن محمد زعفرانی را نقل می نماید که امام می فرماید:

خداوند سبحان در قرآن، تورات وانجیل یاران پیامبر را مورد تمجید وستایش قرار می دهد واز زبان پیامبر نیز به گونه ای تعریف شده اند که هیچ کس دیگری به چنان جایگاهی دست نیافته است، پس خداوند آنان را مورد رحمت ومحبت خویش قرار داده و رساندشان را به والاترین مقام صدیقین، شهداء وصالحین را به آنان شادباش می گوید. از طریق ایشان بود که سنتهای پیامبر بدون واسطه به ما انتقال داده شد، بنابر این آنان بودند که عام، خاص، عزم وراهنماییهای دین را دریافتند وآنچه را ما نمی دانستیم

[۱] الام۲۶۵/۷، نظیر همین سخنان را از قول امام احمد در کتاب إعلام الموقعین۳۰/۱ـ۳۱ ببینید.

شناختند، پس ایشان در هر دانش، اجتهاد، ورع، عقل ورأیی که موجب استنباط علوم ومعارف می شود، برتر از ما هستند ودیدگاههایشان برای ما ارزشمندتر از آراء خودمان است.

ایشان در ادامه می گویند: هرگاه در صورت عدم وجود سنت پیامبر دیدگاه صحابه برایمان بازگوشد ازآن دنباله روی می نماییم خواه اجماع داشته باشند یا اختلاف نظر واز چارچوب گفته هایشان بیرون نمی رویم، واگر یک نفر از ایشان دیدگاهی داشت ودیگران با وی مخالفت نورزیدند رأیش را می پذیریم وبدان عمل می نماییم.[1]

بدون شک مسائل عقیده مهمترین چیزی است که در آنها از صحابه دنباله روی می شود بنابر این پیروی از ایشان برای هر مسلمانی بهتر وسزاوارتر از دیگران می باشد.

ابن القیم الجوزیة –رحمه الله– در راستا می فرماید: یاران پیامبر صلی الله علیه وسلم که رهبران مسلمانان وکاملترینشان هستند ـ در بسیاری از مسائل باهم اختلاف نظر داشته اندولی خدا را شکر که در هیچ کدام از مسائل اعتقادی از قبیل: اسماء، صفات وافعال خداوند دچار اختلاف نشدند، بلکه همه آنان بدون استثناء اظهارات قرآن را گردن نهادند وبه تأویل وتحریف آن روی نیاوردند، هیچ یک از ایشان نگفتندباید حقایقش را از مسیر اصلی خویش منحرف و بر معنای مجازی حمل نمود بلکه آن را با تمام وکمال پذیرفته وبا ایمان وبزرگداشت به استقبالشان رفتند، روش واحدی را برهمه دستورات وفرامین قرآن وسنت حاکم نمودند وهمانند منحرفان وبدعت گذاران نکردند که بدون آگاهی ودلایل آشکار پاره ای از آن را پذیرفته وپاره ای دیگر را وانهند حال آنکه همان موضعگیریی که در قبال بخش مورد تأییدشان بر آنان لازم بود در برابر بخش مورد اختلاف وانکار نیز لازم وضروری بود.[2]

اصل چهارم: کناره گیری از گروههای تفرقه انگیز(اهل اهواء)، بدعت گذاران و متکلمان ونکوهش آنان.

هوی یعنی اینکه: انسان چیزی یا کسی را به اندازه ای دوست داشته باشد که دلش را تسخیر نماید.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾﴾ النازعات: ٤٠ ترجمه: یعنی نفس خویش را از شهوات وآرزوهای نفسانی بازداشت.[3]

راغب اصفهانی می گوید: هوی یعنی میل وعلاقه نفس به شهوات، وبه نفس مایل به شهوات هوی گفته می شود.

---

[1] مناقب بیهقی ۴۴۳/۱ ، مناقب رازی۴۹، منهاج السنة۸۱/۶ودرءتعارض العقل والنقل۳۱/۵.

[2] إعلام الموقعین ۴۹/۱.

[3] اللسان۳۷۲/۱۵.

برخی معتقدند: علت نامگذاری آن(علاقه نفس به شهوات) به هوی این است که چون صاحبش را در دنیا به هر دره ای می افکند و در آخرت سبب سقوطش به جهنم می گردد.

خداوندپیروی از هوی را به شدت نکوهش نموده ومی فرماید: ﴿أَفَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ﴾ الجاثیة: ۲۳

ترجمه: پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده. و یا اینکه می فرماید﴿وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم﴾ البقرة: ۱٤٥. ترجمه: اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی.

علت آنکه خداوند واژه هوی را با صیغه جمع آورده بدین خاطر است تا به ما بفهماندکه هرکسی دارای هوی و ایده مخصوص به خود بوده و هواهای افراد پایان ناپذیر می باشد، بنابر این پیروی از آنها موجب نهایت گمراهی وسردرگمی می گردد.[۱]

بدعت از نظر زبان شناختی از ریشه ابتداع گرفته شده است، می گویند: بدع الشیئ یبدعه بدعا وابتدعه، یعنی: آن را ایجاد نمود و آغازش کرد، واژه «بِدع» به چیزبدون سابقه گفته می شود.در قرآن کریم آمده است ﴿قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ﴾ الأحقاف: ۹ ترجمه: یعنی من نخستین پیامبران نیستم «بلکه پیش از من پیامبران بسیاری برگزیده شده اند»}

بنابر این بدعت یعنی چیزتازه وآنچه پس از اتمام دین بدان افزوده گشته است.

در زبان عربی گفته می شود: بدّعه، یعنی: وی را به بدعت نسبت داد، بدیع یکی از نامهای مبارک خداوند است زیرا همه چیز توسط ایشان پدید آمده وجامه هستی را برتن کرده اند.[۲]

شاطبی –رحمه الله– می گوید: اصل ریشه«بدع» برای چیزی بدون سابقه به کار می رود، این آیه نیزبدان معنا اشاره داردکه ﴿بَدِيعُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ البقرة: ۱۱۷ ترجمه: [او] پدید آورنده آسمانها و زمین [است]} یعنی آسمانها وزمین را بدون اینکه پیشتر وجود داشته باشند، پدید آورده است...

می گویند: ابتدع فلان بدعة، یعنی روش بدون سابقه ای را آغاز کرد.[۳]

شاطبی در تعریف اصطلاحی بدعت می گوید: روشی پدید آمده در دین است که با شریعت شباهت داشته وهدف از آن افراط در عبادت وبندگی برای خداوند است.[۴]

---

[۱] مفردات راغب۵۴۸.

[۲] اللسان۳۵۱/۹.

[۳] الاعتصام ۳۶/۱.

[۴] الاعتصام۳۷/۱.

این تعریف از جامع ترین و بهترین تعاریف بدعت به شمار می آید. بی گمان علم کلام از جمله بـدعتهای پدیدآمده در دین محسوب می گردد ولذا در عنوان اصل چهارم بـدان تصـریح شـد، چراکـه بسـیاری از دانشجو یان وامثال ایشان فریب داده شده وآن را جزو دین به حساب آورده ونصـوص کتـاب وسـنت را بخاطرآن وا نهاده اند.

بدون تردید ابتداع (نوآوری در دین) با اتباع (دنباله روی ازپیشینیان در امـور دینـی) تضـاد ونـاهمگونی دارد که پیشتر به دیدگاه اهل سنت وجماعت پیرامون لـزوم اتبـاع وپرهیـز از ابتـداع ونکـوهش بـدعتها وپیروان آنها اشاره رفت.

پاره ای از بدعت گذاران سخنی از امام شافعی دررابطه با تقسیم بدعت بـه دو بخـش: بـدعت پسـندیده وبدعت گمراه سازرا، دستاویز قرارداده وبه امر بدعت گذاری و نوآوری دردین پرداخته انـد، حـال آنکـه کسی به عمق سخنان ایشان فرورود انحراف بدعت گذاران برایش محرز می گـردد، زیـرا امـام در زمینـه دنباله روی از سنت بیش از همه اصرار ورزیده وبا بیاناتی روشن وبدون ابهام می فرماید:

نوآوریها دوگونه اند:

۱) نوآوریهایی که با کتاب، سنت، گفتارصحابه و یا اجماع دانشمندان تضاد وناهمخوانی دارد، این بخـش از بدعتها موجبات گمراهی را فراهم می سازند.

۲) کارهای خوب وشایسته ای که پدید آمده وبا هیچ یک از موارد مزبورناسازگاری ندارند، این نوع دوم ناپسند محسوب نمی گردد.

عمربن خطاب رضی الله عنه راجع به نماز تراویح رمضان گفت: (نعمت البدعةهذه)[۱] یعنی: بهترین بدعت ایـن اسـت. یعنی پدیدآمده وقبلا نبوده واکنون که هست به عنوان ردگذشته محسوب نمی گردد[۲]

درروایتی آمده(البدعة بدعتان: بدعة محمودة و بدعة مذمومة، فماوافق السنة فهو المحمود و ماخالف السنة فهو المذموم) [۳]: بدعت دو نوع است، بدعت پسندیده وبدعت نکوهیده، هرچه موافق سـنت بـود پسـندیده وهرچه باآن مخالفت داشت نکوهیده به شمار می آید.

وهمچنین حدیث پیشین عمر نیز مورد استناد قرارگرفته است.

---

[۱] صحیح بخاری، کتاب التراویح، باب: فضل من قام فی رمضان۷۰۷/۲.

[۲] مناقب البیهقی۴۶۹/۱.

[۳] حلیةالاولیاء۱۱۳/۹والباعث علی انکار البدع۱۵.

سخنان شافعی که بدان اشاره رفت با مدلول نصوص شریعت سازگاری کامل دارد، یعنی اینکه پیروی از کتاب وسنت مبنای حرکت و سنت محسوب می گردد، وغیر آن که با قرآن وسنت تضاد داشته باشد بدعت به شمار می آید، استناد ایشان به روایت عمر بن خطاب این برداشت را به اثبات می رساند، چون نماز تراویح ـ چنانکه معلوم است ـ بدعت در دین نیست وپیامبر آن را به صورت جماعت با اصحاب اقامه کرد ولی بعدا بخاطر ترس از واجب گشتنش از آن دست برداشت، وقتی پیامبر خدا دارفانی را وداع گفتند وعمر از واجب نشدنش اطمینان داشت مردم را به همان شیوه دوران ایشان برگرداند که این امر بدعت شرعی به حساب نمی آید واگر هم اصطلاح بدعت برآن اطلاق گردد معنای لغویش مد نظر است، ولذا شافعی فرمود: هرسخنی براساس قرآن وسنت باشد این همان چیزی است که پایبندی بدان واجب می باشد وگرنه هذیان وبیخردی قلمداد می گردد.[۱]

درجایی دیگر می فرماید: علم مزین وآراسته نمی گردد مگر اینکه شکافهایش با سه چیز ارزشمند یعنی: پرهیزگاری، همگامی با سنت وترس همراه باتعظیم از خدا، پر گردد.[۲]

پس ایشان در تمام سخنانی که ازوی روایت شده شرط پیروی از سنت را ذکر نموده اند، و اینکه بدعت درتضاد آشکار با سنت می باشد جای تردید نیست، پس چگونه امکان دارد پسندیده ونیکو محسوب شود حال آنکه برپآیه ای فاسد ومخالف سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بنیان نهاده شده است.

چه طور ممکن است امام شافعی که حامی ومدافع سنت است این گفته پیامبر را بشنود که: (وکل بدعة ضلالة)[۳] {هربدعتی به گمراهی منتهی می شود}، ولی با وی مخالفت نماید، اصلا امکان ندارد چنان مخالفتی ازاو سربزند حال آنکه گفته پیشینش بیانگر نهایت تلاش وی بر دنباله روی از سنت می باشد، از این رو معنای سخن ایشان باید چنین باشد که: هر آنچه بعد از پیامبر پدید آمده از لحاظ لغوی بدعت محسوب می گردد، پس اگر با کتاب وسنت همخوانی داشت اشکالی ندارد وگرنه از نظر لغت وشریعت نیز بدعت به شمار آمده ومردود وناپسند است.

این است دیدگاه حق وبدون اشکال، چنانکه امام ابن تیمیة –رحمه الله– پیرامون این مسأله می گوید: نماز تراویح از نظر شریعت بدعت محسوب نمی گردد بلکه بر اساس گفتار وکردارپیامبر که آن را به صورت

---

[۱] مناقب البیهقی ۱/ ۴۷۰.

[۲] همان ۲/ ۱۴۸.

[۳] بخشی از حدیث عرباض بن سارية که درمسند امام احمد ۴/ ۱۲۶، ابوداود ۶۴۰۷، ترمذی ۲۶۷۶وابن ماجه ۴۲ــ۴۴آمده است.

جماعت اقامه کرد، سنت قلمداد می شود، چه ایشان فرمودند: (ان الله فرض علیکم صیام رمضان وسننت لکم قیامه)[۱]: «همانا خداوند روزه رمضان را برشما فرض نمود ومن نماز آن را برایتان سنت قرار دادم.» اقامه آن به صورت جماعت هم سنت است...واما اینکه عمر بن خطاب رضی الله عنه تعبیر بدعت را برایش بکار برد از لحاظ معنای لغویش بود نه اینکه از دیدگاه شریعت نیز بدعت محسوب گردد. زیرا از نظر زبان شناختی هر چیز بدون سابقه ای رابدعت گویند، واما بدعت شرعی به چیزی گفته می شود که دلیلی شرعی بر آن دلالت نکند...

بنابر این گرد آمدن مردم در مسجد واقتدا به یک امام، کاری بدون سابقه بود ولذا بدعت نامگذاری شد چون معنای لغوی بدعت همین است نه اینکه شرعا نیز بدعت نامیده گردد، زیرا سنت مهر تأیید بر آن نهاده بود واگر بیم فرض گردیدن در میان نبود همواره در مسجد وبه صورت جماعت اقامه می شد ولی با فوت پیامبرخدا احتمال مزبور منتفی ومانعی سرراه باقی نماند[۲]

بدین ترتیب صحت سخنان شافعی را درمی یابیم وهیچگاه دستاویز بدعت گذاران محسوب نمی گردد.

این بود چکیده دیدگاه ایشان پیرامون اهل اهواء وبدعت گذاران، به امید خدا در پایان کتاب به دیدگاه وی راجع به برخی گروهها ودسته جات توضیح بیشتری خواهیم داد وبحث مستقلی را بدان اختصاص می دهیم.[۳]

دیدگاه امام شافعی درباره گواهی دادن هواپرستان وبدعت گذاران

شافعی-رحمه الله- در این باره می فرماید: مردم پیرامون تأویل قرآن واحادیث و یا برخی از ایشان به نتایجی دست یافته اند که شدیدا با هم اختلاف دارند..بعضی از آنان چیزهایی را نسبت به یکدیگر حلال پنداشته اند که پرداختن بدان، بحث را به درازا می کشد، پاره ای از آنها در دوران گذشته بوده وسپری گشته اند وبرخی تاکنون نیز ادامه دارند.

از میان پیشینیان مورد اعتماد این امت وتابعین وپیروانشان کسی را سراغ نداریم که گواهی دادن کسی را بخاطر تأویل کردن رد نموده باشد، گرچه وی را مرتکب خطا یا گمراه دانسته و یا دیده باشد در تأویلش چیزی را حلال پنداشته که بر وی حرام است.

---

[۱] مسند امام احمد۱/۱۹۱، ابن ماجه۱۳۲۸واحمد شاکر نیز تصحیحش نموده است.

[۲] اقتضاءالصراط المستقیم۲/۵۸۸.

[۳] به باب پنجم همین کتاب مراجعه فرمایید.

هیچ کدام از ایشان شهادت دیگران را بخاطر تأویلی که احتمالی برایش وجود داشته باشد، مردود ندانسته است، گرچه تأویلش به هدر دادن خون، مال و یا به حد افراط رسیده باشد، وآن بدین خاطر بوده که چون پس از شرک، خون بزرگترین گناه به شمار می آید وبرخی را می بینیم به بهانه های مختلف به هدر دادنش فتوا می دهند حال آنکه دانشمندان همطرازشان ایشان را از این کار منع می نمایند ولی از توصیه هایشان سرپیچی نموده اند، واما ایشان بخاطر این اعتقاد وروش، شهادتشان را مردود ندانسته اند، بنابراین گواهی چنین کسی پذیرفته شده وبخاطر تأویلات فاسدش رد نمی گردد.

سپس شافعی به آن دسته از ایشان اشاره می نماید که شهادشان غیر قابل اعتماد است ومی گوید: مگر آنهایی که به حلال شمردن شهادت دروغ علیه کسی معروف اند، چه در آن صورت جان یا مال وی را هدر می داند ولذا بخاطر این دروغ گواهیش رد می شود.[۱]

ایشان رافضیان(اهل تشیع) را مصداق این گروه دانسته ومی فرماید: هیچ کس را دروغگوتراز رافضیان ندیده ام.[۲] و یا می گوید: گواهی همه بدعت گذاران را به جز رافضیان می پذیرم، چون آنان(رافضیان) به نفع یکدیگر شهادت می دهند.[۳]

بنابر این شرط پذیرش شهادت بدعت گذاران از نظر امام شافعی–رحمه الله– این است که باید ایشان در ذات خود اهل عدالت ودادگری باشند گرچه از روی تأویل مرتکب پاره ای اشتباهات نیز شده باشند. ولی شهادت کسیکه اساسا به عادل نبودن شهرت یافته و یا پیرو گروهی است که دروغ را جایز می داند، مردود وغیر قابل اعتماد محسوب می گردد، ایشان دلیلش را اینگونه ذکر می نمایند که: هرکه از این گناه(دروغگویی) بدور است شهادتش را تجویز می نمایم وهمچنین گواهی کسیکه دروغگویی را شرک و یا گناه مستحق آتش جهنم می داند، می پذیرم ونزد من خوشایندتر از پذیرش شهادت کسی است که گناه آن را سبک وکم ارزش جلوه می دهد.[۴]

قطع ارتباط با بدعت گذار از منظر امام شافعی

پیشینیان این امت–رحمه الله– نسبت به همنشینی با بدعت گذاران وهواپرستان هشدار داده ودوری گزیدن از ایشان را واجب دانسته اند، امام مسلم–رحمه الله– در صحیح خود از عبدالله بن عمررضی الله

---

[۱] الام۶/۲۰۵و۲۰۶.

[۲] آداب الشافعی۱۸۷، مناقب البیهقی۱/۴۶۸والسنن الکبری۱۰/۲۰۸.

[۳] همان.

[۴] الام۶/۲۰۶.

عنه نقل می کند که خطاب به حمید بن عبدالرحمن ویحی بن یعمر گفته است: (اذالقیت أولئک ـ القدریة ـ فأخبرهم أنی برِيءمنهم وأنهم براءمنی)[۱]: هرگاه آنها ـ قدریها ـ رادیدی به ایشان بگو من از آنان بری و آنها نیز از من بری اند.

قبلا به هنگام بحث از روش سلف در اثبات عقیده به دیدگاه برخی از ایشان اشاره نمودیم.

دارمی –رحمه الله– در سنن خود به نقل از ابوقلابه می گوید: (لاتجالسوا اهل الاهواءولاتجادلوهم فانی لا آمن ان یغمسوکم فی ضلالهم او یلبسوا علیکم ما کنتم تعرفون.)[۲]: از همنشینی ومجادله با هواپرستان ومبتدعان بپرهیزید زیرا بیم این دارم که شما را به دریای گمراهیهایشان فروبرند و یا در آنچه می شناسید شما رافریب داده ودچار ابهام وتردیدتان کنند.

از حسن بصری وابن سیرین نقل شده که: (لاتجالسواأصحاب الأهواءولاتجادلوهم ولاتسمعوا منهم)[۳]: از معاشرت، مجادله و گوش فرادادن به بدعت گذاران وهواپرستان پرهیز نمایید.

حسن بصری می گوید: (لاتجالس صاحب بدعة فإنه یمرض قلبک)[۴]: با بدعت گذار معاشرت وهمنشینی نداشته باش زیرا او دلت را بیمار می کند.

واین همان چیزی است که شافعی نیز بدان معتقد بود تا آنجا که می گویند سبب ترک گفتن بغداد و سکنی گزیدن در مصر، سربرآوردن گروه معتزلیان وتسلطشان بر مردم بود واز سوی دیگر حکومت وقت نیز حامی وپشتیبانشان بود وسر تسلیم را برای آراء ودیدگاههایشان فرود آورده بود، از جمله گفته های ایشان –رحمه الله– درراستای فروگذاشتن بدعت گذاران اینکه فرمود: با کسیکه دانسته باشم از زمره بدعت گذاران است، مناظره وگفتگو ننموده ام[۵]

امام بیهقی در توضیح گفته ایشان می گوید: واین بدین خاطر است که دست برداشتن بدعت گذار ازراه مناظره کمتر پیش می آید، ولذا امام با کسی مباحثه می نمود که امید بازگشت به راه حق را در وی سراغ می داشت.[۶]

---

[۱] پیشتربه سندش اشاره شد.

[۲] سنن دارمی۱۰۸/۱.

[۳] همان۱۱۰/۱.

[۴] البدع والنهی عنها اثرابن وضاح۴۷.

[۵] مناقب البیهقی۱۷۵/۱.

[۶] همان.

ربیع می گوید: شافعی را دیدم که از پله ها پایین آمد ومردمانی در مجلس وی بر سر چیزی به جر وبحث نشسته بودند، امام فریاد برآورد وگفت: یا باید به شیوه ای خوب وپسندیده همسآیه ی ما باشید و یا بلند شده وبیرون روید.[۱]

شافعی–رحمه الله–برخی از مبتدعان همچون قائلان به خلق قرآن را تکفیر کرده است.

ربیع می گوید: وقتی شافعی با «حفص المفرد»به مناظره نشست، نامبرده گفت: قرآن مخلوق است، ایشان در پاسخ گفتند: تو به زمره کافران پیوستید.[۲]

این مرد در حالیکه امام در بستر مرگ بود پیش ایشان رفت، امام بیهوش گشت پس از به هوش آمدن، حضار یکی یکی از او می پرسیدند: من کیستم، در پاسخ می گفت: تو فلان پسر فلان هستید، حفص نیز همین سؤال را از وی پرسید، فرمود: تو حفص هستی، خدا تورا نگه ندارد مگر اینکه توبه نمایید.[۳]

یکی از قدریهای بدعت گذار پیش امام رفت تا وصیت نامه ای را برایش بنویسد، شافعی خواست جمله بسم الله الرحمن الرحیم را در آغاز آن قید نماید، آن مرد گفت: من اینگونه نمی خواهم بلکه بنویس: اگر حوادث روزگار بر من وارد آمد، سخنانش را به پایان نبرده بود که شافعی وی را با پایش لگد زد وگفت: بروبیرون ای بی دین![۴]

امام شافعی–رحمه الله– نشانه ایمان را پیروی از سنت ونشانه مبتدع بودن را سرپیچی از سنت قرار داده واهتمامی به غیر از آن همچون: سحر وحقه بازیهایی که بدعت گذاران زیر نقاب کرامت بدانها دامن می زنند، نداده است.

یونس ین عبدالاعلی می گوید: به شافعی گفتم: دوست ما لیث بن سعد معتقد است: اگر مبتدعان وهواپرستان را در حال راه رفتن برآب نیز ببینم اعتباری برایش قائل نیستم، ایشان فرمودند: او کم گفته، من اگر آنان را در حال پرواز در آسمان هم مشاهده نمایم نمی پذیرم.[۵]

این شاعر عرب زبان چه خوب گفته که:

---

[۱] همان ۴۵۹/۱وآداب الشافعی۱۸۴.

[۲] مناقب البیهقی۴۰۷/۱.

[۳] همان۴۷۰/۱.

[۴] همان، معنای این سخنان این است که آن فرد قدری مذهب از آغاز نمودن وصیت نامه با بسم الله...چنین برداشت نمود که امام همچون اهل سنت می نویسد: مرگ، نیکی وبدی مقدر ودر نقشه قبلی خدا مقررگشته است، اوهم که اعتقادی بدان نداشته ولذا آن را به زمانه نسبت داده است.

[۵] همان.

إذا رأيت شخصا قد يطيـــــر وفوق ماءالبحر قد يسير

ولم يقف على حدودالشـــرع فإنه مستـــــدرج وبدعی

هرگاه شخصی را در حال پرواز یا راه رفتن برآب دیدی ولی پایبند چارچوب شریعت نبود، به وی مغرور مشو وبدان که اغوا شده وبدعت گذار است.

جایگاه علم کلام از منظر امام شافعی.

درمباحث قبل به تعریف کلام و موضعگیری پیشینیان(سلف) در برابر آن پرداختیم، ابـن عبـدالبر–رحمـه الله– اجماع علما را بر نکوهش علم کلام ذکر می کند ومی گوید: فقها ودانشمندان مناطق مختلـف بـراین امر اتفاق نظر دارند که متخصصین علم کلام اهل بدعت وانحراف اند ونزد هیچ یک از ایشان در زمره علما به شمار نمی آیند بلکه اصطلاح علما بر اهل فقـه وحـدیث اطـلاق مـی گـردد ومیـان خـود بـه میـزان برخورداری از دانش وبینش بریکدیگر تمایز می یابند.

از ابو عبدالله محمد بن احمد بـن اسـحاق بـن خـویز منـداد مصـری مـالکی مـذهب نقـل شـده کـه در کتاب«إجارات» کتاب خویش به نقل از امام مالک می گوید: اجاره در هیچ یک از کتب بـدعت گـذاران وستاره شناسان جایز نیست، کتابهایی را در این زمینه نام می برد و آنگاه می گوید: از نظر یاران ما کتـب بدعت گذاران عبارت از کتب معتزلیان ودیگر فرق هواپرست می باشـد کـه عقـد اجـاره در آنهـا باطـل محسوب می گردد. وهمچنین است کتابهای ستاره شناسان، افسون گران وامثال آنان.

نامبرده در کتاب «شهادات» در توضیح این گفته مالک که: گواهی اهل بدعت وهواپرستی مقبول نیسـت، می گوید: مصداق هواپرستان از دیدگاه امام مالک وسایر یاران ما اهل کـلام مـی باشـد، از ایـن رو هـر متکلمی خواه اشعری مذهب باشد یا غیر اشعری جزو بدعت گذاران به شمار آمده و شهادت وی هیچگاه پذیرفتنی نیست، وهمچنین بخاطر بدعتش مورد تأدیب وکنارگذاشتن قرار گرفته می شود تـا از آن دسـت برمی دارد، اگر همچنان بر عقیده خویش پافشاری نمود به اظهار پشیمانی وتوبه کردن وادار می گردد.

ابوعمر می گوید: تمام مسائل مربوط به أسماء وصفات خداوند، یادر قـرآن آمـده، یـا در سـنت صـحیح پیامبر بدان پرداخته شده و یا علمای امت برآن اجماع نموده اندوموضع ما در برابر آن دسـته از احادیـث آحاد که در این زمینه آمده گردن نهادن بدان و فروگذاشتن جروبحث می باشد.[1]

[1] جامع بیان العلم٢/٩٥ـ٩٦.

پیشتر نیز به دیدگاه امام ابوحنیفه پیرامون نکوهش علم کلام ومتکلمان اشاره نمودیم که به صورت واضح بر تحریم ونهی از آن دلالت می کرد، بنابر این همه گروههای کلامی همچون اشعریها و ماتریدیها داخل دایره تحریم گشته اند گرچه خود را اهل سنت وجماعت می پندارند.

دیدگاهی شبیه دیدگاه سلف در راستای نکوهش کلام ومتکلمان از امام شافعی –رحمه الله– بازگوشده است، مثل اینکه می گوید: به مواردی از متکلمان برخورده ام که قسم به خدا هیچگاه به ذهنم خطور نکرده است واگر خدا انسانی را با همه آنچه از وی منع نموده ـ به استثنای شرک ـ مورد امتحان وآزمایش قرار دهد بهتر از آن است که وی را با علم کلام گرفتار نماید.[۱]

در روایتی دیگر از ایشان آمده که: اگر انسانی با کوهی گناه پیش خدا برود بهتر از آن است با اعتقاد به یک حرف از عقاید این مرد(یعنی حفص الفرد که معتقد به خلق قرآن بود) پیش وی برود.[۲]

باز از ایشان نقل شده که: هرکس جامه علم کلام رابر تن نماید رستگار نشده است.[۳]

و یا می گوید: حکم من در باره متکلمان این است که: با چوب خرما وکفش زده شده، سوار بر شتر در میان قبائل و مردمان مختلف دورزده شوند و بر ایشان داد زده شود که این مجازات کسی است که از کتاب وسنت روگردان شده و به دانش کلام روی آورده است.[۴]

مزنی می گوید: میان من و یک نفر بحث و مناظره ای درگرفت، او پیرامون علم کلام از من سؤال کرد که نزدیک بود مرا به شک اندازد، پیش شافعی رفتم وماجرا را برایش تعریف کردم، ایشان گفتند: تو کجا بودی؟ گفتم: مسجد بودم، گفت: تو در جایی همچون«تاران»[۵] بوده ای که در مسیرامواج متلاطمش قرار گرفته ای، این مسأله از مسائل ملحدان به شمار آمده وپاسخش چنین وچنان است، اگر خداوند انسان را با همه مضراتش بیازماید برایش بهتر از آن است که وی را به دانش کلام گرفتار کند.[۶]

---

[۱] آداب الشافعی۱۸۲ومناقب البیهقی۴۵۴/۱.

[۲] مناقب البیهقی۴۵۴/۱والامربالاتباع والنهی عن الابتداع اثرسیوطی۷۱.

[۳] آداب الشافعی۱۸۶، اللالکائی۱۴۶/۱والبیهقی۴۶۳/۱.

[۴] البغوی فی شرح السنة۲۱۸/۱، ابن عبدالبرفی الإنتفاء۸۰، أبونعیم فی الحلیة۱۶/۹والبیهقی فی المناقب۴۶۲/۱.

[۵] تاران نقطه ای در دریای سرخ است که امواجش متلاطم وکشتیهای زیادی در آن غرق می شوند، معجم البلدان۲/.۶گویا فرعون وداردسته اش در آن غرق شدند.

در گذشته علم کلام علم گمراهی نامیده می شد، چنانکه از عبدالله بن صالح نویسنده لیث نقل شده که: ما پیش امام شافعی بودیم، ایشان شروع به تثبیت خبر واحد نمودند وما نیز مطالب تدریس شده را نوشتیم، بعدا آنها را پیش ابراهیم بن علیة بردیم که نامبرده از شاگردان ابوبکر أصم وکلاس درسش در مصر نزدیک باب الضوال بود، وقتی مسائل مزبور را برایش خواندیم شروع به ابطالش نمود، ما نیز مطالب وی را هم نوشتیم وپیش شافعی بردیم، ایشان نظرات ابن علیة نقض وبی اعتبار جلوه داد وگفت: ابن علیةخودش گمراه است ونزدیک باب الضوال نشسته و سرگرم گمراه کردن مردم می باشد.[۱]

برخی از متکلمان و بعضی از آنهایی که تحت تأثیر تأویل سخنان پیشین شافعی قرار گرفته اند کوشیده اند تا از بدعتهایی که مورد نکوهش شافعی قرار گرفته است بیرون آیند، از جمله ایشان بیهقی است که ـ پس از نقل قول شافعی پیرامون تکفیر حفص الفرد ـ می گوید: این روایات بیانگر مقصود ایشان در رابطه با نکوهش علم کلام به صورت عموم می باشد وآنهایی را که بدانها اشاره نکرده نیز شامل می شود.

چگونه ممکن است عقاید اهل سنت وجماعت از دید ایشان ناپسند باشد حال آنکه ایشان راجع به آن مسائل به مناظره با مخالفان پرداخته وپرده از روی افکار وایده های بدعت گذاران برداشته که در صدد رساندن پیام خویش به گوش شاگردان شافعی بودند.[۲]

بیهقی در جایی دیگر به هنگام توضیح این گفته شافعی که: هرکس لباس علم کلام را برتن کند رستگار نشده است، می گوید: مقصود ایشان از کلام در اینجا سخنان هواپرستانی است که کتاب وسنت را کنار گذاشته، تنها بر عقل خود تکیه نموده اند و در صدد تطبیق قرآن برآنها برآمده اند وهرگاه حدیثی در نقض گفته هایشان روایت شده راو یانش را از درجه اعتبار ساقط نموده واز آن سرباز زده اند.

نامبرده در ادامه می گوید: ولی مذهب اهل سنت در اصول ومسائل اعتقادی براساس قرآن وسنت پایه ریزی گشته است، و هرکدام از ایشان که عقل را معتبر دانسته بخاطر ابطال دیدگاه آنهایی بوده که می پنداشتند عقل و نقل با هم سازگاری ندارند.[۳]

در جایی دیگر به یکی دیگر از عوامل نکوهش علم کلام از نظر شافعی–رحمه الله–اشاره نموده ومی گوید: وقتی شافعی از یک سو با چنین افرادی برخورد نمود واز دیگر سو تکیه زدن معتزلیان را بر اریکه قدرت ووادار نمودن مردم به پذیزش عقایدشان مشاهده کرد وهمچنین علاقه نداشتن خود وامثال خویش

---

[۱] مناقب البیهقی۱/۴۸۵.

[۲] همان/۴۵۴ـ۴۵۵.

[۳] همان۱/۴۶۳.

به نرفتن پیش فرمانروایان و قطع ارتباط با ایشان را احساس کرد، نپرداختن به این گونه مسائل را برای شاگردان و یارانش مصلحت دانست، تازمینه همنشینی ومناظره با ایشان ودر نتیجه گرفتار شدنشان فراهم نگردد، ازاین رو به ابویعقوب بویطی-رحمه الله- ـ که به شدت با بدعت مخالفت می کرد وحامی وپشتیبان سنت بود ـ فرمود: ولی تو ای ابو یعقوب چنانکه خودت پیش بینی کرده ای در این غل وزنجیر جان می سپارید.

سپس به برخی از آنهایی که مورد اذیت وآذار قرار گرفتند همچون: امام احمدبن حنبل، احمدبن نصر خزاعی، مزنی ودیگران اشاره می نماید ومی گوید:

همه آنها بیانگر این است که درخواست سرگرم نشدن به علم کلام از سوی بزرگان دین بخاطر همان معنایی بوده که بدان اشاره کردیم وگفتار وعقاید مذموم وناپسند ازآن بدعت گذاران مخالف کتاب وسنت می باشد، ولی سخنان کسیکه با قرآن وسنت سازگاری دارد وبه وسیله عقل وتجربه تبیین گشته، پسندیده ودر مواقع ضروری مطلوب است که شافعی ودیگر أئمه-رحمهم الله- به هنگام نیاز بدانها پرداخته اند.[۱]

این بود چکیده سخنان بیهقی که حول دو محور می چرخد:

۱ـ سخن مذموم همان سخنان بدعت گذاران دور از کتاب وسنت است که مصادیق آنها از نظر وی معتزلیانی هستند که در دوران رشید عباسی وپس از او نیز پابه عرصه وجود نهاده وهمچنین رافضیان وقدریها می باشند.

۲ـ جلوگیری از پرداختن به دانش کلام بخاطر خود علم نیست بلکه بخاطر شهرت یافتن فرد متخصص به وسیله آن بوده وآنگاه از سوی حکام وقت فراخوانده شده وبسان امام احمد، بویطی ودیگران مورد اذیت وآذار قرار گیرد.

چنانچه ملاحظه شد بیهقی علم توحید پآیه ریزی گشته بر اساس کتاب وسنت را با علم کلامی که برپآیه فلسفه یونان بنیان نهاده شده، خلط نموده وابوابش را نیز با مسائلی از شریعت درهم آمیخته تا میان دانشجو یان رواج یابد، ولذا وقتی به سخنی از شافعی پیرامون علم توحید ودرکنار آن جلوگیری ایشان از علم کلام برخورد کرده به همان شیوه ای که گذشت میان آنها جمع وتلفیق انجام داده است.

فخرالدین رازی کوشیده تا آراء به ظاهر متعارض امام شافعی را در این زمینه باهم جمع کند که چطور ممکن است شافعی از توحیدواصول عقاید بحث نماید و به دفاع از آنها برخیزد، سپس علم کلام

---

[۱] مناقب البیهقی۴۶۵ـ۴۶۷.

ومتکلمان را به باد انتقاد بگیرد؟ چون رازی تنها راه رسیدن به خدا، توحید وشناخت پیامبران را علم کلام می داند، ولذا درصدد سازگار نمودن آنها با یکدیگر برآمده ومی گوید:

راه چاره آن است که سخنان شافعی راجع به علم کلام را بر تأویلات زیر حمل نماییم:

۱ـ گرفتاریها ومشکلات آن دوران به سبب غوطه ور شدن مردم در مسأله خلق قرآن رخ دادند، بدعت گذاران نیز فرمانروایان را تکیه گاه خویش قرار داده و بر اهل حق غلبه یافتند و اعتباری برای دلایل ومدارک محققین قائل نشدند، ولذا وقتی امام شافعی وضعیت را چنان ناگوار دید که بحثها وتحقیقات علمی بخاطر خدا ودرچارچوب شریعت انجام نمی پذیرفت بلکه به هدف دست یابی به مطامع دنیا وتکیه زدن بر اریکه قدرت بود، ناگزیر از آن روگردان شد وبه نکوهش افراد مشغول بدان پرداخت.

۲ـ بایستی این همه نکوهش علم کلام که از شافعی روایت شده، بر علم کلامی حمل گردد که بدعت گذاران ازآن دفاع نموده و برآن تکیه می ورزیدند.این تأویل دوم درست همان سخنان پیشین بیهقی است.

۳ـ شاید مقصود شافعی از آن سخنان این بوده باشد که اکتفا به دلایل قرآنی واجب و پرداختن به دلایل دیگر و فرورفتن در تنگناهایی که خارج از حیطه عقل است جایز نمی باشد.ازاین رو در نکوهش غوطه ور شدن در آن ریزه کاریها مبالغه نموده است.

رازی آنگاه به ذکر دلایل خود جهت اثبات مدعایش پرداخته و از جمله به مناظره ابراهیم با قومش اشاره کرده و می گوید: بنابر این هرکه حامی علم اصول بوده وبه تحکیم دلایل توحید بپردازد در زمره پیروان ابراهیم علیه السلام محسوب شده و سزاوار بزرگداشتی خواهد بود که در این آیه آمده است: ﴿وَتِلْكَ حُجَّتُنَآ﴾ الأنعام: ۸۳ { و آن حجت ما بود} ولی هرکس دانش اصول را انکار نموده وبر تقلید و پیروی از پیشینیان اصرار ورزد جزو هواداران آزر پدر ابراهیم به شمار آمده وراه وروش گمرا کننده وی را در پیش گرفته است.[1]

یکی دیگر از دانشمندانی که دیدگاه امام شافعی– رحمه الله– در نکوهش علم کلام را تأویل نموده، ابن عساکر است که در کتاب تبیین خود می گوید:

اگر گفته شود نهایت چیزی که می توانید در توصیف ابوالحسن اشعری بگویید اینکه متکلم بودنش را اثبات نموده وبر آگاهیش از دانش بحث ومناظره استدلال کنید حال آنکه چنان چیزی از نظر علمای پیرو سنت اصلا جای افتخار نیست، زیرا ایشان معتقد بودند کسیکه سرگرم تحصیل ومطالعه آن علم باشد جزو

[1] مناقب الشافعی ۱۰۰ـ۱۰۶.

مبتدعان به حساب می آید واین دیدگاه (نکوهش کلام ومتکلمان) از دانشمندان متعددی نقل گشته است، واگر غیر از شافعی هیچ کس دیگری چنان اعتقادی نداشت سخنان وی برای اثبات ناپسند بودن علم کلام کافی بود، چه ایشان – رحمه الله _ در نکوهش آنان مبالغه نموده وپرده را از روی واقعیتشان برداشته است، حال شما که خود را پیرو شافعی می دانید آیا در آن عقاید از وی دنباله روی نمی کنید؟

سپس ابن عساکر به نقل پاره ای از آراء پیشینیان از جمله شافعی در رابطه با نکوهش علم کلام پرداخته وهمچنین تأویل بیهقی برای این نصوص را هم ذکر می کند مبنی بر اینکه: مراد سلف کلام بدعت گذاران بوده وگرنه اهل سنت جز در حالت اضطرار کمتر بدان می پرداختند. آنگاه در ادامه می گوید:

احتمال دیگری برای دیدگاه ایشان وجود دارد وآن اینکه تنها سرگرم شدن به علم کلام وکنار گذاشتن دانش فقهی که وسیله شناخت حلال وحرام و عدم پایبندی به دستورات وفرامین شریعت، ناپسند و نکوهیده است.آنگاه به پاره ای آثار موجود در این زمینه اشاره نموده وآنهایی را که با دیدگاه وی سازگاری دارد برگرفته وبقیه را تأویل کرده است، وسپس می گوید: خلاصه تنها دوگروه علم کلام را انکار ومردود می شمارند، یا کسانی اند که به تقلید از دیگران میل دارند و پیمودن راه محققین برآنان دشوار آمده و از ایشان دوری گزیده اند، وهرکس دشمن ناشناخته ها است، وهنگامیکه از تحقیق وپژوهش در این علم دست برداشته از پرداختن دیگران نیزبدان جلوگیری کرده اند تا همانگونه که خود گمراه گشته ایشان را هم به کژراهه ببرند.

و یا کسانی اند که دنباله رو مذاهبی فاسد هستند که دربرگیرنده بدعتهای پنهانی اند و معایب مذهب و رسواییهای عقایدشان را از مردم پنهان می نمایند و می دانند که تنها دانشمندان پرده از روی بدعتهایشان برداشته وزشتی و پوچی سخنانشان را برملا می سازند، چون فریبکار دوست ندارد سکه های تقلبیش را پیش صراف کارآزموده ای ببرد تا مبادا سره را از ناسره تشخیص دهد. خداوند نیز در این باره می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ الزمر: ۹ { بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند }[۱]

این بود سخنان برخی از کسانیکه دیدگاه شافعی راجع به نکوهش متکلمان را تأویل کرده اند که می توان آنها را در نکات زیر خلاصه نمود:

---

[۱] تبیین کذب المفتری۳۳۳ـ۳۵۹.

۱ـ سرزنش وارده در سخنان ایشان مربوط به کلام بدعت گذاران یعنی: معتزلیان، رافضیها، قدریها وخوارج است ولی کلام منتسبین به اهل سنت وجماعت که شامل اشعریها و دیگران می شود، از این قاعده مستثنی هستند.

۲ـ ذم ایشان شامل کسانی می شود که علم کلام را دستاویزی برای دست یابی به قدرت ومطامع دنیایی قرار داده اند.

۳ـ أئمه، شاگردانشان را از ترس گرفتار شدن به دست فرمانروایان هواپرست وبدعت گذار، از پرداختن به علم کلام منع نموده اند.

۴ـ مراد این است که همه تلاش وتوانایی انسان مصروف فراگیری علم کلام گردد و آموختن فقه وحلال وحرام به بوته فراموشی سپرده شود ودر نتیجه شانه از زیر بار دستورات الهی خالی گردد.

۵ـ نکوهش ایشان ویژه کسانی است که می کوشد وارد دایره مسائل مشکل وپیچیده ای گردد که عقل را یارای غوطه ور شدن در آنها نیست.

در واقع همه این تأویلات کوششهایی برای تصحیح وخوب جلوه دادن بدعتها وراه برون رفتی است از نکوهش پیشینیان(سلف) به ویژه برای آنهایی که خود را پیرو مذهب امام شافعی می دانند، البته برای ایشان جای تعجب نیست چون می خواهند سخنان شافعی را با آنچه خود بدان اعتقاد دارند، هماهنگ سازند.آنان اهل تاویل وتحریف اند ودر این راستا گوی سبقت را از همگان ربوده اند، بنابر این برای کسانیکه کتاب وسنت نیز از تیغ تاویلشان در امان نمانده شگفت آور نیست سخنان علما را هم به تاویل ببرند، ، قبلا به دیدگاهشان راجع به نصوص کتاب وسنت واینکه به زعم ایشان خارج نشدن از ظاهرآنها جزو اصول کفر به شمار می آید، اشاره شد وگرنه بیانات شافعی –رحمه الله– آشکارا روشی را به باد انتقاد می گیرد که نصوص را بخاطر آن مردود می شماردند وجایی برای تاویلش وجود ندارد، ازاین رو هرکه قرآن وسنت را وانهد ودر مسائل اعتقادی عقل را تکیه گاه ومعیار خویش قرار داد، مشمول نکوهش سلف واقع می شود وهرکس کتب اشعریان را به دقت وارسی نماید به قرار گرفتنشان در زیر مجموعه این گروه مذموم، پی می برد.

شیخ الاسلام ابن تیمیة–رحمه الله– این موضوع را به تفصیل مورد پژوهش قرار داده وپس از اشاره به سخنان ابن عساکر، بیهقی ودیگران می گوید: دانشمندان اشعری مذهب با دیگر فرق پیرو سلف اتفاق نظر دارندکه: کلام ناپسند از نظر سلف کلام کسی است که کتاب وسنت را فروگذاشته وبر عقل خویش تکیه زند پس وای به حال کسیکه عقل را در برابر کتاب وسنت قرار داده واعتباری برای نصوص شریعت قائل

نباشد ومقصود ما هم نقض دیدگاه چنین افرادی(آنهاییکه با گروه معتزلیان هم مسیرند) است که نویسنده کتاب الارشاد در زمره آنان قرار می گیرد[۱]، ، واما رازی وامثال وی از معتزلیها نیز پیشی جسته اند...پیشتر توضیح دادیم که نقد شافعی از سخنان حفص[۲] وامثال او بخاطر انکار قضاوقدر نبوده چون حفص آن را انکار نمی کرد بلکه بخاطر انکار صفات و افعال مبتنی بر دلیل أعراض بود.[۳]

جملات بالا بیانگر این امر هستند که بزرگان دین از جمله شافعی کلام ومتکلمان را ـ چون بر پآیه معارضه قرآن وسنت با عقل بنیان نهاده شده و یا اینکه بخاطر تعظیم عقل و فروگذاری کتاب وسنت در باب عقاید که مهمترین ابواب به شمار می آید ـ به طور عموم نکوهش کرده اند.

این بحث را با بیانات مهمی از امام شافعی—رحمه الله– به پایان می بریم تا دقت ایشان در این زمینه واعتمادشان بر کتاب وسنت روشن گردد، ربیع بن سلیمان می گوید: پیرامون صفات خداوند از شافعی سؤال کردم، در پاسخ گفتند: حرام است عقل نمونه ای برای خدا به تصویر بکشد، پندارها او را محدود نمایند، گمانها به نتایج قطعی دست یابند، نفسها فکر کنند، دلها فرورونند، اندیشه ها چارچوبی مشخص نمایند و یا عقلها به استدلال عقلی بپردازند مگر در همان دایره ای که خود را بدان توصیف نموده و یا از زبان پیامبرش بیان فرموده است.

برای کسیکه این گونه سخنان در این موضوع حساس وخطرناک از زبانش جاری شود، امکان ندارد با بدعتهای متکلمان موافق بوده و مهر تایید را بر گفته هایشان زده باشد.

---

[۱] کتاب: الارشاد الی قواطع الادلة فی اصول الاعتقاد، اثر: ابوالمعالی عبدالملک جوینی است.البدایة والنهایة۱۲۸/۱۲.

[۲] حفص فردی مبتدع وگمراه بود.

[۳] مجموع الفتاوی۶/۴.

باب دوم

ایمان از منظر شافعی و روش وی در اثبات آن.

این باب شامل چهار فصل می شود:

- **فصل اول: حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن.**
- **فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.**
- **فصل سوم: استثناء در ایمان وارتباطش با اسلام.**
- **فصل چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره.**

اول :

حقیقت ایمان و ورود اعمال در مفهوم آن

اهل سنت بر این امر اتفاق نظر دارند که مفهوم ایمان شامل اعتقاد درونی، تلفظ به زبان و عمل به واجبات وفرایض می گردد، و به وسیله عبادات افزایش وبا نافرمانیها کاهش می یابد.

امام بغوی–رحمه الله–در این باره می فرماید: از نظر صحابه، تابعین و دانشمندان اهل سنت اعمال و کردارها داخل مفهوم ایمان است، ومی گویند: ایمان عبارت از گفتار، کردار وعقیده می باشد که با عبادات فزونی یافته و با نافرمانیها کاهش می یابد.[۱]

امام ابو عبید قاسم بن سلّام–رحمه الله–می گوید: آنچه اهل سنت بدان اعتقاد دارد اینکه: ایمان با مجموع نیت، گفتار وکردار تحقق یافته و دارای درجات متفاوتی است.[۲]

امام محمد بن حسن آجری رحمه الله در این راستا چنین می فرماید: بدانید که ـ خدا ما وشما را مشمول رحمت خویش قرار دهد ـ آنچه علمای مسلمان بر آن اتفاق دارند اینکه: ایمان بر همه مردم واجب و عبارت از تصدیق درونی، اقرار زبانی و اعمال بیرونی است.

سپس بدانید که: بر اساس نصوص کتاب، سنت و آراء علما، شناخت و تصدیق درونی بدون تایید زبانی تحقق نمی یابد و شناخت درونی وتلفظ نیز بدون اعمال ظاهری فاقد اعتبار است ولی هرگاه این سه خصلت در شخصی با هم گردآمدند مؤمن به شمار می آید.[۳]

حافظ ابوالقاسم اللالکائی نیز در این زمینه می فرماید: از آنچه از پیامبر خدا روایت شده چنین برداشت می شود که: ایمان با مجموع تلفظ زبانی، اعتقاد درونی وکردار ظاهری تحقق می یابد.آنگاه به روایات زیادی از صحابه، تابعین وفقها اشاره می کند که مجال پرداختن بدانها وجود ندارد.[۴]

از امام بخاری–رحمه الله–روایت شده که: بیش از یک هزار نفر دانشمند را ملاقات نموده ام...همگی معتقد بودند که دین عبارت از گفتار وکردار می باشد.[۵]

---

[۱] شرح السنة ۳۸/۱.

[۲] الایمان ابو عبید ۶۶.

[۳] الشریعة اثر آجری ۱۱۹.

[۴] شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة ۸۳۰/۴.

[۵] همان ۱۷۳/۱وفتح الباری ۴۷/۱.

چنانکه اشاره شد امام بغوی اجماع علما را در این باره نقل می کند.ابن عبدالبر–رحمه الله–نیز در کتاب التمهید بدان اشاره نموده و می گوید: همه فقها ومحدثین بر این امر اتفاق نظر دارند که ایمان با مجموع گفتار و کردار تحقق یافته و عمل هم بدون نیت و اعتقاد درونی فاقد اعتبار و ارزش است، واز نظر ایشان ایمان با انجام کارهای خوب و پسندیده افزایش و با نافرمانیها کاهش می یابد وهمه فرمانبرداریها ایمان محسوب می گردد.[۱]

بیهقی در کتاب الاعتقاد به اسامی آن دسته از صحابه، تابعین و دیگر بزرگان دین اشاره می کند که دارای چنان دیدگاهی بوده اند واین هم صحت سخن کسانی را به اثبات می رساند که اجماع مزبور را نقل نموده اند.[۲]

این امر نه تنها در میان اهل سنت جای اختلاف نیست که به عنوان یکی از ویژگیهای اساسی ایشان نیز قلمداد شده و آنها را از گروههای منحرف و گمراه تمایز می بخشد، امام عبدالله بن امام احمد بن حنبل– رحمهما الله– با سند خویش از عبدالرزاق نقل می کند که: معمر، ابن جریج، ثوری، مالک وابن عیینه معتقد بودند: ایمان گفتار و کرداربوده و قابل افزایش و کاهش می باشد، عبدالرزاق خودش می گوید: من نیز چنان اعتقادی دارم و اگر از آن سرپیچی نمایم گمراه گشته و از زمره هدایت یافته گان بیرون می روم.[۳]

شیخ الاسلام ابن تیمیه–رحمه الله– هم در زمینه می گوید: ولذا اعتقاد به ورود قول و عمل در مفهوم ایمان جزو شعائر اهل سنت محسوب شده و افراد زیادی اجماع ایشان را بر آن گزارش کرده اند.[۴]

اهل سنت این اجماع و اتفاق نظر را با تعابیر مختلفی بیان نموده اند:

برخی می گویند: ایمان مجموع گفتار و کردار است.

عده ای می گویند: ایمان با سه خصلت گفتار، کردار ونیت تحقق می یابد.

برخی دیگر می گویند: ایمان عبارت از قول، عمل، نیت و پیروی از سنت است.

گروهی هم این تعبیر را بکار برده اند که ایمان تلفظ زبانی، اعتقاد درونی، و اعمال ظاهری می باشد.[۵]

وگاهی نیز می گویند: ایمان گفتار، کردار وعقیده است.[۱]

---

[۱] التمهید۹/۲۳۸.

[۲] الاعتقاد۱۸۰.

[۳] السنة۱/۳۰۷، حدیث شماره ۷۲۶.

[۴] الایمان۲۹۲.

[۵] همان۱۶۲.

ابن تیمیه در ادامه می گوید: آن دسته ای که در تعریف ایمان دو شرط قول و عمل را در نظر گرفته اند، مقصودشان از قول، قول قلب و زبان و از عمل، عمل قلب و اعضای ظاهری است، کسیکه شرط اعتقاد را بدان افزوده بدین سبب بوده که به اعتقاد وی قول تنها گفتار ظاهری را می رساند و یا اینکه بیم چنین احتمالی داشته ولذا قید اعتقاد را نیز بدان اضافه کرده است.گروهی که با تعبیر قول وعمل ونیت از آن یاد کرده اند به خاطر آن بوده که به باور ایشان قول شامل اعتقاد درونی و گفتار زبانی هم می گردد

و لی گاهی عمل نیت را در بر نمی گیرد ولذا قید نیت را در تعریف ایمان لحاظ کرده اند، آنهایی که قید پیروی از سنت را بدان افزوده اند بدین خاطر بوده که هیچ گفتار و کرداری جز در صورت اتباع سنت مورد پسند و پذیرش خداوند قرار نمی گیرد.نکته قابل توجه اینکه هیچ کدام از آنها اقوال و اعمال را به صورت مطلق بکار نبرده اند بلکه مقصودشان گفتارها و کردارهای مشروع است، وهدفشان نیز از لحاظ کردن قید قول و عمل در تعریف ایمان رد دیدگاه مرجئه است که تنها قول را در مفهوم ایمان معتبر می دانند، ایشان هم در رد آنان گفته اند بلکه ایمان با هردو شرط قول وعمل تکامل می یابد و بالاخره آنان که ایمان را چهار بخش دانسته اند مراد خویش را توضیح داده اند، چنانچه وقتی پیرامون ایمان از سهل بن عبدالله تستری سؤال شد، در پاسخ گفت: ایمان عبارت از گفتار، کردار، نیت و اتباع سنت است، زیرا اگر گفتار بدون کردار باشد کفر، اگر گفتار و کردار بدون نیت باشد نفاق و اگر هم گفتار، کردار ونیت بدون اتباع سنت باشد بدعت محسوب می گردد.[۲]

پیشینیان این امت—رحمهم الله- برای اثبات مدعای خویش نصوص بسیاری از کتاب وسنت را مورد استناد قرار داده اند، زیرا ایشان جز در صورت وارسی و فهم کامل نصوص شریعت در هیچ زمینه ای به اظهار نظر نمی پردازند که به امید خدا در حین بررسی دیدگاه امام شافعی پیرامون این موضوع به پاره ای از آنها اشاره خواهیم نمود.[۳]

---

[۱] شرح السنة ۳۹/۱.

[۲] همان ۱۶۳.

[۳] الشریعة آجری ۱۱۹.

دیدگاه امام شافعی رحمه الله پیرامون حقیقت ایمان

هرکس به بررسی آراء نقل شده از امام شافعی و آنچه أئمه در نوشته های خویش از ایشان نقل نموده اند، بپردازد به این نتیجه می رسد که مذهب وی تطابق کامل با مذهب وروش سلف دارد چه او معتقد است ایمان با دو شرط قول و عمل تکامل یافته و قابلیت افزودن و کاستن را دارد.

واینک پاره ای از سخنان نقل شده از ایشان وبیان روش وی در اثبات این قضیه تا انطباق مذهبش با دیدگاه سلف روشن گردد:

١ـ ابن ابی حاتم[١] می گوید: پدرم[٢] برایمان حدیث روایت کرد و گفت: از حرملة بن یحی[٣] شنیدم که: حفص الفرد[٤] و مصلاق اباضی مذهب[٥] نزد شافعی در مصر با هم گردآمده و برسر موضوع ایمان به مناظره نشستند، حفص در راستای افزایش و کاهش یافتن ایمان استدلال می کرد و مصلاق هم معتقد بود ایمان تنها قول است، حفص با بیانات خود مصلاق را به زانو در آورده بود ولذا شافعی از مقام دفاع برآمد و تبیین مسأله را بر عهده گرفت و ثابت نمود که ایمان از مجموع قول وعمل پدید آمده و قابلیت زیاد شدن و کاهش یافتن را دارا می باشد، امام با استدلالات خویش حفص را نیست و نابود کرد.[٦]

---

[١] او عبدالرحمن بن ابی حاتم بن ادریس رازی است، هم خودش حافظ بوده و هم پدرش به این مقام نائل آمده بود که در سال٣٢٧هـ دارفانی را وداع گفته است.المیزان٢/٥٨٧.

[٢] وی محمد بن ادریس بن منذر داود بن مهران عطفانی حنظلی کنیه اش ابو حاتم رازی است ویکی از چهره های سرشناس دین می باشد که در سال١٩٥تولد یافته ودر سال٢٧٧هـ وفات یافته است.طبقات الشافعیة١/٢٩٩.

[٣] نام وی حرملةبن یحی بن حرملة بن عمران ابوحفص تجیبی مصری است ویکی از شاگردان شافعی می باشد ودر سال ٢٤٣یا٢٤٤هـ فوت کرده است.التقریب١٥٦.

[٤] حفص الفرد مبتدع بوده است، نسائی راجع به او می گوید: متکلم بوده واحادیثش از درجه اعتبار ساقط اند وشافعی در مناظره ای که با وی داشته تکفیرش نموده است.اللسان٢/٣٣.

[٥] شرح حال مصلاق را در هیچ منابعی ندیده ام، اباضیه شاخه ای از خوارج که تاکنون نیز به حیات خویش ادامه داده اند، برای آگاهی بیشتر از ایشان به کتاب الاباضیة اثر: صابر طعیمة مراجعه فرمایید.

[٦] ابن ابی حاتم در کتاب آداب الشافعی منافبه١٩١، اللالکائی٥/٩٦٢، بیهقی د رکتاب مناقب شافعی با سند خود١/٣٨٧، الحلیة٩/١١٥، تاریخ ابن عساکر١٤/٤٠٦، طبقات الشافعیة ابن کثیر ق١٤/أ وابن تیمیه در کتاب الایمان، به این اثر اشاره کرده اند وسندش صحیح می باشد.

این اثر پرده از روی مذهب شافعی در موضوع ایمان برمی بردارد واثبات می نماید که با مذهب سلف تطابق کامل دارد.البته حمایت ایشان از مصلاق اباضی مذهب درمسأله ورود اعمال در مفهوم ایمان به معنای موافقتش با وی در سایر اصول مذهبش نیست، اباضیها دراین مسأله با اهل سنت همگام اند ولی در موضوع کاهش یافتن ایمان، مرتکب گناه کبیره ودیگر

امام بیهقی –رحمه الله– با سند خویش از ربیع بن سلیمان مرادی[۱] نقل می کند که: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان مجموع گفتار وکردار و قابل زیاد شدن وکم شدن است.[۲]

بیهقی با سندی دیگر از ربیع روایت می نماید که: شافعی این اشعار را برایم دیکته کرد:

شهدت بأن الله لا شيئ غيره وأشهدأن البعث حق وأخلص

وأن عرى الإيمان قول محسن وفعل زكى قديزيد وينقص[۳]

گواهی می دهم که جز خدا چیزی نیست (یعنی همه چیز از او تأثیر پذیرفته و هستی می یابند) و خالصانه شهادت می دهم که روز رستاخیز حق است، ایمان از تاروپود گفتار وکردار پاکیزه تافته شده و قابلیت فزونی یافتن و کم شدن را دارد.

ابن حجر –رحمه الله– می گوید: حاکم در مناقب الشافعی می گوید: ابوالعباس أصم[۴] برایمان حدیث روایت کرد، ربیع به ما خبر داد که: از شافعی شنیدم می گفت: ایمان قول وعمل است و زیاد وکم می شود.[۵]

ابو نعیم در کتاب الحلیة نیز شبیه همین سخن را می آورد با این تفاوت که: ایمان بر اثر عبادات افزایش وبا نافرمانیها کاهش می یابد، سپس شافعی این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنٗا﴾ المدثر: ۳۱ ترجمه: و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد.[۶]

مسائل مشهور از ایشان مخالف اهل سنت هستند، از این رو شافعی در این خصوص به دفاع از او برخواست زیرا حفص از مرجئه هایی بود که معتقد به ورود اعمال در حقیقت ایمان نیستند.

[۱] اوربیع بن سلیمان بن عبدالجبارمرادی ابو محمد مؤذن است که یکی از شاگردان شافعی، مورد اعتماد وراوی کتابهای ایشان می باشد ودر سال ۲۷۰هـ دارفانی را وداع گفته است.التقریب۲۰۶.

[۲] بیهقی در المناقب۳۸۵/۱، ابن عبدالبر در الانتقاء۸۱، ذهبی در السیر۳۲/۱۰، ابن عساکر در تاریخ دمشق۴۰۶/۱۴، ابن کثیر در طبقات الشافعیة۱۴، ابن حجر در توالی التأ سیس۱۱۰وابن القیم در عون المعبود شرح سنن ابی داود۴۵۰/۱۲، این اثر را آورده اند.

[۳] المناقب بیهقی۴۴۰/۱، تاریخ دمشق ابن عساکر۴۰۶/۱۴ودیوان اشعار شافعی۵۴.

[۴] ابوالعباس اصم محمد بن یعقوب بن یوسف بن معقل اموی است که ارباب امویان وموسوم به محدث مشرق زمین می باشد.حاکم راجع به وی می گوید: هفتاد وشش سال داشت وصداقت و صحت احادیثش مورد اطمینان همگان بود، در سال۳۴۶هـ وفات یافت ، او جدای از اصم معتزلی مذهب است.تذکرةالحفاظ۸۶۰/۳.

[۵] فتح الباری۴۷/۱.

[۶] الحلیة۱۱۵/۹.

شافعی –رحمه الله– در کتاب الام ـ کتاب السیر ـ [۱] می گوید: هرگاه یک نفر کافر حربی در حال شرک وارد سرزمین اسلامی (دارالاسلام) گشت سپس پیش از آنکه بازداشت شود ایمان آورد، جان ومالش در امان خواهد بود، اگر گروهی از ایشان نیز چنان کنند همان طور با آنان برخورد می شود.واگر در آغاز با جنگ وپیکار وارد دارالاسلام شدند ودر نتیجه به اسارت در آمدند وآنگاه مسلمان شدند، جان ومالشان غنیمت خواهد شد ولی بخاطر ایمانشان کشته نمی شوند.واگر این وقایع در سرزمین کفار(دارالکفر) به وقوع پیوست اسلام آوردنش موجب حفظ خونش خواهد گشت و قید بردگی نیز از گردنش برداشته می شود، وهمچنین اگر نماز می خواند، نمازش داخل ایمان محسوب می گردد، اگر آن یک نفر گمان برد که مؤمن است جان و مال خویش را نگه داشته ولی اگر می پنداشت نمازش داخل ایمان نیست، غنیمت محسوب شده و امام سرنوشتش را رقم می زند: یا وی را از پای در می آورد و یا به عنوان اسیر با او برخورد می نماید.[۲]

ایشان در مسأله ای دیگر می گویند: ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوان، اگر علاوه بر آن ذکر دیگری هم گفت کار خوبی کرده است، به باور من درود فرستادن بر پیامبر نیز شایسته است وبلکه زیاد انجام دادنش در شرایط گوناگون را می پسندم چون ذکر خدا و درود فرستادن بر پیامبر نشانه ایمان به خدا وعبادتی دارای اجر محسوب می گردد.از عبدالرحمن بن عوف روایت شده که: روزی همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم بوده که پیامبر از وی پیشی جست، عبدالرحمن دنبالش رفته تا ببیند پیامبر کجا تشریف برده، می بیند ایشان به سجده افتاده اند، منتظر می شود تا سرش را بلند نماید ولی پیامبر سجده اش را طولانی کرد و وقتی سر از خاک بلند کرد عبدالرحمن گفت: ترسیدم خدا جانت را گرفته باشد، ایشان می فرمایند: (یا عبدالرحمن انی لما کنت حیث رأیتنی لقینی جبریل فاخبرنی عن الله عزوجل انه قال من صلی علیک صلیت علیه فسجدت لله شکراً)[۳]: ای عبدالرحمن همانجا که با تو بودم جبریل پیش من

---

[۱] الام۴/۲۸۹ـ۲۹۰، شعب الایمان بیهقی۱/۱۰۶والمناقب۱/۳۸۵.

[۲] امام ابن ابی العز حنفی در شرح خود بر عقیدةالطحاویة۲۳می گوید: در اینجا مسائلی هست که فقها از آنها بحث کرده اند، مثل اینکه اگر کسی نماز خواندویا دیگر آداب اسلامی را انجام داد ولی شهادتین را برزبان جاری نساخت آیا مسلمان محسوب خواهد شد یانه؟ابوالعزدر پاسخ این سؤال می گوید: رأی صحیح این است که مسلمان به شمار می آید.شافعی– رحمه الله– نیز چنین دیدگاهی داردوتازمانی که واقعیت امر روشن می شوددست از سرش برداشته خواهد شد.دلیل این دیدگاه ایشان نیز این است که وی نماز را داخل مفهوم ایمان می داند ونماز هم عمل محسوب می شود.

[۳] احمد در مسند۱/۱۹۱، ابویعلی۲/۱۵۸، اسماعیل قاضی درکتاب: فضل الصلاةعلی النبی وهیثمی درالزوائد۲/۲۸۷این حدیث را روایت کرده اند، هیثمی پیرامون آن می گوید: این حدیث را احمد روایت نموده وراویانش معتبر می باشند.

آمد وگفت: خداوند می فرماید: هرکه برتو درود بفرستد من براو درود می فرستم، ولذا به پاس این نعمت سر به خاک ساییدم.

پیامبر خداﷺدر جایی دیگر می فرماید: (من نسی الصلاةعلیّ خطّی به طریق الجنة)[۱] {هرکس صلوات فرستادن بر من را فروگزارد، از راه بهشت منحرف کرده می شود.}

شافعی می گوید: نمی دانم هیچ مسلمانی جز از روی ایمان به خدا بر پیامبر درود بفرستد، می ترسم شیطان به درون برخی از جاهلان رخنه کرده وبه هنگام ذبح حیوان به بهانه ای که بر دل جاهلان عارض می گردد او را از صلوات فرستادن بر پیامبر منع نماید حال آنکه هیچ مسلمانی جز بخاطر ایمان به خدا، بزرگداشت پیامبر و تقرب به ایشان، بر وی درود نمی فرستد[۲]

حافظ اللالکائی—رحمه الله– می گوید: امام شافعی —رحمه الله–در کتاب الام ـ باب النیة فی الصلاة ـ می گوید: نماز جز در صورت داشتن نیت جایز نمی باشد، چون در حدیث عمر بن خطاب از پیامبر آمده (انما

---

[۱] طبرانی در الکبیر۱۲۸/۳، بیهقی در الشعب حدیث شماره۱۷۱وسیوطی در الجامع الصغیراین حدیث را روایت نموده اند، در فیض القدیر شرح جامع الصغیر۲۳۲/۶آمده وحسن دانسته شده است.حدیث مزبوراز طرق متعددی روایت شده که برخی از آنها موصول وبرخی مرسل اندوهیچ کدامشان خالی از ضعف نمی باشدولی در مجموع دلالت براین دارندکه اصلی برایش وجود دارد ولذا کسانی همچون سیوطی ودیگران آن را جزواحادیث حسن برشمارده اند. واژه«نسی»دراینجا به معنای «ترک: فروگذاشت»می باشد، چنانکه در قرآن آمده است: ﴿قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَا ۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلْيَوْمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾﴾ طه: ۱۲۶ القول البدیع۱۵۲.

[۲] الام۲۳۹/۲ـ۲۴۰والمناقب بیهقی۳۸۶/۱.

ابن القیم الجوزیةدر این باره می فرماید: دانشمندان پیرامون صلوات فرستادن برپیامبر به هنگام ذبح حیوان، اختلاف نظردارند: شافعی آن را مستحب دانسته وکسانی دیگراز جمله پیروان ابوحنیفه–رحمه الله–با وی مخالفت کرده اند، چه ایشان درود فرستادن را در این مقام مکروه می دانند، نویسنده المحیط ضمن اشاره به این قضیه دلیلش را چنین ذکر می کندکه: چون شائبه ذکر نام غیر خدا درآن وجود دارد.

پیروان امام احمد–رحمه الله–در این باره اختلاف نظردارند: قاضی ویارانش آن را مکروه می دانند، ابوالخطاب در«رؤوس المسائل»بدان اشاره نموده است، ابن شاقلامی گویدچون شافعی بدان اعتقاداست، مستحب می باشدجلاءالافهام۲۴۰والمغنی ابن قدامة۵۴۱/۸.دلیل آنکه شافعی ذکرخدا، تکبیر وصلوات برپیامبر راجزوایمان دانسته، این است که وی ایمان را قول، عمل ونیت می داند، صحت اعتقادایشان درباره ی جواز توسل به صلوات نیزاز همین امر نشات می گیرد، چون صلوات فرستادن جزو اعمال انسان به شمار می آید، ولی چنانچه بدعت گذاران انجام می دهند، توسل به ذات یا جاه ومقام پیامبررا انجام نداده است.

الاعمال بالنیات) {معیار پذیرش همه کردارها نیت است.}سپس می افزاید: تمامی اصحاب وتابعین اتفاق نظر دارند که: ایمان از مجموع گفتار، کردار ونیت پدید می آید وهیچ یک از آنها بدون دیگری ارزش ندارد.[1]

ابن عبدالبر–رحمه الله–می گوید: ابوالقاسم عبیدالله بن عمر بغدادی شافعی مذهب که امیرالمؤمنین المستنصربالله[2] وی را احضار و در شهر الزهراء[3] اسکانش داد، می گوید: محمد بن علی برایمان حدیث بازگوکرد وگفت: ربیع به ما خبر داد که از شافعی شنیدم می گفت: ایمان عبارت از گفتار، کردار واعتقاد درونی است، مگر نمی بینی خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ﴾ البقرة: ١٤٣ ترجمه: و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند} یعنی نمازتان را به سوی مسجدالاقصی ضایع نمی کند، پس خداوند نماز را ایمان خوانده که ایمان قول، عمل واعتقاد می باشد.

ابونعیم در کتاب الحلیة با سند خویش از ربیع بن سلیمان نقل می کند که: یک نفر از اهالی بلخ پیرامون ایمان از شافعی سؤال کرد، ایشان در پاسخ گفتند: نظر تو در این باره چیست؟ گفت: من معتقدم ایمان تنها قول است، شافعی گفت: این تعریف را از کجا استنباط نموده ای؟ گفت: از این آیه که می فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ البقرة: ٢٧٧ ترجمه: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند} و او عاطفه ایمان و عمل را از هم جدا کرده است بنابراین ایمان قول و اعمال نیز احکام ونتایجش به شمار می آیند.شافعی گفت: از نظر تو واو عاطفه میان آنها فاصله انداخته؟ گفت: بله، گفت: پس تو دو خدا را می پرستی، یکی در مشرق ودیگری در مغرب چون خداوند می فرماید: ﴿رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقَيۡنِ وَرَبُّ ٱلۡمَغۡرِبَيۡنِ ١٧﴾ الرحمن: ١٧ ترجمه: پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب. آن مرد به خشم آمد وگفت: سبحان الله تو مرا بت پرست قرار دادی؟ شافعی گفت: تو خودت چنان کردی، گفت: چگونه؟ گفت: با این پندار که واو فاصله انداخته است، مردگفت: بخاطر آنچه گفتم از خدا آمرزش می خواهم بلکه جز یک خدا کسی را نمی پرستم و از این تاریخ به بعد هم نمی گویم واو عاطفه میان ایمان

---

[1] شرح اصول اعتقاد اهل السنةوالجماعة٨٨٦/٥، جامع العلوم والحکم٢٥والایمان ابن تیمیة١٩٧.این سخنان را در الام ندیده ام.

[2] مستنصربالله حکم بن عبدالرحمن ناصراست که ازجزوبهترین پادشاهان ودانشمندان به شمار می آیدودرسال٣٦٦هـ دارفانی را وداع گفته است.البدایةوالنهایة٣٨٥/١.

[3] الزهراءشهرکوچکی نزدیک قرطبه است.معجم البلدان١٦١/٣.

وعمل فاصله انداخته است، بلکه می گویم: ایمان عبارت از قول وعمل وقابلیت زیاد شدن وکاهش یافتن را نیز دارد.

ربیع می افزاید: شخص مزبور اموال بسیاری را تقدیم شافعی نمود، کتابهایش را جمع آوری کرد و با عقاید اهل سنت از سرزمین مصر بیرون رفت.[1]

ابومحمد بن ابی حاتم[2] با سند خود از شافعی نقل می نماید که به حمیدی فرمود: این آیه بهترین دلیل علیه مرجئه ها است[3] که می فرماید: ﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ٥﴾ البینة: ٥ ترجمه: و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را

---

[1] عطف اعمال بر ایمان از جمله مهمترین دلایل کسانی است که کردارها را از مفهوم ایمان خارج کرده اند و دلیلی پوچ وبی ارزش محسوب می گردد، زیرا عطف همواره برای مغایرت نیست بلکه گاهی به منظوربیان اهمیت چیزی از قبیل عطف بعض بر کل است چنانکه خداوند می فرماید: ﴿مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوّٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ ٩٨﴾ البقرة: ٩٨ جبریل ومیکال با وجود آنکه در شمار ملائکه اند ولی خداوند بخاطر والایی مقام ومنزلتشان نامشان را به صورت مستقل ذکرفرموده است، عطف اعمال برایمان نیز از همین قبیل می باشد نه اینکه با او مغایرتی داشته باشد. برای توضیح بیشتراین موضوع به کتاب الایمان ابن تیمیة١٦٣مراجعه فرمایید.

به این عبارت اخیر ربیع که می گوید: با عقاید اهل سنت از مصربیرون رفت، دقت کن که دال برعلاقه شدید سلف به سلامت عقیده وپیراسته بودنش از اوهام وخرافات است، گرچه از نظر مخالفان کم اهمیت جلوه دهد.مفهوم بیانات ایشان این رامی رساند که: هرکس اعمال را از مفهوم ایمان خارج نماید، درزمره اهل سنت محسوب نمی گردد.این جملات را با مذهب متاخرین که خود را منتسب به امام شافعی می دانند، مقایسه کن که از لحاظ روش استدلال ونتیجه گیری تفاوت زیادی با هم دارند.

[2] آداب الشافعی ومناقبه١٩١، اللالکائی٨٨٦/٥، المناقب بیهقی٣٨٦/١، احکام القرآن٤٠/١، توالی التاسیس ابن حجر١١٠، تاریخ دمشق ابن عساکر٤٠٦/١٤، تبیین کذب المفتری٣٤١، طبقات الشافعیةابن کثیر١٤والایمان ابن تیمیة١٩٦.

[3] شیخ الاسلام –رحمه الله– می گوید: مرجئه کسانی اند که معتقدند: ایمان از مجموع تصدیق درونی و گفتار زبانی پدید می آید ولی اعمال داخل مفهومش نمی گردند، مرجئه ها به سه گروه تقسیم می شوند:

گروه اول ـ که بیشترینشان را تشکیل داده و ابوالحسن اشعری درکتاب خودبه اقوال ایشان اشاره می کند ـ: معتقدندایمان تنها اعتقاد درونی است، سپس برخی از آنان می گویندااعمال درونی هم داخل آن می گردند.برخی دیگراز همین گروه همچون جهم وصالحی، اعمال را داخل آن نمی کنند.

گروه دوم: براین باورند که ایمان مجرد تلفظ زبانی است، تنها کرامیه ها این دیدگاه دارند.

گروه سوم: عقیده دارند که ایمان عبارت از تصدیق قلبی وتلفظ زبانی می باشد، اهل فقه وعبادت به این دیدگاه شهرت یافته اند.آنگاه ابن تیمیه به رد همه آنها می پردازد.الایمان١٨٣ـ ١٨٤.

بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است}.[١]

خلاصه اعتقاد امام شافعی–رحمه الله– پیرامون مفهوم و مدلول ایمان.

امام شافعی معتقد است: ایمان با سه خصلت گفتار، کردار واعتقاد درونی تحقق می یابد، و آیات متعددی را برای اثباتش ذکر می نماید که پیشینیان این امت به پاره ای از آنها اشاره کرده اند وایشان به نقد وبررسی برخی از اعتراضات وارده بر آنها نیز پرداخته اند.

شافعی در اثبات دیدگاه خود ورد عقیده مخالفانش قرآن وسنت را مستند قرار داده واز روش استدلالی علم مذموم کلام دوری گزیده است، در مباحث آینده بیشتر پرده از روی شیوه استدلال ایشان پیرامون اثبات عقیده برمی برداریم.[٢]

فصل دوم: زیاد و کم شدن ایمان.

سایر سلف–رحمهم الله– نیز همچون شافعی اعتقاد به زیاد و کم شدن ایمان دارند، بغوی در این باره می گوید: صحابه، تابعین و علما اهل سنت نسبت به این مسأله اتفاق نظر داشته و معتقدند: ایمان عبارت از قول وعمل است وبراساس نصوص قرآن وسنت[٣]قابلیت زیاد وکم شدن را دارد.

اعتقاد به زیاد وکم شدن از صحابه، تابعین وأئمه روایت گشته است: از عمیر بن حبیب نقل شده که: ایمان قابل افزایش وکاهش یافتن است، از او سؤال شد زیاد وکم شدنش چگونه می باشد؟ در پاسخ

---

[١] نحوه دلالت آیه بر آن بدین گونه است که: خداوند دراین آیه اعمال را دین نام نهاده وما را به انجام مخلصانه آنها برای وی فرمان داده است ومرجئه اعمال را از مفهوم ایمان خارج نموده اند.

[٢] بسیاری ازأئمه این دیدگاه راذکرکرده و به امام شافعی–رحمه الله–نسبت داه اند، برای آگاهی بیشتر ازآن کتابهای زیررابه عنوان نمونه مطالعه بفرمایید: شرح اصول اعتقاد اهل السنة٨٣٢/٤، الاعتقادبیهقی١٨٠، فتح الباری٤٧/١وجامع العلوم والحکم٢٥.

[٣] شاید مقصودش از سنت، حدیث ابو سعید خدری رضی الله عنه پیرامون نقصان دین زنان باشد، که در آینده بدان اشاره خواهیم نمود.

گفت: هرگاه به یاد، سپاس وبیم از خدا مشغول بودیم افزایش یافته وهر گاه از وی غافل گشتیم کاهش می یابد.[١]

عمر بن خطّاب رضی الله عنه به یارانش فرمود: بیایید ایمانمان را افزایش دهیم و پس از آن به ذکر و یاد خدا می پرداختند.[٢]

ابن عباس وابوهریره رضی الله عنهما معتقد بودند: ایمان زیاد وکم می شود.[٣]

امام ابوعبدالله بخاری در صحیح خود بابی را تحت این گشوده ومی گوید: باب زیادة الایمان ونقصانه(بحث زیاد وکم شدن ایمان).خداوند سبحان نیز در این زمینه می فرماید: ﴿وَزِدْنَٰهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾﴾ الکهف: ١٣ {و بر هدایتشان افزودیم}یا می فرماید: ﴿وَيَزْدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنًا﴾ المدثر: ٣١ {و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد} و یا اینکه می فرماید: ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَٱخْشَوْنِ ۚ ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ المائدة: ٣ {پس از ایشان مترسید و از من بترسید امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم}.بنابر این هرگاه چیزی از کمال را ترک نماید، ناقص می باشد.

ابن عبدالبر–رحمه الله– می گوید: فقها ومحدثین بر این امر اجماع دارند که ایمان قول وعمل است وعمل نیز بدون نیت واعتقاد درونی ارزشی ندارد، وایمان از نظر ایشان به وسیله عبادتها افزایش وبا نافرمانیها کاهش یافته وهمه عبادتها هم ایمان محسوب می گردد.

ابن القاسم از مالک روایت می کندکه: ایمان زیاد می گردد ولی راجع به کاهش یافتنش توقف نمود. عبدالزاق، معمربن عیسی، ابن نافع وابن وهب از ایشان نقل می نمایند که: ایمان با انجام عبادات افزایش وبا نافرمانیها کاهش می یابد، خدارا شکر که محدثین معتقد به این دیدگاه می باشند.[٤]

شیخ الاسلام ابن تیمیة–رحمه الله– این دیدگاه دوم را ترجیح داده و می فرماید: برخی از فقهای تابعین موافق اطلاق واژه نقصان بر ایمان نبوده اند زیرا تنهابحث افزایش یافتنش را در قرآن دیده اند.این قول یکی از دو روایت منسوب به مالک است ولی روایت دوم که نزد پیروانش از اعتبار وشهرت بیشتری برخوردار است، مانند دیدگاه سایر علما می باشدکه: ایمان زیاد وکم می شود.[٥]

---

[١] الشریعة١١٢.

[٢] همان.

[٣] همان.

[٤] التمهید٩/٢٣٨ـ٢٥٢.

[٥] مجموع فتاوی شیخ الاسلام٧/٥٠٦.

بنابر این همه اهل سنت وجماعت بر این نکته اتفاق نظر دارند که: ایمان با عبادات افزایش وبا گناهان کاهش می یابد، ایشان جهت اثبات مدعای خویش دلایل زیادی از قرآن وسنت را ارائه می دهند که به طور اختصار مهمترینشان را مورد بحث قرار خواهیم داد، از جمله آنها آیات زیر می باشند:

١- ﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤﴾ التوبة: ١٢٤ ترجمه: و چون سوره‌ای نازل شود از میان آنان کسی است که می‌گوید این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند}

٢ـ ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ الأنفال: ٢ ترجمه: مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دلهایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید}

٣ـ ﴿لِيَسۡتَيۡقِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنٗا﴾ المدثر: ٣١ ترجمه: تا آنان که اهل کتابند یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده‌اند افزون گردد}

آیات بسیاری زیاد شدن ایمان را می رسانند که به طریق دلالت التزام کاهش یافتنش را نیزاثبات می کنند، زیرا چیزیکه قابلیت زیاد شدن داشته باشد، قابل کم شدن نیز هست. واینک به پاره ای از دلایل موجود در سنت که سلف بدانها استناد نموده اند، اشاره خواهیم کرد:

١ـ حدیثی که درابتدای این بحث بدان اشاره شد وآن اینکه ابوسعید خدری- رضی الله عنه- از پیامبر خدا نقل می نماید که ایشان زنان را به صدقه دادن فرمان داد وسپس فرمود: (مارأیت من ناقصات عقل ودین أذهب للب الرجل الحازم من إحداکن)[1] یعنی: درمیان افراد دارای عقل ودین ناقص کسی را ندیده ام مانند شما خرد مرد دوراندیش را ازبین ببرد.

٢ـ (الایمان بضع وسبعون شعبةأعلاها قول لااله الاالله وأدناها إماطةالاذی عن الطرق، والحیاءشعبةمن الایمان)[2]

یعنی: ایمان دارای هفتاد واندی شاخه است، بالاترین قسمت آن جمله توحید وپایین ترینش برداشتن چیززیان آوری سرراه عمومی مردم می باشد، وآزرم بخشی ازایمان محسوب می گردد.

---

[1] صحیح البخاری، کتاب الحیض١١٦/١ وصحیح مسلم٨٦/١.

[2] بخاری ومسلم روایتش کرده اند، فتح الباری٤٤/١وشرح نووی برصحیح مسلم٦/١.

٣ـ (من رأی منکم منکراً فلیغیره بیده فإن لم یستطع فبلسانه فإن لم یستطع فبقلبه وذالک أضعف الایمان)[١]: هرکه چیزناپسندی را مشاهده نمود باید با دست از آن جلوگیری نماید، اگراین کار را نتوانست با زبانش به مبارزه آن برخیزد واگراین را هم نتوانست انجام دهد با دلش از آن بیزار باشد واین گزینه سوم پایین ترین مرتبه ایمان به شمارمی آید.

احادیث بیشماردیگری نیزدر این راستا وجود دارند که پیشینیان بدانها استناد نموده اند ولی ما مشهورترینشان را مدنظرقراردادیم.[٢]

واکنون به سخنان منسوب به امام شافعی – رحمه الله– در این باره اشاره می نماییم که روش ایشان را دراثبات عقیده به اثبات می رساند:

ربیع– رضی الله عنه– می گوید: ازشافعی شنیدم می گفت: ایمان گفتاروکرداراست که با انجام تکالیف افزایش وبراثر نافرمانیها کاهش می یابد، آنگاه آیه ٣١ سوره مدثر را تلاوت کرد.[٣]

پیشتردربحث حقیقت ایمان به مناظره شافعی با حفص الفرد اشاره کردیم که ایشان ازموضوع دلالت ایمان برگفتاروکرداروقابل زیاد وکم شدنش دفاع کرده است[٤] انتساب این عقیده به شافعی– رحمه الله– به حد تواتررسیده وجایی را برای ظن وگمان باقی نگذاشته است ولذا دیدگاه آن کس که می پندارد اعتقاد به زیاد وکم شدن ایمان ارتباطی با ایشان ندارد مردود وغیر قابل اعتماد می باشد.

سبکی می گوید[٥]: شافعی، مالک، احمد و بخاری دیدگاه سلف (اعتقادبه اینکه ایمان قول وفعل ونیت وقابل زیاد وکم شدن است) را داشته اند.....اینان ـ جز شافعی واحمد ـ به زیاد وکم شدن ایمان تصریح می کنند. در این زمینه هیچ نصی از شافعی در دست نیست، البته گروهی از نویسندگان شرح حالش به این موضوع اشاره نموده اند ولی از نظر ما ثابت نمی باشد چنانکه سایر آرای ایشان ثابت ومحقق است.پایان سخنان سبکی.

---

[١] صحیح مسلم٢٢/٢.

[٢] برای آگاهی بیشتراز این موضوع به کتاب الایمان ابن تیمیه والایمان ابن منده وامثال آنها مراجعه فرمایید.

[٣] کتاب الحلیةابونعیم١١٥/٩.

[٤] به بحث مزبورمراجعه فرمایید.

[٥] یعنی سبکی پسرکه در کتاب طبقات الشافعیة١٣٠/١ بدین موضوع اشاره می کند.

در مباحث قبلی به دیدگاه امام مالک- رحمه الله- در این باره اشاره نموده وروشن کردیم کـه رأی راجـح در مذهب ایشان اعتقاد به زیاد وکم شدن ایمان می باشد.[١]

واما درباره دیدگاه امام شافعی نقل قولهای صحیحی در این راستا وجود دارند که پیشتر بـه پـاره ای از آنها اشاره کردیم، چنانکه بسیاری از علما در حین بحث از فضایل شافعی و همچنین درنوشته های سـلف به انتساب این دیدگاه به ایشان تصریح کرده اند، از جمله کسانیکه به این امر تصریح نموده اند افـراد زیـر می باشند:

ابن ابی حاتم[٢]، حافظ اللالکائی[٣]، ابونعیم[٤]، بیهقی[٥]، ابن عبدالبر[٦]، ابن عساکر[٧]، رازی[٨]، نووی[٩]، ابـن تیمیة[١٠]، ذهبی[١١]، ابن القیم[١٢] و ابن حجر[١٣] - رحمهم الله- همه ایشان اعتقاد به زیاد وکم شدن ایمـان را از شافعی- رحمه الله- نقل نموده اند بلکه برخی از آنها همچون ابن تیمیه [١٤] وابن رجب[١٥]می گویند شـافعی اجماع سلف را در این زمینه نقل می نماید، پس چطور سبکی گمان می کنـد ایـن دیـدگاه از شـافعی بـه اثبات نرسیده است؟ !وقتی اعتقاد شافعی به دخول اعمال در مفهوم ایمان نزد وی ثابت گشته چـه چیـزی شافعی را از اتباع سلف در حکم به زیاد وکم شدن ایمان، بازمی دارد.ولی واقعیت امر این است که: افراط در محبت ودوستی، انسان را کور وکر می کند.

---

[١] التمهید٩/٢٥٢.

[٢] آداب الشافعی ومناقبه١٩٢.

[٣] شرح اصول اعتقاد اهل السنةوالجماعة٥/٨٨٦، ٨٩٠و٩٥٧.

[٤] الحلیة٩/١١٥.

[٥] الاعتقاد١٨٠والمناقب١/٣٨٥.

[٦] الانتقاء٨١.

[٧] تاریخ دمشق١٤/٤٠٦ أ- ب.

[٨] مناقب الشافعی١٣٠-١٣٢.

[٩] تهذیب الاسماءواللغات١/٦٦.

[١٠] الایمان٢٩٢.

[١١] سیراغلام النبلاء١٠/٣٢.

[١٢] عون المعبود١٢/٤٥٠.

[١٣] فتح الباری١/٤٧.

[١٤] الایمان١٩٧.

[١٥] جامع العلوم والحکم٢٥.

این بحث را با روایتی طولانی از امام شافعی به پایان می برم که بیهقی با سند خویش از ابو محمد زبیری نقل می نماید:

مردی پیش شافعی آمد واز اوپرسید: برترین کردار نزد خداوند چیست؟

شافعی گفت: آنچه هیچ کرداری بدون آن پذیرفتنی نیست.

سؤال کننده: آن چیز کدام است؟

شافعی: ایمان به یکتایی خداوند است که دارای برترین جایگاه ومنزلت می باشد.

سؤال کننده: از نظر شما ایمان از مجموع گفتار وکردار پدید می آید یا تنها گفتار بدون کردار است؟

شافعی: ایمان عبارت از انجام اعمال برای خداوند می باشد که گفتارها نیز بخشی از اعمال به شمار می آیند.

سؤال کننده: آن را برایم تعریف کن تا به خوبی بفهم.

شافعی: ایمان دارای حالات ودرجات متفاوتی است، پاره ای از آنها در نهایت کمال، پاره ای کاملا ناقص وناتمام وپاره ای نیز جانب کمالش بر جانب نقصانش برتری دارد.

سؤال کننده: مگر ایمان زاد وکم شدن هم دارد؟

شافعی: بله.

سؤال کننده: دلیل آن چیست؟

شافعی: خداوند سبحان تکالیف ایمان را بر اعضای انسان تقسیم کرده است به گونه ای که هرکدام از آنها مسؤلیت ویژه خود را دارد وبا دیگری فرق می کند، برای مثال: قلبی که امیر وفرمانده بدن است ابزار شناخت ودرک وفهم بوده و سایر اعضا زیر نظر قلب کار می کنند، چشمها وسیله دیدن ومشاهده کردن هستند، گوشها ابزار شنوایی اند، دستها وسیله کار وفعالیت اند، پاها وسیله راه رفتن هستند، زبان ابزار سخن گفتن وابراز نهانیهای درون است وبالاخره سر نیز مکان امنی برای چهره وصورت می باشد.

هریک از این اعضا دارای تکلیف منحصر به فرد خود بوده وسایر اعضا از عهده اش برنمی آیند:

وظیفه قلب درک و شناخت، فراگیری آموزه های پاکیزه وبدور از خرافات وبدعت، پذیرش یکتایی خدا ورسالت آخرین پیام آورش واقرار به هر آنچه از جانب ایشان به انسان معرفی می گردد، خداوند در این زمینه چنین می فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَٰنِ﴾ النحل: ١٠٦ ترجمه: مگر آن کس که مجبور شده و[لی] قلبش به ایمان اطمینان دارد} ﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ ﴿٢٨﴾﴾ الرعد:

۲۸ ترجمه: آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می‌یابد}، ﴿مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَلَمۡ تُؤۡمِن قُلُوبُهُمۡ﴾المائدة: ٤١ ترجمه: از آنانکه با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دلهایشان ایمان نیاورده بود} و یا ﴿وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ﴾ البقرة: ٢٨٤ ترجمه: و اگر آنچه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می‌کند} این بود چارچوب مسؤلیت قلب که کرداروی محسوب می گردد.

وظیفه زبان تعبیر از عقاید نهانیهای درون است چنانچه می فرماید: ﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ﴾ البقرة: ١٣٦ {بگویید ما به خداایمان آورده ایم} و یا ﴿وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا﴾ البقرة: ٨٣ {و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید} این هم وظیفه زبان است.

تکلیف نیروی شنوایی نیز پرهیز از گوش فرادادن به سخنانی است که موجبات خشم خدارا فراهم می کند، در این باره می فرماید: ﴿وَقَدۡ نَزَّلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أَنۡ إِذَا سَمِعۡتُمۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ يُكۡفَرُ بِهَا وَيُسۡتَهۡزَأُ بِهَا فَلَا تَقۡعُدُواْ مَعَهُمۡ حَتَّىٰ يَخُوضُواْ فِي حَدِيثٍ غَيۡرِهِۦٓۚ إِنَّكُمۡ إِذٗا مِّثۡلُهُمۡۗ﴾ النساء: ١٤٠ ترجمه: و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود} سپس فراموشی را از آن استثنا فرموده است: ﴿وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ ٱلشَّيۡطَٰنُ فَلَا تَقۡعُدۡ بَعۡدَ ٱلذِّكۡرَىٰ مَعَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٦٨﴾ الأنعام: ٦٨ ترجمه: و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین}، ﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ الزمر: ١٧ – ١٨ ترجمه: پس بشارت ده به آن بندگاه من که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان}، (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥﴾ المؤمنون: ١ – ٥ ترجمه: به راستی که مؤمنان رستگار شدند. همانان که در نمازشان فروتنند. و آنان که از بیهوده رویگردانند. و آنان که زکات می‌پردازند. و کسانی که پاکدامنند}،

﴿ وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ ﴾القصص: ٥٥ { و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی‌تابند} و یا می فرماید: ﴿وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغۡوِ مَرُّواْ كِرَامٗا ٧٢ ﴾ الفرقان: ٧٢ {و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند}.

وظیفه چشم این است که به محرمات ننگرد وخود را از آنچه خدا ممنوع کرده فروبندد، می فرماید: ﴿ قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ﴾النور: ٣٠ { به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند}

شافعی در توضیح این آیه گفت: هرجا در قرآن از حفظ عورت بحث شده باشد مراد ازآن نگهداریش از ارتکاب زنا می باشد جز این آیه که مقصود ازآن کنترل کردنش دربرابرنگریستن به حرامها است.

آنگاه خداوند دریک آیه به وظیفه قلب، نیروی شنوایی وبینایی اشاره کرده ومی فرماید: ﴿ وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا ٣٦ ﴾الإسراء: ٣٦ ترجمه: و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد}

وظیفه عورت این است که از طریق ارتکاب محرمات موجبات هتک حرمت خویش را فراهم نکند، می فرماید: ﴿ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ ﴾ المؤمنون: ٥ و یا می فرماید: ﴿وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَتِرُونَ أَن يَشۡهَدَ عَلَيۡكُمۡ سَمۡعُكُمۡ وَلَآ أَبۡصَٰرُكُمۡ وَلَا جُلُودُكُمۡ ﴾ فصلت: ٢٢ ترجمه: و [شما] از اینکه مبادا گوشهایتان و دیدگانتان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید}

مراد از ﴿ جُلُودُكُمۡ ﴾ در اینجا عورتها ورانها است.این هم مسؤلیت عورت بود.

تکلیف مربوط به دستها این است که وسیله انجام فعالیتهای حرام نگردد بلکه کارهای مورد پسند خدا از قبیل صدقه، صله رحم، جهاد وپاکیزگی برای ادای نمازها را انجام دهد، چنانچه می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا قُمۡتُمۡ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ فَٱغۡسِلُواْ وُجُوهَكُمۡ وَأَيۡدِيَكُمۡ إِلَى ٱلۡمَرَافِقِ ﴾ المائدة: ٦ {ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون به [عزم] نماز برخیزید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید...} و یا می فرماید: ﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَضَرۡبَ ٱلرِّقَابِ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَثۡخَنتُمُوهُمۡ فَشُدُّواْ ٱلۡوَثَاقَ فَإِمَّا مَنَّۢا بَعۡدُ وَإِمَّا فِدَآءً ﴾ محمد: ٤ {پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید گردنها[یشان] را بزنید تا چون آنان را [در کشتار] از

پای درآوردید پس [اسیران را] استوار در بند کشید سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] و یا فدیه [و عوض از ایشان بگیرید]}

زیرا مبارزه مسلحانه و کشتار کفارمتجاوز، صله رحم وصدقه از اعمال دست محسوب می گردند و وظیفه پاها این است که به سوی حرامها نرود و ازآنها دوری گزیند، قرآن پیرامون مسؤلیت پاها می فرماید:

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾ الإسراء: ۳۷ {و در [روی] زمین به نخوت گام برمدار چرا که هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی‌توانی رسید}.

وبالاخره وظیفه صورت، کرنش بردن شب وروز وبه هنگام نمازها برای خداوند سبحان است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱرۡكَعُواْ وَٱسۡجُدُواْ وَٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمۡ وَٱفۡعَلُواْ ٱلۡخَيۡرَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ٧٧﴾ الحج: ۷۷ {ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید باشد که رستگار شوید} و یا می فرماید: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ الجن: ۱۸ {و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید} مراد از واژه مساجد همان اندامهایی است (مانند صورت ودیگراعضا)که انسان در حال سجود برآنها تکیه می زند[1]

این بود توضیح تکالیف اعضای انسان.خداوند در قرآن پاکیزگی ونمازها را نیز ایمان نامیده است، وآن هنگامی است که پس از شانزده ماه نمازخواندن به سوی بیت المقدس، خداوند به پیامبرش فرمان داد روبه کعبه نماز بخوانند، مسلمانان پیرامون نمازهای گذشته (که رو به بیت المقدس بود) ازپیامبر سؤال نمودند که وضعیتشان چطور بوده وآیا ارزشی داشته اند یا نه؟ [2] خداوند این آیه را درپاسخ ایشان فرود

---

[1] این تفسیر شافعی برای واژه مساجد از بزرگانی همچون: سعید بن مسیب، طلق بن حبیب، عطاء وسعید بن جبیرنیز روایت شده است، واز قتاده، عکرمه وابن عباس نقل شده که مراد از آن اماکن عبادت است، یعنی موحدانه خدارا درآنها پرستش نموده واز شرک بپرهیزید.حسن بصری می گوید: مقصود از آن همه نقاط سرزمین می باشد زیرا زمین برای پیامبر سجده گاه وپاکیزه قرار داده شده است.

گروهی از مفسرین همچون: ابن جریر طبری، ابن کثیروقرطبی دیدگاه دوم (دیدگاه ابن عباس ودیگران) را ترجیح داده اند ولذارآی شافعی ضعیف می باشد.تفسیرطبری۱۱۷/۲۹، ابن کثیر۴۳۱/۴وتفسیرقرطبی۲۰/۱۹.

[2] صحیح بخاری۲۳/۱حدیث شماره۴۰، مسلم حدیث شماره۵۲۵ وتفسیرابن جریر۱۶/۲.

آورد که: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٞ رَّحِيمٞ ﴿١٤٣﴾﴾ البقرة: ۱۴۳ { و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند زیرا خدا [نسبت] به مردم دلسوز و مهربان است} یعنی خداوند دراین آیه نماز را ایمان خوانده است، بنابراین هرکس نمازها را به جاآورده، اعضایش را ازارتکاب محرمات نگه دارد وبا هریک ازآنها دستورات الهی را انجام دهد، با ایمانی کامل به سوی خدا برگشته ووارد بهشت می گردد ولی هرکس در انجام یکی ازمسؤلیتهای مزبورکوتاهی نماید با ایمانی ناقص پیش خدا برمی گردد.

سؤال کنند: نقصان وکمال ایمان را فهمیدم ولی مسأله زیاد شدنش ازکجا استنباط می گردد؟

شافعی: از این آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ﴿١٢٤﴾ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَتۡهُمۡ رِجۡسًا إِلَىٰ رِجۡسِهِمۡ وَمَاتُواْ وَهُمۡ كَٰفِرُونَ ﴿١٢٥﴾﴾ التوبة: ۱۲٤ – ۱۲۵ ترجمه: و چون سوره‌ای نازل شود از میان آنان کسی است که می‌گوید این [سوره] ایمان کدام یک از شما را افزود اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان می‌افزاید و آنان شادمانی می‌کنند. اما کسانی که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درمی‌گذرند}. و یا می فرماید: ﴿نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى ﴿١٣﴾﴾ الكهف: ۱۳ ترجمه: ما خبرشان را بر تو درست‌حکایت می‌کنیم آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم}.

شافعی درادامه گفت: اگرایمان قابلیت زیاد وکم شدن را نداشت، مردم همه در یک مستوی بوده وکسی بردیگری برتری نداشت ولی براثر ایمان است که مؤمنان داخل بهشت گشته وبازیاد شدنش به درجات ومقامات والایی نزد خدا نائل می آیند، وهمچنین بخاطرنقصانش است که افراد مقصربه عذاب وخشم خدا دچار می گردند.

و نیز می فرماید: خداوند در میان بندگانش سبقت وپیشی گرفتن را قرار داده است همچنانکه میان اسبهای دونده پیشی گرفتن برگزارمی گردد، سپس ایشان دارای درجات متفاوتی می باشند، هرکه از دیگران پیشی گرفت براساس شایستگی خود پاداش کامل خواهد گرفت و فرد درجه دومی براو مقدم نمی شود و همین امرموجب برتری پیشینیان این امت برسایرین گردیده است، و اگرافراد نخستین دارای

امتیاز بیشتری نمی بودند تفاضلی میان افراد پدید نمی آمد و پایین ترین فرد به والاترین این امت می رسید.[۱]

فصل سوم: استثناء درایمان و ارتباطش با اسلام

این فصل دو بحث را درمی گیرد:

بحث اول: استثناء در ایمان.

بحث دوم: تفاوت میان ایمان واسلام

بحث اول: استثناء در ایمان

شیخ الاسلام ابن تیمیه- رحمه الله- می گوید: استثناء در ایمان این است که کسی بگوید: من مؤمنم اگر خدا خواسته باشد.علما در این زمینه سه دیدگاه دارند: برخی معتقد به وجوب آن هستند، برخی تحریمش نموده اند وگروهی نیز صدور وعدم صدور این گونه اقوال را از دوجهت مختلف جایز دانسته اند که این دیدگاه سوم صحیحترین آنها می باشد.[۲]

محمدبن حسین آجری - رحمه الله- می گوید: یکی از ویژگیهای علمای اهل حق استثناء در ایمان است البته نه از روی شک وگمان ـ از داشتن شک در ایمان به خدا پناه می بریم ـ بلکه بخاطر پرهیز از خودستایی بوده است، بدین معنی که نمی دانسته اند آیا ایمانشان چنان بوده که ایمان راستین خوانده شود یا نه ولذا هرگاه از یکی از ایشان سؤال می شد: آیا تو مؤمن هستی؟ در پاسخ می گفت: به خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبران، روز واپسین، بهشت، جهنم وامثال آن ایمان آورده ام، کسیکه به این

---

[۱] مناقب الشافعی۱/۳۸۷ـ ۳۹۳.امام احمد راجع به نقل مزبور می گوید: این پاسخها را به صورت مفصل تر ازابوعبید دیده ام، اگرهردوی آنها درست باشند احتمال داردابوعبید آن راازشافعی برگرفته وچیزهایی بدان افزوده باشدو احتمال دارداین ماجرابرای هردوی ایشان رخ داده باشد.

خلاصه اینکه: نصوص بالا ودیگرنصوص منقول از شافعی پرده ازروی دیدگاه ایشان پیرامون ایمان برمی داردوآن اینکه ایمان از نظروی عبارت ازگفتار، کردارونیت است که با عبادات افزایش وبراثرنافرمانیها کاهش می یابد.شافعی این عقیده راازنصوص قرآن برگرفته که یا به صورتی صریح وبدون ابهام بدان اشاره نموده ویامی توان از آن برداشت کرد وقبلا نیز به پاره ای از دلایل سلف دراین زمینه اشاره کردیم.

[۲] الایمان۴۱۰.

جملات تلفظ نموده وقلبا نیز بدانها اعتقاد ویقین داشته باشد، مؤمن محسوب می شود، واستثنائش بخاطر این است که نمی داند آیا ایمانش آنچنان هست که سزاوار ستایش خداوند باشد یا نه؟

صحابه وتابعین ـرضی الله عنهم ـ معتقد بودند استثناء در اعمال شامل گفتار وتصدیق قلبی نمی گردد بلکه در اعمال زمینه سازِ حقیقت ایمان رخ می دهد. و مردم از نظر ایشان مؤمن واحکام گوناگون اسلام همچون: ارث ونکاح برآنان تطبیق می شود.[۱]

بیانات آجری- رحمه الله- عین مذهب پیشینیان یعنی صحابه، تابعین ودانشمندان وارسته پس از ایشان است، ابوعبید با سند خویش روایت می کند که: یک نفرپیش ابن مسعود گفت: من مؤمنم.ایشان گفتند: آیا تو از اهل بهشت هستید؟ گفت: امیدوارم.ابن مسعود گفت: چرا نخستین(یعنی اینکه به طورقطع گفتید من مؤمنم) را موکول نکردی چنانکه دومی را موکول نمودی(یعنی گفتی امیدوارم).[۲]

امام احمد می گوید: از یحیی بن سعید شنیدم می گفت: هیچ کس را جز بر استثناء ندیده ام.[۳]

پیشینیان این امت جهت اثبات جواز استثناء دلایلی از کتاب وسنت نقل می نمایند که در اموری ثابت ومحقق استثناء بکار رفته است، از جمله این آیه: (لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاء اللهُ آمِنِينَ) فتح/۲۷ترجمه: بدون شک به خواست خدا با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد}.و در سنت نیز این حدیث پیامبر را به عنوان دلیل ذکر می نمایند که به هنگام سلام کردن برساکنان قبرستان می فرمود: (السلام علیکم دار قوم مؤمنین وانا انشاءالله بکم لاحقون)[۴] یعنی: درود برشما ای ساکنان خانه مؤمنان!به خواست خدا مانیز به جمع شما می پیوندیم.

با وجود اینکه موضع گیری سلف در موضوع استثناء ایمان واضح واینکه بخاطر ترس ازخود ستایی بوده است، ولی سؤال کردن از آن را نمی پسندیدند، آجری- رحمه الله- در این باره چنین می گوید: هرگاه مردی از تو پرسید آیا مؤمن هستید؟ در پاسخ بگو: به خدا، فرشتگان، پیامهای آسمانی، روزآخرت، مرگ، رستاخیز، بهشت ودوزخ ایمان دارم. واگر هم دوست داشتی بگو: سؤالت بدعت است وجوابت نمی دهم. واگر هم خواستی به همان شیوه ای که بیان شد در پاسخ بگو: به خواست خدا مؤمنم، ولی از بحث

---

[۱] الشریعة۱۳۶.

[۲] الایمان ابن تیمیه۶۷.

[۳] الشریعة۱۳۷.

[۴] مسلم روایت کرده است ۲۱۸/۱.

ومناظره در این زمینه پرهیز کن، زیرا این کار نزد علما ناپسند ونکوهیده است ولذا از پیشوایان دین پیروی کن تا به خواست خدا درامان بمانید[١]

علت آنکه پیشینیان سؤال درباره ایمان را دوست نداشته اند این بوده که چون سؤال مزبور از جانب مرجئه مطرح می گشت، خلال از امام احمد روایت می نماید که مردی از ایشان پرسید: یک نفر از من پرسید: آیا تو مؤمن هستید؟ در پاسخ گفتم: بله، آیا اشکالی دارد؟ مگر مردم به دودسته کافر ومؤمن تقسیم نمی شوند.امام به خشم آمد وفرمود: این نوع سخنان از طرف مرجئه مطرح می گردد حال آنکه خداوند می فرماید: ﴿ وَءَاخَرُونَ مُرۡجَوۡنَ لِأَمۡرِ ٱللَّهِ ﴾التوبة: ١٠٦ اینان چه کسانی هستند؟ سپس فرمود: مگر ایمان قول وعمل نیست؟ شخص مزبور گفت: آری چنان است، امام گفت: آیا قول را انجام داده ایم؟ گفت: بله، گفت: آیا کردار را انجام داده ایم؟ گفت: نه، امام گفت: پس چطور از تو اعتراض می کند که بگویید به خواست خدا واستثناء می کنید؟ (یعنی چون بخشی از ایمان که کردار است هنوز صورت نگرفته استثناء از آن جایز می باشد).[٢]

این بود چکیده دیدگاه سلف رحمهم الله در این موضوع و در برخی موارد بدون استثناء پاسخ داده اند و اینکه داخل شدن ایشان به دایره ایمان حاصل می گردد نه اینکه مقصودشان رسیدن به کمال بوده باشد.[٣]

دیدگاه امام شافعی درباره استثناء درایمان:

ابوالبقاء فتوحی ـ که یکی از فقها واصولیان حنبلی مذهب است ـ می گوید: استثناء در ایمان جایز است بدین گونه شخصی بگوید: من به خواست خدا مؤمنم.شافعی، احمد وابن مسعود رضی الله عنهم نیز بدان تصریح نموده اند.[٤]

فخرالدین رازی به پاره ای از انتقادات وارده برعقیده امام شافعی اشاره کرده واز جمله به مسأله استثناء در ایمان می پردازد، سپس به توضیح معنایش پرداخته ومی گوید آنچه شافعی گفته مربوط به اعتقاد وی پیرامون داخل شدن اعمال درمفهوم ایمان واینکه استثناء تنها براعمال واقع می گردد نه عقاید،

---

[١] الشریعة ١۴٠.

[٢] السنة ابوبکر خلال٣/٥٩٧.

[٣] الایمان ابوعبید٦٩ـ٧٠والایمان ابن تیمیه٣٩٧.

[٤] شرح الکواکب المنیر۴٧.

می باشد.آنگاه به بررسی پاره ای تأویلات وتوضیحات در دفاع از شافعی می پـردازد.همـه اینهـا دال بـر صحت انتساب دیدگاه مزبور به امام شافعی می باشد واینکه ایشان همچون سلف معتقد به جـواز اسـتثناء در ایمان بوده اند.[۱]

بحث دوم: تفاوت میان اسلام وایمان.

این مسأله یکی از مسائلی است که پیشینیان درباره اش اختلاف نظردارند، البته خدا را سپاسـگذاریم کـه این اختلاف آسیبی به دین نمی رساند[۲] ایشان در این زمینه سه دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: معتقدنداسلام و ایمان با هم تفاوتی نداشته ودو روی یک سکه اند، امام بخاری– رحمه الله– که در این گروه جای می گیرد، درصحیح خود بابی را برایش گشوده ومی فرماید: (بـاب سـؤال جبریـل النبی عن الایمان والاسلام له ثم قال جاءجبریل یعلمکم دینکم جعل ذالک کله دینا.وما بـین النبـی لوفـد عبدالقیس من الایمان وقوله تعالی ﴿ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا ﴾: جبرئیل راجع بـه ایمـان، احسـان، اسلام وزمان وقوع قیامت از پیامبرﷺ سؤال کرد وایشان نیـز بـه توضـیح پرداخـت و سـپس فرمـود: آن شخص جبرئیل بود ومی خواست از این طریق دین را به شـما بیـاموزد.پـس پیـامبر همـه آنهـا را دیـن نامید.وآنچه پیامبر در تبیین ایمان برای هیئت نمایندگی عبدالقیس ارائه فرمودند.وهمچنین خداوند سبحان مـــی فرمایـــد: ﴿ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٨٥﴾ ﴾ آل عمـران: ۸۵ ترجمه: و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشـود و وی در آخـرت از زیانکاران است.

ابن حجردر شرح بیانات بخاری می گویند: پیشتراشاره شد[۳] که مصـنف معتقـد بـه اتحـاد مفهـوم ایمـان واسلام است، ولی وقتی پرسش جبریل از ایمان واسلام وپاسخ پیامبرموجب مغایرتشان می باشـد واینکـه ایمان عبارت از تصدیق اموری مخصوص واسلام ابراز اعمالی مخصـوص اسـت، خواسـت آن را تأویـل ودیدگاه خویش را اثبات نماید.

---

[۱] مناقب الشافعی رازی۱۴۷.

[۲] زیرا اصول ومنهج ایشان یکی است واختلاف مزبور بسان اختلاف در فروعیات می باشد، برعکس اختلاف خلف با سلف که چون به اختلاف در اصول ، روش، اعتبارادله وطبعا نتیجه برمی گردد، اثرات منفی برعقاید گذاشته واختلافـاتی پدیـد آورده است.

[۳] فتح الباری۵۵/۱.

(و بیان) یعنی همراه توضیح این امر که اعتقاد وعمل جزو دین به شمارمی آیند. (ومابین) یعنی همراه آنچه برای هیئت مزبورتوضیح داد که ایمان همان اسلام می باشد، یعنی بخاری ایمان را درآن جریان به چیزی تفسیر نموده که اسلام را در اینجا بدان تفسیرمی نماید.واینکه گفت(وقول الله) یعنی به همراه آنچه آیه مزبوربرآن دلالت می کند مبنی براینکه اسلام همان دین است وحدیث ابوسفیان نیزکه ایمان خود دین است، برآن دلالت می نماید، بنابراین اسلام وایمان هیچ تفاوتی باهم ندارند.این بودچکیده دیدگاه ایشان پیرامون این موضوع[1].

امام ابوعبدالله محمد بن نصرمروزی نیز در کتاب«تعظیم قدرالصلاة» به اختلاف پیشینیان دراین زمینه اشاره نموده وسپس طی بحث مفصلی دیدگاه معتقدین به اتحاد ایمان واسلام را ترجیح می دهد.[2]

یکی دیگر از کسانیکه معتقد به اتحادایمان واسلام بوده اند، امام حافظ ابن منده- رحمه الله- می باشد که در کتاب "الایمان"بابی برایش گشوده وبه ذکر اخبار دال برآن وتبیینات روشنگر کتاب وسنت مبنی بر اتحادشان، می پردازد.[3]

دیدگاه دوم: گروهی از پیشینیان معتقد به تفاوت میان ایمان واسلام بوده اند، امام زهری دراین باره می گوید: اسلام عبارت ازگفتار وایمان کردار می باشد.[4]

عبدالملک میمونی[5] می گوید: از احمد بن حنبل پرسیدم: آیا اسلام وایمان ازنظر تو با هم تفاوت دارند؟ درپاسخ گفت: بله، گفتم: چه دلیلی را مستند قراردهیم؟ گفت: این آیه که می فرماید: ﴿قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا﴾ الحجرات: ١٤ ترجمه: [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگویید اسلام آوردیم}

درادامه گفت: جایزاست به صورت استثناءبگویم: من به اگرخدا خواسته باشد مؤمنم ولی اگربگویم: من مسلمانم استثناء درآن جایز نیست.

---

[1] فتح الباری١١٤/١.

[2] تعظیم قدرالصلاة٥٧٥/٢تآلیف محمد بن نصرمروزی متوفای٣٩٤هـ السیر٣٣/١٤.

[3] الایمان٣٢١/١اثرحافظ محدث ابو عبدالله محمد بن اسحاق متوفای٣٩٥هـالسیر١٨٨/١٤.

[4] همان٣١١.

[5] اوعبد الملک بن مهران میمونی رقی ازیاران امام احمد بوده که امام وی رابیش از دیگران مورد احترام قرار می داد، درسال٢٧٤هـ وفات یافته است.السیر٩٠/١٣.

ابن منده می گوید: عده ای از اصحاب وتابعین ازجمله عبدالله بن عباس، حسن بصری ومحمد بن سیرین این دیدگاه دوم راپذیرفته اند.

شماری از أئمه آثار نیز دیدگاه دوم را داشته اند واستناد ایشان به حدیث عمربن خطاب رضی الله عنه[۱]، سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه[۲] وابوهریره رضی الله عنه[۳] است.

دیدگاه سوم: شیخ الاسلام ابن تیمیة، خطابی وابن رجب- رحمهم الله- که در گروه سوم جای دارند.و ابن رجب پیرامون این مسأله بحث ارزشمندی دارند که چکیده آن بدین ترتیب است:

می گوید: پاره ای از واژه ها وقتی به صورت مفرد ومطلق بکاربرده شوند، شامل مصادیق متعددی خواهند شد، لذا هرگاه واژه مزبور در کنار واژه ای دیگر استعمال گردد، بر بعضی ازآن مصادیق دلالت کرده وواژه دیگر نیز سایر مصادیق را دربرمی گیرد. مانند: واژه فقیر ومسکین، حالاهرگاه یکی از آنها به تنهایی استعمال گردد شامل تمام افراد نیازمند می گردد ولی اگر به هم استعمال شوند، یکی از آنها بعضی افراد نیازمند را شامل گشته و دیگری نیز سایرآنها را در برمی گیرد.

واژه ایمان و اسلام نیز چنین هستند، یعنی هرگاه به تنهایی استعمال شوند مصادیق دیگری را هم شامل می شود، ولی اگر درکنار هم بکاربرده شدند، یکی از آنهابرخی مصادیق رادربرگرفته ودیگری نیز بقیه رادرخود جای می دهد.

توضیحات بالا موردتأیید عده ای از پیشوایان نیز می باشد، ابوبکراسماعیلی[۴] درنامه ی خود به ساکنان "جبل"می نویسد: بسیاری از اهل سنت وجماعت معتقدند: ایمان مجموع گفتار وکرداراست.اسلام عبارت از انجام کرداری است که خداوند برانسان واجب نموده است، هرگاه در کنارهم استعمال گشتند هریک

---

[۱] حدیث ایشان همان حدیثی است که جبریل پیرامون اسلام، ایمان واحسان از پیامبرسؤال کرد، که پیامبرخدا میان اسلام وایمان جدایی انداخت.صحیح مسلم۳۶/۱.

[۲] حدیث سعد این است که می گویدگروهی آمدند خدمت پیامبر خدا ایشان نیز به هریک از آنها چیزی داد جزیک نفرکه از نظر من مهمترازهمه بود، رفتم خدمتشان آهسته عرض کردم: چرا به فلانی ندادی به خدا قسم او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان، کمی ساکت ماندم و سپس دیدگاهم نسبت به وی قوت گرفت و بازگفتم: چرا فلانی را استثناء نمودی؟ قسم به خدا او را مؤمن می دانم فرمود: مؤمن یا مسلمان؟ من ازبیم اینکه مبادا وارد دوزخ گردد به او خواهم داد در حالیکه دیگران نزد من محبوبتر هستند.فتح الباری۳۴/۳.

[۳] حدیث وی همان حدیث مشورعمربن خطاب می باشد.بخاری۱۱۴/۱ومسلم۳۹/۱.

[۴] امام حافظ، حجت، فقیه، شیخ الاسلام ابوبکر احمد ابن ابراهیم بن اسماعیل بن عباس جرجانی اسماعیلی شافعی، شیخ شافعیان، متولد ۲۷۷ و فات ایشان ۳۷۱ بود. (السیر ۲۹۲/۱۶)

برمصداق ویژه خود دلالت دارد ولی اگر به تنهایی اطلاق شدندهرکدام از آنها شامل همه مصادیق خواهد شد.

ایشان درادامه می گویند: خطابی نیز درکتاب "معالم السنن۳۲۱/۴"به این معنا اشاره نموده وعده ای از دانشمندان هم دیدگاه وی را پذیرفته اند.

ابن رجب درتوجیه معنای مزبور می گوید: دلیل این تفکیک آن است که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم درحدیث هیئت نمایندگی عبدالقیس[۱] واژه ایمان را ـ که به تنهایی ذکر کرده بود ـ چنان تفسیرفرمود که واژه اسلام را در حدیث جبریل تفسیر کرده است، و درحدیثی دیگرتوضیحات ایمان را برای اسلام بکار برد، چنانکه درحدیث عمروبن عبسة رضی الله عنه آمده است: مردی خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و پیرامون اسلام از ایشان سؤال کرد، درپاسخ گفتند: اسلام این است که دلت تسلیم خدا شده و مسلمانان از زبان ودستت درامان باشند، گفت: برترین دستورات اسلام کدام است؟ فرمود: ایمان برتراز همه آنها می باشد، گفت: ایمان چیست؟ فرمود: اینکه به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران وروز رستاخیز اعتقاد داشته باشید.[۲]

پس پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان را برترین دستورات اسلام برشمارد واعمال را زیرمجموعه ایمان قرار داد.بنابراین تفاوت مزبور که گفته می شود: هرگاه به تنهایی ذکر شدند باهم تفاوت ندارند ولی اگر درکنار هم بودند هریک برمصادیقی اطلاق می گردند، برطرف می گردد. واقعیت این است تفاوتشان دراین نکته می باشد که ایمان عبارت از تصدیق وشناخت قلبی واسلام فرمانبرداری وگردن کچی انسان برای خدا است وآن هم از طریق انجام اعمال تحقق می یابدکه اعمال نیز عین دین محسوب گردیده وخداوند درکتابش آن را اسلام نامیده است.پیامبربزرگوار صلی الله علیه وآله وسلم هم درحدیث جبرئیل اسلام، ایمان واحسان رادین قلمداد کرد. این هم یکی دیگر از دلایل تفاوت مزبور(یعنی اتحاد مدلول درصورت ذکریکی واختلاف معنا به هنگام ذکر هردوی آنها) محسوب می گردد، ازاین رو محققان گفته اند: هرمؤمنی مسلمان است زیرا هرگاه ایمان دردرون انسانی جای گرفت وریشه دوانید پایبند اعمال وتکالیف محوله خواهد گشت، چنانچه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: (ألا و إن فی الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسدکله وإذا فسدت فسد الجسد کله ألاوهی

---

[۱] مسلم درصحیح خود۴۶/۱ روایت نموده است و در آن آمده: پیامبر ایشان رابه چهار چیز دستور داد وازچهار چیز جلوگیری کرد، راوی می گوید: آنان را به اعتقاد وایمان به خدا فرمان داد وفرمودآیا می دانید ایمان به خدا چیست؟گفتند: خداوپیامبرش داناتر اند، فرمود: ایمان به خدا عبارت ازگواهی دادن به یکتایی او و رسالت محمد، برپایی نماز، پرداخت زکات، روزه رمضان و ادای خمس غنایم می باشد.

[۲] امام احمد در مسند خود/۱۱۴روایت کرده است.

القلب)[۱] ترجمه: آگاه باشید درجسم انسان تکه گوشتی هست هرگاه آن تکه صلاح یابد سایر جسم نیز صلاح خواهند یافت وهرگاه فاسد گردد جسم هم فاسد می شود، آگاه باشید آن تکه گوشت قلب است}لذا هرگاه نور ایمان به دل راه یافت اثرش براعضا واعمال ظاهری نیز متبلور می گردد.ولی هر مسلمانی مؤمن محسوب نمی شود، چون گاهی نور ایمان ضعیف وکم سو است وکردارها متأثراز آن نخواهند شد.چنانچه خداوند می فرماید: ﴿قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا﴾ الحجرات: ١٤ پس ایشان براساس صحیحرتین آراء (که ابن عباس ودیگران بدان اعتقاد دارند) منافق به شمارنمی آیند بلکه ایمانشان ضعیف وکم رنگ بوده است[۲]

بنابراین با توضیحات ارزشمند ابن رجب تفاوت میان اسلام وایمان برایمان روشن می گردد، خداوند پاداش فراوانی را به ایشان ارزانی فرماید.

دیدگاه امام شافعی درباره تفاوت میان ایمان واسلام

آنچه ازسخنان منتسب به امام شافعی- رحمه الله- برمی آید اینکه ایشان قائل به تفاوت میان ایمان واسلام نبوده اند بلکه دربرخی روایات به اتحاد مدلول آنها تصریح نموده است.زیرا درکتاب"الأُم ـ باب عتق الرقبة المؤمنة فی الظهار"می گوید: هرگاه کفاره ظهار برکسی واجب گشت باید درصورت توانایی آزاد نمودن برده یا داشتن قیمتش، برده مؤمنی را از قید اسارت وبردگی آزاد نماید وغیر برده یا آزاد کردن برده غیر مؤمن موجب سقوط کفاره ازگردنش نمی گردد، چون خداوند راجع به کفاره قتل خطأ می فرماید: ﴿فَتَحۡرِيرُ رَقَبَةٖ مُّؤۡمِنَةٖ﴾ النساء: ۹۲ این آیه به مثابه دلیلی است برای آن که برده غیر مؤمن درهیچ کفاره ای قابل قبول نیست زیرا درمسأله قتل نیز برای کفاره می باشد، چنانکه خداوند در دو مورد[۳]، شرط عدالت را برای اعتبار شهادت واجب نموده و در سه مورد[۴] نیز به صورت مطلق بدان پرداخته است، در اینجا چون همه موارد در دایره شهادت می گنجند، به شرط مورد نظر خداوند اکتفا کرده وبرموارد مطلق شهادت چنین استدلال می کنیم که اگر خداوند همان معنی را قصد می کرد شرط نمی

---

[۱] بخاری روایت کرده است، فتح الباری۱/۱۲۶.

[۲] جامع العلوم والحکم۲۶ـ۲۷.

[۳] درآیات: ۱۰۶/مائده و۲/طلاق.

[۴] درآیات: ۲۸۲/بقره، ۱۵/نساءو۴/نور.

گذاشت بلکه او اموال مسلمانان را به خودشان بازگردانده نه به مشرکان، لذا اگر یک نفر درکفاره ظهار برده غیر مؤمنی را آزاد کرد کافی نیست و باید برده مؤمنی را آزاد نماید.

وی در ادامه می گوید: ازنظر من خوب تر این است برده ای مکلف ومؤمن را آزاد نماید، اگر غیرعرب بود ولی اسلام را خوب توصیف کرد کفایت می کند.[١]

مالک از هلال بن امیة بن اسامه از عطاء بن یسار ازعمر بن حکم به ما خبرداد که پیش پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وگفتم: ای پیامبر خدا!من کنیزکی دارم که چوپان است، پیشش رفتم دیدم گوسفندی راگم کرده است راجع به آن از او سؤال نمودم درپاسخ گفت: گرگ آن را خورده است، من نیز که انسانم (و مغلوب طبایع بشری)ازاو خشمگین شده ویک سیلی به صورتش زدم وحالا برده ای برمن واجب شده آیا آن کنیزک را آزاد کنم؟ پیامبر از کنیزک پرسید: خدا کجا است؟ گفت: درآسمان، فرمود: من کیستم؟ گفت: پیامبر خدا.فرمود: پس آزادش کن.(مقصود پیامبر این بوده که اگر کنیزک مزبور مؤمن باشد آزاد کردنش مسؤلیت عمر را برطرف می نماید.)

عمر گفت: ای پیامبرخدا! ما دردوران جاهلیت چیزهایی را انجام می دادیم، مثلاپیش غیب گو یان می رفتیم، فرمود: پیش آنها نروید.عمرگفت: فال بد می زدیم، فرمود: آن هم چیزی بوده که به ذهنتان خطور کرده ونباید شما را از اجرای تصمیمهایتان بازدارد.[٢] شافعی پیرامون این حدیث می گوید: نام راوی معاویة بن حکم است وزهری ویحی بن کثیر نیز چنین روایت کرده اند.[٣]

شافعی درادامه می گوید: اگرکودکی را که یکی از والدینش مسلمان بودآزاد کرد، کفایت می کند چون نمازمیت وارث رادرحق وی اجرا نموده وازنظرما مسلمان محسوب می گردد.ولی اگر مرتدی را آزاد کرد کفاره از او ساقط نمی گردد گرچه پس از آزاد کردنش نیز مسلمان شود چون درحالی آزادش کرده که غیر مؤمن بوده است.اگربرده مزبور لال به دنیا آمده بود ولی اسلام را پذیرفته وبا اشاره اعتقادش را اثبات ونماز می خواند، کفایت می کند گرچه از سرزمین کفر نیز پیش ما آمده باشد.ولی ازنظر من بهتر آن است

---

[١] الام٥/٢٨٠.

[٢] صحیح مسلم١/٣٨٢، سنن ابوداود١/٢٤٤ـ٢٤٥ ازمعاویةبن حکم، مناقب الشافعی بیهقی١/٣٩٥، کتاب التوحیدواثبات صفات الرب اثرابن خزیمه١/٢٨٠والایمان ابن تیمیه٣٩٨.

[٣] ابن عبدالبرمی گوید: مالک هم گفته عمربن حکم روایتش نموده است، حال آنکه چنان چیزی از نظرهمه محدثین غلط است زیرا درمیان صحابه فردی به اسم عمربن حکم وجود ندارد بلکه چنانکه راویان حدیث مزبور می گویند معاویةبن حکم است.ایشان یکی از اصحاب مشهور و این حدیثش هم معروف است ولی عمربن حکم تابعی وساکن مدینه بوده است.

برده ای آزاد کند که الفاظ دال برایمان رابرزبان جاری سازد.اگر کودکی همراه والدینش به اسارت درآمد، رشد عقلی پیدا کرد واسلام راشناخت ولی به سن بلوغ کامل نرسیده بود آزاد کردنش در برابر کفاره ظهار کفایت نمی کند مگر اینکه پس از بالغ شدن هم اسلام رابپذیرد که درآن صورت جایز است.تعریف وشناخت اسلام بدین صورت تحقق می یابد که به یکتایی خدا ورسالت پیامبرﷺ ایمان آورده وازهرآنچه با اسلام درتضاد است تبری جوید.هرگاه چنین چیزی را انجام داد اسلام وایمانش کامل می باشد، به باورمن اگر از طریق ایمان به رستاخیز وامثال آنها نیز مورد امتحان وآزمایش قرار گیرد بهتر است.[1]

بیهقی ـ که درروایت زعفرانی از وی در کتاب قدیم نیز آمده است ـ از عبیدالله بن عتبه نقل می نماید که: مردی ازاهالی مدینه کنیزیک سیاه پوستی را خدمت پیامبرﷺ آورد، پیامبر از وی پرسید: آیا به یکتایی خدا اعتقاد داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا به رسالت محمد ایمان داری؟ گفت: بله، فرمود: آیا معتقد به رستاخیز هستی؟ گفت: بله.پیامبر فرمود: آزادش کن[2].

زعفرانی می گوید[3]: امام شافعی درتوضیح ماجرای مزبور می گوید: این حدیث وحدیث پیش از آن نیز دلالت براین دارندکه: آگاهی کافی ازاسلام واعتقاد بدان موجب می شود فرد مزبور وارد دایره دین شده ونام اسلام براو اطلاق گردد واسلام همان ایمان است.[4]

بیهقی می گوید: به باورمن روایت مزبور بیانگر این نکته می باشدکه ازنظر شافعی ایمان واسلام ـ وقتی به صورت حقیقی بکاربرده شوند و یا تنها برزبان جاری گردند ـ درجلوگیری از خون ریزی مدلول یک اسم ودوروی یک سکه اند، ولی وقتی یکی از آنها حقیقی ودیگری به منظور فرار از شمشیر به معنی فرمانبرداری وتسلیم ظاهری باشد، باهم تفاوت دارند وهریک درزمینه ای بکاربرده می شود.

---

[1] الام۵/۲۸۰ـ۲۸۱ومناقب الشافعی۱/۲۹۴.

[2] الموطأ۲/۷۷۷، کتاب التوحیدابن خزیمه۱/۲۸۷ومناقب الشافعی۱/۳۹۵.

[3] او ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی بزاراست که از سفیان بن عیینه روایت می کند وراوی شافعی نیزمی باشد و در مجلس امام احمد وابوثورنزد شافعی حضورمی یافت و مسؤل بازگوکردن نوشته ها برای ایشان بود.وقتی بازگو کردن کتاب الرساله رابه پایان برد شافعی گفت: تو از کدام قبایل عرب هستید؟ درپاسخ گفت: من عرب تبار نیستم وازاهالی روستایی به نام زعفرانیه می باشم.شافعی گفت: توآقای این روستا هستید.درسال۲۴۹هـ وفات یافت.الانساب۶/۲۸۰والتقریب شرح حال شماره۱۲۸۱.

[4] مناقب الشافعی بیهقی۱/۳۹۵.

شافعی درروایت ربیع می گوید: خداوند وضعیت گروهی از اعراب را چنین برایمان تعریف مـی فرمایـد: ﴿قَالَتِ ٱلۡأَعۡرَابُ ءَامَنَّاۖ قُل لَّمۡ تُؤۡمِنُواْ وَلَٰكِن قُولُوٓاْ أَسۡلَمۡنَا وَلَمَّا يَدۡخُلِ ٱلۡإِيمَٰنُ فِي قُلُوبِكُمۡۖ﴾ الحجـرات: ١٤یعنـی بـه ایشان خبرداد که نورایمان به درونشان نفوذ نکرده وتنها برای حفظ خونشان به اسلام تظاهر می نمایند.[1]

شافعی در تفسیرواژه «أَسْلَمْنَا » ازقول مجاهد می گوید: یعنی به منظورجلوگیری از کشتار و اسیرگشـتن تسلیم شده ایم واعمال ظاهری رابه اجرا درمی آوریم.[2]

ازتوضیحات گذشته به این نتیجه می رسیم که: امام شافعی- رحمه الله- معتقد است واژه ایمان واسـلام ازنظر مدلول ومفهوم دارای یک معنا بوده وهیچ تفاوتی باهم ندارند. شافعی با ایـن دیـدگاه خـود بهجمـع پیشینیانی همچون امام ابوعبدالله بخاری ومحمد بن نصرمروزی- رحمهما الله- پیوسته است.[3]

---

[1] المناقب بیهقی ۳۹۶/۱.

[2] شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: پیشینیان پیرامون ارزش واعتبار اسلامی که درآیه آمده است دودیدگاه دارنـد: گروهـی ازعلما ازجمله: حسن بصری، ابن سیرین، ابراهیم نخعی، ابوجعفرباقر، حمادبن زید، احمدبن حنبل، سهل بن عبدالله تسـتری، ابوطالب مکی وبسیاری ازمحثان ومحققان معتقدند: اسلامشان ارزشمند وموجب استحقاق پاداش وخروج ازکفر ونفـاق مـی گردد.

گروهی دیگرازجمله شافعی ومحمدبن نصرمروزی براین باورندکه: فرمانبرداری بخاطرحفظ جان واسیرنشدن بسـان اسـلام آوردن منافقان است وکافرمحسوب می شوندزیرا ایمان وارددلهایشان نشده وچنین کسانی نیزکافراند.

ابن تیمیه درصفحات: ۱۵۰، ۲۲۵، ۲۴۶و۳۴۹کتاب الایمان به تشریح معنای آیه بالاپرداخته است، وما نیزپیشـترقوی تـرین دیدگاه درتفسیرآن را بیان نمودیم که لازم به تکرارنمی باشد.الام۱۶۵/۶.

ابن جریرطبری پس ازاشاره به اقوال مفسرین در ذیل تفسیراین آیه می گوید: بهترین رأی درتأویل آن همان دیدگاهی است که از زهری نقل کردیم وآن اینکه: خداوند اقرار زبانی این گونه اعراب به ظاهرمؤمن که گفتارشان رابا کردارتاییـد ننمـوده وبه صورت مطلق ـ نه اینکه بگویند به خدا وپیامبرش ایمان داریم ـ واژه"آمنا"برزبان جاری کرده اند، به ایشان نسبت مـی دهد.ولی به آنان دستور می فرماید گفتاری برزبان جاری سازند که شبهه ای برای شنونده ایجاد نکرده وگوینده اش برحـق باشد، آن هم بدین صورت تحقق می یابد که بگویند: مسلمان شدیم یعنی وارد دایره دین، اموال وشـهادت حـق وراسـتین شدیم.تفسیرطبری۱۴۲/۲۹ـ۱۴۳.

طبری درتفسیر خویش به دیدگاه مجاهد نیز اشاره می کند ومی گوید: ابن حمید برایمان حدیث روایت کرد وگفت: مهـران ازسفیان ازمردی ازمجاهد برایمان حدیث نقل کرد که: اسلمنا به معنای استسلمنا(فرمانبردارشدیم) است.۱۴۲/۲۶.

ابن تیمیه درتحلیل گفته بالا می گوید: این نقل قول منقطع می باشد چون سفیان مجاهد راملاقات نکرده است.الایمان۲۲۶.

[3] الام۱۵۶/۶، ۱۵۹، ۱۶۴و۱۶۷.

بخش چهارم: حکم مرتکب گناه کبیره

دراین فصل به سه بحث اشاره می شود

- **بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک**
- **بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز**
- **بحث سوم: حکم سحر وساحران**

بحث اول: حکم گناهان کبیره پایین تر از شرک.

یکی از الطاف خداوند به امت اسلامی این است که پیشوایان وبزرگوارانی را درمیان ایشان برگزیده تابا معارف وتواناییهای خویش شبهات وانتقادات یاوه گو یان وجاعلان را ریشه کن کرده و سر جای خویش بنشانند.

ازبزرگترین ومهمترین موضعگیریهای ایشان درراستای دفاع ازدین خدا قد علم کردن دربرابر گناهکاران اهل ریا وخودنمایی بوده است.اهل سنت وجماعت در قبال مسلمانان گناهکار موضعی میانه روانه اتخاذ نموده اند، نه همچون خوارج ومعتزلیان افراط گرایانه و نه بسان مرجئه های تفریط گونه است.زیرا خوارج مرتکب گناه کبیره را درصورت توبه نکردن در دنیاکافر ـ البته با اختلاف در نوع کفرش ـ دانسته ووی را سزاوار ماندگاری ابدی دردوزخ می دانند. معتزلیها نیز وی را مستحق سکونت ابدی در جهنم می دانند با این تفاوت که ایشان معتقدند فرد مزبور دردنیا نه حکم کافر دارد ونه مسلمان بلکه منزله ای میان آن دو برایش متصور است.ولی مرجئه ها برعکس دوگروه گذشته می گویند: هرکه شعار توحید را برزبان جاری سازد مؤمن واقعی وطبیعتا وارد بهشت می گردد، برخی از آنها به حد نهایی افراط رسیده

ومعتقدند: هیچ گناهی ایمان رادچار آسیب نمی کند چنانکه هر گونه عبادتی بـا وجـود کفـر فاقـد ارزش واعتبار می باشد.[١]

ولی تمامی اهل سنت براین باورند که: انسان مؤمن به محض ارتکاب هیچ یک از گناهان کبیره ـ یعنی درصورت عدم اعتقاد به حلال بودنش ـ کافر محسوب نمی شود واگر یکی از آنها را مرتکب گشت وپیش از توبه فوت کرد ماندگار درجهنم نخواهد بود چنانچه در احادیـث آمـده اسـت بلکـه چنانچـه در حدیث عبادة بن صامت آمده [٢]، سرنوشتش به خدا موکول می گردد، یا مورد بخشش قرارش مـی دهـد و یا به اندازه گناهانش او را کیفر داده و سپس د ربهشت را به رویش می گشاید.ولی پیرامـون تـرک نمـاز ازروی سستی وتنبلی اختلاف نظر دارند، برخی وی را کافردانسته و برخی دیگروی را کافر نمی دانند[٣] این بود چکیده مذهب اهل سنت درباره ی مسلمان مرتکب گناه کبیره که این دیدگاه خویش را بـر پآیـه دلایلی از کتاب وسنت بنا نهاده اند:

خداوند سـبحان درقـرآن مـی فرمایـد: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ ﴾ النسـاء: ٤٨ ترجمه: مسلما خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هـر کـه بخواهد می‌بخشاید. از این آیه چنین برداشت می شود که هرگناهی به استثنای شرک داخل دایره خواست و اراده خدا می شود، یا انجام دهنده اش را حتی اگر توبه هم نکرده باشد، مورد بخشش قرار داده و یا بر اثر گناه انجام شده عذابش می دهد.

امام بخاری- رحمه الله- درصحیح خود بابی برای این بحث گشوده ومی گوید: ارتکاب هیچ گناهی به جز شرک موجب کفر نمی گردد چون پیامبر خدا ﷺ خطاب به ابوذر فرمود: (انک امرؤفیک جاهلیة): تـو

---

[١] تفصیل باورهای این گروهها رادر کتاب الفصل ابن حزم٢٢٩/٣و٢٤٧مطالعه بفرمایید.

[٢] این حدیث را امام مسلم درصحیحش١٣٣٣/٣ازعبادة بن صامت رضی الله عنه بدین مضمون روایـت کـرده کـه: پیـامبر خـدا بیعتـی همچون بیعت زنان ازما گرفت وآن اینکه: شریک برای خدا قرارندهیم، دزدی نکنیم، مرتکب زنا نشـویم، فرزنـدانمان را نکشیم ویکدیگر رادشنام ندهیم. هرکه به این اوامر پایبند بود پاداشش نزد خدا است وهرکه هم یکی ازآنهـا را انجـام داد و علیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش محسوب می شود ولی خدا گناهش را پنهان نمود سرنوشتش به ایشـان موکـول مـی گردد، یا عذابش داده و یامورد مغفرتش قرارمی دهد.

[٣] شرح السنة بغوی١٠٣/١.

کسی هستی که هنوز هم رسوبات دوران جاهلی در تو باقی مانده است. وخداوند هم در این باره می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ ﴾[1] النساء: ٤٨

ایشان درادامه می افزاید: خداوند درآیه ای دیگر چنین می فرماید: ﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ ﴾الحجرات: ٩ ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید} یعنی هردو گروه را مؤمن قلمداد کرده است.[2]

بنابراین آیه فوق دلیل دوم اهل سنت وجماعت درباره کافرنبودن مرتکب گناه کبیره به شمار می آید زیرا با وجود ارتکاب گناه کبیره (کشتار و به جان همدیگر افتادن) ایشان را مسلمان معرفی می نماید.

درسنت نیز احادیث متعددی که دیدگاه ایشان را تأیید می نمایند، ازجمله حدیث «بیعةالنساء» ازطریق عبادة بن صامت[3] که به هنگام بررسی دیدگاه امام شافعی پیرامون این موضوع بدان خواهیم پرداخت.

یکی دیگر از دلایل ایشان حدیثی است که امام مسلم درصحیح خود ازابوذر رضی الله عنه نقل می نماید که: دوبار پشت سرهم پیش پیامبرخدا ﷺ رفتم درحالیکه زیرپارچه ای سفید خوابیده بود، بار سوم که رفتم بیدار گشته بود من نیز خدمتشان نشستم وفرمود: هرکسی شعارتوحید را برزبان جاری ساخته وسپس با همان عقیده از دنیا برود، داخل بهشت می گردد، اگر مرتکب زنا ودزدی هم شده باشد؟ فرمود: اگر مرتکب آنها نیز شده باشد، برای باردوم گفتم: اگر زنا ودزدی هم انجام داده باشد، سه بارپشت سرهم فرمود: حتی اگر چنین هم باشد، دربار چهارم فرمود: علی رغم خواست ابوذر[4].

امام نووی- رحمه الله- درشرح حدیث ابوهریره رضی الله عنه که پیامبر خدا ﷺفرمود: (لایزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولایسرق السارق حین یسرق وهومؤمن ولایشرب الخمرحین یشربها وهومؤمن)ترجمه: شخص زناکار، دزد ومشروب خوار درحین انجام اعمال مزبور فاقد صفت ایمان هستند}، می گوید: علما درباره مفهوم این حدیث اختلاف نظر دارند، صحیح ترین دیدگاه این است که: شخص گناهکار درحین انجام آنها ایمان کامل را از دست داده است نه به کلی فاقد اصل ایمان باشد، زیرا این معنی با تعابیر بکاررفته در این زمینه ها که برنفی چیزی اطلاق گشته ومراد نفی کمال آن می باشد، تطابق دارد.مثل

---

[1] فتح الباری ۸۴/۱.

[2] همان.

[3] همان ۶۴/۱.

[4] شرح صحیح مسلم ۹۴/۲.

اینکه گفته شود: هیچ دانشی جزدانش سود آور وجود ندارد، هیچ سرمآیه ای جز شتر، ارزشمند نیست و یاهیچ گونه زندگی جززندگی آخرت دارای ارزش واعتبار نمی باشد.

علت آنکه چنان تأویلی رابرایش برگزیدیم حدیث پیشین ابوذر است که: (من قال لااله الاالله دخل الجنة...) و یا حدیث عبادةبن صامت که یاران بزرگوار بر ترک دزدی، زنا و...با پیامبر بیعت نمودند وسپس به ایشان فرمود: (فمن وفی منکم فأجره علی الله ومن فعل شیئا من ذالک فعوقب فی الدنیا فهو کفارته و...) این دوحدیث وامثال آنها، آیه: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ﴾ النساء: ٤٨ واجماع علما براینکه: زنا، دزدی، قتل ودیگر گناهان کبیره به استثنای شرک موجب کفر انجام دهنده اش نمی گردد بلکه مؤمن ناقص الایمان محسوب شده ودرصورت توبه کردن عقوبتی بدان تعلق نمی گیرد، و اگر به همان حالت اصرار برگناهان از دنیارفت سرنوشتش به خداوند سبحان موکول می گردد یا بدون عقاب در بهشت را به رویش می گشاید و یا پس از عقاب وعذاب مورد مغفرتش قرار می دهد، دال بر آن است.[1]

این بود مهمترین دلایل اهل وسنت وجماعت دراین زمینه که ـ به امید خدا ـ برای کسیکه دارای دلی هوشیار باشد وباحضورقلب گوش فرادهد، کفایت می نماید.

دیدگاه امام شافعی پیرامون گناهان کبیره غیر از شرک:

شافعی معتقد است: گناهکار اهل قبله درچارچوب خواست واراده خدا است، یا عذابش می دهد و یا وی را مورد بخشش قرار می دهد.ایشان دراین باره می گوید: هرکه درمیدان نبرد فرار نماید نه برای تاکتیک جنگی و یا پیوستن به گروهی، می ترسم ـ مگر درصورت مغفرت الهی ـ گرفتار خشم وعذاب خدا گردد.[2]

راجع به کسیکه عورت نامحرمی را نگاه کرده و یا ازروی عمد شهادتی را تغییر نماید، می گوید: مرتکب گناه گشته است مگر اینکه خدا وی را ببخشاید.[3]

---

[1] شرح صحیح مسلم۱/۴۱ـ۴۲.

[2] الام۴/۱۶۹ومناقب الشافعی بیهقی۱/۴۲۸.

[3] مناقب الشافعی۱/۴۲۹.

درباره تفاوت میان عقد نکاح شرعی وزنا که فاقد احترام واهمیت دینی است می گوید: وآن بدین خاطر است که خدا ازعقدنکاح راضی وبدان دستور داده است، بنابراین نباید احترام واهمیت چیزی که ازچنان جایگاهی برخوردار است بسان چیزی باشد که درحق وی حدشرعی تعیین نموده وعذاب دوزخ رابرایش مقرر کرده است.[1]

شافعی در وصیت خویش می فرماید: خداوند آخرت را برای پاداش ومجازات کردارهای خوب وبد دنیا قرار داده است.[2]

ایشان این عقیده خود را برپآیه نصوصی از کتاب وسنت بنیان نهاده اند، وی درتفسیرآیه: ﴿ وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِى تَبْغِى حَتَّىٰ تَفِىٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِٱلْعَدْلِ وَأَقْسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ ﴾الحجرات: ٩ ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم جنگیدند میان آنها صلح نمایید و اگر [باز] یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر باز گشت میان آنها دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا عادلان را دوست می‌دارد}، می گوید: خداوند دراین آیه به موضوع قتال دوگروه ازمسلمانان می پردازد که هریک از آنها از عقد پیمان صلح سرباز می زنند وایشان را مؤمن نامیده وتلاش برای ایجاد صلح وآشتی میانشان را دستور داده است.از این رو وظیفه تک تک مؤمنان درحین وقوع جنگ وخون ریزی میان مسلمانان این است که نه تنها به حمایت یکی از طرفین برنخیزند که درپی ایجاد صلح وبرادری نیز باشند، ولذا معتقدم نباید پیش از فراخوانی ودعوت به صلح وآشتی علیه تجاوزکاران هم به توطئه ودسیسه چینی پرداخت، زیرا چنانکه خدا دستور می دهد باید امام مسلمانان ایشان رافراخواند.خداوند جنگ ومبارزه علیه تجاوزکاران(اهل بغی) را که مسلمان نامیده می شوند، دستور می فرماید تا به چارچوب دین وشریعت الهی برگردند.هرگاه از بغی وسرکشی دست برداشتند نباید وارد میدان نبرد با ایشان شد چون مبارزه با آنان را تنها درحین امتناع وسرکشی جایز دانسته است.[3]

---

[1] همان ۴۲۹/۱والام۱۵۴/۵.

[2] الام۱۲۲/۴ومناقب الشافعی۴۲۹/۱.

[3] الام۲۱۴/۴، مناقب الشافعی۴۴۵/۱واحکام القرآن بیهقی۲۸۹/۱.

شافعی رحمه الله باسند خویش از عبادةبن صامت نقل می نمایدکه: (کنا مع رسول الله ﷺ فی مجلس فقال: بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا وقرأعلیهم الایة[1] وقال: فمن وفی منکم فأجره علی الله ومن أصاب من ذالک شیئا فعوقب به فهو کفارة له ومن أصاب من ذالک شیئا فستره الله فهوالی الله ان شاء غفرله وان شاء عذبه.)[2]{ما در مجلسی خدمت پیامبر خدا بودیم که فرمود: برمواردی که درآیه ذکر شده با من بیعت نمایید وفرمود: پس هرکس بدانها عمل کرد پاداشش برعهده خدا است وهرکه یکی از آنها رامرتکب گشت وعلیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش محسوب می گردد وهرکس نیز گناهی را انجام داد وخداوند پنهانش نمود، سرنوشتش به ایشان موکول می گردد، اگر خواست مورد مغفرتش قرار می دهد وگرنه گرفتار عذابش می نماید.}

شافعی می گوید: در زمینه حدود، روشنتر از این حدیث را ندیده ام.[3]

وی درادامه می گوید: از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که: (ومایدریک لعل الحدود نزلت کفارة للذنوب)[4]{توچه می دانی شاید حدود بخاطر کفاره گناهان مقرر شده باشند.} این هم شبیه حدیث پیشین است گرچه حدیث اول روشنتر می باشد.حدیث دیگری دراین زمینه از پیامبر خدا ﷺنقل شده که: (من اصاب منکم من هذه القاذورات شیئا فلیستتربستر الله فانه من یُبد لَنَا صفحته نقم علیه کتاب الله عزوجل)[5]{هرکه یکی ازاین آلودگیهای اخلاقی را مرتکب شد باید آن را با پوشش خدا پنهان نماید زیرا هرکس پرده از روی کارهایش بردارد کتاب خدا از او بیزار ومتنفر خواهد شد.

---

[1] یعنی آیه١٢سوره ممتحنه که می فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ يُبَايِعۡنَكَ عَلَىٰٓ أَن لَّا يُشۡرِكۡنَ بِٱللَّهِ شَيۡـٔٗا وَلَا يَسۡرِقۡنَ وَلَا يَزۡنِينَ وَلَا يَقۡتُلۡنَ أَوۡلَٰدَهُنَّ وَلَا يَأۡتِينَ بِبُهۡتَٰنٖ يَفۡتَرِينَهُۥ بَيۡنَ أَيۡدِيهِنَّ وَأَرۡجُلِهِنَّ وَلَا يَعۡصِينَكَ فِي مَعۡرُوفٖ فَبَايِعۡهُنَّ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُنَّ ٱللَّهَۖ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ الممتحنة: ١٢

[2] صحیح بخاری١/٦٤ومسندشافعی١/١٥.

[3] الام٦/١٣٨، مناقب البیهقی١/٤٢٧وصحیح ترمذی٢/٤٤٨.

[4] شاید این همان حدثی باشد که حاکم(١٤/٢)از ابوهریره روایت کرده است ودرآن آمده: (وماادریک لعل الحدود کفارات لاهلها ام لا)ودرباره آن می گوید: صحیح است وشرایط بخاری ومسلم درآن تحقق یافته وذهبی نیز با آن موافقت کرده است.بیهقی نیز در سنن خود(٣٢٩/٨) روایتش کرده است.

[5] حاکم درمستدرک خود(٣٨٣/٤)ازابن عمر روایت کرده ومی گویدبراساس شرایط مسلم وبخاری صحیح می باشد وذهبی نیز با وی موافقت کرده است.سلسلة احادیث الصحیحة حدیث شماره٦٦٣.

شافعی می گوید: روایت شده: ابوبکر وعمر درزمان پیامبر خدا مردی را که حدی بروی واجب گشته بود، دستور دادند تا گناهش را پنهان نماید.[۶] بنابراین ما دوست داریم کسیکه مرتکب گناه موجب حد گشته خود را پنهان نماید، تقوای الهی داشته و اقدام به انجام دوباره آن نکند، چون خداوند توبه پذیر است وبازگشت مخلصانه را از بندگانش می پذیرد.[۷]

شافعی درپاسخ به سؤالی مبنی بر اینکه اگر یک نفرمسلمان مشرکین اهل جنگ را از اسرار وتدابیر جنگی مسلمانان مطلع ساخت، آیا این گناه موجب حلال بودن خونش می گردد؟ ، فرمود: خون هیچ مسلمانی جز درصورت ارتکاب قتل، زنا یا صدور کفری آشکار که برآن نیز پایدار شود، حلال نمی باشد.این هم به معنای تجویز اطلاع از اسرار مسلمانان با تایید کفر نیست که هرچه دلش خواست درزمینه تضعیف قدرت و آسیب وارد کردن به مسلمانان انجام دهد.[۸] آنگاه به ایراد دلیل بر آن پرداخته وروایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به عنوان شاهد ذکر می کند که: (پیامبر خدا من وزبیر را مامور کرد وفرمود: تاسرزمین"روضةخاخ"بروید که در آنجا زنی هست ونامه ای همراه دارد، مانیزسواربرپشت اسبانمان به آنجا رفتیم تا به آن زن رسیدیم وگفتیم: نامه را دربیار.گفت: نامه ای همراه ندارم.گفتیم: یانامه رادربیار و یا لبسهایت رادورانداز که درنهایت نامه را ازمیان موهای بافته شده اش بیرون آورد، مانیز آن راپیش پیامبر بردیم که محتوایش نامه ای از حاطب بن ابی بلتعه به گروهی از مشرکان مکه بود وپاره ای از تدابیر واسرار پیامبر را به ایشان خبر داده بود. پیامبر فرمود: ای حاطب! این چه کاری چیست؟ درپاسخ گفت: عجله نکن ای پیامبرخدا! من همپیمان قریشیان بودم واین مهاجران نیز که درخدمت شما هستند ارتباط خویشاوندی با ایشان دارند وبدین وسیله از دست قریش درامان می مانند ولی من ازچنین ارتباطی با ایشان برخوردار نیستم ولذا به قصد دست یافتن به جایگاهی نزد آنان این اقدام را انجام داده ام، قسم به خدا ازروی تردید در دین و یاتایید کفر نبوده است.پیامبر فرمود: همانا او راست می گوید. عمر گفت: ای پیامبر خدا اجازه بفرما تا گردن این منافق را بزنم، فرمود: نه او درجنگ بدر حضور داشته است وچه می دانی شاید خداوند به جنگاوران غزوه بدر گفته باشد: هرچه دلتان می خواهد انجام دهید که من شمارا مورد عفو وبخشش قرار داده ام.علی می گوید: سپس این آیه فرود آمد که: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ

---

[۶] تحفةالاحوذی۷۱۶/۴.

[۷] الام۱۳۸/۶.

[۸] الام۲۴۹/۴واحکام القرآن بیهقی۴۷/۲.

ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَآءَ ﴾ الممتحنة: ۱ ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید...}.

خلاصه کلام اینکه: امام شافعی- رحمه الله- براین باور است که: انسان مسلمان باارتکاب گناه کبیره ازدایره اسلام خارج نمی گردد، اگرراه توبه رادرپیش گرفت خداوند نیز به سوی اوبرمی گردد، اگرعلیه وی اقامه حد شد کفاره گناهش به شمار می آید واگر هم درحال اصرار وادامه آن ازدنیا رفت عاقبت وسرانجام کارش به خدای رحمان واگذار می شود یا وی را می بخشاید و یا عذابش می دهد ولی درصورت گرفتار شدن به آتش دوزخ درآن ماندگار نخواهد بود.[۱]

بحث دوم: حکم ترک عمدی نماز.

ابن القیم رحمه الله دراین باره می گوید: همه مسلمانان براین امر اتفاق نظر دارند که ترک عمدی نماز واجب از بزرگترین گناهان کبیره محسوب شده وگناهش نزد خداوند متعال بزرگتر از قتل، دزدی، زنا وشراب خواری است، واینکه دردنیا وآخرت گرفتار مجازات وخشم بی امان الهی خواهد شد.

ولی پیرامون کشتن، چگونگی اجرای آن وکافر بودنش باهم اختلاف نظر دارند: سفیان بن سعید ثوری، ابوعمرواوزاعی، عبدالله بن مبارک، حمادبن زید، وکیع بن جراح، مالک بن انس، محمدبن ادریس شافعی، احمدبن حنبل، اسحاق بن راهویه وپیروانشان معتقدند: باید کشته شود.

درمقابل بزرگانی همچون: ابن شهاب زهری، سعیدبن مسیب، عمربن عبدالعزیز، ابوحنیفه، داودبن علی ومزنی براین باورند که: مجازات وی زندان ابدی است و یا راه توبه رادرپیش گرفته وآزاد می گردد ولی کشته نمی شود.[۲] سپس به ارائه دلایل طرفین می پردازد.

آنگاه درمیان آنهایی که قائل به قتلش هستند اختلاف نظر وجود دارد که آیا همانند قاتل، مشرک محارب وزناکار محسوب شده وکشتنش حد به شمار می آید؟ و یا بخاطر مرتد بودنش مجازات قتل علیه وی به اجرا درمی آید وگناه ترک نماز نیز بسان شرک از عموم گناهان کبیره استثنا شده وموجب خروج صاحبش از دایره دین می گردد؟ دراین جا دودیدگاه وجود دارد:

---

[۱] حدیث بالارابخاری۶۳۳/۸ومسلم روایت نموده اند.برای آگاهی بیشتر از این موضوع این کتابهارا مطالعه بفرمایید: تفسیرطبری۵۸/۲۸، الام ۲۴۹/۴ـ۲۵۰واحکام القرآن بیهقی۴۶/۲ـ۴۷.

[۲] کتاب الصلاةابن القیم۱۶ـ۱۵، المغنی ابن قدامه۳۵۱/۳، المجموع نووی۱۳/۳، المحلی ابن حزم۲۴۲/۲، نیل الاوطار۳۶۹/۱وشرح السنة۱۸۰/۲.

دیدگاه نخست: علمایی همچون: امام احمد، سعیدبن جبیر، عامرشعبی، ابراهیم نخعی، ابوعمرو، اوزاعی، ایوب سختیانی، عبدالله بن مبارک، اسحاق بن راهویه، عبدالملک بن حبیب(ازفقهای مالکی مذهب)، یکی ازدو رای مذهب شافعی، (به نقل ازطحاوی[۱]) وبنابه گفته ابن حزم[۲] عمربن خطاب، معاذبن جبل، عبدالرحمن بن عوف ابوهریره وافرادی دیگر ازمیان صحابه، ترک کننده عامدانه نماز راتکفیر وقتلش را لازم دانسته اند ومعتقدند بخاطر مرتد بودنش کشته می شود.[۳]

امام محمد بن نصرمروزی- رحمه الله- می گوید: مادراین کتاب دلایلی از قرآن وسنت درباره جایگاه ومنزلت نماز، پاداش آن، تهدید و عقوبت ترک کننده اش وتفاوت نماز با سایر اعمال را ذکر کرده ایم. درادامه می گوید: سپس به احادیث روایت شده از پیامبرﷺپیرامون کافر شدن صاحبش و جواز قتال مانعین اقامه آن پرداختیم وپس همه آنها موضعگیریهای وارده از طرف یاران بزرگوار پیامبر را برشمردیم که میان ایشان اختلافی دراین زمینه رخ نداده است.[۴]

این گروه دلایلی از کتاب، سنت واجماع صحابه را مستند خویش قرار داده اند، و اینک به بررسی آنها خواهیم پرداخت:

دلایل وارده در قرآن:

۱ ـ ﴿أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٥ مَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ ٣٦ أَمۡ لَكُمۡ كِتَٰبٞ فِيهِ تَدۡرُسُونَ ٣٧ إِنَّ لَكُمۡ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ٣٨ أَمۡ لَكُمۡ أَيۡمَٰنٌ عَلَيۡنَا بَٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ إِنَّ لَكُمۡ لَمَا تَحۡكُمُونَ ٣٩ سَلۡهُمۡ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ٤٠ أَمۡ لَهُمۡ شُرَكَآءُ فَلۡيَأۡتُواْ بِشُرَكَآئِهِمۡ إِن كَانُواْ صَٰدِقِينَ ٤١ يَوۡمَ يُكۡشَفُ عَن سَاقٖ وَيُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ ٤٢ خَٰشِعَةً أَبۡصَٰرُهُمۡ تَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۖ وَقَدۡ كَانُواْ يُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمۡ سَٰلِمُونَ ٤٣﴾ القلم: ۳۵ - ۴۳ ترجمه: آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می شماریم ❁ شما را چه می شود چگونه داوری می‌کنید❁ آیا شما را کتابی هست که در آن فرا می‌گیرید❁ که هر چه را برمی‌گزینید برای شما در آن خواهد بود❁ یا با ما پیمانهای بسته اید که تا روز قیامت هر چه حکم کنید حق شما باشد❁ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهای است❁ یا شریکانی دارند، پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند❁ روزی که ساق کشف شود و به سجده

---

[۱] مشکل الاثارطحاوی۲۲۸/۴.

[۲] الصلاةابن القیم/۳۳.

[۳] الصلاة/۳۳، الترغیب والترهیب منذری۳۹۳/۱، المغنی ابن قدامه۳۵۱/۳ـ۳۵۹والمحلی۲۴۲/۲.

[۴] تعظیم قدرالصلاة۹۲۵/۲.

فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند❁ دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می‌گیرد، در حالی که [پیش از این] به سجده دعوت می‌شدند و تندرست بودند.}

خداوند درآیات فوق خبر می دهد که مسلمانان را بسان مجرمان قرار نمی دهد واساسا این امر شایسته حکمت وفرمان عالمانه وی نیست. سپس به ذکر احوال مجرمان که دشمنان مؤمنین بوده اند پرداخته ومی فرماید: روزی که هول وهراس به اوج خود می رسد وازکافران ومشرکان خواسته می شود که سجده ببرند ولی چون در دنیا سربه آستانه معبود نساییده اند وهمراه نمازگذاران در صفوف به هم فشرده مسلمانان قرار نگرفته اند، از انجام آن عاجز وناتوانند واین نکته بیانگر آن است که آنها همراه کافران ومنافقان اند وپشتهایشان به هنگام سجده مسلمانان بسان سمت راست پشت گاوها است واگر از گروه مسلمانان به شمارمی آمدند اجازه کرنش بردن به ایشان نیزداده می شد.

۲ ـ ﴿ فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيّٗا ٥٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا ٦٠﴾ مریم: ۵۹ - ٦۰ ترجمه: آنگاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید❁ مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند که آنان به بهشت درمی‌آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت}.

ازاین آیه چنین برداشت می شود که خداوند سبحان آتش دوزخ را برای کسانی مقرر فرموده که نماز را تباه ساخته و از لذائذ و شهوات دنباله روی نموده اند.

آیه دوم دلیل دیگری برمدعای مزبور است زیرا اگر تباه کننده نماز، مؤمن به شمارمی آمد، شرط ایمان درتوبه اش درنظرگرفته نمی شد.

۳ ـ ﴿فَٱقۡتُلُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَيۡثُ وَجَدتُّمُوهُمۡ وَخُذُوهُمۡ وَٱحۡصُرُوهُمۡ وَٱقۡعُدُواْ لَهُمۡ كُلَّ مَرۡصَدٖ ﴾التوبة: ۵....

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَإِخۡوَٰنُكُمۡ فِي ٱلدِّينِۗ ﴾التوبة: ۱۱ ترجمه: مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید.... پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند در این صورت برادران دینی شما می‌باشند.

این آیه بیانگرآن است که مسلمانان به قتال با مشرکان امرشده اند مگراینکه راه توبه رادرپیش گیرند یعنی وارد چارچوب اسلام شده، نمازبرپای دارند وزکات اموالشان رابپردازند. یعنی این آیه ارتباط

برادری وعادی سازی روابط باایشان را به انجام اوامر مزبورپیوند داده است وگرنه مؤمن محسوب نمی شوند.

۴ ـ ﴿ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾ وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾ ﴾ القيامة: ۳۱ – ۳۲ ترجمه: در آن روز گفته می‌شود او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند. بلکه تکذیب کرد و روی‌گردان شد}.دلالت آیه برمدعای مزبور بدین صورت است که: اسلام عبارت ازتصدیق پیامبروانجام اوامرالهی است ونقطه مقابل آن تکذیب ونمازنخواندن می باشد.خداوند دراینجا تکذیب رادرمقابل تصدیق وروی گرداندن رادرمقابل نمازقرارداده است یعنی همانگونه که تکذیب کننده دین کافرمحسوب شده ترک کننده نمازنیز کافر به شمار می آید.

۵ ـ ﴿ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴾ السجدة: ۱۵ ترجمه: تنها کسانی به آیات ما می‌گروند که چون آن [آیات] را به ایشان یادآوری کنند سجده‌کنان به روی درمی‌افتند و به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و آنان بزرگی نمی‌فروشند}.

شیوه استدلال به آیه فوق بدین صورت است که: خداوند کسانی را که به هنگام یادآوری کردن به آیات خدا به سجده نمی افتند، فاقد ایمان قلمداد می نماید ویکی ازبزرگترین آیات ایشان نمازمی باشد، پس هرکه بدان تذکرداده شد ومتذکرنگشت وبه انجام آن اقدام نکرد، مؤمن به حساب نمی آید.زیرا خداوند ویژگی مؤمنین را چنین بیان می نماید که اهل سجده هستند.استدلال بالا بهترین ونزدیکترین استدلال به شمارمی رود، بنابراین هرکه به فرمان(واقیموا الصلاة...)ایمان نداشته باشد بدان پایبند نخواهد بود.

۶ – ﴿ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾ ﴾ المرسلات: ٤٦ – ٤٨ ترجمه: [ای کافران] بخورید و اندکی برخوردار شوید که شما گناهکارید... و چون به آنان گفته شود رکوع کنید به رکوع نمی‌روند. آن روز وای بر تکذیب‌کنندگان}. خداوند دراین آیه ترک کنندگان رکوع یعنی نماز را تهدید می کند.نباید گفت تهدید مزبوربخاطرتکذیبشان بوده است چون خداوند ازترک نمازشان خبرداده وتهدید نیز بخاطرآن صورت گرفته است.

ابن القیم الجوزیه رحمه الله دراین باره می گوید: علاوه برآن مامعتقدیم: کسیکه باور به واجب بودن نماز داشته باشد برترک آن اصرار نمی ورزد زیرا عقلا امکان ندارد کسی معتقد باشد خداوند درهر شبانه روز پنج وعده نماز رابر وی فرض نموده وعذاب وکیفر سختی نیز برای ترک کردنش مقرر فرموده است ولی با وجود آن بدان اهتمام نورزیده وبرانجام ندادنش اصرار نماید. لذا نورایمان واعتقاد به خدا به درون هرکسی راه یافت به انجام دستورات الهی ازجمله نماز پایبند خواهد بود وهر که فاقدچنان انگیزه درونی

باشد نشان از فقدان نیروی ایمان دارد.وبه گفته های کسانی گوش مده که در زمینه اعمال وشرایط حاکم بر دلها دارای تجربه وآگاهی کافی نیستند، بلکه واقعیت کسی را درنظر بگیر که از یک سو ایمان به خدا، تهدیدات وبهشت وجهنم دردرونش جای گرفته باشد واز دیگر سو واجب نمودن نماز وکیفرهای مترتب برترکش را بداند ولی همچنان از انجام آن سرباز زند واهتمامی به این دستور سرنوشت ساز الهی ندهد.[1]

دلایل وارده در سنت:

١ ـ جابر رضی الله عنه می گوید: ازپیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم می فرمود: (ان بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک الصلاة)[2] {حد فاصل میان انسان وشرک وکفر ترک نماز است}.

٢ ـ بریده بن حصیب اسلمی روایت می کند: ازپیامبر خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم می فرمود: (العهدالذی بیننا وبینهم الصلاة فمن ترکها فقدکفر)[3]{پیمانی که میان ما ومشرکین وجود دارد نماز است پس هرکه آن را ترک نماید به صفوف کافران می پیوندد}

٣ ـ از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت شده که روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم ازنماز بحث به میان آورد وفرمود: (من حافظ علیها کانت له نورا وبرهانا ونجاة یوم القیامة، ومن لم یحافظ علیها لم تکن له نورا و لابرهانا ولا نجاة وکان یوم القیامة مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف)[4]{هرکه برآن پافشاری نماید موجب نور، دلیل ونجات وی درقیامت خواهد شد، وهرکه برآن مواظبت نکند در روز آخرت برای وی نور، دلیل ونجات نخواهد بود وبه خیل قارون، فرعون، هامان وابی بن خلف می پیوندد.}

ابن القیم درشرح این حدیث می گوید: علت آنکه پیامبر خدا اشاره به چهار نفر مزبور می کند این است که چون آنان سردمداران کفر وگمراهی بودند ونکته ای ظریف نیز درلابلای این تشبیه نهفته است وآن اینکه: یا اموال ودارایی، یا فرمانروایی، یاریاست و یا تجارت وبازرگانی انسان را ازمواظبت برانجام نماز بازمی دارد پس اگر دارایی دنیا موجب دوری جستن از نماز شد با قارون، اگر فرمانروایی موجب پرهیز

---

[1] الصلاة اب القیم٣٧ـ٤٤، تعظیم قدرالصلاة٩٨٨/٢والمغنی٣٥٢/٣.

[2] الایمان ابن ابی شیبه٤٤، صحیح مسلم٨٨/١، ترمذی١٢٥/٤وتعظیم قدرالصلاة مروزی٨٧٣/٢.

[3] صحیح ترمذی١٢٦/٤ ومی گوید ازنوع احادیث حسن صحیح غریب است، مسنداحمد٣٤٦/٥، الایمان ابن ابی شیبه٤٦وتعظیم قدرالصلاة٨٧٧/٢.

[4] مسند احمد١٦٩/٢، ابن حبان٢٥٤، هیثمی درالمجمع٢٩٢/١آن رابه طبرانی درالکبیروالاوسط نسبت می دهد وراویان احمد مورد اعتماد هستند ومنذری درالترغیب٣٦٨/١می گوید: سندش جید است.

ازآن باشد با فرعون، اگر ریاست باعث آن شد با هامان واگر هم تجارت وبازرگانی موجب گشت با ابی بن خلف محشور می گردد.[۱]

۴ ـ معاذبن جبل رضی الله عنه ازپیامبر خدا صلی الله علیه وسلم نقل می نماید: (رأس الأمر الأسلام وعموده الصلاة وذروة سنامه الجهاد فی سبیل الله)[۲]{اساس همه کارها اسلام، ستون اسلام نماز واوج آن جهاد است}.

حدیث این نکته را می رساند که جایگاه نماز دراسلام به ستون چادر می ماند، همانگونه که چادر با سقوط ستون فرومی ریزد ساختمان اسلام نیز با سقوط نماز فرومی ریزد.ابن القیم می گوید: امام احمد هم این گونه استدلال کرده اند.

۵ ـ انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (من صلی صلاتنا واستقبل قبلتنا واکل ذبیحتنا فذالک المسلم له ذمة الله وذمةرسوله فلا تخفرواالله فی ذمته.)[۳]ترجمه: هرکه نماز ما رابه جای آورد، روبه قبله ما بایستد وحیوان سربریده مان را بخورد، همان مسلمانی به شمار می آید که تحت مراقبت وپیمان خداوند قرار می گیرد، پس پیمان منعقده با خدا را نشکنید.}.

ازحدیث بالا چنین برداشت می شود که: هرانسانی با وجود سه شرط مزبور به جمع مسلمانان پیوسته وبدون آنها مسلمان محسوب نمی شود و اینکه کسی رو به قبله نماز نگذارد مؤمن نیست، پس وای به او اگر نماز را به کلی ترک نماید.

۶ ـ محجن بن ادرع اسلمی رضی الله عنه می گوید: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم اذان گفته شد، پیامبر برای ادای نمازبرخواست ورفت، سپس برگشت ومن همچنان نشسته بودم، فرمود: (مامنعک ان تصلی الست برجل مسلم؟): چه چیزی مانع شد نماز بخوانی مگر مسلمان نیستی؟ من هم گفتم: بله مسلمانم ولی همراه خانواده ام نماز خوانده ام، سپس فرمود: (إذا جئت فصل مع الناس وإن کنت قد صلیت)[۴]: هرگاه به میان مردم رفتید نماز بخوان گرچه قبلا نیز نماز گذارده باشی.

بنابراین پیامبر خدا مرز میان مسلمان وکافر را نماز قرار داده است واگر مسلمان بودن بافقدان نماز نیز تحقق می یافت، خطاب به یک شخص نماز نگذار نمی فرمود: مگر مسلمان نیستی.

---

[۱] الصلاة ابن القیم۴۶ـ۴۷.

[۲] ترمذی درکتاب الایمان۱۲۴/۴روایتکرده ومی کوید ازنوع احادیث حسن صحیح است، سنن ابن ماجه۳۹۷۳، مسنداحمد۲۳۱/۵وابن القیم درمختصرالصلاة ۴۷ـ۴۸می گویدحدیثی صحیح است.

[۳] بخاری روایت کرده است.فتح الباری۴۹۶/۱.

[۴] امام احمددرمسند۳۴/۴و۳۳۸ونسائی۱۱۲/۲روایت کرده اندوحاکم ۲۴۴/۱نیز آن راصحیح دانسته است.

این عده دلایل بسیار دیگری نیز دارند ولی ما جهت به درازا نکشیدن بحث تنها به موارد مزبور اشاره کردیم.[١]

اجماع علما در این زمینه:

ابن زنجویه می گوید: عمربن ربیع برایمان حدیث روایت کرد وگفت: یحی بن ایوب از یونس از ابن شهاب برایمان حدیث نقل کرد وگفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبه برایم حدیث روایت کرد وگفت: عبدالله بن عباس به وی خبر داده که: وقتی عمربن خطاب درمسجد با خنجر مورد هجوم قرار گرفت وزخمی گشت من به همراه عده ای از حضار ایشان برداشته وبه خانه اش بردیم ودراین اثنا به عبدالرحمن بن عوف دستورداد تا امامت نماز رابرای مردم برعهده گیرد، وقتی به خانه رسیدیم عمر ازهوش رفت وهمچنان تا دم صبح بی هوش ماند سپس به هوش آمد وفرمود: آیا مردم نماز خوانده اند؟ گفتیم: آری، فرمود: هرکه نماز به جای نیاورد مسلمان نیست.

درروایتی دیگر آمده که: هرکس نماز نخواند سهمی از اسلام ندارد[٢] سپس درخواست آب کرد، وضو گرفت ونماز را اقامه کرد.

عمر این گفته را درجمع صحابه ایراد کرد وهیچ یک از آنان با ایشان مخالفت نکرد.

چنین دیدگاهی از بزرگانی همچون: معاذبن جبل، عبدالرحمن بن عوف وابوهریره نیز نقل شده ومخالفت هیچ کدام از اصحاب با ایشان محرز نگشته است[٣]

عبدالله بن شقیق می گوید: یاران پیامبرخدا ﷺ ترک هیچ یک از کردارها را به جز نماز موجب کفر نمی دانستند.[٤]

دیدگاه دوم: گروهی دیگر ازعلما از جمله امام مالک معتقدند: کشتن ترک کننده نماز به عنوان حد محسوب می شود نه اینکه بخاطر کافربودنش باشد.ابن بطه[٥] وابن قدامه نیز این دیدگاه را ترجیح داده و ابن قدامه می گوید: این رأی مورد تایید اکثر فقها می باشد[١].

---

[١] تعظیم قدرالصلاة٢/٨٧٣و٨٩٢والصلاة ابن القیم٤٥ـ٥٠.

[٢]

[٣] الصلاة ابن القیم٥٠ـ٥١وتعظیم قدرالصلاة مروزی٢/٨٩٢، ٩٠٥و٩٢٥.

[٤] ترمذی درالایمان٤/١٢٦ ومحمد بن نصرمروزی درکتاب تعظیم قدرالصلاة٢/٩٠٤و٩٠٥روایت کرده اند والبانی نیز درکتاب صحیح الترغیب والترهیب٥٦٤ آن را صحیح می داند.

[٥] الصلاة ابن القیم/٣٣.

روایت مشهور درمذهب شافعی نیز چنان است ورأی معتمد مذهبش به شمار می آید[۲]

شافعی رحمه الله دراین باره می فرماید: هرمسلمانی نماز واجبی را ترک کرد باید علت آن را ازوی جو یا شد، اگر علت را فراموشکاری ذکر کرد دستور انجام آن به وی داده می شود. واگر گفت بخاطر بیماری ترک کرده ام به او می گوییم هرطورکه می توانی باید به انجام آن اقدام نمایی. واگر هم گفت من توانایی ادای نماز را به صورت کامل دارم ومی دانم واجب است ولی عمدا از انجام آن امتناع می ورزم، به وی می گوییم نماز جزو شعایری است که چون هیچ کس نمی تواند بجای تو انجام دهد باید خودت به ادای آن مبادرت ورزی وگرنه در وهله اول توبه کردن وپشیمان شدن را ازتو می طلبیم ودرغیر این صورت حد قتل را علیه تو به اجرا درمی آوریم.....

شافعی می افزاید: گرچه ترک کننده نماز دراختیار ما است ولی چون نماز همچون مالیات واشیاءپیدا شده نیست که بتوان آن را از دستش بیرون کرد، نمی توانیم نماز را ازوی بستانیم ولذا به وی می گوییم: اگر نماز بخوانی چه بهتر وگرنه تو را می کشیم.چنانکه نسبت به کافر نیز همین موضعگیری را اتخاذ می نماییم زیرا ایمان جز به اعتراف تو تحقق نمی یابد ونماز وایمان با اموالی که دردست می باشد تفاوت کلی دارد...ایشان درادامه می گویند: برخی معتقدند سه بار از ترک کننده نماز درخواست توبه می شود، اگر اراده خدا بدان تعلق گرفته باشد ودر بار سوم به انجام نماز مبادرت ورزد چه خوب وگرنه کشته می شود.

شافعی در پاسخ به یکی از منکرین قتل ترک کننده نماز می گوید: اگر کسی به تو بگوید: هرکه پس عرضه وشناخت کامل اسلام مرتد گشت باید زندانی و زده شود تا بدان اعتراف می کند، چه می گویی؟ نامبرده در جواب گفته بود: نمی تواند راه ارتداد را درپیش گیرد چون دینش را تغییر داده است ولذا جز اعتراف ازوی پذیرفته نمی شود.

گفتم (یعنی شافعی): آیا تو نماز را –که جزو دین به شمار آمده و بنیان دین هیچ کس جز بدان استوار نمی گردد چنانکه قائل گشتن به ایمان جز به اقرار واعتراف بدان تحقق نمی یابد – در شمار کارهایی قرار می دهید که باید ترک کننده اش کشته شود، یا مانند گروهی از همفکرانت معتقدید ترک کننده نماز معتبر بوده و نه زندانی شده ونه کشته می شود؟

---

[۱] المغنی۳/۳۵۹.

[۲] المجموع۳/۱۳ـ۱۷، نیل الاوطار۱/۳۶۹، شرح السنة۲/۱۸۰وتعظیم قدرالصلاة۲/۹۵۶.

گفت: شخص مزبور در صورت ترک نماز که تکلیف وی محسوب می گردد، معتبر ومورد اطمینان قرار نمی گیرد.

گفتم: آیا وی را به خاطر امتناع از حکم ورای خویش از پای در می آورید ولی در برابر ترک نماز وبی اعتنایی بدان که پس از توحید وگواهی دادن به رسالت محمد ﷺ روشن ترین فرایض الهی به شمار می رود، حد قتل را علیه او به اجرا در نمی آورید؟ [۱]

شافعی- رحمه الله ـ درجایی دیگر می گوید: حضور یافتن درنماز جمعه واجب است پس هرکه ازروی تنبلی انجامش نداد، خودرا گرفتار بدبختی کرده مگرآنکه خدا مورد بخشش قرارش دهد، چنانکه اگر کسی نمازی نخواند تا وقتش گذشت درمعرض شر قرار گرفته مگر اینکه خدا وی رابیخشاید.[۲]

باتوضیحات گذشته مذهب امام شافعی –رحمه الله- درباره ترک کننده نماز روشن می گردد وآن اینکه اگر ازروی تنبلی بود حکم دنیاییش بدین شیوه است که درخواست توبه ازوی می شود ودرصورت اصرار برعمل خویش حد قتل بروی اجرا می گردد ولی کافر قلمداد نمی شود، ودر آخرت نیز داخل چارچوب خواست واراده خدا قرار می گیرد یا عذابش می دهد و از او درمی گذرد.

ایشان –رحمه الله- برای اثبات دیدگاه خود به احادیثی استدلال می کنند

۱ ـ ابوهریره رضی الله عنه می گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه پیرامون مانعین حق زکات خطاب به ابوبکر رضی الله عنه گفت: پیامبرخدا ﷺ می فرماید: (لا أزال أقاتل الناس حتی یقولوا: لاإله إلاالله فإذا قالوها عصموا منی دمائهم وأموالهم الا بحقها وحسابهم علی الله) یعنی: من پیوسته با مردم می جنگم تا ایمان می آورند، وقتی چنین شد جان ومالشان رامحفوظ نگه داشته اندجز آن مقدار حقوقی که ازطرف دین خدا بدانها تعلق می گیرد وحسابرسیشان نیز برعهده خدا می باشد.

ابوبکرگفت: این کار (یعنی منع زکات) جزو همان حقوق است.[۳]

شافعی درجایی دیگر می گوید: دلیل موجود درحدیث مزبور این است که ابوبکرگفت: اگرپابند شتری را که به پیامبر داده اند از من منع کنند بخاطر آن با ایشان می جنگم. میان آنچه خدا درکنار یکدیگر ذکرشان فرموده(یعنی نماز وروزه) جدایی میفکنید[۴]

---

[۱] الام ۲۵۵/۱ ـ ۲۵۶، مختصر مزنی ۳۴ والسیر ۳۳/۱۰.

[۲] الام۲۰۸/۱.

[۳] ترتیب مسندالشافعی۱۴/۱.

[۴] الام۲۵۵/۱.

بخاری ومسلم حدیث مزبور را از ابن عمر، احمد وابن خزیمه ازابـوهریره ونسـائی از انـس بـن مالـک روایت کرده اند.تعبیر حدیث بنابه روایت ابن عمر بدین شرح است: (أمرت أن أقاتل الناس حتـی یشـهدوا أن لاإله إلاالله وأن محمدا رسول الله ویقیموا الصلاة ویؤتوا الزکاة فإذا فعلوا ذالـک عصـموا منـی دمـائهم وأموالهم إلا بحق الاسلام وحسابهم علی الله)[1] {به من فرمان داده شده با مردم بجنگم تا اینکه به یکتـایی خدا ورسالت محمد ایمان بیاورند، نماز برپا دارند وزکات بپردازند، وقتی چنین کردنـد جـان ومالشـان را محافظت کرده اند جز آن اندازه حقوقی که براساس شریعت بدانها تعلق می گیرد وحسـاب آخرتشـان بـه خدا موکول می گردد}.

روش استدلال به حدیث فوق بدین گونه است که چون صحابه به نبرد مانعین زکات رفتـه انـد، بـه طریـق اولی باید ترک کننده نماز کشته شود.

۲ ـ عبیدالله بن عدی بن خیار می گوید: مردی آهسته چیزی به پیامبر خدا گفت، سپس معلوم شد درباره یک نفرمنافق با ایشان مشورت می کند.پیامبر ﷺ فرمود: (الیس یشهد ان لا اله الا الله؟ قال: بلـی ولاشـهادة له.قال: الیس یصلی؟ قال: بلی ولاصلاة له فقال النبی: أولئک الذین نهانی الله تعالی عنهم.)[2] یعنی: آیا به یکتایی خدا ایمان ندارد؟ گفت: بله ولی شهادتش ارزشی ندارد.فرمود: مگرنماز نمی خواند؟ گفت: بله ولی فاقد ارزش است.فرمود: آنان کسانی اند که خداوند مرا از ایشان منع فرموده است.

حدیث بالا دال براین است که پیامبر خدا نماز خواندن آن یک نفر منافق را مانع قـتلش دانسـت، بنـابراین کسیکه نماز نخواند به قتل می رسد. لذا شافعی–رحمه الله– کشتن ترک کننده نماز ازروی تنبلی را از ایـن دو حدیث برداشت نموده است.

این گروه (معتقدین به کافرنبودن ترک کننده نماز) دلایلی رابرای اثبات مـدعای خـویش ذکـر مـی کننـد، ازجمله: ۱ ـ آیه(ان الله لایغفران یشرک به ویغفر مادون ذالک لمن یشاء) نساء/۴۸.

۲ ـ عبادة بن صامت رضی الله عنه ازپیامبرخدا ﷺ نقل می کند که: (من شهد الا الـه الاالله وحـده لاشریـک وان محمـدا عبده ورسوله وان عیسی عبدالله ورسوله وکلمته القاها الی مریم وروح منه والجنـةوالنار حـق أدخلـه الله

---

[1] فتح الباری۱/۷۵وشرح مسلم۱/۲۰۳.

[2] ترتیب مسند الشافعی۱/۱۳ـ۱۴.این حدیث را احمد درمسند۵/۴۳۲ـ۴۳۳ومالک درالموطأ۱/۱۷۱روایت کرده است.امـام مسلم نیز درکتاب زکات /۱۵۶۴شبیه این حدیث راازابوسـعیدخدری روایـت نمـوده کـه درآن آمـده اسـت: خالـد گفـت: آیاگردنش انزنم؟پیامبرفرمود: نه شاید نماز بخواند.

الجنةعلی ماکان منه من العمل)[۱] {هرکه گواهی دهد که: خداوندیکتا وبدون شریک است، محمد بنده ورسول او است، عیسی بنده وفرستاده وکلمه اوبود که خدا آن رابه مریم رساند واو دارای روحی است وبهشت وجهنم حق است، خداوند به واسطه کردارش اورا وارد بهشت می نماید.}

۳ ـ مهمترین دلیل ایشان حدیث عبادةبن صامت رضی الله عنه است که می گوید: ازپیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم می فرمود: (خمس صلوات کتبهن الله علی العباد من أتی بهن کان له عندالله عهد أن یدخله الجنة ومن لم یأت بهن فلیس له عهد عندالله إن شاءعذبه وإن شاء غفرله)[۲] {خداوند درهر شبانه روز پنج وعده نماز را بر بندگان واجب نموده است، هرکس آنها را انجام دهد خداوند طبق قرار دادخویش وی را وارد بهشت می نماید ولی هرکس به ادایشان همت نگمارد نزد خدا پیمانی ندارد، اگر خواست عذابش می دهد واگر هم خواست وی را می بخشاید.}

۴ ـ ابوهریره رضی الله عنه ازپیامبر خدا صلی الله علیه وسلم نقل می کند که: (أول مایحاسب به العبد یوم القیامة الصلاة المکتوبة فإن أتمها وإلاقیل: هل له من تطوع فإن کان له تطوع أکملت الفریضة من تطوعه ثم یفعل بسائر الأعمال المفروضة مثل ذالک.)[۳]: نخستین چیزی که د رروز قیامت بنده بدان محاسبه خواهد شد نمازهای واجب است، اگرآنها را به طور کامل انجام داده باشد چه خوب وگرنه گفته می شود: ببینید آیا نمازهای مستحبی در اعمال نامه اش وجود دارد اگر داشته باشد فرایض را بدان تکمیل می نمایند سپس درباره هریک از فرایض دیگر نیز چنان برخورد می شود.

۵ ـ یکی دیگر ازدلایل ایشان حدیثی است که گو یا: انسان مسلمان درروز آخرت دارای نودونه مجوز ورود به بهشت است و طول هرکدام از آنها به اندازه وسعت دید انسان می باشد، سپس مجوزی بیرون آورده می شود که تنها شعارتوحید (لااله الاالله) در آن ثبت گشته واو برسایر مجوزها برتری می یابد.

این احادیث وامثال آنها از تکفیر ترک کننده نماز و اعتقاد به ماندگار بودنش درجهنم جلوگیری می نمایند وعواقب سایر گناهان کبیره را برایش اثبات می کنند[۴]. واحادیث دال بر کفر ترک کننده نماز را

---

[۱] صحیح بخاری کتاب الانبیاء۱۲۶۷/۳ومسلم کتاب الایمان/۲۸.

[۲] مسنداحمد۳۱۵/۵ـ۳۱۹، سنن ابوداود/۴۲۵، نسائی۲۳۰/۱وابن ماجه/۱۴۰۱.

[۳] احمد درمسند۲۹۰/۲، ابوداود/۸۶۴، نسائی۲۳۱/۲وابن ماجه/۱۴۲۵ـ۱۴۲۶روایت کرده اند.

[۴] برای آگاهی بیشتر ازاین موضوع به کتاب الصلاةابن القیم۳۳ـ۳۷ونیل الاوطار۳۷۳/۱مراجعه فرمایید.

تأویل نموده ومعتقدند کفرموجود درآنها ازنوع کفرانکاری نیست وموجب ماندگاری صاحبش دردوزخ نخواهد گشت.[۱]

راجح ترین رأی در این زمینه:

مستدل ترین دیدگاه دراین باره دیدگاه کسانی است که معتقد به کفر ترک کننده نماز ازروی تنبلی بوده واینکه بخاطرمرتد بودنش کشته می شود و پیروان دیدگاه نخست گفته های گروه دوم را مردود دانسته اند:

شوکانی-رحمه الله- می گوید: پیشینیان وپسینیان(سلف وخلف)، اشعریها، معتزلیها ودیگران نیز براین باورند که: احادیث وارده مبنی بر اینکه: هرکس شعار توحید را بر زبان جاری سازد، وارد بهشت می گردد، مشروط به خلل وارد نکردن به سایر واجبات الهی ومرتکب نشدن هیچ یک ازگناهان کبیره ای که باآب زلال توبه شستشو نشده باشند، است و محض تلفظ به شهادتین موجب ورود به بهشت نمی گردد[۲]

امام محمدبن نصر می گوید: و اما استناد به حدیث عباده درست نیست زیرا حدیث مزبور به صورت مبسوط از طرقی برایمان روایت شده ودرآن آمده است: هرکس نمازها را به طورکامل انجام داده وچیزی از شرایطش را نکاسته باشد، نزد خدا پیمانی برایش وجود دارد که وی را عذاب ندهد. ولی هرکس به صورت ناقص آنها را ادا کرده باشد نزد خدا فاقد هرگونه پیمانی است، یا عذابش می رساند و یا اورا مورد مغفرت خویش قرار می دهد[۳]

ایشان درتوضیح حدیث فوق می گویند: یکی از شرایط نماز پاکیزگی از پلیدیها، پاکیزگی لباسها، پاکیزگی جای نماز، محافظت براوقات آنها، خشوع، اتمام رکوع وسجود است، پس هرکه آنها را به طور کامل انجام دهد، خدا وی را وارد بهشت می نماید ولی اگر به صورت ناقص و ناتمام به ادای شان پرداخته باشد دارای چنین پیمانی نزد پروردگار نمی باشد.این نوع افراد با کسانی که نمازها را به طور کلی ترک نموده اند فاصله زیادی دارند وسرنوشتشان تفاوت کامل باهم دارد.[۴]

---

[۱] الصلاة ۵۱ـ۵۲وتعظیم قدرالصلاة ۹۳۶/۲.

[۲] نیل الاوطار ۳۷۶/۱.

[۳] تعظیم قدرالصلاة ۹۶۷/۲ـ۹۶۹.

[۴] همان ۹۷۱/۲.

ابن القیم-رحمه الله-می گوید: دلایل مزبور وسایر ادله نیز بیانگر این هستند که هیچ یک از کردارهای انسان جز درصورت انجام کامل نمازها پذیرفتنی نمی باشد، یعنی نماز کلید کارنامه وسرمآیه اصلی محسوب می گردد و بقای بهره نیز بدون اصل سرمآیه امکان پذیر نمی باشد. بنابراین هرگاه نمازها را ازدست داد تمامی کردارهایش بی ارزش اند.

جای تعجب است در کافر بودن کسی تردید داشت که بر ترک نماز اصرار می ورزد وبه هنگام اجرای حد قتلش نیز که در پیش چشم مردم پرتو شمشیر را بر گردنش می بیند از وی درخواست توبه می شود ولی همچنان بر کردار خویش پایدار است. کسانی که معتقد به کفر ترک کننده نماز نیستند ومی گویند فرد مزبور مؤمن محسوب شده واحکام میت بر وی اجرا می شود و یا می گویند: ایمان او بسان ایمان جبریل ومیکائیل است، آیا در تکفیر نکردن کسی که کتاب وسنت واجماع صحابه دال بر کفرش می باشد، شرم نمی کنند؟ [1]

از توضیحات گذشته به این نتیجه می رسیم که: شافعی-رحمه الله- معتقد به عدم کفر ترک کننده نماز ازروی سستی وتنبلی است، حال آنکه دلایلی از کتاب، سنت واجماع صحابه دال برکفر وی هستند ووظیفه هرانسان مسلمانی این است که پایبند نصوص صحیح شریعت بوده ونسبت به هیچ یک از ائمه ـ هراندازه بلندپآیه باشد ـ تعصب نورزد، به ویژه اگر وی در زمره کسانی بوده که راجع به تقلید ازاو هشدار داده باشد، چنانکه پیشتر به گفته وی (هرگاه حدیث صحیحی یافت شد که با مذهبم تعارض داشت، آن حدیث مذهب من است)، اشاره شد.

بحث سوم: حکم سحر وساحران

اهل سنت وجماعت معتقدند بنا به دلایلی از کتاب وسنت سحر وجادو حقیقت دارد، [2]پاره ای از دلایل قرآنی بدین شرح است:

۱ ـ ﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَٰنَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَ ۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَزَوْجِهِۦ ۚ وَمَا هُم

[1] الصلاة ابن القیم۶۲ـ۶۳.

[2] تفسیربغوی۹۹/۱، ابن کثیر۱۴۴/۱، قرطبی۴۷/۲، اضواءالبیان۴۴۴/۴وفتح الباری۳۲۲/۱۰.

بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْۚ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشْتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلْأَخِرَةِ مِنْ خَلَٰقٍۚ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْۚ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٢﴾ البقرة: ۱۰۲ ترجمه: و آنچه را که شیطان[صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی دادند مگر آنکه [قبلا به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی و[لی] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد وه که چه بد بود آنچه به جان خریدنداگر می‌دانستند}.

۲ ـ ﴿وَجَآءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾﴾ الأعراف: ۱۱۶ {و سحری بزرگ در میان آوردند}.

۳ ـ ﴿وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلْعُقَدِ ﴿٤﴾﴾ الفلق: ٤ {و از شر دمندگان افسون در گره‌ها}.

ودیگر آیات موجود دراین زمینه که حقیقت وتأثیرگذاری افسون را به اثبات می رسانند.

احادیثی از سنت پیامبر اکرم نیز این موضوع را تشریح می نماید که به مواردی ازآنها اشاره خواهیم کرد:

۱ ـ عائشه رضی الله عنها می گوید: (سحر النبی ﷺ حتی انه لیخیل الیه انه یفعل شیئا ومافعله حتی إذا کان ذات یوم هو عندي دعا الله ودعاه ثم قال: یا عائشة أن الله قد أفتانی فیما استفتیته فیه، قلت: وماذاک یارسول الله؟ قال: جائنی رجلان فجلس أحدهما عند رأسی والآخرعندرجلی ثم قال أحدهمالصاحبه: ما وجع الرجل، قال: مطبوب، قال ومن طبه؟ قال: لبید بن الاعصم الیهودی من بنی زریق، قال: فبماذا ؟ قال: فی مشط ومشاطة وجف طلعة ذکر، قال: فأین هو؟ قال: فی بئرذی أروان، قال: فذهب النبی ﷺ فی أناس من أصحابه إلی البئر فنظر إلیها وعلیها نخل ثم رجع إلی عائشة فقال: والله لکأن مائها نقاعة الحناء ولکأن نخلها رؤوس الشیاطین، قلت یارسول الله أفأخرجته قال: لافقد عافانی الله وشافانی وخشیت أن أثورعلی الناس منه شرا وأمربها فدفنت)[1] {پیامبرخدا جادو شد به گونه ای که گمان می کرد کاری را

[1] بخاری روایت کرده است، فتح الباری ۱۰/۲۳۵ـ۲۳۶.

انجام داده ولی در واقع چنان نبود، تااینکه روزی چند بارپشت سرهم خـدا را بـه فریـاد طلبیـد وسـپس فرمود: ای عائشه! آنچه را از خدا خواسته بودم برایم توضیح داد، گفتم: چه گونه ای پیامبرخدا ؟ فرمـود: دو نفرپیش من آمدند یکی ازآنها نزدیک سرم نشست ودیگری نزدیک پاهـایم، آنگـاه یکـی بـه دیگـری گفت: بیماری این مرد چیست؟ پاسخ داد: سحرزده است، گفت: چه کسی وی را جادو کرده ؟ گفت: لبیـد بن أعصم یهودی از خاندان زریق، گفت: به چه وسیله ای؟ گفت: با شانه و مو گرده خرمای نر، گفـت: او کجا است؟ گفت: درچاه ذی اروان است، راوی می گوید: پیامبرخدا به چاه ذی اروان رفـت وسـپس بـه سوی عائشه برگشت وفرمود: به خدا قسم آبش به سان دم کرده حنا ودرخت خرمایش مانند سر اهریمنها بود، گفتم: ای پیامبرخدا! آیا آن را بیرون آوردی؟ فرمود: نه زیرا خداوند مرا بهبود بخشید وترسیدم مردم را دچار بدبختی نمایم (یعنی مردم سحر را یاد گیرند وبدین وسیله خـود را بـدبخت نماینـد)، لـذا پیـامبر دستور زیرخاک کردنش داد و پنهان کرده شد.}.

۲ ـ سعدبن ابی وقاص رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا فرمود: (من اصطبح کل یوم تمرات عجـوة لم یضرـه سـم ولا سحرذالک الیوم إلی اللیل) [۱] { هرکه هر روز صبح چند دانه خرمای فشرده را بخورد تا شب آن روزهیچ زهر وافسونی وی را گزند نمی رساند.}

حدیث بالا دال بر این است که پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم سحر را تأثیر گذار وآسیب رسان قلمـداد نمـوده وخنثـی کردن آسیبهایش با اتخاذ اسباب امکان پذیر است، واین بیانگر آن است که سـحر، ثابـت ودارای حقیقـت می باشد.

فقها درباره حکم یادگیری وبکارگرفتن سحر اختلاف نظر دارند، امام ابوحنیفه، مالک، احمد بنابه روایتـی وجمهور علما معتقدند موجب کفرانجام دهنده اش می گردد. ولی امام شافعی- رحمه الله - مفصـل تربـه این مسأله پرداخته است[۲]، ایشان می گویند: اگر کسی سحر را یاد گرفت باید چگونگی وویژگی جـادو را از او پرسید، اگرآن را طوری توصیف نمود که موجب کفر بود مانند سحر بابلیان مبنی برنزدیکی به سـتاره ها وتاثیرگذاریشان، کافر محسوب می گردد، واگر هم موجب کفر نبود ولی معتقد بـه مبـاح بـودنش بـود بازهم کافر است وگرنه کفر به شمار نمی آید. شیخ محمد امین شنقیطی رحمه الله ایـن دیـدگاه را تـرجیح داده ومی گوید[۳]: واقعیت این است که باید در این زمینه تفکیک قائل شد، زیرا اگر سحر از آن دسـته بـود کـه

---

[۱] بخاری روایت کرده است، فتح الباری ۲۳۸/۱۰.

[۲] الام ۲۵۶/۱ـ۲۵۷.

[۳] تفسیر بغوی ۹۹/۱، ابن کثیر ۱۴۴/۱، قرطبی ۴۷/۲ والمغنی.

ستاره ها وپری مورد تعظیم قرار می گرفتند، بدون تردید واختلاف موجب کفر خواهد گشت. و سحر هاروت وماروت از این نوع به شمار می آید که آیات زیر بدان اشاره می نمایند:

۱ ـ ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ﴾ البقرة: ۱۰۲ ترجمه: و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان[صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند}.

۲ ـ ﴿وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡ﴾ البقرة: ۱۰۲ {آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلا به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زنهار کافر نشوی}.

۳ ـ ﴿وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ﴾ البقرة: ۱۰۲ {و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد}.

۴ ـ ﴿وَلَا يُفۡلِحُ ٱلسَّاحِرُ حَيۡثُ أَتَىٰ ٦٩﴾ طه: ٦٩ {و جادوگر هر جا برود رستگار نمی شود}.

واگر سحرزمینه کفر فراهم نمی کرد مانند بهره گیری از خواص برخی چیزها همچون چربیها ودیگر اشیاء حرام قطعی به شمار می آید ولی منتهی به کفر انجام دهنده اش نمی گردد.[۱]

مباحث دیگری نیز دراین زمینه هستند مانند حد سحر، توبه ساحران، حکم ساحر ذمی ودیگر مسائل معروف وشناخته شده که اختلاف زیادی درآنها وجود دارد وپرداختن بدانها بحث را به درازا می کشد.[۲]

---

[۱] اضواء البیان۴/۴۵۶.

[۲] همان۴/۴۵۶ـ۴۶۲ ودیگر منابع نوشته شده درزمینه تفسیر، فقه وحدیث.

باب سوم

عقیده شافعی در زمینه توحید و روش ایشان در اثبات آن.

این بخش سه فصل را در خود جای داده است:

- فصل اول: توحید عملی (الوهیت).
- فصل دوم: توحید اعتقادی (ربوبیت).
- فصل سوم: توحید اسماء وصفات.

یخش اول نه بحث را دربر می گیرد:

- **بحث اول: تعریف توحید.**
- **بحث دوم: هدف از آفرینش انسان وپری.**
- **بحث سوم: مسائل مربوط به قبرها.**
- **بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر خدا.**
- **بحث پنجم: بد بینی (تطیر).**
- **بحث ششم: باران طلبیدن از طریق ستاره ها.**
- **بحث هفتم: برخی واژه هایی که مورد پسند امـام شـافعی نبوده اند.**
- **بحث هشتم: شفاعت.**
- **بحث نهم: طلسم وتعویذ.**

بحث اول:

تعریف توحید عملی (الوهیت)

واژه "توحید" مصدر "وحّد یوحّد توحیدا" است وریشه "وحد" از نظر زبان شناختی به معنی: انحصار چیزی در ذات، یا صفات و یا کردارهایش بوده به گونه ای که در زمینه های مزبور همتایی نداشته باشد.

ولی هرگاه باب "تفعیل" از آن ساخته وگفته شد: "وحّد الشیئ توحیدا" بدین معنی است که: او را یکی قرار داد و یا به یکتایی نسبت داد. خداوند متعال از زبان کافران می فرماید: ﴿ أَجَعَلَ ٱلۡأٓلِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًاۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيۡءٌ عُجَابٞ ٥ ﴾ ص: ٥{آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده این واقعا چیز عجیبی است}.

واما تعریف اصطلاحی توحید عملی (الوهیت) عبارت از این است: انسان همزمان با انجام عبادات برای خدای یکتا اعتقاد قاطع داشته باشد که ایشان بی همتا وسزاوار پرستش است. بهترین ودقیق ترین جمله ای که مفهوم مزبور را برساند، شعار توحید (لااله الا الله) می باشد، زیرا معنایش چنین است که: جز خدا معبود حقیقی وجود نداشته وجز او کسی شایسته پرستش نیست.[۱]

علت نامگذاری پرستش خدای یکتا به توحید این است که چون بنده با اعتقاد خویش خدا را یکی قرار داده وبه بی همتاییش اعتراف نموده است ودر پرتو آن از طریق انحصار عبادت درحق وی، تنها او را به فریاد طلبیدن، وایمان به برنامه ریزی وآفریننده گیش داشتن، اعتقاد به دارا بودن اسماء حسنی وکاملترین صفات وفقط وی را سزاوار پرستش دانستن، با ایشان ارتباط برقرار می نماید.[۲] هدف از آفرینش انسان و جن، فرستادن پیامبران وفرود آوردن کتابها وپیامهای آسمانی در راستای تحقق بخشیدن به همین توحید است وبهشت ودوزخ نیز برای حاملان ومخالفان آن فراهم آمده اند.

خداوند سبحان دراین باره چنین می فرماید: ﴿ وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ ﴾ الذاریات: ٥٦ {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند}.

---

[۱] قاموس المحیط ، ماده وحد، لسان العرب۴۴۶/۳، دعوةالتوحید اثر: محمدخلیل هراس، لوامع الانوارالبهیة۵۷/۱، مجموع الفتاوی۱۰۴/۱و۱۰۶/۱۹، مدارج السالکین۲۵/۱، اجتماع الجیوش الاسلامیة۴۷وشرح العقیدةالطحاویة۲۳.

[۲] دعوةالتوحید۴۷.

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ﴿٢٥﴾﴾ الأنبياء: ۲۵ {و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید}.

﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَۖ﴾ النحل: ۳۶ {و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [=فریبگر] بپرهیزید}.

﴿وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ حُنَفَآءَ وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَذَٰلِكَ دِينُ ٱلۡقَيِّمَةِ ﴿٥﴾﴾ البينة: ۵ {و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین [خود] را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همین است}.

آیات موجود دراین زمینه بسیار زیادند بلکه همه آیات وسوره های قرآن بیانگر توحید هستند. چه خوب گفته اند که: سراسر قرآن از مسأله سرنوشت سازتوحید بحث به میان می آورد، زیرا مندرجات قرآن حول محورهای زیر بحث می نماید:

۱ ـ خبر از خدا واسماء وصفات وی.

۲ ـ فراخوان مردم به پرستش خدای بی همتا.

۳ ـ امر ونهی ومکلف نمودن مردم به عبادت که از لوازم توحید به شمار می رود.

۴ ـ مباحث مربوط به موحدان وپاداششان در دنیا وآخرت.

۵ ـ مباحث مربوط به مشرکان ومجازاتشان در دنیا وآخرت.[1]

با وجود اهمیت این گونه عقاید سرنوشت ساز کسانی را که در زمینه توحید قلم فرسایی کرده اند، می بینیم نه تنها اعتنایی بدان نمی ورزند بلکه موحدان وهشدار دهندگان قضیه توحید را نیز به باد انتقاد گرفته اند ولذا در تفسیر این واژه پراهمیت به بیراهه رفته وروشها ودسته های متفاوتی را پدید آورده اند:

۱ ـ معتزلیها نفی صفات الهی را داخل اصل توحید دانسته ومعتقدند: هرکه بگوید: خداوند دارای علم یا اراده است و یا درآخرت دیده می شود، از صفوف یکتاپرستان بیرون رفته است.چون توحید عبارت از نفی صفات می باشد وخود را موحد نامیده اند.

۲ ـ افراط گرایان جهمیه وجبریه گامی جلوتر رفته و ویژگیهای خداوند سبحان همچون: دانش، شنوایی وبینایی را انکار نمودند. محور اصلی این دیدگاه انکار حقایق اسماء وصفات خدا است واعتقاد به جبر را

[1] شرح العقیدةالطحاویة ۸۹ وشرح الفقه الاکبر اثر: ملا علی قاری.

نیز بدان افزودند که عبارت از این است: خداوند آفریننده کردار بندگان می باشد ولذا انتساب آنها به ایشان و اعتقاد بدان با اصل توحید منافات دارد.

۳ ـ گروهی از جهمیها وفلاسفه نیز براین باورند که: توحید یعنی انکار ماهیت زائد بر وجود پروردگار، انکار صفات کمال واعتقاد به فقدان شنوایی، بینایی، توانایی، اراده وحیات. ودو معنای جداگانه در ذات خدا وجود ندارد چون اگر چنین باشد خداوند مرکب وجسمی ترکیبی بوده وازهمه جوانب یکتا نخواهد بود.

این یکتایی که ایشان آن را حقیقت پروردگار قلمداد نموده اند امکان وجود خارجی برایش متصور نیست زیرا محال است ذات فاقد صفاتی درجهان خارج وجود داشته باشد ولذا پیشینیان گفته اند: تعطیل کنندگان صفات چیزی معدوم ومعتقدان به جسم برای خدا (مجسمه ها) نیزبتی را می پرستند. این گونه توحید باعث شد گروهی از ایشان قائل به"حلول واتحاد" شوند[۱]

۴ ـ توحید افراط گرایان اهل تصوف: صوفیان افراطی توحید را اینگونه تعریف نموده اند که عبارت از: شهود ورؤیت حقیقت توحید می باشد. پس انسان یکتاپرست ازدید ایشان کسی است که وجود خدا را با سایر چیزها یکسان ببیند، یعنی آنان اهل وحدت وجودند. به باور ایشان وجود همه اشیاء یک چیزاست ومعتقد به وجود قدیم وجدید، خالق ومخلوق وواجب وممکن نیستند بلکه همه اشیاء از وجودی یکسان برخوردارند.

عده ای دیگر از اهل تصوف (حلولیها) می گویند: ذات خدا درهمه چیز حلول کرده است. ابن القیم – رحمه الله– در این باره چنین سروده است:

وأتی فریق ثم قال وجدته هـــذا الوجود بعینه وعیان
ما ثم موجود سواه وانما غلط اللسان فقال موجودان
وأتی فریق ثم قال وجدته بالذات موجدا بکـــل مکان
هو کالهواءبعینه لاعینه تملأ المکان ولایری بعیان[۲]

گروهی آمدند وگفتند: خدا را یافتم که عین وجود است، جزوی چیز دیگری وجود ندارد وزبان به اشتباه رفت که گفت دو وجود درعالم هست.گروهی دیگر آمدند وگفتند: ذات خدا را در همه جا یافتم، او بسان هوا است که همه جا را پر می کند ولی با چشم سر دیده نمی شود.

---

[۱] مجموع فتاوی ابن تیمیه۱۳۴/۲ والصواعق المرسله۹۲۹/۳.

[۲] شرح نونیةابن القیم اثر هراس۶۰ـ۶۶.

۵ ـ توحید از نظر عموم متکلمان: عامه متکلمان در نوشته هایشان توحید را تأیید می کنند وهدفشان این است توحید را به سه نوع تقسیم نموده ومی گویند: خداوند در ذات، صفات وافعال بی نظیر و بی همتا است وکسی شبیه وی نیست.

مشهورترینشان نوع سوم (توحید افعال) است وآن یعنی اینکه: آفریننده جهان هستی یک است. ایشان می پندارند توحید مطلوب همین بوده ومعنای لااله الا الله نیز این است، به گونه ای که توحید عملی (الوهیت) را دراختراع ونوآوری خلاصه کرده اند. واینک به فرازهایی ازگفته های خودشان دراین زمینه اشاره خواهیم کرد:

شهرستانی می گوید: اهل سنت ـ مرادش از اهل سنت اشعریها ودنباله روانشان است ـ وهمه صفاتیها توحید را چنین تعریف کرده اند که: خداوند در ذات، صفات وافعال بی همتا وبدون شریک است.[۱]

ابوطالب مکی می گوید: توحید عبارت از اعتقاد واطمینان درونی به یکتایی خدا است واینکه او نخستینی بدون دوم وموجودی عاری از ابهام وتردید می باشد. وهمچنین اسماء، صفات و جلوه های نورانیش غیر مخلوق وتفکیک ناپذیر ازذات او هستند.[۲]

نسفی درکتاب "العقائد النسفیة" می گوید: واحد ویکتا بودن یعنی اینکه آفریننده جهان یکی است ومفهوم "واجب الوجود" جز بریک ذات قابل اطلاق نیست. توحید نیزبه معنای: عدم اشتراک در وجوب است، وپیامد آن به تکثرناپذیری در جزئیات می انجامد.[۳]

ابن عاشور ابیاتی را دراین زمینه سروده ومی گوید:

یجب لله الوجود والقدم　　کذا البقاء والغنی المطلق عم

وخلقه لخلقه بلا مثال　　ووحدة الذات ووصف والفعال

صفات وجود، قدیم بودن، بقاء، بی نیازی مطلق، آفرینش، ووحدت در ذات وصفات وافعال برای خدا واجب است.

شارح این ابیات می گوید: وحدت یعنی اینکه در ذات وصفات وافعال همتا ودومی ندارد.[۴]

وبالاخره نویسنده کتاب "جوهرة التوحید" می گوید:

---

[۱] الملل والنحل ۴۲/۱.

[۲] قوت القلوب ۸۳/۲ـ۹۰.

[۳] شرح العقائد النسفیة ۳۳.

[۴] الدر الثمین والمورد المعین ۲۱ـ۲۲.

فواجب له الوجود والقـــدم　　كذا بقاء لا يشاب بالعـدم

قيامه بالنفس وحدانيـــــة　　منـــزها اوصافه سنيــة

پس وجود وقدیم بودن، وهمچنین بقاء وفنا ناپذیری برای خداوند واجب است.او از نظر ذات یکتا وهمه اوصاف بلند وشکوهمندش به دور از معایب وکاستیها است.

شارح ابیات بالا در توضیح آنها چنین می گوید: مراد از وحدت ذات عدم ترکیب از اجزاء، از وحدت صفات تکثرناپذیری دریک جنس واز وحدت افعال این است که غیر ازخدا کسی دارای تاثیر نیست.[۱]

اینها پاره ای از تعابیر ونوشته های متکلمان بود که فهم وبرداشت ایشان از قضیه توحید را روشن می نماید، سایر نوشته ها نیزحول یک محور می چرخند و شاید در روش تعبیر باهم اختلاف داشته باشند. توحید بی شائبه از دید ایشان این است که انسان به ربوبیت خدا اعتقاد داشته باشد واصلا به حق خدا بربندگانش و یا حکمت وی درآفرینش انسانها وجنیان اعتنا نکرده اند. خطرهای این موضعگیری وکاستیهای تعریف متکلمان از توحید درنوشته های یکی از متاخرانشان متبلور شده که می گوید: اعتقاد درست این است که آفریننده بندگان وکردارهایشان وتأثیر گذار واقعی تنها خداوند است وبس وخلاف آن به شرک می انجامد.....

کسی معتقد به نظام اسباب ومسببات بوده وبگوید خداوند اسباب را جهت دست یابی به مسببات ونتایجشان فراهم ومقرر نموده است وتنها خداوند تأثیر وفاعل حقیقی می باشد، مؤمن محسوب می گردد گرچه درتشخیص سبب دچار اشتباه شود، چون اشتباه وی درسبب است نه در سبب آفرین واقعی که خداوند خالق ومدبر می باشد....

هرگاه در گفته های مسلمانان به تعابیری برخورد شد که دال بر انتساب چیزی به غیر خدا بود، باید آن را برمجاز عقلی حمل نمود ودستاویز تکفیرشان قرار داده نشود. بنابراین اگر کسی گفت: ای پیامبرخدا شفایم ده ونیازهایم را برآورده ساز، مقصودش این است که پیش خدا برایم شفاعت کن وجهت فراهم کردن زمینه دست یابی بدانها درحق من دعا کن.[۲]

این گونه تعریفات بیانگر انحراف خطیر ایشان درفهم قضیه توحید است که ناشی از درک نکردن دعوت پیامبران به ویژه آخرین فرد قافله عظیم ایشان واطلاع نداشتن از اوضاع وعقاید مردم مکه ودیگر سرزمینهای آن دوران می باشد که به خالقیت خدا اعتراف کرده وصفات وی را درآفرینندگی و روزی

---

[۱] جوهرة التوحيد ۴۸.

[۲] هذه مفاهيمنا ۱۱۶.

رسانی منحصرنموده بودند وآن را توحید اعتقادی (ربوبیت) می نامیدند، یعنی خدا را درافعالی همچون خلق، رزق، زنده کردن وامثال آنها یکتا وبی شریک دانستن.

جهت روشن شدن مسأله مزبور وپرده برداشتن از روی اشتباهات وانحرافات این گونه عقاید به فرازهایی از سخنان محمد بن عبدالوهاب–رحمه الله– اشاره خواهیم کرد که تضاد آنها با مراد خداوند را ثابت می نماید:

ایشان می گویند: بدان که توحید عبارت از اختصاص دادن خداوند به عبادت است واین همان آئینی بوده که خداوند پیامبران را جهت روشن کردنشان به سوی مردم گسیل داشت.

نخستین پیام آورالهی نوح علیه السلام است که چون قوم وقبیله اش درباره محبت اشخاصی نیکوکار(ود، سواع، یغوث، یعوق ونسر) دچار افراط وزیاده روی شده بودند، خداوند وی را به سوی ایشان روانه کرد تا عقایدشان را از خرافات بپیراید.

آخرین فرد قافله عظیم ومبارک پیام آوران الهی محمد صلی الله علیه وسلم است که پیکر آن نیکوکاران را شکست وخدا ایشان را به سوی مردمانی روانه کرد که اهل عبادت، حج، صدقه وذکر بودند ولی برخی مخلوقات را مانند فرشتگان، عیسی پسر مریم علیه السلام ونیکوکارانی دیگرواسطه میان خود وخدایشان قرار داده بودند ومی گفتند: ما آنها را وسیله تقرب به خدا قرار داده وخواستار شفاعتشان نزد خدای متعال هستیم. لذا خداوند سبحان محمد را در میان ایشان برگزید تا به تجدید وپیراستن آئین ابراهیم علیه السلام پرداخته وبه آنان اعلام نماید که این گونه تقرب جستن واعتقاد، حق مسلم خدا وکسی را شایستگی احراز آن نیست. وگرنه مشرکین دوران پیامبر به آفرینندگی، روزی رسانی، زنده کردن ومیراندن ومدیریت مطلق پروردگار ایمان واطمینان داشتند.

خداوند متعال پیرامون اعتراف مشرکان دشمن پیامبربه مطالب فوق می فرماید: ﴿ قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَمَن يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَمَن يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ ٱللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ ﴾ یونس: ۳۱ ترجمه: بگو کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می‌بخشد یا کیست که حاکم بر گوشها و دیدگان است و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده خارج می‌سازد و کیست که کارها را تدبیر می‌کند خواهند گفت‌خدا پس بگو آیا پروا نمی‌کنید}.

ایشان پس ازاشاره به آیاتی دراین زمینه می فرماید: وقتی معلوم گشت که آنان به این مسائل اعتراف نموده ولی با وجود آن موحد شناخته نمی شدند، ودانستی که توحید مورد انکار آنها توحید عبادت

وعملی بود، چنانچه شب وروز خدا را به فریاد می طلبیدند وسپس فرشتگان، یا بنده ی نیکوکاری مانند"لات" و یا پیامبری را واسطه قرار می داند، ومعلوم شد که پیامبر خدا بخاطر این انحرافات با ایشان به مبارزه برخواست وهدفش برگرداندن آنان به دایره اخلاص بندگی برای خدا بود چنانکه قرآن می فرماید: ﴿ وَأَنَّ ٱلْمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا۟ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾ ﴾ الجن: ١٨ {و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید}. و یا می فرماید: ﴿ لَهُۥ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ ۖ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَىْءٍ ﴾ الرعد: ١٤ {دعوت حق برای اوست و کسانی که [مشرکان] جز او می‌خوانند هیچ جوابی به آنان نمی‌دهند}. ودانستی که هدف از مبارزه پیامبر خدا با ایشان این بود تا دعا، ذبح حیوان، نذر، یاری خواستن وسایر انواع عبادت را تنها برای خدا انجام دهند وبالاخره برایت روشن گشت که تنها اقرار ایشان به توحید اعتقادی(ربوبیت) کافی نبود وواسطه قرار دادن فرشتگان، پیامبران و دوستان مقرب الهی باعث حلال نمودن جان ومالشان شد، به این نتیجه رسیدی که توحید مورد نظر پیامبران چطور بوده است. واساس شعار توحید (لااله الاالله) نیز بر همین معنا پایه ریزی گشته است. وآنچه مشرکان توحیدش می نامیدند متشکل از حق وباطل بود واگرهم تمامی مندرجاتش حق قلمداد می شد موجب خروجشان از دایره شرک مورد نظر قرآن که موجبات مبارزه پیامبر با آنان را فراهم کرد، نمی شد بلکه می بایست به محتوا وآثار مترتب بر لااله الاالله اعتراف می کردند.[1]

مراد از"اله"، خدای توانا بر اختراع ونوآوری نیست چنانکه پیشوایان متکلمان، الوهیت را چنین تعریف نموده ومعتقدند هرکس تنها خدا را مخترع ومبدع بداند، یکتاپرست و به لااله الاالله اعتراف نموده است. زیرا مشرکین دوران پیامبر نیز چنان اعتقادی داشتند ولی مشرک محسوب می شدند. لذا "اله" حق وواقعی کسی است که سزاوار پرستش باشد وسر تعظیم جز برای وی فرود آورده نشود. پس واژه "اله" به معنی "مألوه" یعنی معبود وپرستش شده می باشد.[2]

توحید یعنی تنها خدا را عبادت وبندگی کردن وشرک هم یعنی اینکه الهی دیگر در کنار خدا تصور وقرار داده شود. آنچه این مسأله رابیشتر وضوح می بخشد، این است که واژه "توحید" در سنت و احادیث پیامبر خدا به کرات وارد گشته وچنان توضیح داده شده که جای بحث وگمان را برای هیچ کس باقی نگذاشته است.

---

[1] کشف الشبهات ٩٣/١ـ٩٥.

[2] لسان العرب ٤٦٧/١٣.

دو پیشوا وپیشاهنگ بزرگوار دانش حدیث یعنی امام بخاری ومسلم _رحمه الله_ از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کنند که[۱]: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم معاذ بن جبل را به سرزمین یمن گسیل داشت، خطاب به ایشان فرمودند: (انک تقدم علی قوم من اهل الکتاب فلیکن اول ما تدعوهم الی ان یوحدوا الله تعالی فاذا عرفوا ذالک فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی یومهم ولیلتهم فاذا صلوا فاخبرهم ان الله افترض علیهم زکاة فی اموالهم تؤخذ من غنیهم فترد علی فقیرهم فذا اقروا بذالک فخذ منهم وتوق کرائم اموال الناس.) [۲] ترجمه: تو پیش گروهی از اهل کتاب می روید، لذا باید دروهله اول ایشان را به یکتاپرستی دعوت نمایی، وقتی آن را پذیرفتند آنگاه به ایشان خبر بده که خداوند درهر شبانه روز پنج فرض نماز برآنان واجب کرده است، سپس به ایشان اطلاع بده که خدا سهمی را به عنوان زکات در اموالشان قرار داده که ثروتمندان گرفته شده وبه مستمندانشان داده می شود، وقتی بدان اعتراف کردند از آنان بستان وازدیگر اموال ارزشمندشان پرهیز کن.}

در روایتی دیگر چنین آمده که: (ادعهم الی شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله) [۳] { ایشان را به گواهی دادن به یکتایی خدا ورسالت من دعوت کن.} در روایتی چنین است: (فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله) [۴] { باید در آغاز کار آنان را به عبادت خدا فراخوانی} در روایت دیگر از امام بخاری چنین می فرماید: (فاذا جئتهم فادعهم الی ان یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله.) [۵] { هرگاه وارد سرزمینشان گشتی ایشان را به گواهی واعتراف به توحید عملی (الوهیت) ورسالت محمد دعوت کن.}

در روایتی از امام مسلم آمده است: (فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله عزوجل) [۶] {باید نخستین چیزی که ایشان را بدان فرا می خوانی بندگی خداوند باشد}.

بنابراین توحید یعنی انحصار امر بندگی درحق خدا وپرهیز از غیر ایشان وشعار توحید نیز همین معنا را می رساند. یکی از داناییهای امام بخاری این است که در صحیح خود کتاب توحید را با این حدیث آغاز

---

[۱] تعبیر اینجا ازبخاری است.

[۲] فتح الباری۳/۳۴۷و شرح نووی برمسلم۱/۱۹۹.

[۳] فتح الباری۳/۳۵۸ ومسلم۱/۱۹۷.

[۴] فتح الباری۳/۳۲۲.

[۵] همان۳/۳۵۷ و۸/۶۴.

[۶] صحیح مسلم با شرح نووی۱/۱۹۹.

می کند (باب ما جاء فی دعاء النبی صلی الله علیه وسلم امته الی توحید الله تبارک وتعالی)[۱] هدف ایشان از ذکر حدیث مزبور این است که محتوای دعوت پیامبر را مبنی براختصاص عبادت به خدا، روشن نماید، واین امر همان توحیدی است که خداوند جایگزینی برایش به رسمیت نشناخته وخلاف آن را نمی پذیرد.

سپس حدیث دیگری را به دنبال حدیث مزبور می آورد تا این موضوع را بیشتر وضوح بخشیده وپرده از روی حقیقت توحید مورد نظر پیامبر بردارد. وآن حدیث معاذبن جبل رضی الله عنه است که پیامبر خدا خطاب به وی فرمود: (یا معاذ اتدری ما حق الله علی العباد قال: الله ورسوله اعلم. قال: ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا. اتدری ما حقهم علیه؟ قال: الله ورسوله اعلم. قال: ان لا یعذبهم.)[۲] { ای معاذ! آیا می دانی حق خدا بر بندگانش چیست؟ گفت: خدا وپیامبرش بهتر می دانند. فرمود: این است که او را عبادت کرده وشریکی برایش قرار ندهند. آیا می دانی حق ایشان بر خدا چیست؟ گفت: خدا وپیامبرش بهتر می دانند. فرمود: این است که آنان را کیفر ندهد}.

پس ایشان مفهوم توحید را روشن نموده ودر آغاز به بیان اختصاص عبادت به خدا وغیر او را باور نداشتن که توحید عملی (الوهیت) نام دارد، می پردازد، چون کسی بدان اعتقاد داشته باشد حق مسلم خداوند را ادا نموده ودربرگیرنده ایمان به همه اسماء وصفات وربوبیت و فرمانروایی وی بر تمامی مخلوقات است.[۳]

حدیث دوم: عبدالله بن عمر رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: (بنی الاسلام علی خمس علی ان یوحدالله)[۴] { ساختمان اسلام بر پنج پآیه ازجمله توحید ویکی دانستن خداوند، بنیان نهاده شده است} درروایتی چنین است: (علی ان یعبدالله ویکفر بما دونه)[۵] { بر بندگی خدا وباور نداشتن به غیر وی پآیه ریزی گشته است.}

درروایتی دیگر چنین آمده: (شهادة ان لااله الا الله وان محمدا عبده ورسوله)[۶] { یکی از آنها اعتقاد وگواهی دادن به یکتایی خدا و بندگی ورسالت محمد است.}

---

[۱] فتح الباری ۳۴۷/۱۳. یعنی این باب به دعوت پیامبر از امتش برای عبادت خدای متعال می پردازد.

[۲] همان.

[۳] کتاب التوحید اثر: عبدالله غنیمان ۳۶/۱ـ۳۷.

[۴] شرح نووی برمسلم ۱۷۶/۱.

[۵] همان ۱۷۷/۱.

[۶] همان.

این حدیث نیزهمچون حدیث پیشین بیانگر یک چیزاست وآن اینکه نخستین پآیه اسلام توحید یعنی بندگی خدا وباورنداشتن به غیراز وی می باشد، وبزرگترین وجامع ترین جمله ای که این معنا رابرساند، شعار توحید (لااله الا الله و محمد رسول الله) است.

حدیث سوم: جابر رضی الله عنه در توصیف وبیان کیفیت حج پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم به نکته ای اشاره کرده ومی گوید: (فاهل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالتوحید[لبیک لاشریک لک])[1] { سپس پیامبرخدا شعارتوحید یعنی جمله لبیک لاشریک لک را برزبان جاری ساخت.}

و جمله کلام اینکه: احادیث مزبور حق خداوند سبحان بر بندگان را که عبارت از توحید است، روشن می سازند، وآنگاه توحید را به اختصاص عبادت به خدا وعدم اعتقاد به غیر وی، تفسیر نموده اند؛ چنانچه خداوند می فرماید: ﴿فَمَن يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنۢ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ البقرة: ۲۵٦.{ پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است}. بنابراین کسی حق ندارد در برابر توضیح خدا ورسول صلی الله علیه وآله وسلم قد علم کرده وسخنی برای گفتن داشته باشد، ودیگر به سخنان متکلمان وبدعت گذاران که درراستای گسترش بدعت وخرافات میان امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم می کوشند، اعتنایی نمی شود، واگر بیم به درازا کشیدن بحث نمی بود این موضوع را چنان بسط می دادم که شبهات ودروغ پردازیهای ایشان را ریشه کن نماید.[2]

تعریف توحید از منظر امام شافعی رحمه الله

امام شافعی معتقد است: توحید عملی (الوهیت) عبارت از انحصار عبادت درحق خدا است، و این امر حقیقت توحید به شمار می آید، لذا هرکه بدان اعتقاد ورزد، حق خدا را ادا نموده است. چون شامل اعتراف به ربوبیت وپروردگاری خدا وایمان به اسماء وصفات ایشان است، ومعتقد است پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخاطر این گونه توحید بود به مبارزه با مشرکان برخواست وگرنه ایشان به تصحیح انحرافات کسانی اقدام نمی کرد که به ربوبیت خدا اعتقاد داشته و دچار انحراف نشده بودند.

ولذا وقتی یک نفرپیش امام مزنی، شاگرد ممتاز وبرجسته امام شافعی رفت وپیرامون علم کلام ازوی سؤال کرد، گفت: من این علم را دوست ندارم وچنانکه امام شافعی از آن جلوگیری کرد، من هم از

---

[1] همان ۲/۸۸۷.

[2] تیسیر العزیز الحمید ۳۲ــ۴۷ ، شرح العقیدة الطحاویة ۷۷ــ۹۸ ودعاوی المناوئین لدعوةالشیخ محمدبن عبدالوهاب ۳۲۸ـ۳۴۶.

فراگیریش جلوگیری می نمایم، چون از ایشان شنیدم می گفت: درباره دانش کلام وتوحید از امام مالک سؤال شد، درپاسخ گفتند: امکان ندارد گمان کنیم پیامبرخدا ﷺ آداب قضای حاجت را به امتش یاد داده ولی قضیه توحید را به ایشان آموزش نداده باشد. توحید آن است که پیامبر خدا در توضیحش فرمود: (امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لااله الاالله)[1] {به من فرمان داده شده تا اعتراف به یکتایی خدا با مردم مبارزه کنم.} بنابراین آنچه موجب حفظ جان ومال گردیده، توحید محسوب می شود.[2]

ومعلوم ومحقق است آنچه باعث نگهداشت جان مال می گردد، باورنداشتن به غیر خدا وایمان واعتقاد راسخ به خداوند سبحان می باشد. موضعگیری امام مالک رحمه الله نیز پرده از روی عمق ودقت بینش سلف پیرامون توحید مورد نظر پیامبران برمی دارد وامام شافعی، مزنی ودیگر ائمه نیز چنان راهی را پیموده اند. بنابراین دانش پیشینیان از طریق راو یانی معتبر به دانش پیامبر خدا پیوند می خورد ولی اسناد ومدارک دانش پسینیان(خلف) به فلاسفه، صابئیها، یهودیان و مسیحیان برمی گردد، پس کدام یک از این دو دانش دارای اعتبار بیشتر وسزاوار دنباله روی است؟ !.

بحث دوم : هدف از آفرینش انسان وجن

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ ﴾ الذاریات: ٥٦ {و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند}. شافعی دراین باره می گوید: خداوند مخلوقات را برای عبادت وبندگی آفریده است. درجایی دیگر می گوید: خداوند برای تثبیت وتقویت قلب پیامبر دربرابر آزارهای مشرکان آیاتی را فرود آورده و می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٩٨﴾ ﴾ الحجر: ٩٧ - ٩٨ {و قطعا می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود. پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش...} تاآخرسوره. پس خداوند ابلاغ دعوت به ایشان وپرستش خود را در آیات متعددی برپیامبر واجب نموده ولی جنگ وپیکاروقطع

---

[1] این حدیث را : ابن عمر، ابوهریره، جابر، انس، نعمان بن بشیر، اوس بن حذیفه وطارق اشجعی روایت کرده اند و امام بخاری و مسلم نیز در صحیحین خود آن را آورده اند وبه حد تواتر رسیده است. صحیح بخاری۱/۷۰ــ۷۱ مسلم۲۱ــ۲۲ وسیراعلام النبلاء۱۰/۲۶ـ۲۷.

[2] سیراعلام النبلاء۱۰/۲۶.

ارتباط با آنان را با آنان واجب نکرده است.[۱] وهمچنین سوره کافرون را بر ایشان نازل کرد که: ﴿قُلْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْكَٰفِرُونَ ۝١ لَآ أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۝٢﴾ الکافرون: ۱ - ۲ {بگو ای کافران! آنچه می‌پرستید نمی‌پرستم.}

از سخنان شافعی چنین برمی آید که به باور ایشان هدف از آفرینش انسان و جن وگسیل داشتن پیامبران، تنها خدا راپرستش نمودن است.

شافعی در تفسیرآیه ﴿أَيَحْسَبُ ٱلْإِنسَٰنُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ۝٣٦﴾ القیامة: ۳۶ {آیا انسان گمان می‌کند بیهوده آفریده شده است}، می گوید: تا آنجا که من اطلاع دارم همه مفسرین واژه "سُدی" را برای کسی بکاربرده اند که هیچ دستوری به وی داده نشود.[۲]

بحث سوم: مسائل مربوط به قبور

مسأله اول: حکم برافراشتن آرامگاه و ساختن گنبد، مساجد و... برروی آن.

چنانچه واضح است انسانها پیش از دوران حضرت نوح؛ موحد ویکتاپرست بودند ولی براثر پدیده افراط در محبت نیکوکاران، مردم به شرک وبت پرستی گرایدند. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آیه ﴿وَقَالُوا۟ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۝٢٣﴾ نوح: ۲۳ {و گفتند زنهار خدایان خود را رها مکنید و نه ود را واگذارید و نه سواع و نه یغوث و نه یعوق و نه نسر را} می گوید: اینها نام افرادی نیکوکار از قوم نوح بودند که شیطان پس از فوت آنان به پیروانشان الهام کرد که سمبل وپیکرهایی را در جای نشست و مجالسشان درست کرده ونام آنان را بر آنها بگذارید، ایشان نیز چنان کردند ولی پرستش نمی گشتند، تا اینکه آن دسته از دنیا رفتند و افراد پس از ایشان اصل مسأله را فراموش نموده و به پرستش پیکرهای ساخته شده روی آوردند.[۳]

ابن جریر طبری در تفسیر خود ذیل آیه: ﴿كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳ {مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت}،

---

[۱] الام ۱۵۹/۴ وطبقات السبکی ۱۳۶/۲.

[۲] الرسالة ۲۵ .

[۳] صحیح بخاری ۱۸۷۳/۴.

می گوید: ابن عباس پیرامون این مسأله چنین می فرماید: حد فاصل دوران آدم تا نوح ده قرن بود وهمه بر اساس شریعت حق الهی حرکت می کردند و پس از آن دچار اختلاف وتفرقه گشتند، ولذا خداوند متعال پیامبران را به عنوان مژده رسان وبیم دهنده به سوی ایشان گسیل داشت.[۱]

بنابراین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهایت سعی وتلاش خود را بکار می برد تا امت وپیروانش گام به گام ملل پیشین حرکت ننمایند وایشان را با شدت هرچه تمامتر از عواقب دنباله روی از آنان برحذر می داشت، زیرا این گونه افراط وزیاده روی مهمترین سبب زمینه ساز شرک وبت پرستی به شمار می آید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله دراین باره می گوید: قانونگذار(خداوند) بخاطر همین امر است که از ساختن مساجد بر مزارها جلوگیری کرده است، چون بسیاری از مردم را یا به شرک بزرگ و یا به گونه ای دیگر به شرک گرفتار نموده است، زیرا وقتی انسان از طریق پیکر نیکوکاران وطلسم ستارگان دچار شرک گردد، به طریق اولی از طریق آرامگاهشان به شرگ می گراید.

ولذا می بینیم مشرکان کنارمزار صالحان آنچنان به گریه وزاری وعبادت می پردازند که نه در مساجد ونه در وقت سحر چنین حالتهایی برایشان پیش نمی آید، برخی از ایشان درکنار مقبره ها سربه خاک می سایند وبیشترشان به گونه ای چشم امید به برکت نماز ودعا پیش آنها دارند که در مساجد چنان امید وآرزویی در دل ندارند، ولذا پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم در راستای ریشه کن نمودن این غده چرکین وسرطانی از نماز خواندن نزدیک مقبره ها جلوگیری کرد گرچه نماز گذار چنان قصدی هم نداشته باشد، چنانکه به منظورخشاکندن ریشه شرک از نماز خواندن در وقت طلوع وغروب خورشید نیز جلوگیری کرد چون مشرکان در آن اوقات روبه خوریشد نماز می خواندند.

ایشان در ادامه می گویند: واما اگرکسی به قصد تبرک کنار مزاری نماز خواند، در لجنزار خصومت آشکار با خدا ورسولش، و سرپیچی از دین خدا وبدعت گذاری غوطه ورشده است، زیرا مسلمانان اجماع واتفاق نظر دارند که نماز خواندن نزدیک مقبره ها جایز نیست وکسیکه آنها را مساجد قرار دهد نفرین گشته است. بنابراین اقامه نماز کنار مزارها وساختن مسجد بر روی آنها به عنوان یکی از بزرگترین اسباب زمینه ساز شرک وگمراهی قلمداد می شود، چون اخبار یقین بخشی از پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم مبنی بر جلوگیری شدید ومجدانه از آن، روایت گشته است، وعموم مسلمانان نیزبا پیروی ازسنت صحیح وروشن ایشان از ساختن مساجد برروی مزارها جلوگیری کرده اند.

---

[۱] تفسیر ابن جریر طبری۳۳۴/۲.

پیروان امام احمد، مالک وشافعی بناسازی بر روی مزارها را حرام دانسته وگروهی نیز فتوا به کراهتش داده اند، ولی باید از روی حسن ظن به این عده فتوایشان را برکراهت تحریمی حمل نمود چون نباید گمان برد ایشان چیزی را تجویز کرده اند که پیامبر خدا ﷺ انجام دهنده اش رانفرین وازآن جلوگیری کرده است.[۱]

احادیث زیادی در رابطه با تحریم بناسازی بر روی قبرها روایت شده اند که در اینجا به پاره ای از آنها اشاره خواهیم کرد:

۱ ـ عائشه می گوید: ام سلمه خبر کلیسایی که درسرزمین حبشه دیده بود وتصاویر ومجسمه هایی موجود در آن را برای پیامبر ﷺ بازگو می کرد، پیامبر فرمود: (اولئک اذا مات فیهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجدا وصورا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عندالله) [۲] {آنان کسانی بودند وقتی یکی از بندگان نیکوکار آنان فوت می کرد، مسجدی را برروی مزارش ساخته وآن تصاویر را نقاشی می کردند، آنان از نظر خدا بدترین مردم به حساب می آیند.}

۲ ـ باز هم عائشه رضی الله عنها می گوید: وقتی پیامبرخدا ﷺ درحال احتضار بود، ازشدت تب صورتش را با پارچه ای سیاه می پوشاند وقتی نفسش می گرفت آن را برمی داشت ودرهمان حالت می فرمود: (لعنة الله علی الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد) {نفرین خدا بر یهودیان ومسیحیان باد که مزار پیامبرانشان را مسجد قرار دادند} واگر بیم مسجد قرار دادن قبرش نداشت، دستور بلند کردنش را می داد.[۳]

۳ ـ جندب بن عبدالله می گوید: پنج روز پیش از فوت پیامبر خدا ﷺ از ایشان شنیدم می فرمود: (انی ابرأ الی الله ان یکون لی منکم خلیل فان الله قد اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا الا وان من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد انی انهاکم عن ذالک.)[۴] ترجمه: من از اینکه بجای خدا شما را به عنوان دوست خود برگزینم، امتناع می ورزم، چون خداوند مرا دوست قرار داده چنانکه ابراهیم را به عنوان دوست خویش انتخاب نموده است، آگاه باشید! ملتهای پیش از شما مزار

---

[۱] تیسیر العزیز الحمید ۳۲۱ـ۳۲۲، شرح نووی بر صحیح مسلم ۳۷/۷، المجموع ۲۹۰/۵ وفتح الباری ۲۰۷/۳.

[۲] فتح الباری ۵۲۳/۱ـ۵۲۴ وشرح نووی برمسلم ۳۷۵/۱ـ۳۷۶.

[۳] همان ۵۳۲/۱ ومسلم ۳۷۶/۱.

[۴] مسلم ۳۷۷/۱ـ۳۷۸.

پیامبرانشان را مسجد قرار می دادند، من شما را از ساختن مسجد بر روی مزارم واتخـاذ روش پیشـینیان برحذر می دارم.}

احادیث فراوانی در این زمینه از پیامبر رحمت وهدایت نقل گشته است[۱]

امام شافعی – رحمه الله – سخنان زیادی در رابطه با مسائل متعلق به قبرها ایراد نموده اند که به نکـاتی از آنها اشاره می نماییم:

۱ ـ مشروعیت نشستن برروی قبر پس از به خاک سپاری ودعا برای میت، ایشان می گویند: از برخـی افـراد گذشته نقل شده که دستور داده اند پس از مراسم به خاک سپاری به مدت ذبح شـتری بـرروی مزارشـان بنشینند[۲]، این امر کار خوبی است ولی کسی را ندیده ام چنان کرده باشد.[۳]

ولی درباره دعا برای میت پس از به خاک سپاری، درحدیث عثمان آمده که: وقتی مراسم بـه خـاک سـپاری میت پایان می یافت، پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم برروی آن نشسته ومی فرمود: (استغفروا لأخیکم واسألوا له التثبیت فإنه الان یسأل)[۴] {آمرزش وثابت قدمی را برای برادرتان درخواست نمایید چون اکنون مورد بازخواسـت قرار می گیرد}.

درباره این موضوع از امام احمد سؤال شد، ایشان درپاسخ گفتند: اشکالی ندارد.[۵]

واما درباره تلقین مشهوری که پس از دفن میت یک نفر روی قبرنشسته ومی گوید: ای فلان پسـرفلان! آن تعهد وپیمانی که در دنیا بدان پایبند بودید یعنی ایمان به یکتایی خدا و... به یا داشته باش وسخنانی از این قبیل، اظهار نظری از شافعی ندیده ام، ولی علمای پیرو مذهب شافعی آن را مستحب دانسته که امام نووی در کتاب "المجموع"به اسامی برخی از آنها اشاره نموده ومی گوید: این گونه تلقین از نظر ایشان مستحب است، قاضی حسین، متولی، شیخ نصر مقدسی، رافعی ودیگران به استحباب تلقین تصریح کرده اند. نـووی

---

[۱] برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب مجموع الفتاوی ۴۳۶/۱۳ وتحذیرالساجد من اتخاذ القبور مساجد اثـر: محمـد ناصرالدین البانی مراجعه فرمایید.

[۲] مقصود ایشان حدیث عمروبن عاص رضی الله عنه است که مسلم روایت کرده وبدین شرح می باشد: هرگاه فـوت کـردم بـا گریـه وآتش دنبالم نیایید وهرگاه مرا به خاک سپاردید، به مدت ذبح و تقسیم گوشت شتری روی قبرم بنشینید تا به شـما الفـت گرفته ودر فکر پاسخ پرسشهای فرستادگان پروردگارم باشم. امام مسلم درکتاب الایمان۱۱۲/۱ـ۱۱۳ روایت کرده است.

[۳] الام۲۷۷/۱.

[۴] ابوداود ازعثمان بن عفان رضی الله عنه روایت کرده است۲۱۵/۳ حدیث شماره۳۲۲۱ وسندش حسن به شمار می آید، شرح السـنة بغوی۴۱۸/۵.

[۵] المغنی ابن قدامه همراه تحقیق دکتر عبدالله بن عبدالمحسن ترکی۳/ ۴۳۷ والمجموع نووی۲۹۴/۵.

در ادامه می افزاید: قاضی حسین این دیدگاه را ازیاران ما نقل نموده و ابوعمروبن صلاح- رحمه الله- نیز دراین مورد می گوید: تلقین چیزی است که مورد پسند ما وبدان عمل می نماییم، حدیثی از ابوامامه هم پیرامون این مسأله روایت شده که از لحاظ سند معتبر نیست ولی شواهد دیگری آن را تقویت می کنند ومردمان سرزمین شام نیز ازدیر زمان بدان عمل کرده اند.

امام نووی درتحلیل سخنان ابوعمرو می گوید: حدیث ابوامامه را ابوالقاسم طبرانی درمعجمش با سندی ضعیف روایت کرده است. آنگاه به متن اصلی حدیث مزبور می پردازد که درآن آمده است: هرگاه یکی از برادرانتان فوت کرد ووی را به خاک سپارید، باید یکی از شما روی مزارش نشسته وبگوید: ای فلان پسر فلان! تعهد وپیمانی که در دنیا بدان پایبند بودی یعنی شهادت به یکتایی خدا وبندگی ورسالت محمد، ورضایت واعتراف به ربوبیت وپروردگاری خداوند، پذیرش اسلام به عنوان برنامه زندگی، پیامبری محمد وپیشوایی قرآن، به یاد داشته باش. زیرا فرشتگان مأمور بازجویی (نکیر ومنکر) دست یکدیگر را گرفته ومی گویند: بیا برویم ونزد این شخص که وی را راهنمایی می کند، ننشینیم.

نووی درنقد وبررسی حدیث بالا می گوید: این حدیث گرچه از لحاظ سند ضعیف است ولی می توان آن را به حساب آورد، وتمامی محدثین ودیگران اتفاق نظر دارند که می توان احادیث وارده درزمینه فضائل اخلاقی وتشویق وترساندن را به دیده اغماض نگریست، واز سوی دیگر حدیث مزبور با شواهدی همچون حدیث درخواست ثابت قدمی برای میت وسفارش عمروبن عاص، تقویت می گردد. ومردم سرزمین شام از زمان پیشوایان معتبر وتاکنون نیز بدان رفتار می نمایند. البته این گونه تلقین فقط برای افراد مکلف بوده ودرحق مردگان خردسال اعمال نمی شود.[۱]

بیانات امام نووی نکات زیررا دربرمی گیرد:

- حدیث ابوامامه از لحاظ سند جزو احادیث ضعیف به شمار می آید.
- امام شافعی دراین زمینه هیچ گونه اظهار نظری نکرده است.
- تلقین از دیدگاه علمای شافعی مذهب مستحب است.
- گرچه احادیثش ضعیف است ولی شواهدی ازجمله رفتار مردمان شام آنها را قوت می بخشند.
- چنانچه علما گفته اند، احادیث ضعیف مشتمل بر فضائل اخلاقی اشکالی نداشته وبدانها عمل می شود.

واینک بررسی نکات بالا تا دیدگاه راجح دراین زمینه روشن گردد:

---

[۱] المجموع۳۰۴/۵.

اینکه نووی می گوید: حدیث ابوامامه ـ که طبرانی درکتاب الکبیراز سعیدبن عبدالله آورده روایت نموده ومی گوید: ابوامامه باهلی دربسترمرگ بود که پیشش رفتم ـ از لحاظ سند ضعیف محسوب می گردد، درست است.

هیثمی پیرامون سند این حدیث می گوید: راو یانی درآن وجود دارند که من آنها را نشناخته ام.[1]

حافظ درکتاب تلخیص الحبیرپس از آنکه به طبرانی نسبتش داده می گوید: سندش از نوع سندهای صالح وضیاء در کتاب "احکام" آن را تقویت کرده، وعبدالعزیز نیز در"الشافی" روایتش نموده است. سعید ازدی ازابوامامه روایتش کرده که ازنظر ابن ابی حاتم فردی ناشناخته به شمار می آید. ولی شواهدی آن را قوت می بخشند: ازجمله روایت سعید بن منصور ازطریق راشد بن سعد وضمرة بن حبیب ودیگران که: ایشان معتقد بودند هرگاه میت به خاک سپرده شد، سنت است خطاب به وی گفته شود: ای فلان! بگو لا اله الا الله....[2]

البانی درتحلیل گفته های حافظ می گوید: دربیانات ایشان نکاتی نهفته است:

١ـ چگونه سندش صالح محسوب می گردد حال آنکه یک نفر به اسم ازدی یا اودی در آن وجود دارد که هیچ کدام از علما وی را معتبر ندانسته اند، بلکه چنانچه خود حافظ می گوید: ازدی از نظر ابن ابی حاتم نیز ناشناخته ومجهول الحال می باشد.

٢ـ از سخنان وی چنین برمی آید که غیراز ازدی کسی دیگر درسندش وجود ندارد حال آنکه گفته های استادش "هیثمی" بیانگر آن است که عده ای افراد ضعیف درآن وجود دارند.

ضیاء المقدسی درکتاب "المنتقی من مسموعاته بمرو"(ق/ ٢/٥) سند آن را چنین بیان می کند: علی بن حجر می گوید: حماد بن عمرو از عبدالله بن محمد قرشی از یحی بن ابی کثیر از سعید اودی برایمان حدیث روایت کرد وگفت: درمجلس ابوامامه باهلی حضور یافتم. ابن عساکر (٢/١٥١/٨) از طریق اسماعیل بن عیاش روایتش کرده ومی گوید: عبدالله بن محمد آن را به ما خبرداد. البانی می گوید: این عبدالله را نمی شناسم، ظاهرا او یکی از آن کسانی است که از نظر هیثمی ناشناخته بوده اند.[3]

امام نووی در کتاب "المجموع ٣٠٤/٥" وحافظ عراقی در"تخریج الاحیاء ٤٢٠/٤" نیز به ضعف سند حدیث مزبور پی برده اند.

---

[1] مجمع الزوائد ٣٢٤/٢.

[2] تلخیص الحبیر ١٣٥/٢ـ١٣٦.

[3] إراء الغلیل ٢٠٣/٣ـ٢٠٤.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: از گروهی صحابه نقل شده که مانند ابوامامه بدان دستور داده اند، وحدیثی از پیامبرخدا ﷺ نیز در این زمینه روایت گشته ولی صحیح نمی باشد.[۱]

ابن القیم الجوزیه می گوید: حدیث مزبور صحیح نیست[۲]

این بود نقد و بررسیهای محدثین درباره سند حدیث ابوامامه که عدم صحتش به اثبات رسید.

هیچ یک از شاگردان امام شافعی- رحمه الله – به دیدگاه ایشان در این باره اشاره نکرده اند، بلکه چنانکه نووی گفت برخی از پیروانش معتقد به استحباب تلقین بوده اند. ابن قدامه پیرامون این مسأله چنین می گوید:

درباره تلقین پس از به خاک سپاری هیچ سخنی از امام احمد وسایر ائمه جز آنچه "اثرم" روایت کرده، نیافته ام.

وی درادامه می افزاید: از ابوعبدالله پرسیدم: نظر تو درباره تلقین پس از دفن چیست؟ گفت: هیچ کدام از ائمه را ندیده ام چنان کرده باشند جز اینکه یک نفر از اهل شام به هنگام فوت "ابوالمغیره" روی مزارش نشسته وتلقینش کرده بود.[۳]

ابن تیمیه – رحمه الله – می گوید: بسیاری از صحابه چنین نکرده اند ولذا امام احمد ودیگرعلما معتقدند: این گونه تلقین بدون اشکال است، بنابراین ایشان تجویزش نموده ولی بدان امر نکرده اند. عده ای از پیروان شافعی واحمد آن را مستحب می دانند وگروهی از پیروان مالک ودیگران نیز فتوا به کراهتش داده اند.[۴]

ابن تیمیه در جایی دیگر می گوید: علما اجماع دارند که تلقین پس ازدفن واجب نیست وجزو اعمال مشهور مسلمانان دوران پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نیز نمی باشد، بلکه از عده ای صحابه همچون: ابوامامه و واثلة بن اسقع روایت شده است.

پیشوایان هم دراین باره اختلاف نظر دارند: برخی مانند امام احمد، گروهی از پیروانش وعده ای از یاران امام شافعی تجویزوفتوا به استحبابش داده اند. گروهی دیگر از دانشمندان چون معتقد به بدعت بودنش بوده مکروه قلمدادش نموده اند. بنابراین پیرامون حکم تلقین پس از مرگ سه دیدگاه وجود دارد: استحباب،

---

[۱] مجموع الفتاوی ۲۹۶/۲۴.

[۲] زاد المعاد ۲۰۶/۱.

[۳] المغنی به همراه تحقیق دکتر ترکی ۴۳۸/۳.

[۴] مجموع الفتاوی ۲۹۶/۲۴.

کراهت ومباح پنداشتن که دیدگاه اخیر میانه روانه ترینشان به شمار می آید. واما آنچه مستحب محسوب گردیده وپیامبر خداﷺ نیز مسلمانان را بر آن تشویق نموده، دعا وطلب مغفرت برای میت است.[1]

ایشان درجایی دیگر می گویند: گروهی از پیروان خراسانی امام شافعی به تلقین اشاره کرده و آن را خوب پنداشته اند، متولی، رافعی ودیگران نیز بدان اشاره نموده اند، ولی هیچ اظهار نظری از خود شافعی در این زمینه نقل نشده است. ازمیان صحابه هم کسانی همچون: ابوامامه باهلی، واثلة بن اسقع ودیگران آن را انجام داده اند.وگروهی از پیروان امام احمد نیز تلقین را مستحب دانسته اند، بنابراین تلقین پس از به خاک سپاری جایز ولی سنت محسوب نمی گردد.[2]

این بود چکیده بیانات علما – رحمهم الله – در باره تلقین.

جـ) تلقین میت از نظر علما مستحب است که پیشتر به دیدگاه ایشان در این باره اشاره شد وگفتیم امام شافعی در زمینه حکم تلقین هیچ گونه اظهار نظری نکرده و بلکه برخی از پیروانش بدان فتوا داده اند.

د) البانی – رحمه الله – در پاسخ به گفته های حافظ مبنی بر اینکه احادیث تلقین ضعیف ولی شواهدی از جمله کردار شامیان آن را قوت می بخشند، چنین می گوید: در اینکه می گوید شواهدی آن را تقویت می کنند، کم توجهی ومسامحه زیادی وجود دارد، بدلیل اینکه هیچ یک از آنها شاهد حدیث تلقین محسوب نمی شوند، زیرا تمامی شواهد مورد نظر او حول محور دعا برای میت می چرخند ولذا در میان سخنانش بدانها اشاره نکرده است؛ مگر روایت سعید بن منصور که به تلقین تصریح می کند ولی با وجود آن شاهدی ناتمام به شمار می آید چون حدیث مزبور بیشتر از آن را دربرگرفته ودر فرازی از آن آمده: (ان منکرا ونکیرا یقولان: ما نقعد عند من لقن حجته: فرشتگان مأمور بازپرسی می گویند: ما پیش کسی که راهنماییش می کند، نمی نشینیم) پس درکجای این حدیث شاهدی برای اثبات تلقین وجود دارد. علاوه بر آن، چون حدیث مزبور از نوع احادیث موقوف وبلکه مقطوع است، از چنین جایگاهی برخوردار نیست. نمی دانم چطور این نکته بر حافظ ـ خدا از ما و او درگذرد ـ پوشیده مانده است.[3]

---

[1] همان ٢٤/٢٩٧ـ٢٩٨.

[2] همان٢٤/٢٩٩.

[3] إرواء الغلیل ٣/٢٠٤ـ٢٠٥.

بنابراین احادیث تقویت کننده حدیث ابوامامه یا همچون احادیث مربوط به دعا وآمرزش خواهی برای میت، ارتباطی به موضوع تلقین ندارند، و یا مانند حدیث راشد بن سعد وضمرة بن حبیب نزد سعید بن منصور در رابطه با تلقین هستند ولی ضعیف محسوب گشته و از چنان جایگاهی برخوردار نیستند.

هـ) متخصصان دانش حدیث در رابطه با عمل به احادیث ضعیف در زمینه فضایل اخلاقی که حافظ بدان اشاره می کنند، اختلاف نظر دارند، برخی مطلقا آن را ممنوع دانسته، گروهی بدان فتوا داده اند وعده ای نیز دیدگاهی میانه داشته و برای تجویز عمل بدانها شرایطی را در نظر گرفته اند. پیش از نقد وبررسی این بحث به مقصود پیشینیان از واژه "ضعیف" می پردازیم:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: مراد ما از اینکه می گوییم: حدیث ضعیف بهتر از رأی می باشد، این نیست که حدیث، متروک وفاقد اعتبار کلی باشد، بلکه مقصودمان از اصطلاح ضعیف این است که جزو احادیث حسن باشد مانند حدیث شعیب از پدرش از پدربزرگش، حدیث ابراهیم هجری وامثال ایشان که ترمذی حدیثشان را حسن یا صحیح دانسته است.[۱]

ابن القیم الجوزیه رحمه الله می گوید: مراد از حدیث ضعیف نزد امام احمد این نیست که باطل و یا یک نفر راوی متهم در آن وجود داشته به گونه ای که عمل واعتقاد بدان جایز نباشد، بلکه مقصودشان از آن، نقطه مقابل حدیث صحیح وقسمی از اقسام احادیث حسن می باشد، چون امام، احادیث را به سه بخش صحیح، حسن وضعیف تقسیم نمی کرد بلکه قائل به دو بخش صحیح وضعیف و ضعیف نیز از نظر وی دارای درجات متفاوت بود.[۲]

پس از این نقل قولها معنای تساهل ائمه درباره پذیرش حدیث ضعیف روشن می گردد، چنانکه از امام احمد رحمه الله ودیگران روایت شده است. واینک به بررسی شروط مورد نظر ایشان پیرامون تجویز عمل به احادیث ضعیف درباره فضایل اخلاقی، می پردازیم:

شرط اول: باید حدیث وارده بسیار ضعیف نباشد.

شرط دوم: باید زیر مجموعه اصلی کلی و فراگیر باشد، پس آن دسته از احادیث ضعیف که فاقد ویژگی مزبور اند، خارج از این قاعده می باشند.

---

[۱] منهاج السنة النبوية ۱۹۱/۲.

[۲] إعلام الموقعين ۳۱/۱ـ۳۲ـ۷۷.

شرط سوم: نباید به هنگام عمل بدان معتقد به صدق و ثبوتش بود بلکه باید همواره با دیده احتیاط بدان نگریست تا سخنی دروغین به پیامبرخدا صلی الله علیه وسلم نسبت داده نشود.[۱]

بعد از ذکر شرایط فوق به این نتیجه می رسیم که تلقین معمول گرچه از سوی برخی علما تجویز شده، بخاطر وجود اشکالاتی که بدانها اشاره خواهیم نمود، بدعت گمراه ساز محسوب گردیده وبایستی بر روی آن خط بطلان کشید:

۱ ـ بسیای از مردم قائل به وجوب تلقین بوده و آن را در لیست سنتهای تشییع جنازه به حساب می آورند، به طوری که مخالفان تلقین را بدعت گذار دانسته و ایشان را جاهل ونادان قلمداد می نمایند ودرنتیجه سنت وبدعت با هم درآمیخته وتشخیص سره از ناسره به کاری دشوارتبدیل گشته است، لذا برحذر داشتن مردم از آن ضرورت دارد.

۲ ـ این امر در دایره فضایل اعمال نمی گنجد بلکه در زمره مسائل اعتقادی به شمار می آید زیرا شامل اموری غیبی از قبیل نشستن میت، گوش فرادادن به تلقین وپاسخ دادنش و گفته های ملائکه موسوم به منکر ونکیر می باشد که اینها هم جزو عقاید محسوب می گردند.

۳ ـ تعبیر حدیث مزبور با آداب دعا وبه فریاد طلبیدن خداوند سبحان منافات دارد، زیرا خداوند دستور داده هر کسی به نام پدرش صدا زده شود چنانچه می فرماید: ﴿ ٱدۡعُوهُمۡ لِأٓبَآئِهِمۡ هُوَ أَقۡسَطُ عِندَ ٱللَّهِۚ ﴾ الأحزاب: ٥ { آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است}. حال آنکه میت در این روایت به نام مادرش صدا زده می شود که در تضاد آشکار با نص آیه می باشد.

۴ ـ مشهور نبودن این مسأله نزد دانشمندان به طوری که امام احمد می فرماید: جز مردمان شام کسی دیگر را سراغ ندارم آن را انجام داده باشد، اگرتلقین دارای فائده بزرگی بود چگونه تا این حد از دید پیشینیان امت پنهان می ماند که نه تنها بدان عمل نکرده بلکه هیچ گونه شناختی از آن هم نداشته باشند.

این بود ماحصل آنچه در این رمینه بدان دست یافتیم، اگر حق ودرست باشد از طرف خداوند سبحان واگر هم باطل باشد از طرف خود و یا شیطان است ولذا مغفرت آن را از خدا می جویم.[۲]

---

[۱] تدریب الراوی ۲۹۹/۱.

[۲] برای آگاهی بیشتر از این موضوع به کتاب سلسلة الاحادیث الضعیفة والموضوعة اثر: ناصرالدین البانی ۶۴ـــ۶۵ حدیث شماره ۵۹۹ مراجعه فرمایید.

مسأله دوم: مسطح کردن قبور.

امام شافعی رحمه الله در این باره می گوید: دوست دارم هیچ قبری، مرتفع تر از دیگر قبرها نبوده و بیش از سایرین بر روی آن خاک جمع نگردد چون اگر خاک اضافی بر رویش جمع شود بسیار بلند می گردد، بلکه از نظر من خوب این است به اندازه حدود یک وجب از سطح زمین ارتفاع پیدا کند[۱]

این گفته امام شافعی – رحمه الله – در چارچوب سنت پیامبر اکرم می گنجد ونصوصی دال بر تحریم مرتفع کردن قبرها از ایشان روایت شده است، از جمله:

۱ ـ ابو هیاج اسدی می گوید: علی بن ابی طالب فرمود: تو را به انجام کاری می گمارم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را به من واگذار کرد، اینکه هر پیکری را محو وهر گونه قبرمرتفعی را با خاک یکسان نمایید.[۲]

۲ ـ ثمامة بن شُفیّ می گوید: همراه فضالة بن عبید در سرزمین روم بودیم که یکی از همراهانمان فوت کرد، فضاله دستور کندن قبری را برایش داد وپس از مسطح کردنش فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدیم که مسطح نمودن قبرها را فرمان می داد.[۳]

میان این احادیث و آنچه از شافعی مبنی بر تجویز بلند کردن قبر به اندازه یک وجب، نقل شده، تعارضی وجود ندارد، زیرا احادیث مزبور بخاطر ریشه کن نمودن بزرگداشت قبرها و فخر فروشی که عقاید توده مردم را به تباهی می کشد، مرتفع نمودن قبور را منع کرده است، ولی تجویز بلند کردنش بخاطر بازشناسی مزارها وجلوگیری از بی حرمتی بدانها می باشد.[۴]

مسأله سوم: بناسازی بر روی قبرها و گچ کاری کردنشان.

امام شافعی – رحمه الله – در این زمینه می فرماید: دوست دارم بر روی قبرها بناسازی نشده وگچ کاری هم نگردند، زیرا این کار به آراستن وفخر فروشی می انجامد که مرگ، جای هیچ کدام از آنها نیست و آرامگاه مهاجران وانصار را نیز به صورت گچ کاری شده ندیده ام.

یک نفر از طاوس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از بناسازی بر روی قبر و یا گچ اندود کردنشان جلوگیری نمود.

---

[۱] شرح نووی بر صحیح مسلم ۶۶۶/۲.

[۲] همان ۳۳۵/۲.

[۳] المغنی ۳۲۵/۳ـ۳۳۶ و المجموع ۲۹۶/۵ـ۲۹۷.

[۴] همان.

برخی از کارگذاران مکه را هم دیده ام ساختمان روی قبرها را تخریب وهیچ کدام از فقها نیز ایشان را مورد انتقاد قرار نمی دادند.

ایشان می گویند: لگد مال کردن، نشستن وتکیه زدن بر روی قبرها را نمی پسندم. سپس با سند خود از ابوهریره رضی الله عنه نقل می کند که: اگر روی زغال افروخته ای نشسته و سپس لباس، پیراهن و شلوارم را سوزانده وآنگاه در پوستم نیز اثر کند، نزد من دوست داشتنی تر از این است که روی آرامگاه مسلمانی بنشینم.[۱]

همه چیزهای که امام شافعی در مورد مکروه بودن بنا کردن بر گورستان و گچ کاری و نشستن و پشت دادن به قبر ها بیان فرموده مستند به سنت مطهر رسول اکرم هستند و امام ادله خود را برای آنها ذکر فرموده است.

یکی از ادله استناد شده حدیثی است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به علی ابن ابی طالب دستور می دهد که همه بنا های روی قبر ها را تخریب کند.

مسئله چهارم: ساختن مساجد بر آرامگاه ها

این کار یکی از بزرگترین مصیبتهای است که امروزه امت اسلامی به آن مبتلا شده به گونه ای که ساختن مساجد بر مقبره ها گسترش یافته و گنبدها بر روی آنها نهاده شده اند حتی جایگاه و احترامشان به جای رسیده که از افراد هم پیشی گرفته اند، از این هم بدتر مزین و آراسته می شوند و مردم برای تبرک نزدشان می روند و برای خانواده خود دعا می خوانند و حیوانات را ذبح می کنند و از صاحب قبر شفاعت می طلبند و خاکش را جهت مداوا بر می دارند.

متاسفانه امروزه در بسیاری از ممالک اسلامی چنین چیزی به چشم می خورد و برای اثبات نیازمند دلیل و برهان نیستیم.

---

[۱] مسلم در صحیح خود۶۶۷/۱ از جابر روایت می کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از گچ کاری، نشستن وبناسازی روی قبر جلوگیری کرد. المغنی به همراه تحقیق دکتر ترکی۴۳۹/۳.

واما حدیث ابوهریره را امام مسلم در صحیح خود از ایشان روایت کرده که پیامبرخدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اگر یکی از شما روی زغال افروخته ای نشسته وبر اثر آن لباسش سوخته ودر پوستش نیز تأثیر بگذارد، بهتر از آن است که روی قبری بنشیند. صحیح مسلم ، کتاب الجنائز ـ باب النهی عن الجلوس علی القبر والصلاة ـ حدیث شماره ۹۷۱.

سخن را به کسی می سپاریم که با چشم خود آنرا دیده و با آن زیسته تا برایمان بیان کند که امت اسلامی در ارتکاب بدعت و شرک ورزی به چه پرتگاه های افتاده است.

شقیری [۱] می گوید: ساختن گنبد بر روی آرامگاه بزرگان و پوشاندن گنبدها با انواع پارچه های سرخ و سبزِ با ارزش و نفیس و طلا و نقره کاری گنبدها و آویزان کردن شمع و فانوس بر روی آنها و نقش و نگارین کردن در و دیوارهای مقبره ها و نوشتن آیات قرآنی و اشعار و برای بزرگداشت یاد صاحب قبر و همچنین ساختن مساجد بر روی آنها بی گمان شدت خشم پروردگار و لعن وطرد از رحمت خدا بر این امت اسلامی است، بدون شک یکی از بزرگ ترین و گستاخ ترین و شرم آورترین گناهان به شمار می آید هر چند توده مردم و جاهلان گمان می کنند که بزرگ ترین عبادت و بهترین راه نزدیکی به خداوند است.

اما اینها را به چه کسی بگویم ؟ و برای چه کسی حقائق این دین حنیف و آسان و آزاد منش را بنویسم ؟ برای کسی که مردم را گمراه کرده و آنها را ابله نموده ؟ برای چه کسی بنویسم ؟ برای کسانی که دچار ذلت نفس شده اند و قلوبشان مسخ گشته و گمراهی و عذاب را بر هدایت و بخشش خدا ترجیح داده اند ؟ و به جای باغ های والای بهشت و رضایت خداوند خواستار آتش سوزنده و انتقام پروردگار منتقم هستند؟ اما چاره ای نداریم لاجرم باید چیزی بگویم بر ما واجب است که بگوییم و بنویسیم و بنویسیم و هرگز خسته نشویم در حالی که مشتاق بازگشت به سوی حق هستیم، پشیمان و توبه کنان به درگاه خداوند رجوع می کنیم در حالی که معتقد هستیم خداوندی که زمین مرده را زنده می کند و مردگان را از خاک برمی انگیزد بر زنده کردن ما بعد از این مرگ فکری چیره و توانا است تا باری دیگر پرچم پر افتخار اسلام را بر سر بگذارم و عزت و عظمت از دست رفته خود را باز یابییم !!.

حال ادله چند بر تحریم بنا کردن مساجد بر روی آرامگاه را بیان می کنیم:

۱ـ حدیث عائشه رضی الله عنها: ام سلمه در مورد کلیساهای که در حبشه دیده بود با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت و عکس های که در آن دیده بود برای پیامبر تعریف می کرد پیامبر ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ فرمود « **اولئک قوم اذا مات فیهم العبد الصالح بنوا علی قبره مسجداً و صوروا فیه تلک الصور اولئک شرار الخلق عند الله** » [۲]

---

[۱] السنن و المبتدعات اثر عبدالسلام خضر شقیری ص ۱۱۱ ، ۱۱۲

[۲] روایت بخاری جلد ۱ / ۵۲۳ و مسلم جلد ۱ / ۳۷۵ـ ۳۷۶

(آنها قومی هستند اگر بنده ای نیکو کاری در میانشان بمیرد بر روی قبرش مسجد می سازند و آن صورتها را در آنجا می کشند آنها نزد خدا بدترین مردم هستند)

۲ـ دوباره از حضرت عائشه روایت شده که پیامبر خدا ـ در بیماری که از آن بلند نشد و دار فانی را وداع گفت ـ فرمود: « **لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائم المساجد. قالت فلولا ذلک ابرز قبره غیر انی اخشی ان یتخذ مسجداً** » (خداوند یهود و مسیحیان را لعنت کند که قبور پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار دادند. عائشه می فرماید: اگر از این بیم نداشتم پیامبر را بیرون از حجره خود دفن می کردم اما می ترسم اگر چنین کنم و قبرش را به مسجد مبدل سازند)

۳ـ از جندب روایت شده که گفته: قبل از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ایشان شنیدم که می فرمود « **الا و ان من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد فانی انهاکم عن ذلک** » (آگاه باشید مردمان قبل از شما آرامگاه پیامبرانشان را به قبر تبدیل می کردند هان اگاه باشید گورستان را به مسجد تبدیل نکنید چون من شما را از منع می کنم)

احادیثی که به حرام بودن ساختن مسجد بر گورستان تصریح می کنند فراوان هستند چون چنین کاری مخالف مقاصد و اهدافی است که برای پاسداری از دین آمده و دستور داده که تنها خدا عبادت شود اما ساختن مسجد بر قبور، گورستان را به بتی مبدل می سازد تا پرستش شود همانگونه که امت نوح دچار این مصیبت شدند و در واقعِ، امت اسلامی هم دیده می شود.

دیدگاه امام شافعی رحمه الله :

امام می فرماید: ساختن مسجد بر روی قبر را مکروه می دانم و همچنین مزین کردن قبرها و نماز خواندن بر آنها را مکروه می پندارم یا به طرف آن نماز بخواند هر چند به طرف گوشه ای هم باشد باز هم مرتکب گناه شده است: مالک به ما خبر داده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود « **قاتل الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد لا یبقی دینان فی جزیرة العرب** »[1](خداوند یهود و مسیحیان را نابود کند آرامگاه پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار دادند ، دو دین در جزیره عرب باقی نمی ماند)

علت مکروه بودنش نزد امام شافعی رحمه الله :

امام می فرماید:

---

[1] . مالک در موطا ۲/ ۸۹۲ به صورت مرسل آنرا روایت کرده است

۱ـ چون مخالف سنت و اثر است

۲ـ دوست ندارد که یکی از مسلمین تمجید شود و بر روی قبرش مسجد بسازند در حالی که از دچار نشدن لاحقین به فتنه و گمراهی اطمینانی وجود ندارد.

۳ـ تا قبرش لگدمال نشود (چون معمولاً مردم بر روی آن راه می روند)

۴ـ خاکی که مرده در آن دفن شده پاک ترین زمین نیست و جاهای دیگر از آن پاک تر هستند [۱]

امام شافعی ـ رحمه الله ـ بعد از ذکر حدیث « الارض کلها مسجد الا المقبرة و الحمام » [۲]می فرماید:

ما هم به این حدیث حکم می کنیم واگر امام هم نمی فرمود معنی حدیث معقول بود چون برای هیچ کس جایز نیست بر روی خاک نجس نماز بخواند چون خاک گورستان با گوشت و خون و چرگ مرده ها مخلوط می شود و در حمام هم ادرار و خون و کثافات آنهای که وارد می شوند جاری می گردد.

امام می فرماید: مقبره جایی است که مردم در آن دفن می شوند و خاکش با مرده ها مخلوط می شود.

اما اگر در بیابانی که گورستان نیست قومی مرده خود را در آن دفن کردند و به آن دست نزنند مردی هم در کنار قبر یا بر روی آن نماز بخواند می گویم: کارش مکروه است اما لازم نیست نمازش را اعاده کند چون علم حکم می کند که خاک پاک با گوشت مرده مخلوط نشده هر چند دو یا سه قبر دیگر در آن صحراء باشد.

---

[۱]. الام ۲۷۸/۱

[۲] . در هر جا می توان نماز خواند مگر در گورستان و حمام عمومی

ابو داود در کتاب الصلاة باب المواضع التی لا یجوز فیه الصلاة ۱۳۲.۱۳۳/۱

ترمذی باب الصلاة باب ما جاء ان الارض کلها مسجد الا المقبره و الحمام ۱/۱

ابن ماجه کتاب المساجد باب المواضع التی تکره الصلاة فیها ۲۴۶/۱

امام احمد در مسند ۸۳/۳

حاکم در مستدرک ۲۵۱/۱ بیهقی در سنن کبری ۴۳۴/۲

ابن تیمیه می فرماید: احمد و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و بزاز با سند جید روایت کرده اند و هر کس در مورد سند آن سخن بگوید همه طرق حدیث را بررسی نکرده . اقتضاء الصراط المستقیم ۱۷۲/۲

تلخیص الحبیر ۱۷۷/۱

احمد شاکر آنرا تصحیح کرده سنن ترمذی ۱۳۳/۲

البانی در ارواء الغلیل ۳۲/۱ آنرا تصحیح فرموده

اما اگر مردی نمی دانست که این صحراء گورستان است یا نه، حق ندارد در آن نماز بخواند مگر اینکه یقین پیدا کند که کسی در آن دفن نشده و برای هیچ کس قبری کنده نشده است. [١]

این دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ بود در مورد ساختن مسجد بر روی آرامگاه که بنا به نصوص صریح سنت آنرا مکروه می دانست. مکروه در اینجا به معنی حرام است . ـ خدا می داند ـ

امام شافعی رحمه الله علت این حکم را ثابت شدن نهی در حدیث پیامبر و ترس از تمجید و تعظیم قبور می داند چون موجب غلو و افراطی می شوند که سر از شرک در می آورند.

سپس امام در مورد حکم نماز خواندن بر روی مقابره فرموده: مکروه است و علتش را ناپاک بود خاک قلمداد می نماید.

بزرگان دین در مورد نماز خواندن در گورستان اختلاف دارند بعضی آنرا جایز می دانند و گروهی دیگر به حرام بودنش حکم کرده اند و بعضی هم آنرا مکروه می پندارند علت اختلاف آنها احادیث روایت شده در این مورد است.

آنهای که قائل به حرام بودن هستند در علت آن اختلاف داردند. بعضی می گویند: علت آن تعبدی است و قابل تعلیل نیست. گروهی هم می گویند: علتش سد ذریعه و پاسداری از توحید است مانند نماز خواندن نزد گورستان یکی از میدانهای پرورش شرک است البته احادیث این تعلیل را تقویت می کنند و اهداف شریعه هم با آن متفق است و حدیثی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن به یهود و نصاری لعنت می فرستد چون قبور پیامبرانشان را پرستشگاه و مسجد قرار داده اند بر تعلیل دلالت می کند زیرا معلوم و مشخص است این تهدید به خاطر نجاست نیست آخر مگر قبور پیامبران پاک ترین بقعه زمین نیستند؟ و خداوند جسد آنها را بر خاک حرام نکرده ؟ و همیشه اجساد آنها تر و تازه نیست؟ چرا. [٢]

---

[١] . الام ٩٢/١

[٢] . در مورد نماز در قبور به مراجع زیل مراجعه نماید:

شرح السنة بغوی ٤١٢/٢

نهایة المحتاج ١٦٤/٢

المجموع ١٦٤/٣ المبسوط ٢٠٦/١

المغنی ابن قدامه ٥٩/٢

مجموع فتاوی ابن تیمیه ٣٤/٢٧

اقتضاء الصراط المستقیم ٦٧٢/٢

رسول خدا به آنانیکه گورستان را مسجد قرار می دهند و بر روی قبور فانوس روشن می کنند، لعنت فرستاده چون روشن کردن فانوس موجب تعظیم آرامگاه می شود و به بتی مبدل می گردد که مشرکین شتابان به سویش در فرار هستند همانگونه که امروزه شاهد چنین چیزی هستیم. دقیقاً بنا کردن مسجد بر آنها هم به چنین سرنوشتی دچار می شوند. [۱]

کسی که به وضعیت امروز مسلمانان و کارهای که نزد قبور از شرک و افراط مرتکب می شوند بیاندیشد می داند که تنها علت نهی رسول اکرم ﷺ از نماز خواندن در مقابر و مسجد قرار دادنشان همان شرک و بت پرستی است و متوجه می شود که رسول اکرم ﷺ چقدر برای این امت دلسوز و بر هدایتشان حریص بوده و از گمراهیشان هراسان، حتی در آخرین لحظات حیات طیبه اش وهنگام سکرات مرگ به یاد امت بوده است. خداوند بهترین پاداش نبی امت را به او عطا فرماید و ما را به تمسک و پیروی از سنتش راهنمایی فرماید.

زیارت گورستان

امام شافعی ـ رحمه الله ـ می فرماید:

زیارت گورستان مشکلی ندارد.

با سند خودش از ابی سعید خدری روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرموده: « **نهیتکم عن زیارة القبور فزورها و لا تقولوا هجرا**» [۲] (من قبلاً شما را از زیارت قبور نهی کردم اما اکنون آنها را زیارت کنید و سخن بد و ناهنجار نگوید)

امام می فرماید: اما نزد قبر باید سخن زشت مانند دعا و داد و فریاد کشیدن گفته نشود. بلکه هنگام زیارت برای میت طلب استغفار کن و قلبت را صیقل بده به یاد قیامت بیفت چون چنین چیزهای مکروه نیستند [۳]

این دیدگاه امام بود در مورد زیارت قبور که آنرا جایز می دانست و معتقد است که نهی با این حدیث نسخ شده اما علت زیارت را معین می فرماید که به نفع میت است چون برای او دعا خوانده می شود و طلب استغفار می کنند همانگونه که در حدیث روایت شده.

---

[۱] تیسیر العزیز الحمید ۳۲۸و ۳۲۹

[۲] . مالک در موطا ۴۸۵/۲ و مسلم ۲ /۶۷۲ از برید روایت کرده اند و احمد ۶۳/۳ از ابی سعید خدری روایت فرموده

[۳]. الام ۲۷۸/۱

و مصلحت زیارت کننده در صیقل دادن قلب و یاد قیامت است پس اگر کسی برای گریه و داد و فغان یا چیز دیگری که توده مردم هنگام زیارت قبرهای که نزد آنها به اولیا یا قطب معروف است از میت دعا می خواهند و زیارتش را تبرک می دانند بی گمان چنین چیزی مخالف شریعت اسلام است و زیارت کننده را از دائره دین مبین اسلام به در می کند.

فرزانگان دین زیارت را به سه بخش تقسیم کرده اند [1]:

١ـ زیارت شرعی و سنت، زیارتی است که در احادیث وارد شده و تنها برای یادآوری قیامت و طلب استغفار برای میت صورت می گیرد.

٢ـ زیارت بدعت، زیارتی است که هدف زائران عبادت و پرستش کردن نزد قبور می باشد چون به عظمت و ارزش آنجا اعتقاد دارند.

٣ـ زیارت شرک آلود، زیارتی است که هدف زائران دعا خواستن از میت و تبرک جستن به قبرو طلب شفاعت و برطرف کردن مشکلات و نارحتیها از صاحب قبر می باشد.

زیارات سه گانه نسبت به مرد است اما در مورد زن بر اساس حدیث صحیح رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم حرام است چون پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید « لعن الله زورات القبور » [2](نفرین خدا بر زنانی باد که به زیارت می روند).

حدیث سابق که به زیارت اذن می داد با این حدیث تناقصی ندارد و با این حدیث هم، حدیث سابق نسخ نمی شود چون حدیث سابق خطابش عام است ولی این حدیث تنها زنان را مورد خطاب قرار می دهد پس خاص است و همیشه خاص مقدم بر عام می باشد.

بعضی در تعلیل نهی زیارت زنان گفته اند: معمولاً زنان داد و گریه و فغان به راه می اندازند و موجب فتنه هم می شوند چون با گریه میت را اذیت می کنند و با صدا و صورت مردان را دچار فتنه می نمایند اگر زیارت برای آنها ظنی باشد چون حرامی به بار می آورد و نمی توان گریه و فغان انها را تحدید کرد یا برای نوعی زیارت حکم جواز صادر نمود و تفاوتی به وجود آورد نظر به سد ذریعه حکم به تحریم آن می شود چون یکی از اصول شریعت این است که اگر حکمت مخفی یا آشکار باشد حکم به ظن تعلق می گیرد.

---

[1] . تیسر العزیز الحمید ٣٣٨

[2] . امام احمد ٣٣٧/٢و ترمذی شماره ١٠٥٦و ابن ماجه شماره ١٥٧٦ از ابی هریره حدیث را روایت کرده اند و ترمذی می فرماید: حدیث حسن و صحیح است و شواهدی از حدیث حسان از امام احمد ۴۴٢/٣ و ابن ماجه ١٥٧۴ و ابی داود شماره ٣٢٣۶ دارد

همانطور که نگاه کردن به زینتهای پوشیده و خلوت با نامحرم حرام است چون موجب فتنه می شوند.
و ضمناً در زیارت زنان مصلحتی دیده نمی شود که این مفسده را خنثی کند چون در زیارت زنان تنها دعا کردن برای میت و پند گرفتن از واقعه است، هر دو هدف در خانه هم یافتنی هستند.
همه ما حادثه های فراوانی مانند ناله و زاری و پاره کردن یقه و بلند کردن صدا و اختلاط با مـردان را از زنان دیده ایم که هر کدام تنهایی برای صدور حکم، تحریم کافی هستند چه رسد به طلب دعـا از میـت و تبرک جستن وکارهای شرک آلود دیگر.
روشن شد که حکم به تحریم زیارت زنان قوی ترین و صواب ترین دیدگاها است والله اعلم.

بحث چهارم: سوگند یاد کردن به غیر نام خدا

روشن است که خداوند منان رسول خودش محمد ﷺ را فرستاد تا مردم را به عبادت پروردگارمنان فرا خواند و آنها را از شرک و بت پرستی بترساند.
به خاطر حریص بودن رسول اکرم ﷺ بر این رسالت و وظیفه هر دری که منجر به شرک شود یا روزنه تنفسش باشد آنرا بسته، هر چند با الفاظی اداء شود که در بر گیرنده چنین مفهومی هم نباشد.
یکی از این بیانات رسول اکرم در این راستا حدیث « **الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا بابـائکم مـن کـان حالفـاً فلیحلف بالله او لیصمت** » [۱]می باشد.
نهی از سوگند خوردن تنها مخصوص پدران نیست بلکه هر چیزی غیر از خدا در دائره نهی قرار می گیرد چون همانگونه که ثابت شده عمومیت لفظ اعتبار دارد نه سبب مخصوص و مقید.
بدین علت در احادیث دیگر ازسوگند خوردن به هر چیزی غیر از خدا نهی شده، در حدیث عبـدالرحمان بن سمره آمده که رسول خدا ﷺ فرمود:
«**لا تحلفوا بالطواغی ولا بآبائکم** » [۲](به بتهای که می پرستید و پدرانتان سوگند نخورید)
« **من حلف بالامانة فلیس منا** » [۳](هر کس به امامت سوگند بخورد از ما نیست چون سوگند باید به یکـی از صفات خدا باشد نه امری از امورش)

---

[۱] .(خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران خود ، نهی کرده ، پس هر کسی که سوگند می خورد باید به خـدا سـوگند بخورد یا ساکت شود)بخاری باب الایمان ۲۴۴۹/۶ مسلم ۱۲۶۷/۳

[۲] . مسلم ۱۲۶۸/۳. النهایه ۱۲۸/۳

[۳] احمد ۳۵۲/۵ . ابو داود کتاب الایمان ۲۲۳/۳ و البانی در جامع الصحیح آنرا تصحیح کرده

رسول خدا ﷺ در حدیث دیگر شناعت و بدی سوگند خوردن به غیر خدا را چنین بیان می کند که صاحبش را به چاله شرک و گمراهی می آندازد، می فرماید: « **من حلف بغیر الله فقد کفر او اشرک** » [۱] (هر کس به غیر خدا سوگند بخورد کافر شده یا شرک ورزیده)

سپس رسول خدا ﷺ در حدیث دیگر کفاره چنین سوگندی را اینگونه بیان می فرماید: « من حلف فقال فی حلفه باللات و العزی فلیقل لا اله الا الله» [۲] (هر کس سوگند بخورد وسوگند را با لات و عزی یاد کند باید بگوید: لااله الا الله)

این احادیث دال بر این هستند که سوگند به غیر از خدا جرم بزرگی است و باید از آن تبرا بجویم و آنرا گناه بزرگی بشماریم اگر مجبور باشیم که سوگند بخوریم با یکی از اسماء خداوند منان باشد و الا سکوت اختیار کنیم.

بعضی از بزرگان متاخر مذهب، سوگند خوردن به غیر خدا را جائز می دانند و در این راستا چندین شبهه را هم مطرح کرده اند ما هم آنها را ذکر نموده و به رد بعضی هم می پردازیم:

شبهه اول: خداوند در قرآن به بعضی از مخلوقات خود مانند ضحی و سماء و طارق سوگند می خورد.

در جواب این شبهه گفته شده: چنین سوگندی مخصوص خداوند است ایشان می توانند به هر چه دوست داشته باشد سوگند بخورد اما انسان باید تنها به خدا سوگند یاد کند.

شبهه دوم: بعضی از روافض گفته اند: اگر سوگند خوردن ناشایست و قبیح باشد باید خدا را از آن دور گردانیم ولی در قرآن به غیر خدا سوگند خورده شده پس اگر در حق خدا بد و قبیح نباشد باید در حق مردم هم چنین حکمی بگیرد.

جواب: ما به اوامر و نواهی شریعت ایمان آورده ایم و به پیروی از آن مکلف گشته ایم پس لازم است از منهیات دوری جوییم و اصلاً نیازمند چنین فلسفه بافی خشک هم نیستیم

خداوند به خاطر این سخن فرعون را سزا داد که می گفت:

﴿ فَقَالَ أَنَا۠ رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ ﴿٢٤﴾ ﴾ النازعات: ٢٤ (و گفت پروردگار بزرگتر شما منم)

---

[۱] . ترمذی در باب النذور و الایمان ۴۵/۳ و حاکم در المستدرک ۲۹۷/۴ حدیث را روایت کرده اند

[۲] . بخاری کتاب الایمان و النذور باب لا تحلف بللات و العزی ۲۴۵۰/۶و مسلم در کتاب الایمان ۱۲۶۷/۳و۱۲۶۸

در حالیکه چنین چیزی در حق خدا واجب است اما برای فرعون جرم به شمار می آید و موجب کفر وی شود، خداوند می فرماید ﴿سَبِّحِ ٱسۡمَ رَبِّكَ ٱلۡأَعۡلَى ۝١﴾ الأعلی: ۱ (نام پروردگار والای خود را به پاکی بخوان)

شبهه سوم: در صحیح مسلم و غیره از طلحه بن عبدالله روایت شده که مردی از اهل نجد با سر و سیمای ژولیده و صدای مانند زنبور عسل که ما آنرا نمی فهمیدیم پیش رسول خدا ﷺ آمد، نزدیک شد و در مورد اسلام شروع کرد به پرسیدن، در ادامه حدیث آمده که پیامبر ﷺ فرمود: « **افلح و ابیه ان صدق** »[1] و در روایت دیگر « **دخل الجنة و ابیه ان صدق** »(سوگند به پدرش اگر راست بگوید نجات خواهد یافت) (یا سوگند به پدرش اگر راست بگوید وارد بهشت می شود)

در صحیح مسلم از ابی هریره روایت شده که مردی پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا چه صدقه ای پاداش فراوانی دارد ؟

پیامبر ﷺ فرمود: « **اما و ابیک لتنبأنه، ان تصدق و انت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل الغنی، و لا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا و قد کان لفلان** »[2](صدقه ای که تو، در حالی که خود سالم و تند درستی و آرزوی ثروت داشته باشی، آنرا ببخشی و صدقه دادن تا هنگام مرگ، به تأخیر نیاندازی و آن و قت بگویی: فلان مال من برای فلان کس و فلان قسمت برای فلان کس)

فرزانگان دین جواب های گوناگونی به این شبهه داده اند، ولی بهترین آنها این است که اینها قبل از نهی بوده، اما بعداً توسط احادیث نهی، نسخ شده اند.

هر حدیثی که در این مورد روایت شده همانگونه که بزرگانی مانند ماوردی و طحاوی و بیهقی گفته اند بر این باب حمل می شوند.

بیان شد که سوگند خوردن به غیر خدا درست نیست و هیچ کدام از احادیث مخالفان قابل استدلال نیستند.

---

[1] مسلم کتاب الایمان ۴۱/۱

[2] مسلم کتاب الزکات ۷۱۶/۲

دیدگاه امام شافعی رحمه الله :

امام می فرماید: هر کس به خدا یا یکی از اسماء خدا سوگند بخورد و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد و اگر به غیر خدا سوگند یاد کند مثلاً بگوید: به کعبه یا پدرم یا.. سپس سوگند را بشکند کفاره ندارد.

هر سوگندی که به غیر خدا باشد مکروه است وبا حدیث « **الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا بآبائکم من کان حالفاً فلیحلف بالله ام لیصمت**»[۱] از آن نهی شده سپس امام سیاق و سبب حدیث را اینگونه بیان می کند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از عمر شنید که به پدرش سوگند می خورد، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: « الا ان الله ینهاکم... » عمر گفت: سوگند به خدا بعد از آن هرگز سوگند نمی خورم.

امام می فرماید: هر کس به غیر خدا سوگند بخورد مرتکب مکروهی شده و می ترسم که دچار گناه هم شده باشد و حتی سوگند خوردن به خدا را هم در هر حالی مکروه می دانم مگر در اطاعت و پیروی از خدا مانند معامله برای چنگ و جهاد یا نمونه اینها. [۲]

می توان دیدگاه امام در مورد سوگند را در چند بند خلاصه کرد

۱ـ سوگند خوردن در هر حالتی مکروه است، قرآن و سنت بر این اصل دلالت می کنند. [۳]

۲ـ هر کس به خدا یا یکی از نامهایش سوگند بخورد و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد.

۳ـ سوگند خوردن به غیر خدا مکروه است.

۴ـ هر کس به غیر خدا سوگند بخورد و آنرا شکست کفاره ندارد چون سوگند نیست.

۵ـ سوگند خوردن به خدا در اطاعت مانند جهاد و غیره جائز است. [۴]

کراهت امام را بر تحریم یا بر تنزیه حمل کنیم تفاوت نمی کند چون در هر دو صورت سوگند خوردن به غیر خدا را مکروه می داند و داستان عمر را برای حدیث ذکر می کند، داستان در نهی سوگند به غیر خدا صریح است.

در گذشته گمان قائلین به جواز را رد کردیم.

امام نووی می فرماید: در مذهب ما سوگند خوردن به خدا حرام نیست بلکه مکروه است. ...

---

[۱] . ترجمه آن گذشت

[۲] الام ۶۱/۷ و المناقب بیهقی ۴۰۳/۱

[۳] تیسیر العزیز الحمید ۷۰۹

[۴] . مجموع فتاوی ۱۴۰/۱ و ۲۰۴ و ۳۳۶

اگر سوگند یاد کننده به اجلال و تعظیم مورد سوگند یاد شده معتقد باشد مرتکب کفر و گمراهی شده است.

مثل اینکه امام نووی از خوردن چنین سوگندی هشدار می دهد و نهی را بر کراهت حمل می کند اما اگر به بزرگداشت و تعظیم غیر خدا معتقد باشد، در واقع به خدا کفر ورزیده.

اگر از سوگند یاد کننده به غیر خدا پرسش به عمل بیاید و از علت و سبب سوگندش جو یا شوید متوجه می شوید که به عظمت و اجلال مورد سوگند یاد شده معتقد است همان طور که برای خدا چنین عظمت و بزرگی قائل است، حتی بعضی هنگام سوگند خوردن به خدا دورغ می گویند ولی اگر پای شیخ و امامش به میان بیاید هرگز جرئت ندارد دروغ بگوید.

از این بدتر میان اهل بدعت شیوع یافته اگر کسی بخواهد دیگری را سوگند دهد تنها به یکی از شیوخش او را سوگند می دهد چون نمی تواند در این سوگند دروغ بگوید.

چنین چیزی نشانه ضعف ایمان و عدم شناخت شایسته مقام خدا است، همه اینها از نادانی و پشت کردن به دین سر چشمه می گیرد.

به هر حال دلائل تحریم سوگند خوردن به غیر خدا را بیان کردیم خواه سوگند یاد کننده معتقد به تعظیم باشد یا نه.

بحث پنجم: تطیر (به فال بد گرفتن)

التطیر و الطیره به معنی چیزی را به فال بد گرفتن [۱]از لغت «زجر الطیر»[۲] گرفته شده.

امام ابن قیم می فرماید: پرنده و وحوش را به پرواز در می آوردند، اگر به طرف راست پرواز می کرد او را سائح(مسافر) می نامیدند و اگر به طرف چپ می پرید او را بارح(نحس) نام می گذاشتند و اگر مستقیم حرکت می کرد به آن ناطح (کوبنده) می گفتند و اگر به پشت پرواز می کرد قعید (نشسته) را بر او اطلاق می نمودند، بعضی از عربها بارح را به فال بد می گرفتند و گروهی دیگر سائح را بد یمن می پنداشتند و بعضی هم بر خلاف آنها معتقد بودند. [۳]

---

[۱] النهایة ۱۵۲/۳

[۲] . پرنده را رام داد تا پرواز کند که اگر به سمت راست پرید آن را به فال نیک می گرفتند و اگر به سمت چپ پرید به فال بد بگیرد

[۳]. مفتاح دار السعادة۲۲۹/۲

اما این تشائم و بد یمن گرفتن تنها در این سطح باقی نماند بلکه اعداد و اسماء و بیماری و ناتوان جسمی وغیره هم وارد این دائره شدند و نصیبی ازش بردند.

همه اینها حرام هستند و رسول اکرم آنها شرک به حساب می آورد چون چنین شخصی معتقد است که در اشیاء بدیمن نفع و ضرر نهفته است و از این بدتر قضا و قدر خدا را به فراموشی می سپارند.

ابن قیم می فرماید: فال گیر دارای قلبی نارحت و سینه نگران و تفکری سیاه و اخلاقی ناهنجار و بد است، با هر چیزی که می بیند یا می شنود نگران و مشوش و دیوانه و سرگردان می گردد.

از همه مردم ترسوتر است، زندگیش از همه بدتر است از همه دلتنگتر و نگران تر است، از چیزهای دوری می جوید که هیچ نفع و ضرری به بار نمی آورند. چه بسیار خود را از نصیب محروم می کند و روزی خودش را حرام می سازد. نفع و بهره ها را می خشکاند. [۱]

دلائل فراوانی بر تحریم فال بد گرفتن وجود دارد

۱ـ مثلاً قرآن می فرماید:

﴿فَإِذَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَٰذِهِۦۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓۗ أَلَآ إِنَّمَا طَٰٓئِرُهُمۡ عِندَ ٱللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ١٣١﴾ الأعراف: ۱۳۱ ترجمه: پس هنگامی که نیکی [و نعمت] به آنان روی می‌آورد می‌گفتند این برای [شایستگی] خود ماست و چون گزندی به آنان می‌رسید به موسی و همراهانش شگون بد می‌زدند آگاه باشید که [سرچشمه] بدشگونی آنان تنها نزد خداست [که آنان را به بدی اعمالشان کیفر می‌دهد] لیکن بیشترشان نمی‌دانستند.

ابن جریر طبری در تفسیرش می گوید: خداوند می فرماید: اگر خوبی یا برکت یا ثمره فراوان یا هر چیز دوست داشتنی را به دست می آوردند یا می دیدند، می گفتند این شایسته ما است، ولی اگر دچار خشک سالی یا قحطی یا بلا و مصیبت می شدند آنرا به موسی و یارانش نسبت می دادند و می گفتند از روزی که موسی آمده ما دچار این بلا و مصیبتها می شویم.

خداوند در جواب آنها می فرماید: شدت و فرح، خوبی و بدی، همه از طرف خداوند است اما بسیاری از آنها نمی دانند چون جاهل و نادان هستند آنرا به موسی و یارانش نسبت می دهند [۲]

۲ـ پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: « **لا عدوی و لا طیرة و لا هامة و لا صفرة** »[۳]

---

[۱] مفتاح دار السعادة ۲۳۱/۲

[۲] تفسیر طبری ۴۷/۱۳

[۳] بخاری در کتاب الطب باب جذام ۵۲۱۵۹ و مسلم ۱۷۴۳/۴ حدیث را روایت کرده اند

(هیچ گونه سرایت بیماری ممکن و فال بد گرفتن از پرنده و مار و هر حیوان دیگری حقیقت ندارد)

ابن قیم می فرماید: دو احتمال نهی و نفی در حدیث ممکن است، اگر نفی باشد معنی حدیث اینگونه می باشد که همه اینها خرافات دوران جاهلیت هستند و حقیقتی به بار نمی آورند، ضمناً نفی از نهی قوی تراست چون نفی بر بطلان و عدم تأثیر دلالت می کند ولی نهی تنها بر منع اطلاق می گردد. [۱]

در حدیث دیگری که ابن مسعود به صورت مرفوع آنرا روایت کرده آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: « **الطیرة شرک و ما منا الا [۲] ولکن الله یذهبه بالتوکل** »[۳] (فال گرفتن شرک است، ابن مسعود می گوید: هر کدام از ما چیزها را به فال بد می گیریم اما خداوند ما را از آنها محافظت می کند)

این حدیث بر حرام بودن تشائم صراحت دارد و بیان می کند که با کمال توحید جور در نمی آید و اگر فال گیر به نفع و ضرر آن معتقد باشد پایه های توحید را سست و لرزان نموده است.

دیدگاه شافعی رحمه الله در مورد فال گرفتن:

ابی حاتم با سند خودش در مورد حدیث « اقروا الطیر علی وکناتها[۴] » ازامام شافعی ـ رحمه الله ـ روایت کرده که می فرماید: دانش عرب در مورد به پرواز در آوردن پرنده و نصیب و نفرت اینگونه بود، اگر یکی از آنها به منظور کاری از خانه بیرون می آمد به اولین پرنده ای که می دید نگاه می کرد، اگر به طرف راست پرواز می کرد می گفت: فال نیک است و به دنبال کارش می رفت و معتقد به موفقیت هم بود، ولی اگر به طرف چپ بال می گشود می گفت: فال بد است و بر می گشت و به شوم بودن کار و نیازش معتقد می گشت.

حطیه در مدح ابا موسی اشعری اینگونه می سراید:

لا یزجر الطیر سنحا ان عرضن له و لا یفیض علی قسم بأزلام

هرگز برای انجام دادن کاری که برایش پیش می آید پرنده را به پرواز در نمی آورد و به سراغ پیکان های بی سر و پر نمی رفت تا قرعه کشی کند.

---

[۱] مفتاح السعادة ۲۳۴/۲

[۲] . این سخن ابن مسعود است .فتح الباری۲۸۵/۱۶

[۳] . احمد در مسند ۳۸۹/۱و ابو داود کتاب طب باب الطیرة ۱۷/۴

[۴] . پرنده را بر روی لانه اش بگذارید (یعنی با او فال نگیرید) ابو داود ۱۰۵/۳و حاکم در مستدرک ۲۳۷/۴ حدیث را روایت کرده اند به ارواء الغلیل ۱۱۶۶ نگاه کنید .

سپس امام می فرماید: عرب در دوران جاهلیت اگر هنگام بیرون آمدن پرنده ای را نمی دیدند و پرنده ای را بر وری لانه اش مشاهده می کردند آنرا به پرواز در می آوردند تا ببینند به سوی راست بـه حرکـت در می آید یا چپ. پیامبر صلی الله علیه وسلم در حدیث می فرماید: پرنده ها را به پـرواز در نیاوریـد چـون پـرواز پرنـده چیزی به وجود نمی آورد. [1] بلکه همه رخدادها بر اساس قضا و قدر خداوند به وقوع می پیوندند.

در حدیث دیگر در مورد فال بد از رسول خدا صلی الله علیه وسلم پرسش به عمل می آیـد، پیـامبر صلی الله علیه وسلم در جـواب مـی فرماید: « **انما ذلک شیء یجده احدکم فی نفسه فلا یصدنکم** »[2](این تنها ظن و گمان است شما را از کارهـا منصرف نکند).

روشن شد که فال گرفتن حرام است و فال گرفته شده نفع و زیانی به بار نمی آورد، لازم اسـت بـر خـدا توکل شود و فال بد و نیک گرفتن به زباله دان استوره ها ریخته شوند، چنین کاری بـرای دیـن و دنیـای انسان مفید است.

---

[1] . مختصر سنن ابی داود ۱۲۴/۴

[2] در مسلم ۱۷۴۸/۴ و آداب الشافعی ـ رحمه الله ـ و مناقبه ۱۵۱و مناقب للبیهقی ۳۰۵/۱ حدیث نقل شده

بحث ششم: طلبیدن باران از ستارگان

روشن است که اسلام از شرک نهی کرده، و آتش سوزناک جهنم را به مشرکین نوید داده، و هر روزنه ای که به شرک منجر می شود مسدود نموده، یکی از این روزنه ها سوگند خوردن به غیر خدا و تعظیم و تمجید گورستان و ساختن گنبد و مساجد بر روی مقبره ها وروشن کردن فانوس میانشان می باشد.

به دنبال اینها نهی کردن از کلماتی که بوی شرک می دهند هر چند قائلین به آنها چنین هدفی هم نداشته باشند مثلاً در حدیث روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وسلم نهی فرموده که انسان بگوید: به سبب تقابل ستارگان بر ما باران بارید، چون ظاهراً باران باریدن به ستارگان نسبت داده می شود، که به ربوبیت خداوند خدشه وارد می سازد، و اگر ربوبیت را زیر سؤال نبرد، سببیت را برای چیزی ثابت می کند که سبب نیست در این حالت الوهیت پروردگار زیر سؤال می رود.

عرب دوران جاهلیت معتقد بودند باریدن نتیجه تقاطع ستارگان (سقوط یکی و طلوع دیگری)است و باریدن را به آن نسبت می دادند بنابراین می گفتند: تقابل ستارگان بر ما باران بارانید، به این حادثه نوء[1] می گفتند چون سقوطش در مغرب زمین مصادف بود با طلوعش در مشرق زمین و در مشرق نوء روشنایی تولید می کرد.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم از این سخن نهی فرمود هر چند گوینده معتقد باشد که نفع و زیان دست پروردگار است، هدف از نهی تنها حمایت کردن از توحید و مسدود کردن دریچه های شرک است و بس.

از ابی مالک اشعری روایت شده که رسول خدا فرمود: « اربع فی امتی من امر الجاهلیه لا یترکونهن: الفخر بالاحساب و الطعن فی الانساب و استسقاء بالنجوم و النیاحة » (چهار صفت و ویژگی جاهلی هستند که هرگز مردم آنها را ترک نمی کنند فخر کردن به نسب و تهمت زدن در آن و باران خواستن از ستارگان و نوحه گری بر مرده)

شیخ الاسلام می فرماید: یعنی همه مردم بعضی از اوصاف و امور جاهلی را رها نمی کنند ـ ملامت کردن آنهای که دنبال جاهلیت حرکت می کنند ـ در نتیجه هر امر و کار جاهلی در دین مذموم است، اگر معنی

---

[1] .جمعش انواء است به معنی منازل ماه که بیست و هشت منزل دارد ، هر شب منزلی را طی می کند خداوند در سوره یس می فرماید: ﴿ وَٱلْقَمَرَ قَدَّرْنَٰهُ مَنَازِلَ ﴾یس: ۳۹ هر سیزده شب در مغرب زمین یک منزل پایین می آید مقابل آن در مشرق زمین یک منزل بالا می رود ، یک سال طول می کشد تا همه آن ناپدید شود . النهایه ۱۳۳/۵

حدیث اینگونه نباشد نسبت دادن اینها به جاهلیت هیچ مفهومی ندارد، نسبت دادن آنها به جاهلیت دال بر مذموم بودنشان می باشد خداوند در آیه ۳۳ احزاب می فرماید:

﴿وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ﴾ الأحزاب: ۳۳ ترجمه: مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید.

در آیه هم تبرج و هم وضعیت جاهلیت آن دوران ملامت می شود که مقتضی نهی مشابهت به آنها است [۱].

امام شافعی ـ رحمه الله ـ میان دوهدف و انگیزه ـ از دو جمله: ستارگان سبب نازل شدن باران بر ما شدند با این اعتقاد که نفع زیان ازآن ستارگان است یا اعتقاد به اینکه نفع و زیان رسان تنها خدا است، هدفش از این جمله این است که بگوید هنگام تقابل ستارگان باران بارید ـ تفاوت ایجاد فرموده.

امام با سندش از زید بن خالد جهنی روایت کرده که پیامبر ﷺ در حدیبیه برای ما نماز خواند، بعد از بارانی که شب بارید بود، وقتی نماز را تمام کرد، رو به مردم فرمود:

« **هل تدرون ماذا قال ربكم ؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: قال: أصبح من عبادي مؤمنٌ بي، وكافرٌ، فأما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته، فذلك مؤمنٌ بي كافرٌ بالكوكب، وأما من قال: مطرنا بنوء كذا وكذا، فذلك كافرٌ بي مؤمنٌ بالكوكب** »[۲] (آیا می دانید که خدای شما چه گفت ؟ گفتند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود « خداوند می فرماید: در میان بندگان من، کسانی مؤمن به من و کسانی کافر به من، شب را به روز می آورند؛ هر کس که بگوید: به فضل و بخشش خدا بر ما باران بارید، به من مؤمن و به ستاره کافر است و هر کس که بگوید: به سبب تقابل فلان ستاره، بر ما باران بارید، به من کافر و به ستاره مؤمن است)

امام می فرماید: پدر و مادرم فدایی رسول اکرم ﷺ باشد امی و عربی و فصیح است، کلام ایشان در برگیرنده این معانی است.

به نظر من اگر کسی بگوید: خداوند به فضل و رحمتش بر ما باران بارانید، این عین ایمان است چون معتقد است تنها خدا باران را می باراند و می خشکاند، اما اگر کسی بگوید: به سبب فلان چیز و فلان چیز ـ چیزهای که مشرکین می گفتند ـ بر ما باران بارید، یعنی باریدن را به آن چیز نسبت دهد عین شرک و گمراهی است همانگونه که رسول خدا ﷺ فرمود. چون تغیر منزل ستارگان وقت است و وقت هم مخلوق مأمور پروردگار است، نه وقت و نه هیچ مخلوق دیگری توانایی چیزی ندارند.

---

[۱] .تیسیر العزیز الحمید ۴۵۳

[۲] . بخاری ۳۵۱/۱ و مسلم ۸۳/۱ حدیث را روایت کرده اند

اما اگر چنین بگوید ولی هدفش آن وقت باشد، سخن به این می ماند که بگوید: در فلان ماه باران بارید، کفر به حساب نمی آید هر چند من دوست دارم که چنین لفظی به کار برده نشود، بلکه دوست دارم بگویند: در فلان وقت بر ما باران بارید.

از عمر روایت شده که روز جمعه بر روی منبر فرمود: از منازل ثریا چیزی باقی مانده، عباس بلند شد و گفت: تنها هشت روز از آن باقی مانده، عمر دست ها را به سوی آسمان بلند کرد و شروع کرد به دعا کرد مردم هم به دنبال او شروع کردند، هنوز از منبر پایین نیامده بود که آسمان شروع کرد به باریدن و زندگی دوباره ای به آنها بخشید و گیتی، جان گرفت. [۱]

سخن عمر بیان کننده منظور ما است چون عمر می فرماید: چند روز از ثریا باقی مانده تا به آنها یاد دهد که باریدن باران وقت و زمان مخصوصی است که آنها تخمین زده بودند، همانگونه که یا گرفته بودند سرما و گرما هم دارای وقت معینی است. روایت شده که صبح روز بعد از بارش، بعضی از اصحاب گفتند توسط منازل بر ما باریده شد سپس آیه ۲ سوره فاطر را تلاوت کردند [۲]:

﴿ مَّا يَفْتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ﴾ فاطر: ۲ هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید بازدارنده‌ای برای آن نیست.

امام می فرماید: به من رسیده که عمر بن خطاب از سخن پیر بنی تمیم به خود لرزید و آشفته گشت، داستان از این قرار است عمر روز بعد که باران باریده بود بیرون رفت مرد بنی تمیمی را دید که بر عصایش تکیه داده و می گوید: دیروز مجدع [۳]خوب باران بارانید، عمر سخنش را انکار کرد چون باریدن را به مجدع نسبت داد. [۴]

چکیده کلام امام شافعی رحمه الله : هر کس بگوید: به سبب تقابل ستارگان بر ما باران بارانید و به نافع و زیان مند بودن ستاره معتقد باشد کافر است. ولی هرکس هدفش از این سخن وقت و زمان تقابل ستاره باشد، کفر به شمار نمی آید هر چند امام آنرا مکروه می داند.

بزرگان و فرزانه گان دین بر سخن امام اتفاق دارند که فقط اولی از دائره دین بیرون می رود اما قول به این سخن با در نظر گرفتن هدف دوم موجب کفر نیست.

---

[۱] . مناقب بیهقی ۳۰۳/۱

[۲] . الدر المنثور ۲۴۴/۵ می گویند: صحابه ابوهریره بوده

[۳] . ستاره ای است از ستارگان ، عرب گمان می کردند که باران می باراند . لسان العرب ۲۴۵/۳

[۴] . الام ۲۵۲/۱

فراموش نکنیم اینکه امام کفر را از نوع اول نفی می کند دال بر جوازش نیست، فقط دلالت بر شرک و کفر نبودن است همانگونه که خودش هم تصریح فرمود بدین سبب فرمود: من آنرا دوست ندارم.

بنابراین اگر کسی بگوید: به سبب تقابل ستارگان باران بارید، دربرگیرنده سه حالت است

۱ـ در حال گفتن به مأثر بودن ستاره ایمان داشته باشد، بدونه گمان این شرک در ربوبیت است.

۲ـ باریدن باران را به ستاره نسبت می دهد اما معتقد است که خداوند باران را بارانیده است ولی ستاره هم سبب بوده این عین اعتقاد مشرکینِ دوران طلائی توحید است، قران در مورد آنها در آیه ۶۳ سوره عنکبوت می فرماید:

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾ ﴾ العنکبوت: ٦٣ ترجمه: و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده استحتما خواهند گفت الله بگو ستایش از آن خداست با این همه بیشترشان نمی‌اندیشند

این هم حرام است چون شرک خفی است و در حدیث رسول اکرم ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ به آن اشاره شده است، رسول خدا آنرا امر جاهلی می داند و مهر بطالت بر آن زده و بدان هشدار داده و بیان فرموده که مدام در میان امت اسلامی باقی خواهد ماند.

رسول خدا به خاطر بستن دریجه فساد و دفاع و پاسداری از توحید بدان هشدار داده است.

۳ـ هدفش بیان وقت و زمان باریدن باران باشد، چنین چیزی شرک نیست و کفر به شمار نمی آید، اما خلاف اولی است چون لفظی مبهم و گنگ است که بوی شرک از آن بلند می شود، حدیث رسول اکرم ﷺ بر منع آن دلالت می کند پس باید به کار برده نشود. [1]

[1] . به تیسیر العزیز الحمید ۴۵۱ و شرح السنة ۴۲۱/۴ و فتح المجید ۳۲۶ و فتح الباری ۵۲۳/۲ و المنتقی للباجی ۲۳۵/۱ و شرح صحیح مسلم ۶۱/۲ و التمهید ابن عبد البر ۲۸۶/۱۶ نگاه کنید

بحث هفتم: الفاظی که توحید کامل را خدشه دار می کنند

امام شافعی رحمه الله می فرماید: کلماتی که در خطابه و غیره مکروه هستند.

در ادامه حدیثی از ابن حاتم را نقل می کند که مردی پیش رسول خدا ﷺ خطبه می داد، گفت: « من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعصمهما فقد غوی » (هر کس پیرو خدا و رسول باشد هدایت یافته است و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند گمراه می گردد).

پیامبر ﷺ فرمود: « **اسکت فبئس الخطیب انت ثم قال النبی ﷺ من یطع الله و رسوله فقد رشد و من یعص الله و رسوله فقد غوی** » (ساکت باش تو بدترین خطیب هستی سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ومن. .....) نگو و من « **یعصمهما** ». [۱]

امام می فرماید: ما هم به این حدیث فتوی می دهیم. درست است که گفته شود « و من یعص الله و رسوله » چون اگر چنین بگوید نافرمانی از هر کدام را جداگانه به گمراهی محکوم کرده است.

سپس می فرماید: هر کس از خدا پیروی کند در واقع از رسول هم پیروی کرده است و هر کس از خدا نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده و هر کس از رسول پیروی کند از خدا پیروی کرده و هر کس از رسول نافرمانی کند از خدا نافرمانی کرده است.

چون رسول خدا بنده ای از بندگان خدا است در میان مردم برانگیخته شده و خداوند پیروی از او را بر مردم واجب گردانیده است.

اما اگر کسی بگوید: « **و من یعصمهما** » اعتقاد به چنین پیروی و نافرمانی را برای او دوست ندارم تا اول اسم خدا را تنها ذکر کند سپس نام رسولش را بر زبان بیاورد، باید تنهای ذکر شوند [۲]

امام می فرماید: مردی گفت ای رسول خدا انچه خدا بخواهد و أنچه شما بخواهید. پیامبر ﷺ فرمود: « **أمثلان قل ما شاء الله ثم شئت** » [۳](آیا این دو مثل همند ؟ بگو اگر خدا بخواهد سپس تو بخواهی)

---

[۱] مسلم کتاب جمعه ۵۹۴/۲

[۲] الام ۲۰۲/۱

[۳] احمد در مسند ۲۱۴/۱و ۲۲۴و ۲۸۳و ۴۷ حدیث را ذکر کرده است و ابن ماجه ۲۱۱۷ .

بوصیری ر الزوائد در مورد اسناد این حدیث می گوید: در اسنادش اجلح بن عبدالله هست که امام احمد آنرا ضعیف می داند و ابو حاتم و نسائی و ابو داود و ابن سعد و ابن معین و یعقوب بن سفیان و عجلی و دیگران او را ثقه می دانند ، ذهبی در المغنی می گوید: شیعی است قابل اعتماد نمی باشد

امام می فرماید: مشیت قرار دادن مستقل برای رسول مخالف نافرمانی از او است چون پیروی و نافرمانی از رسول تابع پیرو و نافرمانی خداوند است، یعنی پیروی و نافرمانی با دستور خداوند مشروع گشته، و رسول خدا صلی الله علیه وسلم هم به آن دستور می دهد ولی اراده و مشیت پروردگار اینگونه نیستند، خداوند در آیه ۲۹ تکویر می فرماید:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ التکویر: ۲۹ و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست.

خداوند به مردم یاد می دهد که مشیت تنها مخصوص خداوند است و اراده انسانها ممکن نیست مگر بعد از اراده خداوند، پس گفته می شود: انچه خدا بخواهد سپس انچه رسول بخواهد.

ولی در مقوله پیروی و نافرمانی گفته می شود: و من یطع الله و رسوله، همانگونه که گفتیم خداوند مردم را به پیروی از رسول مکلف فرموده، پس اگر از رسول پیروی شود در حقیقت از فرمان خدا به دستور پیامبر پیروی شده است.

اشکالی که از کلام گذشته امام شافعی رحمه الله گرفته می شود این است که فرموده: جمله و من یعصهما را دوست ندارم، چون گرد آوری هر مخلوقی با خداوند منان در یک ضمیر و صیغه مکروه است.

اما بخاری و مسلم حدیثی از انس روایت می کنند که رسول خدا فرمود: « **ثلاث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله و رسوله احب الیه مما سواهما** »[۱]

(سه ویژگی و صفت هستند در هر کسی یافت شدند مزه ایمان را خواهد چشید، و آن اینکه خدا و رسول صلی الله علیه وسلم را از هر کس بیشتر دوست داشته باشد)

چند پاسخ در این مورد ارائه شده

۱ـ تثنیه ضمیر در حدیث بخاری به این اصل اشاره دارد که اعتبار به مجموع محبت خدا و رسول است نه تک تک آنها.

اما در حدیث خطابه بحث نافرمانی است که تنهای موجب گمراهی فرد می شود چون عطف کردن در حکم تکرار است و اصل این است که معطوف و معطوف علیه حکم مستقلی داشته باشند.

شیخ سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب بعد از ذکر جواب می فرماید: این پاسخ جداً بلیغ و رسا است [۲]

---

[۱] بخاری ۱۴/۱و مسلم ۶۶/۱

[۲] فتح الباری ۶۶/۱

۲ـ حدیث خطیب بر ادب و موقعیتش حمل می شود، معمولاً خطیب در مقام توضیح و بیان است باید از ایجاز و خلاصه گویی پرهیز کند.

۳ـ نهی هنگامی است که ترس از خدشه دار شدن توحید موجود شود و پای بستن راهای نفوذ شرک به میان بیاید. اما هنگام امین بودن ازاین خطر به کار بردن ضمیر تثنیه جائز و روا است.

در هر صورت فرد مؤمن باید در مورد هر شبهه ای در راستای پاسداری دین و عقیده اش احتیاط به خرج دهد. امام شافعی رحمه الله هم به همین مطلب اشاره دارد و منظورش از کراهت این احتیاط کردن است. سخن آن مرد که نزد پیامبر گفت: اگر خدا و شما بخواید از این مقوله است، چون نصوص به نهی از آن دلالت می کنند تا احساس نشود که مؤمن بین مشیت خدا و بنده تفاوتی نمی بیند، اخر از چنین جمله ای بوی تفاوت نگذاشتن به مشام انسان می رسد.

از قتیبه انصاری روایت شده که یهودیی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت: شما به خدا شرک می ورزید، می گوید: اگر خدا و تو بخواهید و به کعبه سوگند می خورید. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد که وقتی به کعبه سوگند یاد کردید، بگوید: « و رب الکعبه » به پروردگار کعبه ودر جمله دوم بگوید: « **ما شاء الله ثم شئت** » اگر خدا خواست و بعد از او تو هم خواستی. [1]

بنابراین واجب است مؤمن از این کلمات شبهه برانگیز و نمونه آنها مانند بر خدا و تو توکل می کنم یا خدا و تو کافی هستید یا اگر خدا و تو نمی بودی دوری جوید.

اگر حال این الفاظ اینگونه باشند وای به حال کسانی که غیر خدا را می خوانند و به مخلوقات پناه می ببرد و از آنها یاری و مدد می جویند و به آنها متکی هستند همان طور که بسیاری از زائران قبوراز متصوفه بدان مبتلا هستند در منجلابش غرق گشته اند و در استانه جان دادن هستند.

بحث هشتم: شفاعت

شفاعت به معنی خواستن خوبی برای دیگری است، که در لغت مخالف وتر است، به این معنی که شفاعت کننده خواسته خود را به خواسته مشفوع پیوند می دهد.

تیسیر العیزیز الحمید ۴۷۸

[1] احمد ۳۷۱/۶ و نسائی ۶/۷ و حاکم در مستدرک ۲۹۷/۴ حدیث را نقل کرده اند . ذهبی در النهج السدید می گوید صحیح است

منظور از شفاعت و پادرمیانی در روز قیامت است تا خداوند از گناهان شفاعت شونده در گذرد، که بزرگ ترین آنها شفاعت پیامبر بزرگ اسلام محمد ﷺ برای افرادی است که مستحق می باشند.

بنابراین شفاعت از لحاظ نفع و زیان دو گونه است:

۱ـ شفاعت مثبت: برای شفاعت شونده مفید است و تمام شرائطش تحقق یافته اند، که دو شرط دارد اجازه پروردگار به شفاعت کننده برای شفاعت.

رضایت و خشنودی خداوند از شفاعت شونده.

دلائل فراوانی بر شروط یاد شده در قرآن یافت می شود مثلاً آیه ۲۶ سوره نجم:

﴿ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ لَا تُغۡنِي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـٔٗا إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ أَن يَأۡذَنَ ٱللَّهُ لِمَن يَشَآءُ وَيَرۡضَىٰٓ ﴿٢٦﴾ ﴾

النجم: ٢٦ و بسا فرشتگانی که در آسمانهایند [و] شفاعتشان به کاری نیاید مگر پس از آنکه خدا به هر که خواهد و خشنود باشد اذن دهد.

و نیز می فرماید: ﴿مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ ﴾البقرة: ۲۵۵ ترجمه: کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند.

و نیز می فرماید: ﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ ﴾الأنبياء: ۲۸ ترجمه: جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی‌کنند

و نیز می فرماید: ﴿مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ إِذۡنِهِۦۚ ﴾یونس: ۳ ترجمه: شفاعتگری جز پس از اذن او نیست

و آیات فراوان دیگر [۱].

شفاعت منفی و بدون فائده: شفاعتی است که فائده ای به حال شفاعت شونده ندارد چون شرائط شفاعت در آن پدیدار نشده.

همان شفاعتی که اهل شرک و گمراهی و نمونه آنها که در عالم خواب و خیال و آرزو به سر می برند، بدان دل خوش کرده اند. به گونه ای که گمان می کنند بعضی از مخلوقات بدون اجازه خداوند می توانند شفاعت کنند.

این همان شفاعتی است که قوم نوح و مشرکین لاحق آنها را به گمراهی و ضلالت کشانید، به گونه ای که به خاطر آن بتها را تعظیم می کردند تا نزد خدا شافع آنها باشد.

---

[۱] . معارج القبول ۳۰۷/۲

خداوند در سوره زمر می فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللَّهِ زُلۡفَىٰٓ﴾ الزمر: ۳ ترجمه: کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته‌اند [به این بهانه که] ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی‌پرستیم.

و نیز می فرماید: ﴿وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ﴾ یونس: ۱۸ ترجمه: و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می‌گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند.

خداوند این شفاعت را نفی کرده و بیان فرموده که هرگزهیچ نفی به بار نمی آورد،

و در سوره بقره می فرماید :

﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا لَّا تَجۡزِي نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٖ شَيۡـٔٗا وَلَا يُقۡبَلُ مِنۡهَا شَفَٰعَةٞ وَلَا يُؤۡخَذُ مِنۡهَا عَدۡلٞ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٤٨﴾ البقرة: ٤٨ ترجمه: و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند و نه از او شفاعتی پذیرفته و نه به جای وی بدلی گرفته می‌شود و نه یاری خواهند شد.

و نیز می فرماید: ﴿مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ يَوۡمٞ لَّا بَيۡعٞ فِيهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ﴾ البقرة: ٢٥٤ ترجمه: پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی.

و در سوره غافر می فرماید: ﴿مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٖ وَلَا شَفِيعٖ يُطَاعُ ١٨﴾ غافر: ١٨ ترجمه: برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد.

و در سوره مدثر می فرماید: ﴿فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَٰعَةُ ٱلشَّٰفِعِينَ ٤٨﴾ المدثر: ٤٨ ترجمه: از این رو شفاعت‌شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد.

خداوند در مورد شفاعت برعقیده مشرکین خط بطلان کشیده و تمام تعظیم و بزرگ داشتی که به آن دل خوش کرده بودند نفی می کند در سوره سبأ می فرماید:

﴿قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۖ لَا يَمۡلِكُونَ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا لَهُمۡ فِيهِمَا مِن شِرۡكٖ وَمَا لَهُۥ مِنۡهُم مِّن ظَهِيرٖ ٢٢ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾ سبأ: ٢٢ – ٢٣ ترجمه: بگو کسانی را که جز خدا [معبود خود] پنداشته‌اید بخوانید هموزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک

نیستند و در آن دو شرکتی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست ❁ و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود می‌گویند پروردگارتان چه فرمود می گویند حقیقت و هموست بلندمرتبه و بزرگ.

خداوند در این آیات بیان فرموده کسی که شفاعت می پذیرد باید دارای صفات و ویژگیهای باشد تا بتواند خواسته ها شفاعت کنندگان را به جا بیاورد که عبارتند از:

١ـ ملک و قدرت: خداوند این صفت را از هر موجودی به جز خود نفی کرد: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ﴾ سبأ: ٢٢

٢ـ اگر ملک هم نباشد باید شراکتی با مالک داشته باشد، این را هم از هر موجودی نفی می کند: ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُۥ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾﴾ سبأ: ٢٢

٣ـ اگر نه مالک و نه شریک مالک است باید معین یا وزیر دست راست مالک باشد، این را هم نفی فرموده: ﴿وَمَا لَهُۥ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾﴾ سبأ: ٢٢

۴ـ اگر نه مالک و نه شریک و نه وزیر باشد پس شفیع است و این شفیع همان کسی است که مشرکین در مورد الهه خود گمان می کردند و قبور پرستان بدان دل خوش نموده اند، اما خداوند شفاعت را از آنها نفی می کند، می فرماید: ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُۥ﴾ سبأ: ٢٣

تنها خداست که بعد از خشنودی از شفاعت شده گان به شافعین اجازه شفاعت می دهد، پس در این صورت دعوای مشرکین باطل می شود چون تنها نفع و زیان در اختیار پروردگار است و بس و هیچ کس نمی تواند کوچک ترین نفعی به دیگران برساند، و در سوره فرقان می فرماید:

﴿وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْـًٔا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوٰةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾﴾ الفرقان: ٣ ترجمه: و به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند که چیزی را خلق نمی‌کنند و خود خلق شده‌اند و برای خود نه زیانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را.

و می فرماید: ﴿ أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ شُفَعَآءَۚ قُلۡ أَوَلَوۡ كَانُواْ لَا يَمۡلِكُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَعۡقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗاۖ لَّهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ الزمر: ٤٣ - ٤٤ ترجمه: یا آنان غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند! به آنان بگو: «آیا (از آنها شفاعت می‌طلبید) هر چند مالک چیزی نباشند و درک و شعوری برای آنها نباشد بگو: «تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیّت آسمانها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او بازمی‌گردید.

و می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡۖ فَٱدۡعُوهُمۡ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٩٤﴾ ﴾ الأعراف: ١٩٤

ترجمه: در حقیقت کسانی را که به جای خدا می‌خوانید بندگانی امثال شما هستند پس آنها را [در گرفتاریها] بخوانید اگر راست می‌گویید باید شما را اجابت کنند

این همان شفاعت منفی و بی اثری است که مشرکین و عباد قبور در این دوران به آن دل بسته اند، در روز قیامت این شفاعت کنندگان از مشرکین تبرا می جویند و نه در دنیا یاور آنها هستند و نه در قیامت برایشان شفاعت می کنند.

﴿ وَلَقَدۡ جِئۡتُمُونَا فُرَٰدَىٰ كَمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖ وَتَرَكۡتُم مَّا خَوَّلۡنَٰكُمۡ وَرَآءَ ظُهُورِكُمۡۖ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمۡ شُفَعَآءَكُمُ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ أَنَّهُمۡ فِيكُمۡ شُرَكَٰٓؤُاْۚ لَقَد تَّقَطَّعَ بَيۡنَكُمۡ وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٩٤﴾ ﴾ الأنعام: ٩٤ ترجمه: و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم [اکنون نیز] تنها به سوی ما آمده‌اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت‌سر خود نهاده‌اید و شفیعانی را که در [کار] خودتان شریکان [خدا] می‌پنداشتید با شما نمی‌بینیم به یقین پیوند میان شما بریده شده و آنچه را که می‌پنداشتید از دست‌شما رفته است.

شفاعت مثبت چند نوع دارد بزرگ ترین آنها شفاعت رسول اکرم ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ است برای شروع کردن محاسبه. این شفاعت همان جایگاه مدح شده ای است که در آیه ۷۹ سوره اسراء بیان شده: ﴿ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا ﴿٧٩﴾ ﴾ الإسراء: ٧٩ تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.

یکی دیگر از انواع شفاعتها، شفاعت برای وارد شدن بهشتیان به بهشت و شفاعت برای تخفیف عذاب عمویش ابی طالب و شفاعت محمد ﷺ و پیامبران و نیاکان برای افراد موحدی که مرتکب گناه کبیره

شده اند، همچنین برای افرادی که مستحق آتش هستند تا وارد آن نشوند و افرادی کـه در آتـش هسـتند بیرون بیایند.

دلائل برای اثبات این نوع شفاعتها فروان و مشهور هستند، اگر همه آنها را ذکر کنیم سـخن بـه درازا مـی کشد. [١]

از امام شافعی ـ رحمه الله ـ روایتی، نقل شده که در آن به شفاعت عظمـی پیـامبردر روز قیامـت اقـرار کرده، در کتاب الرسالة [٢] در حق پیامبر فرموده: انتخاب پیامبر اعظم برای وحی برگذیده شـده اش، وحـی رسالتی که با اتمام نبوت ارزانی رحمت بر همه رسالتهای پیشین، پیشی گرفته و از همه پیـام فرسـتادگان سابق فراگیر تر است. با بلند کردن آوازه اش میان گذشته گان، آوازه اش بلند می شود و در اینده شـافع، شفاعت پذیرفته شده است.

اما در جایی دیگر بیان می کند شفاعت دارای چند شرط است، که شفاعت کننـده بایـد حـائز آن شـرائط لازم باشد. امام شرائط لازم را اینگونه بیان می فرماید: چندی پیش از دو آیه برداشتی کردم کـه نـزدم از دنیا و مافیها بهتر و محبوب تر است، خداوند در این دوآیه می فرمایند: ﴿يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ ۖ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦ ۚ ﴿٣﴾﴾ [٣] ﴿مَن ذَا ٱلَّذِى يَشْفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ ۚ ﴿٢٥٥﴾﴾ [٤]

پس شفاعت راتعطیل نموده مگر با اذن و اجازه ی خویش. [٥]

کلام امام شافعی ـ رحمه الله ـ همچو تیشه ای بر سر افرادی که قائل به تملـک شـفاعت بـرای شـفاعت کننده و قدرت بر شفاعت بدون اجازه پروردگار هستند می کوبد. چنین کلامی تنها از افراد جاهل و نادان به قدرت و عظمت خداوند صادر می گردد، چون قدرت خدا را با قدرت پادشاهان دنیا که نیازمند یاور و وزیر و دست اندر هستند تشبیه کرده اند.

خداوند به خاطراحترام گرفتن و حرمت گذاری در مقابـل مـردم از شـفاعت کننـده و اعـلام رضـایت و خشنودی از شفاعت شونده به شافعان اجازه شفاعت می دهد نه به منظور یاری و مساعدت در حمکرانی همچو حکمرانان ضعیف و ناتوان دنیا.

---

[١] تیسیر العزیز الحمید ٢٧٣ و معارج القبول ٣٠٥/٢

[٢] . الرسالة ١٢و ١٣

[٣] . کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند هیچ شفاعت کننده‌ای، جز با اذن او نیست. أیه ٣ سوره یونس

[٤] . کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند. آیه ٢٥٥ سوره بقره

[٥] . احکام القرآن ١٨٠/٢

تنها یک مسئله ی فائده بخش باقی مانده که به امید خدا به بیان آن می پردازیم، مسئله هم این است، حکم طلب کردن شفاعت از پیامبر ﷺ که امروزه مردم آنرا انجام می دهند چیست ؟

جواب:

۱ـ چنین کاری جائز نیست، چون شفاعت حق انحصاری خداوند است، پس چگونه می توان آنرا از غیر خدا طلب کرد، خداوند می فرماید: ﴿ قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعًا ﴿٤٤﴾ ﴾ الزمر: ۴۴

بگو شفاعت‌یکسره از آن خداست

۲ـ هنوز اجازه شفاعت به پیامبر داده نشده بلکه چنین افتخاری به قیامت موکول شده است که بعد از طلب کردن حضرت به ایشان ﷺ داده می شود. [۱]

۳ـ چنین اعتقاد و طلب کردنی مانند کار و بینش مشرکین است که قرآن در مورد آنها چنین می فرماید:

﴿ وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ وَيَقُولُونَ هَٰٓؤُلَآءِ شُفَعَٰٓؤُنَا عِندَ ٱللَّهِۚ ﴿١٨﴾ ﴾ یونس: ۱۸

و به جای خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه به آنان زیان می‌رساند و نه به آنان سود می‌دهد و می‌گویند اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند

۴ـ اگر کسی که از رسول خدا ﷺ شفاعت می طلبد هدفش شفاعت عظمی است، چنین چیزی بدون طلبیدن حاصل می شود چون رسول خدا در آن روز برای همه شفاعت می کند، همانگونه که در حدیث مشهور شفاعت آمده.

۵ـ و اگر هدفش شفاعت دیگری است، همانا حاصل شدنش با طلب کردن از پیامبر نیست، بلکه باید شروط لازم تحقق یابند، ابو هریره از رسول خدا ﷺ پرسید: چه کسی در روز قیامت با شفاعت تو سعادت مند ترین مردم است ؟

فرمود: « لقد ظننت یا ابا هریره ان لا یسألنی عن هذا الحدیث احد اول منک لما رأیت من حرصک علی الحدیث. اسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من قال لا اله الا الله خالصاً من قبل نفسه »[۲]

(ای ابو هریره حدس می زدم که قبل از تو کسی در این مورد از نمی پرسد چون تو بر آن خیلی حریص هستی. سعادت مند ترین مردم به شفاعت من در روزقیامت کسی است که خالصانه بگوید: لا اله الا الله)

---

[۱] برای اثبات این موضوع به حدیث شفاعت در صحیح بخاری ۲۴۰۱/۵ و مسلم ۱۸۰/۱ نگاه کنید .

[۲] بخاری ۲۴۰۲/۵

در حدیث دیگری می فرماید: « من سأل الله لی الوسیله حلت له شفاعتی یوم القیامه »[۱](هر کس وسیله را از خدا برایم بخواهد، در روز قیامت شفاعتم بر او سزاوار خواهد بود)

هر کس شفاعت را از رسول خدا ﷺ بطلبد بزرگ ترین ستون حصول شفاعت را ویران ساخته که همان تحقق بخشیدن به مفهوم لا اله الا الله است.

۶ـ رسول خدا ﷺ بیان فرموده[۲] که بعضی از امتش بدون حساب وارد بهشت می شوند و بعضی دیگر از امتش برای مردم شفاعت می کنند و به شفاعت کسی نیاز ندارند پس چرا مسلمان حریص نمی شود که جزء آنها باشد.

۷ـ رسول خدا ﷺ بیان فرموده که چه کسی از شفاعت در روز قیامت بهره می برد. فرموده: « لکل نبی دعوة مستجابة و انی اختبأت دعوتی شفاعة لأمتی یوم القیامة فهی نالها ان شاء الله منهم من مات لا یشرک بالله شیئاً »[۳] (هر پیامبری دعوتی دارد که مستجاب می گردد من دعوت خود را برای شفاعت درروز قیامت ذخیره کرده ام، امیداورم هر کس در حالی مرده باشد که به خدا شرک نورزیده باشد از آن بهرمند گردد).

اگر انسان حق توحید را به جایی آورد نیازمند شفاعت پیامبر در روز قیامت نیست مگر در شفاعت شروع حساب و دخول به بهشت و هر دو با به جایی آوردن توحید حاصل می شوند.

اما برای شفاعت دوم یعنی شفاعت برای اهل گناهان کبیره نیازمند توبه نصوح است باید در حالی خدا را ملاقات کند که بر گناه کبیره اصرار نورزد. جابر می فرماید: کسی که اهل گناه کبیره نباشد چه نیازی به شفاعت دارد. [۴]

۸ـ اگر کسی باز هم بر طلبیدن شفاعت اصرار می ورزد باید آنرا از صاحبش بطلبد که تنها خداوند است و مدام بگوید: خداوند محمد ﷺ پیامبرت را در من شفیع بگردان. یا بگوید: خداوندا مرا از شفاعت شدگان پیامبرت قرار بده. یا نمونه این دعاها که وسیله مشروع و مفید هستند. شاید در سطور گذشته حق مطلب را در مورد شناختن شفاعت حقیقی مفید بیان کرده باشیم.

---

[۱] مسلم ۲۸۸/۱ از عبدالله بن عمر

[۲] . به ترمذی ۱۷۸/۴نگاه کنید

[۳] . مسلم ۱۸۹/۱و بخاری باب توحید ۲۷۱۸/۶ حدیث را روایت کرده اند

[۴] الترمذی ۴۵/۴

بیان روشن و واضحی بود از سلف صالح این امت در مورد شفاعت که امام شافعی ـ رحمه الله ـ هم یکی از فرزانه گان سلف صالح اسلام به شمار می آید.

بحث هفتم: رقیه

الرقی: جمع رقیه است، اوراد و کلمات یا علامات یا خطوطی بود که بر روی کاغذ یا پارچه یا چوب می نوشتند و باور داشتند که آنها را از بلا و بیماری مانند سر درد و تب و آفات دیگرنجات می دهد و آنرا به خود آویزان می کردند، در احادیث بعضی از آن منع شده و به بعضی هم اجازه داده شده است.

احادیثی که در مورد جواز آن روایت شده اند، حدیث عائشه است که می فرماید: رسول خدا ـ ﷺ در بیماری وفاتش با خواندن دو سوره معوذتین در خود می دمید، وقتی بیماری ایشان شدت گرفت، من بعد از خواندن دو سوره در او می دمیدم و دستهایم را بر پاهیش می مالیدم تا خنک شوند.[۱]

دوباره از عائشه روایت شده که فرموده: رسول خدا ﷺ به من دستور داد یا (دستور داد) بروم پیش فردی که زخم چشم را مداوا می کند، رقیه بگیرم.

از ام سلمه روایت شده که فرموده: رسول خدا ﷺ در خانه من جاریه ای را دید که بر روی پیشانیش زردی بود، پیامبر ﷺ فرمود: استرقوا لها فان بها النظرة [۲] (چشم بد او را زده بروید پیش کسی که زخم چشم را علاج می کند دعا به کار گیرید)

از عوف بن مالک روایت شده که گفته: به رسول خدا ﷺ عرض کردم: ما در جاهلیت افسون می گرفتیم، شما در این مورد چه می فرماید ؟ فرمود: « اعرضوا علی رقاکم. لا بأس بالرقی ما لم یکن فیه شرک »[۳] رقیه را به من نشان بدهید. بدان نگاه کرد و فرمود: اگر الوده به شرک نشود اشکالی ندارد.

احادیثی که بر حرمت یا کراهت افسون دلالت می کنند، حدیث «ان الرقی و التمائم و التولة شرک » است یعنی رقیه و افسون وسحر و جادو شرک هستند.

یا حدیث « لم یتوکل من استرقی او اکتوی »[۱] (کسی که افسون می گیرد و داغ می کند توکل نکرده)

---

[۱] بخاری ۲۱۱۶/۵ و مسلم ۱۷۲۳/۴ حدیث را روایت کرده اند.

[۲] . بخاری کتاب طب ۲۱۶۶/۵ و مسلم ۱۷۲۵/۴

[۳] ابو داود در کتاب طب ۹/۴ و ابن ماجه ۱۶۶/۲ و احمد ۲۸۱/۱ حدیث را نقل کرده اند .

یا حدیث هفتاد هزار « هم الذین لا یسترقون و لا یتطیرون و لا یکتوون و علی ربهم یتوکلون »[٢] (آنان کسانی هستند که افسون نمی کنند و با پرندگان فال نمی گیرند و همیشه بر پروردگار خود توکل می کنند) و در روایت مسلم « هم الذین لا یرقون و لا یسترقون »[٣] روایت شده یعنی نه افسون می کنند و نه افسون می خواهند.

بزرگان دین در پاسخ این احادیث گفته اند: تعارض و تناقصی میان احادیث وجود ندارد، چون رقیه با وجود شرائطی جائز است و اگر حائز آن شرائط نباشد حرام و مکروه است.

سیوطی می فرماید: بزرگان دین اتفاق دارند، اگر رقیه حائز سه شرط ذیل باشد جائز است

١ـ باید با کلام خدا یا اسماء و صفات او باشد.

٢ـ باید با زبان عربی روان و خوانا باشد.

٣ـ باید فرد معتقد باشد که رقیه ذاتاً هیچ تأثیری ندارد. [٤]

اگر یکی از این شرائط مختل شد رقیه جائز نیست، بنابراین احادیث دال بر جواز رقیه بر رقیه ای اطلاق می شود که حاوی شرائط لازم باشد و احادیث نهی هم بر رقیه ای که شرائط لازم در آن به جا نیامده است.

از حدیث هفتاد هزار فهمیده می شود که هر نوع رقیه ای با کمال توکل مخالفت دارد و همچنین بین کسی که رقیه برای خود می گیرد یا کسی از دیگری می خواهد برایش رقیه گرفته شود یا کسی بدون خواستن برایش رقیه گرفته شده تفاوتهای وجود دارد.

اما بزرگان در مورد حدیث امام مسلم گفته اند: عبارت زیادی « لا یرقون و لا یسترقون » معلول و ضعیف است.

ابن تیمیه می فرماید: این روایت ظن و گمان راوی است، پیامبر ﷺ نفرمود: لا یسرقون چون راقی (رقیه کننده) نسبت به برادر رقیه شده اش حسن ظن دارد، در مورد رقیه از پیامبر ﷺ سؤال، ایشان در جواب

---

[١] . احمد ٢٥١/٤ و ترمذی باب طب ٢٦٥/٣ و ابن ماجه متاب طب ١١٥٤/٢ آنرا روایت کرده اند اسناد حدیث صحیح است به صحیح الجامع ١٠٤٩/٢ نکاه کنید .

[٢] . بخاری ٢٣٩٦/٥و مسلم ١٩٨/١

[٣] . مسلم ١٩٩/١

[٤] تیسیر العزیز الحمید ١٦٧

فرمودند: « من استطاع منكم ان ينفع أخاه فلينفعه، و لا بأس بالرقى ما لم يكن شركاً » [١] (هر کس می تواند به برادر ایمانیش نفع برساند، آنرا انجام دهد. سپس فرمود: اگر با شرک قاتی نشود اشکالی ندارد) و همچنین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای اصحاب رقیه می گرفت.

تفاوت میان راقی و مسترقی در این است که مسترقی قلبش متوجه غیر خدا است اما راقی چنین نیست، مفهوم حدیث هفتا هزار این است که هفتاد هزاری که بدون حساب وارد بهشت می شوند توکل کامل دارند، از دیگران رقیه نمی خواهند و به داغ جاهلی ایمان ندارند و فال بد نمی گیرند. [٢]

خلاصه: رقیه با رعایت شرائط مذکور جائز و مشروع است و اشکالی ندارد که انسان خودش رقیه بگیرد ولی از دیگران نخواهد که چنین کاری برایش انجام دهند.

امام شافعی رحمه الله در مورد رقیه می فرماید:

ربیع می گوید: از امام در مورد رقیه پرسیدند ؟

امام فرمود: اگر با کتاب خدا یا اسماء او باشد اشکالی ندارد.

گفتم: آیا اهل کتاب می توانند برای مسلمانان رقیه بگیرند ؟

فرمود: بله، اگربه آنچه از کتاب در رقیه به کار می برند آگاه باشند.

گفتم: چه دلیلی دارید ؟

فرمود: بجز دلیل دوست ما و شما دلیل، دیگری ندارم، مالک از یحیی بن سعید از عمرة دختر عبدالرحمان از ابابکر به ما خبر داده که در حالی پیش عائشه رفت که تب شدیدی داشت، و یهودی مشغول رقیه کردنش بود. ابوبکر خطاب به مرد یهودی گفت: با کتاب خدا رقیه بگیر. [٣]

به شافعی رحمه الله گفتم: من رقیه اهل کتاب را دوست ندارم.

فرمود: چرا؟ در حالی که شما حدیث را از ابوبکر نقل می کنید و نمی بینم که خلاف آنرا از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده باشید، ضمناً خداوند زناشوی با اهل کتاب و طعام آنها را حلال کرده، به نظر من قیه هم مثل اینها است یا حتی از آن هم کمتر است. [٤]

---

[١] مسلم ١٧٢٦

[٢] تیسیر العزیز الحمید ١٠٨

[٣] . امام مالک در مؤطأ ٩٤٣٣/٢ و ابن ابی شیبه در مصنفش ٢٣٥٨١/٤ و بیهقس در سنن کبرای ٣٤٩/٩ روایت را ذکر کرده اند و اسنادش صحیح است به المجموع ٦٥/٩ نگاه کنید .

[٤] . به الام ٢٢٧/٧ و سنن کبرای بیهقی ٣٤٩/٩ و طبقات سبکی ١٣٦/٢ و المجموع نووی و فتح الباری نگاه کنید .

در مذهب امام شافعی ـ رحمه الله ـ رقیه جائز است اما مشروط به این شرط که با کتاب خدا یا اسمائش باشد. این نظری است صحیح و درست.

اما در مورد رقیه اهل کتاب میان بزرگان دین اختلاف به وجود آمده بعضی قائل به آن هستند و گروهی هم منکرش.

دیدگاه علماء در مورد رقیه اهل کتاب:

دیدگاه اول: درست است، شافعی ـ رحمه الله ـ و مالک در یکی از اقوالش[1] طرف دار این نظریه هستند.[2] دلیل آنها حدیث ابی بکر است که در مؤطأ روایت شده و امام شافعی ـ رحمه الله ـ در جواب ربیع به آن استناد کرد.

ابن بطال می گوید: منظور از کتاب در حدیث ابی بکر تورات و انجیل چون کلام خدای که شفا دهند است.[3]

زرقانی می گوید: منظور ابو بکر از کتاب خدا دو احتمال دارد اگر به مسلمان شدن یهودی امیدوار بوده قرآن است و اگر امیدی نداشته تورات است.[4]

باجی می گوید: ظاهراً هدفش تورات بوده چون یهودی معمولاً قرآن نمی خوانند و احتمال دارد هدفش از کتاب خدا اسماء پروردگار باشد یا گفته رقیه ای باشد موافق قرآن.

دیدگاه دوم: مکروه است، ربیع بن سلیمان دوست شافعی ـ رحمه الله ـ و مالک در قول دیگرش این نظریه را پذیرفته اند. سبکی این نظریه را به محمد بن حسن حنفی هم نسبت داده است.[5]

باجی می گوید: از امام مالک روایت شده که گفته: رقیه اهل کتاب را دوست ندارم و آنرا مکروه می دانم. شاید منظور امام رقیه ای باشد که موافق کلام خدا نیست بلکه از جنس سحر و جادوی است که با تعلیم شریعت مقدس اسلام منافات دارد.[6]

---

[1] . که می فرماید: رقیه اهل کتاب اگر به کتاب باشد و مفهوم آنرا درک کنند و آلوده به شرک نباشد جائز است .

[2] . الام ٢٢٨/٧ . المجموع ٦٥/٩ . فتح الباری ١٩٧/١٠

[3] . شرح البخاری ابن بطال ١٨٧

[4] . شرح زرقانی بر مؤطأ ٣٢٨/٤

[5] . الام ٢٢٨/٧ ، المنتقی ٢٦١/٧، طبقات سبکی ١٣٧/٢

[6] . المنتقی ٢٦١/٧.

مازری می گوید: در مورد رقیه اهل کتاب اختلاف دارند، گروهی آنرا جائز می دانند و مالک آنرا مکـروه می داند چون احتمال تبدیل و تغیر از آنها بعید نیست. [۱]

چیزی که از کلام قائلین به کراهت فهمیده می شود این است که برای کراهت دو علت بیان می کنند:

۱ـ ترس از اینکه رقیه آنها از تورات منحرف شده باشد.

۲ـ رقیه ای باشد که معنی آن قابل فهم نباشد، بیشتر به سحر و شعبده بازی نزدیک باشد تا به کلام خـدا، چنین چیزی در هر دو دین باطل و حرام است.

طرف داران نظریه اول اینگونه به این دو علت پاسخ داده اند که چنین چیزی بعید است چون افسـونگری هم مانند طبابت است، اگر فرد ماهری نباشد خوب نمی گوید و اگر ماهر و چیره باشد به خـاطر پیشـه و صنعت خودش به چنین کاری دست نمی زند. [۲]

ترجیح اقول:

روشن است که رقیه خواستن از دیگران منافی توحید و توکل کامل است همانگونه که حدیث هفتاد هـزار به آن اشاره فرمود، بنابراین بر مسلمان لازم است که خودش برای خودش دعا بخواند و رقیه کنـد و اگـر به دیگران نیاز داشت باید شرائط لازم را رعایت کند هر چند باز هم مکروه است.

اگر چنین کاری نزد مسلمانان مکروه باشد پیش اهل کتاب قطعاً مکروه شدت مـی گیـرد و شـاید حکـم حرام به خود بگیرد، هر چند شرائط لازم هم به تحقق بپیوندند، اما اگر شرائط به جا نیامد پیش مسلمان و غیرمسلمان حرام است.

چیزی که بر مکروه بودن افسونگری نزد اهل کتاب دلالت می کند هر چند حائز شرائط هم باشد، حـدیث زینب از ابن مسعود است که می فرماید: اگر عبدالله از جایی برمی گشت و به پشت در می رسـید شـروع می کرد به سرفه کردن و تف آنداختن تا مرا در حالی مشاهده نکند که دوست ندارد، تا اینکه روزی آمد و شروع کرد به سرفه کردن و وارد شد، اما در آن وقت پیر زن یهودی برای رقیه کردن بیماری پوستیم آنجا بود.

او را زیر تختخواب پنهان کردم.

عبدالله کنارم نشست و وچشمش به نخی که بر گردنم آویخته بودم افتاد.

---

[۱] . فتح الباری ۱۹۷/۱۰

[۲] فتح الباری ۱۰/ ۱۹۷

گفت: این چیست ؟

گفتم: نخی است برای رقیه.

عبدالله آنرا گرفت و پاره کرد، سپس گفت: خانواده عبدالله از شرک بی نیاز هستند، از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: رقیه و تمیمه و تولة[1] (جادو) شرک هستند.

گفتم: چرا چنین می گوید، آخر من چشمم درد می کرد زن یهودی پیش من آمد و برایم رقیه گرفت، چشمم خوب شد و دیگر درد ندارد.

گفت: این کار شیطان است، اول آنرا به درد می آورد تا تو افسون بگیری اگر گرفتی دست بر می دارد و تو هم می گوید: افسون مرا خوب کرد. هنگام درد ان دعا را بخوانید کافی، که رسول خدا ﷺ می فرماید: «أذهب البأس رب الناس و اشف الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقماً» [2]

(ای پروردگار مردم درد را ببر، تو شفا دهنده هستی مرا شفا بده، هیچ شفا دهند ای جز تو نیست، شفائی که هیچ دردی را جا نمی گذارد.

این حدیث بر کراهت ابن مسعود از رقیه یهودی دلالت می کند، ایشان نپرسید آیا با کلام خدا افسون می کند یا نه بلکه مطلقاً آنرا حرام قلمداد فرمود.

لازم است بدانیم قیاس مشرکین و کاهنان و شعبده بازان بر اهل کتاب جائز نیست چون اهل کتاب، کتاب دارند که دستور خدا است و هنوز هم پیش آنها است هر چند تحریف هم شده. اما کاهنان و ساحران و امثال آنها از مشرکین بیشتر رقیه هایشان بر سحر و جادو و به کار گیری جن بنا شده، و چنین چیزی اصلاً درست نیست، در باب سحر و ساحر حکم آنرا بیان کردیم.

---

[1] . چیزی از سحر و جادو که زن را نزد مرد محبوب می سازد

[2] . احمد در مسندش ۳۸۱/۱ و ابو داود شماره ۳۸۸۳ و ابن ماجه ۳۵۳ و حاکم در مستدرک ۴۱۷/۴ حدیث را روایت کرده اند البانی هم آنرا تصحیح کرده صحیح الجامع شماره ۱۶۲۸ . صاحب نهج الحدیث در تخریج احادیث تیسیر العزیز الحمید در مورد این حدیث می گوید: اسنادش حسن است . نگاه ۵۹

روش امام شافعی رحمه الله در زمینه اثبات عقیده

فصل اول توحید ربوبیت

- **بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا**
- **بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا**
- **بحث سوم: روش شافعی رحمه الله در زمینه اثبات وجود خدا**

مقدمه:

معلوم است که ایمان به وحدانیت و ربوبیت خداوند متعال امری فطری است، دلها بر آن آفریده شده اند و سرشت نفسها بر آن رشد کرده اند و همه ملتها بر آن اتفاق دارند. خداوند متعال خیلی آشکار تر است تا بر وجودش اقامه حجت شود. قرآن می فرماید:

﴿قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِي ٱللَّهِ شَكّٞ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ يَدۡعُوكُمۡ﴾ إبراهيم: ١٠ ترجمه: پیامبرانشان گفتند مگر درباره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست او شما را دعوت می‌کند.

بدین علت قضیه اثبات وجود خدا در قرآن پر رنگ نیست بلکه خداوند آنرا امری کاملاً آشکار و بدیهی جلو می دهد که نیازمند دلیل و برهان نیست، تنها به لوازمش که دعوت پیامبران و چکیده دعوت آنها که توحید خداوند و انحصار عبادت در حق ایشان می باشد استناد می فرماید، چون هر نوع کفری که احتمال وقوع آن انتظار می رود در توحید بیان شده است، پس اگر هدف برانگیختن پیامبران مشخص شده همه اشکالها در مورد خدا بر طرف می گردد.

خداوند می فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ٢١ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٢ ﴾ البقرة: ٢١ – ٢٢

ترجمه: ای مردم پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده‌اند آفریده است پرستش کنید باشد که به تقوا گرایید. همان [خدایی] که زمین را برای شما فرشی [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد و بدان میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید

آیات فراوانی در این مورد وجود دارند اما ما به همین اندازه بسنده می کنیم. [1]

در صحیحین از ابن مسعود روایت شده که فرمودند: به پیامبر ـ صلی الله علیه و علی اله و سلم ـ عرض کردم، چه گناهی از همه گناهان بزرگ تر است ؟

فرمود: « **ان تجعل لله نداً و هو خلقک** » (شرک ورزیدن به خدا در حالی که تو را آفریده).[2]

ابن تیمیه می فرماید: وحدانیت در ربوبیت پروردگار با مشروعیت نبوت و چگونگی آفرینش سرشت و بدیهیات عقلی و دلائل خدشه ناپذیر نقلی و اتفاق همه ملتها و دلائل دیگر آشکار و بدیهی است. [3]

همچنین در جایی دیگر می فرماید: چگونه بر وجود خدا دلیل خواسته می شود در حالی که خودش دلیل بر هر چیزی است، همیشه این بیت را می سراید:

و لیس یصح فی الاذهان شیء اذا احتاج النهار الی دلیل [4]

اگر روز نیازمند دلیل باشد اعتبار به هیچ یک از معلومات ذهن صحیح نیست، بلکه همه آنها نادرست و بی ارزش می مانند.

ابن قیم بعد از ذکر کلام استاد نامورش می فرماید: روشن است که وجود خداوند برای عقل و فطرت از روز روشن تر است، پس اگر در خدا شک کند و به آن اعتقاد نداشته باشد باید عقل و فطرت خودش را متهم کند. [5]

---

[1] . تفسیر ابن کثیر ٥٧/١

[2] بخاری ١٦٢٦/٤و مسلم شماره ٨٦

[3] . مجموع فتاوی ٣٠١/١٣

[4] . تهذیب مدارج السالکین ٥٨

[5] . تهذیب مدارج السالکین ٥٨

بدین علت هنگامی که فطرت بعضی گروها تغییر یافت و وجود خداوند را آشکارا انکار کردند و به عقیده قدیم بودن این جهان گرایش پیدا کردند و اینکه نابودی آنها با گذشت شب و روز صورت می گیرد نه به دست خدا توانا و چیره دست که همان ماده پرستان (ماتریالیست) بودند، قرآن به گونه ای مهر بطالت بر عقید آنها و امثال آنها زد که اصلاً با وجود چنین پاسخی به دلائل و برهانهای اهل کلام نیازمند نیستیم.

این پاسخها دلائل متقن و قویی بر وجود خدا و توحید عبادت و شرک بودن هر عبادتی برای غیر خدا می باشد.

بحث اول: روش سلف در اثبات وجود خدا

اولین دلیلی که قران در این مورد بیان می فرماید، همان فطرت و سرشت است، این همان فطرتی است که خداوند آنرا در سوره روم ذکر فرموده:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾ ﴾الروم: ٣٠

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی‌دانند

پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: « **کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه واو ینصرانه او یمجسانه** » (هر بچه ای با فطرت پاک اسلام بدنیا می آید ولی پدر و مادرش او را بسوی یهودیت یا نصرانیت یا آتش پرستی سوق می دهند)[1]

عالمان در تعریف فطرت اختلاف دارند همانگونه که ابن عبد البر می فرماید در شش دیدگاه خلاصه می شود:

١ـ بعضی می گویند: شناخت خلقتی که مولود در بدء تولد نسبت به خدا دارد وبعضی گفته اند اسلام است.

٢ـ سعادت و بدبختی است که در ابتداء آفرینش برای او ثبت شده، و بر این وضعیت ادامه پیدا می کند

٣ـ خداوند هر انسانی را بر انکار و شناخت و کفر و ایمان آفریده است.

۴ـ فطرت همان عهد و پیمانی است که خداوند از همه انسانها در روز اول گرفته است.

---

[1] بخاری ۱۷۹۲/۴ و مسلم کتاب قدر ۲۰۴۷/۴

۵ـ فطرت همان تغییری است که خداوند در قلب انسانها به سوی آنچه دوست دارد ایجاد می فرماید، پس فطرت نزد آنها همان قضاء و قدر است

۶ـ فطرت اسلام است.

ابن عبدالبر دیدگاه اول را ترجیح داده، می فرماید: فطرت یعنی همان سرشتی که بچه بر آن آفریده می شود، سرشتی است که اگر رشد کند و به مرحله شناخت برسید می تواند خدا را بشناسد، سرشتی است مخالف طبیعت حیوانات چون حیوانات به معرفت خداوند دست پیدا نمی کنند. [۱]

ابن تیمیه دیدگاه ششم را ترجیح داده چون ذات سرشت به وحدانیت و محبت خدا اقرار می کند و تسلیم پرودگار است و در مقابلش سر ذلت فرو می نهد، خلاصه اگر فطرت از بیماری و عوارض بیرون و درون سالم بماند در برابر خداوند سرتسلیم فرود می آورد.

آثار منقول از بزرگان سلف تنها به این دیدگاه اشاره می کند و تنها بر ترجیحش دلالت می نمایند. [۲]

ابن قیم می فرماید: فطرت بر معرفت و محبت خدا و اخلاص در مقابل ایشان و اقرار به شریعت اسلام و ترجیح آن بر شرائع دیگر آفریده شده، سرشت اینها را به صورت مجمل و بعضی مواقع به صورت مفصل می شناسد، پیامبران برانگیخته شده اند تا اینها را به انسان یادآوری کنند و مجملاتش را تفصیل فرمایند و عوامل نابودی را در صورت پیروی از آنها به انسان هشدار دهند و اسباب معارض فطرت را به انسان بشناسانند. [۳]

امام بخاری این دیدگاه را ترجیح داده، می فرماید: فطرت همان اسلام است، سپس حدیث گذشته را از ابی هریره ذکر می کنند. [۴]

ابن تیمیه دیدگاه ابن عبدالبر را اینگونه رد می کند: اگر هدفش از فطرت استقرار و قدرت بر معرفت باشد، ضعیف است چون با قدرت تنها نمی تواند متصف به پاکی و اقرار بر دین اسلام گردد. و اگر هدفش قدرت بر معرفت همراه اراده بر آن باشد، قدرت تام و اراده مستلزم پدید آمدن اراده شده هستند یعنی آنها به گونه ای آفریده شده اند که بر شناخت و اراده توانا و چیره هستند چنین چیزی مستلزم ایمان است. [۵]

---

[۱] التمهید ابن عبدالبر ۶۸/۱۸ تا ۹۵

[۲] . درء تعارض العقل و النقل ۴۱۰/۸

[۳] . فاء العلیل ۵۹۲

[۴] . صحیح بخاری باب لا تبدیل لخلق الله ۴/ ۱۷۹۲

[۵] . درء التعارض ۳۸۵/۸

ابن تیمیه همه دیدگاه ها را در مورد فطرت نقل می کند سپس دیدگاهی را ترجیح می دهد که فطرت را به اسلام معنی کرده همانطور که بیان کردیم، در پایان می فرماید: این همان چیزی است کـه رسـول ﷺ در حدیث فطرت بدان خبر داده و دلائل عقلی بر راستی و درستی آن دلالت می کنند، هر کس مخالف مفهوم حدیث باشد در حقیقت گمراه است و با هشت دلیل به سوی پرتگاه در شتاب است، در ادامه می فرمایـد: پس بچه تازه به دنیا آمده بر یهودی یا مسیحی و به طریق اولی بر آتش پرستی آفریده نشده بلکه بر دیـن پاکی که متضمن شناخت حقیقت و عمل بر اساس آن است پدید آمده. [۱]

بنابر این حدیث و درستی استناد به آن و دلائلی که بعداً می آید اهمیت آفریدن انسان بر توحید الوهیت و به طریق اولی توحید ربوبیت بیان شد.

ابن تیمیه می فرماید: هر حقی که بر وجودش دلیل خواسته شود باید نفس در وجود آنرا احساس کند تـا بتوان بر آن برهان طلبید یا حداقل بعضی از آن را احساس کرد، اما انچه نفس نتواند آنـرا احسـاس کنـد هرگز نمی توان بر آن دلیل اقامه نمود. [۲]

دلیل دوم:

استدلال به آیات کونی و آفاقی، این دلیل بیشترین فائده دارد و آسان ترین راه است و از هر دلائل دیگـر نتیجه بخش تر و سالم تر و دور تر از خطا و اشتباه است. بدین علت وقتی از عرب بادیـه ی نشـینی در مورد وجود خدا پرسیده شد، در جواب گفت: سبحان الله سرگین بر شتر دلالت مـی کنـد و هـر نشـانه و اثری بر مأثر دلالت می کند، آیا آسمان با همه برج هایش و زمین با همه شیب و دره هایش و دریا ها با همه امواجش بر وجود خداوند دانا و آگاه دلالت نمی کند ؟ [۳]

ابو نواس در جواب این پرسش می گوید:

تأمل فی نبات الارض و انظر — الی آثار ما صنع المليک

عيون من لجين شاخصات — باحداق هی الذهب السبيک

علی قضب الزبرجد شاهدات — بان الله ليس له شريک

ابن معتز می گوید:

فواعجباً کیف یعصی الاله — ام کیف یجحده الجاحد

---

[۱] . درء التعارض ۳۵۹/۸

[۲] درء التعارض ۵۳۲/۸

[۳] تفسیر ابن کثیر ۵۸/۱

ولله فی کل تحریکـــــة و تسکینة ابداً شـــاهــد
و فی کل شیء لـه آیــة تدل علی ان واحـــــد

شگفتا چگونه خدا نافرمانی می شود، یا چگونه او را آنکار می کنند در حالی که در هر تحرک و سکون همیشکی شاهدی بر خدا یافت می شود، در هر چیزی آیت و نشانه ای و است کـه بـر وحـدانیت خـدا دلالت می کند.

یکی دیگر می گوید:

سل الواحة الخضراء و الماء جاریـــاً و هذی الصحاری و الجبال الرواسیـــا
سل الروض مزداناً سل الزهر و الندی سل اللیل و الاصباح و الطیر شادیـــا
و سل هذه الانسام و الارض و السماء و سل کل شیء تسمع الحمد ساریـــا
فلوجن جن هذا اللیل و امتد سرمـــدا فمن غیر ربی یرجع الصبح ثانیـــا

از گیاه سبز و آب جاری سؤال کن و از این صحرای و بیابان و کوهای بلند بپرس از باغ و گل و شب نـم و شب و صبح و پرندگان آواز خوان بپرس، از نسیم و زمین و آسمان و از هر کسی کـه ذمذمـه حمـد را می شنود بپرس، اگر این شب به روز نرسد و همیشه شب باقی بماند چه کسی غیر از خدا می تواند شـب را به روز برساند و دوباره صبح را بیافریند ؟

خداوند در مقام رد، علیه افرادی که سرشتشان فاسد شده است و خدا را انکار می کنند یا برای او همبـاز قرار داده اند، بزرگ ترین دلیل و آشکار ترین برهان اقامه می فرماید، آن آیه جزء آیه سوره علق آیـه ی دیگری نیست، اولین آیه ای که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم نازل شده، می فرماید:

﴿ ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ۝١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ۝٢ ﴾ العلق: ١ – ٢

ترجمه: بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسان را از علق آفرید

خداوند ابتداء خلق را بصورت مطلق بیان می فرماید، سپس آنرا به انسان مقید می سازد تا اعلام دارد کـه هر مخلوقی نیازمند خالقی است، علماء این دلیل را دلیل خلق می نامند.

آیات فراوانی به این دلیل اشاره می فرمایند:

﴿ فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ۝٥ خُلِقَ مِن مَّآءٖ دَافِقٖ ۝٦ ﴾ الطارق: ٥ – ٦

ترجمه: پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است از آب جهنده‌ای خلق شده

﴿ أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ ۝١٧ ﴾ الغاشیة: ١٧

ترجمه: آیا به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده

﴿ أَمْ خُلِقُوا۟ مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾ ﴾ الطور: ۳۵

ترجمه: آیا از هیچ خلق شده‌اند یا آنکه خودشان خالق [خود] هستند

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ ۖ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾ ﴾ الحج: ۷۳ ترجمه: ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن گردآیند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۚ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾ ﴾

إبراهيم: ۱۹ ترجمه: آیا در نیافته‌ای که خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق تازه‌ای می‌آورد

﴿ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٩﴾ ﴾

فصلت: ۹ ترجمه: گو آیا این شمایید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو هنگام آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتایانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان

﴿ أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٦٤﴾ ﴾ النمل: ٦٤ یا آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌آورد و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد آیا معبودی با خداست بگو اگر راست می‌گویید برهان خویش را بیاورید

آیات فراوان دیگری در این مورد وجود دارد که بر وحدانیت خداوند و توحید ربوبیت پرودگار دلالت می کنند و اینکه تنها خداوند منان شایسته الوهیت و بدون انباز است. [۱]

دلیل عنایت:

[۱] . تلبیس الجهمیة ۱۷۴/۱ و شرح حدیث النزول ۲۸ و الملل و النحل ۷۹/۳

علماء دلیل دیگری استنباط کرده اند که به آن دلیل عنایت گفته می شود، دلیل عنایت از جمله ی دلائل وحدانیت پروردگار است اگر عالمانه به جهان محسوس گردا گرد خود نظر بیفکنیم متوجه می شویم که این عالم ارتباط دقیق و عمیقی به هم دارند، بعضی از بزرگان می گویند: اگر این جهان بدون آفریننده باشد بدترین وضعیت ایجاد می شود، آیا درست شده ای دیده اید که سازنده نداشته باشد، یا سقف بلند شده ی بدون دیوار یافت می شود؟ آیا انکار سازنده تنها تکبر و فخرفروشی نیست؟ و تنها کافران و عقل مسخ شده ها خداوند را انکار می کنند.

یکی دیگر می گوید: به سوی آسمان پرواز کن و خوب بدان خیره شو و آثار را پی چوی و اخبار را جمع آوری کن، هماهنگی کهکشان ها و اختلاف نور و تاریکی و این هوای مشترک را چگونه می بینید.

آیات فراوانی به این دلیل اشاره می فرمایند:

﴿ سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلْءَافَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾ ﴾ فصلت: ۵۳ ترجمه: به زودی نشانه‌های خود را در افقها[ی گوناگون] و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است

﴿ إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٌ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ ۖ فَبِأَيِّ حَدِيثٍۭ بَعْدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ ﴾ الجاثیة: ۳ - ۶ ترجمه: به راستی در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه‌هایی است و در آفرینش خودتان و آنچه از [انواع] جنبنده[ها] پراکنده می‌گرداند برای مردمی که یقین دارند نشانه‌هایی است و [نیز در] پیاپی آمدن شب و روز و آنچه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به [وسیله] آن زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و [همچنین در] گردش بادها [به هر سو] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی است این[ها]ست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می‌خوانیم پس بعد از خدا و نشانه‌های او به کدام سخن خواهند گروید.

﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ ٱلْأَرْضَ مِهَٰدًا ﴿٦﴾ وَٱلْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَٰكُمْ أَزْوَٰجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلْمُعْصِرَٰتِ مَآءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِّنُخْرِجَ بِهِۦ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّٰتٍ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾ ﴾ النبأ: ۶ - ۱۶ ترجمه: آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم و کوهها را [چون] میخهایی [نگذاشتیم]و شما را جفت آفریدیم. و خواب شما را

[مایه] آسایش گردانیدیم. و شب را [برای شما] پوششی قرار دادیم. و روز را [برای] معاش [شما] نهادیم. و بر فراز شما هفت [آسمان] استوار بنا کردیم. و چراغی فروزان گذاردیم. و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم. تا بدان دانه و گیاه برویانیم. و باغهای در هم پیچیده و انبوه.

﴿ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴿٣٢﴾ ﴾ عبس: ٢٤ - ٣٢

ترجمه: پس انسان باید به خوراک خود بنگرد. که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم. آنگاه زمین را با شکافتنی [لازم] شکافتیم. پس در آن دانه رویانیدیم. و انگور و سبزی. و زیتون و درخت‌خرما. و باغهای انبوه. و میوه و چراگاه. [تا وسیله] استفاده شما و دامهایتان باشد.

﴿ إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩٠﴾ ﴾ آل عمران: ۱۹۰ مسلما در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است.

و آیات فراوان دیگری که انسان را متوجه جهان و مخلوقات موجود درآن می کند که با چه نظام شگفت آور و دقیقی در حرکت به سوی هدف خویش می باشد، همه اینها عقل انسان را رهنمائی می کنند که پشت این مخلوقات خداوند گار حکیم و تدبیر کننده ای و متصرف تنها وجود دارد، حتی خداوند انسان و آنچه در درونش نهفته هست دلیل بر تنهای خود و استحقاق عبودیت انحصاری و که هیچ شریک و انبازی ندارد قرار داده است. خداوند می فرماید:

﴿ وَفِىٓ أَنفُسِكُمْ ۚ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾ ﴾ الذاریات: ۲۱ ترجمه: و در خود شما پس مگر نمی‌بینید.

و آیات فراوان دیگر در این مورد وجود دارند. [1]

علماء دلیل چهارمی به دلائل سه گانه بیش افزوده اند که به دلیل معجزه معروف است، که با پشت گیری دلائل گذشته دال بر صدق نبوت محمد صلی الله علیه وسلم هستند.

ابن تیمیه می فرماید: ابو یعلی در عیون المسائل گفته: آنهای که نبوت را پذیرفته اند به محض پذیرش آن، شناخت خدا را به دست آورده اند بر خلاف اشاعره که می گویند: شناخت خدا بدون دلیل عقلی امکان حصولش نیست.

---

[1] . به تلبیس الجهمیه ۱۷۴/۱ و عقیدة المسلمین ۱۳۱/۱ و التوحید زندانی نگاه کنید .

قاضی ابو یعلی می گوید: ما منکر تفکر نیستیم و شناخت را هم قدغن نمی کنیم، در این اختلاف داریم آیا شناخت بدون دلیل عقلی حاصل نمی شود، ما می گویم: اگر نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را با معجزه پـذیرفتیم، مـی دانیم که حتماً خدایی هم وجود دارد، چون امکان برانگیختن رسل بدون خدا ممکن نیست، حالا پیـامبری هست، اگر وجود پیامبر ثابت شد از استدلال عقلی بر وجود خدا بی نیاز خواهیم گشت.

سپس ابن تیمیه کلام بیهقی را در این مورد نقل می کند که می فرماید: اگر استدلال گذشتگان تحقیق یابد، کافی و کامل و صحیح است، چون خداوند در قرآن داستان انکار خدا را توسط فرعون چنـین بیـان مـی فرماید:

﴿ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ ٱلَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿١٩﴾ قَالَ فَعَلْتُهَآ إِذًا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٢٠﴾ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ ٱلْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيْضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ﴿٣٣﴾ ﴾

الشعراء: ١٦ – ٣٣ ترجمه: پس به سوی فرعون بروید و بگویید مـا پیـامبر پروردگـار جهانیـانیم. فرزنـدان اسرائیل را با ما بفرست. {فرعون] گفت آیا تو را از کودکی در میان خـود نپـروردیم و سـالیانی چنـد از عمرت را پیش ما نماندی. و [سرانجام] کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی. گفت آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم. و چون از شما ترسیدم از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مـرا از پیامبران قرار داد. و [آیا] اینکه فرزندان اسرائیل را بنده [خود] ساخته‌ای نعمتی است که منتش را بر من می‌نهی. فرعون گفت و پروردگار جهانیان چیست. گفت پروردگار آسمانها و زمـین و آنچـه میـان آن دو استاگر اهل یقین باشید. [فرعون] به کسانی که پیرامونش بودند گفت آیا نمی‌شنوید. [موسی دوباره] گفت پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما. [فرعون] گفت واقعا این پیامبری که به سوی شما فرسـتاده شده سخت دیوانه است. [موسی] گفت پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو استاگـر تعقـل کنیـد. [فرعون] گفت اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از [جمله] زندانیان خواهم ساخت. گفـت گـر

چه برای تو چیزی آشکار بیاورم. گفت اگر راست می‌گویی آن را بیاور. پس عصای خود بیفکند و بناگاه آن اژدری نمایان شد. و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می‌نمود.

در این آیات بیان شد که موسی در مقابل فرعون و اطرافیانش معجزه دال بر نبوتش را نشان می دهد که خداوند برای تأیید نبوتش به او داده، ایشان با همین معجزه به فرعون ثابت می کند که او خدا نیست بلکه خودش خدای دارد.

یا در آیه دیگری خدا می فرماید:

﴿ فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا۟ لَكُمْ فَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّمَآ أُنزِلَ بِعِلْمِ ٱللَّهِ وَأَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٤﴾ ﴾ هود: ١٤ پس اگر شما را اجابت نکردند بدانید که آنچه نازل شده است به علم خداست و اینکه معبودی جز او نیست پس آیا شما گردن می‌نهید

بیان شد که انجام دادن کار خارق العاده خودش دال بر سازنده ای است مانند همه رخدادهای دیگر جهان، حتی از آنها هم بهتر چون معمولاً رخداد خارق العاده شگفت انگیز تر است. بدین علت هنگام ارائه حوادث غیر عادی خداوند تسبیح و تمجید می شود به گونه ای که هنگام رخداد عادی اینگونه نیست. و نفس انسان به ذلتی دست پیدا می کند که با دیدن حوادث عادی به آن نمی رسد. چون نشانه ی تازه ای است حق خود را به جایی می آورد و با آشکار شدنش بر نبوت دلالت می نماید. اگر ثابت شود که معجزه دال بر نبوت است، ثابت می گردد که برای این رسالت پروردگار هم باید باشد. [۱]

این مهمترین دلیلی است که بزرگان در رد منکرین خدا یا قائلین به شرک در قدرت و افعال خداوند یا در الوهیت اقامه نموده اند. سپاس خدا که دلیل مهمی است و قرآن هم بدان اشاره فرموده و سنت رسول ﷺ هم آل بر آن است. برای هر انسانی در گذشته و حال دلیل کافی و شافی بوده، پس با وجود آن برای اثبات توحید ربوبیت نیازمند راهای پر پیچ و خم متکلمین نیستیم که آنها را از فلاسفه گمراه به ارث برده اند، حتی از این بدتر آن دلائل را اصلی از اصول اسلام قرار داده اند و گمان می کنند کسی که آنها را نشناسد هرگز به خدا راه پیدا نمی کند. [۲]

این بیماری است که اهل کلام برای پیروانشان ایجاد می کنند و سم آنرا می پاشند، از خدا می خواهیم که از چنین عقیده ای دور باشیم چون با قبول کردنش باید به عدم ایمان بهترین گروه این امت معتقد باشیم، در صفحات آینده روش اهل کلام و رد آنرا را مختصراً بیان می کنیم.

---

[۱] . مجموع فتاوی ۱۱/ ۱۷۷

[۲] . فتح الباری ۳۴۹/۱۳

بحث دوم: روش متکلمین در اثبات وجود خدا

متکلمین در این مورد به اعراض و جوهر استدلال کرده اند، به این گونه که ثابت کرده اند هر دو حادث و پدید آمده هستند و با اثبات حدوثیت آنها، حادث بودن جهان را هم به اثبات رسانده اند.

عضد الدین ایجی در المواقف خود به این استدلال اشاره کرده است، می گوید: ثابت شد که جهان یا جوهر است یا ماده، برای اثبات سازنده به هر کدام از اینها استدلال کرده اند، بنابراین برای اثبات وجود خدا چهار دلیل وجود دارد. [١]

متکلمین این روش اینگونه شرح می دهند: جهان به دو قسم جوهر و حادث تقسیم می شود، و عرض ها هرگز دو زمان متوالی در یک حالت باقی نمی مانند بلکه مدام در حال تغییر و دگرگونی هستند، چنین چیزی حادث است.

و جوهر هرگز از عرض ها جدا نمی شود بلکه عرضها ملازم جوهر هستند، مادام که جواهر از اعراض غیر قابل انفکاک اند، نتیجه می گیریم که جوهر هم حادث است چون لازمه حادث هستند، اگر جهان از جوهر و عرض درست شده و حدوث هر دو آنها ثابت شد، حدوث جهان هم غیر قابل انکار است و هر چیزی که ایجاد شده باشد باید ایجاد کننده ای داشته باشد. [٢]

ابن رشد در کتاب مناهج الادلة دلیل را بررسی و در نهایت رد می نماید، می فرماید: روشی که برای بیان حدوثیت جزئی که قابل تجزیه نیست به نام جوهر پیموده اند روشی سخت است که تنها ریاضی دانان می توانند قله های آنرا در جدل و مباحثه فتح کنند، با این وجود که روش غیر برهانی و استدلالی است و در اثبات خدا به یقین منجر نمی شود. [٣]

ابن تیمیه می فرماید: از این دلیل به ناچار فهمیده می شود که محمد صلی الله علیه وآله وسلم مردم را به اقرار به پروردگار فرا نخوانده بدین علت است که فریخته گان این علم مانند اشعری و غیره گفته اند: این روش پیامبران و پیروان آنها و سلف این امت نیست، گفته اند چنین روشی حرام است و حتی محققین فرموده اند روش باطلی است چون مقدمه ی آن دارای تفاصیل و تقسیماتی است که مانع اثبات خدا می گردد. بدین علت

---

[١] . المواقف ص٥

[٢] . مناهج الادلة ابن رشد ۴۳ و ابن تیمیه و موقفه من التأویل ۲۱۳

[٣] مناهج الادلة ۴۳ تا ۶۳

می بینیم اگر کسی در اصول دین بر این روش اعتماد کرده باشد لازمه استدلالش یکی از این دو امر ذیل می باشد:

یا به ضعف آن اطلاع پیدا کرده و بین دلائل خود و دلائل قائلین به قدم جهان مقایسه نموده به تکافأ ادله رسیده، باری نظر خود را ترجیح می دهد و بار دیگر نظر مخالفان را، همانگونه که حال بیشتر متکلمین چنین است.

یا باید لوازم روشن و فساد آن از دیدگاه شرع و عقل را بپذیرد. همانطور که جهمیه بنا به این استدلال به نابودی جهنم و بهشت ملتزم شده اند. یا ابو هذیل به تمام شدن حرکت اهل بهشت حکم کرده. یا گروهی مانند اشعری اعتقاد پیدا کرده اند که آب و خاک دارای طعم و بو و رنگ هستند. یا نمونه های بی شمار دیگر.[۱]

همچنین گروهی گفته اند: همه اعراض مانند طعم و رنگ و بو بر یک حالت باقی نمی مانند چون همیشه دست خوش تغیرات وارده هستند، هنگام اثبات صفات برای خدا همراه استدلال بر حدوث جهان گفتند: صفات اجسام اعراض هستند یعنی نابود شدنی هستند مگر صفات خدا که همیشه ماندگار باقی می مانند. ..... این نمونه و نمونه های دیگر از لوازم چنین استدلالی که مقدمات را باید طرد کرد، ولی معتزله آنرا اساس دین خود قرار داده اند، در حالی که اصلی در دین ندارد و دین هرگز به آن دعوت نکرده است.[۲]

ابن تیمیه در جای دیگر می فرماید: اینها چیزهای را واجب کرده اند که خداوند آنها را حرام فرموده و چیزهای را حرام کرده اند که خداوند انرا واجب نموده مثلاً واجب کرده اند که به این اقوال و دیدگاهای متناقص ایمان بیاورید و با اهل آن دوستی می گیرند و با مخالفان سر دشمنی باز می کنند، و نگاه کردن به سرچشمه ی این استدلال نوآور را واجب می دانند، همچنین واجب گردانیده اند که به دلیل اعراض که برای اثبات حدوث جهان بدان استدلال کرده اند متوجه شویم، گفته اند بر هر مکلفی لازم است که به آن نگاه کند تا به اثبات سازنده علم و آگاهی پیدا کند. می گویند: شناختن خدا واجب است و تنها راه

---

[۱] . . یعنی متکلمین برای اثبات وجود خدا به حدوث عالم و برای حدوث جهان به حدوث اعراض که صفت ذاتی اجسام است استدلال کرده اند ، چنین استدلالی بر دو مقدمه استوار است ۱ـ اجسام هرگز از اعراض جدا نمی شوند

۲ـ هر چیزی از صفات عاری نباشد حادث است چون صفات عارض هستند و تنها انها محدث می باشند . بنابراین گفته اند: اعراض نابود می شوند و در یک حال باقی نمی مانند . بدین علت متکلمین ملتزم به این نتیجه های فاسد شده اند و گفته اند: هر چیزی که حادث باشد باید رنگ و طعم و بو داشته باشد تا چیزهای مانند هوا که با حس قابل درک نیستند . درء التعارض ۳۷/۱ تا ۴۲

[۲] . درء التعارض العقل و النقل ۳۹/۱

رسیدن به شناخت همین است و بس. چون تعدادی از آنها دانستند که رسل این نوع استدلال را واجب نگردانیده اند در وجوبش مخالفت نمودند هر چند در صحت بر سخن خود پافشاری کردند.

اما حقیقت همان است که سلف امت به آن اعتقاد داشتند که واجب نبودن است، چون حدیث صحیحی در این مورد روایت نشده بلکه شرع آنرا نهی فرموده، اخر مگر شرع خداوند به دروغ و باطل دستور می دهد هرگز بلکه آنرا منع می فرماید. اما به اشتباه افتاده اند چون اعتقاد دارند که حق است و دین تنها بر آن استدلال استوار است که خود پدید آورده اند. [۱]

بدین سبب اشتباه متکلمین و دوری آنها از روش قرآنی در این مورد روشن شود، افرادی که در این دوره بر این اعتقاد هستند باید تقوای خدا پیشه کنند و از این دوری و فاصله گرفتن از قرآن و پیروی ازدیدگاه بی ارزش فلاسفه یونانی تبار توبه کنند، چون با آن مردم را از راه خدا باز می دارند.

---

[۱] النبوات ۹۵

بحث سوم: روش شافعی رحمه الله در زمینه اثبات وجود خدا

شافعی رحمه الله یکی از امامان سلف صالح و یکی از راد مردانی که در مقابل علم کلام قد علم کرده، به شمار می آید. امام در این مورد روش سلف را پیموده که بر گرفته از قرآن و سنت است، اگر در این مورد از او پرسش به عمل می آوردند به آیات گذشته استدلال می فرمودند. ابو نعیم با سند خودش مناظره امام و بشر مریسی در حضور هارون رشید[۱] را اینگونه نقل می کند:

« بشر گفت: به من بگو چه دلیلی بر وجود خدا واحد دارید ؟

امام فرمود: ای بشر از علم اهل سنت چه می دانید تا با زبان و ادبیات اهل علم به تو سخن بگویم ؟ چون مجبورم به فراخور حال و به اندازه ی علمت پاسخ بدهم، دلیل بر خدا، تنها از خودش آورده می شود و هر دلیلی به سوی او بر می گردد، اختلاف اصوات و صور هر چند از یک اصل هستند، دلیل بر وحدت او است. [۲]

همچنین عدم تناقص در همه اشیاء برای همیشه [۳]و چهار آتش روشن در یک بدن که با ترکیب هر چهار تا شخصیت آدم درست می شود دال بر وحدانیت او هستند.[۱]

---

[۱] ابو نعیم در الحلیه ۸۳/۹ و بیهقی در المناقب ۳۹۹/۱

[۲] . یعنی ادات صدا و کلام در انسان از زبان و دو لب و حلق و حنجره و تارهای صوتی و توانای که برای پرت هوا تشکیل شده در هر انسانی مثل هم هستند با این وجود اختلاف فراوانی در آن دیده می شود حتی میان پدر و پسر اختلاف وجود دارد . پزشکان در این دوران می گویند: اختلاف صوت مانند اختلاف سر انگشتان است، پس چه کسی جز خداوند منان این همه صداها و این تفاوت دقیق و شگفت انگیز را ایجاد کرده است.

و اختلاف صور به این معنی است که آفرینش آدم از خاک بوده و فرزندان او از نطفه، و با این حال ما تشابهی میان آنها در این دنیا نمی بینیم هر چند که فرزندان از یک پدر و مادر باشند.

خداوند در سوره روم به این اصل اشاره می فرماید: ﴿ وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّلْعَـٰلِمِينَ ﴿٢٢﴾ ﴾الروم: ۲۲ و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است

[۳] . یعنی انسان با وجود این همه تغیر و تبدیل از حالی به حال دیگر ، ابتداء نطفه بود سپس به علقه تبدیل شد و بعد از تغیرات فراوان به بچه ای مبدل گشت سپس جوان و بعد از آن پا به پیری می گذارد و در زندگی دچار انواع بیماری و

و چهار طبیعت مختلف و متضاد و چند شکل در جنبندگان که با هماهنگی هم، زندگی حیوان را منظم می کنند، دال بر وحدانیت پروردگار است. [٢]

خداوند می فرماید:

سلامتی و چاقی و لاغری و غیره می شود ، با این همه تغیر انسان همان است در صوت و صورت تغیری نمی کند . مناقب رازی ١٠٩

[١] . آتش اول: حرارتی است که هنگام قضاء شهوت بر انسان تأثیر می گذارد .

آتش دوم: حرارت غضب که هنگام خشم زبانه می کشد.

آتش سوم: آتشی که هنگام غذا خوردن روشن می شود و غذا را هضم می کند .

آتش چهارم: آتش غریزه است که در قلب ایجاد می شود و بر زندگی تأثیر فراوانی دارد .

این چهار نوع آتش است که ماهیت آنها با هم مختلف است و در یک بدن جمع می شوند و بر صفات و طبیت مخصوص خود باقی می مانند . همه آنها در بدن انسان مخفی هستند و تا وقت لازم ظهور نمی کنند . سپس همه آنها با وجود اختلاف و تباین برای ایجاد مصلحت انسان و سلامت جسد هماهنگ عمل می کنند . مناقب بیهقی ١.۴٠٠ و مناقب رازی ١٠٩ .

[٢] . حیوانات از چهار عنصر خاک و آب و هوا و آتش درست شده اند ..هر کدام از اینها ضد و مغایر هم هستند جمع آنها در یک بدن نیازمند قدرت و چیرگی فراوانی هستند. رازی ١١١ .

بیهقی می گوید: خداوند در قرآن تبدیل نفس از حالتی به حالت دیگر بیان کرده تا بر سازنده و مبدلش استدلال کند . سوره نوح آیه ١۴: ﴿ مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾ ﴾ شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید. و حال آنکه شما را مرحله به مرحله خلق کرده است

و در آیه مؤمنون آیه ١٢ تا ١۵: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾ ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ المؤمنون: ١٢ – ١۵

ترجمه: و ما انسان را از عصاره‌ای از گِل آفریدیم؛ سپس او را نطفه‌ای در قرارگاه مطمئن [رحم] قرار دادیم؛ سپس نطفه را بصورت علقه [خون بسته]، و علقه را بصورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و مضغه را بصورت استخوانهایی درآوردیم؛ و بر استخوانها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛ پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است! سپس شما بعد از آن می‌میرید.

انسان اگر به خود فکر کند می بیند خلقت تدبیر شده ای دارد و به صورت های گوناگون در می آید ... متوجه می شود که خودش از نقص به کمال حرکت نکرده چون نمی تواند در خودش چیزی ایجاد کند یعنی به عقل خود رشد دهد یا اعضای به خود بیفزاید پس نتیجه می گیریم که انسان ضعیف است خودش نمی تواند چنین کاری انجام دهد بلکه باید سازنده و مبدلی وجود داشته باشد . الاعتقاد ۴٢ و ۴٣

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾﴾ البقرة: ١٦٤ ترجمه: راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رساند و [همچنین] آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده‌ای پراکنده کرده و [نیز در] گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است برای گروهی که می‌اندیشند واقعا نشانه‌هایی [گویا] وجود دارد.

همه اینها دال بر وحدانیت و بدون انبازی خداوند هستند.

ابن عساکر با سندش از مزنی روایت می کند که گفته: وقتی شافعی رحمه الله به مصر آمد، در حالی که شافعی رحمه الله در مسجد نشسته بود، با خودم گفتم: اگر فردی باشد که مشکلاتم را در مورد توحید بر طرف کند به سویش می رفتم. سپس در مقابل امام زانو زدم و به او گفتم: در مورد توحید با خودم نجوا می کردم، که فردی از تو دانا تر را نمی شناسم، در مورد توحید چه می گویید ؟

امام نگران شد و فرمود: می دانید کجا هستی ؟

گفتم: من در مسجد فسطاط مصر پیش محمد بن ادریس شافعی رحمه الله نشسته ام.

فرمود: وای به حالت تو، نمی دانید تو در لجنزار(تاران) در دریا قلزم که فرعون در آن غرق شد گیر افتاده اید. [1]

سپس گفت: بگو آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدان دستور داده ؟

گفتم: نه.

فرمود: اصحاب در مورد آن سخن گفته اند ؟

گفتم: نه.

فرمود: آیا می دانید در آسمان چند ستاره وجود دارد ؟

گفتم: نه

فرمود: کدام یک از ستارگان آسمان را دیده اید و جنس طلوع و غروبش را می شناسید ؟

گفتم: نه.

---

[1]. کثیف ترین جای دریا قلزم است

فرمود: آنچه تو می بینید جزء کوچکی است از مخلوقات خداوند، تو آنها را نمی شناسید، پس چگونه در مورد خالقش می خواهید بحث کنید و انتظار دارید آنرا درک کنید.

مزنی می گوید: سپس امام در مورد مسئله ی وضو از من پرسید، من در جواب، آن مسئله را به چهار بخش تقسیم کردم ولی اشتباه کردم و هیچ کدام را درست جواب ندادم. سپس به من گفت: تو در چیزی که هر روز پنج دفعه بدان نیاز دارید اشتباه می کنید و علم آنرا رها کرده اید و در مورد خالق تکلف به خرج می دهید، اگر چنین چیزی به قلبت خطور کرد به سوی خدا برگرد و آیه ۱۶۳و ۱۶۴ سوره بقره را زمزمه کن:

﴿ وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلْفُلْكِ ٱلَّتِى تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾ ﴾

ترجمه: و خدای شما، خداوند یگانه‌ای است، که غیر از او معبودی نیست! اوست بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص است) در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که در دریا به سود مردم در حرکتند، و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده، و انواع جنبندگان را در آن گسترده، و (همچنین) در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان زمین و آسمان مسخرند، نشانه‌هایی است (از ذات پاک خدا و یگانگی او) برای مردمی که عقل دارند و می‌اندیشند!

با آفریده ها بر آفریننده استدلال کن و از این تکلفات کلامی که عقلت به آنها نمی رسد دوری گزین

گفتم: نابود شوم اگر دفعه ای دیگر به آن فکر کنم. [1]

بیهقی می افزاید: امام فرمود: اگر انسان به همه زیان ها مبتلا شود بهتر از این است که به علم کلام رو آورد.

بیهقی می گوید: تاران در بحر قلزم قرار دارد، می گویند: فرعون و قومش در آن مکان غرق شدند و نابود گشته اند. [2]

---

[1]. تبین کذب المفتری ۳۴۲ و به السیر ۲۶/۱۰ تا ۳۲ نگاه کنید

[2]. المناقب ۴۵۸/۱

امام شافعی ـ رحمه الله ـ از علم کلام خیلی بدش می آمد و جدل با اهل کلام را هم دوست نمی داشت، وقتی مزنی در مورد مسئله ای که از اهل شرک و ملاحده به ارث برده شده بود پرسید خیلی نگران شد و او را به راه شرع هدایت کرد و راهنمای داد. چون در چنین مسائل خطر ناکی خیلی ها گمراه شدند و گروه زیادی از علماء در این مورد لغزش کردند، اما راه قرآن بهترین و آسان ترین و سالم ترین راه از خطأ و اشتباه است. بدین علت امام او را به این راه هدایت فرمود. و در نهایت خطاب به او می فرماید: با آفریده ها بر آفریننده استدلال کن و از این تکلفات کلامی که عقلت به آنها نمی رسید دوری گزین.

از امام شافعی ـ رحمه الله ـ روایت شده، فرموده: در راه غزه هفده نفر از زنادقه به استقبالم آمدند، گفتند: چه دلیلی را بر اثبات وجود خدا دارید ؟

گفتم: اگر دلیل کافی و شافی بیاورم ایمان خواهید آورد ؟

گفتند: بله

گفتم: برگ توت یک طعم و یک رنگ و یک بو دارد، کرم ابریشم آنرا می خورد و به ابریشم تبدیل می کند و زنبور عسل آنرا به عسل مبدل می گرداند و گوسفند با خوردن آن فضولات بیرون می ریزد، در حالی که جنس و نوع توت یکی است، اگر سخن شما را بپذیریم باید از شکم هر کدام یک چیز بیرون می آمد چون توت یک جنس و حقیقت است باید حتماً به یک چیز هم مبدل گردد، نباید چیزهای متفاوت و حتی متضادی ایجاد شود، هر کس از این روش سر باز زند، از منقول خارج گشته و به بیابان و صحرا وارد شده، نگاه کن چگونه حالات تغییر می کنند پس چاره ای نداریم جز اینکه در مقابل سازنده توانا و چیره سر خم کنیم، خداوندی که گرداننده حالات و تغییره دهنده وضعیات است.

امام می فرماید: همه آنها گفتند: واقعاً عجیب ترین استدلال را ارائه دادید همه ایمان آوردند و بر ایمانشان استقامت نمودند. [۱]

باز هم امام می فرماید: قلعه ی مستحکم و براقی (تخک مرغ) را دیدم که ظاهرش از نقره و داخلش از طلا ساخته شده بود و هیچ سوراخ و دریچه ای در آن وجود نداشت، دیوارهایش خیلی محکم بودند سپس دیوار را دیدم که شکاف برداشت و حیوان شنوا و بینا و آواز خوان از آن بیرون آمد، یقین پیدا کردم که این کار طبیعت نیست بلکه دست سازنده حکیمی پشت آن است. قلعه تخم و حیوان هم جوجه بود. [۲]

---

[۱] . مفید العلوم قزوینی ۲۵

[۲] . مفید العلوم ۲۶ . نمونه این داستان از امام احمد هم روایت شده است به عقیدة المسلمین بلیهی ۱۲۴/۱ نگاه کنید .

همیشه امام به این ابیات تمثل می آوردند:

فواعجباً کیف یعصی الاله ام کیف یجحده الجاحد

ولله فی کل تحریکـــــــة و تسکینة ابداً شـــــاهــد

و فی کل شیء لـــه آیـــة تدل علی انه واحـــــــد[1]

شگفتا چگونه خدا نافرمانی می شود، یا چگونه او را آنکار می کنند در حالی که در هر تحرک و سکون همیشکی شاهدی بر خدا یافت می شود، در هر چیزی بر او نشانه و آیتی است که بر وحدانیت خدا دلالت می کند.

خلاصه: امام شافعی رحمه الله در این مورد روش سلف صالح را پذیرفته است و به شاگردانش هشدار می داد که از این روش هرگز خارج نشوند. می بینیم کلامش از هر بدعت و الفاظ مذمومی که اهل کلام آنها را به کار می بردند و کتاب ها را از آنها پر کرده اند مبرا و خالی است، این روش به اندازه ای بدیهی است که نیازمند استدلال و احتجاج نیست، هر کس که فطرتش فاسد شده و ما هم برای اثبات موضوع نیازمند استدلال باشیم قرآن ما را از پیروی اهل کلام و فلاسفه بی نیاز فرموده است، با این حال استدلال کلامی بعد از تلاش فروان، انسان را به هدف نمی رساند بلکه در نهایت از مذاهب گمراه و رد شده فلاسفه سر در می آورد. [2]

از خداوند منان طلب بخشش داریم.

---

[1] . مناقب بیهقی ۱۰۹/۲

[2] مجموع فتاوی ۱/۲تا ۲۴

توحید اسماء و صفات

دارای یک مقدمه و سه بحث است:

- **بحث اول: گزیده عقیده امام در اسماء و صفات**
- **بحث دوم: تفصیل عقیده امام در اسماء**
- **بحث سوم: تفصیل عقیده امام در صفات**

مقدمه:

عقیده سلف در مورد اسماء و صفات:

روش اهل سنت و جماعت در باب اسماء و صفات خداوند چنین است که خدا را با همان صفاتی که خودش در وصف خود یا رسول ﷺ فرموده اند بدون تأویل و کیفیت قرار دادن و تمثیل و تشبیه توصیف می کنند. بنا به آیه ١١ سوره شوری:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ الشوری: ١١ ترجمه: هیچ چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا.

ابو عثمان صابونی می گوید: یاران سنت ـ خداوند زندگانشان را حفظ و مردگانشان را رحمت کند ـ بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد ﷺ شهادت می دهند، خداوند را با همان صفاتی می شناسند که خود در وصف خود فرموده یا محمد ﷺ در اخبار صحیح بدان اشاره نموده است، و همچنین چیزهای را برای خداوند منان ثابت می کنند که خودش در قرآن یا پیامبرش ﷺدر سنت آنرا برای حق تعالی ثابت کرده است، هرگز قائل به تشبیه خداوند به مخلوقاتش نیستند، می گویند: خداوند آدم را با دست خودش آفریده همان طور که قرآن می فرماید:

﴿ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ٧٥ ﴾ ص: ٧٥ فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری‌جویانی.

کلام را از جایی خود منحرف نمی گردانند مثلاً دست را مانند معتزله ـ خداوند آنها نابود کند ـ بر نعمت یا قدرت حمل نمی کنند، یا مانند مشبه ـ خداوند آنها را رسوا کند ـ برای دست خدا کیفیت قائل نیستند، دست خدا را به دست مخلوقات تشبیه نمی نمایند.

خداوند اهل سنت را از تحریف و تبدیل و صورت دادن پناه داده بلکه تنها با شناختن و فهم کردن بر آنها نعمت ارزانی داده تا راه توحید و تنزیه را بپیمایند و قول به تعلیل و تشبیه را رها کنند و دنباله رو آیه ۱۱ سوره شوری باشند: ﴿ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١ ﴾ الشوری: ۱۱

در مورد تمام صفاتی که قرآن آنها را ذکر کرده و در اخبار صحیح روایت شده اند چنین عقیده ای داشتند. .. هیچ کدام از صفات را به صفات آفریده شده ها تشبیه نمی کردند، بلکه تمام سخن را به قول خدا و رسولش می رساندند بدون اینکه چیزی بیفزایند یا مطلبی بدان ضمیمه کنند یا برای آن کیفیتی قرار دهند یا به تشبیه و تمثیل رو آورند و از تحریف و تبدیل هم فرسنگها فاصله داشتند و هرگز مفاهیمی که در لغت عرب از لفظ فهمیده می شود بر نمی داشتند و آنرا تأویل نمی کردند بلکه لفظ را بر ظاهر حمل می کردند. [1]

ابن تیمیه رحمه الله می فرماید:

مذهب سلف این است که خداوند را همان گونه توصیف می کنند که خود در قرآن توصیف فرموده یا رسول اکرم ﷺ در سنت از آن خبر داده است، هرگز به تحریف و تأویل و تعطیل و تمثیل رو نمی آوردند. روشن است توصیفات خداوند حقیقت دارند و از لغز و معما و غیره بدور هستند، بلکه مخاطب کلام را همانند هدف متکلم فهم می کند مخصوصاً اگر متکلم در بیان و دلالت و راهنمای از همه دانا تر و فصیح تر باشد، او خداوندی است که نه در صفات نه در افعال به هیچ کدام از مخلوقاتش نمی ماند، همانگونه که یقین داریم خداوند دارای صفات و افعال است یقین هم داریم که خداوند در ذات خود صفات حقیقی

[1] . عقیده اصحاب الحدیث ۱۰۶

دارد و هیچ کس و چیزی مثل او نیست و هر چیزی که موجب نقص و حدوث خداوند باشد از آن منزه است، خداوند شایسته کمالی است که بعد از آن کمالی نیست. [١]

ابن کثیر می فرماید: در مورد آیه ﴿ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ﴾ الأعراف: ٥٤ [٢] دیدگاهای مختلفی وجود دارد که در اینجا مجال بسط و تفصیل آنها نیست، تنها به این اشاره می کنم که در این مورد روش سلف صالح مانند مالک و اوزاعی و ثوری و لیث و ابی سعد و شافعی و احمد و اسحاق بن راهویه و دیگر ائمه از گذشته تا حال چنان بوده، که عبارت است از واگذاری آن به همان گونه که ثابت شده است، بدور از بیان چکونگی آن، و بدور از تشبیه کردن و تعطیل نمودن و بیان کیفیت آن، آنطور که در ذهن مشبهین خطور می کند، چرا که این امور در مورد خداوند شایسته نیست و خداوند مثل و مانندی ندارد و به چیزی تشبیه نمی شود، خداوند شنوا و بینا است به همان طور که از ائمه ثابت شده است.

یکی از ائمه به نام نعیم بن حماد استاد بخاری فرموده: کسی که خدا را به مخلوقات تشبیه کند یا منکر صفات باشد کفر ورزیده است، در اوصافی که خدا و رسولش صلی الله علیه وآله وسلم بیان نموده اند تشبیهی دیده نمی شود. هر کس خدا را بر اساس همان صفاتی که در قرآن و سنت صحیح وجود دارد توصیف نماید و نقص و ضعف را از خدا نفی کند روش هدایت یافته گان را پیموده است. [٣]

این خلاصه عقیده سلف صالح بود در مورد اسماء و صفات، اما روشی که در اثبات و نفی پیموده اند بنا بر قرآن و سنت است که در باب گذشته آنرا بیان کردیم. [٤]

بحث اول: چکیده ی عقیده امام:

امام شافعی ـ رحمه الله ـ یکی از سلف صالح این امت به شمار می آید و در این مورد راه آنها را پیموده است حتی با مخالفین مناظره داشته و علیه آنها جحت اقامه کرده و از او ثابت شده که بعضی از مخالفان فکری خود را که از روش سلف صالح پیروی نکرده اند تکفیر فرموده، دلیل بر تمسک امام به روش سلف این است که در تمام کتاب های ایشان خداوند را با همان صفاتی توصیف می کند که در قرآن و سنت

---

[١] مجموع الفتاوی ٢٦/٥

[٢] . ایه ۵۴ سوره اعراف . سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت

[٣] . تفسیر ابن کثیر ٢٢٠/٢

[٤] . برای شناختن روش سلف صالح در مورد صفات به کتاب دراسات فی الاسماء و الصفات محمد امین شنقیطی مراجعه فرماید .

صحیح روایت شده اند بدون اینکه در مورد یکی از آنها راه تکییف یا تمثیل یا تعطیل یا تشبیه را پیموده باشد.

از ابن تیمیه در مورد دو مردی که در مورد صفات بحث می کردند پرسش به عمل آوردند، قضیه از این قرار بود: یکی می گفت: هر کس بگوید خدا در آسمان است گمراه است و دیگری می گفت: خداوند در مکانی منحصر نمی شود، در حالی که هر دو شافعی مذهب بودند؛ از ابن تیمیه پرسیدند عقیده ی امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این مورد چیست و حقیقت کدام است ؟

امام فرمود: عقیده امام شافعی رحمه الله مانند سلف صالح امت همچون مالک و ثوری و اوزاعی و ابن مبارک و احمد بن حنبل و اسحاق و فضیل بن عیاض و ابی سلیمان دارانی و سهل بن عبدالله تستری و دیگران بود، چون بین امام شافعی ـ رحمه الله ـ و این أئمه در اصول دین اختلافی وجود نداشت.

همچنین ابو حنیفه روش اینها را برگزیده و اعتقاد همه اینها از اعتقاد اصحاب و تابعین سرچشمه گرفته بود و لب عقیده اصحاب در این خلاصه می شود که منطوق قرآن وسنت را بپذیرفته اند.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ در ابتداء مقدمه الرساله می فرماید: سپاس خداوندی که دارای همان صفاتی است که خود بیان فرموده و بالاتر از توصیف مخلوقات است. [1]

امام رحمه الله بیان فرموده که خداوند با همان صفاتی متصف می شود که در قرآن ذکر شده یا بر زبان پیامبرش صلی الله علیه وسلم جاری گشته. [2]

از این نص و نصوص دیگر به مذهب امام پی می بریم و همچنین متوجه می شویم که مذهبش از بدعت و گمراهیهای اهل کلام که در کتابه هایشان ذکر شده و آنرا دین می دانند سالم است، همانطور که ابو یعلی با سندش از یونس بن عبدالاعلی مصری نقل کرده که گفته: از امام ابا عبدالله محمد بن ادریس شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم وقتی که در مورد صفات از او پرسیدند می فرمود: خداوند دارای اسماء و صفاتی است که در قرآن آمده اند یا سنت مطهر از آن خبر داده اند، هر کس که بر او اقامه جحت شده باشد نمی

---

[1] . امام می فرماید: ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد با این همه کسانی که کفر ورزیده‌اند [غیر او را] با پروردگار خود برابر می‌کنند .

سپاس پروردگاری شکر نعمت هایش تنها با نعمتی از سوی خودش به جا آورده می شود . برای شکر نعمت گذشته باید نعمت دیگری ایجاد شود تا با نعمت تازه نعمت گذشته را سپاس گوید ، هرگز توصیف کنندگان به حقیقت عظمت خداوند دست پیدا نمی کنند ، دارای همان صفاتی است که خود بیان فرموده و بالاتر از توصیف مخلوقات است.

[2] . مجموع فتاوی ٢٥٦/٥

تواند اسماء ذکر شده در قرآن و سنت را رد کند، اگر بعد ار اقامه جحت مرتکب چنین کاری شد از دائره اسلام بدر می رود. اما اگر قبل از اقامه جحت باشد به خاطر جهل و نادانی معذور است چون اسماء با عقل و تفکر قابل درک نیستند. ... یعنی اسمائی که در قرآن بیان شده اند یا در سنت بدانها خبر داده شده به دام عقل و تفکر انسانی در نمی آیند و انسان با عقل نمی تواند به آنها پی برد، در نتیجه هیچ کس قبل از اقامه جحت و خبر دار نشدن تکفیر نمی شود، اما اگر در خبری وارد شد که در حکم مشاهده بود بر شنونده واجب است بدان تسلیم شود و به صحتش شهادت بدهد همنطور که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیده و شنیده باشد، اما این صفات برای خدا ثابت می گردد و تشبیه نفی می شود همانطور که خداوند می فرماید:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ الشوری: ۱۱

بیهقی با سندش از سعید بن اسد روایت کرده، ابن اسد به شافعی رحمه الله گفت: در مورد حدیث رؤیت چه می فرماید ؟

فرمود: ای ابن اسد، در مورد من اینگونه قضاوت کن، زنده باشم یا مرده، هر حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به صحت رسیده باشد من بدان فتوا می دهم هر چند آنرا هم ندیده باشم. [۱]

ابن کثیر می فرماید: از ربیع و چند نفر از یاران شافعی ـ رحمه الله ـ روایت شده که امام هنگام خواندن آیات یا احادیث صفات بدون صورت دادن و تعطیل و تشبیه کردن و تحریف از روش سلف صالح آنرا می پذیرفت. [۲]

از امام محمد بن شهاب زهری و مکحول در مورد تفسیر آیات صفات سؤال شد ؟ فرمودند: همنگونه که ذکر شده اند.

نمونه این کلام از مالک و لیث و ثوری روایت شده اند [۳].

در بیانات گذشته مذهب امام شافعی رحمه الله در مورد اسماء روشن شد، می توان آنرا در چند قواعد ذیل خلاصه نمود:

---

[۱] الاعتقاد ۱۳۱ و المناقب ۴۲۱/۱

[۲] . البداية و النهاية ۱۰ / ۲۶۵

[۳] . به شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة نگاه کنید ۴۳۱/۳

۱ـ هر صفتی که قرآن بدان نطق کرده یا سنت صحیح دال بر آن هستند بدون تشبیه و تعطیل همینطور که در آیه: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾﴾ الشوری: ۱۱ بیان شده برای خداوند ثابت می شود.

۲ـ تشبیه به مخلوقات از خدا نفی می شود و حقیقت صفات ثابت می گردد.

۳ـ در مجالی که عقل حق کاویدن ندارد فرو نمی رویم و از درک کیفیت آنها قطع امید می کنیم همانگونه که ابن ابی حاتم با سندش از ابی اسحاق بن محمد روایت کرده که از شافعی ـ رحمه الله ـ شنیده که فرموده: عقل هم مانند چشم دارای حد و مرزی است تا سر مرز خود می تواند حرکت کند.

بحث دوم: عقیده امام در مورد اسماء

اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که خداوند دارای صفاتی است که خودش را بدان نام نهاده است و بنا بر آیه ۱۸۰ سوره اعراف همه اسماء خدا حسنی هستند:

﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَآءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَٱدْعُوهُ بِهَا ۖ ﴿١٨٠﴾﴾ الأعراف: ۱۸۰ برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید.

ابن قیم می فرماید: اسماء خداوند دال بر صفات کمال ایشان هستند که هر کدام از آنها از صفاتی درست شده اند، بدین علت به حسنی معروف هستند چون اگر الفاظ بدون معنی باشند حسنی نیستند و بر مدح و کمال دلالت نمی کنند. ....

دوباره می فرماید: همانطور که اسمی از اسماء خدا و صفتی که از آن درست شده به دلالت مطابقه دال بر ذات هستند، با دو دلالت التزام و تضمن دیگر هم بر چیزهای دیگر دلالت می کنند یعنی با دلالت تضمن بر همان صفت دلالت می کند و با دلالت التزام بر صفت دیگر مثلاً صفت سمیع با دلالت مطابقه تنها بر ذات خدا دلالت می کند و با دلالت تضمن بر صفت سمع و با دلالت التزام بر صفت حیات دلالت می کند چون شنوای بدون حیات وجود ندارد. صفات دیگر خداوند هم بر همین منوال هستند.[۱]

بدین علت خداوند به ما فرمان داده که با این اسماء دعا کنیم و از خدا چیزی بخواهیم و به ما هشدار داده که با اسماء از دلالت اسماء منحرف و رو گردان نشویم.

---

[۱] . تهذیب مدارج السالکین ۳۷

انواع منحرف شدن و کجروی در مورد حقوق اسماء:

۱ـ منکر شدن از چیزی اسماء یا دلالت یا احکامش، مانند اهل تعطیل از جهمیه که منکر بعضی از دلالت اسماء شدند.

۲ـ معنا کردن آنها را به گونه ای که به مشابه صفات مخلوقین باشد، همانطور که اهل تشبیه دچار آن شده اند، چون معنی تشبیه باطل است و نصوص آنرا نمی بپذیرند بلکه نصوص دلالت بر بطلان آن می کنند، قرار دادن چنین معنی برای اسماء خدا رو گردانیدن از اسماء است.

۳ـ متصف کردن خداوند به اسماء و صفاتی که خداوند برای خود نپذیرفته است مانند مسیحیان که خدا را (پدر) نامیده اند یا فلاسفه کلمه (علة العلل) را بر خدا اطلاق می کنند، چون اسماء خدا توقیفی هستند و نمی توان از این دائره بیرون رفت بیرون رفتن از آن مساوی است با روگردانیدن از واجبات اسماء.

۴ـ اشتقاق نمودن اسماء معبوداتی دیگر از اسماء خداوند، مانند مشرکین که به بت های خود را لات و عزی و غیره می خوانندند و معتقد بودن این نامها از اسماء خداوند گرفته شده[۱].

اسماء خداوند محصور به عدد معینی نیستند همانطور که رسول خدا ﷺ در حدیث مشهورش می فرماید: « **أسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک أو انزله فی کتابک أو علمته احداً من خلقک أو استأثرت به فی غلم الغیب عندک** »[۲] (خداوندا با هر اسمی که خودت بر خود گذاشته اید یا در قرآن نازل فرموده اید یا به کسی از مخلوقاتت یاد داده اید یا هر اسمی که علمش را در غیب به خودت اختصاص داده اید از تو می خواهیم)

اما حدیث «**ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة الا واحداً من احصاها دخل الجنة** » (خداوند دارای نود و نو اسم است هر کس در مقابل همه آنها موضع گیری شایسته داشته باشد، وارد بهشت می شود)

بر حصر اسماء دلالت نمی کند چون اگر هدفش حصر می بود، باید عبارت اینگونه اداء می شود « ان اسماء الله تعالی تسعة و تسعون من. ..... »

---

[۱] تیسیر العزیز الحمید ۶۴۵ و القواعد المثلی ۱۶

[۲] . احمد در مسند ۶۴۵/۱ و حاکم در مستدرک ۵۰۹/۱ آنرا روایت کرده اند . سندش صحیح است به الفتح الربانی ۲۶۲/۱۴ نگاه کنید .

پس معنی حدیث چنین است: هر کس این مقدار نام را حفظ کند و موضع گیری مناسبی در مقابل آنها داشته باشد، وارد بهشت می شود، نمونه این کلام مانند این جمله عربی است، من صد تومان دارم آنها را برای صدقه نگه داشته ام. از این جمله چنین چیزی فهمیده نمی شود که من هیچ پول دیگری ندارم.

احصاؤها: یعنی آنها را خوب حفظ و فهم کند و به مقتضای آنها خداوند را عبادت نماید.[۱]

در احادیث دیگر این اسماء معین شده است مثلاً در حدیث ابو هریره که ترمذی آنرا روایت کرده آمده، ترمذی می فرماید: ابراهیم بن یعقوب از صفوان بن صالح از ولید بن مسلم از شعیب بن ابی حمزه از ابی زناد از اعرج از ابی هریره روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده « ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة غیر واحد من احصاها دخل الجنة. وهو الله الذي لا إله إلا هو الرحمن الرحيم الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الخالق البارئ المصور الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العليم القابض الباسط الخافض الرافع المعز المذل السميع البصير الحكم العدل اللطيف الخبير الحليم العظيم الغفور الشكور العلي الكبير الحفيظ المقيت الحسيب الجليل الكريم الرقيب المجيب الواسع الحكيم الودود المجيد الباعث الشهيد الحق الوكيل القوي المتين الولي الحميد المحصي المبدئ المعيد المحيي المميت الحي القيوم الواجد الماجد الواحد الصمد القادر المقتدر المقدم المؤخر الأول الآخر الظاهر الباطن الوالي المتعالي البر التواب المنتقم العفو الرؤوف مالك الملك ذو الجلال والإكرام المقسط الجامع الغني المغني المانع الضار النافع النور الهادي البديع الباقي الوارث الرشيد الصبور» [۲]

---

[۱] . قواعد المثلی ۱۳ و ۱۴

[۲] . ترمذی باب دعوات ۱۹۳/۵ شماره ۳۵۷۴ و ابن حبان الموارد شماره ۲۳۸۴ و خطابی الدعاء ۹۸ و حاکم مستدرک ۱۶/۱ و بیهقی اسماء و صفات ۵ و بغوی در شرح السنة ۳۲/۵ حدیث را روایت کرده اند .

ترمذی بعد از ذکر حدیث می فرماید: حدیث غریب است چند نفر از صفوان آنرا روایت کرده اند ما تنها از راه صفوان بن صالح آنرا می شناسیم که ایشان ثقه هستند و همچنین چند نفر آنرا از ابی هریره روایت کرده اند ، ولی تنها در این حدیث همه اسماء ذکر شده اند و آدم بن ابی ایاس این حدیث را با سندی دیگر از ابی هریره روایت کرده است و اسماء را هم ذکر کرده اما سندش صحیح نیست و حاکم در مورد آن حدیث گفته : در صحیحین با سند صحیحی روایت شده است اما اسماء درآن ذکر نشده است و غلت ضعف حدیث این است که ولید بن مسلم تنها حدیث را با این شکل روایت کرده است ولی هیچ کدام از روایان دیگر حدیث را با ذکر اسماء نقل نکرده اند .

اما چنین چیزی علت نیست چون هیچ کدام از ائمه در مورد حافظ تر و داناتر بودن او از ابی یمان و بشر بن شعیب و علی بن عیاش اختلاف ندارند که حدیث را بدون ذکر اسماء روایت کرده اند و دلیل دیگر برای تقویت حدیث ، روایت ابو عمران موسی بن ایوب نصیبی است همانطور که حاکم در مستدرک ۱۶/۱ و بیهقی ص ۵ آنرا نقل کرده اند .

بحث اسم و مسمی:

ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می فرماید: فصلی در مورد اسم و مسمی، آیا اسم و مسمی یکی هستند ؟ یا دو مقوله جدا از هم اند ؟ یا اصلاً گفته نمی شود آیا اسم و مسمی از هم جدا هستند یا نه ؟

ابن حجر می فرماید: موسی بن ایوب نصیبی راست گو است العاشر التقریب شماره ۶۹۴۷ .

و ابن ماجه در شماره ۳۸۶۱حدیث را از طریق موسی بن عقبه از اعرج از ابی هریره روایت کرده ولی در سندش عبدالملک بن محمد صنعانی وجود دارد که ابن حجر در مورد او می گوید: ضعیف الحدیث است التقریب شماره ۴۲۱۱ . بدین علت بوصیری در مصباح الزجاجه ۱۴۸/۴ حدیث را تعلیل کرده . البته طریق دیگری از ابن سیرین از ابی هریره برای حدیث وجود دارد .

خطابی در باب دعاء ۹۸ و حاکم در مستدرک ۱۷/۱ از همان طریق حدیث را روایت کرده است و بیهقی در الاسماء و الصفات ص۷ از طریق عبدالعزیز بن حصین بن ترجمان حدیث را نقل کرده است ، حاکم او را ثقه می داند ولی ذهبی او تضعیف کرده است .

بخاری می فرماید: قوی نیست ، یحیی و ابن عدی او را تضعیف کرده اند التأریخ الکبیر ۳۰/۶ و الکامل فی الضعفاء ۵/ ۱۹۲۴ .

در گذشته حدیث را تخریج کردیم و بیان کردیم که اصلش در صحیحین روایت شده است .

ابن جحر تمام طرق حدیث را بررسی کرده سپس می گوید: علماء در ترتیب اسماء اختلاف دارند ، آیا ترتیب مرفوع است یا مدرج . بعضی بنا به جواز تسمیه خداوند به اسمائی که در قرآن وجود ندارد دیدگاه اول را ترجیح داده اند و گروهی بنا به توقیفی بودن اسماء قائل به نظریه دوم هستند چون بیشتر روایات بدون اسماء نقل شده اند .

عبدالعزیز نجشی این دیدگاه را از بسیاری از علماء نقل می کند ..... سپس علت ترک شیخین را چنین بیان می کند: که علتش تنهایی ولید نیست بلکه اختلاف و اضطراب و احتمال تدلیس و ادراج در حدیث است ، فتح الباری ۲۱۵/۱۱ ، به اسماء و صفات بیهقی ص ۸و تفسیر ابن کثیر ۵۱۶/۳ نگاه کنید .

ابن تیمیه می فرماید: با اتفاق اهل حدیث تعیین اسماء حق پیامبر ﷺ نیست . مجموع فتاوی ۳۸۲/۶.

بیشتر نظریه ابن تیمیه علماء دیدگاه بیشتر علماء است بدین علت علماء در مورد تعیین و عدم آن اختلاف دارند ولید بن مسلم و دیگران قائل به تعیین هستند و بعضی هم مخالفت کرده اند و این اختلاف به ثبوت و عدم آن از حضرت ﷺ بر می گردد .

مردم در این مورد با هم اختلاف فراوانی دارند، نزاع بین آنها بعد از امام احمد و غیره شهرت پیدا کرده، میان اهل سنت امام احمد و مخالفانش مطرح هستند، و همچنین رد و انکار جهمیه که می گفتند: اسماء خدا مخلوق هستند، میدان بحث را به خود احتصاص داده اند.

جهمیه می گفتند: اسم غیر مسمی است. أسماء خداوند غیر ذاتش می باشد، و هر چه غیر خدا باشد آفریده شده است پس اسماء خدا مخلوق هستند.

این گروه همان افرادی هستند که سلف صالح به چنگ آنها رفتند و سخت بر آنها تازیدند، چون أسماء خدا زیر مجموعه کلام خدا هستند و کلام خدا غیر مخلوق است، خداوند متکلم است و در قرآن این صفت را برای خدا ثابت فرموده و خودش را به آنها نام گذاری کرده است.

جهمیه می گویند: أسماء و کلام خدا هر دو مخلوق هستند و خداوند هرگز کلامی که قائم به ذات خود باشد نفرموده و خودش را متکلم ننامیده بلکه تنها مخالفان می گویند: خداوند سخن فرموده و خودش را با این أسماء نامیده است اما چنین نیست، تنها بدین معنی است که کلام را در مخلوقات خودش ایجاد کرده نه اینکه کلامی قائم به ذات خود فرموده است. بحث و بررسی در مورد أسماء خداوند از مقوله کلامش می باشد یعنی بحث أسماء خدا و بحث کلام خدا از یک مقوله و بابت هستند. . ...

هدف این است که فرزانگان اهل سنت یک صدا مخلوق بودن أسماء خدا را انکار کرده اند و افرادی که می گویند: هدف آنها از اینکه می گویند: اسم غیر مسمی، اعلام همین عقیده است.

هیچ کدام از بزرگان سلف نفرموده اند که اسم عین مسمی است بلکه منسوبین به اهل سنت بعد از سلف صالح چنین تعبیری را به کار برده اند و از نقد و حمله ی راد مردان اهل سنت مصون نمانده اند.

وبعضی از بزرگان هم اثباتاً و نفیاً در این مورد چیزی نگفته اند چون هر دو تعبیر را بدعت به شمار می آوردند. [1]

در جایی دیگر می فرماید: وقتی طلب کننده می گوید: ای خداوندا ای مهربان هدفش مسمی است پس فراخواندن اسم دقیقاً فراخواندن مسمی است، کلام بعضی از اهل سنت که می فرمایند: اسم، مسمی است اشاره به این اصل می باشد، یعنی می خواستند اعلام کنند اگر چیزی از اسم طلبیده شود هدف مسمی است نه لفظ اسم، هرگاه نماز خوان می گوید: الله اکبر، نام خدا را بر زبان آورده و هدفش ذات پروردگار است نه لفظ الله اکبر که در خارج و در عالم واقع تلفظ می شود چون غلط و بی ارزش بودن چنین عقیده

[1] مجموع الفتاوی ١٨٥/٦

ای خیلی بدیهی است، اگر چنین عقیده ای حقیقت می داشت باید انسان هنگام تلفظ کردن آتش دهانش می سوخت. [۱]

ابن ابی العز حنفی رحمه الله می فرماید: بسیاری از مردم در جمله اسم عین مسمی است دچار اشتباه و لغزش شده اند، چون لفظ اسم بعضی مواقع بر مسمی اطلاق می گردد و در حالات دیگر بر لفظ اسم استعمال می شود مثلاً اگر گفته شود: الله اکبر یا سمع الله لمن حمده و یا نمونه اینها هدف نفس مسمی است و هرگاه گفته شود: الله یا الرحمان اسم عربی هستند منظور لفظ الله یا رحمان است نه مسمی آن.

گفته نمی شود اسم غیر مسمی است چون لفظ غیر، ابهام برانگیز است، بدین گونه اگر هدف متکلم این باشد که لفظ اسم، غیر از معنی است سخنی روا و حق رانده است اما اگر منظورش این باشد خداوند در ابتداء بدون اسم بود و بعد از آن برای خود اسم آفرید ه یا مردم او را به أسماء مخلوقات خود نام نهادند، از بزرگ ترین گمراهی و الحاد در أسماء خدا بشمار می آید. [۲]

بدین علت شدت و تندی بر افرادی که گمان می کنند اسم غیر مسمی است از امام شافعی رحمه الله روایت شده، و حتی چنین افرادی را به زنادقه ملقب فرموده است، بیهقی با سندش از امام رحمه الله روایت می کند که فرموده: هرگاه شنیدی مردی می گوید: اسم غیر مسمی است بر او شهادت بده که به کیش زندیق در آمده. [۳]

چون این کلام نزد افرادی که معتقد به مخلوق بودن قرآن بودند رواج داشت و خیلی آنرا بر زبان می آوردند..... ابن تیمیه در مورد اسم و مسمی خیلی توضیح داده است هر کس خواهان اطلاعات بیشتر است می تواند بدان مراجعه فرماید. [۴]

بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که امام شافعی رحمه الله فرموده: هر کس به اسم الله یا اسمی از أسماء خدا سوگند یاد کند و آنرا بشکند باید کفاره بپردازد و هر کس به غیر خدا مانند کعبه یا انسانی یا پدرش یا چیزی دیگر سوگند بخورد و آنرا بشکند کفاره لازم نیست و هر سوگندی که به غیر خدا خورده شود کراهت دارد و در حدیث از آن نهی شده است پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: **الا ان الله ینهاکم ان**

---

[۱] . مجموع فتاوی ۳۲۳/۱۶

[۲] . شرح العقیده الطحاویه ۱۲۷

[۳] . مناقب بیهقی ۴۰۵/۱۰و طبقات سبکی ۱۷۴/۲

[۴] . مجموع فتاوی ۱۸۵/۶ و معارج القبول ۷۸/۱

تحلفوا بابائکم من کان حالفاً فلیحلف بالله او لیصمت (خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران خود، نهی کرده، پس هر کسی که سوگند می خورد باید به خدا سوگند بخورد یا ساکت شود)[1]

بیهقی می فرماید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ سوگند خوردن به اسمی از اسماء را مانند سوگند خوردن به الله تلقی می نماید، اما برای سوگند خوردن به غیر خدا کفاره قائل نیست. یعنی امام بیان می کند نمی توان بگوید: اسماء و صفات غیر خدا هستند چون وقتی حکم غیر بر چیزی اطلاق می شود که آفریده شده باشد. [2]

دوباره بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که گفته: از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم که می فرمود: هر کس به اسمی از اسماء خدا سوگند یاد کند باید کفاره بپردازد چون أسماء خدا مخلوق نیستند، اما اگر به کعبه یا خانه خدا سوگند یاد کند کفاره لازم نیست. [3]

امام بیهقی روایات فراوانی در این مورد از امام شافعی ـ رحمه الله ـ نقل می کند که مجال ذکر همه آنها در این مختصر نیست. [4]

بنابراین دیدگاه امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این راستا روشن شد و موافقیت امام با سلف صالح و هجوم کردن ایشان به مخالفان از اهل بدعت و گمراهی به اثبات رسید.

آیا طبیعت اسمی از أسماء خداوند است ؟

بیهقی با سندش از امام شافعی ـ رحمه الله ـ نقل کرده که امام در مورد آیه ۲۴ سوره جاثیه:

﴿ وَقَالُوا۟ مَا هِىَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهْرُ ۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ ﴾ ترجمه: و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند و[لی] به این [مطلب] هیچ دانشی ندارند [و] جز [طریق] گمان نمی‌سپرند.

و حدیث رسول اکرم ﷺ« **لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر** » (به زمان ناسزا نگوید چون زمان خدا است)

فرموده: معنی حدیث چنین است، عرب عادت داشتند که طبیعت را ذم می کردند و هنگام سرازیر شدن بلا و مصیبت مانند مرگ و تخریب و نابودی مال و غیره طبیعت را ناسزا می گفتند و همچنین شب و روز

---

[1] مناقب بیهقی ۴۰۳/۱ و امام بخاری ۲۴۴۹/۶ و مسلم ۱۲۶۱/۳ حدیث را روایت فرموده اند .

[2] مناقب بیهقی ۴۰۴/۱

[3] همان مصدر ۴۰۵/۱ و الام ۲۹۹/۵

[4] مناقب بیهقی ۱۰ ۴۰۳ و الام ۷ ۵۶

را مورد آماج دشنامهای خود قرار می دادند، می گفتند: ضربه های طبیعت یا طبیعت آنها را نابود کرد، رخداد ها را به شب و روز نسبت می دادند، رسول خدا ﷺ فرمود: به طبیعت ناسزا نگوید چون همه کارها را خدا انجام می دهد اگر شما گمان می کنید آنها مسبب هستند و می خواهید به آنها بد بگوید در حقیقت به خدا بد گفته اید چون خدا مسبب همه کارها است. [۱]

پس طبیعت اسمی از أسماء خدا نیست، و علت نهی رسول اکرم ﷺ از دشنام دادن به طبیعت نفی علاقه بین رخداد ها و طبیعت بود، و علت اساسی دشنام دادن آنها انتقام از مسبب بود ولی گمان می کردند که طبیعت مسؤول همه اینها است پس در حقیقت آنها می خواستند که به مسبب ناسزا بگویند، در نتیجه دشنام آنها به خدا بر می گرد بدین علت پیامبر ﷺ آنها را از این کار منع می فرماید همانطور که در صحیح مسلم آمده پیامبر ﷺ فرمود « **قال الله عزوجل یؤذینی ابن آدم یقول: یا خیبة الدهر فلا یقولن احدکم یا خیبة الدهر فانی الدهر: اقلب لیله و نهاره فان شئت قبضتها** » [۲]

(خداوند در حدیث قدسی می فرماید: سخن انسان وقتی که می گوید: ای طبیعت ناکام شوی، مرا اذیت می کند، هیچ کدام نگوید: طبیعت ناکام شوی چون طبیعت من هستم، شب و روز را می چرخانم و اگر بخواهم آنها را جمع می کنم)

روشن شد که حدیث می خواهد بیان کند که طبیعت بی اثر و بی قدرت است و هیچ ارتباطی به حوادث و رخدادها ندارد بلکه همه آنها دست توان مند خداوند توانا و چیره است و تنها ایشان در جهان دخل و تصرف دارند.

---

[۱] مناقب بیهقی ۳۳۶/۱ و الاسماء و الصفات ۱۹۰

[۲] . مسلم ۱۷۶۲/۴

بحث سوم: عقیده امام در مورد صفات

صفت اول: العلو

علو صفتی از اوصاف ذاتی خداوند متعال است که همانند صفات دیگر هرگز از خدا جدا نمی شود، اهل سنت آنرا پذیرفته اند و بدان ایمان آورده اند و خداوند را بنا به آیه ذیل به آن متصف نموده اند:

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿١١﴾ ﴾ الشوری: ۱۱

عقل و وحی و فطرت انسان بر این صفت دلالت می کنند و آنرا به اثبات می رسانند، دلائل فراوانی از قرآن و سنت براثبات این صفت به چشم می خورد، ما هم به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱ـ ﴿ ءَأَمِنتُم مَّن فِى ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِىَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ ﴾ الملك: ١٦

آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید که شما را در زمین فرو برد پس بناگاه [زمین] به تپیدن افتد.

2ـ ﴿ إِلَيْهِ يَصْعَدُ ٱلْكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلْعَمَلُ ٱلصَّـٰلِحُ ﴿١٠﴾ ﴾ فاطر: ۱۰

از آن خداست‌سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد.

۳ـ ﴿ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۩ ﴿٥٠﴾ ﴾ النحل: ۵۰

از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می‌ترسند و آنچه را مامورند انجام می‌دهند.

۴ـ ﴿ إِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَـٰعِيسَىٰٓ إِنِّى مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىَّ ﴿٥٥﴾ ﴾ آل عمران: ۵۵

[یاد کن] هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می‌برم

۵- ﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ﴿١﴾ ﴾ الأعلى: ۱

نام پروردگار والای خود را به پاکی بستان.

۶- ﴿ تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ ۝٤ ﴾ المعارج: ٤

فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند

آیات ذکر شده به صراحت بر علوی خداوند (بلندی خدا بر مخلوقانش) دلالت می کنند، هر چند دلائل دیگری از قرآن وجود دارد ولی به این مقدار بسنده می کنیم.

اما احادیث رسول ﷺ در این مورد قابل شمارش نیستند، بسیاری از علماء گفته اند که به درجه تواتر رسیده اند مثلاً امام ذهبی [۱] کتاب مخصوصی در مورد این صفت تحریر نموده و آنرا العلو نامیده و همچنین ابن ابی العز الحنفی رحمه الله در شرح طحاویه بیست نوع دلیل را در اثبات این صفت ذکر کرده است سپس در پایان می فرماید: این چند نوع ادله است اگر کلام را بسط بدهم به صد دلیل می رسد، اگر کسی می خواهد این صفت را تأویل کند باید به همه دلائل پاسخ بگوید اما هرگز نمی تواند جواب صحیحی ارائه دهد. [۲]

بعضی از احادیث دال بر این صفت را ذکر می کنیم:

۱ـ حدیث معاویه بن حکم سلمی: **ثم أطلعت غنيمة ترعاها جارية لي قبلَ أحد والجوانية، فوجدت الذئب قد أصاب منها شاة، وأنا رجل من بني آدم آسف كما يأسفون، فصككتها صكة ، ثم انصرفت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأخبرته فعظم ذلك علي، قال: فقلت يا رسول الله، أفلا أعتقها ؟ قال: « بلى إيتني بها ». قال: فجئت بها رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال لها: « أين الله ؟ » قالت: الله في السماء. قال: « من أنا ؟ » فقالت: أنت رسول الله. قال: « إنها مؤمنة فأعتقها »**

می گوید: جاریه ای داشتم که کنار کوه احد و اطرافش گوسفندانم را می چراند. روزی اطلاع پیدا کردم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده بود من هم آدم بودم و از این کار خیلی نگران شدم و سیلی به او زدم و پیش پیامبر ﷺ رفتم و داستان را برای او تعریف کردم، پیامبر ﷺ کارم را خیلی بد جلو داد.

گفتم: ای رسول خدا او را آزاد کنم ؟

فرمود: او را پیش من بیاور.

آمد و پیامبر ﷺ خطاب به او فرمود: خدا کجا است ؟

گفت: در آسمان.

---

[۱] . به مختصر العلو ۸۰ نگاه کنید

[۲] . شرح العقیدة الطحاویه ۲۸۸ و به کتاب اجماع الجیوش الاسلامیة ابن قیم هم نگاه کنید .

فرمود: من کیستم ؟

گفت: رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آزادش کن مؤمن است. [۱]

ذهبی بعد از ذکر حدیث می فرماید: این حدیث صحیح است و مسلم و ابوداود و نسائی و غیره آنرا روایت کرده اند و همانگونه که روایت شده بدون تأویل و تحریف آنرا نقل می نمایند، اگر از هر انسان دیگری بپرسی خدا کجا است ؟ می گوید: در آسمان است.

دو نکته مهم در حدیث وجود دارد:

۱ـ خدا کجا است، سؤال مشروع و جائزی است.

۲ـ جواب مخاطب که بگوید: در آسمان هم مشروع است.

کسی که منکر این دو نکته باشد در حقیقت سخن پیامبر را انکار کرده است.

کلام بیهقی را بدون کم و کاست و تغییر ذکرکردم، ایشان برای اثبات کلام خودش به احادیث و روایات دیگری استناد می کند، خداوند سلف صالح ما را مشمول رحمت خودش قرار دهد که چنین فقهی دارند و متمسک به نصوص هستند. اگر می خواهید میان عقیده سلف و خلف در این راستا تحقیقی به عمل بیاورید به نوشته های کوثری در شرح این حدیث در کتاب آلاسماء و صفات بیهقی نگاه کنید. [۲]

۲ـ حدیث اسراء و معراج: حدیث متواتری است که چندین نفر از علماء از جمله ابن قیم ـ رحمه الله ـ به متواتر بودنش حکم فرموده اند. [۳]

الفاظ حدیث بر این دلالت می کنند که خداوند بر روی عرش خودش قرار گرفته مثلاً به این عبارت حدیث خوب نگاه کنید که می فرماید: « مرا بر آن سوار کرد همرا جبریل به راه افتادیم تا به آسمان رسیدیم. ..... در ادامه حدیث که بالا می روند تا به آسمان هفتیم می رسند و در نهایت نزد پروردگار و واجب شدن نماز.

همچنین رفت و آمد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بین موسی و خداوند برای تخفیف نماز تا نماز بر امت تخفیف داده شود. امام بخاری و دیگران در حدیث انس بن مالک رضی الله عنه لفظ علو را ذکر می کنند که می فرماید: « **ثم علا به جبریل. فوق ذلک بما لا یعلمه الا الله حتی جاوز سدرة المنتهی. .. ثم هبط حتی بلغ موسی فأحتبسه**

---

[۱] . مسلم ۳۸۲/۱

[۲] . الاسماء و الثفات ۵۳۲

[۳] . اجماع الجیوش الاسلامیة ۴۷

» [۱] (سپس بالا رفت به جایی که تنها خدا می داند و تا از سدرة المنتهی گذشت. ... سپس پایین آمد و موسی را ملاقات کرد)

این حدیث قوی ترین دلیل است برای اثبات بلندی مکان خدا بر همه مخلوقات.

۳ـ حدیث ابی سعید رضی الله عنه: رسول خدا صلی الله علیه وسلم می فرماید: « **ألا تأمنونی و انا أمین من فی السماء یأتینی خبر السماء مساء و صباحاً** »[۲]

(آیا مرا امین نمی پنداری در حالی که کسی که در آسمان است مرا امین می دانید و صبح و شام خبر آسمان را به سوی من می فرستد)

احادیث فراوانی دیگری در این مورد روایت شده. [۳]

همانگونه که دلائل سمعی بر این امر دلالت می نمایید دلایل عقلی نیز چنین هستند. ابن ابی العز حنفی ـ رحمه الله ـ می گوید: بلند مکانی خدا با دلیل سمعی و عقلی و فطری ثابت شده است.

دلائل عقلی آن چند نوع هستند:

۱ـ علم بدیهی داریم به اینکه هر دو موجود نسبت به هم یا مانند صفت و موصوف هستند که صفت قائم به موصوف است یا یکی در ذات دیگری یا از هم جدا هستند، اولی باطل است و دومی چون لازمه اش این است خداوند محل پستی و کثافات باشد ـ خداوند از چنین چیزی پاک و مبرا است ـ و باید خط بطلان بر آن کشید در نتیجه تنها فرضیه سوم باقی می ماند که بگویم خداوند از مخلوقات جدا است چون غیر معقول است که گفته شود خداوند نه متصل به عالم است نه منفصل از آن.

۲ـ اگر بگویم: خداوند نه داخل جهان است نه خارج آن مقتضی نفی وجود خداوند است، چون یا خارج آن است یا داخل، دومی باطل است تنها گزینه اولی باقی می ماند پس باید خدا از جهان جدا باشد. [۴]

دلیل فطری:

---

[۱] . الجیوش الاسلامیة ۴۷ و مختصر العلو ۸۹

[۲] . بخاری کتاب مغازی ۱۱/۵ و مسلم کتاب زکات ۷۴۲/۲

[۳] . اجتماع الجیوش الاسلامیة ۴۷ و مختصر العلو ۸۱

[۴] شرح العقیدة الطحاویه ۲۹ و مجموع فتاوی ابن تیمیه ۱۵۲/۵

هر انسانی که خدا را می خواند دست ها را بالا می برد و قلبش رو به آسمان است و حتی چشمانش به طرف بالا خیره می شود، این وضعیت برای کوچک و بزرگ، دانا و نادان مساوی است، هیچ کس نمی تواند منکر آن باشد و بگوید قلبش به طرف راست یا چپ تمایل می کند.

لطیفه ای در این مورد از ابی جعفر همدانی روایت شده که در مجلس ابی معالی معروف به امام حرمین حضور پیدا کرد، امام در مورد نفی صفت سخنرانی می کرد و می فرمود: خداوند وجود داشت نه عرش بود نه چیز دیگر، خداوند بر همان جایی است که قبل از آفریدن آنها قرار داشت.

شیخ ابو جعفر می فرماید: ای استاد در این مورد برای ما بیان کن، چه حالتی است هنگام دعا کردن به ما دست می زند، چون هیچ عارفی نیست مگر اینکه در قلبش احساس طلب بالا دارد و هرگز متوجه طرف راست یا چپ خود نمی شود، چگونه آنرا مداوا کنیم، امام بر سر و صورت خود زد و گریه کرد و فرمود: هدانی مرا شگفت زده کرد. [۱]

این چند ادله ای بود در مورد اثبات بلند مکانی خداوند بر مخلوقاتش که از روز روشن واضح تر است و نیازمند مناقشه و حاشیه گذاری نیست و برای افرادی که خداوند نور بصیرت بدانها بخشیده و از ترهات اهل کلام سالم مانده باشد، کافی و شافی است. [۲]

---

[۱] . شرح العقیدة الطحاویة ۲۹۱

[۲] . برای اطلاعات بیشتر به مجموع فتاوی ابن تیمیه جلد ۵ و اجتماع الجیوش الاسلامیة ابن قیم و مختصر العلو ذهبی و الاسماء و الصفات بیهقی ۴۹۷ نگاه کنید.

صفت دوم: استواء

صفت فعلی خداوند است که در هفت آیه قرآن بیان شده است:

۱ـ ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ﴾ الأعراف: ٥٤

در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت

۲ـ ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦ﴾ یونس: ۳ پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید سپس بر عرش استیلا یافت کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند هیچ شفاعت کننده‌ای، جز با اذن او نیست.

۳ـ ﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ۝٢﴾ الرعد: ۲

خدا [همان] کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت آنگاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می‌دهند

۴ـ ﴿ٱلرَّحْمَٰنُ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱسْتَوَىٰ ۝٥﴾ طه: ۵

خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است

۵ـ ﴿ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱلرَّحْمَٰنُ فَسْـَٔلْ بِهِۦ خَبِيرًا ۝٥٩﴾ الفرقان: ۵۹

همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت رحمتگر عام [اوست] در باره وی از خبره‌ای بپرس [که می‌داند]

٦ ـــــ ﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِىٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾ ﴾ السجدة: ٤

خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز [شش دوران] آفرید آنگاه بر عرش [قدرت] استیلا یافت هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست؛ آیا متذکّر نمی‌شوید؟ !

٧- ﴿ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ ﴾ الحديد: ٤

اوست آن کس که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش استیلا یافت آنچه در زمین درآید و آنچه از آن برآید و آنچه در آن بالارود [همه را] می‌داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می‌کنید بیناست

همه آیات دال بر این هستند که خداوند بعد از آفریدن زمین و آسمان بر عرش مستقر شد به گونه ای که شایسته ذات اقدسش باشد.

احادیث فراوانی از حضرت ﷺ روایت شده اند که مفهوم آیات گذشته را تأیید می کنند:

١ـ حدیث ابی هریره از پیامبر ﷺ که می فرماید: « **ان الله لما قضى الخلق كتب عنده في الكتاب و هو عنده فوق عرشه ان رحمتى سبقت غضبى** »[1]

(وقتی که خداوند آفریدن آسمانها و زمین را به پایان رساند در کتابی نزد خود بر روی عرش نوشت ـ و هنوز هم نزد خودش بر روی عرش قرار دارد ـ رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است)

٢ـ حدیث ابی هریره از رسول خدا ﷺ که می فرماید: « **إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ أَعَدَّهَا اللهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَأَعْلَى الْجَنَّةِ وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ** »[2]

---

[1] . بخاری کتاب توحید باب کان عرشه علی الماء ٢٧٠٠/٦ و مسلم کتاب التوبة باب سعة رحمة الله ٢١٠٧/٤

[2] . بخاری کتاب توحید باب کان عرشه علی الماء ٢٧٠٠/٦

در بهشت صد جایگاه وجود دارد که خداوند آنها را برای مجاهدین مهیا فرموده است، میان هر درجه به اندازه بین آسمان و زمین است اگر از خدا چیزی خواستید، فردوس را بطلبید چون وسط بهشت است و از همه جا بهشت بلند تر است و بالای آن عرش پروردگار قرار گرفته و همه سرچشمه های بهشت از آنجا می چوشند.

امام ابن خزیمه در تعلیقی بر این حدیث می فرماید: حدیث صراحتاً بیان می کند که عرش بالای بهشت قرار دارد و در آیات دیگر ثابت شده که خداوند بر روی عرش قرار گرفته، پس خداوند ما بالای عرش بالای بهشت هستند. [۱]

احادیث فراوانی در این مورد روایت شده اند. [۲]

اهل سنت و جماعت به این نصوص ایمان دارند و ظاهر آنها را پذیرفته اند هر چند استوای شایسته ذات پروردگار اعتقاد دارند.

ابن خزیمه ـ رحمه الله ـ می فرماید: ما به خبر ایمان داریم. و ایمان داریم که پروردگار ما بر روی عرش است و کلام خدا را تبدیل نمی کنیم و تنها سخنی بر زبان می آوریم که به ما خبر داده شده.

ما کلام را مانند معطله تبدیل نمی کنیم که استوا را از معنی خود منحرف می کنند مانند یهود که لفظ حطة را به حنطة تغییر داده اند. [۳]

سلف اجماع دارند که خداوند بر عرش استوا فرموده و هیچ عملی از او پوشیده نیست، آثاری که از اصحاب و تابعین در اثبات این مورد روایت شده قابل شمارش نیست.

مثلاً از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که فرموده: عرش بر روی آب است و خداوند بالای عرش و هیچ چیزی از اعمال ما بر او پوشیده و پنهان نیست. [۴]

یا امام بیهقی با سندش از اوزاعی روایت می کند: ما همه اعتقاد داریم که خداوند بر روی عرش قرار دارد و به ظاهر روایت در مورد صفات ایمان داریم. [۵]

---

[۱] . التوحید ۲۴۱/۱

[۲] . التوحید ابن خزیمه ۲۳۱/۱ و اجتماع الجیوش الاسلامیة ۴۸ و مختصر العلو ۸۱

[۳] . التوحید ابن خزیمه ۲۳۳/۱

[۴] . ذهبی در العلو می فرماید: عبدالله بن احمد در السنة و ابوبکر بن منذر و ابو احمد عسال آنرا روایت کرده اند .

[۵] . الاسماء والصفات ۵۱۵ و مجموع فتاوی ۳۹/۵

یکی از مشهور ترین روایت در این باب روایت از امام مالک است که در پاسخ مردی از آیه ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ۝٥﴾ طه: ٥ فرمود: استواء خدا معقول است اما کیفیت آن مجهول و پرسش از آن بدعت است و تو که از آن می پرسی مرد خوبی نیستید. [1]

ابن تیمیه می فرماید: قول کردن به قرار گرفتن خداوند بر روی عرش مورد اتفاق همه پیامبران است، در هر کتابی که بر پیامبران نازل فرموده بیان گردیده است و سلف این امت هم از هر گروهی که باشند بر آن اتفاق دارند. [2]

سلف صالح ـ رحمهم الله ـ در تفسیر استواء چهار عبارت به کار برده اند:

١ـ علو (بلند مکانی).

٢ـ ارتفاع.

٣ـ صعود.

۴ـ استقرار.

ابن قیم رحمه الله می فرماید:

فلهم عبارات علیها اربـــــــع . ..... قد حصلت للفارس الطـــعان

و هی استقر و قد و کذالک ارت.. .....ـع الذی ما فیه من نـــــکران

و کذلک قد صعد الذی هم رابـــع . ..... و ابو عبیده صاحب الشیبانی

یختار هذا القول فی تفســـــــیره . ..... ادری من الجهمـــــی بالقرآن

آنها در مورد بلندی مکان خداوند چهار عبارت دارند که با آنها نیزه برای سواره نظام درست می شود، عبارات استقر و علی و ارتفع هستند که ارتفع مخالفان فراوانی دارد، و همچنین صعد عبارت چهارمی آنها است که ابو عبیده دوست حسن شیبانی این نظریه را در تفسیریش برگزیده، ابو عبیده از جهمیان دانا تر به قرآن است. [3]

---

[1] . شرح اصول اعتقاد اهل سنت ٣٩٨/٣ و عقیدة السلف صابونی ١٧ . ابن عبد البر در التمهید ١٣٨/٧ و ابن ابی زید قیروانی در رساله خود و ذهبی در العلو ١٠٣ آنرا روایت کرده اند . به اجتماع الجیوش الاسلامیة ٧٥ نگاه کنید

[2] . نقض التأسیس ٩/٢

[3] النونیه بشرح الهراسی ١/ ٢١٥

همه اینها مذهب و دیدگاه سلف صالح را در مورد ایمان به صفات خداوند بیان می کند و همچنین اعتقاد آنها را در مورد صفات همانگونه که شایسته ذات پروردگار است آشکار می نماید، نه اینکه این الفاظ، خوشک و بی معنی هستند همانطور که بعضی چنین گمان کرده اند و آنرا مذهب سلف تلقی می کنند در حالی که چیزی از مذهب سلف نمی دانند، مذهب سلف در بابی و دیدگاه آنان در باب دیگر است.

خلاصه اینکه سلف صالح به بلند مکانی خداوند و استوای ایشان بر عرش به گونه ای که شایسته حی منان باشد ایمان دارند.

امام ذهبی در این مورد می فرماید: شیخ الاسلام ابو حسن هکاری و حافظ ابو محمد مقدسی با دو اسناد که به ابی ثوره و ابی شعیب بر می گردد و هر دو نفر از امام محمد بن ادریس شافعی ـ رحمه الله ـ یاور سنت روایت می کنند که امام فرموده: دیدگاه من و افرادی که من آنها را دیده ام مانند سفیان ثوری و مالک و دیگران این است که به شهادتین اقرار می نمایند و اعتقاد دارند که خداوند بر روی عرشش قرار گرفته و هر طور بخواهد به دنیا نزدیک می شود یا بر آسمان پایین می آید. .... سپس امام سایر اعتقادات اهل سنت را ذکر می کند. [۱]

ابن تیمیه ـ رحمه الله ـ می فرماید: امام شافعی ـ رحمه الله ـ در مورد خلافت ابی بکر فرموده: خلافت ابوبکر حق بود و خداوند در آسمان بدان قضاوت نمود و دلها را بر آن جمع کرد.

سپس ابن تیمیه می فرماید: اگر در این مورد تنها جملات امام شافعی ـ رحمه الله ـ جمع آوری شود حق باب اداء شده و نیازمند سخن کسی دیگر نخواهیم بود. [۲]

امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این مورد به حدیث معاویه استدلال فرموده است که معاویه می فرماید: ثم أطلعت غنيمة ترعاها جارية لي قبل أحد والجوانية، فوجدت الذئب قد أصاب منها شاة، وأنا رجل من بني آدم آسف كما يأسفون، فصككتها صكة ، ثم انصرفت إلى رسول الله ﷺ، فأخبرته فعظم ذلك علي، قال: فقلت يا رسول الله، أفلا أعتقها ؟ قال: « بلى إيتني بها ». قال: فجئت بها رسول الله ﷺ ، فقال لها: « أين الله ؟ » قالت: الله في السماء. قال: « من أنا ؟ » فقالت: أنت رسول الله. قال: « إنها مؤمنة فأعتقها »

می گوید: جاریه ای داشتم که کنار کوه احد و اطرافش گوسفندانم را می چراند. روزی اطلاع پیدا کردم که گرگ یکی از گوسفندانم را ربوده بود من هم آدم بودم و از این کار خیلی نگران شدم و سیلی به او

---

[۱] . مختصر العلو ۱۷۶ و الجيوش الاسلامية ۹۴

[۲] . مجموع الفتاوى ۱۳۹/۵ و الاثر فی العقيدة الحافظ مقدسی ۴۷ و اجتماع الجيوش الاسلامية ۹۵

زدم و پیش پیامبر ﷺ رفتم و داستان را برای او تعریف کردم، پیامبر ﷺ کارم را نکوهش نمود، گفتم: ای رسول خدا او را آزاد کنم ؟

فرمود: او را پیش من بیاور.

آمد و پیامبر ﷺ خطاب به او فرمود: خدا کجا است ؟

گفت: در آسمان.

فرمود: من کیستم ؟

گفت: رسول خدا. پیامبر ﷺ فرمود: آزادش کن مؤمن است.

پیامبر ﷺ به ایمانش حکم می کند وقتی که اقرار کرد خداوند در آسمان است و صفت بلند مکانی خداوند را شناخت. [۱]

بیهقی ـ رحمه الله ـ بعد از ذکر ادله بر استواء خداوند و استقرار ایشان بر عرش می فرماید: آثار فراوانی در این مورد از سلف صالح روایت شده است و امام شافعی رحمه الله هم پرچم دار و راه رو این طرز تفکر است. [۲]

این بعضی از نصوصی است راجع به اعتقاد امام شافعی رحمه الله و اینکه ایشان به همه صفات خداوند که بدان متصف هستند و یا رسول ﷺ بدان خبر داده اند اعتقاد دارد و از مذهب سلف صالح پیروی فرموده است، یعنی امام شافعی ـ رحمه الله ـ به صفاتی همچون علو و استواء ایمان داشته.

صفت سوم: نزول (پایین آمدن)

نزول یکی ازصفات فعلی خداوند است بدین علت ادله دال بر آن هستند که خداوند هر شب به آسمان دنیا پایین می آید و می فرماید: چه کسی مرا فرا می خواند تا دعوتش را اجابه کنم، چه کسی از من چیزی می خواهد تا به او ارزانی بخشم، چه کسی از من طلب بخشش می کند تا او را ببخشایم. همانطور که در احادیث روایت شده است.

ابو عثمان صابونی ـ رحمه الله ـ می فرماید: یاران حدیث نزول هر شب پروردگار به آسمان دنیا را بدون تشبیه به نزول مخلوقات یا تبدیل و تحریف وکیفیت دادن همانگونه که رسول ﷺ ثابت فرموده، ثابت می کنند و حدیث را بر ظاهر معنی حمل می نمایند و علمش را به خدا موکول می کنند. [۱]

---

[۱] . الام ۲۸۰/۵ و مجموع فتاوی ۱۹۲/۵ و صواعق المحرقه ۱۳۰/۴ و مناقب بیهقی ۳۹۴/۱ .

[۲] الاسماء و الصفات ۵۱۷ و به فتح الباری ۴۰۷/۱۳ نگاه کنید .

ابن خزیمه رحمه الله می فرماید: علماء حجاز و عراق نزول هر شب خداوند به آسمان دنیا را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند و ما هم بر صحت اخبار نزول خداوند به آسمان دنیا شهادت می دهیم و با زبان بدان اقرار می کنیم و قلباً آنها را می پزیریم، اما قائل به کیفیت و صورت نیستیم چون پیامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم کیفیت را برای ما بیان نفرموده است، بلکه به ما یاد داده که خداوند به آسمان پایین می آید، خدا و رسولش چیزی که مسلمانان در امور دینی نیازمند به آن باشند رها نفرموده اند، ما هم قائل به آنها هستیم و آنها را تصدیق می نمایم ولی هرگز دم به تأویل و تحریف و تکییف هم نمی زنیم، چون رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چنین نکرده اند. [۲]

سپس امام رحمه الله به ذکر احادیث دال بر نزول می پردازد:

یکی از احادیث، حدیث ابو هریره است که می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: « **يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ يَقُولُ مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ** » [۳]

(پروردگار ما هر شب وقتی که یک سوم شب باقی بماند به آسمان دنیا پایین می آید و می فرماید: چه کسی مرا فرا می خواند تا دعوتش را اجابه کنم، چه کسی از من چیزی می خواهد تا به او ارزانی دهم، چه کسی از من طلب بخشش می کند تا او را ببخشایم)

احادیث در مورد فراوان هستند، امام ابن تیمیه رحمه الله همه احادیث را در کتابی به نام « شرح حدیث النزول » ذکر کرده، امام در آن کتاب می فرماید: این سخن که خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به وفور دیده می شود و سلف صالح امت بر آن اتفاق دارند، هر کس سخن رسول صلی الله علیه وآله وسلم را تکرار کند مسلماً به حق اصابت کرده و راست گفته هر چند حقیقت کلام رسول خدا را هم درک نکرده باشد مانند کسی که قرآن می خواند ولی مفهوم آنرا درک نمی کند، چون راست ترین کلام و بهترین هدیه کلام خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. رسول خدا این کلام را فرموده و به امت اعلام نمود، و هیچ کدام ار اصحاب آنرا کتمان ننمودند تا به دست تابعین دادند و آنها هم بدون کم و کاست تبلیغ کردند و بدان متأثر شدند و مردم را به صورت عمومی و خصوصی بدان فرا خواندند و کتب صحیح نزد خاص و

---

[۱] . عقیدة السلف و اصحاب الحدیث ۱۱۱/۱

[۲] . التوحید ابن خزیمه ۲۸۹/۱.

[۳] . بخاری کتاب تهجد باب دعا ۳۸۴/۱و مسلم کتاب صلاة شماره ۱۶۸

عام مانند صحیح بخاری و مسلم و موطأ و مسند امام احمد و ابی داود و ترمذی و نسائی و غیره آنرا روایت کردند. [۱]

چیز های از امام شافعی رحمه الله روایت شده است که دال بر این هستند امام بدون تشبیه و کیفیت دادن و تحریف و تبدیل و تعطیل به این صفت ایمان داشته، ابو حسین بن ابی یعلی با سندش از امام شافعی رحمه الله نقل کرده که فرموده: بنا به خبر رسول صلی الله علیه وآله وسلم خداوند هر شب به آسمان دنیا می آید. [۲]

در اجتماع الجیوش ابن قیم از عبدالرحمان بن ابی حاتم رازی از ابو شعیب و ابو ثور از ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی رحمه الله روایت شده که فرموده: خداوند بر روی عرشش است هر گاه بخواهد به مخلوقاتش نزدیک می شود و هرگاه آرزو کند به آسمان دنیا می آید. [۳]

نصوص شرعی کلام امام را تأیید می کنند و عین عقیده سلف پرافتخار این امت است و لازم است که مؤمنین به چنین طرز تفکری رو آورند.

صفت چهارم: کلام خدا

این یکی از بزرگ ترین مسئله اختلافی میان اهل سنت و گروه های دیگر است، مردم دیدگاه های گوناگونی در این مورد داشته اند [۴] و به خاطر آن این امت پا برجا و مقوم دچار بلا و مصیبت های کمر شکن شده، خون بسیاری از آن راد مردان ریخته شد، متأسفانه معتزله و همفکرانشان بر مسند قدرت تکیه زدند و برای مردم انگزسیون ایجاد می کردند، یکی از بزرگ ترین مردانی که آستین همت بالا کشید و تمام سختی و بدبختیهای این راه را با جان و دل خرید کسی جز امام اهل سنت و پیشوای حدیث احمد بن حنبل شیبانی نبود هزار رحمت بر روح پاکش، بر حق پابرجا ماند و درس مقاومت را به امت اسلامی یاد داد حتی بعضی می گویند: اسلام با دو نفر به فتح و پیروزی رسید، در چنگ رده توسط ابوبکر و در فتنه خلق قرآن توسط احمد بن حنبل، تا خداوند به داد مسلمین آمد و اهل سنت را از این مخمصه نجات داد. [۵]

---

[۱] . مجموع فتاوی ۳۲۲/۵ و رساله مذکور در جلد ۵ مجموع فتاوی ص۳۲۱ نقل شده است .

[۲] . طبقات الحنابله ۲۸۴/۱ و به محموع فتاوی ۱۸۲/۵ نگاه کنید .

[۳] . اجتماع الجیوش الاسلامیة ۹۴ و مختصر العلو ۱۷۶.

[۴] . به شرح عقیده طحاویه ۱۶۸ نگاه کنید .

[۵] . تأریخ طبری ۶۳۱/۸ و مناقب احمد بن حنبل اثر ابن جوزی ۳۸۷ و البدایه و النهایة ۳۴۵/۱۰

عقیده اهل سنت و جماعت:

خداوند دارای صفت کلام است، صفتی که قائم به ذات حکیم منان است و هرگز از او جدا نگشته یعنی همیشه سخن فرموده و تا قیام قیامت هم سخن خواهد فرمود.

کلام خداوند زیبا ترین کلام است و به کلام انسانها نمی ماند چون تشبیه بین خدا و مخلوق باطل وبی معنی است.

و با هر کدام از مخلوقاتش مانند فرشتگان و پیامبران و بندگان صالحش که دوست دارد با واسطه یا بدون واسطه سخن می فرماید، در بعضی مواقع مخاطب حکیم منان، حقیقت صدای الله را می شنود مانند مؤمنین در قیامت، یا خود صدا را می شنوند مانند موسی در دنیا که بر روی طور و کنار درخت با حیی منان به گفت وگو پرداخت.

همانطور که کلامش به کلام مخلوقات نمی ماند صدایش هم با صدای مخلوقات قابل تشبیه نیست. چون کلمات خداوند تمام نشدنی هستند.

یکی از کلامهای خداوند قرآن و تورات و انجیل است. همه قرآن با سوره و آیه و حروف و معانی کلام خدا می باشند و قبل از محمد صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را بر کسی فرود نفرستاده.

ابتداء جبریل از خداوند می شنید و محمد صلی الله علیه وآله وسلم از جبریل می گرفت و امت اسلامی هم از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، پس جبریل و محمد صلی الله علیه وآله وسلم وظیفه ای جز اداء کلام خدا نداشتند، قرآن کلامی است محفوظ، در لوح المحفوظ و آنچه در کتب و مصاحف هست و مردم با زبان آنرا تلاوت می کنند و با گوش سر آنها را می شنوند و در چاپ خانه آنها چاپ می کنند و از آن نسخه برداری می شود و در قلب حافظان قرآن با حروف و معانیش ثبت می شود، حقیقت کلامی است که خداوند فرموده است، کلام غیر خدا نیست، قرآنی است غیر مخلوق هر چند با قرائت و حفظ و چاپ و غیره در آن تصرف شود، هر کس آنرا بشنود و گمان کند که مخلوق است به خداوند کفر ورزیده است.

خداوند تورات را با دستان خود برای موسی نوشت، و آنچه در لوح المحفوظ است چهل سال قبل از آفریدن آدم با دست خداوند به تحریر در آمده، همنطور که در حدیث صحیح روایت شده است. [۱]

---

[۱] . مانند حدیث ابی هریره از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده « **احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنْ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ** » (موسی و آدم به بحث و گفت وگو پرداختند: موسی گفت: تو

کلام خداوند قابل تجزیه و تقسیم است قرآن و تورات و انجیل همه کلام خدا هستند در حالی که قرآن غیر انجیل و تورات است و تورات غیر انجیل است حتی در قرآن، سوره فاتحه غیر اية الكرسی است، یا سوره بقره غیراز سوره العمران است، و همچنین بقیه کلام خدا از این قاعده مستثنی نیست، و خداند با لغات مختلف با بندگانش سخن می فرماید، قران عربی است و تورات عبری و انجیل سریانی است.

در قرآن معانی و مفاهیمی وجود دارد که در تورات به چشم نمی خورد، همچنین کلام خدا قابل تفضیل و ترجیح هستند مثلاً اية الكرسی از از تمام آیات دیگر بزرگ تر است، مانند سوره فاتحه نه در قرآن نه در تورات و نه در انجیل نازل نشده است، یا سوره اخلاص یک سوم قرآن است، از این گذشته کلام خدا تقدیم و تأخیر دارند مثلاً در « بسم الله » الله بعد از اسم می آید، همه اینها با لفظ و حروف کلام غیر مخلوق خداوند هستند و اصلاً با کلام مخلوقات قابل تشبیه نیستند.

فراموش نکنیم اصوات و ورق و مداد و جلد قرآن و جوهر همه مخلوق و مصنوع هستند اما آنچه از حروفِ منطوقِ نوشته شدهِ نگه داری شده به دست می آید با حروف و معانی کلام خدا وغیر مخلوق می باشد.

اهل سنت و جماعت با ادله فراوانی از قران و سنت غیر مخلوق بودن کلام خدا را به اثبات رسانیده اند، مثلاً:

۱- ﴿تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ ۖ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ ۚ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ ۗ﴾ البقرة: ۲۵۳ برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم

۲ـ ﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾﴾ النساء: ١٦٤ ترجمه: وخداوند با موسی آشکارا سخن گفت

۳ـ ﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ ۚ قَالَ رَبِّ أَرِنِىٓ أَنظُرْ إِلَيْكَ ۚ﴾ الأعراف: ١٤٣ ترجمه: و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت عرض کرد پروردگارا خود را به من بنمای

پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی ، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داه ، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود ، سپس پیامبر ﷺ فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد .)

بخاری کتاب قدر ۲۱۴/۷ و مسلم کتاب قدر ۲۰۴۲/۴

۴- ﴿ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِيِٕ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِي ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٠﴾ ﴾ القصص: ۳۰ ترجمه: پس چون به آن [آتش] رسید از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی من هستم خداوند، پروردگار جهانیان.

۵- ﴿ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَآ أَرَدْنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾ ﴾ النحل: ٤٠ ترجمه: ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می‌گوییم باش بی‌درنگ موجود می‌شود

۶- ﴿ وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ ﴾ التوبة: ٦ ترجمه:و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود سپس او را به مکان امنش برسان چرا که آنان قومی نادانند

آیات در این مورد فراوان هستند امام ابن تیمیه همه آنها را در کتابی به نام « شرح العقیدة الاصفهانیة » ص ۶۶ جمع آوری کرده است.

همچنی احادیث صحیحی در تأیید این مطلب از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم روایت شده است، به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

۱ـ حدیث ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که می فرماید : « **احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنْ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ** » (موسی و آدم به بحث و گفت وگو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داه، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد)

۲ـ حدیث ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم که می فرماید: « **يَقُولُ اللهُ يَا آدَمُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ فَيُنَادَى بِصَوْتٍ إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ** » (خداوند می فرماید: ای آدم، آدم می گوید: در خدمتم، و با صدای بلند فرا خوانده می شود که گروه جهنمی را از میان فرزندانت برانگیز)

امام بخاری در صحیحش تحت عنوان آیه ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ٢٣﴾ سبأ: ٢٣ بابی عنوان کرده و در آن می فرماید: خداوند نفرمود: « ماذا خلق ربکم » (خداوند چه چیزی را آفرید)[1] چنین چیزی نشانه فقه و دقت فهم و حسن اعتقاد است در مورد کلام خداوند منان که مخلوق نیست.

٣ـ حدیث عدی بن حاتم رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می فرماید: « مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ » [2](هر کدام از شما بدون مترجم با خدا سخن خواهید گفت)

آیات و احادیث فراوانی بر اثبات کلام خداوند و غیر مخلوق بودن کلامش وجود دارند که برای جویندگان حق شک و شبهه ای باقی نمی گذارند.

ابن خزیمه در التوحید ٣٢٨/١ و اللالکائی در شرح اعتقاد اهل السنة و الجماعة ٢١۶/٢ بیشتر آنها را روایت فرموده اند.

امام شافعی رحمه الله یکی از پیشتازان این فتنه بود، با مخالفان، مجلس مناظره باز کرد و به امت اسلامی از در افتادن در این سیاه چاله ها هشدار داد و مردم را به دوری از آن فرا خواند حتی حکم تکفیر مخالفانی چون حفص الفرد را صادر کرد، نصوص فراوانی بر عقیده امام دلالت می کنند.

بیهقی رحمه الله با سندش از ابی عبدالله محمد بن ادریس شافعی رحمه الله روایت کرده که فرموده: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است. [3]

امام شافعی رحمه الله نسبت به افرادی که مخالف عقیده اهل سنت و جماعت بودند خیلی سخت گیر بود و خطر ناک بر آنها می تازید.

بیهقی با سندش از ابی شعیب روایت می کند: ابی شعیب در مجلس امام شافعی رحمه الله در حالی که یوسف بن عمرو بن یزید و عبدالله بن حکم در آن مجلس بودند حضور پیدا کرد، بعد از مدتی حفص الفرد که متکلم تمام عیار بود وارد مجلس شد، حفص به یوسف گفت: در مورد قرآن چه می گوید ؟

---

[1] . بخاری ٢٧١٩/۶

[2] . بخاری باب توحید ٢٧٢٩/۶ و مسلم ٣/ ٧٠٣

[3] . المناقب ۴٠٧/١

گفت: کلام خدا است، غیر از این هیچ چیزی در موردش نمی دانم، می خواستند دنباله سخن را به امام بسپارند تا اینکه حفص به شافعی رحمه الله رو آورد و گفت: اینها می خواهند تو نظر خود را بیان کنید. شافعی رحمه الله فرمود: این را رها کن، اما باز هم اصرار می کند تا اینکه شافعی رحمه الله به سخن آمد و فرمود: تو در مورد قرآن چه می گوید ؟

گفت: من می گویم مخلوق است.

فرمود: به چه دلیل ؟

راوی می گوید: حفص بر مخلوق بودن و شافعی رحمه الله بر غیر مخلوق بودن ساعتها استدلال کردند، تا اینکه شافعی رحمه الله او را تکفیر کرد و سخن را به پایان رساند.

ابو شغیب می گوید: تمام استدلالهای امام شافعی رحمه الله را نزد خودم در کتابی نگه داری کردم، روز بعد در بازار شیشه به حفص الفرد رسیدم، گفت: دیروز دیدی شافعی رحمه الله چه کار کرد ؟ خواستم به آنها نشان دهم که امام شافعی ـ رحمه الله ـ عالم و دانا است.

سپس به من رو کرد و گفت: هر چند هیچ کس در این مورد با او سخن نگفته و اهل کلام نیست ولی من بر او چیره نشدم هر چند من در این مورد تحقیق و بررسی می کنم و اهل کلام هستم. [۱]

بیهقی همین روایت را با سندی دیگر از ربیع بن سلیمان نقل کرده، اما در پایان روایت آمده که حفص الفرد گفته: شافعی ـ رحمه الله ـ تصمیم داشت مرا به قتل برساند یعنی تا این حد از سخنان من عصبانی شده بود. [۲]

در سند ربیع آمده: وقتی شافعی با حفص به بحث و مناظره پرداخت، حفص گفت: قرآن مخلوق است، امام فرمود: به خداوند منان کفر ورزیدید. [۳]

بیهقی با سندش مناظره دیگرِ امام شافعی را از ابی محمد زبیری نقل می کند که مردی به امام شافعی ـ رحمه الله ـ گفت: به من بگو قرآن خالق است ؟

امام فرمود: سوگند به خدا خالق نیست.

گفت: پس قرآن مخلوق است ؟

امام فرمود: سوگند به خدا مخلوق نیست.

---

[۱] . مناقب ۵۶/۱۸

[۲] . مناقب ۳۴۵۵/۱

[۳] . مناقب ۴۰۷/۱ . به الشریعة اجری ۱۱ و الاسماء و الصفات بیهقی۳۲۲ نگاه کنید .

گفت: چه دلیلی دارید که قرآن مخلوق نباشد ؟

امام سرش را بلند کرد و فرمود: قبول دارید که قرآن کلام خدا است ؟

گفت: بله.

فرمود: آیه « وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ » از نظر زمانی بر آیه ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾﴾ التوبة: ٦ پیشی گرفته. ولی از نظر ترتیب بعد از آن قرار گرفته، حالا این سؤال مطرح است، آیا قبول دارید که خدا و کلامش با هم بوده اند، یا خودش بوده و کلامش موجود نباشد ؟

مرد گفت: هم خدا، هم کلامش هر دو بوده اند.

شافعی ـ رحمه الله ـ تبسمی کرد و فرمود: ای کوفیان، شما کلام بزرگی بر زبان می آورید، شما قبول دارید که خدا و کلامش هر دو قدیم هستند. پس چگونه می توانید بگوید: کلام خدا، غیر خدا است یا چیزهای دیگری که بر زبان می آورید ؟

روای می گوید: مرد سؤال کننده سکوت اختیار کرد و دم در نداد.

هدف امام این است هر کس اقرار کند که کلام صفت خدا است، و صفات خدا از ذاتش جدا ناپذیر هستند و دوباره اقرار کند که قرآن کلام خدا است، پس چرا باید در غیر مخلوق بودن قرآن شک کند مگر قرآن هم یکی از صفات خداوند نیست و صفات خداوند لا یزال همراه ذات خداوند بوده اند و هیچ کدام مخلوق نیستند تا قرآن دومی باشد، همچنین امام می خواهد به او هشدار دهد که از این مغالطات که وسوسه های شیطانی هستند فاصله بگیرد و نگذار وارد منطقه ممنوعه عقل انسان شوند چون تفکر را فاسد می کنند، متأسفانه امروزه هم این وسوسه های شیطانی رخت بر نبسته اند و هر روز درِ فکر کسی را می زنند و آنرا به بی راه می کشانند، امروزه و روزگار قدیم قائلین به خلق قرآن می گویند: هر چیزی یا مخلوق است یا غیر مخلوق، قرآن کدام یکی است ؟ مخلوق یا خالق ؟

گمان می کنند که با این یاوه و چرند و پرند می توانند به مردم دروغ بگویند و آنها را گمراه سازند و اعتقادات مردم را فاسد و ویران کنند، اما قرآن کلام خدا است و کلام صفتی از صفات حیی منان است و صفات خداوند غیر مخلوق هستند.

امام شافعی ـ رحمه الله ـ برای آن مرد بیان می کند که این عقیده سلف صالح این امت اسلامی بوده و سلف بر این اعتقاد پافشاری فرموده اند.

بیهقی با سندش از امام روایت می کند که فرموده: من سفیان بن عیینه را دیدم که بر در خانه نویسنده ایستاده بود، خطاب به او گفتم: ای ابا محمد اینجا چکار می کنید ؟

گفت: دور شو، وای به حالت، من دارم کلام خدا را از دهان این بچه می شنوم. [۱]

امام شافعی ـ رحمه الله ـ جوان مردانه در مقابل افرادی که قائل به خلق قرآن بودند ایستاد، روزی نز د امام ذکر خیر ابراهیم بن سلیمان ابن علیه جهمی ـ که معتقد به خلق قرآن بود ـ شد، امام فرمود: من در هر چیزی مخالف او هستم حتی در گفتن لااله الا الله چون من می گویم: لا اله الا الله ای که پشت حجاب با موسی سخن گفت ولی او می گوید خدای که کلامی را آفرید و به موسی شنواند [۲].

این فقه و درک امام بزرگ وار است، بیان می کند که انکار صفت کلام برای خدا به مفهوم کلمه توحید خدشه وارد می سازد و مشت محکمی به دهان افرادی می کوبید که عقیده اسماء و صفات را مورد اهانت قرار می دهند و چماغ تکفیر را بر سر آنها بلند می کند چون چنین عقیده ای امت را به تفرق و اختلاف می کشاند نه به خیر و نیکی و صلاح.

این کلام امام شافعی ـ رحمه الله ـ بود در مورد برائت از افراد و گروهی که از خط و مشی سلف صالح منحرف می شود و نحله ای دیگر را برای خود بر می گزینند و به خلق قرآن نظر می دهند.

هیچ روایتی در مورد لفظ از امام شافعی ـ رحمه الله ـ نقل نشده چون در دوران ایشان چنین چیزی مطرح نبود بلکه ساخته و پرداخته نسل بعد از شافعی ـ رحمه الله ـ است و عادتاً نباید چیزی در این مورد از ایشان روایت شود.

اما روایت شده که ایشان میان صدای خواننده (قارئ) و خوانده شده (مقروء) تفاوتی قائل بوده اند ولی بدان تصریح نفرموده، بیهقی با سندش از ربیع بن سلیمان روایت می کند که شافعی ـ رحمه الله ـ فرموده: قرآن خواندن در طواف سنت است و بهترین کلام انسان در طواف خواندن قرآن است. [۳]

ابن تیمیه می فرماید: سلف امت اتفاق دارند قرآنی که توسط مسلمین خوانده می شود کلام خدا است، اما هیچ کدام از آنها نفرموده اند که اصوات قاری و مداد و جوهری و مصحف قدیم و ازلی هستند مانند قرآن هر چند اتفاق دارند که وحی میان دو لوح (قرآن) کلام خدا است و پیامبر ﷺ فرموده: قرآن را با صدا

---

[۱] . مناقب ۴۰۹/۱

[۲] . مناقب ۴۰۹/۱ و الاعتقاد ۹۶

[۳] . مناقب ۴۱۱/۱

های زیبای خود مزین کنید [۱]، پس کلامی که مسلمین می خوانند کلام خدا است اما اصوات و لفظی که با آن قرآن را تلاوت می کنند کلام خدا نیست. [۲]

در جای دیگری می فرماید: اگر چنین باشد (اصوات قاری کلام خدا باشد) باید مداد و دوات و نقطه و حرکات همه غیر مخلوق باشند در حالی که چنین نیست و مخلوقیت آنها واضح و بدیهی است، پس صوتی که مردم با آن قرآن را می خوانند صدای بندگان است اما کلام، کلام خدا است خداوند می فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ٱسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُۥ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾﴾ التوبة: ٦ یا پیامبر ﷺ می فرماید: « **زینوا القرآن باصواتکم** » کلام، کلام خداوند است اما صدا، صدای بنده است، خداوند با این صدا مردم را فرا نمی خواند و با موسی و دیگران سخن نمی فرماید، قرآن و سنت اینرا تأیید می کنند و سلف صالح بر این عقیده بوده اند.

خلاصه مذهب امام شافعی ـ رحمه الله ـ در این مورد چنین است: معتقد بود که کلام صفت ازلی خداوند است و قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است و هر کس قائل به خلق قرآن باشد از دین خارج است و میان صدای قاری و قرآن تفاوت وجود دارد، صدای قاری مخلوق و خوانده شده (قرآن) غیر مخلوق است.

این مطلب را با روایتی از بیهقی با سندش از علی بن سهل رملی به پایان می رسانم که می فرماید: از امام شافعی ـ رحمه الله ـ در مورد قرآن پرسیدم، فرمود: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است.

گفتم: اگر کسی قائل به مخلوق بودن قرآن باشد چه حکمی دارد ؟

فرمود: کافر است، هیچ کدام از بزرگان دین را ندیدم مگر اینکه همه آنها، قائلین به خلق قرآن را کافر قلمداد می کردند [۳].

بیهقی در کتاب « الاعتقاد » می گوید: شافعی رحمه الله می فرمود: آنچه با زبان تلاوت می کنیم و با گوش آنرا می شنویم و در مصاحف می نویسیم، همه کلام خدا هستند و خداوند اوامر و نواهی خود را با این کلام توسط پیامبر ﷺ به بندگان ابلاغ فرموده است.[۴]

---

[۱] . بخاری در باب توحید ۲۷۴۳/۶ و در باب خلق افعال ۳۴ و احمد ۲۸۳/۴ و ابو داود شماره ۱۴۶۸ و نسائی ۱۷۹/۲ و ابن ماجه ۱۳۴۲ حدیث را روایت کرده اند

[۲] . مجموع فتاوی ۵۵۸/۱۲

[۳] . الاسماء و الصفات ۳۲۳

[۴] . الاعتقاد ۱۰۸ .

صفت پنجم: دست

یکی دیگر از صفات ذاتی پروردگار دست است نصوص فراوانی از قرآن و حدیث خداوند را انگونه که شایسته ایشان است به این صفت متصف می نمایند.

خداوند می فرماید:

۱ـ ﴿ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ٧٥ ﴾ ص: ۷۵

ترجمه: فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری‌جویانی.

۲ – ﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ ﴾ المائـــدة: ٦٤و یهود گفتند دست‌خدا بسته است دستهای خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت‌خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد.

۳ ـ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوۡقَ أَيۡدِيهِمۡۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيۡهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمَۢا ١٠ ﴾ الفتح: ۱۰ در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.

نمونه ای از سنت مطهر پیامبر ﷺ

۱ـ حدیث ابو هریره رضی الله عنه: « **احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى فَقَالَ لَهُ مُوسَى أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجَتْكَ خَطِيئَتُكَ مِنْ الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ آدَمُ أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللهُ بِرِسَالَاتِهِ وَبِكَلَامِهِ ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى مَرَّتَيْنِ** »

(موسی و آدم به بحث و گفت وگو پرداختند: موسی گفت: تو پدر ما هستی اما با یک گناه ما را از بهشت بیرون آوردی، آدم هم گفت: تو فرستادی خدا هستی خداوند با دست خودش به تو تورات داده، آیا بر کاری مرا ملامت می کنید که چهل سال قبل از آفریدنم خداوند آنرا مقدر کرده بود، سپس پیامبر ﷺ فرمودند بدین علت آدم دو با بر موسی اقامه حجت کرد.)[1]

[1] . مسلم کتاب قدر باب احتجاج آدم و موسی ۲۰۴۲/۴ و بخاری کتاب توحید باب کلم الله موسی تکلیما ۲۷۳۰/۶

و احادیث فراوان دیگری که صفت دست را برای خداوند منان ثابت می کنند، برای دست یابی به آنها می توان به کتاب « التوحید ابن خزیمه » ۱۱۹/۱ نگاه کنید.

اهل سنت و جماعت در اثبات صفات تمام آیات و احادیث روایت شده را پذیرفته اند. ابو عثمان صابونی رحمه الله می گوید: یاران سنت ـ خداوند زندگانشان را حفظ و مردگانشان را رحمت نماید ـ بر وحدانیت خداوند و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم شهادت می دهند، خداوند را با همان صفاتی می شناسند که خود در وصف خود فرموده یا محمد صلی الله علیه وسلم در اخبار صحیح بدان اشاره نموده است، و همچنین چیزهای را برای خداوند منان ثابت می کنند که خودش در قرآن یا پیامبرش صلی الله علیه وسلم در سنت آنرا برای حق تعالی ثابت کرده است، هرگز قائل به تشبیه خداوند به مخلوقاتش نیستند، می گویند: خداوند آدم را با دست خودش آفریده همان طور که قرآن می فرماید:

﴿ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ٧٥ ﴾ ص: ۷۵ ترجمه: فرمود ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله] برتری‌جویانی.

کلام را از جایی خود منحرف نمی گردانند مثلاً دست را مانند معتزله ـ خداوند آنها نابود کند ـ بر نعمت یا قدرت حمل نمی کنند، یا مانند مشبه ـ خداوند آنها را رسوا کند ـ برای دست خدا کیفیت قائل نیستند، دست خدا را به دست مخلوقات تشبیه نمی نمایند.

خداوند اهل سنت را از تحریف و تبدیل و صورت دادن پناه داده بلکه تنها با شناختن و فهم کردن بر آنها نعمت ارزانی داده تا راه توحید و تنزیه را بپیمایند و قول به تعلیل و تشبیه را رها کنند و دنباله رو آیه ۱۱ سوره شوری باشند که: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١ ﴾ الشوری: ۱۱

روایت شده که امام شافعی رحمه الله به این صفت ایمان داشته و خداوند را بدونه تشبیه بنا به آیه به این صفت متصف فرموده است.

ابو یعلی با سند خودش از امام شافعی رحمه الله نقل کرده که امام فرمودند: خداوند منان دارای اسماء و صفاتی است که در قرآن آمده و سنت مطهر رسول صلی الله علیه وسلم از آنها خبر داده اند. ..... بنا به دو آیه ذیل خداوند دو دست دارد:

۱- ﴿بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ ﴾ المائدة: ٦٤ بلکه هر دو دست او گشاده است

۲- ﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٦٧ ﴾الزمر: ٦٧ آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست او؛ خداوند منزّه و بلندمقام است از شریکیهایی که برای او می‌پندارند

ابن تیمیه اعتقاد امام شافعی رحمه الله را ذکر می کند و آنرا به امام الحرمین (ابی حسن محمد بن عبدالملک کرخی)[1]نسبت می دهد.[2]

صفت ششم: وجه

این صفت یکی از صفات ذاتی خبری خداوند است که خودش در قرآن و پیامبرش ﷺ در سنت صحیح از آن خبر داده اند پس با رعایت کردن جایگاه و مقام پروردگار اعتقاد بدان واجب است. دلائل دال بر این صفت آیات ذیل می باشند:

۱- ﴿ وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥۚ لَهُ ٱلۡحُكۡمُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٨٨ ﴾القصص: 88 ترجمه: و با خدا معبودی دیگر مخوان خدایی جز او نیست جز ذات او همه چیز نابودشونده است فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می‌شوید

۲ـ ﴿ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧ ﴾الرحمن: ۲۷ و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند

آیات فراوانی در این مورد وجود دارند برای اطلاعات بیشتر می توانید به کتاب « التوحید ابن خزیمه » ۲۴/۱ مراجعه فرماید.

سنت مطهره:

---

[1] . فقیه و مفتی شافعیه بوده و به شهرهای فراوانی سفر کرده و تألیفات فراوانی دارد یکی از آنها کتاب « الفصول فی اعتقاد الأئمة الفحول » است. در آن دیدگاه سلف صالح را ذکر نموده. ایشان معتقد به قنوت نماز فجر نبودند، می گفت: چون حدیث صحیحی در این مورد روایت نشده و قصیده ای در اعتقاد به او نسبت می دهند که بیش از دو هزار بیت است و بر اشعریه و دیگران حمله کرده بدین علت اشاعره او را متهم به تجسیم می کنند . طبقات سبکی ۱۳۷/۴و طبقات شافعیه ابن شهبه ۳۴۹/۱ و البدایه و النهایه ۲۲۹/۱۲ .

[2] . مجموع فتاوی ۱۷۵/۴

۱ـ حدیث جابر رضی الله عنه که می فرماید:

لَمَّا نَزَلَ عَلَى رسول الله ﷺ ﴿ قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ ﴾ قَالَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ ﴿ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ قَالَ أَعُوذُ بِوَجْهِكَ ، فَلَمَّا نَزَلَتْ ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ﴾ قَالَ هَاتَانِ أَهْوَنُ أَوْ أَيْسَرُ.

وقتی که آیه « بگو او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد » نازل شد پیامبر ﷺ فرمود: به وجهت پناه می بریم.

و وقتی آیه « یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند » نازل شد. فرمود: این دو راحتر و آسان ترند. [۱]

۲ـ حدیث عبدالله بن قیس که می فرماید: « عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ »[۲]

ترجمه: دو بهشت از نقره، با ظروف و همه وسائل و دو بهشت از طلا با همه ظروف و وسائل و میان آنها و خدا تنها پرده کبریا است که بر روی خود کشیده شده.

و احادیث فراوان دیگری که از حضرت ﷺ روایت شده اند. برای اطلاعات بیشتر به کتاب « التوحید » ابن خزیمه ۱/ ۲۷ مراجعه کنید.

امام شافعی ﷺ برای اثبات این صفت به دو آیه ذیل استدلال می کند:

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُۥ ﴿٨٨﴾ ﴾ القصص: ۸۸

﴿ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو ٱلْجَلَٰلِ وَٱلْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾ ﴾ الرحمن: ۲۷

روشن شد که امام شافعی رحمه الله در اثبات صفت وجه روش سلف صالح امت را می پیماید. خداوند بر امام و نیاکان پیشتاز او از سلف صالح رحمت بفرستد. [۳]

امام آیه ۱۱۵ سوره بقره [۱] را به قبله تفسیر فرموده ولی دلیل بر این نیست که امام صفت را تأویل کرده چون همه بزرگان دین بنا به سبب نزول آیه را اینگونه تفسیر کرده اند. [۲]

---

[۱] . بخاری کتاب توحید ۲۶۹۴/۶

[۲] . بخاری کتاب توحید ۶/ ۲۷۱۰

[۳] . طبقات ابی یعلی ۲۸۳/۱ و مجموع فتاوی ۱۸۲/۴

صفت هفتم: قدم

قدم یکی از صفات خبری خداوند است که حضرت رسول ﷺ در سخنان گهر بار خود بیان فرموده و سلف صالح امت اسلامی رحمهم الله همانطور که رسول خبر داده بدان ایمان آورده اند. اما تأویل گران بنا به عادت خود خبر حضرت محمد ﷺ را رد کرده اند و با تأویلات بعیدی به تأویلش پرداخته اند، حتی مؤمنین این صفت را به تمسخر و استهزاء می گیرند.

یکی از مؤمنین به این راد مرد تأریخ اسلام امام شافعی ـ رحمه الله ـ است که می فرماید: همانا بنا به خبر رسول که می فرماید « **حتی یضع الرب فیها قدمه** » (تا خداوند بر جهنم پا می گذارد) خداوند دارای قدم است. [۳]

حدیثی که امام رحمه الله به آن استدلال می کند قسمتی از حدیث ابی هریره است، اینک متن کامل حدیث را ذکر می کنیم:

« عَنْ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ اخْتَصَمَتْ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ إِلَى رَبِّهِمَا فَقَالَتْ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ مَا لَهَا لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ وَقَالَتْ النَّارُ يَعْنِي أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ فَقَالَ اللهُ تَعَالَى لِلْجَنَّةِ أَنْتِ رَحْمَتِي وَقَالَ لِلنَّارِ أَنْتِ عَذَابِي أُصِيبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا قَالَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَإِنَّ اللهَ لَا يَظْلِمُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا وَإِنَّهُ يُنْشِئُ لِلنَّارِ مَنْ يَشَاءُ فَيُلْقَوْنَ فِيهَا و{ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ } ثَلَاثًا حَتَّى يَضَعَ فِيهَا قَدَمَهُ فَتَمْتَلِئُ وَيُرَدُّ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ وَتَقُولُ قَطْ قَطْ قَطْ » [۴]

بهشت و جهنم بحث و مناقشه خود را پیش خدا بردند، بهشت گفت: ای خداوندا چرا تنها بی نوایان و ضعیفان وارد من می شوند ؟

و جهنم هم عرض کرد: ای خداوندا چرا تنها مستکبرین و ظالمان وارد من می شوند ؟

خداوند خطاب به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی و به جهنم فرمود: تو عذاب من هستی، هر که را بخواهم داخلت می کنم و هر دو از انسان پر خواهید شد.

---

[۱] . ﴿فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾﴾ البقرة: ۱۱۵ (پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست آری خدا گشایشگر داناست)

[۲] . فی احکام القرآن شافعی ـ رحمه الله ـ ۶۵/۱ و مجموع فتاوی ۱۹۳/۳ و تفسیر طبری ۱/ ۵۲۶

[۳] . الاسماء و الصفات بیهقی ۴۴۳

[۴] . بخاری کتاب توحید ۲۷۱۱/۶ و مسلم ۲۱۸۶/۴ و توحید ابن خزیمه ۲۰۸/۱

پیامبر ﷺ فرمود: خداوند به هیچ کس از بندگانش ستم نمی کند و افرادی که مستحق آتش هستند به جهنم می روند، و جهنم سه بار فریاد می کشد: آیا کسی باقی مانده ؟

خداوند قدم را بر جهنم می گذارد تا منقبض می شود و فریاد می کشد: کافی است کافی است.

اهل سنت و جماعت احادیث رسول اکرم ﷺ را تصدیق می کنند و اجازه نمی دهند که عقل و قیاس و ذهن آنها در میدانی به تکاپو بپردازد که قدرت تازش ندارد و در چنین میادینی منطق تسلیم حاکم است نه منطق چرا و چگونه ی عقل. [1]

صفت هشتم: خنده

خنده یکی از صفات خبری خداوند است که با حدیث رسول اکرم ﷺ ثابت شده است، هر چیزی با سنت ثابت شود در حکم چیزهای است که قرآن بر وجودشان شهادت داده. چند حدیث را ذکر می کنیم که از صفت خنده خداوند خبر می دهند:

١ـ حدیث ابوهریره از پیامبر ﷺ که می فرماید:

« أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ يَضْحَكُ اللهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَيُقْتَلُ ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ »[2]

(رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند به دو نفر خندند که یکی از آنها مسلمان بوده و توسط دیگری در میدان کارزار شهید شده است، بعد از آن قاتل توبه می کند واو هم به شهادت می رسد سپس هر دو با هم وارد بهشت می شوند)

احادیث دیگری روایت شده اند برای خواندن آنها خوانندگان عزیز را به کتاب « التوحید » ابن خزیمه ٥٦٣/٢ راهنمائی می کنیم.

این احادیث بر اصحاب بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و علی اله و سلم تلاوت می شود و آنها از زبان پیامبر ﷺ احادیث را می شنیدند و با جان ودل آنها را فهم می کردند و به معنی آن اعتقاد پیدا می نمودند و بدانها متأثر می شدند، و در حدیثی دیگر می فرمایند:

---

[1] . شرح اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت ٤٣١/٣

[2] بخاری کتاب جهاد لاب الکافر یقتل المسلم ثم یتوب ١٠٤٠/٤ و مسلم ١٥٠٤/٣

« ان آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فَهُوَ يَمْشِي مَرَّةً وَيَكْبُو مَرَّةً وَتَسْفَعُهُ النَّارُ مَرَّةً فَإِذَا مَا جَاوَزَهَا الْتَفَتَ إِلَيْهَا فَقَالَ تَبَارَكَ الَّذِي نَجَّانِي مِنْكِ لَقَدْ أَعْطَانِي اللهُ شَيْئًا مَا أَعْطَاهُ أَحَدًا مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَتُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَلِأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا وَأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا ابْنَ آدَمَ لَعَلِّي إِنَّ أَعْطَيْتُكَهَا سَأَلْتَنِي غَيْرَهَا فَيَقُولُ لَا يَا رَبِّ وَيُعَاهِدُهُ أَنْ لَا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ تُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ هِيَ أَحْسَنُ مِنْ الْأُولَى فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ لِأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا وَأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا فَيَقُولُ لَعَلِّي إِنْ أَدْنَيْتُكَ مِنْهَا تَسْأَلُنِي غَيْرَهَا فَيُعَاهِدُهُ أَنْ لَا يَسْأَلَهُ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهِ فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَيَسْتَظِلُّ بِظِلِّهَا وَيَشْرَبُ مِنْ مَائِهَا ثُمَّ تُرْفَعُ لَهُ شَجَرَةٌ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ هِيَ أَحْسَنُ مِنْ الْأُولَيَيْنِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْنِنِي مِنْ هَذِهِ لِأَسْتَظِلَّ بِظِلِّهَا وَأَشْرَبَ مِنْ مَائِهَا لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ أَلَمْ تُعَاهِدْنِي أَنْ لَا تَسْأَلَنِي غَيْرَهَا قَالَ بَلَى يَا رَبِّ هَذِهِ لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا وَرَبُّهُ يَعْذِرُهُ لِأَنَّهُ يَرَى مَا لَا صَبْرَ لَهُ عَلَيْهَا فَيُدْنِيهِ مِنْهَا فَإِذَا أَدْنَاهُ مِنْهَا فَيَسْمَعُ أَصْوَاتَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ أَيْ رَبِّ أَدْخِلْنِيهَا فَيَقُولُ يَا ابْنَ آدَمَ مَا يَصْرِينِي مِنْكَ أَيُرْضِيكَ أَنْ أُعْطِيَكَ الدُّنْيَا وَمِثْلَهَا مَعَهَا قَالَ يَا رَبِّ أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَضَحِكَ ابْنُ مَسْعُودٍ فَقَالَ أَلَا تَسْأَلُونِي مِمَّ أَضْحَكُ فَقَالُوا مِمَّ تَضْحَكُ قَالَ هَكَذَا ضَحِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَقَالُوا مِمَّ تَضْحَكُ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ مِنْ ضِحْكِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حِينَ قَالَ أَتَسْتَهْزِئُ مِنِّي وَأَنْتَ رَبُّ الْعَالَمِينَ فَيَقُولُ إِنِّي لَا أَسْتَهْزِئُ مِنْكَ وَلَكِنِّي عَلَى مَا أَشَاءُ قَادِرٌ»[1]

آخرین کسی که وارد بهشت می شود مردی است که کشان کشان بر روی صراط راه می رود تا از آن می گذرد، می گوید: سپاس خداوندی که مرا نجات داد چیزی به من داد که به هیچ کس نداده است در این حال درختی می بیند، می گوید: خداوندا مرا به آن نزدیک کن تا زیر سآیه اش استراحت کنم و از آن آب گوارا بنوشم.

خداوند می فرماید: اگر آنرا به تو بدهم چیز دیگری نمی خواهید ؟

می گوید: نه ای پروردگار چیزی نمی خواهم و پیمان می دهد. خداوند او را به آنجا می برد چون می داند که نمی تواند صبر کند. زیر درخت می رود و استراحت می کند و آب می نوشد. در این حال درخت دیگری می بیند، این بار هم از خدا می خواهد که مرا پیش آن درخت ببر دیگر چیزی نمی خواهم، این بار هم خداوند به او می فرماید: دیگر چیزی نمی خواهید ؟

---

[1] . بخاری ۲۷۰۴/۶ و مسلم ۱۷۴/۱

دوباره عهد و پیمان می دهد که چیزی نمی خواهد. خداوند او را به زیر درخت دوم هم می برد، بنـده از سآیه درخت استفاده می کند و از آب انجا می نوشد، در این حال درختی دیگر کنار باب بهشت می بینـد و می گوید: خدایا فقط این درخت را به من بده چیز دیگری نمی خواهم، خداوند این بار هم با همان عهد وپیمان گذشته او را به آنجا می برد و بنده از آب و سآیه آن استفاده می کند، در ایـن حـال بنـده صـدای بهشتیان را می شنود صدای بهشتیان را داخل بهشت می شنود، می گوید: ای خدایا مرا وارد بهشـت کـن، خداوند می فرماید: آیا دوست داری دنیا و نعمت آن را به تو بدهم ؟

بنده می گوید: خدایا مرا مسخره می کنید در حالی که تو پروردگار جهانیان هستی ؟

ابن مسعود خندید و گفت: می دانید چرا خندیدم ؟

گفتند: چرا ؟

گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خندید و علت خنده رسول خدا هم خنده پروردگار جهانیان بود.

سپس خداوند فرمود: نه تو را مسخره نمی کنم ولی آنچه را دوست داشته باشـم و اراده کـنم انجـام مـی دهم.

امام ابن خزیمه در باب صفت ضحک می فرماید: بدون کیفیت و تشبیه خداوند را به خنده متصف می کنم، خنده او به خنده مخلوقات نمی ماند، تنها می دانیم که خداوند می خندند ولی در مـورد چگـونگی خنـده اش سکوت اختیار می کنیم و آنرا به علم خدا موکول می نماییم چون تنها خودش کیفیت خنده اش را می داند و هیچ کس را بر این راز مطلع نساخته است پس ما قائل به حدیث رسول هستیم و آنرا تصدیق مـی نمایم و از علم انحصاری خدا دانا دم نمی زنیم. [1]

کلام ابن خزیمه بزرگ ترین دلیل است بر سالم بودن مـذهب سـلف و دوری دیدگاهشـان از خیـالات و پوچگرای و تحریفات کلامی و تشبیه و تجسیم منحرفان از حشویه و غیره چون از حدود و مـرز و خـط قرمزهای نصوص به خیالات بیرون نمی روند، تمام صفات مذکور در قرآن و سنت صحیح رسـول اکـرم صلی الله علیه وآله وسلم را می پذیرند و هر چه خدا و رسول آنرا نفی فرموده اند آنها هم بدون کم و کاست چنین چیـزی را قبول ندارند، بنا بر این روش مطمئن هرگز دچار کژراهای کلامی و فلسفی نمی شوند و همیشـه از تهمـت ناروا بدور می مانند.

امام شافعی رحمه الله هم یکی از سالکین واقعی این روش است و این صفات را برای خداوند منان با رعایـت ادب و مقام پروردگار اثبات می کند.

---

[1] . التوحید ٥٦٣/٢

می فرماید: خداوند به عبد مؤمن می خندد، چون رسول اکرم ﷺ فرموده: کسی که در راه خدا جان فدا کند در حالی خداوند را ملاقات می کند که پروردگار خندان است. [۱]

حدیثی که امام به آن استدلال می کند بخشی از حدیث ابی درداء است که طبرانی با اسناد حسن در الکبیر آنرا از حضرت ﷺ روایت کرده است:

« ثلاثة يحبهم الله ويضحك إليهم ويستبشر بهم الذي إذا انكشفت فئة قاتل وراءها بنفسه لله عز وجل فإما أن يقتل وإما أن ينصره الله ويكفيه فيقول انظروا إلى عبدي هذا كيف صبر لي بنفسه » [۲]

سه گروه هستند که خداوند آنها را دوست دارد و به آنها می خندد و بدیشان مژده می دهد، گروهی که برای خدا می جنگند یا کشته می شوند یا خداوند پیروزی را به آنها می بخشد، می فرماید: نگاه کنید چگونه بندی من برای من صبر پیشه می کند.

بیهقی حدیث را در باب « اثبات صفت خنده برای خداوند » ذکر می کند، اما به جای اثبات به بعضی از تأویلات کلامی مذموم رو می آورد سپس مثل اینکه کوتاهیش را جبران می کند، می فرماید: اما پیشینان ما از این احادیث، ترغیبِ اعمال را برداشت می کردند ـ اعمالی که خیر هستند و خداوند آنها را دوست دارد و با انجام دانشان خوشحال می شود ـ و خود را مشغول به تفسیر و تبین خنده خدا نمی کردند هر چند معتقد بودند که خداوند دارای جوارح و اعضاء نیست و در خنده و کیفیت آن قابل تشبیه به انسان نمی باشد. [۳]

خداوند بیهقی را رحمت کند اگر به تفسیر سلف اکتفاء می کرد و خود را به کژراهای و یاوه گویهای خلف نمی زد خیلی بهتر بود چون هیچ کس معتقد نبوده که خنده خدا مستلزم دهان و حنجره و غیره است، اینها عبارات و اعتقادات نو آوری هستند که بوی بدعت و شرک از آنها بلند می شود هر چند اهل کلام آنها را عین دین می دانند، ولی دین و دیدگاه سلف کجا و این ترهات کجا. [۴]

صفت نهم: انگشتان

---

[۱] . الترغیب و الترهیب ۲۸۴/۱ و الاسماء و الصفات بیهقی ۵۹۵

[۲] . همان

[۳] . الاسماء و الصفات ۵۹۸

[۴] . التوحید ابن خزیمه ۵۶۳/۲

امام شافعی رحمه الله معتقد است که خداوند انگشت دارد، این صفت یکی دیگر از صفات خبری خداوند است که سنت صحیح رسول از آن خبر می دهند، امام برای اثبات صفت به این حدیث استناد می کند که پیامبر ﷺ فرموده:

« ما من قلب الا هو بين اصبعين من اصابع الرحمان » [۱]

(قلب هر انسانی میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد)

امام شافعی رحمه الله در این صفت هم روش سلف صالح را پیموده که تمام صفات ثابت شده در قرآن و حدیث را به خداوند منان نسبت می دهند.

یکی دیگر از احادیث وارده در مورد این صفت حدیث ابن مسعود است که می فرماید:

جَاءَ حَبْرٌ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ يَضَعُ السَّمَاءَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْأَرْضَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالشَّجَرَ وَالْأَنْهَارَ عَلَى إِصْبَعٍ وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ثُمَّ يَقُولُ بِيَدِهِ أَنَا الْمَلِكُ فَضَحِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَقَالَ ﴿ وَمَا قَدَرُوا۟ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ ﴾ الزمر: ٦٧ [۲]

یکی از روحانیون یهود پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد خداوند آسمان را بر انگشت اول و زمین را بر انگشت دوم و کوها را بر انگشت سوم و درختان و آبها را بر انگشت چهارم و همه مخلوقات دیگر را بر انگشت پنجم می گذارد سپس با دست می گوید: من خدا هستم ؟

پیامبر ﷺ خندید و این آیه را تلاوت فرمود: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند»

بسیاری از اهل کلام این حدیث را تأویل کرده اند، و گمان می کنند که پیامبر ﷺ سخن مرد یهودی را انکار کرده چون یهودی اهل تجسیم بود، بدین علت پیامبر ﷺ از سخن مرد یهودی خنده اش می گیرد، امام ابن خزیمه این تأویل را رد می کند و به شدت آنرا انکار می نماید، می فرماید: خداوند قدر و منزلت پیامبر ﷺ را خیلی بلند تر از آن کرده که نزد او خداوند را به صفاتی متصف کنند که از آن منزه است ولی خنده اش بگیرد و به جای انکار و خشم به گونه ای بخندد که دندانهایش نمایان شوند، اما خنده رسول ﷺ حاکی از تصدیق و تعجب بود نه انکار و مسخره.

هر کسی که ایمان در قلبش جا گرفته باشد چنین چیزی را به پیامبر ﷺ نسبت نمی دهد چون با مقام بلند ایشان جور در نمی آید که به جای تغییر منکر بخندد. [۳]

---

[۱] . طبقات ابن ابی یعلی ۲۸۴/۱ و مجموع فتاوی ۱۸۲/۴

[۲] . بخاری باب توحید ۲۷۱۲/۶ و مسلم ۲۱۴۷/۲ . « و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند »

[۳] . التوحید ۱۷۸/۱

یکی از راد مردانی که با این تأویل مخالفت کرده امیر المؤمنین حدیث ابن حجر است، در فتح الباری می فرماید: اگر خنده رسول ﷺ خلاف فهم راوی ـ که تصدیق و تعجب است ـ معنی شود مستلزم این است که پیامبر باطلی را می شنود و سکوت اختیار می نماید، نعوذ بالله که رسول ﷺ در چنین مواردی سکوت کند. [۱]

از این تعجب بر انگیز تر این است که اهل کلام می گویند: چون احادیث دیگری در تأیید این حدیث نقل نشده اند پس باید حدیث تأویل شود. اما حقیقت خلاف سخن آنها است چون احادیث فراوانی روایت شده اند که انگشت را برای خداوند اثبات می کنند.

یکی از این حدیث ها، حدیث عبدالله ابن عمرو بن عاص است که می فرماید:

أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ يُصَرِّفُهُ حَيْثُ يَشَاءُ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ صَرِّفْ قُلُوبَنَا عَلَى طَاعَتِكَ [۲]

(از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: همه قلب انسانها مانند قلب یک نفر میان دو انگشت از انگشتان خداوند قرار دارد هر طوری بخواهد آنرا تغییر می دهد، سپس رسول ﷺ فرمود: خداوندا قلب هایمان را بر طاعت خودت قرار بده).

و احادیث فراوان دیگر [۳]

صفت دهم: چشم

صفت چشم یکی دیگر از صفات خبری ذاتی برای خداوند متعال است که با قرآن و حدیث صحیح پیامبر ﷺ ثابت شده است.

۱ـ در سوره طه ضمیر مفرد متکلم را مضاف الیه چشم قرار می دهد، می فرماید:

﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِيٓ ﴿٣٩﴾﴾ طه: ۳۹ «تا زیر نظر من پرورش یابی»

۲ـ در سوره قمر چشم را به ضمیر جمع اضافه می فرماید:

---

[۱] . فتح الباری ۳۹۹/۱۳

[۲] . مسلم ۲۰۴۵/۴

[۳] . کتاب التوحید ابن خزیمه ۱۸۹/۱

﴿تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا جَزَآءٗ لِّمَن كَانَ كُفِرَ ١٤﴾القمر: ١٤ « [کشتی] زیر نظر ما روان بود [این] پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود»

و میفرماید ﴿وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا وَوَحۡيِنَا﴾هود: ۳۷ و زیر نظر ما و [به] وحی ما کشتی را بساز و در باره کسانی که ستم کرده‌اند با من سخن مگوی چرا که آنان غرق شدنی‌اند.

﴿وَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعۡيُنِنَاۖ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ٤٨﴾الطور: ٤٨ و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی و هنگامی که [از خواب] بر می‌خیزی به نیایش پروردگارت تسبیح گوی.

اگر در بعضی از آیات عین به ضمیر مفرد اضافه می شود دال بر وحدت نیست چون در آیات دیگری به ضمیر جمع هم اضافه گردیده است، مانند نعمت در آیه ۳۴ سوره ابراهیم به صورت مفرد آمده ولی هیچ انسان عاقلی قائل نیست که خدا دارای یک نعمت باشد، خداوند می فرماید:

﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَظَلُومٞ كَفَّارٞ ٣٤﴾إبراهیم: ٣٤ اگر نعمت‌خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید قطعا انسان ستم‌پیشه ناسپاس است.

یا در آیه ۱۸۷ سوره بقره خداوند می فرماید:

﴿أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمۡ﴾البقرة: ۱۸۷ در شبهای روزه همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است.

منظور مفرد نیست بلکه همه شب های رمضان را شامل می شود. [1]

ابن خزیمه بعد از ذکر آیاتی که صفت عین را ثابت می کنند می فرماید: بر هر مسلمانی واجب است که صفات ثابت شده در قرآن را برای خدا اثبات کنند. کسی که برای خداوند صفات ثابت شده در قرآن و سنت را نمی پذیرد کافر است چون خداوند پیامبر را به عنوان مبین قرآن معرفی می فرماید:

﴿وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ ٤٤﴾النحل: ٤٤ و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی؛ و شاید اندیشه کنند!

[1] . الصفات الالهية ۳۱۷ و مختصر الصواعق

پیامبر ﷺ بیان فرموده که خداوند دو چشم دارد و بیان حضرت با قرآن موافق است پس باید بدان ایمان آورد و آنرا تصدیق کرد. [۱]

از امام شافعی رحمه الله روایت شده که فرموده: خداوند کور نیست چون رسول اکرم ﷺ در بحث تکذیب دجال می فرماید: « انه اعور و ان ربکم لیس باعور » [۲]

(او کور است ولی خداوند شما کور نیست)

پیامبر ﷺ بیان می فرماید که او کور است هر چند مدعی خداوندی است و کارهای خارق العاده انجام می دهد ولی دارای عیوب و نقص های است که خودش توانایی بر طرف کردن آنها را ندارد، پس دچار اشتباه نشوید و او را خدا نپندارید چون او ناقص است ولی پروردگار شما ناقص نیست، خداوند دارای دو چشم است و با آنها می بیند پس بینا و شنوا است بدین علت امام شافعی ـ رحمه الله ـ برای اثبات صفت عین (چشم) به این حدیث استناد می کند. [۳]

صفت یازهم: علم

صفت علم صفت ذاتی خداوند است که قرآن و سنت آنرا ثابت می کنند. خداوند می فرماید:

﴿ لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦۖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ يَشۡهَدُونَۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾ ﴾ النساء: ١٦٦ ترجمه: ولیکن خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می‌دهد [او] آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان [نیز] گواهی می‌دهند و کافی است خدا گواه باشد.

﴿ أَلَمۡ يَعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ سِرَّهُمۡ وَنَجۡوَىٰهُمۡ وَأَنَّ ٱللَّهَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ﴿٧٨﴾ ﴾ التوبة: ٧٨ آیا ندانسته‌اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می‌داند و خدا دانای رازهای نهانی است.

﴿ إِن تُبۡدُواْ شَيۡـًٔا أَوۡ تُخۡفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾ ﴾ الأحزاب: ٥٤ اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید قطعا خدا به هر چیزی داناست.

و آیات فراوان دیگری نیز در این مورد آمده است.

---

[۱] . التوحید ابن خزیمه ۹۷/۱

[۲] . طبقات ابن یعلی ۲۸۳/۱ و مجموع فتاوی ۱۸۲/۴

[۳] . الاسماء و الصفات ۳۹۵

سنت:

حدیث ابن عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه وسلم:

أَنَّ رَسُولَ اللهَّ صلی الله علیه وسلم قَالَ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللهُّ لَا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللهُّ وَلَا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ إِلَّا اللهُّ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطَرُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُّ وَلَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ وَلَا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا اللهُّ[1]

(پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: کلید های غیب پنج تا هستند تنها خداوند بدانها اگاه است، آنچه در رحم مادران قرار دارد و اینکه فردا چه چیزی رخ می دهد و چه وقت باران می بارد و هر انسانی کجا و کی می میرد و قیامت چه زمانی آغاز می شود).

حدیث جابر رضی الله عنه :

« كَانَ رَسُولُ اللهَّ صلی الله علیه وسلم يُعَلِّمُ أَصْحَابَهُ الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا كَمَا يُعَلِّمُهُمْ السُّورَةَ مِنْ الْقُرْآنِ يَقُولُ إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ثُمَّ لِيَقُلْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ ثُمَّ تُسَمِّيهِ بِعَيْنِهِ خَيْرًا لِي فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ قَالَ أَوْ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي أَوْ قَالَ فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ فَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ » [2]

(رسول خدا صلی الله علیه وسلم استخاره را در تمام کارها مانند سوره قرآن به ما می آموخت و می فرمود: هر گاه یکی از شما قصد کاری کرد، دو رکعت نماز سنت بخواند و سپس بگوید: خدایا ! من به سبب علم تو، از تو طلب خیر می کنم و به سبب قدرت تو، از تو توان و قدرت می خواهم و از تو جود و بخشش می طلبم؛ زیرا که تو می توانی و من نمی توانم و تو دانی و من نمی دانم و تو دانا و اگاه به همه ی غیب ها و رازهای پنهانی، پروردگارا ! اگر تو می دانی که این کار برای من در دین و دنیا و سرانجام کار » یا فرمود: حال و آینده کار من خیر است، آنرا برای من مقدر فرما و آسان گردان و در آن برکت اندار و اگر می دانی که این کار برای من در دین و دنیا و سرانجام بد است، آنرا از من دور کن و مرا از آن منصرف

---

[1] . بخاری کتاب توحید باب عالم الغیب ۲۶۸۷/۶

[2] . بخاری کتاب توحید باب قل هو القادر ۲۶۹/۶

گردان و خیر را در هر جا هست برای من مقدر فرما و آن گاه مرا بدان خشنود کن، و فرمود: در این هنگام نیاز خود را بگوید و نام ببرد.

احادیث فراوانی بر علم خدا روایت شده اند.

از امام شافعیَ رَحِمَهُ اللهُ نقل شده که صفت علم را برای خداوند منان ثابت فرموده اند و بدان اقرار کرده است و آنرا صفت ذاتی و ازلی دانسته که بر هر چیزی پیشی گرفته. امام در مورد آیه ۱۴۳ سوره بقره:

﴿ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ۚ ﴿١٤٣﴾ ﴾ البقرة: ١٤٣

قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آنکه مشخص شود کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد.

می فرماید: علم خداوند پیش از پیروی و بعد از آن مساوی بود. [1]

یعنی امام علم خداوند را سابق بر هر چیزی می داند.

مفسرین در تفسیر آیه اختلاف پیدا کرده اند:

ابن جریر می فرماید: ای محمد ما این کار را تنها برای این انجام دادیم تا بدانیم چه کسی پیروی می کند و چه کسی نافرمانی. ..... سپس ابن جریر ادامه می دهد: اگر کسی بگوید: مگر خداوند نمی دانست چه کسی پیروی می کند و چه کسی سر باز می زند مگر بعد از پیروی کردن مسلمان و سر باز زدن مرتدین ؟

بعضی در جواب گفته اند: خداوند به هر چیزی اگاه است، معنی آیه این نیست که خداوند تا هنگام رخ دادن کار بدان علم نداشت.

اگر گفته شود: یعنی چه ؟

گفته می شود: یعنی قبله را مقرر نکردیم مگر برای اینکه پیامبر و دوست و حزبم بدانند چه کسی پیروی می کند و چه کسی سر باز می زند.

امام طبری این دیدگاه را قبول دارد و شواهدی از کلام عرب برای اثبات آن بیان می کند، سپس می فرماید: بعضی می گویند: این کلام گفته می شود چون عرب به جای دیدن، علم را به کار می برند..... پس معنی آیه چنین است: مگر برای نشان دادن کسی که از رسول پیروی می کند یا سر باز می زند. ولی امام این تأویل را رد می کند.

بعضی هم می گویند: خداوند می فرماید: لنعلم، به خاطر منافقین و یهود و کافران است چون آنها قبول نداشتند که خداوند قبل از وقوع به چیزی علم داشته باشد، می گفتند: اگر گفته شود: هنگام تغییر قبله

[1] . منا قب بیهقی ۴۰۶/۱ و احکام القرآن شافعی ـ رحمه الله ـ ۶۷/۱

بعضی از آنها مرتد می شود، چنین چیزی به وقوع نمی پیوندد یا باطل است. اما وقتی که خداوند آیه را نازل کرد و قبله را تغییر داد و بعضی مرتد شدند، خداوند فرمود: الا لنعلم. .... آنچه شما کافران انکار می کردید من در علم خود می دانستم قبل از اینکه به وقوع بپیوندد.

پس معنی آیه چنین است: تا بیان کنیم که ما می دانستیم چه کسی پیرو محمد است و چه کسی از او سر باز می زند. امام می فرماید: هر چند تأویل معقولی است و شاهد هم دارد ولی بعید است که مفهوم آیه چنین باشد. [1]

ابن کثیر رحمه الله می گوید: خداوند می فرماید: ای محمد ما رو کردن به قبله را برای تو تشریع کردیم در ابتداء به بیت المقدس سپس به کعبه تا حال آنهای که پیرو توهستند و از تو اطاعت می کنند و در رو کردن به قبله همراه تو هستند از افرادی که مرتد می شوند روشن شود. [2]

سعدی می گوید: خداوند می فرماید: « و ما جعلنا. .. » یعنی رو کردن به بیت مقدس « الا لنعلم » یعنی علمی که متعلق به ثواب و عقاب است و الا خداوند قبل از وقوع هر چیزی بدان اگاه است. [3]

ابن تیمیه این دیدگاه را اینگونه توضیح می دهد: مثل اینکه سعدی کلامش را خلاصه کرده، اما فرموده خداوند: ﴿ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ﴿١٤٣﴾ ﴾ و ﴿ ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَىُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓا۟ أَمَدًا ﴿١٢﴾ ﴾ الکهف: ١٢

و نظائر آن علمی است که بعد از وجود به معلوم تعلق می گیرد، این علم اساس مدح و ذم و ثواب و عقاب است، اما علم، در آیه اول تنها بدین معنی است که چنین چیزی رخ می دهد ارتباطی به سزا و عقاب ندارد چون سزا و عقاب بعد از وقوع معنی پیدا می کنند. از ابن عباس روایت شده که گفته: « لنعلم » یعنی « لنری » [4]. مفسیرین هم در تفسیر آیه گفته اند: تا بدانیم که به وجود می آید بعد از اینکه می دانستیم به وجود خواهد آمد. [5]

صفت دوازدهم: دیده شدن

---

[1]. تفسیر طبری ١٥٩/٣

[2]. تفر ابن کثیر ١٩١/١

[3]. تفسیر سعدی ١/ ١٥٩

[4]. طبری سخن ابن عباس را اینگونه نقل می کند: مگر برای جدا کردن اهل یقین از اهل شک و گمان . ١٦٠/٣

[5]. مجموع فتاوی ٤٩٦/٨

سلف صالح صفت دیده شدن را در بحث اسماء و صفات ذکر کرده اند هر چند دیدن خدا در قیامت صفتی است برای مؤمنین، چون میان سلف و خلف در این مورد اختلاف جزئیی وجود دارد.

آیات فراوانی بر دیده شدن خدا در روز قیامت دلالت می کنند. مثلاً خداوند می فرماید:

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ ﴾ القیامـة: ۲۲ - ۲۳ آری در آن روز صـورتهایی شـاداب و مسرور است. و به پروردگارش می‌نگرد.

﴿ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴿٢٦﴾ ﴾ یونس: ۲۶

برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است.

﴿ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ المطففین: ۱۵

زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند.

امام ابن قیم جوزی همه آیات رؤیت را در کتاب « الارواح الی الافراح » جمع آوری کرده است. [۱]

ابن قیم بیشتر احادیث رؤیت را در همان کتاب نقل کرده است، ما هم بعضی از آنها را روایت می کنیم:

حدیث ابی هریره رضی الله عنه :

« انَّ النَّاسَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهَّ ﷺ هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللهَّ ﷺ هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللهَّ قَالَ فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللهَّ قَالَ فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ » [۲]

بعضی از مردم گفتند: ای رسول خدا آیا در روز قیامت خدا را می بینیم ؟

فرمود: آیا در دیدن ماه در شب چهارده دچار زحمت می شوید ؟

گفتند: نه ای رسول خدا ﷺ

فرمود: آیا در دیدن خورشید دچار زحمت می شوید ؟

گفتند: نه ای رسول خدا ﷺ

فرمود: خدا را همین طور خواهید دید.

حدیث جریر بن عبدالله رضی الله عنه :

---

[۱] . صفحه ۲۱۲

[۲] . بخاری کتاب توحید ۶/ ۲۷۰۴

قال: كنا جلوسا عند رسول الله ﷺ، فرأى القمر ليلة البدر فقال: "إنَّكُمْ سترونَ رَبَّكُمْ كَما تَـرَوْنَ هَـذَا، لا تُضَامُونَ فِي رُؤيته، فإن اسْتَطَعْتُم أنْ لا تُغْلَبُوا عَلى صَلاةٍ قَبلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِها فافْعَلُوا[1]" ثـم تـلا ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَقَبْلَ ٱلْغُرُوبِ ﴿٣٩﴾﴾ق: ٣٩ [2]

نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم، که ماه را دیدند، سپس فرمود: شـما پروردگـار خـود را هماننـد ایـن مـاه خواهید دید و در دیدنش دچار زحمت نمی شوید ، پس اگر توانستید که در خواندن یـک نمـاز بـیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب، مغلوب (خستگی و خواب) نشوید، این را انجام دهید، سپس آیه « پـیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح گوی »

و احادیث فراوان دیگری در حادی الارواح صفحه ۲۱۲روایت کرده است.

امام شافعی رحمه اللهرؤیت خداوند را قبول دارد و روایات فراوانی در این مورد از ایشان روایـت شـده اسـت. یکی از آنها روایت بیهقی از ربیع بن سلیمان است که می فرماید: روزی نزد شافعی ـ رحمه الله ـ نشسـته بودم و نامه ای از صعید ـ نام مکانی است ـ آمد کـه در مـورد آیـه: ﴿كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾﴾ المطففـین: ۱۵ سؤال پرسیده بود ؟ امام در جواب نوشت: این که خداوند به خاطر خشم از بعضـی میان خود و آنها حجاب ایجاد می کند، دال بر آن است که بعضی به خاطر خشنودی پروردگار می تواننـد او را ببینند.

ربیع گفت: ای سرورم به این ایمان دارید ؟

فرمود: سوگند به خدا اگر ایمان نمی داشتم که خداوند را در قیامت می بینم هرگـز در دنیـا او را عبـادت نمی کردم. [3]

دوباره بیهقی از ابن هرم قریشی روایت می کند که گفته از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم در مورد آیـه ﴿كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾﴾ المطففـین: ۱۵ می فرمود: خداوند آنها را به سبب خشـمش از دیدن خود محروم می کند، این دال بر آن است که بعضی به سـبب رضـایت خداونـد از آنهـا، پروردگـار خویش را خواهند دید. [4]

---

[1] . بخاری کتاب توحید ۲۷۰۳/۶

[2] . سوره ق ایه ۳۹.

[3] . مناقب بیهقی ۴۲۹/۱و حادی الارواح۲۰۸

[4] . مناقب بیهقی ۴۱۹/۱

باز هم بیهقی از سعید بن اسد نقل می کند که می گوید: به شافعی ـ رحمه الله ـ گفتم: در مورد حدیث رؤیت چه دیدگاهی دارید ؟

فرمود: ای ابن اسد، مرده باشم یا زنده، هرگاه حدیث صحیحی روایت شود، مذهب من هم بر اساس آن حدیث است، هر چند حدیث را نشنیده باشم. [۱]

بیهقی از مزنی نقل می کند که گفته از ابن هرم قریشی شنیدم که می گفت از امام شافعی ـ رحمه الله ـ شنیدم که در مورد آیه ﴿ كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ﴾ المطففین: ۱۵ می فرمود: این آیه دال بر آن است که دوستان خداوند او را در قیامت خواهند دید. [۲]

در طبقات ابن ابی یعلی از امام روایت شده که فرموده: همانا مؤمنین در قیامت با چشمان خود خداوند را خواهند دید همانگونه که ماه را می بینند. [۳]

این عقیده امام شافعی بود در مورد رؤیت خداوند در روز قیامت توسط مسلمین، ایشان در این موضوع هم پیرو سلف صالح هستند مانند بقیه صفات که از این روش و منهج بیرون نرفتند.

در این فصل عقیده امام شافعی رحمه الله را در مورد اسماء و صفات بحث کردیم، که ایشان به همه صفات خداوند که در قرآن ذکر شده یا سنت مطهر از آن خبر داده همانند سلف صالح ایمان داشتند، بدون وارد شدن در تشبیه و کیفیت دادن و تعطیل و تحریف نمودن، نصوص وارده را می پذیرفتند، در آینده بعضی از بیانات ایشان را در این مورد نقل خواهیم کرد.

ربیع بن سلیمان می گوید: در مورد صفات خداوند از امام شافعی رحمه الله پرسیدم ؟

فرمود: بر عقل انسان حرام است که خداوند را تمثیل کند، بر وهم و گمانش روا نیست که خدا را محدود سازد، نفوس اجازه ندارند که در آن تفکر کنند و قلب در آن حق تعمق ندارد، پس عقل و قلب تنها باید به توصیفات خداوند و رسول اکرم توجه کنند نه به تعمقات و تفکرات خود. [۴]

امام می فرماید: به خدا وآنچه از طرف ایشان آمده و به محمد صلی الله علیه وآله وسلم و انچه از ایشان روایت شده با همان فهم رسول صلی الله علیه وآله وسلم ایمان دارم. [۵]

---

[۱] . مناقب بیهقی ۴۲۱/۱ و الاعتقاد بیهقی ۱۳۱

[۲] . مناقب و اعتقاد ۱/ ۴۲۰

[۳] همان مصدر

[۴] . مجموعه فتاوی ۶/۴

[۵] . مجموع فتاوی ۲/۴و ۳۵۴/۶و ذم التأویل ابن قدامه ص۱۱ تا ۴۴

امام به ابن اسد فرمود: مرده باشم یا زنده، هرگاه حدیث صحیحی روایت شود، مذهب من هم بر اساس آن حدیث است، هر چند حدیث را نشنیده باشم [۱]

بنا براین دیدگاه امام در مورد بقیه صفات دیگر که چیزی در باره آنها از او روایت نشده شناخته می شود، یعنی امام تمام صفاتی که خداوند برای خود ثابت نموده یا رسولش ﷺ از آن خبر داده بدون تغییر و کیفیت دادن و تشبیه و تحریف، با روش سلف صالح برای حکیم منان ثابت می کند. خدا می داند

[۱] . مناقب ۴۲/۱ و الاعتقاد ۱۳۱

باب چهارم

بقیه‌ی باورها و منهج ایشان در زمینه‌ی اثبات آنها

این باب شامل چهار بخش است:

- بخش اول: ایمان به پیامبران (علیهم السلام)
- بخش دوم: ایمان به روز آخرت
- بخش سوم: ایمان به قضا و قدر.
- بخش چهارم: عقیده ایشان در مورد اصحاب

بخش اول

ایمان به پیامبران (علیهم السلام)

این بخش به سه بحث تقسیم می شود:

- **بحث اول: معنی ایمان به پیامبران**
- **بحث دوم: نیاز مردم به بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم**
- **بحث سوم: فضایل پیامبرما ن محمد صلی الله علیه وآله وسلم**

بحث نخست: معنی ایمان به پیامبران (علیهم السلام)

ایمان به پیامبران یکی از اصول ایمان است، به این معنی که نبوت تمامی آن پیامبران را تصدیق نماییم که خداوند داستان آنها را برای ما بازگو نموده است و همچنین باید هر آنچه آنها از خداوند خبر می دهند تصدیق و تأیید نماییم. و باید ایمان داشته باشیم که آنها در تبلیغ دستورات الهی کوتاهی نورزیده‌اند و با فرستادن آنها به سوی مردم، خداوند حجت خود را بر مردم اقامه کرده است. و از جمله‌ی ایمان به پیامبران ایمان به کسانی است که خداوند نام آنها را در قرآن ذکر کرده است که تعداد آنها بیست و پنج نفر هستند و هیجده نفر از آنها را در آیه‌ی زیر نام برده است.

﴿ وَتِلْكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيْنَٰهَآ إِبْرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ ۚ نَرْفَعُ دَرَجَٰتٍ مَّن نَّشَآءُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾ وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ ۚ كُلًّا هَدَيْنَا ۚ وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ ۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ ۖ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَٰعِيلَ وَٱلْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِنْ ءَابَآئِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ وَإِخْوَٰنِهِمْ ۖ وَٱجْتَبَيْنَٰهُمْ وَهَدَيْنَٰهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ﴾ الأنعام: ۸۳ – ۸۷

و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را که بخواهیم فرا می‌بریم زیرا پروردگار تو حکیم داناست * و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند * و اسماعیل و یسع و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم * و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم.

اما هفت نفر باقیمانده در آیات جداگانه‌ای ذکر شده‌اند که عبارتند از: (ادریس، هود، شعیب، صالح، ذوالکفل، آدم، محمد علیهم الصلاة و السلام)

و شاعر آنها را در شعر خود جمع کرده که گفته:

في تلك حجتنا منهم ثمانيـــــة ... من بعد عشر يبقي سبعة وهموا

ادريس هود شعيب صالح و كذا ... ذوالكفل آدم بالمختار قد ختموا

و از جمله ی ایمان به آنها این است که به پیامبرانی ایمان داشته باشیم که خداوند نام آنها را برای ما ذکر نکرده است، پس به طور کل به تمامی پیامبران ایمان می آوریم، زیرا خداوند غیر از آنهایی که نامهایشان را برای ما ذکر کرده پیامبران دیگری را نیز فرستاده است، خداوند می فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَۗ ﴿٧٨﴾ ﴾ غافر: ۷۸ و مسلما پیش از تو فرستادگانی را روانه کردیم برخی از آنان را [ماجرایشان را] بر تو حکایت کرده‌ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم.

و خداوند می فرماید: ﴿ وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَۚ ﴿١٦٤﴾ ﴾ النساء: ۱۶۴ ترجمه: و پیامبرانی [را فرستادیم] که در حقیقت [ماجرای] آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی [را نیز برانگیخته‌ایم] که [سرگذشت] ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم.

و از جمله‌ی ایمان به آنها این است که ایمان داشته باشیم خداند آنها را فرستاده تا مردم را به یکتا پرستی دعوت کنند و ایمان داشته باشیم که دین تمامی پیامبران یکی بوده است، خداوند می فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ﴿٣٦﴾ ﴾ النحل: ۳۶ ترجمه: و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت [فریبگر] بپرهیزید.

و خداوند می فرماید: ﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ﴿٢٥﴾ ﴾ الأنبياء: ۲۵ ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید.

و آیات در این مورد بسیار فراوان هستند.

و از جمله‌ی ایمان به آنها این است که ایمان داشته باشیم به تمام آن صفاتی که خداوند در مورد آنها خبر داده و یا آنها در مورد خود خبر داده‌اند که بندگان خداوند هستند و همانند سایر مردم بشر هستند و خداوند با رسالت و کلام خویش آنها را انتخاب نموده است و بر سایر مردم برتری داده است، و آنها با این حال هم از مقام بندگی بیرون نمی روند، بلکه هر اندازه بیشتر برای مقام بندگی تلاش کنند بیشتر از خداوند نزدیک می شوند، پس بعد از این به هیچ وجهی جایز نیست که هیچ گونه عبادتی برای آنها انجام داده شود، بلکه دعوت تمامی آنها به این خاطر بوده که خداوند به تنهایی عبادت شود.

و از جمله‌ی ایمان به آنها:

ایمان به آن معجزات خارق العاده‌ای است که خداوند بر دست آنها اجرا در آورد همانند آن نشانه‌هایی که خداوند بر دست موسی و عیسی و پیامبر ما محمد ﷺ و سایر پیامبرها (علیهم السلام) به اجرا در آورد.

و از جمله‌ی ایمان به آنها:

این است که تمامی آنها را تصدیق نماییم و منکرهیچ کدام از آنها نباشیم، زیرا انکار یکی از آنها مستلزم انکار تمامی آنها است.

و از جمله‌ی ایمان به آنها:

ایمان به اینکه نبوت و رسالت با بعثت پیامبر ﷺ به پایان رسیدند و محمد ﷺ خاتم و آخرین پیامبر است و هیچ پیامبری بعد از او نمی آید و رسالت او خاتمه‌ی تمامی رسالتها است، و به طور کلی ایمان به پیامبران یکی از ارکان اسلام است و ایمان هیچ احدی بدون ایمان به آن کامل نمی شود همچنانکه در حدیث مشهور جبریل آمده است و قرآن نیز در آیات فراوانی آن را تأیید نموده است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿ ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨٥ ﴾ البقرة: ۲۸۵ ترجمه: پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.)

خداوند متعال می فرماید:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ١٥١ ﴾ النساء: ۱۵۰ - ۱۵۱ ترجمه: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی

را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند ❊ آنان در حقیقت کافرند و ما برای کافران عذابی خفت‌آور آماده کرده‌ایم.

در این آیات خداوند ایمان به پیامبران را با ایمان به خود و فرشتگان و کتابهای آسمانی مقارن قرار داده و کفر کسانی را اعلام داشته که میان خدا و پیامبرانش جدایی می اندازند و به برخی ایمان می آورند و به برخی دیگر کفر می ورزند.

و در حدیث جبریل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است:

(ایمان عبارت است از اینکه به خدا و فرشته‌ها و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز آخرت ایمان داشته باشید و همچنین به خوب و بد تقدیرات الهی ایمان داشته باشید .) [1]

برخی از آنچه در باب نبوت از امام شافعی روایت شده است

شافعی رحمه الله می گوید:

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ ﴾ الذاریات: ٥٦ ترجمه: و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.

شافعی رحمه الله می گوید: خداوند مخلوقات را برای پرستش خویش خلق کرد سپس خداوند روشن نمود که پیامبران بهترین مخلوقات او هستند، خداوند می فرماید: ﴿ كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ﴾ البقرة: ٢١٣ ترجمه: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت.

پس خداوند در میان بندگانش پیامبران را انتخاب کرد و آنها را امین بر وحی خویش و مسئول قیام به حجت خداوند در میان مردم قرار داد.

سپس خداوند نخبه برگزیده‌هایش را ذکر نمود و فرمود: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحًا وَءَالَ إِبْرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمْرَٰنَ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٣﴾ ﴾ آل عمران: ٣٣ ترجمه: به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.

آدم و نوح را به اعاده‌ی ذکر انتخاب آنها تخصیص داده است و ابراهیم را ذکر کرده، پس خداوند متعال فرمود: ﴿ وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبْرَٰهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾ ﴾ النساء: ١٢٥ ترجمه: و خدا ابراهیم را دوست گرفت.

---

[1] امام مسلم آن را روایت کرده است ٣٧/١

و اسماعیل بن ابراهیم را ذکر کرده و فرموده: ﴿ وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا ٥٤ ﴾مریم: ٥٤ و در این کتاب از اسماعیل یاد کن زیرا که او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود.

سپس خداوند آل ابراهیم و آل عمران را در میان امتها مورد لطف خویش قرار داد، خداوند متعال می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣ ﴾آل عمران: ۳۳ به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است ❊ فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست. [1]

بحث دوم:

[1] به کتاب الام (۱۹۵/۴) مراجعه شود .

وضعت مردم قبل از بعثت پیامبر ﷺ و نیاز آنها به بعثت پیامبر ﷺ

شافعی رحمه الله در ابتدای کتاب " الرساله " می گوید:

. . . . و گواهی می دهم که بجز الله هیچ خدای دیگری وجود ندارد و او تنها و بی شریک است و محمد بنده و رسول او است و او را مبعوث نمود در حالی که مردم دو دسته بودند:

دسته‌ی اول: اهل کتاب احکام خدا را تبدیل کردند و به خدا کفر ورزیدند و از پیش خود دروغ را جعل نمودند و آن را با برنامه‌ی حق خداوند که به سوی آنها فرستاده بود مخلوط کردند، پس خداوند کفر آنها را برای پیامبرش ذکر می نماید و می فرماید:

﴿ وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُۥنَ أَلْسِنَتَهُم بِٱلْكِتَٰبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾ ﴾ آل عمران: ۷۸

ترجمه: و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به [خواندن] کتاب [تحریف شده‌ای] می‌پیچانند تا آن [بربافته] را از [مطالب] کتاب [آسمانی] پندارید با اینکه آن از کتاب [آسمانی] نیست و می‌گویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با اینکه خودشان [هم] می‌دانند.

سپس می فرماید:

﴿ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ ٱلْكِتَٰبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشْتَرُوا۟ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾ ﴾ البقرة: ۷۹

ترجمه: پس وای بر کسانی که کتاب [تحریف‌شده‌ای] با دستهای خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند پس وای بر ایشان از آنچه دستهایشان نوشته و وای بر ایشان از آنچه [از این راه] به دست می‌آورند.

و می فرماید:

﴿ وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللَّهِ ۖ ذَٰلِكَ قَوْلُهُم بِأَفْوَٰهِهِمْ ۖ يُضَٰهِـُٔونَ قَوْلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَبْلُ ۚ قَٰتَلَهُمُ ٱللَّهُ ۚ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ ٱتَّخَذُوٓا۟ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَٰنَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسِيحَ ٱبْنَ مَرْيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓا۟

إِلَّا لِيَعْبُدُوٓاْ إِلَٰهًا وَٰحِدًاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبْحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾ ﴾ التوبة: ۳۰ – ۳۱

ترجمه: و یهود گفتند عز یر پسر خداست و نصاری گفتند مسیح پسر خداست این سخنی است [باطل] که به زبان می‌آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده‌اند شباهت دارد خدا آنان را بکشد چگونه [از حق] بازگردانده می‌شوند ❊ ینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا بـه الوهیـت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز اینکه خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست منزه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.

و می فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ وَٱلطَّٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَٰٓؤُلَآءِ أَهْدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ﴿٥١﴾ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُۖ وَمَن يَلْعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

﴾ النساء: ۵۱ – ۵۲

ترجمه: آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته‌اند ندیده‌ای که به جبت و طاغوت ایمان دارنـد و در باره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند راه‌یافته‌ترند ❊ اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاوری نخواهی یافت.

و دسته‌ای به خدا کفر ورزیدند، پس چیزهایی را ابداع کردند که خداوند بـه آن دسـتور نـداده بـود و بـا دستهای خود سنگ و تخته و صورتهایی را نصب می کردند و آن را مزین می نمودند و نامهـایی را بـرای آنها به کار می بردند و آنها را خدایان خویش می نامیدند و به پرستش آنها می پرداختند، و هرگاه غیر از معبودهایشان چیزهای زیبای دیگری را می یافتند آن را برمی داشتند و بـه عبـادت آن مـی پرداختنـد و معبودهای قبلی را کنار می گذاشتند، اینها عرب بودند و دسته‌ای از عجم هم در ایـن کـار و در پرسـتش آنچه از ماهی و ستاره و آتش و. .. انتخاب کرده بودند از اعراب پیروی می کردند.

و خداوند پاسخی از پاسخهای برخی از کسانی که غیر از او را پرستش می کردند برای پیـامبرش بـازگو می نماید، پس خداوند سخن آنها را حکایت می کند که می گفتنـد: ﴿إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ ﴾الزخرف: ۲۳ ترجمه: گفتند ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و مـا از پی ایشان راهسپریم.

و خداوند در آیه‌ی دیگری در مورد آنها حکایت می کند: ﴿وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمۡ وَلَا تَذَرُنَّ وَدّٗا وَلَا سُوَاعٗا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسۡرٗا ٢٣﴾ نوح: ۲۳ ترجمه: وگفتند زنهار خدایان خود را رها مکنید و نه ود را واگذارید و نه سواع و نه یغوث و نه یعوق و نه نسر را.

و می فرماید:

﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقٗا نَّبِيًّا ٤١ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ يَٰٓأَبَتِ لِمَ تَعۡبُدُ مَا لَا يَسۡمَعُ وَلَا يُبۡصِرُ وَلَا يُغۡنِي عَنكَ شَيۡـٔٗا ٤٢﴾ مریم: ٤١ – ٤٢ ترجمه: و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود ❊ چون به پدرش گفت پدر جان چرا چیزی را که نمی‌شنود و نمی‌بیند و از تو چیزی را دور نمی‌کند می‌پرستی.

و می فرماید:

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ ٦٩ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ ٧٠ قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ٧١ قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ ٧٢ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ ٧٣﴾ الشعراء: ٦٩ – ٧٣

ترجمه: بر آنان خبر ابراهیم را بخوان ❊ آنگاه که به پدر خود و قومش گفت چه می‌پرستید ❊ گفتند بتانی را می‌پرستیم و همواره ملازم آنهاییم ❊ گفت آیا وقتی دعا می‌کنید از شما می‌شنوند ❊ یا به شما سود یا زیان می‌رسانند.

و خداوند آنگاه که نعمت خویش را به یاد آنها می آورد و از گمراهی آنها به طور عموم خبر می دهد و بر مؤمنین آنها منت می گذارد در موردشان می فرماید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣﴾ آل عمران: ۱۰۳

ترجمه: و نعمت‌خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.

آنها قبل از اینکه به وسیله‌ی محمد نجات یابند در افتراق و اجتماعشان اهل کفر بودند و بزرگترین امور یعنی کفر به خدا آنها را گرد هم می آورد.

و همچنین ابداع و به وجود آوردن چیزهایی آنها را گرد هم می آورد که خداوند بدان اجازه نـداده بـود و خدا بسیار بلند مرتبه‌تر از آن است که آنها او را بدان توصیف می کردند.

خلاصه‌ی سخنان شافعی در مورد نبوت:

خداوند جن و انس را تنها برای پرستش خود آفریده است .

خداوند پیامبران (علیهم السلام) را در میان مردم برگزید و آنها امین بر وحی و حجت خدا هستند

ابراهیم علیه السلام دوست و خلیل خدا است.

خداوند بعضی از انبیا را بر بعضی دیگر برتری داده است.

مردم قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در جاهلیت و گمراهی کامل بودند و آنها دو دسته بودند:

أ – دسته‌ی اول: اهل کتاب هستند که دین خود را تحریف کردند و از پیام آن روی برتافتند و برای خـود دینی را ابداع نمودند که خداوند به آن دستور نداده بود.

ب – دسته‌ی دوم: بت پرستان عرب و عجم و کسانی که راه و منش آنها را دنبال می کرد.

قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دو اصل بزرگ تمامی امتها را در کفر گرد هم می آورد:

أ – اصل اول: کفر به خدا.

ب – اصل دوم: ابداع و به وجود آوردن آنچه که خدا بدان اجازه نداده بود. [۱]

پیامبران (علیهم الصلاة و السلام) با قوم خویش بـه مجادلـه پرداختنـد و آنهـا را از پرسـتش غیـر خـدا ترساندند و برای آنها توضیح دادند که آن بتها استحقاق پرستش را ندارند زیرا آنها نمـی تواننـد ببیننـد و بشنوند و هیچ گونه نیازی را برطرف نمایند.

تعصب برای آنچه که آبا و اجداد بر آن بوده‌اند از بزرگترین چیزهایی بوده که انسـان را از پـذیرش حـق بازداشته است، نظر به اینکه کفار به این صورت به پیامبران خود جواب می دادند:

﴿إِنَّا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾﴾ الزخرف: ۲۳ ترجمه: گفتندما پدران خـود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپریم.

رحمت خداوند برای بندگانش به وسیله‌ی رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم.

---

[۱] " الرسالة " ۱۲/۸ .

شافعی رحمه الله می گوید:

هنگامی که موقع مقرر فرا رسید حکم خدا به حقیقت پیوست و بعد از اینکه گناه و معصیتی که بدان راضی نبود افق را در بر گرفته بود دین منتخب خویش را اظهار نمود. [۱]

پس به رحمت خویش درهای آسمانها را باز کرد و حکم خود را نازل گرداند همچنانکه مدام حکم خدا در قرنهای گذشته هم نازل می گشت، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ﴿ كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ﴾ البقرة: ۲۱۳ مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت.

بحث سوم: فضایل پیامبرما ن محمد صلی الله علیه وآله وسلم

شافعی رحمه الله می گوید:

---

[۱] خداوند می فرماید: ﴿ هُوَ ٱلَّذِى بَعَثَ فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾ ﴾ الجمعة: ۲ ترجمه: اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

و در حدیث آمده (من بندگانم را خلق کردم در حالی که تمامی آنها پاک و حنیف بودند ، اما شیاطین به سوی آنها رفتند و آنها را از دینشان دور نمودند و آنچه بر آنها حلال کرده بودم بر آنها حرام گرداندند و به آنها دستور دادند که برای من شرکائی قرار دهند که بدان اجازه نداده بودم . و خداوند به اهل زمین نگاه کرد پس بجز قسمتی از اهل کتاب همه‌ی عرب و عجم را زشت و ناهنجار شمرد .) مسلم ۴/ ۲۱۹۷ .

پیامبر ﷺ فرد منتخب خداوند است که او را برای وحی و رسالت خویش انتخاب[۱] کرد و با گشودن در رحمتش (۲) او را بر تمام مخلوقات برتری داد، و آخرین پیام رحمت خویش را برای بشر به وسیله‌ی او

---

[۱] در حدیث آمده که واثله بن اسقع می گوید: شنیدم که پیامبر ﷺ می گفت: خداوند کنانه را از فرزندان اسماعیل انتخاب کرد و از فرزندان کنانه قریش را انتخاب کرد و از میان قریش بنی هاشم را انتخاب کرد و در میان بنی هاشم مرا برگزید) مسلم ۱۷۸۲/۴ .

و در روایت دیگری ابوهریره – رضی الله عنه – نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود: من در بهترین قرن از قرنها از زمان آدم فرستاده شده ام. رواه البخاری ۱۳۰۵/۳ شماره۲۳۶۴.

[۲] مثل اینکه مراد ایشان قول خداوند است که می فرماید: ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٦﴾ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ الأعراف: ١٥٦ – ١٥٧ ترجمه: و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند مقرر می‌دارم * همانا که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند پیروی می‌کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد .

و از جمله احادیثی که بر این معنی دلالت می کند:

حدیث جابر بن عبدالله – رضی الله عنهما – : پیامبر ﷺ فرمود: اعطیت خمسا لم یعط ..... پنج چیز به من داده شده که به هیچ کدام از پیامبران قبلاز من داده نشده است: به اندازه‌ی طول یک ماه راه دشمن از من می ترسد ، تمام زمین برای من به عنوان مسجد قرار داده شده پس هر کدام از امت من در هر جای زمین نماز بگذارد نمازش صحیح است ، و غنایم جنگی برای من حلال شده در حالی که برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده است ، و شفاعت هم به من عطا شده است ، و هر کدام از پیامبران قبل از من به سوی یک قوم و ملت خاص فرستاده می شدند اما من به سوی تمام مردم به طور عموم فرستاده شده‌ام) بخاری ۱۲۸/۱ .

و در روایت دیگری ابوهریره – رضی الله عنه – نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود: با شش چیز بر سایر پیامبران برتری داده شده‌ام: الفاظ رسا به من داده شده است ، ترس و هراس را در روحیه‌ی دشمن نسبت به من ایجاد کرده است ، و غنایم جنگی برای من حلال شده است ، و تمام زمین برای من به عنوان مسجد قرار داده شده ، و به سوی تمام مردم به طور عموم فرستاده شده‌ام و پیامبران با من به پایان رسیدند .) مسلم ۳۷۱/۱ .

(۱) به پایان رساند، و آنچه او بدان فرستاده شده بود تمام برنامه‌های پیامبران پیشین را فرا گرفته بود (۲) (۳).

و در دنیا نام او را همراه نام خویش رفعت بخشیده است (٤) و در قیامت کسی است که شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود (٥)

---

[۱] خداوند متعال می فرماید: ﴿ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ﴾ الأحزاب: ٤٠ ترجمه: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است .

و از ابوهریره – رضی الله عنه – نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود: وضع من با پیامبران پیشین شباهت به وضع کسی دارد که ساختمان بسیار زیبا و قشنگی را بسازد ولی در گوشه‌ای از آن جای یک آجر خالی و ناقص باشد وقتی که مردم به دور این ساختمان زیبا دور می زنند از زیبایی آن تعجب می نمایند ، می گویند: چرا جای این آجر خالی است ؟! من به منزله‌ی همان آجری هستم که آن ساختمان را تکمیل می نماید و من آخر پیامبران هستم .

[۲] خداوند می فرماید: ﴿ وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ﴾ سبأ: ۲۸ ترجمه: و ما تو را جز [به سمت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم . و در احادیثی که بیان داشتیم همین مفاهیم به واضح دیده می شد (مسلم ۳۷۱/۱)

۳ " الرسالة " ۱۲ .

٤ شافعی – رحمه الله – در اینجا اشاره می کند به آیه‌ی ﴿ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾ ﴾ الشرح: ٤ ترجمه: و نامت را برای تو بلند گردانیدیم .

شافعی به سند خویش از مجاهد نقل می کند که در مورد آیه‌ی فوق گفته است: خداوند فرموده است: ای محمد نام من برده نمی شود مگر اینکه نام شما هم ذکر می شود (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله)

شافعی رحمه الله می گوید: مراد این است که هنگام ایمان آوردن و برخاستن اذان نام پیامبر همراه نام خدا ذکر می شود و ممکن است نام او هنگام تلاوت قرآن و انجام عملی صالح و دوری از معصیت ذکر شود . " الرسالة " ۱۶ .

بیهقی در " الدلائل " از قتاده نقل می کند که فرموده است: خداوند نام پیامبر ﷺ را در دنیا و آخرت بلند کرده است ، زیرا هر خطیب و گواهی دهنده و موذنی ندا سر می دهند و می گویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) دلائل النبوة ۷/ ۶۳ ، الدر المنثور ۵۴۸/۸– ۵۵۰ .

٥ همین نکته در حدیث مشهور در مورد شفاعت آمده است (پس نزد من می آیند ، من هم آنگاه می روم ، و از پروردگارم اجازه می خواهم ، به من اجازه داده می شود ، هنگامی که پروردگارم را می بینم در برابر او به سجده در می آیم ، تا هر اندازه که خدا بخواهد در حالت سجده باقی می مانم ، سپس خداوند می فرماید: ای محمد ! سرت را از سجده بردار ، هر چه می خواهی درخواست کن ، خواسته‌هایت پذیرفته می شود و شفاعت کن شفاعتت قبول خواهد شد) بخاری ۲۶۹۷/۶ ، مسلم ۱۷۵/۱– ۱۸۷ .

(۱) و او پاکترین نفس بشر است (۲) و جامع تمامی اخلاقی است که خداوند برای دین و دنیا بدان راضی است (۳) و دارای بهترین دودمان و قبیله است (٤)

این شخصیت والا عبارت است از محمد بنده و فرستاده‌ی خدا (٥)

و در حدیث ابوهریره – رضی الله عنه – آمده که پیامبر ﷺ فرمود: در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم و نخستین کسی هستم که از قبر بیرون آورده می شود، و نخستین شافع هستم و نخستین کسی هستم که شفاعتش پذیرفته می شود .) مسلم ۱۷۸۲/۴

۱ " الرسالة " ۱۲-۱۳ .

۲ در صحیح مسلم باب برتری پیامبر ما ﷺ بر تمام خلایق

و امام مسلم به سند خویش از ابوهریره نقل می کند که گفته پیامبر ﷺ فرمود: (انا سید ولد آدم یوم القیامة ... در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم) مسلم ۴/ ۱۷۸۲ ، ترمذی ۳۷۰/۴ ، ابوداود ۴۶۷۳ و علت اینکه سید بودنش را تنها به روز قیامت منحصر می کند این است که سیادت وارزشمندی آن در روز قیامت ظاهر می شود و کسی که در آن روز بزرگ جلوه داده شود بزرگ بودن او در جاهای دیگر از باب اولی است .

۳ نصوصی که بر زیبایی اخلاق پیامبر ﷺ دلالت می کنند در واقع بسیار فراوان هستند ، از جمله قول خداوند که می فرماید: ﴿ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾ ﴾القلم: ٤ ترجمه:و راستی که تو را خویی والاست . و از جمله حدیث انس که می گوید: اخلاق پیامبر ﷺ از همه زیباتر و نیکوتر بود .) دلائل النبوة " نوشته‌ی بیهقی ۳۱۲/۱ ، و هنگامی که از عائشه سوال می شود که اخلاق پیامبر چگونه بود ؟ در جواب گفت: اخلاق پیامبر عبارت بود از همان اخلاقی که قرآن از آن بحث می کند) مسلم ۵۱۲/۱ . به محاضره شیخ عبدالمحسن العباد در مورد اخلاق پیامبر ﷺ) مراجعه شود .

۴) فضل و بزرگی خاندان پیامبر ﷺ چیزی است واضح و روشن ، ایشان از طایفه‌ی هاشم و از قبیله‌ی قریش هستند و دارای دودمانی بزرگتر از تمام مردم میباشند .

در صحیح مسلم از حدیث واثله بن اسقع آمده که می گوید از پیامبر ﷺ شنیدم که می گفت:: ان الله اصطفی کنانة ..... خداوند کنانه را از فرزندان اسماعیل انتخاب کرد و از فرزندان کنانه قریش را انتخاب کرد و از میان قریش بنی هاشم را انتخاب کرد و در میان بنی هاشم مرا برگزید) مسلم ۱۷۸۲/۴ ، زادالمعاد ۷۱/۱ .

۵ بنده و فرستاده‌ی خدا: در این عبارت دور بودن امام شافعی – رحمه الله – از بدعت و افراط در ذات پیامبر ﷺ ملاحظه می شود ، زیرا ایشان تنها با کلماتی از پیامبر ﷺ تمجید نمودند که برای آن بزرگوار به اثبات رسیده است سپس تمجید را با بیان مقام حقیقی او نزد خدا به پایان رساند که محمد بنده خدا است تا مقام او را بسیار بلند نکرده باشد و و به دنبال آن گفت محمد فرستاده‌ی خدا است تا از مقام او نکاهیده باشد ، و در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرمود: (در مدح من مبالغه و زیاده روی نکنید ، آنگونه که نصرانیان در مدح عیسی بن مریم مبالغه و زیاده روی کرده‌اند ، بدون شک من یکی از بندگان خدایم ، پس بگوئید او بنده خدا و رسول خدا است) .بخاری .

ابن ابی العز حنفی در شرح عقیده طحاوی ۱۴۹ می گوید:

﴿ لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ ﴾ التوبة: ١٢٨ ترجمه: قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار استشما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.

و می فرماید: ﴿ لِّتُنذِرَ أُمَّ ٱلْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ﴾ الشوری: ٧ ترجمه: تا [مردم] مکه و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی .

و می فرماید: ﴿ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ ﴾ الشعراء: ٢١٤ ترجمه: و خویشان نزدیکت را هشدار ده.

و می فرماید: ﴿ وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ الزخرف: ٤٤ ترجمه: و به راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است و به زودی [در مورد آن] پرسیده خواهید شد .

سپس شافعی رحمه الله به سند خویش از مجاهد رحمه الله در مورد آیه‌ی ﴿ وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾ الزخرف: ٤٤ نقل می کند که گفته است: گفته می شود: مردها از چه کسانی هستند ؟ جواب داده می شود: از عرب هستند. گفته می شود: از کدام عرب؟ پاسخ داده می شود: از قریش) (١)

بدان که به کمال رسیدن مخلوقات در گرو تحقق بخشیدن به بندگی برای خداوند است ، و بنده هر اندازه بیشتر برای تحقق بندگی تلاش نماید کمال او بیشتر می شود و درجه او فزونی می یابد و هر کس گمان برد که بنده به وجهی از بندگی بیرون می آید و بیرون رفتن از بندگی برای انسان مایه‌ی کمال است او از گمراه ترین مردم به حساب می آید و مردم را گمراه می کند ، خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۗ سُبْحَٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ ﴾ الأنبياء: ٢٦ ترجمه: و گفتند [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده منزه است او بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند . همراه با بسیاری از آیات دیگر ، و خداوند پیامبر خویش را در بزرگترین مقام به اسم عبد ذکر کرده است ﴿ سُبْحَٰنَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ ﴾ الإسراء: ١ و ﴿ وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبْدُ ٱللَّهِ يَدْعُوهُ ﴾ الجن: ١٩ و ﴿ فَأَوْحَىٰٓ إِلَىٰ عَبْدِهِۦ مَآ أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾ ﴾ النجم: ١٠ و ﴿ وَإِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا ﴾ البقرة: ٢٣ و با این ویژگی در دنیا و آخرت استحقاق تقدیم بر مردم را کسب کرد ، و به همین خاطر در روز قیامت وقتی که بعد از انبیا (علیهم الصلاة و السلام) از مسیح عليه السلام طلب شفاعت می شود می گوید: به سوی محمد بروید ، زیرا او کسی است که خداوند از گناهان گذشته و آینده‌اش درگذشته است) متفق علیه .

پس با تکمیل کردن بندگی برای خدا این مقام و مرتبه برای او حصول پیدا کرد .

[١]) تفسیر طبری ٧٦/٢٥ ، شعب بیهقی حدیث شماره ٢٢ از شعبه چهارده ، الدر المنثور ٣٨٠/٧ .

و طبرانی در " الکبیر ٢٥٦/٢ " و ابن جریر در " التفسیر ٤٦/١١ " از ابن عباس – رضی الله عنه – در مورد آیه‌ی فوق روایت کرده‌اند که گفته است: این آیه برای شما و قومت شرف و بزرگی است .

شافعی می گوید: آنچه مجاهد در این مورد بیان داشته در آیه واضح و روشن دیده می شود به طوری که نیازی به تفسیر ندارد.

خداوند سبحان در انذار و بیم دهی قوم و خاندان نزدیک پیامبر ﷺ را تخصیص داد و بعد از آنها تمام مردم را بدان احاطه داد و با قرآن ذکر پیامبر ﷺ را رفعت بخشید سپس آنگاه که پیامبر ﷺ را مبعوث نمود قوم او را برگزید.

پس فرمود: ﴿ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ ﴾الشعراء: ٢١٤ ترجمه: و خویشان نزدیکت را هشدار ده و برخی از مفسرین قرآن گفته‌اند: پیامبر ﷺ فرمود: ای فرزندان عبدمناف خداوند مرا فرستاد تا خویشاوندان نزدیکم را هشدار دهم و شما خویشان نزدیک من هستید. (۱) (۲)

شافعی می گوید: خداوند رحمت خویش را بر محمد نازل گرداند هر اندازه ذکر کنندگان نام او را ذکر کنند و غافلین از ذکر نام او غافل بمانند و بزرگترین و بیشترین و پاکترین صلواتی که بر اولین و آخرین

الدر المنثور ۳۸۰/۷

[۱]) شیخ احمد شاکر رحمه الله می گوید: (این حدیث را با این لفظ از هیچ کتابی از کتب سنت نیافتم و به گمان من این حدیث از جمله‌ی تعبیرات شافعی است و برخی از مفسرین قرآن گفته‌اند که این عبارت حدیثی نیست که با اسناد نزد او روایت شده باشد ، بلکه از جمله‌ی احادیثی است که بر زبان مفسرین نقل می شود همانند آن احادیثی که در کتب فقه و اصول بر زبان فقها و اصولیون نقل می شود واهل علم به حدیث بسیاری از این نوع احادیث را نمی شناسند

آری بخاری و مسلم و کسانی دیگر نیز حدیث ابو هریره را روایت کرده‌اند که می گوید: وقتی که خداوند آیه‌ی ﴿ وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ ﴾الشعراء: ۲۱۴ را نازل کرد پیامبر ﷺ بلند شد و فرمود: ای جماعت قریش ! نفس و جان خودتان را باز خرید نمایید و آن را نجات دهید ، من نمی توانم به هیچ وجه شما را از خدا بی نیاز نمایم ، ای طایفه‌ی عبدمناف ! من نمی توانم بدون خواست خدا به شما سودی برسانم ، ای عباس بن عبدالمطلب من نمی توانم برای تو فایده‌ای داشته باشم) مسلم ۷۶/۱ . فتح الباری ۳۷۶/۸ ، الدر المنثور ۹۵/۵-۹۸ .

اما در هیچ کدام از این گونه روایتها چیزی دیده نمی شود که موافق آن لفظ باشد که پیامبر ﷺ به آنها گفته باشد (و شما خویشان نزدیک من هستید)

" الرساله " حاشیه صفحه‌ی ۱۵ .

[۲]) " الرساله " ۱۳- ۱۵ و این قسمت از کلام شافعی رحمه الله بیان و توضیحی است برای بزرگی و عظمت منت خداوند بر بندگانش به طور عموم و بر عرب و قریش به طور خصوص به بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنگاه که آنها را بعد از گمراهی و ضلالت به وسیله‌ی او هدایت داد و بعد از فقر آنها را به وسیله‌ی او توانگر گرداند و بعد از ذلت به آنها عزت بخشید .

مخلوق خویش می فرستد شامل حال او گرداند و ما و شما را با فرستادن صلوات بر او پاک تر (١) از هر کدام از امت محمد ﷺ گرداند که بر او صلوات و رحمت و برکت می فرستد . (٢)

شافعی می گوید: خدا از جانب ما بزرگترین پاداش خود را بر پیامبر ما ارزانی بخشد که به فرستادگانش در برابر کسانی که به سوی آنها فرستاده شده می دهد، خداوند به وسیله‌ی او ما را از هلاکت نجات بخشید و ما را در ردیف بهترین امتی که برای مردم بیرون آمده‌اند قرار داد (٣)

---

١) این گونه توسل یکی از انواع توسل مشروع است که عبارت است از کمک گرفتن از خدا به وسیله‌ی عمل صالح ، و کتاب و سنت بر مشروعیت کمک گرفتن به وسیله‌ی عمل صالح دلالت می کنند ، از جمله:

خداوند می فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٦﴾﴾ آل عمران: ١٦ همان ترجمه: کسانی که می‌گویند پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار > .

و می فرماید: ﴿رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٥٣﴾﴾ آل عمران: ٥٣ ترجمه: پروردگارا به آنچه نازل کردی گرویدیم و فرستاده[ات] را پیروی کردیم پس ما را در زمره گواهان بنویس

و می فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَٰهِـۧمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾﴾ البقرة: ١٢٧ ترجمه: و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه [کعبه] را بالا می‌بردند [می‌گفتند] ای پروردگار ما از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی.

و آیات در رابطه با توسل بسیار فراوان هستند .

و در سنت هم احادیثی امثال حدیث مشهور غار که در بخاری و مسلم و ... آمده و احادیث دیگری نیز ذکر شده‌اند .

اما انواع مشروع دیگر توسل عبارت است از:

طلب یاری از خداوند با توسل به اسما و صفات خداوند .

و طلب یاری از خداوند با توسل به دعای مرد صالح زنده‌ای که توانایی دعا کردن برای شما را دارد .

به کتابهای زیر مراجعه شود: قاعدة جلیلة فی التوسل و الوسیله " نوشته‌ی شیخ الاسلام ، " و التوصل الی حقیقة التوسل " نوشته‌ی محمد نسیب رفاعی ، " التوسل " نوشته‌ی محمد بن ناصر البانی .

٢) " الرساله " ١۶ .

٣) خداوند متعال می فرماید: ﴿وَٱعْتَصِمُوا۟ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا۟ ۚ وَٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَآءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِۦٓ إِخْوَٰنًا وَكُنتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾﴾ آل عمران: ١٠٣ ترجمه: و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت‌خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید .

هر گونه نعمت ظاهری و پنهانی که به ما می رسد و به وسیله‌ی آن نصیبی از دین و دنیا را نایل می شویم و یا اینکه باعث دفع مشکلاتی برای ما در دین و دنیایمان و یا در یکی از آنها می شود حتما محمد ﷺ سبب اساسی به سوی آن خیر و هدایت کننده به سوی آن رشد بوده و مدافعی بوده دربرابر هلاکت و جاهای بدی که مخالف رشد و ترقی بوده‌اند و متذکری بوده در برابر اسبابی که موجب هلاکت می شوند و مدام بر نصیحت و ارشاد و انذار پابرجا بوده است، پس خداوند خیر و برکت خود را بر محمد و آل محمد نازل کن همان گونه که بر ابراهیم و آل ابراهیم نازل کرده‌اید همانا سزاوار ستایش هستی و بزرگواری. (۱) (۲)

و می فرماید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ آل عمران: ۱۱۰ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید به کار پسندیده فرمان می‌دهید و از کار ناپسند بازمی‌دارید و به خدا ایمان دارید .

[۱]) " الرساله " ۱۶-۱۷

[۲]) شافعی رحمه الله اشاره می کند به عظمت فایده‌ی پیروی از پیامبر ﷺ ، به این معنی هر کس به طور کامل از پیامبر ﷺ پیروی نماید در دنیا و آخرت از گمراهی و ضلالت در امان مانده است ، پس هر گونه خیری که برای ما حاصل می شود و هر گونه شری که از ما دفع می شود به سبب پیروی ما از پیامبرمان محمد ﷺ است، و نصوص در رابطه با وجوب چنگ زدن به سنت پیامبر ﷺ و هشدار از به وجود آوردن بدعت بسیار فراوان هستند، بلکه حتی کتابهای جداگانه‌ای در این رشته نگاشته شده‌اند از جمله کتاب " الاعتصام " نوشته‌ی شاطبی و ... ، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾﴾ الأنعام: ۱۵۳ و [بدانید] این است راه راست من پس از آن پیروی کنید و از راه‌ها [ی دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد پیروی مکنید اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است باشد که به تقوا گرایید.

و می فرماید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ المائدة: ۳ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت‌خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم

و پیامبر ﷺ در حدیث عرباض بن ساریه می گوید: حقیقت این است اگر کسی از شما زنده بماند اختلافات زیادی را می بیند ، پس بر شما واجب است که سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من را دنبال کنید ، به آنها چنگ فرا زنید و با دندانهای آسیابتان آنها را محکم بگیرید و بپرهیزید از اینکه امور تازه و نو را به وجود بیاورید ، زیرا هرگونه بدعتی گمراهی است) ترمذی /۲۶۷۶ و گفته حدیثی است حسن و صحیح ، ابوداود / ۶۴۰۷، ابن ماجه /۴۲-۴۴ ، احمد / ۱۲۶/۴ .

و بیهقی به سند خویش از امام شافعی رحمه الله روایت می کند که گفته است: خداوند خطاب به پیامبرش ﷺ فرمود: ﴿ قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ ٱلرُّسُلِ وَمَآ أَدْرِى مَا يُفْعَلُ بِى وَلَا بِكُمْ ﴾ الأحقاف: ۹ بگو من از [میان] پیامبران نودرآمدی نبودم و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد.

سپس خداوند بر پیامبرش ﷺ نازل فرمود که از گناهان گذشته و آینده‌اش درگذشته است، مراد قول خداوند است که فرموده: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۝١ لِّيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ۝٢ ﴾ الفتح: ۱ – ۲

ترجمه: ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی * تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت‌خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند.

یعنی خداوند گناهان پیش از وحی و بعد از وحی او را می بخشد و او را از ارتکاب گناه نگه می دارد، پس خداوند دانسته که پیامبر ﷺ کارهای مورد پسند او را انجام می دهد و اینکه ایشان نخستین شفاعت کننده، شفاعت پذیرفته شده در روز قیامت و سردسته‌ی تمام مخلوقات است. (۱)

---

[۱]) این آیه دلیلی است بر اینکه پیامبر ﷺ چیزی از غیب نمی داند مگر آنچه خداوند به او یاد می دهد، زیرا علم غیب مخصوص خداوند است .

خداوند متعال می فرماید: ﴿ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا ۝٢٦ إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ﴾ الجن: ٢٦ – ٢٧ ترجمه: دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند * جز پیامبری را که از او خشنود باشد .

و می فرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْأَرْحَامِ ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌۢ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝٣٤ ﴾ لقمان: ٣٤ در حقیقت‌خداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحمهاست می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و کسی نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد در حقیقت‌خداست [که] دانای آگاه است .

و خداوند متعال در حین بیان حال پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ ٱلْغَيْبَ لَٱسْتَكْثَرْتُ مِنَ ٱلْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِىَ ٱلسُّوٓءُ ﴾ الأعراف: ۱۸۸ و اگر غیب می‌دانستم قطعا خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید . اما خداوند بر هر کدام از پیامبرانش که بخواهد منت می گذارد و برخی از امور غیبی را به عنوان احترام و تأییدشان به آنها خبر می دهد .

به این دلیل ام المومنین عایشه رضی الله عنها می گوید: و هر کس به شما خبر داد که پیامبر ﷺ غیب را می داند بدان که او دروغ گفته است زیرا خداوند می فرماید: (لا یعلم الغیب الا الله) بخاری: کتاب " التوحید " ۶/ ۲۶۸۷ .

و از جمله غیبهایی که خداوند به پیامبرش خبر داد اینکه خداوند از گناهان گذشته و آینده‌ی او درگذشته است ، و این از جمله‌ی احترام خداوند برای پیامبرش ﷺ است . و به این خاطر است که عیسی در روز قیامت می گوید: به سوی محمد

حقیقتا (۱) از سخنان امام شافعی ظاهر گشت که ایشان پیامبر ما محمد ﷺ را بر تمام خلایق تفضیل می دهد و ایشان به طور صریح این نظر خویش را ابراز داشته است، همچنانکه بیهقی از او روایت می کند که گفته است:

محمد فرستاده‌ی خدا بهترین مخلوق پروردگار جهانیان است.

و مردم با هم اختلاف نظر دارند برخی می گویند پیامبران بهترین مخلوق پروردگار هستند و برخی هم می گویند فرشته‌ها بهترین مخلوق پروردگارند.

و در مورد آدم و محمد هم اختلاف نظر وجود دارد که کدام یک از آنها بزرگتر از دیگری است.

و در مورد بزرگی مکه و مدینه هم با هم اختلاف دارند

شافعی رحمه الله می گوید: مکه بهترین مکان است (۲)

و آنچه شافعی بدان نظر داده است چیزی است که دلایلی بر آن دلالت می کند، همانند قول پیامبر ﷺ که می فرماید: من در روز قیامت سید فرزندان آدم هستم (۳)

اگر گفته شود که این حدیث را چگونه با آن حدیث دیگر جمع می کنید که پیامبر ﷺ فرموده است: مرا بر موسی تفضیل ندهید) (٤)

در پاسخ می گویم: از سبب ورود حدیپ این مسئله فهم می شود، ابوهریره رضی الله عنه می گوید: یک نفر یهودی کالای خود را در بازار عرضه می کند و می خواهد آن را بفروشد، و هنگامی که در برابر چیزی به او می دهند که آن را نمی پسندد و بدان راضی نمی شود می گوید: نه سوگند به کسی که موسی را برای تمام بشر انتخاب کرد به این قیمت راضی نیستم، وقتی که مردی از انصار آن جمله را می شنود سیلی بر او می زند و می گوید: چرا می گویید سوگند به کسی که موسی را برای تمام بشر انتخاب کرده در حالی که پیامبر ﷺمیان ما است، پس آن مرد یهودی خدمت پیامبر ﷺمی رود و می گوید: ای ابوالقاسم من با شما عهد و پیمانی دارم و این در حالی است که فلانی به من سیلی می زند، پیامبر ﷺاو را احضار می

بروید ، زیرا او کسی است که خداوند از گناهان گذشته و آینده‌اش درگذشته است) این کفته‌ها ردی است بر اهل بدعت و خرافات ، آنهایی که گمان می برند اولیاهایشان از همان ابتدا توانایی بر علم غیب دارند و آگاهیهایی بر لوح محفوظ دارند .

۱) البیهقی ۴۲۴/۱ .

۲) مناقب بیهقی ۴۲۲/۱ .

۳ امام مسلم ، کتاب " الفضائل " ۱۷۸۲/۴ .

٤ بخاری ۱۲۵۱/۳ شماره ۳۲۲۷ ، مسلم ۱۷۴۳/۴ شماره ۲۳۷۳ .

کند و می پرسد: چرا به او سیلی زده‌اید ؟ گفت: ای رسول خدا ! ایشان در حالی که شما میان ما هستی می گوید: سوگند به کسی که موسی را برای تمام بشر انتخاب کرده، پیامبر ﷺ طوری ناراحت می شود که ناراحتی از صورتش نمایان می شود سپس می گوید: میان پیامبران تفضیل و برتری را قرار ندهید .

از این حدیث سبب نهی پیامبر ﷺ از تفضیل و برتری قرار دادن میان پیامبران (علیهم الصلاة و السلام) فهمیده می شود که عبارت است از اینکه اگر برتر شماردن میان پیامبران از روی تعصب باشد و یا اینکه از باب تفضیل به اسم خاص باشد کاری است که پیامبر از آن نهی کرده، اما اگر به شیوه‌ی دیگری بود آن جایز است، و می توان گفت: که بنا به دو شرط برتری میان پیامبران جایز است:

شرط نخست: اینکه از روی تعصب و حمیت نباشد.

شرط دوم: اینکه برتری به طور عموم باشد و بدون تخصیص پیامبر معینی صورت گیرد.

زیرا این کار موجب جریحه دار کردن پیامبر مشخصی نمی شود.

اگر گفته شود که برتری شماردن میان پیامبران به دو شرط فوق جایز است پس آن سخن پیامبر ﷺ به چه معنی است که فرموده: (و من نمی گویم که کسی از یونس بن متی برتر است).

و در روایت دیگری (شایسته‌ی هیچ کسی نیست که بگوید من از یونس بن متی برتر هستم).

و در رویت دیگری (هیچ کدام از شما نگوید که من از یونس بن متی برتر هستم).

و در روایت دیگری (شایسته‌ی هیچ پیامبری نیست که بگوید من از یونس بن متی برتر هستم)

و در روایت دیگری (هر کس بگوید من از یونس بن متی برتر هستم دروغ گفته است)

پاسخ:

این احادیث بر عموم دلالت می کنند یعنی شایسته‌ی هیچ کسی نیست که بگوید من از یونس بن متی برتر هستم.

و سبب اینکه پیامبر ﷺ تنها به یونس علیه السلام اشاره کرده به این خاطر است که یونس (علیه السلام) مرتکب گناه شده است و پیامبر ﷺ به طور کامل بندگی را سپری نمود و مرتکب گناهی نشد، پس ترسید از اینکه مبادا کسی گمان برد پیامبر ﷺ از یونس بزرگتر است، زیرا پیامبر مرتکب گناهی چنان نشد که مستوجب سرزنش و توبیخ خداوند شود و از آن گناه طلب مغفرت از خداوند نماید، زیرا فضل یونس به نبوت و پیامبری بزرگ و عظیم است و اما گناهی که مرتکب آن شد از خداوند خواست که او را ببخشد و خداوند هم او را بخشید. (١)

---

[١] به کتاب " شرح العقیدة الطحاویة " ١٦٢-١٦٤ نگاه کنید .

و اما سخن پیامبر ﷺکه فرمود: (هر کس بگوید که من از یونس بن متی برتر هستم دروغ گفته است) با وجود اینکه پیامبر ﷺ بزرگتر از تمام پیامبران (علیهم الصلاة و السلام) است، در پاسخ آن می گوییم: پیامبر ﷺ بهترین مردم است اما برتری شماردن به اسم چیزی است که از آن نهی شده و ممکن نیست که پیامبر آن را بگوید در حالی که خود از آن نهی نموده، و این همانند قول خداوند است که فرموده: ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ الزمر: ٦٥ ترجمه:اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد.

با وجود اینکه پیامبر ﷺ معصوم از شرک است، پس وعده و وعید در اینجا برای توضیح سرنوشت کردار است و هر کس این کار را انجام دهد او دروغگو است. (١)

و ابن قتیبه رحمه الله گفته است:

میان این احادیث هیچ گونه اختلاف و تناقضی وجود ندارد، زیرا ایشان هنگامی که می گوید (در روز قیامت من سید فرزندان آدم هستم) می خواهد بگوید که من در آن روز شهید و شافع برای امتم هستم، و هنگامی که می گوید: (مرا بر یونس بن متی تفضیل ندهید) می خواهد راه تواضع و فروتنی را بپیماید. (٢)

اگر کسی بگوید: پیامبر ﷺ در جواب آن شخصی که گفت ای بهترین آفریده شده ! فرمود: بهترین آفریده شده ابراهیم است. ودر جواب آن شخص دیگری که گفت: ای سید ما! فرمود سید خدا است. این سخن به چه معنی است: می گوییم:

این از جمله‌ی تواضع های پیامبر ﷺ و حرص و تقلاهای آن بزرگوار بر امتش است که خواسته هر گونه راهی را بر امتش ببندد که منجر به افراط و تجاوز از حد آنها در مورد او بشود.

و آنچه در مورد موسی و یونس گفته می شود در مورد آدم و سایر پیامبرها گفته می شود.

اما در مورد مسأله‌ی برتری شماردن میان پیامبران و فرشته ها علما با هم اختلاف نظر دارند و این اختلافی است که فاقد هر گونه ارزش و فایده‌ای است، ولیکن بدون اینکه متعرض هیچ گونه اختلافی شوم سخن ابن ابی العز حنفی را نقل می کنم که در این مسئله بسیار مفید و با ارزش است.

---

[١] فتح الباری ٤٥٢/٦

[٢] تأویل مختلف الحدیث ١١٦ .

ابن ابی العز حنفی می گوید: مردم در مورد برتری شماردن میان صالحین و فرشته‌ها سخن رانده‌اند و نظریه‌ی برتری دادن پیامبران و صالحین بر فرشته‌ها به اهل سنت و برتری دادن فرشته‌ها بر پیامبران و صالحین نسبت داده می شود.

و پیروان اشعری در این مورد دو دسته هستند: برخی از آنها پیامبران و صالحین را تفضیل می دهند، و برخی هم در این مسئله توقف می کنند و هیچ سخنی را ارائه نمی دهند، و از برخی از آنها نقل شده که به تفضیل فرشته‌ها میل داشته‌اند، و همین نظریه از غیر آنها از اهل سنت و برخی از صوفیها نقل شده است.

و شیعه گفته‌اند: جمیع ائمه از جمیع فرشته‌ها برتر هستند.

و برخی از مردم در این مورد توضیحات دیگری را ارائه می دهند.

و هیچ صاحب نظری نگفته است که فرشته از برخی پیامبران نه همه‌ی آنها برتر هستند .

حنفی می گوید: در واقع از سخن راندن در این مسأله به میل و رغبت هستم زیرا حامل ارزش و فایده چندانی نیست و از آنچه که عنایت انسان هم بدان بستگی ندارد نزدیک است (من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه } (١)

از خوبی مسلمانی شخص این است که کارهایی را ترک کند که مورد عنایتش نیست و به کارش نمی آید.

و شیخ ابوجعفر طحاوی رحمه الله نه به صورت نفی و نه به صورت اثبات متعرض این بحث نشده است. و ممکن است به طور عمد سخن راندن از این بحث را ترک کرده باشد.

و امام ابو حنیفه بنا به آنچه در مآل الفتاوی ذکر کرده از پاسخ این سوال توقف نموده است، مسائلی در آن کتاب بحث شده که ابوحنیفه به طور قاطعانه به آنها پاسخ نداده است و از جمله‌ی آنها اعلام تفضیل میان پیامبران (علیهم الصلاة و السلام) و ملائکه است.

آنچه بر ما واجب است این است که به ملائکه و پیامبران ایمان داشته باشیم و بر ما واجب نیست که معتقد باشیم کدام یک از آنها بر دیگری برتر است، زیرا اگر این کار فر ما واجب می بود حتما آن را در نصی برای ما بیان می کرد، خداوند می فرماید: ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾المائدة: ٣ امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.

و می فرماید : ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾﴾مریم: ٦٤ و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است.

---

[1] امام احمد ٢٠١/١ ، ترمذی ٢٣١٧ ، ابن ماجه شماره ٤٠٢٤ .

و هرگز گفته نمی شود که این مسأله مانند سایر مسایل استنباط شده از قرآن و سنت است، زیرا بنا به آنچه انشاءالله بدان اشاره می کنم دلایل در این زمینه همسنگ و همطراز هم هستند.

و اما آنچه مرا به نوشتن این بحث حمل کرد این بود که برخی از افراد جاهل و نادان را می بینم که با سخنان خویش نسبت به ملائکه بی ادبی را نشان می دهند و در هر کویی و برزنی می گویند فرشته‌ی خدمتکار پیامبر ﷺ، و یا اینکه می گویند برخی از ملائکه – مراد ملائکه‌ی موظف در برابر امور بشر – خدمت گذار بنی آدم هستند، و امثال این عبارتهایی که مخالف شریعت و دور از ادب و احترام است اگر بنا بر تعصب و حمیت برای جنسی بر جنس دیگر و کاستن مقام آن جنس باشد.

و این مسأله به هیچ وجهی همانند برتری شمردن میان پیامبران (علیهم الصلاة و السلام) نیست، زیرا در این مورد نص یافت می شود و آن هم قول خداوند است که می فرماید: ﴿تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ البقرة: ٢٥٣ ترجمه: برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم.

و می فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ الإسراء: ٥٥ و در حقیقت بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم.

و خلاصه‌ی کلام اینکه این مسأله جزو مسائل اضافی است به همین خاطر بسیاری از اصولیون تعرض آن نشده‌اند و از آن بحث نرانده‌اند. و خدا بهتر می داند (١)

و همین دست کشیدن و فرو نهادن چیزی است که از سخنان امام شافعی رحمه الله در این مورد فهمیده می شود بعد از اینکه ایشان به طور قطع پیامبرمان محمد ﷺ را بر سایر مخلوقات تفضیل می دهد.

و از جمله احترام و بزرگداشت امام شافعی برای پیامبر ﷺ این است که ایشان از بکارگیری هر گونه کلماتی که عدم تجلیل از آن نمایان می شد خودداری می کرد و آن را نمی پسندید. از همین قبیل است آنچه بیهقی به سند خویش از امام شافعی روایت کرده که فرموده است:

سخن آن مرد را نمی پذیرفت که می گفت: قال الرسول ﷺ (رسول گفت) بلکه به عنوان احترام برای پیامبر ﷺ می گفت: قال رسول الله ﷺ (رسول الله ﷺ گفت) (٢)

زیرا کلمه‌ی رسول عام است و برای هر فرستاده شده‌ای استعمال می شود خواه رسول و فرستاده‌ی خدا باشد یا اینکه فرستاده‌ی دیگری باشد.

---

[١] شرح العقیدة الطحاویه ٣٠١-٣١١ با اختصار

[٢] مناقب بیهقی ٤٢٥/١ .

اما اگر گفته شد رسول خدا، این صفتی است مخصوص پیامبران خدا (علیهم الصلاة و السلام) و از جمله‌ی بزرگداشت پیامبر ﷺ این است که او را به مقام رسالت توصیف نماییم.

و بیهقی از مزنی روایت می کند که گفته: هیچ یک از علما را ندیده‌ام که آن بزرگداشت را برای پیامبر ﷺ به کار برد که شافعی رحمه الله برای آن بزرگوار به کار می برد، زیرا ایشان بسیار زیبا نام او را ذکر می کرد (١)

و امام شافعی در مورد آیاتی که به پیامبر ﷺ داده شده می گفت: (خداوند هیچ گاه چیزی را به پیامبری نداده است مگر اینکه بیشتر از آن را به محمد ﷺ

عمرو می گوید: به شافعی گفتم: خداوند بیشتر از محمد ﷺ را به عیسی (علیه السلام) داده است، زیرا عیسی مرده را زنده می کرد ؟

شافعی گفت: قبل از اینکه برای پیامبر ﷺ منبر بسازند ایشان در کنار تنه‌ای خطبه را ارائه می داد اما هنگامی که خواست بر منبر برود و از تنه جدا شد آن تنه برای پیامبر ﷺ نالید، پس این یعنی اینکه بیشتر از عیسی به پیامبر ما داده شده است. (٢)

و در مناقب رازی می گوید: ناله‌ی تنه بزرگتر از زنده کردن مرده است زیرا همیشه زنده کردن درخت بزرگتر از زنده کردن مرده می باشد. (٣)

---

[١] همان منبع

[٢] همان منبع ٤٢٦/١ .

[٣] مناقب رازی ١٢٩ ، و به مناقب ابن ابی حاتم ٨٢ و الحلیة ١١٦/٩ نگاه کن .

بخش دوم

ایمان به روز آخرت

این بحث هم شامل سه بحث است:

- **بحث اول: فتنه‌ی قبر**
- **بحث دوم: حکم هدیه‌ی اعمال به اموات**
- **بحث سوم: زنده شدن و پیامدهای آن**

بحث اول: فتنه‌ی قبر ونعمتها و عذاب آن

ایمان به غیب یکی از بزرگترین واجبهای انسان مسلمان است، و از جمله‌ی ایمان به غیب این است که به تمام آنچه از خدا و رسول خدا ﷺ در مورد سوال دو فرشته در قبر آمده و آن برکات و عذابی که برای میت به وجود می آید ایمان داشته باشیم.

و اهل سنت و جماعت – خدا مردگانشان را مورد رحمت خویش قرار دهد و زندگانشان را محفوظ نگه دارد – به تمام اینها آنچنانکه نصوص بر آن دلالت می کند ایمان دارند.

طحاوی در عقیده خویش می گوید: و به عذاب قبر برای کسانی که شایسته‌ی آن هستند ایمان داریم و همچنین به سوال منکر و نکیر در قبر در مورد خدا و دین و پیامبر و. .. طبق اخباری که از رسول خدا ﷺ و اصحاب – رضوان الله علیهم – گزارش شده ایمان داریم.

و همچنین ایمان داریم به اینکه قبر باغی از باغهای بهشت و یا اینکه چاهی از چاههای دوزخ است. (١)

و ابن ابی العز حنفی در شرح آن گفته:

در مورد سوال دو فرشته و اثبات برکات وعذاب قبر برای کسانی که شایستگی آن را کسب می کنند اخبار و روایتهای متواتری ذکر شده است، پس واجب است که به مسلم بودن آن اعتقاد و ایمان داشته باشیم و نباید در مورد کیفیت آن بحث کنیم، زیرا عقل نمی تواند بر کیفیت آن اطلاع بیابد، چون در این دنیا هیچ گونه برخوردی با آن ندارد. و شرع هم هیچ گاه در مورد چیزی صحبت نمی کند که عقل آن را محال بداند، اما برخی اوقات از چیزهایی صحبت می کند که عقل را متحیر می گرداند. (٢)

و اهل سنت برای اثبات عذاب و برکات قبر به قرآن و سنت استدلال کرده‌اند. از جمله آیات قرآن

﴿ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوٓاْ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ ﴾ غافر: ٤٥ - ٤٦ پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می‌کردند حمایت فرمود و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت * [اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می‌رسد که] فرعونیان را در سخت‌ترین [انواع] عذاب درآورید.

خداوند در این آیه اعلام داشته که آنها در روز قیامت عذابی سخت تر از عذاب قبلی را می چشند، و به طور قطع آن عذاب مربوط به قبر است، زیرا بسیاری از آنها بدون عذاب دنیوی می میرند، پس این آیه بر اثبات عذاب قبر دلالت می کند. و خداوند متعال می فرماید:

﴿ فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَـٰقُواْ يَوْمَهُمُ ٱلَّذِى فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِى عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْـًٔا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾ ﴾ الطور: ٤٥ - ٤٦

پس بگذارشان تا به آن روزی که در آن بیهوش می‌افتند برسند * روزی که نیرنگشان به هیچ‌وجه به کارشان نیاید و حمایت نیابند * و در حقیقت غیر از این [مجازات] عذابی [دیگر] برای کسانی که ظلم کرده‌اند خواهد بود ولی بیشترشان نمی‌دانند [که آن عذاب چیست].

و ممکن است مراد شکنجه آنها به قتل و چیزهای دیگر در دنیا باشد و یا اینکه مراد عذاب آنها در برزخ باشد و ظاهرا این دومی روشن تر است، زیرا بسیاری از آنها مرده‌اند و در دنیا شکنجه نشدند، و ممکن

---

[١] شرح العقيدة الطحاوية ٣٩٦

[٢] همان مصدر ٣٩٩.

است مراد از آیه عام تر از این باشد و آن هم عبارت است از اینکه هر کس از آنها بمیرد در قبر عذاب داده می شود و هر کس از آنها باقی بماند در دنیا با قتل و چیزهای دیگر شکنجه داده می شوند، پس این هشداری برای عذاب آنها در دنیا و برزخ است.

و از جمله‌ی سنت:

حدیث انس – رضی الله عنه – است که می گوید پیامبر ﷺ فرمود: ان العبد اذا وضع فی قبره . ..... وقتی بنده ای می میرد و در قبرش گذاشته می شود و نزدیکانش بعد از دفنش بر می گردند، این مرده هنوز صدای کفشهای آنان را می شنود که دو فرشته بر او نازل می شوند و او را در گورش بلند می کنند و می نشانند، به او می گویند: تو درباره‌ی محمد ﷺ چه می گویی ؟ اگر با ایمان باشد می گوید: شهادت می دهم که محمد عبد خدا و رسول خدا است. فرشتگان به این انسان با ایمان می گویند: جای خودت را در دوزخ نگاه کن ولی چون ایمان اورده‌اید خداوند آن را با جایی در بهشت عوض کرد، و هر دو جا را به او نشان می دهند.

پیامبر ﷺ فرمود: اما کافر و منافق آن دو فرشته به آنها می گویند: تو در مورد آن مرد چه می گویی ؟ می گوید: نمی دانم ! آنچه مردم می گفتند من هم می گفتم. پس به او می گویند: نه چیزی می دانی و نه چیزی را تلاوت کردی، سپس با چکشی میان دو گوش او را می زنند، پس او نعره‌ای چنان می کشد که غیر از جن و انس همه‌ی آنچه بر پشت زمین است صدای او را می شنوند (١)

و حدیث مشهور براء بن عازب که می گوید:

در بقیع غرقد همراه جنازه‌ای بودیم که پیامبر ﷺ نزد ما آمد و بعد از اینکه او نشست ما هم پیرامون او نشستیم و هنگامی که برای آن جنازه قبر می کندند چنان بی سروصدا بودیم مثل اینکه پرنده بر سر ما نشسته بود، پیامبر در آن لحظه سه مرتبه پشت سر هم فرمود: اعوذ بالله من عذاب القبر. ....

پناه بر خدا از عذاب قبر، سپس فرمود: روح او به جسدش بازگردانده می شود و بعد از آن دو فرشته نزد او می آیند و او را می نشانند، سپس به او می گویند: پروردگار شما چه کسی است ؟ می گوید: پروردگار من الله است. می گویند: دین شما چه دینی است ؟ می گوید: دین من اسلام است. می گویند: آن مردی که میان شما مبعوث شد چه کسی بود ؟ می گوید: او فرستاده‌ی خدا بود. می گویند: چه عملی دارید ؟ می گوید: کتاب خدا را خواندم و به آن ایمان آوردم و آن را تصدیق کردم، سپس یک منادی از آسمان ندا سر می دهد و می گوید: بنده‌ی من راست گفت، پس جای او را از بهشت سامان دهید و آن را

---

[١] بخاری در کتاب " الجنائز " ٤٦٣/١ ، مسلم در کتاب " الجنی و نعیمها " ٢٢٠٠/٤ .

بیارایید و دری به سوی بهشت را بر او باز نمایید، بعد از آن بوی پاک بهشت بـر او مـی وزد و تـا چشـم توانایی دیدن را داشته باشد قبرش را می گشایند. پیامبر ﷺ فرمود: سپس مردی زیبارو و زیبا اندام بـا بویی پاک نزد او می آید و می گوید: مژده باد شما را به آنچه که تو را خوشحال می کند این همان روزی است که به شما وعده داده می شد، به او می گوید: شما چه کسی هستی که صورتت بیانگر خیـر و نیکـی است ؟ در پاسخ می گوید: من همان کردار صالح شما هستم. پس می گوید: پروردگـارا قیامـت را برپـا کن تا به سوی خویشاوندانم بازگردم.

اما کافر روح او به لاشه‌اش بازگردانده می شود و بعد از آن دو فرشـته نـزد او مـی آینـد و او را مـی نشانند، سپس به او می گویند: پروردگار شما چه کسی است ؟ می گوید: هاه هاه چیزی نمی دانم. بـه او می گویند: آن مردی که میان شما مبعوث شد چه کسی بود ؟ می گوید: هاه هاه نمی دانم. ، سـپس یـک منادی از آسمان ندا سر می دهد و می گوید: دروغ گفت، پس جای او را ازآتش سامان دهید و آن را با آتش بیارایید و

دری به سوی آتش را بر او باز نمایید، سپس باد گرم و سوزان آتش بر او می وزد و قبر بر او چنان تنگ می شود که استخوانهایش در هم آمیخته می شوند. (۱)

و به اثبات رسیده که پیامبر ﷺ به ما دستور می داد که از عذاب قبر پناه بجوییم، و ایـن بـر وجـود آن دلالت می کند. – خدا ما را از آن پناه دهد –

و احادیثی که به برکات و عذاب قبر برای شایستگان آن تصریح می کنند بسیار فراوان هستند وبرخـی از علما تألیفات جداگانه‌ای در این مورد ارائه داده‌اند.

عقیده‌ی امام شافعی رحمه الله در مورد فتنه‌ی قبر و نعمتهای و عذاب آن

[۱] امام احمد ۲۸۷/۴– ۲۸۸ ، ابوداود ۴۷۵۳ ، نسائی ۱۰۱/۴ ، ابن ماجه ۴۲۶۹ و کسانی دیگر هم این حدیث را روایت کرده‌اند ، و اسناد آن هم صحیح است همچنانکه بسیاری از علما آن را ذکر کرده‌اند ، از جمله شیخ الاسلام ابن تیمته در " الفتاوی ۲۹۰/۴ ، و ابن قیم در " الروح " ۶۸ و قرطبی در " التذکرة " ۱۱۹ . و کتاب " اهوال القبور " نوشته‌ی ابن رجب ۳۸–۳۹ را مطالعه کن .

از امام شافعی نقل شده که ایشان به سوال دو فرشته و برکات و عذاب قبر ایمان داشته است. بیهقی به سند خویش از امام شافعی رحمه الله روایت می کند که گفته است: . .. و اینکه عذاب قبر و سوال کردن از اهل قبر حقیقت دارد. (١)

و دعای امام شافعی در نماز بر جنازه دلیلی است بر اینکه مذهب ایشان به فتنه‌ی قبر و عذاب آن اعتقاد دارد.

ایشان در کتاب " الجنائز " در دعا کردن برای میت می گوید: خدایا این بنده‌ی شما و فرزند بنده‌ی شما است از میان شادی و وسعت و دوستان و محبوبان دنیاییش به سوی تاریکی قبر و آنچه در آن به او می رسد خارج شده است و ایشان گواهی می داد که بجز الله هیچ اله و فریاد رس دیگری وجود ندارد و محمد عبد و رسول شما است و شما به حال او آگاهتر هستی. خدایا نزد شما آمده و شما بهترین مهمان نواز هستی و به رحمت شما نیازمند است و شما از عذاب او بی نیاز هستی و ما به عنوان کسی که به شما عشق می ورزد نزد شما آمده‌ایم در حالی که برای او شفاعت می کنیم، خداوندا اگر این بنده نیکو کار بوده به نیکوهای او بیفزا و اگر گناهکار بوده از گناهان او درگذر و او را به رحمت و رضایت خویش برسان واز فتنه و عذاب قبر او را محفوظ بدار و قبرش را بگشا و زمین را از راست و چپش دور گردان و او را به رحمت خود برسان یعنی امین بودن از عذاب تا روزی که او را به‌سوی بهشت زنده می کنی ای مهربان ترین مهربانها. (٢)

و در جای دیگر می گوید: و او را از عذاب قبر و هر گونه هراس قیامت محفوظ بدار (٣)

و در روایت بیهقی: و او را از عذاب قبر و هر گونه هراس غیر از قیامت محفوظ بدار. (٤)

این منقولات بر موافقت شافعی رحمه الله برای مذهب سلف در این مسأله دلالت می کند، و مذهب سلف در این مورد را بحث کردیم.

حکم هدیه کردن پاداش اعمال به مردگان

اهل سنت و جماعت اتفاق نظر دارند بر اینکه مردگان به دو صورت از اعمال زندگان بهره‌مند می شوند:

---

[١] " الاعتقاد " بیهقی ٢٥٥- ٢٢٦، ٢٦٢ . و " مناقب الشافعی " نوشته‌ی بیهقی ٤١٥/١-٤١٦ .

[٢] الام ٢٨٢/١ ، مختصر مزنی ٢٨ .

[٣] الام ٢٧١/١ .

[٤] مناقب شافعی ٤١٦/١ .

نخست: آنچه مرده در زمان حیات خود باعث به وجود آمدنش باشد

دوم: اعمال نیکی که افراد صالح به خاطر تقرب به خداوند آن را انجام می دهند و پاداش آن را بـه مـرده هدیه می کند، پس بنا به اختلافی که در برخی از عبادات میان علما وجود این پاداش انشاءالله بـه او مـی رسد دارد. (۱)

قول نخست:

هر گونه تقربی که انسان آن را انجام دهد و پاداش آن را برای مسلمان مرده‌ای هدیه کند جایز اسـت و پاداش آن برای مرده نفع دارد.

و این نظریه مربوط است به امام احمد و ابوحنیفه و دسته‌ای از شاگردان شافعی و کسانی دیگر – رحمهـم الله – (۲).

گفته اند: با توجه به نصوصی در مورد پاداش هدیه‌ی اعمال به میت هر گونه خیری بـه مـرده مـی رسـد. (۳)

قول دوم:

خیر و پاداش اعمال به مرده نمی رسد مگر آنچه دلیلی بر مشروعیت هدیه کردن آن به میت وجود داشـته باشد و آنها هم عبارتند از: دعا، صدقه، حج و عمره.

اما پاداش غیر از اینها به مرده نمی رسد و انجام آنها به نیت هدیه کردن هم مشروع نیست، و ایـن نظریـه سخن مشهور مذهب امام شافعی و امام مالک – رحمهما الله – است. (٤)

دلایل گروه اول:

دسته‌ی اول برای رسیدن پاداش دعا و صدقه به حدیث زیر استدلال کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده است: (إذا ماتَ الْإِنْسانُ إِنْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ الاّ مِنْ ثَلاثَةٍ: الاّ مِنْ صَدَقَةٍ جارِيَةٍ أو وَلَدٍ صالِحٍ يَدْعو لَهُ أوعِلْمٍ ينْتَفعُ بِهِ من بعده) (٥)

---

[۱] شرح العقيدة الطحاوية ۴۵۲ .

[۲] المغنى ۵۶۷/۲ ، المجموع " نوشته‌ی نووی ۵۲۱/۱۵ .

[۳] مجموع الفتاوى ۳۰۹/۲۴– ۳۲۵ .

[۴] شرح العقيدة الطحاويه ۴۵۲ ، و المجموع امام نووی ۵۲۱/۱۵ .

[۵] امام مسلم در صحیح خویش این حدیث را از ابوهریره – رضی الله عنه – ۱۲۵۵/۳ روایت کرده است .

وقتی انسان می میرد اعمال او بجز از سه راه قطع می شود: صدقه‌ی جاریه، فرزند صالحی که برای او دعا می کند و یا دانشی که بعد از فوت او مورد استفاده قرار می گیرد.

دلیل دوم:

حدیث عایشه رضی الله عنها است که می گوید مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله ان امی افتلتت نفسها و لم توصی و اظنها لو تکلمت تصدقت افلها اجر ان تصدقت عنها ؟ قال: نعم (۱)مادرم سکته کرد و فورا مرد، عقیده دارم اگر می توانست حرف بزند وصیت به صدقه و احسان می کرد، اگر برایش صدقه و احسان انجام دهم اجر و ثوابش به او می رسد ؟ پیامبر ﷺ فرمود: بله (اجر و ثوابش به او می رسد).

دلیل سوم:

حدیث ابن عباس رضی الله عنه است که می گوید: زنی از جهینه نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: مادرم نذر کرد که به حج برود اما نتونست به حج برود تا اینکه فوت کرد، آیا اگر من برای او حج انجام دهم این فرض از عهده‌ی او خارج می شود ؟

پیامبر ﷺ فرمود: حجی عنها أرأیت لو کان علی امک دین أکنت قاضیته أقضوا الله فالله احق بالوفاء) (۲) به جای او حج را انجام بده، آیا اگر یک بدهی بر مادرت می بود آن را پرداخت می کردی ؟ پس سعی کن بدهی خدا را هم پرداخت کنی، زیرا خداوند بهتر از هر کسی شایسته‌ی این است که با او وفا به وعده شود.

دلیل چهارم:

حدیث عایشه – رضی الله عنها – است که می گوید پیامبر ﷺ فرمود: مَن مات و عَلَیهِ صیامٌ صَامَ عَنهُ وَلیُّهُ (۳) اگر کسی بمیرد وقرض روزه بر او باشد یکی از خویشانش به جای او روزه بگیرد.

و حنفی ها روزه را از این عبادتها استثنا کرده‌اند و گفته‌اند: به جای روزه‌ی میت باید طعام داده شود و روزه به جای مرده جایز نیست، و دلیل آنها حدیث ابن عباس – رضی الله عنه – است که می گوید پیامبر ﷺ فرمود: (لا یصلی احد عن احد و لا یصوم احد عن احد، و لکن یطعم عنه مکان کل یوم مدا من

---

[۱] بخاری در کتاب " الجنائز " ۴۶۷/۱ و مسلم ۱۲۵۴/۳ .

[۲] بخاری در کتاب " الاحصار و جزاء الصید ۶۵۶/۲ – ۶۵۷ .

[۳] بخاری در کتاب " الصیام ۶۹۰/۲ شماره ۱۸۵۱ ، مسلم ۸۰۳/۲ .

حنطة) (۱)هیچ کس به جای کس دیگری نماز را نخواند و هیچ کس به جای کس دیگری روزه نگیرد، اما به جای هر روز مشتی از گندم داده می شود.

گفته‌اند: مسلمانان بر این اجماع نظر دارند که پرداخت بدهی به جای میت اگر از جانب یک فرد اجنبی و از غیر میراث هم باشد موجب ساقط شدن بدهی از ذمه‌ی میت می شود، و حدیث ابی قتاده بر این دلالت دارد که ضامن دو دینار برای مرده‌ای شد و هنگامی که آنها را پرداخت کرد پیامبر ﷺ فرمود: **(الآن بردت جلدته)** (۲) اکنون لاشه‌ی او سرد شد.

و تمام اینها بر قواعد شرع جاری است و این قیاسی محض است، در حقیقت پاداش حق کارگر است پس هرگاه آن را به برادر مسلمان خود بخشید از این کار منع نمی شود همچنانکه ازبخشیدن مالش در زمان حیات خود و تبرئه‌ی او از مالش بعد از اینکه وفات می کند منع نمی شود، و شارع بنا بر رسیدن پاداش روزه رسیدن پاداش قرائت و امثال آن از عبادتهای بدنی را نیز اعلام داشته است.

این نکته توضیح داده می شود به اینکه روزه‌عبارت است از امتناع نفس همراه با نیت از چیزهایی که موجب شکستن روزه می شوند و شارع بر رسیدن پاداش روزه به میت تصریح نموده است، پس چگونه پاداش قرائتی که هم عمل است و هم نیت به مرده نمی رسد. (۳)

دلایل قول دوم:

پیروان قول دوم برای رسیدن پاداش دعا و صدقه و حج به همان دلایل قبلی که پیروان قول اول ذکر کردند استدلال می نمایند:

شافعی رحمه الله می گوید: سه چیز از اعمال دیگران به میت می رسد: نخست: حجی که به جای او انجام داده می شود، دوم: مالی که به جای او صدقه و یا اینکه در برابر بدهی پرداخت می شود، سوم: دعا.

اما پاداش اعمالی غیر از اینها امثال نماز و روزه برای انجام دهنده‌ی آن است نه برای میت، و برای این نظریه‌ی خود به سنت در مورد حج به طور خاص و عمره هم همانند آن به قیاس استدلال می نماییم و

---

[۱] طحاوی در " مشکل آلآثار " ۱۴۱/۳ این حدیث را از ابن عباس روایت کرده است و سند آن صحیح است ، شرح العقیدة الطحاویة ۴۵۳ .

[۲] حاکم در " المستدرک " خود (۵۸/۲) آن را روایت کرده و گفته است این روایت از نظر سند صحیح است ، و ذهبی هم با او موافقت کرده ، احکام الجنائز " نوشته‌ی: البانی (۱۶)

[۳] الطحاویة ۴۵۴-۴۵۵ ، المغنی ابن قدامه ۵۶۷/۲ . الانصاف ۵۵۸/۲ .

این هم تنها برای حج و عمره‌ی واجب است نه سنت و جایز نیست که فردی به نیابت از دیگری سنت را انجام دهد زیرا اینها اعمالی بدنی هستند؛ اما مال: هر کس حق خداوند از جمله زکات و چیزهایی دیگر بر او واجب شد جایز است فرد دیگری به دستور او آن را پرداخت نماید.

و اما دعا: خداوند بندگان را بدان تشویق کرده و پیامبر ﷺ هم بدان امر کرده، اگر جایز باشد که برای برادر زنده دعا شود پس برای برادر مرده هم جایز است که دعا شود و انشاءالله برکت آن دعا به او می رسد، و رحمت خداوند وسیع و فراوان است برای اینکه پاداش زنده را کامل بدهد و منفعت آن را هم به مرده برساند و ەمچنین هرگاه فردی به جای شخص مرده‌ای صدقه‌ای را انفاق کرد زنده و مرده از برکت آن بهره‌مند می شوند. (۱)پیروان این قول میان عبادتهایی که نیابت در آنها جایز است یعنی عبادتهای مالی و میان عبادتهایی که نیابت در آنها جایز نیست یعنی عبادتهای بدنی قائل به تفاوت هستند، آنها نیابت درعبادتهای مالی و همچنین عبادتهایی که در مورد آنها نص وجود دارد جایز اعلام داشته‌اند و غیر از آنها را غیر جایز دانسته‌اند.

سخن راجح در این مورد:

قول دوم سخنی راجح و مورد پسند است، یعنی قول امام شافعی و امام مالک و موافقین آنها که آنچه در مورد آن نص وارد شده جایز می دانند و غیر آن را جایز نمی دانند.

و سبب ترجیح:

نخست: اصل در عبادت این است که از انجام آن توقف شود تا وقتی که دلیلی بر مشروعیت آن دلالت نکند، و در واقع برای مشروعیت برخی از آن عبادتها دلیل وجود دارد، پس ترک غیر آنها واجب است.

دوم: در هیچ کدام از عصر پیامبر ﷺ و عصر اصحاب شنیده نشده که یکی از آنها قرآن را قرائت کرده باشد و ثواب آن را برای میت هدیه کرده باشد و اگر این کار خیر می بود حتما آنها از ما سبقت می گرفتند، زیرا آنها از همه مردم بیشتر به دین خدا و رسولش آگاهی دارند.

سوم: قیاس در عبادات بر آنچه که دلیلی بر آن دلالت می کند در واقع باز کردن دری بر روی اهل بدعت است تا هر آنچه که خود می خواهند وارد دین خدا نمایند.

---

[۱] الام ۱۲۰/۴ ، مناقب الشافعی ۴۳۰/۱-۴۳۱ .

چهارم: اهل بدعت در این زمان برخی مسایل باطل را به وجود آورده‌اند، امثال اجاره کردن قارئین قرآن برای قرآن خواندن و سایر بدعتهایی که هنگام حاضر شدن جنازه و بعد از مرگ در اوقات مشخصی انجام داده می شود، و در واقع بستن این در فرصت را از این افراد و امثال آنها می گیرد.

پنجم: مردم در این زمان – بجز آنهایی که مورد رحم خداوند قرار گرفته‌اند – آن عبادات مشروع را فراموش کرده‌اند که دلیل صحیح بر جایز بودن هدیه کردن آنها به مرده دلالت می کند و به چیزهایی چنگ زده‌اند که دلیلی در مورد آنها وارد نشده است، پس نهی از این مسایل مردم را به سنت ثابت باز می گرداند. و خدا می داند.

بحث سوم: زنده شدن و حساب و بهشت و جهنم

اهل سنت و جماعت ایمان دارند به تمام آنچه که خدا و رسولش از مسایل آخرت امثال زنده شدن بعد از مرگ و حشر و حساب و کتاب و آمدن خدا در روز قیامت برای قضاوت میان بندگان و میزان و صراط و بهشت و آنچه در آن است و جهنم و آنچه در آن است به تمام اینها ایمان دارند و از خدا می خواهیم که بهشت را به ما عطا کند و از جهنم به او پناه می جوییم.

و این معنی ایمان به روز آخرتی است که یکی از ارکان ایمان می باشد.

طحاوی در عقیده خویش می گوید:

و به زنده شدن و پاداش اعمال در روز قیامت و حساب و کتاب و خواندن نامه‌ی اعمال و پاداش و عقاب و صراط و میزان ایمان داریم و همچنین به بهشت و جهنم که دو مخلوق خداوند هستند و هیچ گاه نابود و کهنه نمی شوند ایمان داریم. (١)

و دلایل بر این مسئله بیشتر از آن است که شمرده شوند و مشهورتر از آن است که ذکر شوند و علما آنها را در کتابهای خود به تفصیل آورده‌اند و آنچه دلیل بر آن دلالت دارد بیان کرده‌اند و بر مخالفینی که برخی از آیات در این مورد را تأویل کرده‌اند رد داده‌اند.

و از امام شافعی نقل شده که به تمام اینها بنا به روش سلف ایمان داشته است، نظر به اینکه می گوید:

و زنده شدن حق است و حساب کردن حق است و بهشت و جهنم و سایر چیزهایی که در سنن آمده و بر زبان علما و پیروان آنها در شهرهای مسلمانان ظاهر گشته حق است. (١)

---

[١] شرح العقيدة الطحاوية ٤٠٤- ٤٠٥ .

بخش سوم

ایمان به قضا و قدر

و این بخش شامل دو بحث است:

- **بحث اول: معنی ایمان به قضا و قدر**
- **بحث دوم: مراتب قضا و قدر**

بحث اول: معنی ایمان به قضا و قدر

ایمان به قضا و قدر رکن ششم از ارکان ایمان است و ایمان هیچ بنده ای تا وقتی که به آن ایمان نیاورد کامل نمی شود.

شیخ الاسلام رحمه الله می گوید: اصل مسأله این است که انسان بداند مذهب اهل سنت و جماعت در این باب و سایر بابها این است که قرآن و سنت بر آن دلالت می کند و سابقین اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند بر آن بودند؛ و آن هم عبارت است از اینکه خداوند خالق و پروردگار و مالک هر چیزی است، که ذاتهای قائم به نفس خود و صفاتی که قائم به آنها هستند از کردار بندگان و غیر کردار بندگان شامل آن می شوند.

و خداوند سبحان هر آنچه را بخواهد می شود، و هر آنچه نخواهد نمی شود، پس چیزی به وجود نمی آید مگر اینکه به خواست و قدرت خدا باشد، و هر آنچه بخواهد بر او ممتنع نمی شود، بلکه او بر هر

---

[۱] مناقب الشافعی " نوشته‌ی بیهقی ۴۱۵/۱ .

چیزی توانایی دارد و هیچ چیزی نمی خواهد مگر اینکه بر آن توانایی دارد، و خداوند سبحان به هر آنچه رخ داده و رخ می دهد و رخ نمی دهد آگاهی دارد و کردار بندگان و غیر بندگان زیر این فرموده قرار می گیرند و خداوند قبل از اینکه مخلوقات را خلق نماید سرنوشت آنها را مقدر کرد.

اجل ورزق و روزی و کردار آنها را مقدر کرد و آن را ثبت نمود و همچنین آنچه آنها از خوشبختی و بدبختی با آن روبرو می شوند ثبت نمود. پس مومنین ایمان دارند به اینکه خداوند همه چیز را خلق کرده و بر هر چیزی توانایی دارد و هر آنچه به انجام رسیده از راه مشیت او بوده و قبل از وقوع هر چیزی به آن آگاهی دارد و قبل از اینکه آن چیز به وجود بیاید خداوند آن را مقدر نموده و آن را ثبت کرده است. (١)

بحث دوم: مراتب قضا و قدر

و ایمان به قدر متضمن ایمان به مراتب چهارگانه آن است:

نخست: علم و آگاهی خداوند به هر چیزی قبل از اینکه به وجود بیاید، خداوند سبحان به هر موجود و معدوم و ممکنات و مستحیلاتی آگاهی دارد، خداوند سبحان آگاهی دارد به هر آنچه رخ داده و رخ می دهد، و آنچه رخ نداده اگر قرار بر این می بود که رخ دهد پس هر آنجور که بوده رخ می داد، و از جمله‌ی آنها این است که خداوند به کردار بندگان آگاهی دارد قبل از اینکه آن را انجام دهند ودلیل این این مرتبه قول خداوند است که می فرماید: ﴿لِتَعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾﴾ الطلاق: ١٢ ترجمه: تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.

و می فرماید: ﴿عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرُ﴾ سبأ: ٣ ترجمه: [همان] دانای نهان[ها] که هموزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است.

و می فرماید: ﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾﴾ النجم: ٣٠ ترجمه: پروردگار تو خود به [حال] کسی که از راه او منحرف شده داناتر و او به کسی که راه یافته [نیز] آگاه‌تر است.

---

١ مجموع الفتاوی ٤٩٩/٨-٤٥٠

و مـــی فرمایـــد: ﴿إِنَّ رَبَّكَ وَٰسِعُ ٱلْمَغْفِرَةِۚ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِى بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمْۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ﴿٣٢﴾﴾النجم: ۳۲ وی از آن دم کـه شـما را از زمـین پدیـد آورد و از همان‌گاه که در شکمهای مادرانتان [در زهدان] نهفته بودید به [حـال] شـما دانـاتر اسـت پـس خودتان را پاک مشمارید او به [حال] کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است.

و در واقع آیاتی که بیانگر این مرتبه هستند بسیار فراوانند.

مرتبه‌ی دوم: ایمان به اینکه خداوند هر چیزی را در لوح المحفوظ نوشته است.

خداوند متعال مـی فرمایـد: ﴿مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾﴾الحدیـد: ۲۲ هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما [بـه شما] نرسد مگر آنکه پیش از آنکه آن را پدید آوریم در کتابی است این [کار] بر خدا آسان است.

و مـی فرمایـد: ﴿وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَٰهُ فِىٓ إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾﴾یـس: ۱۲ و ترجمـه: هـر چیـزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.

و مـــی فرمایـــد: ﴿ وَكُلُّ شَىْءٍ فَعَلُوهُ فِى ٱلزُّبُرِ ﴿٥٢﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌ ﴿٥٣﴾﴾القمـر: ۵۲ – ۵۳ ترجمه: و هر چه کرده‌اند در کتابها[ی اعمالشان درج] است * و هر خرد و بزرگی [در آن] نوشته شده.

و می فرمایـد: ﴿ وَمَا تَكُونُ فِى شَأْنٍ وَمَا تَتْلُواْ مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِۚ وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِى ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصْغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرَ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٦١﴾﴾یونس: ٦١ ترجمه: در هیچ حال (و اندیشه‌ای) نیسـتی، و هـیچ قسـمتی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی، و هیچ عملی را انجام نمی‌دهید، مگر اینکه ما گواه بر شما هسـتیم در آن هنگـام که وارد آن می شوید! و هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمـی‌مانـد؛ حتّـی بـه انـدازه سنگینی ذرّه‌ای، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لـوح محفـوظ علم خداوند) ثبت است!.

و سایر آیات و احادیثی که بر این امر دلالت می کنند.

مرتبه سوم: ایمان به اینکه خداوند دارای مشیتی نافذ و قدرتی شامل است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٩﴾﴾التکویر: ۲۹ ترجمـه: و تـا خدا پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست.

و می فرماید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَمَعَهُمۡ عَلَى ٱلۡهُدَىٰۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡجَٰهِلِينَ ٣٥﴾ الأنعام: ۳۵ ترجمه: و اگر خدا می‌خواست قطعا آنان را بر هدایت گرد می‌آورد پس زنهار از نادانان مباش.

و می فرماید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨﴾ هود: ۱۱۸ ترجمه: و اگر پروردگار تو می‌خواست قطعا همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد در حالی که پیوسته در اختلافند.

و امثال این آیه‌ها در قرآن فراوان هستند.

مرتبه‌ی چهارم: مرتبه‌ی خلق است و آن هم عبارت است از ایمان داشتن به اینکه خداوند سبحان خالق هر چیزی است، پس او خالق هر عمل و عاملی و هر حرکه و محرکی و هر سکونت و سکوتی است.

و هیچ ذره‌ای در آسمانها و زمین یافت نمی شود مگر اینکه آن خداوند سبحان – که هیچ خالق و پروردگاری غیر از او وجود ندارد – خالق آن و خالق تمامی حرکات و آرامش و سکونت آن است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ٱللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيۡءٖۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ وَكِيلٞ ٦٢﴾ الزمر: ٦٢ ترجمه: خدا آفریدگار هر چیزی است و اوست که بر هر چیز نگهبان است.

و می فرماید: ﴿وَهُوَ ٱلۡخَلَّٰقُ ٱلۡعَلِيمُ ٨١﴾ یس: ۸۱ آری اوست آفریننده دانا.

و می فرماید: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ الفرقان: ۲ ترجمه: و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است.

و می فرماید: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ الصافات: ۹۶ با اینکه خدا شما و آنچه را که برمی‌سازید آفریده است.

و داخل همین قسم می شود ایمان به اینکه خداوند خالق بندگان و اعمال و کردار آنها است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید:

کردار و گفتار و طاعات و معاصی قائم به عبد هستند و به مشیت و قدرت او به وجود می آیند و همان عبد است که متصف به آن فعل می شود و به عملی برمی خیزد که حکم آن به او باز می گردد و آن عمل از خدا است به این معنی که خداوند آن عمل قائم به عبد را خلق می کند و آن را به عنوان کردار و کسب او قرار میدهد. همچنانکه مسببات را به اسباب خلق می کند، پس مسببات نسبت به خدا مخلوق حساب می شوند و نسبت به عبد هم همانند صفت قائم به او و به وجود آمده به قدرت و کسب او حساب می شود.

همچنانکه اگر بگوییم این میوه از آن درخت است و این کشت از آن زمین است به معنی این است کـه از آن به وجود آمده و اگر بگوییم آنها از خداوند هستند به این معنی اسـت کـه خداونـد آن را از درخـت و زمین خلق کرده، میان این دو جمله هیچ گونه تضاد و تفاوتی وجود ندارد. (۱)

و سفارینی رحمه الله می گوید: و خلاصه‌ی مذهب سلف و محققین اهل سنت این است که خداوند متعال توانایی و اراده و کردار عبد را خلق می کند و عبد هم فاعل حقیقی و به وجود آورنده‌ی فعل خویش است؛ و خداوند سبحان عبد را فاعل و به وجود آورنده‌ی آن فعل قرار داده است، خداوند متعال می فرماید ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾﴾ الإنسان: ۳۰

و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست قطعا خدا دانای حکیم است (۲)

و شیخ حافظ حکمی رحمه الله می گوید: و بندگان بر اعمال خود توانایی دارند و آنها دارای مشـیت هسـتند و خداوند متعال خالق آنها و خالق توانایی و مشیت و گفتار و کردار آنها است و خداوند متعال آن کردارهـا را به آنها داده و آنها را بر آن توانایی بخشیده و آن را قائم به آنها نموده است و به طور حقیقـی بـه آنهـا نسبت داده است و طبق توانایی خودشان مکلف شده‌اند و مطابق آن پاداش می گیرند و مورد معاقبه قـرار می گیرند و خداوند جز در حد قدرت و توانآیهایی که بـه انسـانها داده اسـت آنهـا را مکلـف ننمـوده، و خداوند اینها را در کتاب و سنت به ثبت رسانده و آنها را بدان توصیف نموده است، سپس اعلام داشته که بشر بر چیزی توانایی ندارد مگر اینکه خداوند او را توانایی بخشد و چیزی نمی خواهد مگر اینکـه خـدا آن را بخواهد و کاری را انجام نمی دهند مگر اینکه خداوند آنها را انجام دهنـده‌ی آن کـار قـرار بدهـد، همچنانکه خداوند در جاهای بسیاری از قرآن به این نکته اشاره کرده ﴿ مَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِى ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿١٧٨﴾﴾ الأعراف: ۱۷۸ ترجمه: هر که را خدا هدایت کنـد او راه یافتـه اسـت و کسانی را که گمراه نماید آنان خود زیانکارانند. (۳)

این مختصری از عقیده‌ی اهل سنت و جماعت در رابطه با قضا و قدر و کردار بندگان بود (٤)

---

[۱] الارشاد الی صحیح الاعتقاد (۲۷۴)

[۲] لوامع الانوار البهیة ۳۱۳/۱ نوشته‌ی سفارینی .

[۳] معارج القبول ۳۴۸/۲ .

[۴] برای اطلاعات بیشتر به کتاب " شفاء العلیل " نوشته‌ی ابن قیم و جلد هشتم مجموع الفتاوی و معارج القبـول ۳۲۸/۲ و شرح الطحاویة ۲۴۸ مراجعه فرمایید .

عقیده‌ی امام شافعی رحمه الله در مورد قضا وقدر

عقیده‌ی امام شافعی – رحمه الله – در مورد قضا وقدر همان عقیده‌ی سلف – رحمهم الله – است.

جملاتی از امام شافعی روایت شده که بیانگر تأیید آن بزرگوار برای مراتب قضا و قدر است و همچنین بیانگر این است که ایشان اعتقاد داشته به اینکه خداوند کردار بندگان را خلق نموده است.

ایشان گفته: خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ﴾الإنسان:٣٠ ترجمه: و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست. خداوند در این آیه به بندگان خود اعلام داشت که مشیت مربوط به او است نه بندگان، و اینکه مشیت بندگان به مشیت و اراده‌ی بندگان مرتبط است و به آن تعلق دارد (١)

و در تاریخ ابن عساکر از ربیع نقل شده که گفته: از شافعی شنیدم که می گفت: اگر خداوند بنده‌ی خود را به وسیله‌ی هر گناهی جز شرک قرار دادن برای خدا داخل آتش نماید بسیار بهتر از آن است که به وسیله‌ی چیزی از این اهواء او را داخل آتش نماید. و منظور ایشان از (اهواء) این است که جماعتی را دیدند که در مورد قدر با هم کشمکشم می کردند.

شافعی می گوید: در قرآن مشیت برای خداوند نه بندگان قرار داده شده است و مشیت هم همان چیزی است که خداوند در آیه‌ی زیر بدان اشاره نموده ﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾﴾الإنسان:٣٠ خداوند در این آیه به بندگان خود اعلام داشت که مشیت مربوط به او است . (٢)

و از جمله شعرهای شافعی که در این مورد روایت می شود این است:

ما شئت كان و ان لم اشأ	وما شئت ان لم تشأ لم يكن
خلقت العباد على ما علمت	ففى العلم يجرى الفتى و المسن
على ذا مننت و هذا خـــذلت	و هذا أعنت و ذا لم تعـــن
فمنهم شقى و منهم سعيد	و منهم قبيح و منهم حسن (٣)

---

[١] الام ٢٠٢/١ ، مناقب البيهقى ١/ ٤١٢ و الاعتقاد بيهقى ١٥٧ .

[٢] تاريخ ابن عساكر ١٤/ب/٤٠٦خ

[٣] مناقب بيهقى ٤١٢/١ ، الاعتقاد بيهقى ١٦٢ ، البداية و النهاية ٢٥٤/١٠ ، طبقات الشافعية ابن كثير ١٤/أخ ، تاريخ ابن عساكر ٤٠٧/١٤ ، ديوان الشافعى به جمع آورى محمد عفيف الزعبى٧٣ .

هر آنچه شما بخواهید صورت می گیرد و لو اینکه من آن را نخواهم، و آنچه من بخواهم و شما نخواهید هرگز صورت نمی پذیرد، بندگان را بنا به علم خویش خلق کردی، پس در علم شما پیر و جوان جاری می شود، بر این یکی منت گذاشته‌اید و این یکی را بی خانمان کرده‌اید، و به این کمک کرده‌اید و آن دیگری را بی یاری رسان کنار زده‌اید، وبرخی از مردم را بدبخت و برخی را هم خوشبخت نموده‌اید، و برخی را زشت و برخی را زیبا آفریده‌اید.

با توجه به این شعر می فهمیم که شافعی رحمه الله قایل به مراتب قدر بوده است:

مرتبه‌اول: علم و دانش.

مرتبه دوم: مشیت و خواستن.

مرتبه سوم: خلق و آفرینش.

همچنانکه می فهمیم که شافعی به مشیت مخصوص بندگان هم قایل بوده است و اعلام داشته که خداوند خالق کردار بندگان است.

اما مرتبه چهارم: یعنی نوشتن کردار بندگان در لوح المحفوظ، برای این مرتبه هم به شعر زیر نگاه کن که می گوید:

الهم فضل و القضاء غالب و کائن ما خط فی اللوح
فانظرالروح و اسبابه الیس ما کتب من الروح(١)

و در مورد آفرینش کردار بندگان می گوید: بشر کردار خود را خلق نمی کند، بلکه خداوند آن را خلق می کند و بندگان آنرا انجام می دهند (٢)

و می گوید: مشیت و خوسته‌های بندگان مربوط به خداوند است و مردم چیزی را نمی خواهند مگر اینکه خداوند آنرا بخواهد. بشر کردار خود را خلق نمی کند، و در واقع خداوند آن را خلق می کند و بندگان آنرا انجام می دهند و نیک و بد قدر ازجانب خداوند است (٣)

و در مورد اثبات اراده‌ی خداوند می گوید:

---

[١] مناقبیب الشافعی نوشته‌ی رازی ١٢۴

[٢] همان مصدر ١٢۵ .

[٣] مناقب الشافعی نوشته‌ی بیهقی ۴١۵/١

قدر الله واقع یقضی وروده　　قد مضی فیک حکمة و انقضی ما تریده

قدر خداوند به وقوع می رسد و انجام می یابد، در مورد شما حکمتی را حکم کرده و آنچه او می خواهد به انجام می رسد.

پس هر آنچه او بخواهد رخ می دهد اگر شما هم آن را نخواهید (۱)

و چیزی واضح هم است که اراده به دو معنی می آید:

نخست: اراده‌ی جهانی و اینکه مشیت الهی تعلق بر چیزی بگیرد، و در این قسم محبت و رضایت خداوند برای آنچه اراده می کند شرط نیست، بلکه همه چیز حتی کفر و گناه هم داخل آن می شود، و این قسم از اراده هیچ کس نمی تواند از آن بیرون رود.

و دلیل آن قول خداوند است که می فرماید: ﴿فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهۡدِيَهُۥ يَشۡرَحۡ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِۖ وَمَن يُرِدۡ أَن يُضِلَّهُۥ يَجۡعَلۡ صَدۡرَهُۥ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي ٱلسَّمَآءِۚ﴾الأنعام: ۱۲۵ پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود.

و می فرماید: ﴿وَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ فِتۡنَتَهُۥ فَلَن تَمۡلِكَ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡۚ لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٤١﴾المائدة: ٤١ ترجمه: و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید اینانند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک گرداند در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود.

دوم: اراده‌ی دینی و شرعی؛ و این اراده مخصوص چیزهایی است که خداوند به آنها راضی است و آنها را دوست دارد و بنا به اقتضای آنها به بندگان خود امر و نهی می کند، و دلیل این قسم هم قول خداوند است که می فرماید: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾البقرة: ۱۸۵ خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد.

---

[۱] همان موصدر ۴۱۸/۱

و می فرماید: ﴿ يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمۡ وَيَهۡدِيَكُمۡ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ وَيَتُوبَ عَلَيۡكُمۡۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ٢٦ ﴾ النساء: ٢٦ ترجمه: خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد و راه [و رسم] کسانی را که پیش از شما بوده‌اند به شما بنمایاند و بر شما ببخشاید و خدا دانای حکیم است.

و هر کدام از این دو اراده در انسان مسلمان جمع می شود و اراده‌ی جهانی در انسان فاجرو گناهکار خلاصه می شود.

خداوند سبحان تمام بندگانش به طور عموم را به سوی رضایت خویش دعوت نموده و هر آن کس که بخواهد به راه راست هدایت می‌کند؛ خداوند می فرماید: ﴿ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥ ﴾ يونس: ٢٥ ترجمه: و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

خداوند سبحان دعوت را عمومی اعلام داشته است اما هدایت را مخصوص کسانی قرار داده که خود خواهان آن است ﴿ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِٱلۡمُهۡتَدِينَ ٧ ﴾ القلم: ٧

ترجمه: پروردگارت خود بهتر می‌داند چه کسی از راه او منحرف شده و [هم] او به راه یافتگان داناتر است. (١)

و در همین رابطه امام شافعی رحمه الله در مقدمه کتاب " الرسالة " می گوید: و از او استعانت و یاری می جویم همانند استعانت و یاری جویی کسی که بجز به وسیله‌ی او هیچ گونه قدرت و توانایی ندارد. و از او طلب آن هدایتی را می کنم که شامل حال هر کس شود هرگز گمراه نمی شود (٢)

و در جای دیگر می گوید: پس خداوند به وسیله کتاب خود سپس بر زبان پیامبرش هدایت داد هر آن کس که مورد رحم او گشت.

بیهقی می گوید: مراد آن فردی است که به وسیله‌ی سعادت و خوشبختی و توفیق برای انجام طاعات نه چیزهای حرام رحم خداوند شامل حال او گشته) پس با توجه به همین نکته واضح شد که دعوت الهی یک دعوت عمومی است و هدایتی که عبارت است از توفیق برای طاعات و دوری از گناه و معصیت خصوصی است؛ همچنانکه خداوند عزو جل می فرماید: ﴿ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ

---

[١] به کتاب ٢٠٠ سوال و جواب فی العقیده " نوشته‌ی شیخ حافظ حکمی (۶۶) مراجعه کن .

[٢] الرسالة / ٨ .

صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٢٥﴾ یونس: ٢٥ ترجمه:و خدا [شما را] به سرای سلامت فرا می‌خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند (١)

و در مورد قدریه فرموده است: قدریه همان کسانی هستند که پیامبر ﷺ در مورد آنها فرمود: { آنها مجوسیهای (آتش پرستان) این امت اسلامی هستند } (٢)آنهایی که می گویند خداوند از گناهان چیزی نمی داند تا وقتی که انجام داده نشده (٣)

و مزنی می گوید از شافعی شنیدم می گفت: می دانی قدریه چه کسانی هستند ؟ آنها کسانی هستند که می گویند خداوند شر را خلق نکرد مگر بعد از اینکه صورت می گیرد (٤)

و امام شافعی – رحمه الله – برای رد بر قدریه دارای سخنان فراوانی است که آنها را در یک بحث جداگانه‌ای در بخش " موضع گیری شافعی در برابر فرقه‌ها " ذکر می نمایم.

و کسی که از سخنان شافعی دقت کند می بیند که آن بزرگوار با مذهب سلف کاملا موافق بوده و از الفاظ اهل بدعت در مورد قدر دور بوده است و این مذهبی متوسط میان قدریه نفی کننده و قدریه جبریه می باشد.

---

١ مناقب الشافعی " البیهقی ٤١٥/١ .

٢ امام احمد در مسند خویش ٤/٨-٦ شبیه این روایت را نقل کرده است واحمد شاکر و حاکم در " المستدرک ٨٥/١ گفته اند: سند آن منقطع است و حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما به شرط اینکه شنیدن ابو حازم از ابن عمر صحیح باشد و ذهبی هم در این نظریه با او هم نوا شده است ، و ابو داود در کتاب " السنة " باب " القدر ٢٢٢/٤ " آن را اخراج کرده است .

و منذری گفته است: این روایت منقطع است ، زیرا ابوحازم سلمه بن دینار از ابن عمر نشنیده است ؛ و این حدیث از طرقهایی دیگر از ابن عمر روایت شده که هیچ کدام از آنها ثابت نشده است . مختصر سنن ابی داود ٥٨/٧ ، و آجری در " الشریعة " ١٩٠ ، وسیوطی در " الجامع " آن را به لفظ (قدریه مجوسیهای (آتش پرستان) این امت اسلامی هستند . به کتاب " فیض القدیر ٥٣٤/٤ مراجعه کن .

و در جای دیگر آن را به لفظ (هر امت و ملتی مجوسیهای خود دارد و مجوسیهای امت من کسانی هستند که می گویند قدر وجود ندارد) و این روایت را به امام احمد نسبت داده است ، و شیخ البانی هم آن را به عنوان حدیث حسن قلمداد کرده است .

و به کتابهای: صحیح الجامع ٣٧/٥، ١٥٠/٤ ، المشکاة بتحقیقه " حدیث شماره ١٠٧ و تحقیق احمد شاکر حلی المسند ٤/٨-٦ و " النهج السدید بتخریج احادیث تیسیر العزیز الحمید ٣٥٩ مراجعه نمایید .

٣ مناقب الشافعی ؛ بیهقی ٤١٣/١

٤ مناقب الشافعی ؛ بیهقی ٤١٤/١

و خدا بهتر می داند

بخش چهارم

جایگاه اصحاب رضی الله عنهم از منظر امام شافعی

عقیده اهل سنت و جماعت در مورد اصحاب پیامبر ﷺ ابو جعفر طحاوی رحمه الله می گوید: و اصحاب پیامبر ﷺ را دوست داریم و در محبت هیچ کدام از آنها افراط نمی کنیم و از هیچ کدام از آنها هم تبرئه نمی جوییم ودشمنی می کنیم با هر کس که آنها را مورد تنفر قرار دهد و به نیکی از آنها یاد نکندتبرئه میجوییم، و ما جز به نیکی از آنها یاد نمی کنیم. و دوست داشتن آنها مساوی است با دین و ایمان و احسان و کینه توزی و دشمنی با آنها مساوی است با کفر و نفاق و طغیان. (١)

و ابن بطه عکبری می گوید: و از جمله‌ی اصول دیانت ایمان و آگاهی از بهترین و فاضل ترین شخص بعد از پیامبران و شایسته‌ترین آنها برای مقام خلافت پیامبر ﷺاست.

آن هم ابوبکر صدیق عبدالله بن عثمان یعنی فرد شریف و آزاد و فرزندابی قحافه – رضی الله عنه – است (٢)

و این را بدان که در روز وفات پیامبر ﷺ غیر از او هیچ احدی بر کره‌ی خاکی وجود نداشت که حامل آن صفتی باشد که برای او ذکر کردیم.

سپس بعد از او با همان ترتیب و صفت ابو حفص عمر بن خطاب رضی الله عنه که ملقب به فاروق (٣) است قرار دارد و بعد از او هم با همان ترتیب و صفت عثمان بن عفان رضی الله عنه یعنی آن فردی که مشهور به ابوعبدالله و ابو عمر و ملقب به ذوالنورین است می رسد. (٤)

سپس بنا بر همان صفت بعد از آنها ابوالحسن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قرار دارد که داماد پیامبر ﷺ است و فرزند عموی خاتم پیامبران رحمت و برکات خداوند بر تمام آنها باشد. (٥)

---

[١] شرح العقیدة الطحاویة ۴۶۷ .

[٢] در جمادی الاولی سال١٣هجری وفات فرمود .

[٣] در ذی الحجه سال ٢٣ هجری شهید شد .

[۴] در ذی الحجه سال ٣٥ هجری شهید شد .

[٥] در رمضان سال ۴٠ هجری شهید شد .

با دوست داشتن آنها و شناخت فضیلت آنها دین برپا شد و سنت رشد نمود حجت و برهان تعدیل گشت.

سفیان ثوری رحمه الله می گوید: نسبت به سلف بدگویی مکن و با کمال سلامتی داخل بهشت شو.

و بدون شک و استثنا برای عشره مبشره گواهی بهشت را می دهد و آنها هم عبارتند از اصحاب حراء: پیامبر ﷺ و ابوبکر، و عمر، و عثمان، و علی، و طلحه (١)، و زبیر (٢) و سعد (٣) و سعید (٤) و عبدالرحمن بن عوف (٥) و ابو عبیده (٦). این افراد کسانی هستند که هیچ کس در فضل و نیکی بر آنها آنها تقدم و پیشی ندارند.

و گواهی بهشت را برای تمام کسانی می دهد که پیامبر ﷺ برای او گواهی بهشت را داده است، و گواهی می دهد که حمزه سید شهدا است(٧) و جعفر طیار در بهشت است (٨)

و حسن (٩) و حسین (١٠) دو سید جوانان بهشت هستند.

و برای تمام مهاجرین و انصار به بهشت و رضوان و پذیرش توبه و رحمت از طرف خداوند گواهی می دهد.

و علم و دانش شما بر این قرار می گیرد و به قلب هم اطمینان دارید که هر آن کس پیامبر را دیده و به او ایمان آورده و از او پیروی نموده اگر یک لحظه از روز هم باشد این شخص بزرگتر از آن شخص دیگری است که او را ندیده و به خدمت او نرسیده اگر هم تمام کردارهای اهل بهشت را انجام بدهد.

---

[١] طلحه بن عبیدالله بن عثمان تمیمی در روز جمل سال ٣۶ شهید شد

[٢] زبیر بن عوام قریشی اسدی در سال ٣۶ هجری بعد از انصراف از جمل کشته شد

[٣] سعد بن ابی وقاص نخستین فردی که در راه اسلام تیر اندازی کرد و در سال ۵۵ هجری وفات فرمود .

[۴] سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی در حدود سالهای ۵٠ تا ۵٢ وفات فرمود .

[۵] عبدالرحمن بن عوف قریشی زهری در سال ٣٢ هجری وفات فرمود .

[۶] عامر بن عبدالله بن جراح قریشی فهری از جمله‌ی اصحاب بدر است و در سال ١٨ هجری وفات فرمود .

[٧] حمزه بن عبدالمطلب قریشی هاشمی عموی پیامبر و در سال سوم هجری در احد شهید شد

[٨] جعفر بن ابی طالب هاشمی صاحب دو بال فرزند عموی پیامبر ز در سال ٨ هجری در موته شهید شد

[٩] حسن بن علی بن ابی طالب نوه و ریحانه‌ی پیامبر ﷺ و با پیامبر ﷺ مصاحبت داشت و احادیثی از او حفظ کرد و در سال ۴٩ هجری وفات فرمود .

[١٠] حسین بن علی بن ابی طالب نوه و ریحانه‌ی پیامبر ﷺ و با پیامبر ﷺ مصاحبت داشت و احادیثی از او حفظ کرد و در روز عاشورا در سال ۶١ هجری وفات فرمود .

سپس لازم است که نسبت به تمام اصحاب پیامبر ﷺ کوچک و بزرگ و اول و آخر آنها نهایت رحم و مهربانی داشته باشیم و از محاسن آنها بحث نماییم و برای نشر فضائل آنها تلاش کنیم و بـه هـدایت آنهـا اقتدا نماییم و از آثارشان پیروی کنیم و بدانیم که تمام گفته‌های آنها حق است و هر آنچه آنها انجـام داده اند کارهایی بسیار شایسته و درست بوده است. (١) و از جمله عقاید اهل سنت در مورد اصـحاب پیـامبر ﷺ این است که در برابر اختلافات آنها سکوت پیشه کنیم و اعلام بـداریم کـه آنهـا مجتهـد بـوده‌انـد و اجتهاد کرده‌اند، پس هر کدام از آنها حق را اصابه کرده دو اجر و پاداش دارد و هر کدام نیز اشـتباه کـرده یک اجر دارد (٢)

سفارینی – رحمه الله – در " الدرة المضیة " می گوید:

و احذر من الخوض الذی قد یزری بفضلهم مما جری لو تدری

فانه عن اجتهاد قد صدر فاسلم اذل الله من لهم هجر

از فرو روی در مورد آنچه در میان اصحاب رخ داده بپرهیز، زیرا ممکن اسـت نـاخود آگـاه بـه فضـل و بزرگی آنها ننگ و ایرادی وارد نمایید، و این را بدان هر آنچه آنها انجام داده‌اند از روی اجتهاد بوده است؛ پس خود را سالم نگه دار و مسلمانی هوشیار باش، چون خداوند هر آن کس که آنها را ترک کند پست و فرومآیه می نماید.

سپس بعد از نقل برخی از رویدادهای میان آنها رضی الله عنهم می گوید: و به طور کلی تمام آنهـا معـذور هسـتند و پاداش می گیرند و گناهکار محسوب نمی شوند.

بنابر این اهل حق از میان آنهایی که در اجماع به سخنانشان اعتماد می شود بر قبول شـهادت و روایـات اصحاب و تأیید عدالت آنها اتفاق نظر دارند.

به این ترتیب دانشمندان ما هم همانند سایر اهل سنت و از جمله ابن حمدان در " نهایة المبتدئین " گفتـه: دوست داشتن تمام اصحاب و دوری از آنچه میان آنها رخ داده خواه با نوشتن و یا خواندن و یا شنیدن و یا شنواندن و یا. .. باشد کاری واجب است و همچنین بحث از محاسن و اعلام رضایت از آنهـا و دوسـت داشتنشان و دوری از جبهه گیری علیه آنها و باور به معذور بودنشان واجب است و باید اعلام بداریم کـه هر آنچه آنها انجام داده‌اند از روی اجتهاد درستی بوده و هرگز موجب کفر و فسق نمی شود بلکه کاملا بر عکس بر آن پاداش می گیرند زیرا آنها اجتهاد جایزی را انجام داده‌اند.

---

[١] الشرح و الابانة ؛ ابن بطه عکبری ٢٥٧–٢٦٥ .

[٢] شرح العقیدة الطحاویة ٤٨٤ .

ابن حمدان سپس می گوید: و علی حق را اصابه کرده است و هر کس او را دوست نداشته باشد اشتباه می کند و اشتباه او بخشیدنی است.

سفارینی گفته است: به این خاطر در شعر از فرو روی و غوطه‌ور شدن نهی کرده چون امام احمد کار کسانی را نمی پسندید که غوطه‌وری می کردند و احادیث فضائل را می پذیرفت و از کسانی تبرئه می کرد که آنها را گمراه و یا کافر قلمداد می نمود و ایشان در برابر رویدادهای میان آنها سکوت را پیشه می کرد. (١)

سفارینی می گوید: آنچه که اهل سنت و جماعت بر آن هستند این است که گواهی دادن بر شرافت تمام اصحاب به این صورت که عدالت برای آنها اثبات شود و از بدگویی در برابر آنها دوری شود و از آنها تمجید و تعریف شود کاری واجب است.

در حقیقت خداوند در آیات زیادی از قرآن مجید از آنها تعریف و تمجید کرده که اگر در مورد آنها هیچ چیزی از خدا و رسولش نقل نمی شد حال و وضعی که آنها تحمل کردند از جمله هجرت و جهاد و یاری رسانی به دین و بخشیدن دارایی و کشتن آباء و اولاد و صداقت داشتن آنها با هم در مسایل دین و قوت ایمان و یقینشان بهترین دلیلی است برای اینکه به متعادل بودن و پاکی آنها باور داشته باشیم و آنها را همانند بهترین امت بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قلمداد نماییم.

این مذهب عموم امت اسلامی و ائمه معتبر است، اما کسانی که گمراه و اهل بدعت هستند و دیگران را هم به گمراهی می کشانند هیچ گونه اعتباری به سخنانشان نمی شود.

و بنابر این ابوزرعه عراقی که از بزرگترین استادهای مسلم است گفته: هرگاه کسی را دیدی که برای کاستن مقام یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تلاش می کند بدان که او شخصی زندیق است، زیرا قرآن و رسول خدا و آنچه آنها آورده‌اند حق است و این حقایق جز از طریق اصحاب به ما نرسیده است، هر کس از آنها عیب جویی نماید در واقع خواسته که قرآن و سنت را باطل گرداند، و آن عیب بیشتر شایسته‌ی او است و حکم بر او به عنوان زندیق و گمراه بهتر و شایسته‌تر است. .. خلاصه اینکه غیر از کسانی که با خدا دشمنی می کنند و از رحمت خداوند دور افتاده‌اند و نجس و زندیق گشته‌اند هیچ کس دیگری از صحابه دوری نمی کند (٢)

---

[١] السنة ؛ عبدالله ج ٢/٥٣٦-٥٩٢ ، و کتاب " مطبوع فی فضائل الصحابة ؛ امام احمد ، همراه با تحقیق (وصی الله بن محمد عباس) .

[٢] لوامع الانوارالبهیة ج٢/٣٨٥-٣٨٩ .

و این منقولات را با نقل سخنی از سلف امت اسلامی در مورد اصحاب پیامبر ﷺ به پایان می رسانم، عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه خلیفه‌ی پنجم وقتی که از او در مورد رویدادهای میان اصحاب سوال می شود می گوید: (آن رویدادها خونی ریخته‌شده است که خداوند دستان ما را از آن پاک نگه داشته پس بیایید تا زبانمان را از آن پاک نگه بداریم) و در این سخن ادبی بزرگ و احترامی سترگ برای اصحاب دیده می شود و کسی که این روش را دنبال نماید سلامتی را برای خود به ارمغان آورده است و خداوند هر آن کس که بخواهد به راه مستقیم هدایت می دهد.

عقیده امام شافعی در مورد اصحاب پیامبر ﷺ

شافعی رحمه الله می گوید: در واقع خداوند در قرآن و تورات و انجیل (۱) از اصحاب پیامبر ﷺ تعریف و تمجید نموده است و بر زبان پیامبر ﷺ فضل و بزرگواریی برای آنها ذکر شده که برای هیچ احدی بعد از آنها بیان نشده است، پس خداوند آنها را رحم کند و به بلند مرتبه‌ترین جایگاه صدیقین و شهدا و صالحین آنها را پاداش دهد، زیرا آنها سنن پیامبر خدا ﷺ را برای ما نقل کردند و پیامبر را در هنگام نزول وحی مشاهده کردند پس مقصود عام و خاص و عزم و ارشاد پیامبر ﷺ را می دانستند و از سنت پیامبر آنچه ما می دانیم و نمی دانیم آنها می دانستند و آنها در هر گونه علم و اجتهاد و ورع و عقل و امری ما فوق ما بودند و با آن علم و دانش خود استنباط می کردند.

---

[1] به آیه‌ی زیر اشاره می کند ﴿مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنًا ۖ سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسْتَغْلَظَ فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًۢا ﴿٢٩﴾﴾ الفتح: ۲۹ ترجمه: محمد ﷺ پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند آنان را در رکوع و سجود می‌بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثال آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده‌است

و نظریه‌های آنها برای ما از آراء و نظریه‌های خودمان بهتر و شایسته‌تر است و به خدمت هر کس رسیده باشیم که مورد رضایت ما باشد و یا اینکه سخن او برای ما نقل شود و در مورد آنچه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیزی نشنیده‌اند به نظر خویش پناه جسته اند اگر با هم اجماع نظر داشتند و سخن برخی از آنها اگر با هم اختلاف نظر داشتند ما هم همان نظر آنها را بیان می داریم و از سخن آنها خارج نمی شویم و اگر یکی از آنها نظری ارائه داده باشد و هیچ کس با او مخالفت نکرده باشد ما نیز آن سخن او را می پذیریم. (۱)

و در این متن احترام بزرگی برای اصحاب مشاهده می شود و می بینیم که امام شافعی حق آنها و مقام بلند آنها در اسلام را شناخته است و این سخنان او همان چیزی است که هر کدام از اهل سنت و جماعت بدان اعتقاد دارد.

و باز – رحمه الله – می گوید: هر گاه مردمانی را می بینم که به بدگویی اصحاب پیامبر ﷺ عادت گرفته‌اند آن را چنین تفسیر می کنم که خداوند می خواهداز این طریق در برابر کوتاهیهایی که در اعمال داشته‌اند به آنها پاداش دهد.

و در روایت ربیع همین عبارت چنین نقل شده که گفته: (مگر اینکه خدا بخواهد در حال مردن هم به آنها پاداش نیکیهایشآن را بدهد.) (۲)

و بدون شک این حسنات به اذن خداوند برای آنها حاصل می شود، زیرا خداوند کسانی که غیبت مسلمانان می کنند و یا از آنها بدگویی می نمایند به این تهدید می کند که از حسنات آنها بر می دارد و به کسانی می دهد که مورد غیبت و یا بدگویی قرار گرفته‌اند، همچنانکه در حدیث مفلس آمده (أتدرون من المفلس ؟ قالوا المفلس فینا من لا درهم له و لا متاع، فقال: المفلس من امتی من یأتی یوم القیامة بصلاة و زکاة و صیام و یأتی و قد شتم هذا و قذف هذا و أکل مال هذا و سفک دم هذا و ضرب هذا، فیعطی هذا من حسناته و هذا من حسناته، فان فنیت حسناته قبل ان تقضی ما علیه، اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح فی النار) آیا می دانید که مفلس کیست ؟ گفتند: مفلس در میان ما کسی است که پول و کالائی ندارد. پیامبر ﷺ گفت: مفلس امت من کسی است که روز قیامت و رستاخیز به محشر می آید که ثواب و پاداش نماز و زکات و رواه همراه دارد ولی در دنیا به فلانی ناسزا گفته است و فلانی را متهم به اعمال ناشایست کرده و مال فلانی را خورده و خون آن یکی را به ناحق ریخته و آن دیگری را مورد ضرب و

---

[۱] مناقب الشافعی للبیهقی ۴۴۲/۱-۴۴۳ ، مناقب الرازی ۱۳۶ .

[۲] مناقب البیهقی ۴۴۱/۱ .

شتم قرار داده است به هر یکی از آنان از ثواب و پاداش اعمال خیر و حسنات وی داده می شود تا اینکه ثواب حسنات وی پایان می یابد، هر گاه ثواب و پاداش و حسنات وی بـه پایـان آمـد و هنـوز حقـوق دیگران بر وی مانده باشد از گناهان و خطاهای آنان می گیرند و بر گناهان وی می افزایند سپس او را در آتش دوزخ می اندازند. (۱)

و شافعی – رحمه الله – در باب فضل خلفاء راشدین و امتیاز آنها میان اصحاب می گویـد: فاضـل تـرین اشخاص بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی (رضوان الله علـیهم) مـی باشـند. (۲)

و باز – رحمه الله – می گوید: برتری با ابوبکر و عمر و عثمان و علی شروع می شود. (۳)

و ربیع بن سلیمان می گوید: از شافعی – رحمه الله – شنیدم که در باب تفضیل می گفت: (ابوبکر و عمر و عثمان و علی) (٤)

و از جمله شعرهایی که در این مورد از او روایت می شود این است که گفته:

شهدت بأن الله لا شیء غیره — و اشهد أن البعث حق و اخلص
و أن عری الایمان قول محسن — و فعل زکی قد یزید و ینقص
و أن ابابکر خلیفة احمد — و کان ابو حفص علی الخیر یحرص
و اشهد ربی أن عثمان فاضل — و أن علیا فضله متخصص
ائمة قوم یقتدی بهداهم — لحی الله من ایاهم یتنقص
فما لغواة یشتمون سفاهة — و ما لسفیه لا یجاب فیحرص (٥)

گواهی می دهم به اینکه هیچ معبودی جز خدا نیست و شهادت می دهم که بعث حق است و به آن ایمـان خالص دارم.

گواهی می دهم که گره‌های ایمان قول مبین (قرآن و حدیث) پاک است و گواهی می دهم که ایمان گاهی زیاد و زمانی کم می شود.

---

[۱] مسلم از حدیث ابوهریره در کتاب " البر " ۱۹۹۷/۴ آن را روایت کرده است .

[۲] مناقب البیهقی ۴۳۳/۱

[۳] همان مصدر ۴۳۲/۱ .

[۴] همان مصدر با همان جزء و همان صفحه

[۵] مناقب البیهقی ۴۴۱/۱ ، مناقب الرازی ۴۸ ، تاریخ الدمشق ۴۰۶/۱۴/ب

و شهادت می دهم که ابوبکر – رضی الله عنه – خلیفه‌ی خدا است و عمر – رضی الله عنه – بر انجام کار خیر مشتاق و حریص بود.

گواهی می دهم که عثمان رضی الله عنه فاضل و علی رضی الله عنه در فضیلت خاص و برتر بود.

آنان پیشوایان امتی هستند که به هدایت ایشان اقتدا می شود و خدا نفرین کند کسی را که آنان را خوار می دارد.

گمراهان را چه شده که از روی جهالت ناسزا می گویند و چرا جاهل داد و انصاف ندارد و به دروغ و گمان سخن می گوید.

و شافعی رحمه الله برای فضل ابوبکر رضی الله عنه و صحت خلافت او به اموری استدلال می کند از جمله برخی از اشاره‌های پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به خلافت ابوبکر بعد از خودش بدون اینکه بدان تصریح نماید؛ ایشان با سند خویش از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت می کند:

زنی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و در مورد چیزی از پیامبر سوال کرد ؟ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او دستور داد که روز دیگری برای پاسخ سوالش برگردد. آن زن گفت: ای رسول خدا اگر برگشتم و شما را نیافتم چه‌کار کنم ؟ می خواست بگوید اگر شما فوت کرده باشید من چکار کنم ؟ فرمود: نزد ابوبکر برو. (۱) و باز امام شافعی رحمه الله به سند خویش از حذیفة بن یمان رضی الله عنه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به آن دو نفری که بعد از من می آیند یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نمایید. (۲)

و رحمه الله می گوید: هیچ یک از اصحاب و تابعین در تفضیل و برتری ابوبکر و عمر و تقدم آنها بر سایر اصحاب اختلاف نظر نداشتند، و اختلاف آنها تنها در مورد عثمان و علی می باشد: برخی علی را بر عثمان و برخی عثمان را بر علی تفضیل داده‌اند.

و می گوید: و ما هیچ کدام از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به خاطر کردارشان خطاکار معرفی نمی نماییم (۳)

---

[۱] مناقب البیهقی ۴۳۶/۱ و امام مسلم در " فضائل الصحابه " ۱۸۵۶/۴ – ۱۸۵۷ این حدیث را گزارش داده است .

[۲] مناقب البیهقی ۴۳۷/۱ و امام احمد در مسند خویش ۳۸۵/۳ این حدیث را نقل کرده است ، و ترمذی در مناقب ابوبکر ۲۷۱/۵ این را روایت کرده و گفته این حدیث در رتبه‌ی حدیث حسن است ، و ابوداود و حاکم در المستدرک ۷۵/۳آن را رویات کرده‌اند و حاکم آن را صحیح اعلام داشته است . و ذهبی با او موافقت کرده است و البانی هم آن را در صحیح الجامع ۱۱۵۳ با اشاره به صحت حدیث آن را نقل کرده است .

[۳] مناقب البیهقی ۴۳۴/۱ .

و قبلا به قول و مذهب شافعی – رحمه الله – اشاره کردیم که ایشان به ترتیب ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی را تفضیل و برتری می داد.

و از هیچ کدام از سلف نقل نشده که در برتری و تفضیل ابوبکر با هم اختلاف داشته باشند، اما در مورد تفضیل میان عثمان و علی – رضی الله عنهما – جمهور سلف عثمان را بر علی تفضیل می دهند، و بیشتر اهل کوفه علی را بر عثمان تفضیل می دهند و این قول به سفیان ثوری – رحمه الله – هم نسبت داده می شود، نظر به اینکه هنگامی که از او سوال می کنند از تفضیل و برتری میان اصحاب چه می گویید ؟ گفت: اهل سنت کوفی می گویند: ابوبکر و عمر و علی و عثمان. و اهل سنت بصرة می گویند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی – رضی الله عنهم –. بعد از او پرسیدند: شما کدام یک از آن دو نظریه را تبعیت می کنید ؟ گفت: من یک مرد اهل کوفه هستم (۱)

شیخ الاسلام می گوید: سفیان و کسانی دیگر هم از این نظریه خود برگشتند (۲)

و منذری می گوید: و از سفیان به اثبات رسیده که در آخر عمرش می گفت: ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم (۳)

و برخی از اهل مدینه در مورد عثمان و علی چیزی نمی گفتند و از سخن گفتن در این باب توقف می نمودند، و یکی از دو روایت نقل شده از امام مالک هم بیانگر همین نظریه برای امام مالک می باشد.

و امام شافعی برای صحت خلافت ابوبکر صدیق – رضی الله عنه – به اجماع اصحاب رضی الله عنهم استدلال می کرد.

سپس می گفت: مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نیاز مبرمی به ابوبکر داشتند، زیرا زیر سقف آسمان کسی بهتر از او را نیافتند، به همین خاطر او را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تعیین کردند. (٤)

و این سخن بیانگر این است که امام شافعی رحمه الله اقرار کرده که ابوبکر – رضی الله عنه – بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از تمام مردم فاضل تر است.

---

[۱] مختصر سنن ابی داود منذری ۱۵۸/۷ .

[۲] مجموع الفتاوی ۴۲۶/۴ .

[۳] **مختصر سنن ابی داود ۱۸/۷**

[۴] المناقب للبیهقی ۴۳۴/۱ .

و – رحمه الله – می گوید: مردم بر خلافت ابوبکر اجماع داشتند و ابوبکر هم عمر را جانشین خود معرفی کرد سپس عمر شوری و مشورت در مورد خلافت را به شش نفر سپرد تا خلافت را به یکی از خودشان بسپارند پس آنها هم خلافت را به عثمان – رضی الله عنه – تحویل دادند. (١)

و باز می گفت: ابوبکر خلیفه‌ی پیامبر ﷺ و عامل بعد از او بود. (٢)

و رحمه الله می گفت: خلافت ابوبکر حق بود و خداوند از پشت هفت آسمان بدان حکم کرده بود (٣)

و برخی از مردم در عصر امام از برتری دادن امام شافعی رحمه الله برای ابوبکر و عمر تعجب می کردند، زیرا ایشان خود هاشمی بود و آنها هم گمان می بردند که دین بر تعصب برای آباء و اجداد بنیان شده است، به همین خاطر ابراهیم بن عبید حجی از او سوال می کند و می گوید: من بجز شما هیچ گاه شخصی از هاشمی ها را ندیده‌ام که ابوبکر را بر علی تفضیل دهد. شافعی گفت: علی پسر عمو و خاله‌ام است و من هم مردی از قبیله‌ی بنی عبدمناف هستم و شما مردی از بنی عبدالدار هستید و اگر احترام و بزرگواری به نسب می بود من از شما بزرگتر می بودم اما قضیه این گونه نیست که شما حساب می کنید. (٤) یعنی قضیه چنان که شما می پندارید بر تعصب نیست، بلکه این دین و عقیده است و بر نصوص شرعی بنیان شده است. ❊

اما روایت دیگری از ایشان بیانگر این است که عثمان را بر علی تفضیل می دادند، همچنانکه این قول مذهب سایر ائمه امثال شافعی و ابوحنیفه و اصحاب او و احمد بن حنبل و اصحاب او و سایر ائمه مسلمانان می باشد.

و ایوب سختیانی و احمد بن حنبل و دار قطنی می گفتند: هر کس علی را بر عثمان برتری دهد در واقع به مهاجرین و انصار استهزا کرده است. زیرا بیعت با عثمان به اجماع مهاجرین و انصار صورت گرفت و اگر عثمان شایسته‌ی تقدم بر علی را نمی داشت در حالی که انها به اجماع او را بر علی برتری داده‌اند یا

---

[١] همان مصدر ٤٣٤/١–٤٣٥ ، و منهاج السنه النبویه ٢٨٦/٧ .

[٢] همان مصدر .

[٣] سند آن را قبلا ذکر کردیم .

[٤] المناقب للبیهقی ٤٨٣/١ – ٤٣٩ .

❊ اما سخن ایشان که گفتند: من بجز شما هیچ گاه شخصی از هاشمی ها را ندیده‌ام که ابوبکر را بر علی تفضیل دهد " سخنی کامل باطل و بی اساس است ، زیرا از علی – رضی الله عنه – به اثبات رسیده که ایشان می گفت: بهترین مردمان بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر سپس عمر هستند . فرزندش محمد بن حنفیه از او می پرسد: ای پدر بعد از آن دو شما بزرگتر از همه هستی ؟ در جواب می گفت: پدرت جز مردی از مسلمانان چیز دیگری نیست .) بخاری ١٣٤٢/٣ سماره ٣٤٦٨ .

اینکه نسبت به فضل و بزرگی علی جاهل و نادان بوده‌اند و یا اینکه با تقدیم عثمان بدون هیچ گونه ترجیح دینی در حق علی ظلم و ستم روا داشته‌اند و هر کس آنها جهل و ستم را به آنها نسبت دهد در واقع به آنها استهزا کرده است.

و با توجه‌به این اقوال زیبایی عقیده شافعی رحمه الله و مواظبت ایشان بر چنگ زدن به نصوص و به آنچه سلف بر آن بوده‌اند و دوری ایشان از هر گونه تعصب برای غیر حق برای ما روشن می گردد.

و معنی این سخنان شافعی این نیست که ایشان خواسته باشد از منزلت علی رضی الله عنه بکاهد، بلکه ایشان او را در مقام و منزلت شایسته‌ی خود قرار می داد.

روزی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه بحث می کرد، مردی از میان مردم بلند شد و گفت: در میان مردم هیچ کسی را ندیده‌ام که از علی بن ابی طالب دوری کند اما او به هیچ احدی توجه نمی کرد.

شافعی رحمه الله گفت: عجله نکن، زیرا علی چهار ویژگی داشت هر کس آن چهار ویژگی داشته باشد حق دارد که به مردم توجه نکند:

علی بن ابوطالب زاهد بود و زاهد هم نه به دنیا و نه به اهل دنیا توجه نمی کند، و ایشان عالم بودند و عالم هم به کسی توجه نمی کند، شجاع بودند و شجاع هم به کسی توجه نمی کند، ایشان شریف بودند شریف هم به کسی توجه نمی کند (۱)

و امام شافعی رحمه الله خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز را به عنوان خلیفه پنجم برای خلفای چهارگانه معرفی می کرد و می فرمود:

خلفا پنج تا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز – رضوان الله علیهم – (۲)

و امثال همین عبارت از سفیان ثوریروایت شده که گفته است:

هر کس گمان برد که علی – رضی الله عنه – از ابوبکر و عمر بیشتر شایسته‌ی بر عهده گرفتن ولایت داشت. در واقع این شخص ابوبکر و عمر و مهاجرین و انصار را تخطئه کرده است و فکر نمی کنم هیچ یک از اعمال او به آسمان بلند شود و از او پذیرفته شود.

و می گفت: خلفا پنج تا هستند: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عمر بن عبدالعزیز – رضوان الله علیهم – (۳)

---

[۱] مناقب البیهقی ۱/ ۴۳۹-۴۴۰ .

[۲] مناقب البیهقی ۴۴۸/۱ ، تاریخ ابن عصاکر ۴۰۷/۱۴ / ب

[۳] مختصر سنن ابی داود ؛ منذری ۱۹/۷.

و همین سخن ارآیه شده رد و پاسخی است بر علیه کسانی که امام شافعی – رحمه الله – را به تشیع نسبت می دهند ، و ایشان – رحمه الله – از آن تهمت باطل بری و مبری است و انشاء الله به طور مفصل بر این افترا رد می دهیم.

و از جمله اعتقادات ایشان – رحمه الله – در مورد اصحاب این بود که از هر گونه اختلافات میان آنها – رضی الله عنهم – سکوت می کرد واز آن بحث نمی راند. و با سند خویش از عمر بن عبدالعزیز روایت می کرد هنگامی که از آن بزرگوار در مورد جنگ و خونریزی صفین سوال می شود ؟ در جواب می گوید: (آن رویدادها خونی ریخته‌شده است که خداوند دستان ما را از آن پاک نگه داشته پس دوست ندارم که زبانم را به آن رنگ ریزی نمایم)

شافعی – رحمه الله – در تعلیق این سخن می گفت: این سخنی والا و زیبا است، زیرا سکوت انسان از چیزی که به او سودی نمی رساند بهترین کار است. (١)

و – رحمه الله – به ربیع می گفت: سه چیز را از من بپذیر: نخست اینکه بی باکانه در مورد اصحاب پیامبر ﷺ سخن مران، زیرا در روز قیامت پیامبر ﷺ خصم تو خواهد بود. دوم: به علم کلام مشغول مباش، زیرا من بر مسئله بزرگی در علم کلام اطلاع یافته‌ام. سوم: به علم ستاره شناسی مشغول مباش، زیرا این علم منجر به تعطیل می شود. (٢)

و این همان مذهب حقی است که اهل سنت و جماعت بر آن هستند و آنها با این عقیده خویش در حد وسطی میان خوارج و رافضی قرار گرفته‌اند.

---

[١] مناقب ابن ابی حاتم ٣١۴ .

[٢] توالی التأسیس ٧٣ ، سیر اعلام النبلاء ٢٨/١٠ .

باب پنجم

(تبرئه‌ی امام از آنچه به او نسبت داده شده که بـا مـنهج و روش سـلف مخالفت ورزیده است و موضع گیری ایشان در برابر فرقه‌ها)

این باب شامل دو بخش است:

- **بخش اول: رساله‌ی «الفقه الاکبر» که به امام شافعی نسبت داده می شود**
- **بخش دوم: موضع گیری ایشان در برابر فرقه‌ها**

بخش اول

رساله‌ی «الفقه الاکبر» که به امام شافعی نسبت داده می شود شامل دو بحث می باشد:

بحث اول: عرضه‌ی مفاهیم رساله

بحث دوم: حکم بر آنچه در آن رساله است.

بحث اول: عرضه‌ی مفاهیم رساله

در ابتدای این بحث مولفات امام شافعی را به طور مختصر ذکر کردیم.

و در این بخش به طور مفصل از آن رساله چاپ شده سخن می رانیم که به امام شافعی رحمه الله نسبت داده می شود، و این کتاب از جمله رساله‌های عقیده است و در این صفحات به طور مختصر برخی از مفاهیم آن رساله را عرضه می کنیم ، و اسم این رساله " الفقه الاکبر " است و چندین مرتبه چاپ شده است، مرتبه‌ی نخست سال ۱۹۰۰ م در مصر به چاپ رسید و بار دیگر هم همراه " الفقه الاکبر " ابو حنیفه به چاپ رسید و این همان چاپی است که اکنون در دست ما است، و انتشارات محمد علی صبیح در قاهره هم آن را چاپ کرده است.

و این رساله شامل سیزده صفحه با ورقهای کوچک می باشد و آن رساله به یک مقدمه و شصت و سه بخش تقسیم می شود.

و از جمله ی آنچه در مقدمه آن آمده:

الحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا محمد و آله و سلم

امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی – رضی الله عنه – می گوید: این کتابی است که از ظواهر مسائلی از اصول دین بحث می کند که اطلاع بر آن برای هر مکلفی لازم و ضروری است و آن را " الفقه الاکبر "

نامیدیم، و به عمدی از تفصیل و بسط آن اعراض نمودیم تا برای مبتدی آسان و اندک باشد و از خداوند می خواهیم ما را یاری رساند.

سپس می گوید: خداوند شما را خوشبخت گرداند بدانید که هر مکلفی وظیفه دارد خدا را بشناسد، و مراد ما از شناخت این است که از معلوم بر همان صورت واقعی خود اطلاع بیابد، به وجهی که چیزی از صفات معلوم بر او مخفی و پنهان نماند و با تقلید و گمان دانش و شناخت کسب نمی شود.

سپس چند فصلی در تعریف علم و بیان اینکه چه کسی مکلف است و شروط تکلیف چیست را ذکر می کند سپس می گوید:

فصل (۱)

بدانید نخستین چیزی که بر مکلف واجب است نظر و استدلال برای شناخت خداوند است، و نظر به معنی تفکر قلب و تأمل در حال نظارت شده جهت شناخت او می باشد و با همین نظر به شناخت آنچه از حس و ضرورت پنهان است متوصل می شود و این در اصول دین واجب است. سپس دلایل خود را بر این ذکر می کند.

فصل (۲)

بدانید که خالق جهان قدیم و ازلی است به این معنی که او ابتدایی برای به وجود آمدنش در کار نیست، و دلیل برای این سخن اینکه اگر خالق ابتدایی می داشت و ذات نو و تازه‌ای می بود به یک به وجود آورنده نیازمند بود که او را به وجود بیاورد و به همین سان. ...

فصل (۳)

بدانید که خالق جهان تنها و بی شریک است و دومی ندارد و معنی وحدانیت در صفات خداوند متعال این است که تجزیه و تبعیض بر او محال باشد.

فصل (۴)

بدانید که خالق جهان به چیزی از مخلوقات شباهت ندارد، و دلیل بر آن اینکه تشبیه موجب استغراق در تمام صفات و احکام می شود. ..

خدوند متعال می فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ﴾الشوری: ۱۱ چیزی مانند او نیست .

سپس بخشی در مورد عدم توصیف خداوند به تعریف (حد) ذکر می کند سپس می گوید:

فصل (۵)

بدانید که خداوند متعال هیچ کدام از جوهر و جسم و عرض نیست، سپس فصلی در مورد محال بودن صورت و تراکیب برای خداوند ذکر می کند و سپس می گوید:

فصل (۶)

بدانید که هیچ کدام از رنگ و طعم و بو و حرارت و سردی و امثال اینها بر خداوند جایز نیست، زیرا اینها صفات به وجود آمده‌ها و نشانه‌های مصنوعات است.

فصل (۷)

بدانید که خداوند متعال هیچ مکانی ندارد، و دلیل آن هم اینکه خداوند قبل از به وجود آمدن مکان موجود بود، پس مکان را خلق کرد وخداوند بعد از خلق مکان با همان صفت ازلی خود که قبل از خلق مکان داشت باقی ماند و هیچ گونه تغییر در ذات و تبدیلی در صفات او جایز نیست و هر چیزی که داری مکان و ذات متناهی باشد محدود است محدود هم مخلوق محسوب می شود و خداوند از این صفات مبری است، و به همین خاطر وجود همسر و فرزند هم برای خداوند محال است، زیرا همسر و فرزند جز از طریق مباشرت و و پیوند و جدایی صورت نمی گیرد و این گونه اشیاء برای خداوند محال است.

اگر گفته شود خداوند فرموده است: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ۝٥﴾طه: ۵ خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است.

در پاسخ او گفته می شود: این آیه از جمله آیات متشابهی است که انسان در جواب آن و امثال آن متحیر می شود و برای کسی که در دانش تبحر ندارد واجب است که چنانکه آمده از کنار آن بگذرد و از آن بحث نکند و سخن نراند، زیرا اگر راسخ در علم و دانش نباشد ممکن است در تشبیه بیفتد، و واجب است در صفت خداوند متعال آن اعتقادی داشته باشد که ذکر کردیم (اینکه خداوند در مکان قرار نمی گیرد و زمان بر او جاری نمی شود و او از پایان و حدود منزه است و نیازی به مکان و جهات ندارد ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ﴾الشوری: ۱۱ (چیزی مانند او نیست) و به همین خاطر امام مالک سوال از این آیه را ممنوع اعلام داشت و فرمود: استیلاء ذکر شده است و کیفیت آن مجهول است و ایمان به آن واجب است و سوال از آن بدعت است سپس فرمود: اگر باز به سوال خود برگردی دستور می دهم گردنت را بزنند. خداوند ما و شما را از تشبیه پناه دهد.

فصل (۸)

و بدانید که خداوند متعال حی، عالم، قادر، سمیع، بصیر، متکلم و باقی است و این صفات ازلی و موجود به ذات خداوند هستند یعنی اینکه این صفات عرض و تازه نیستند و از ازل همان صفات را داشته و ذات او با ذات مخلوقات هیچ گونه شباهتی ندارد.

سپس فصلی در مورد رد بر کسانی که می گویند تعدد صفات مستلزم تعدد ذات می شود ذکر کرده است و فصل دیگری در مورد معانی آن صفاتی که برای خداوند اثبات کرده ذکر میکند.

فصل (۹)

و بدانید که کلام خداوند قدیم و ازلی است و و به ذات خود موجود است و مخلوق و تازه نیست و هر کس بگوید کلام خداوند مخلوق است بدون شک کافر است، و کلام خداوند در مصاحف نوشته شده است و در قلوب ما محفوظ است و با زبانمان آن را قرائت می کنیم و در محرابهایمان آن را تلاوت می نماییم و با گوشهایمان آن را می شنویم اما قرآن نه هیچ کدام از نوشتار و حفظ و قرائت و تلاوت و شنیده ها نیست، زیرا اینها تازه و نو هستند و کلام خداوند قدیم است، همچنانکه باری تعالی در کتابهای ما نوشته شده است و سر قلوب ما معلوم و مشخص گشته و و با زبانمان او را ذکر می کنیم اما خداوند نه نوشتار است و نه ذکر. سپس دلایل قدیم بودن کلام خداوند را ذکر می کند.

سپس بخشی در اثبات روئت خداوند در روز قیامت ذکر می کند.

سپس دو بخش در اثبات مشیئت و اراده ذکر می نماید.

فصل (۱۰)

بدانید که خداوند متعال خالق کردار بندگان است و آن را از عدم به وجود می آورد و به عنوان کسب و کردار بندگان قرار می دهد به این صورت که همراه انجام عملی قدرت انجام آن عمل را هم برای آنها خلق می کند، و بنده تنها کسب می کند و او خالق نیست و خداوند متعال حالق است و کسب نمی کند و خلق به معنی این است که چیزی را از عدم به وجود می آورد و کسب هم به چیزی است که قدرت نو و تازه‌ای بدان تعلق می گیرد.

سپس از چند بخشی در مورد کردار و توانایی بندگان و از قدرت خداوند بحث کرده وبیان داشته که خداوند هر آنچه بخواهد انجام می دهد و انجام هیچ چیزی بر خداوند واجب نیست.

فصل (۱۱)

و بدانید که خداوند سبحان آنچه خلق می کند برای جلب منفعت و دفع مضرت و یا وجود سبب و علتی نیست بلکه در ازل دانسته که آنها را خلق می کند و اراده‌ی خلق آنها کرده و پس آنها را آنچنان که می

دانست خلق کرد، و چه حکمتی رساتر از به وجود آوردن چیزی است که معلوم و مراد بوده است، و دلیل برای این سخن اینکه اگر خداوند به خاطر علتی مخلوقات را خلق می کرد آن علت یا اینکه قدیمی است و یا اینکه تازه و نو می باشد، و اگر قدیمی باشد قدیم بودن خلق هم واجب می گردد، زیرا علت به وجود آمدن خلق قدیمی می باشد در حالی که مخلوقات تازه و نو هستند، و اگر علت تازه و نو باشد واجب است آن علت متعلق به علت دیگری باشد و آن علت هم نتیجه‌ی علت دیگری باشد تا بی نهایت و این هم محال است، و اگر این علت با وجود اینکه تازه است بی نیاز از علت باشد پس واجب است که تمامی حوادث و چیزهای تازه بی نیاز از علت باشند، بنابر این باطل بودن وجود علت ظاهر می گردد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾﴾البروج: ١٦ هر چه را بخواهد انجام می‌دهد.

فصل (۱۲)

و بدانید که خداوند متعال توانایی دارد که خلق را بعد از نابودی برگرداند و کرامیه گفته‌اند شبیه آنها را برمیگرداند نه ذات و عین آنها.

سپس در مورد محال بودن ظلم و ستم از جانب خداوند بحث کرده است.

سپس دو بخش را در مورد تصرف خداوند در ملک خود هر آنطور که بخواهد ذکر کرده و گفته که هیچ کس نمی تواند بر او اعتراض بگیرد، و در همین دو بخش در مورد آجال مردم و سایر حیوانات بحث کرده است.

فصل (۱۳)

و بدانید که معنی رزق نزد برخی از پیروان ما آن است که خداوند آن را به عنوان نگهدارنده‌ی ابدان مردم و سایر حیواناتی که تغذیه می کنند قرار داده است و برخی دیگر از پیروان ما گفته‌اند رزق چیزی است که می توان از آن بهره گرفت و هر چیزی (غذا و یا چیز دیگری) که به انسان نفع برساند پس آن چیز رزق او است، این معنی از معنی نخست عام تر است و حلال و حرام بودن غذا فرق نمی کند و هیچ کس چیزی نمی خورد و از چیزی بهره‌مند نمی شود مگر اینکه از چیزی است که خداوند او را رازق داده است، معتزله گفته‌اند رزق عبارت است از ملک و دارایی و حرام رزق محسوب نمی شود. و این نظریه آنها اشتباه است.

فصلی در مورد نبوات (۱۴)

و بدانید که خداوند بندگان خود را مکلف می کند و به آنها دستور می دهد و از آنها نهی می نماید، زیرا خداوند خالق و مخترع و پادشاه همه چیز است، سپس خداوند حق دارد که بر زبان پیامبرانی از جنس

مردم و بر همان صورت آنها دستورات و منهیات خویش را برایشان نمایش دهد، پس هر گاه خداوند از میان مردم رسولی را برانگیخت واجب است که با معجزاتی ظاهر و روشن تائید شود و نشانه‌ی واضح دلیلی بر صدق او می باشد، چون فرستاده شده جز با معجزه از سایر کسانی که به سویشان فرستاده شده است جدا نمی شود، زیرا در صورت و ترکیب جسمی با هم مساوی هستند،

سپس از چهار فصل در مورد معجزه سخن رانده و در فصل چهارم گفته است: و بدانید که معجزه دلالتی صادق است و ظهور آن از انسان فاجر و جاهل محال است، زیرا قلب حقایق در آن نهفته است.

سپس در چند فصل دیگر بقیه‌ی اعتقادات در مورد پیامبران را ذکر می کند و آن را با ذکر عقیده خویش در مورد پیامبرمان محمد ﷺ که خاتم پیامبران و افضل آنها است به پایان رسانیده است.

فصلی در مورد ایمان (۱۵)

و بدانید که ایمان شناخت به قلب و اقرار به زبان و کردار به جوارح است، سپس ایمان اصل و فرع دارد.

و اصل آن عبارت از چیزی است که اگر انسان آن را ترک کند کافر می شود همانند شناخت و تصدیق و اعتقاد به آن احکامی که مربوط به مکلفین است و اعتقاد به آن واجب است، فرع ایمان عبارت است از آن چیزی که اگر انسان آن را ترک کند کافر نمی شود اما در ترک برخی از آنها همانند نمازهای فرض گناهکار محسوب می گردد.

و ایمان شامل تمام این چیزها می شود، زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمۡۚ﴾البقرة: ۱٤۳ و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند. ایمان در اینجا به معنی نماز انجام شده به طرف بیت المقدس می باشد.

فصل (۱۶)

و بدانید سخن اهل سنت و جماعت که می گویدن (انشاء الله ما مومن هستیم) حامل هیچ گونه شک و شبهه‌ای در ایمان حاصل و حاضرآنها نمی باشد.

و تنها در ایمانی که موجب پاداش می شود شک وجود دارد، و به اتفاق تنها همین چیز است که مربوط به سرنوشت انسان است و سرنوشت هم از ما پنهان است، پس شک در پنهان واقع می شود نه در آنچه حاصل و موجود است.

سپس دو فصل را در مورد اهل کبائر ذکر کرده و بیان داشته که آنها تحت مشیت الهی هستند، سپس در مورد شفاعت پیامبر ﷺ برای اهل کبائر از امتش بحث کرده و همچنین در مورد کسانی که ایمان آورده‌اند و بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند بحث نموده است.

سپس در پنج فصل از امور آخرت و عذاب قبر سخن رانده است و این بحث را با ذکر دلیل از قرآن و سنت بر ثبوت عذاب ادامه داده و در مورد آفرینش بهشت و جهنم و ابدیت آنها و نابود نشدنشان و در مورد صراط و میزان و حوض بحث کرده و دلایل را بر این ذکر کرده است سپس می گوید: هر آنچه وجود آن از طریق عقل محال نباشد و اخباری در مورد آن ذکر شده باشد واجب است قبول شود و بدان ایمان آورده شود و اخبار ذکر شده است، و حکم سایر چیزهایی که در مورد ترس و وحشت قیامت و صفات بهشت و جهنم آمده هم به همین صورت است و ایمان به تمام آن واجب است.

سپس فصلی در مورد حجیت اجماع و دلیل قرآن و سنت بر آن را ذکر کرده است و در فصل دیگری در مورد وجوب سوال از مسایلی که فهم آن بر انسان مشکل است، خداوند می فرماید: ﴿فَسْـَٔلُوٓاْ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾﴾ الأنبياء: ٧ اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید.

سپس در چهار فصل در مورد خلفای راشدین بحث رانده و بیان داشته که آنها ائمه‌های هدایت یافته هستند و شایسته ترین مردمان بعد از پیامبر ﷺ بری انجام خلافت هستند و برای صحت خلافت آنها دلایلی را اریه داده است و سپس در دو فصل دیگر در مورد برخی از شرائت امامت عامه سخن رانده، بعد از حکم تعدد ائمه بحث کرده و می گوید: بدانید که جایز نیست در یک زمان بیشتر از یک امام موجود باشد.

و برخی از آنها گفته‌اند: جایز است هر کشوری از سرزمین اسلامی امام مخصوص خود داشته باشد و برخی از پیروان ما هم همین نظریه را احلام داشته‌اند، و سخن نخست صحیح تر است سپس دلایل خود را بر آن ذکر داشته است.

فصل (١٧)

و این رساله را با ذکر فصلی در مورد اصحاب پیامبر ﷺ به پایان رسانیده است و گفته:

و بدانید که اصحاب پیامبر ﷺ افراد متقی و نیکوکار و عادل بودند و با توجه به اینکه همدم و همراه پیامبر بودند و وحی و نزول قرآن را مشاهده کرده‌اند بر سایر امت محمد ﷺ برتری یافته‌اند، پیامبر ﷺ می فرماید: (اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم) اصحاب من همانند ستارگان هستند پس به هر کدام از آنها اقتدا کردید هدایت را یافته‌اید.

و جایز نیست که در مورد هیچ کدام از آنها بدگویی شود و جز خیر و نیکی در مورد آنها بیان نمی شود.

و از اختلافات میان آنها سکوت رعایت می کنیم، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: ایاکم و ما شجر بینهم فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه) برحذر باشید از اینکه در مورد اختلافات میان آنها با هم حرف بزنید، اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد در راه خدا انفاق کند به اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد. و هر کس از روی جهل و نادانی در مورد آنها سخن بدی بیان داشت آن شخص در زیر لعنت و نفرت خداوند و رسولش قرار می گیرد، زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: من سب اصحابی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله فعلیه لعنة الله و لعنة اللاعنین (۱) هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند در واقع آن بدگویی را در مورد من بیان داشته و هر کس در مورد من بدگویی کند در واقع در مورد خداوند بدگویی کرده است و هر کس در مورد خداوند مرتکب بدگویی شود نفرین خداوند و تمامی نفرین کنندگان بر او می باشد.

این عرضه‌ی مختصری از مفاهیم این رساله‌ی منسوب به امام شافعی – رحمه الله – بود که در هیفده فصل آن را خلاصه کردم و بقیه‌ی فصلها را به طور مختصر میان همین فصلها ذکر کردم.

بحث دوم: حکم بر آنچه در آن رساله است.

اما در مورد صحت نسبت آن کتاب به امام شافعی – رحمه الله – باید گفته شود کسی که در آن رساله تدبر نماید به قاطعیت اعلام می دارد که نسبت این رساله به امام شافعی هیچ گونه صحتی ندارد و شافعی آن را ننوشته و بر آن اطلاع نیافته است و در زمان او نوشته نشده است بلکه سالها بعد از نوشته شده، و اینک دلایلی برای تأیید این سخن:

نخست: به طور مختصر:

تمام آنچه در این رساله آمده تا حد بزرگی شباهت دارد با آنچه علماء کلام همانند اشاعره و امثال آنها در عقائد خود نوشته‌اند، تا آنجا که عبارتهای این رساله با عبارتهای برخی از آنها موافق است و بجز اندکی عبارات اهل حدیث و شافعی – رحمه الله – در ان رساله به کار گرفته نشده است و چنان ملاحظه می شود که نویسنده‌ی آن به علم حدیث هم آگاهی نداشته باشد، نظر به اینکه برخی از احادیث ضعیف را ذکر کرده است، و شافعی – رحمه الله – از علماء حدیث و صاحب نظر در مورد احادیث صحیح و ضعیف

---

[۱] حکم این حدیث بعدا ذکر می شود .

می باشد و ممکن نیست که در این بخشهای مهم که احادیث صحیح وجود دارد این احادیث ضعیف را ذکر کند، آری این رساله چنان ترتیب بندی شده که کاملا با ترتیب بندی کتابهای بعد از عصر امام شافعی – رحمه الله – که در رشته‌ی کلام نوشته شده موافق است، و این خود یکی از بزرگترین دلایلی است که بیانگر متأثر بودن نویسنده‌ی آن به دانشمندان کلام می باشد و یا اینکه نویسنده خود یکی از علماء کلام بوده و برخی از آثار امام شافعی در عقیده را گرفته است و آن را با علم کلام مخلوط نموده است و امام شافعی رحمه الله از آن مبری است.

اما رد آن رساله به طور مفصل از چند طریق امکان پذیر است:

اول: تمامی کسانی که از امام شافعی نگاشته‌اند امثال ابن ابی حاتم و بیهقی و رازی و ابن حجر و دیگران و نویسندگان فهارس همانند « تاریخ التراث العربی و الادب العربی» و غیر از اینها در ضمن تألیفات امام شافعی – رحمه الله – این رساله را ذکر نکرده‌اند با وجود اینکه آنها بر دنبال کردن نوشته‌های امام شافعی بسیار حریص بوده‌اند و کتابهای را برای او ذکر کرده‌اند که اکنون مفقود هستند و اگر آنها بخصوص رازی نام این رساله را می شنیدند بسیار خوشحال می شدند، زیرا آنچه در این رساله آمده با بسیاری از عقیده اشعری ایشان موافق است و ممکن نیست رازی اسم این کتاب را شنیده باشد و از ذکر آن غافل بماند بلکه این کتاب بزرگترین دلیلی در دست او می بود برای دور کردن شافعی از تشبیه و حشوی که رازی آن را به اهل سنت و جماعت نسبت می دهد در حالی که آنها از آن مبری هستند، و این بزرگترین دلیلی است بر عدم صحت نسبت این کتاب به امام شافعی رحمه الله.

دوم: نویسنده رساله الفاظ و عباراتی را به کار می گیرد که در دوران سلف رایج نبوده است و سلف آن الفاظ را در کتابهای خود استعمال نمی کردند و شافعی – رحمه الله – هم یکی از سلف بوده است و اگر کسی در سخنان شافعی تدبر کند می بیند خالی از این عبارتها و این روشها در استدلال است و الفاظی همچون جوهر و عرض و دلیل ممکن و واجب و سایر عبارتهای متکلمین را در آن نمی یابد. و با قاطعیت اعلام می دارد که شافعی رحمه الله به آنها تلفظ ننموده است، زیرا ایشان بر تتبع روش سلف بسیار حریص بوده است، پس چگونه در این امر مهم آنها را ترک می کند.

برای نمونه به سخن ایشان در مورد شناخت خداوند در مقدمه نگاه کن می بینید که کاملا با سخنان اهل کلام موافق است.

و همچنین سخن ایشان در فصل (شماره ۱) در مورد نخستین واجب بر مکلف نگاه کن آن را از مذهب اهل کلام می یابیم.

نویسنده: «جوهرة التوحید» می گوید:

فکل من کلف شرعا وجبا — علیه ان یعرف ما قد وجبا

لله و الجائز والممتنعا — و مثل ذا لرسله فاستمعا

اذ کل من قلد فی التوحید — ایمانه لم یخل من تردد

و اجزم بان اول ما یجب — معرفة و فیه خلف منتصب (۱)

و این یک مسأله مشهوری در کتابهای آنها است و ربطی به مذهب اهل سنت و جماعت ندارد و شافعی – رحمه الله – هم یکی از اهل سنت و جماعت است بلکه از بزرگترین ائمه‌ی آنها می باشد و در مذهب شافعی چنین آمده که شهادت به " لا اله الا الله " نخستین چیزی است که بر مکلف واجب است.

ابن ابی العز حنفی – رحمه الله – می گوید: بدان که توحید نخستین دعوت پیامبران و نخستین منزلگاه راه و نخستین مقامی است که سالک به سوی خدا در آن می ماند.

خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ ﴾ النحل: ۳٦ ترجمه: ودر حقیقت در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید] خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید.

و می فرماید: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ ﴾ الأنبياء: ۲۵ ترجمه: و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید.

و پیامبر صلی الله علیه وسلم می فرماید: امرت ان اقاتل الناس حتی یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله) (۲) به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا وقتی که گواهی می دهند هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی خداوند است.

---

[۱] جوهرة التوحید ۸ .

[۲] متفق علیه ؛ بخاری در کتاب " الزکاة ۵۰۷/۲ و مسلم ج ۵۱/۱–۵۳ و سیوطی گفته است این حدیث متواتر است " فیض القدیر ۱۸۶/۲ .

به این خاطر قول صحیح این است که شهادت " لا اله الا الله " قبل از هر چیز بر مکلف واجب است و هیچ کدام از نظر و قصد به سوی نظر و شک واجب نیستند همچنانکه در اقوال پیروان کلام مذموم نمایان می شود، بلکه ائمه‌ی سلف اتفاق نظر دارند بر اینکه شهادت نخستین چیزی است که به بندگان دستور داده می شود و اتفاق نظر دارند بر اینکه هر گاه فردی قبل از بلوغ شهادتین را اجرا نمود بعد از بلوغ تکرار و تجدید آن از او خواسته نمی شود بلکه بعد از بلوغ و یا بعد از تمییز – نزد قائلین به تمییز – به او دستور داده می شود که طهارت نماید و نماز بخواند.

و هیچ یک از آنها بر ولیش واجب نکرده که بعد از بلوغ او را به تجدید شهادتین مخاطب گرداند، هر چند که به اتفاق مسلمانان اقرار به شهادتین واجب و قبل از انجام نماز است، ولی ایشان قبل از انجام نماز به شهادتین اقرار نموده است. (۱)

و قرطبی می گوید: اگر در علم کلام جز دو مسأله که از مبادئ آن است چیز دیگری موجود نمی بود شایسته‌ی ذم بود.

اول: سخن برخی از آنها که می گویند شک نخستن واجب است، زیرا شک ملازم وجوب نظر و یا قصد به نظر است و امام هم به همین نکته اشاره می نماید وقتی که می گوید: از راه دریا سفر کردم (۲)(۳)

دوم: سخن جماعتی از آنها که گفته اند: هر کس به آن روش و بحثهای ترتیب بندی و تحریر شده‌ی آنها خدا را نشناسد ایمان او صحیح نیست.

حتی وقتی از آنها می پرسند که این سخن شما بیانگر تکفیر پدر و گذشته‌گان و همسایگانتان می شود، در جواب می گفتند: با کثرت و فراوانی اهل آتش مرا محکوم مکن و سخن مرا به باد انتقاد مگیر.

می گوید: و برخی از آنهایی که قائل به این دو دلیل نیستند به روش نقد نظری بر قائلین به این دو دلیل رد داده‌اند و این اشتباه است، زیرا هر کس قائل به این دو مسأله باشد کافر است، نظر به اینکه شک در ذات خداوند را واجب دانسته است و بیشتر مسلمانان را کافر قلمداد نموده‌اند حتی سلف صالح از اصحاب و تابعین هم در کلی گویی سخن آنها داخل می شود، و فاسد و باطل بودن این سخن در دین چیزی معلوم و مشخص و عیان است.

---

[۱] شرح العقیدة الطحاویة ۷۷–۷۸ .

[۲] مراد قول امام الحرمین است که فرمود: از راه دریا سفر کردم و وارد چیزی شدم که از آن نهی شده بودم و اکنون اگر خداوند به دادم نمی رسید حتما جهنم جایگاه من می بود .

[۳] فتح الباری ۳۵۰/۱۳ .

و قرطبی باز در شرح خود بر حدیث معاذ که پیامبر ﷺ او را به طرف یمن می فرستد می گوید: و بنا بر حدیث معاذ هیچ گونه حجتی برای متکلمین باقی نمی ماند که شناخت خداوند از طریق برهان و دلیل را بر هر مسلمانی واجب می دانند.

بلکه حدیث معاذ دلیلی است برای کسانی که می گویند: تلفظ به دو کلمه‌ی شهادتین و تصدیق آنها از نخستین واجبات می باشد.

و متکلمین در مورد نخستین واجب با هم اختلاف دارند که برخی از آن اقوال شایع گشته و ضعف برخی هم ظاهر شده است.

و آنچه که مورد تأیید ائمه فتوی از امثال امام مالک و شافعی و ابوحنیفه و و احمد بن حنبل و سایر ائمه‌ی سلف می باشد و ما هم به آنها اقتدا می کنیم این است که نخستین واجب بر هر مکلفی عبارت است از ایمان تصدیقی قاطعانه بدون شکی به خداوند متعال و پیامبران و کتابهای آسمانی و آنچه پیامبران با خود آوردند بنابر آنچه در حدیث جبرئیل آمده است. (۱)

و بنا بر این توضیحات اشتباه بودن این مذهب قطعی می شود و این توضیحات از جمله دلایلی است که بیانگر موافقت شافعی با مذهب سلف صالح در نخستین واجب بر انسان مکلف می باشد و آنچه در این رساله به ایشان نسبت داده شده که با اهل کلام موافق باشد چیزی غیر صحیح و نادرست است (۲) و به عنوان مثال به سخن ایشان در فصل شماره (۲) نگاه کن که می گوید: بدانید که خالق جهان قدیم و ازلی است به این معنی که او ابتدایی برای به وجود آمدنش در کار نیست، و دلیل برای این سخن اینکه اگر خالق ابتدایی می داشت و ذات نو و تازه‌ای می بود به یک به وجود آورنده نیازمند بود که او را به وجود بیاورد، این عبارت بر عدم صحت نسبت این کتاب به امام شافعی دلالت دارد، زیرا این متکلین هستند که این گونه استدلال می کنند.

باقلانی می گوید: جایز نیست که فاعل به وجود آمده‌ها تازه باشد بلکه واجب است که قدیمی باشد و دلیل برای این سخن اینکه اگر فاعل تازه باشد به کسی نیاز داشت که او را به وجود بیاورد، زیرا سایر حوادث از این نظر نیازمند به وجود آورنده‌ای هستند که تازه و نو می باشند (۳)

---

[۱] المفهم ج ۵۵/۱/ ب مخطوط

[۲] برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب " فتح الباری ۳۴۹/۱۳-۳۵۵ مراجعه شود .

[۳] تمهید الاوائل / ۴۵ .

اما اهل سنت و جماعت هرگز در مورد مسأله‌ی عرض و جوهر سخن نرانده‌اند و برای اثبات وجود خدا به اقامه‌ی ادله نیاز نداشته‌اند و به وجود آن در فطرت اکتفا کرده‌اند، و قبلا این بحث را در باب سخن بر وجود خدا ذکر کردیم.

طریق سوم:

در فصلهای سوم و چهارم و پنجم و ششم سخنانی در مورد ذات خداوند ذکر کرد که کاملا با سخنان اهل کلام موافق بود و بیان چنین سخنانی از امام شسافعی بسیار بعید به نظر می رسد و آنچه از او در باب عقیده ذکر شده قبلا ذکر کردیم و یک کلمه از این سخنان را در آن نمی یابیم که این بر اشتباه بودن نسبت این کتاب به امام شافعی دلالت می کند.

طریق چهارم:

در فصل هفتم از توصیف خداوند به استواء توقف نمود و بیان داشت که قول خداوند متعال که فرموده ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ۝٥﴾ طه: ٥ از متشابهات است، و قبلا هم ذکر کردیم که امام شافعی رحمه الله صفت استواء را برای خداوند متعال اثبات می کرد.

طریق پنجم:

در فصل هشتم در مورد صفاتی واجب برای خداوند سخن رانده و نه صفت را ذکر کرده و آن صفات هم دقیق همان صفاتی هستند که اشاعره و همفکرانشان آنها را اثبات کرده‌اند، اما شافعی – رحمه الله – تمام آن صفاتی را اثبات داشته که خداوند برای خود و یا پیامبرش برای او اثبات کرده است، و قبلا در این مورد به سخنان شافعی اشاره کردیم.

طریق ششم:

در این رساله از صفت کلام خداوند بحث شده که این تا حد زیادی به سخنان اهل کلام از اشاعره و امثال آنها شباهت دارد و این روش جزو عادات اهل سنت و جماعت نیست، و قبلا به طور مفصل در مورد کلام خداوند مذهب اهل سنت و جماعت را ذکر کردیم.

طریق هفتم:

در مورد آفرینش کردار بندگان بحث نمود و آن را کسب نامید و اشاعره به این نامگذاری مشهور هستند، اما اهل سنت و جماعت همانند خداوند آن را افعال می نامند، اما قول به کسب از جمله مذاهب اشاعره

می باشد و جزو مذهب سلف نیست و در باب قضا و قدر مذهب شافعی در مورد افعال بندگان را ذکر کردیم.

طریق هشتم:

وجود حکمت در خلق مخلوقات را انکار نمود و این دیدگاه با قرآن و سنت مخالف است که اعلام می دارند خداوند به خاطر حکمت بزرگی مخلوقات را خلق کرده است که همانا پرستش خداوند است به شیوه‌ای که هیچ شریکی برای او در نظر گرفته نشود، خداوند متعال می فرماید: ﴿ وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ ﴾ الذاریات: ٥٦ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند.

و اعلام این سخن از امام شافعی رحمه الله به اثبات رسیده و ایشان بیان داشته‌اند که خداوند بندگان را برای پرستش خود خلق کرده است و این بیان شافعی مخالف دیدگاه نویسنده این رساله است (۱)

طریق نهم:

فرقه‌ی کراممیه را ذکر کرده در حالی که این فرقه بعد از امام شافعی رحمه الله ظاهر گشتند، و این هم دلیلی است بر اینکه نویسنده رساله بعد از امام شافعی بوده است.

و کرامیه فرقه‌ای معروف و مشهور هستند که منسوب به محمد بن کرام سجستانی متکلم می باشند، ابن حجر در مورد او گفته است: به خاطر بدعتهایی که داشته ساقط الحدیث می باشد و برخی از اقوال او در عقیده را ذکر کرده است و در سال ۲۵۵ هجری یعنی ۵۱ سال بعد از امام شافعی رحمه الله وفات می کند، و این از بزرگترین دلایلی است بر اینکه نویسنده رساله بعد از زمان امام شافعی زیسته است.

طریق دهم:

در آن رساله عبارتهایی همچون " برخی از اصحاب ما گفتند " و " و اصحاب ما و امثال آنها " بسیار تکرار شده است و همچنانکه در کتابهای متأخرین شافعی نمایان می شود این عبارتها از جمله عبارتهای آنها می باشد، و این هم دلیلی دیگر بر متأخر بودن نویسنده‌ی این رساله می باشد.

طریق یازدهم:

در فصل چهاردهم به روش اهل کلام از نبوات بحث راند و بیان داشت که معجزه‌ها دلیلی است بر صدق و راستی نبوت پیامبران و ظاهر کردن معجزه بر دست پیامبران بر خداوند واجب است، زیرا تنها از این ریق

---

[۱] برای آگاهی بیشتر به کتاب " الحکمة و التعلیل فی افعال الله تحلی " نوشته‌ی دکتر محمد بن ربیع هادی ، صفحه‌ی ۲۰۴ مراجعه شود .

راست و دروغ از هم متمایز می شوند و در پایان این فصل و فصل بعد از آن هم به عدم ظهور معجزه بر دست دروغگو یان اشاره کرده است و مثل اینکه با مذهب معتزله موافقت نموده که منکر خرق عادت برای غیر انبیا هستند، و بدون شک معجزه از جمله دلایل صدق و راست بودن انبیا می باشد اما معجزه تمام ادله محسوب نمی گردد. ابن ابی العز حنفی می گوید: روش مشهوری که اهل کلام و نظر آن را دنبال می کنند این است که نبوت انبیا را با معجزات تأیید می کنند، اما بسیاری از آنها جز از راه معجزات راه دیگری برای نبوت انبیا نمی شناسد و بسیاری از آنها خرق عادات را برای غیر انبیا انکار کرده‌اند و حتی کرامات اولیا و سحر و امثال آنها را نیز انکار کرده‌اند

و بدون شک معجزات دلیل صحیحی هستند اما دلیل تنها در معجزات منحصر نمی شود، زیرا نبوت چیزی است که یا صادق ترین مردم و یا کاذب ترین مردم ادعای آن را می کند و تنها نادان ترین مردم هستند که نمی توانند این دو را از هم جدا سازند، نظر به اینکه حال و وضع آنها بیانگر صداقت و دروغگوی آنها می باشد و تمایز میان صادق و کاذب در غیر نبوت هم راههای فراوانی دارد، پس اگر راستی و دروغ در نبوت باشد بسیار زودتر نمایان می شود، و چه زیبا است آنچه حسان رضی الله عنه گفته است:

لو لم یکن فیه آیات مبینه کانت بدیهته تأتیک بالخبر (۱)

اگر حامل آیات و نشانه‌های واضح و روشنی هم نمی بود خصوصیات طبیعی او راست بودنش را به شما خبر می داد.

و با توجه به همین فصل مخالفت نویسنده این کتاب با اهل سنت و جماعت واضح و روشن می گردد و می فهمیم که این رساله مربوط به امام شافعی نیست.

در فصل پانزدهم از ایمان سخن رانده و آن را با همان تعریف اهل سنت شناسایی کرده است، سپس رساله را با بیان فضل اصحاب به پایان رسانده است و این کاری زیبا و با ارزش است اما ایشان با احادیثی ضعیف استدلال کرده در حالی که احادیث صحیحی در بیان فضل آنها گزارش شده است، این هم بر عدم آگاهی و جهل نویسنده آن رساله بر احادیث صحیح و ضعیف دلالت می کند و این گونه استدلال از شافعی بسیار بعید است زیرا ایشان در زمان خود مشهور به ناصر السنه بوده است. و از جمله‌ی آن احادیث:

(اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم) اصحاب من همانند ستارگان هستند پس به هر کدام از آنها اقتدا کردید هدایت را یافته‌اید.

---

[۱] شرح العقیدة الطحاویة ۱۵۰ .

و بنا به اقوال بسیاری از اهل علم این حدیث موضوع است.

و حدیث دوم: : ایاکم و ما شجر بینهم فلو انفق احدکم مثل احد ذهبا لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه) برحذر باشید از اینکه در مورد اختلافات میان آنها با هم حرف بزنید، اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد در راه خدا انفاق کند به اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد.

و این کاری بسیار عجیب است، زیرا ابتدای حدیث را در هیچ کتابی نیافتم و فکر کنم این حدیث مرکب باشد، زیرا قسمت آخر آن صحیح و متفق علیه است و عبارت آن به این شیوه است: لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی بیده لو انفق احدکم مثل احد ذهبا لما بلغ مد احدهم و لا نصیفه) در مورد اصحاب من بدگویی نکنید، سوگند به کسی که نفس من در دست او است؛ اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد در راه خدا انفاق کند به اندازه‌ی یک مشت و یا نیم مشت انفاق آنها ارزش ندارد (۱)

حدیث سوم: من سب اصحابی فقد سبنی و من سبنی فقد سب الله و من سب الله فعلیه لعنة الله و لعنة اللاعنین. هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند در واقع آن بدگویی را در مورد من بیان داشته و هر کس در مورد من بدگویی کند در واقع در مورد خداوند بدگویی کرده است و هر کس در مورد خداوند مرتکب بدگویی شود نفرین خداوند و تمامی نفرین کنندگان بر او می باشد.

این حدیث را با این عبارت در هیچ کتابی نیافتم و با عبارتی دیگر آن را نزد طبرانی یافتم که فرموده است: من سب اصحابی فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین. (۲) هر کس در مورد اصحاب من بدگویی کند نفرین خداوند و ملائکه و تمامی مردم به طور عام بر او باد .

این دلایل به طور واضح و روشن اعلام می دارد که نسبت آن رساله به امام شافعی رحمه الله اشتباه است و نویسنده‌ی آن در واقع یکی از متأخرین شافعیه است و شافعی رحمه الله آن رساله مبری است. (۳)

---

[۱] بخاری این حدیث را در " فضائل الصحابه " ۱۳۴۳/۳ ، و مسلم ۱۹۶۷/۴ روایت کرده‌اند .

[۲] صحیح الجامع ۲۹۹/۵ شماره ۱۶۱ و به حسن بودن آن هم اشاره کرده است .

[۳] برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتابهای زیر مراجعه نمایید:

الشافعی و علم الکلام . علم العقیده عند الشافعی و احمد

بخش دوم

موضع گیری شافعی رحمه الله در برابر فرقه‌ها

این فصل شامل سه مبحث می باشد:

- **بحث اول: قدریه معتزله**
- **بحث دوم: رافضیه**
- **بحث سوم: صوفیه**

بحث اول: قدریه معتزله

این فرقه به واصل بن عطا (۱) غزال و عمرو بن عبید بن باب(۲) نسبت داده می شوند .

و گفته‌اند که هر کدام از واصل و عطاء برای مدتی با حسن بصری همراهی کردند سپس در مسأله‌ی مرتکب گناه کبیره با او به مخالفت پرداختند و آنها اعلام داشتند که مرتکب گناه کبیره در منزله‌ی بین منزلتین قرار دارد و نه کافر است و نه مومن.

---

[۱] واصل بن عطا بصری متکلم در سال ۸۰ هجری در مدینه متولد می شود و در سال ۱۳۱ هجری وفات می کند ، مسعودی در مورد او می گوید: واصل از اساتیذ معتزله و نخستین قائل به منزلة بین المنزلتین می باشد ، ایشان در بازار غزالیان فروشان می نشست به همین خاطر لقب غزال را به خود گرفت . المیزان ۲۱۴/۶ ، البدء و التاریخ ۵/ ۱۴۲ .

[۲] عمرو بن عبید بن باب اهل بصره و با ایده‌ی معتزله‌ی قدری ظهور کرد ، ابن قتیبه در مورد او گفته است: او همانند قدریه فکر می کرد و مردم را هم به آن دعوت می کرد ، ایشان همراه جمعی از دوستانش از حسن دور گشت و به معتزله نامیده شدند . وذهبی در مورد او گفته است: ابتدا با حسن همراهی کرد سپس با او مخالفت ورزید و از حلقه‌ی او دوری گزید به این خاطر به معتزله نامیده شدند) ت سال ۱۴۲ . العبر ۱۹۳/۱ . المعارف ۴۸۳ .

بنابر این حسن بصری آنها را از جلسه‌ی کلاس خود بیرون راند و آنها هم در کنار ستونی از ستونهای مسجد بصره گوشه گیری کردند.

به همین خاطر آنها و پیروانشان (معتزله) نامیده شدند، زیرا از قول و نظر دسته جمعی امت اسلامی جدا گشتند و ادعا کردند که شخص فاسق در امت اسلامی کسی است که نه مومن و نه کافر باشد.

و از جمله عقاید آنها:

آنها تمامی صفاتی که در قرآن و سنت برای خداوند به اثبات رسیده نفی می کنند و رویت خداوند با چشم در روز قیامت را انکار می نمایند، و گمان می برند که قرآن مخلوق است، و آگاهی خداوند به حوادث قبل از وقوع را نفی می نمایند. و آنها قدریه‌های نخست هستند (۱) و آنها اعلام داشته‌اند که خداوند خالق کردار بندگان نیست (۲) و اینها قدریه‌ی دوم هستند، آنهایی که علم را اثبات کرده‌اند و مرتبه‌ی خلق را نفی نموده‌اند و عقاید فاسد دیگری در همین رابطه.

گروهی از جمله بشر مریسی (۳) در همین عقیده باطل و فاسد اینها را دنبال کردند و از آنها تبعیت نمودند.

موضع گیری امام شافعی در برابر این فرقه:

بویطی می گوید: از شافعی سوال کردم آیا جایز است پشت سر رافضی نماز بخوانم ؟

فرمود: پشت سر هیچ کدام از رافضی و قدری و مرجئه نماز مخوان.

عرض کردم آنها را برای ما توصیف کن.

فرمود: هر کس بگوید ایمان عبارت است از قول بدان که آن شخص مرجئه است.

و هر کس بگوید: ابوبکر و عمر امام نیستند بدان که او رافضی است.

و هر کس مشیت را به خود نسبت بدهد پس بدان که او قدری است (٤)

---

[۱] قدریه نخست منکر علم خداوند هستند و نخستین کسی که این نظریه را ابراز کرد معبد بن خالد جهنی بود ، ابو حاتم در مورد او گفته است: معبد وارد مدینه شد و مردم بسیاری را فاسد گرداند . و اوزاعی گفته است: نخستین کسی که در مورد قدر ابراز نظر کرد مردی از اهل عراق بود که سوسن نام داشت ، او ابتدا نصرانی بود سپس مسلمان شد و بعد نصرانی گشت سپس مصیبت و بدبختی را از معبد گرفت – العبر ۱۲/۱ ، تهذیب التهذیب ۲۲۵/۱۰ .

[۲] به دو کتاب زیر مراجعه شود: الفرق بین الفرق ۲۰ ، ۱۱۴ – ۲۰۱ . و صحیح المسلم ۳۶/۱

[۳] بشر بن غیات مریسی یک شخص مبتدع و گمراه بود ، ابتدا در خدمت قاضی ابو یوسف شاگرد ابو حنیفه درس آموخت ، سپس قول به خلق قرآن را اعلام داشت . المیزان شماره ۱۲۱۴ .

[۴] همان مصدر ۳۱

و ربیع بن سلیمان در مورد شافعی می گوید: شافعی – رحمه الله – نماز گزاردن پشت سر قدری را مکروه می دانست . (١)

و مزنی می گوید: شافعی به من گفت: آیا قدری را می شناسی ؟ قدری آنهایی هستند که می گویند خداوند وقتی شر را خلق کرد که به وقوع پیوست و انجام داده شد. (٢)

و مزنی باز می گوید: از شافعی شنیدم می گفت: قدریه آنهایی هستند که پیامبر ﷺ در مورد آنها فرمود: آنها مجوس این امت هستند که می گویند: خداوند از معاصی خبری ندارد مگر اینکه آن گناه و معصیت انجام داده شود. (٣) و امام شافعی و احمد بر تکفیر منکر علم قدیم خداوند نص گذاشته‌اند. و سلف گفته‌اند: در مورد علم خداوند با قدریه مناظره نمایید اگر به آن اقرار کردند پس مخاصمت ورزیده‌اند و اگر آن را انکار نمودند پس کفر ورزیده‌اند. (٤)

و ربیع گفته است: شافعی از جایگاه خویش به طرف ما پایین آمد در حالی که آنها در مورد قدر با هم مجادله می کردند، پس فرمود: یا اینکه از اینجا بیرون می روید و یا اینکه با نیکی با ما می مانید، زیرا اگر انسان جز شرک با تمامی گناهانش به خدمت خداوند برسد بسیار بهتر از این است که همراه چیزی از این اهواء به خدمت خداوند برسد. (٥)

امام شافعی – رحمه الله – با برخی از افراد این طایفه به مناظره پرداخت و به خاطر اظهار مخالفتشان با قرآن و سنت آنها را کافر می شمرد.

ربیع می گوید: هنگامی که شافعی با حفص الفرد مناظره نمود، حفص گفت: قرآن مخلوق است. شافعی گفت: به قرآن کفر ورزیدی (٦)

و از مخالفت امام شافعی با آنها در همه چیز حتی در قول لا الهالا الله پرده برداشته است.

جاوردی می گوید؛ شافعی از ابراهیم بن علیه (١)بحث کرد و گفت: من در همه چیز با او مخالفت می ورزم و قول (لا الهالاالله) را نیز همانند او نمی گویم . من می گویم: لا اله الا الله الذی کلم موسی من

---

[١] مناقب البیهقی ١/ ٤١٣ .

[٢] همان مصدر ٤١٤/١ .

[٣] همان مصدر ٤١٣/١ .

[٤] جامع العلوم و الحکم ٢٤–٢٥ .

[٥] مناقب البیهقی ٤٦٠/١ ، آداب الشافعی و مناقبه ١٨٤ .

[٦] المناقب ١/ ٤٠٧ ، ٤٥٦ .

وراء حجاب (هیچ الهی نیست بجز خداوند که از پشت پرده با موسی سخن گفت) و او می گوید: هیچ الهی نیست بجز آن خدایی که کلامی را خلق کرد و آن را از پشت پرده به موسی شنواند (۲).

و عبدالله بن صالح کاتب اللیث می گوید: ما در محضر شافعی بودیم در مورد اثبات خبر واحد از پیامبر صلی الله علیه وسلم بحث می کرد و ما هم آن را نوشتیم و به خدمت ابراهیم بن اسماعیل بن علیه بردیم و ایشان از خدمتگذاران ابوبکر اصم بود و مدرسه ایشان در مصر نزدیک باب الضوال بود، هنگامی که آن نظریه‌ی شافعی را پیش او بیان کردیم در صدد ابطال آن برآمد، ما هم هر آنچه ابن علیه بیان داشت نوشتیم و آن را خدمت شافعی بردیم شافعی هم اقوال او را نقض کرد و هر آنچه ابن علیه گفته بود ابطال گرداند و فرمود: ابن علیة گمراه است و نزدیک باب الضوال نشسته است و مردم را گمراه می کند. (۳)

و حفص الفرد پیش شافعی رفت و با او بحث کرد سپس شافعی نزد ما آمد و گفت: اگر انسان به اندازه‌ی کوه تهامه مرتکب گناه شود بسیار بهتر از آن است که به یک حرف از اعتقادات این مرد و همراهانش معتقد شود، و حفص الفرد قائل به خلق قرآن بود. (٤)

و هنگامی که شافعی – رحمه الله – به دم مرگ می رسد برای چند لحظه بی هوش می شود و سپس به هوش می آید بحد از آن کسانی که در حضور او بودند یکی بعد از دیگری از شافعی سوال می کرد من کی هستم ؟ شافعی هم می گفت شما فلان بن فلان هستید. و هنگامی که حفص الفرد از او سوال می کند من کی هستم ؟ شافعی می گوید: شما حفص الفرد هستید خداوند شما را حفظ نکند اگر توبه نکنید (٥)

این موضع گیری امام شافعی – رحمه الله – در برابر این فرقه بود و شافعی تا آخرین لحظات عمر خویش بر همین عقیده خود باقی ماند، و این موضع گیری را با روایتی از امام شافعی – رحمه الله – در مورد تکفیر این فرقه به پایان می رسانم؛ در سنن الکبری از علی بن سهل رملی نقل شده که فرموده است: از شافعی در مورد قرآن سوال کردم فرمود: قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق است. گفتم: هر کس قائل به مخلوق بودن قرآن باشد نزد شما او چگونه شخصی است ؟ گفت: او کافر است،

---

[۱] ابراهیم بن اسماعیل بن علیه جهمی به مناظره می پرداخت و می گفت قرآن مخلوق است ت ۲۱۸ هجری ، اللسان ۳۴/۱ .

[۲] مناقب البیهقی ۱/ ۴۰۹ .

[۳] همان مصدر ۴۵۷/۱ .

[۴] مناقب البیهقی ۴۵۴/۱ .

[۵] همان مصدر ۴۷۰/۱ .

خدمت ایشان عرض کردم: کدام یک از اساتید شما همین نظریه را بیان می داشتند ؟ گفت: به هر کدام از آنها رسیده باشم می گفت: هر کس قائل به مخلوق بودن قرآن باشد کافر است. (۱)

مبحث دوم: الرافضه

اصل مذهب رافضی بر جانبداری برای علی و تفضیل او بر عثمان بنیان گذاری شده است و این مذهب اهل کوفه است و هرگز پیروان این مذهب با شیوه‌ای بد از عثمان و سایر اصحاب بحث نرانده‌اند و در صحت خلافت خلفای قبل از علی هیچ گونه شک و شبهه‌ای وارد نمی کردند.

شیخ الاسلام رحمه الله می گوید: به سندی متواتر از علی رضی الله عنه گزارش شده که فرموده است: بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر سپس عمر بهترین افراد این امت هستند. این روایت میان قدماء شیعه مورد اتفاق می باشد و تمامی آنها ابوبکر و عمر را تفضیل می دادند و تنها در میان علی و عثمان با هم اختلاف نظر داشتند آن هم موقعی که دسته‌ای از علی و دسته‌ای از عثمان جانبداری کردند. اما ابوبکر و عمر هیچ کس به طور خاص برای آنها جانبداری نمی کرد، بلکه تمام امت اسلامی حتی خوارج هم بر فضل آنها متفق بودند (۲) سپس شیعه از دعوات بیگانگان متأثر شدند و از آن سبک و روش خود تغییر یافتند و از جمله‌ی آن کسانی که بدان متأثر شدند عبدالله بن سبأ یهودی بود (۳) که ابتدا اسلام خود را اظهار داشت و از علی و آل بیت جانبداری کرد و در محبت او افراط نمود و سبئیه به او نسبت داده می شوند.

بغدادی می گوید: سبئیه پیروان عبدالله بن سبأ یهودی هستند عبدالله همان شخصی است که در مورد علی افراط کرد و گمان می برد که علی از پیامبر بزرگتر است سپس افراط بیشتری ورزید و گفت: علی خدا است و دسته‌ای از گمراهان کوفه را بدان دعوت نمود و هنگامی که خبر آنها به علی – رضی الله عنه –

---

[۱] السنن الکبری ۲۰۶/۱۰ .

[۲] النبوات ۱۳۲ نوشته‌ی ابن تیمیه .

[۳] عبدالله بن سبأ یهودی شخصی گمراه و گمراهگر بود و برای شعله ور کردن گمراهی تلاش می کرد و در آن راه تلاشهای بسیار کرد، ایشان در زمان عثمان برای فاسد کردن جامعه‌ی اسلامی مسلمان شد . شعبی می گوید: عبدالله بن سبأ یهودی و از اهل حیره بود ، ایشان اسلام آورد و خواستار وجود بازار و ریاستی در میان اهل کوفه شد ، پس برای اهل کوفه ذکر کرد که او در تورات دیده است: هر پیامبری یک نفر وصی دارد و علی وصی محمد صلی الله علیه وسلم است و علی بهترین وصی می باشد همچنانکه پیامبر صلی الله علیه وسلم بهترین پیامبران است . الفرق بین الفرق – ۲۲۵ ، ۲۳۵ ، الملل ۱۴۶/۱ .

می رسد برخی از آنها را در دو چاه می سوزاند و ابن سبأ را به طرف ساباط مدائن تبعید کرد. .. و برخی از سبئیه گمان می بردند علی در میان ابرها است و رعد صدای او و برق هم شلاق او می باشد و هر کدام از آنها صدای رعد را می شنید می گفت: علیک السلام یا امیر المومنین (۱)

سپس رافضه بعد از وفات علی رضی الله عنه به چهار دسته تقسیم شدند: زیدیه، امامیه م کیسانیة و غلاة.

و زیده هم به چند فرقه و امامیه به چند فرقه و غلاة هم به چند فرقه تقسیم شدند و هر کدام از آنها سایر فرقه‌ها را تکفیر می کرد. (۲)

سپس فرقه‌ها متنوع و متعدد شدند و هر مجرم و گناهکاری زیر شعار تشیع داخل دایره‌ی اسلام می شد، بنابر این باطنیه و فرقه‌های آن امثال نصیریه و دروز و فاطمیین و اسماعیلیین به وجود آمدند که تمام آنها از باب تشیع وارد شدند.

غزالی در مورد این فرقه‌ها گفته است: ظاهر آنها رفض است اما باطنشان کفر محض است (۳)

و ذهبی – رحمه الله – گفته است: رافضه در نقل اخبار از دروغگوترین مردمان هستند و در ابراز نظریه‌ی شخصی هم از نادان ترین مردم هستند.

به این خاطر علما آنها را همانند جاهل ترین طوایف به حساب می آوردند، و از طریق آنها به اندازه‌ای فساد داخل دین شد که تنها خداوند به آن آگاهی دارد، و نصیریه و اسماعیلیه و باطنیه از طریق آنها داخل دین شدند، و کفار و مرتد هم از طریق آنها متصل شدند و پس بر بلاد مسلمین مستولی شدند و حریم آن را هتک حرمت کردند و خون حرام را ریختند.

غزالی می گوید: و در مورد رافضه از امام مالک سوال شد و او هم در پاسخ گفت: با آنها سخن مران و از آنها روایت مکن، زیرا آنها دروغ می گویند.

و حرملة می گوید: از شافعی رضی الله عنه شنیدم می گفت: تا به حال هیچ احدی دروغ گوتر از رافضه ندیده‌ام.

و یزید بن هارون می گفت: بجز رافضه می توان از هر مبتدعی نقل قول کرد و سخن او را نگاشت – به شرط اینکه به آن بدعت دعوت نکند – زیرا رافضه دروغ می گویند.

و شریک گفته است: بجز رافضه از هر کس دیگری علم را یاد بگیر، زیرا آنها حدیث را وضع می کنند و آن را به عنوان دین قرار می دهند.

---

[۱] الفرق بین الفرق ۲۳۳-۲۳۴ .

[۲] الفرق بین الفرق ۲۱ .

[۳] فضائح الباطنیه .

و اعمش گفته است: به هر کس که رسیده باشم رافضه را به کذاب و دروغگو معرفی می کرد.

می گوید: و کتابهای معتزله در مسایل عقلی پشتیبان آنها است، رافضه در قدر و سلب صفات – بنا بر آن عقاید مشهوری که در مورد قرآن دارند – (۱) و صحابه و در مورد ام المومنین و مسایلی دیگر (۲)با آنها موافقت کرده‌اند .

موضع گیری شافعی – رحمه الله – در برابر رافضه:

ابو حاتم می گوید: از یونس بن عبدالاعلی شنیدم که می گفت: از شافعی شنیدم می گفت: گواهی و شهادت تمامی اهل اهواء را جایز می شمارم به جز گواهی رافضه را، زیرا برخی از آنها برای برخی دیگر گواهی می دهند. (۳)

و یونس بن عبدالاعلی باز می گوید: از شافعی شنیدم که هر گاه از رافضه بحث می کرد بسیار به شدت از آنها عیب و ایراد می گرفت و می گفت: آنها بدترین گروه و دسته هستند (٤)

و حرمله گفته است: از شافعی شنیدم می گفت: تا به حال هیچ احدی دروغ گوتر از رافضه ندیده‌ام (٥) و از جمله فقه و دانش و آگاهی امام شافعی – رحمه الله – این می باشد که ایشان در حال و وضح مبتدعه تدبر نمود و تشیع را به عنوان کلمه‌ای جامع برای آنها قرار داد که بر فساد این مذهب گمراه دلالت می کند. امام شافعی رحمه الله می فرمود: هیچ گاه در مورد بدعت با کسی صحبت نمی کردم مگر اینکه به تشیع می گروید. (٦)

و سبکی گفته است: شافعی در مورد رافضه گفته است: چیزی از فیئ به آنها داده نمی شود، زیرا خداوند بعد از آیه‌ی فیئ می گوید: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ الحشر: ١٠

ترجمه: و [نیز] کسانی که بعد از آنان [=مهاجران و انصار] آمده‌اند [و] می‌گویند پروردگارا بر ما و بر آن

---

[۱] المنتقى من منهاج الاعتدال ۲۱–۲۵ ، منهاج السنة ۱/ ۵۹–۶۰ .

[۲] به کتاب " مختصر التحفة الاثنی عشرية و الخطوط العريضة " مراجعه شود .

[۳] آداب الشافعی و مناقبه ۱۸۹ و مناقب البیهقی ۴۶۸/۱ و السنن الکبری ۱۰/۲۹ .

[۴] مناقب البیهقی ۴۶۸/۱ .

[۵] آداب الشافعی ۱۸۷ و مناقب البیهقی ۴۶۸/۱ و السنن الکبری ۲۰۸/۱۰ .

[۶] آداب الشافعی ۱۸۶ و مناقب البیهقی ۴۶۸/۱ .

برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند [هیچ گونه] کینه‌ای مگذار پروردگارا راستی که تو رئوف و مهربانی.

پس هر کس چنین نپندارد مستحق فیٔ نمی باشد. (۱) و از امام مالک – رحمه الله – هم نظیر این سخن روایت شده است.

قرطبی می گوید: این آیه بر وجوب محبت اصحاب دلالت می کند، زیرا قسمتی از فیئ را برای آنها قرار داده مادام که بر محبت اصحاب و موالات آنها و استغفار برای آنها پابرجا باشند و هر کس درباره‌ی آنها و یا یکی از آنها بدگویی کند و یا اینکه در مورد آنها بینش بدی داشته باشد هیچ گونه حقی در اخذ فیٔ ندارد. این سخن از مالک و دیگران روایت شده است، مالک گفته است: هر کس یکی از اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم را مورد کینه و دشمنی قرار بدهد و یا اینکه در قلب و درون او نسبت به آنها بغض و کینه وجود داشته باشد او هیچ حقی در فیٔ مسلمین ندارد سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ﴾الحشر: ۱۰ و ممکن است امام شافعی – رحمه الله – این قول را از امام مالک گرفته باشد، زیرا چنانکه مشخص است امام مالک استاد شافعی بوده است. و خدا بهتر می داند.

و با وجود این همه وضوح و روشنایی در عقیده امام شافعی و بعد و دوری ایشان از مذهب شیعه رافضی و اینکه آنها را مبتدع نامیده است و شهادت آنها را رد داده است و از نماز گذاردن پشت سر آنها جلوگیری نموده است باز کسانی را می یابیم که شافعی را متهم به تشیع می نماید و این یکی از شگفت ناکترین چیزها می باشد، زیرا کسی که این همه اقوال را در حق شیعه اعلام کرده چگونه باید متهم به تشیع شود، و موضع گیری ایشان در مورد اصحاب به طور عموم و خلفای راشدین به طور خاص را بیان داشتیم و از موافقت ایشان با اهل سنت در ترتیب خلفا آگاهی یافتیم، پس چگونه به تشیع نسبت داده می شود.

بیهقی می گوید: و از جمله نکاتی که از ابو داود سجستانی نقل می شود این است وقتی که به احمد بن حنبل خبر داده می شود که یحیی بن معین شافعی را به تشیع نسبت می دهد، احمد گفت: این نظر را درباره‌ی امام مسلمین ابراز داشته‌اید ؟ یحیی گفت: من کتاب او در مورد جنگ با اهل بغی را مطالعه کردم دیدم که از ابتدای کتاب تا پایان آن به قول علی رضی الله عنه استدلال می کند. احمد گفت: از شما در شگفتم که در مورد آن شخصی که شافعی برای قتال اهل بغی به او استدلال می کند چنین می پندارید، در

---

[۱] الطبقات ۱۱۷/۲

حالی که علی بن ابی طالب در میان امت اسلامی نخستین کسی بود که دچار جنگ با اهل بغی شد و او بود که جنگ با آنها و احکام مربوط به آنها را تشریع نمود و از پیامبر ﷺ و هیچ کدام از خلفای دیگر چیزی دربارهی اهل بغی نقل نشده است؛ وقتی که احمد این سخنان را ارآیه داد یحیی بن معین از کار خود خجالت کشید. (۱)

و بیهقی به سند خویش از ابوعبدالله احمد بن حنبل روایت می کند وقتی که در مورد محمد بن ادریس شافعی از او سوال می شود در پاسخ می گوید: خداوند به وسیلهی او بر ما منت گذاشت، زیرا ما ابتدا کلام و نوشتههایی را یاد گرفته بودیم و آنها را جمع آوری کرده بودیم سپس هنگامی که به خدمت شافعی رسیدیم و سخنان او را شنیدیم بعد از آن فهمیدیم که او از همه آگاهتر و عالم تر است و روزگاری را با او سپری کردیم جز خیر و نیکی هیچ چیز دیگری را از او مشاهده نکردیم. مردی خطاب به او گفت: ای ابو عبدالله شنیدهام که یحیی بن معین و ابوعبید از امام شافعی راضی نیستند و او را به تشیع نسبت می دهند؟ احمد گفت: نمی دانم آنها در مورد شافعی چه می گویند؛ به خدا سوگند جز خیر چیز دیگری را از او مشاهده نکردهایم و نشنیدهایم، سپس خطاب به اطرافیان خود گفت: رحمت خداوند بر شما باد بدانید که شافعی اهل علم و دانش بود و هر گاه چیزی از علم به کسی داده شود و دیگران (دوستان و همکیشانش) از آن محروم بمانند نسبت به او حسد می ورزند و او را متهم به چیزهایی می کنند که در او نیست، و این بدترین ویژگی و خصلت اهل علم است. (۲)

و مخالفین امام یحیی بن معین با این عبارت خوشحال شدند و به گمان دفاع از امام شافعی زبان خود را در طعنه وارد کردن بر یحیی بن معین به کار گرفتند و گفتند: یحیی بن معین نسبت به شافعی بسیار حسود بود و احمد بن حنبل را به خاطر احترامی که برای شافعی قرار می داد سرزنش می کرد. و احمد بن حنبل، ابن معین را به خاطر وجود این حسد سرزنش و توبیخ می کرد. می گوید: و مردم طعنههایی بر یحیی بن معین وارد کردهاند به خاطر اینکه او هم بسیار طعنه را بر مردم وارد می کرد و در حق او شعری را سرودهاند:

و لابن معین فی الرجال مقالة — سیسأل عنها و المليک شهید

فان یک حقا قوله فهو غیبة — و ان یک زورا فالقصاص شدید

---

[۱] مناقب البیهقی ۱/ ۴۵۰ – ۴۵۱ و مناقب الرازی ۱۴۳ .

[۲] مناقب البیهقی ۲۵۹/۲ .

ابن معین در مورد مردانی چند سخنانی را بیان داشته که درباره‌ی آن سخنان از او سوال می شود و خداوند از آن آگاهی دارد.

اگر سخنان او حقیقت داشته باشد پس او مرتکب غیبت شده است و اگر سخنانش دروغ باشد عقاب دردناک و شدیدی او را در بر می گیرد. (۱)

و این یک طعنه‌ای از جانب رازی در حق یحیی بن معین است و واضح و روشن است که سخنان ابن معین در مورد رجال به خاطر وجود حسد و بغض و کینه در درون او نسبت به آنها نبوده است بلکه ایشان به خاطر دفاع از سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم به چنین کاری اقدام کرده است، و کار او همانند یک غیبت محسوب نمی شود و ما در اینجا از آن بحث نمی کنیم. اما سخنان ابن معین در مورد شافعی – رحمهما الله – اگر به اثبات برسد بر آنچه ایشان از موافقت شافعی برای مذهب شیعه در برخی مسائل شنیده است حمل می شود.

شیخ الاسلام می گوید: شافعی به خاطر وجود روایاتی در مورد تسویه‌ی قبور، صاف و پهن کردن قبور را مستحب می دانست و تسویه را به پهن و صاف کردن تفسیر می نمود، سپس برخی از پیروانش اعلام داشتند که صاف کردن قبور جزو شعائر رافضه است و کراهت دارد، اما جمهور اصحاب شافعی با آنها مخالفت کردند و بیان داشتند که صاف کردن قبور مستحب است هر چند که رافضه هم آن را انجام دهند.

و خواندن بسم الله به صورت جهری هم مربوط به مذهب رافضه می باشد و به همین خاطر برخی از مردم در این خصوص و درباره‌ی قنوت هم با شافعی بحث و گفتگو کردند و آن را به رافضه و قدریه نسبت می دادند، زیرا در عراق مشهور بود که جهر جزو شعایر رافضه و قنوت در فجر جزو شعار قدریه رافضه می باشد، حتی سفیان ثوری و سایر ائمه ترک جهر بسم الله را در عقاید خویش ذکر می کردند، زیرا انجام این عمل نزد آنها جزو شعائر رافضه محسوب می شد.

همچنانکه مسح بر خفین را هم ذکر می کردند، زیرا ترک آن را از شعائر رافضه محسوب می کردند، با این حال هم وقتی شافعی آن را سنت دانست به عنوان مذهب خود به آن ملتزم شد هر چند که با قول رافضه موافق هم باشد.

این شیخ الاسلام است که بیان می دارد موافقت شافعی با رافضه در برخی مسایل موجب شده است که شافعی به رافضه متهم شود. (۲)

---

[۱] مناقب الرازی ۱۴۳

[۲] منهاج السنة ۴/ ۱۵۰ – ۱۵۱ .

و برخی علما وجود این تهمت از جانب ابن معین در حق شافعی را رد می کنند.

ابن حجر می گوید: حاکم گفت: تاریخ و حکایتهای نوشته شده در مورد یحیی بن معین را پیگیری کردیم اما هیچ گونه روایتی از او نیافتیم که شافعی را مورد طعنه خویش قرار داده باشد. (١)

و ابن عبدالبر می گوید: عبدالله الامیر بن عبدالرحمن بن محمد الناصر می گفت: ابن وضاح در نقل آن روایت از ابن معین دروغ گفته که می گوید از ابن معین در مورد شافعی سوال کردم و او هم گفت: شافعی معتبر نیست. و خالد بن سعد می گفت: ابن وضاح در مورد ابراهیم بن محمد شافعی از ابن معین سوال کرد و در مورد محمد بن ادریس فقیه‌از او سوال نکرد. (٢) و وجود روایاتی از ابن معین در تأیید شافعی بر صحت این سخن گواهی می دهد. از جمله: (اگر دروغ گویی برای او آزاد می بود هرگز وجود مردانگی در درونش به او اجازه نمی داد که دروغ بگوید) (٣) و می گفت: هیچ گونه عیبی ندارد.

و یا اینکه در مورد او می گفت: راستگو است و بدون عیب است. (٤)

و هر گاه ابن معین در مورد شخصی بگوید بدون عیب است آن شخص معتبر است (٥)

و ابن عبدالبر تمام این سخنان را رد کرده و می گوید: به نظر من اینها سخنانی از روی تخمین و هوی و آرزوهای نفسانی می باشد. زیرا از چند طریق به اثبات رسید که ابن معین در مورد شافعی آنطور صحبت می کرد که بدان اشاره کردیم و احمد بن حنبل او را از آن نهی کرد و به او گفت: چشمهای شما هرگز مردی همچون شافعی را ندیده است.

و تنها نمونه‌ای که برای سخنرانان در مورد مالک و شافعی و سایر ائمه صدق می کند این سخن اعمش است که می گوید:

كناطح صخرة يوما ليوهنها فلم يضرها و اوهى قرنه الوعل

همانند آن کسی است که به سنگی ضربه می زند تا آن را ضعیف نماید، اما هیچ ضرری بدان نمی رساند و در واقع این بز است که شاخهای خود را ضعیف می نماید.

و یا اینکه همانند آنچه حسین بن حمید بیان سروده است:

---

[١] التهذیب ٣١/٩ .

[٢] جامع بیان العلم و فضله ١٦٠/٢

[٣] البدایة و النهایة ٢٥٣/١٠ .

[٤] تذکرة الحفاظ ٢٥٣/١ .

[٥] الکفایة ٦٠

یا ناطح الجبل الحالی لیکلمه اشفق علی الرأس لا تشفق علی الجبل

ای که باشاخهایت بر کوه بلندی ضربه می زنی تا آن را زخمی کنید، دلت به حال آن سر بسوزد نه به حال آن کوه که هیچ زخمی نمی بیند.

می گوید: و مردم فضائل آنها را جمع آوری کرده‌اند و و زندگانی و اخبار مربوط به آنها توجه کرده‌اند، پس هر آن کس که فضائل مالک و شافعی و ابوحنیفه را بعد از فضائل اصحاب و تابعین خوانده باشد و بدان توجه کرده باشد و بر زندگانی و هدایت خوب آنها اطلاع پیدا کرده باشد از شخصی برنده است و خداوند محبت تمامی آنها را در درون ما شعله‌ور سازد و هر کس توجهی به اخبار مربوط به آنها نکرده جز آنچه از حسد و لغزش و بغض و آرزوهای نفسانی که از برخی از آنها صادر شده است بدون اینکه فضائل آنها را یاد بگیرد از توفیق و هدایت محروم گشته است و داخل غیبت شده است و از راه منحرف شده است؛ خداوند ما و شما را در ردیف کسانی قرار بدهد که سخن را می شنوند و نیکوترها را دنبال می کنند. (۱)

و از جمله کسانی که شافعی را متهم به تشیع کرده " العجلی " است

ابن کثیر بعد از ذکر نصوصی در رابطه با عقیده امام شافعی درباره‌ی خلفا و ذکر موافقت شافعی با اهل سنت می گوید: اینها سندهایی صحیح و نصوصی صریح از امام ابوعبدالله شافعی در مذهب اهل سنت و جماعت سلف و خلف می باشد.

پس بنابر این اشتباه بودن سخن احمد بن عبدالله عجلی در مورد شافعی واضح و روشن می گردد که گفته امام شافعی شیعه است، و این سخن عجلی یک سخن تخمینی و بدون آگاهی است، و تنها چیزی که او را ملزم به بیان چنین سخنی کرده همان چیزی است که قبلا بدان اشاره کردیم و گفتیم هنگامی که اهل یمن او را همراه قریشیها دور انداختند و در میان آنها افرادی شیعه مذهب هم موجود بود، افراد بی آگاه چنان پنداشتند که شافعی بر مذهب آنها است.

واگر نه امام شافعی بسیار بزرگتر از آن است که همانند شیعه‌ی بی پشت و پناه و مطرود شده بیندیشد و همانند آنان فکر کند، در حالی که او دارای فهمی کامل و ذکاوتی فراوان و حافظه‌ای خارق العاده و فکر و بینشی صحیح و عقلی راجح بوده است، سپس دلایل پیروی شافعی از مذهب سلف در مورد اصحاب را ذکر می کند که آن را به طور مفصل ذکر کردیم.

سپس آن شعر را ذکر می کند که شیعه بودن شافعی را در بینش انسان به تصویر می کشاند:

---

[۱] جامع بیان العلم و فضله ۱۶۰/۲- ۱۶۲

يا راكبا قف بالمصحب من منى واهتف بقاعد خيفها و الناهض

سحرا اذا فاض الحجيج الى منى فيضا كملتطم الفرات الفائض

ان كان رفضا حب آل محمد فليشهد الثقلان أنى رافضى (١)

ای آنکه بر سنگلاخهای منی در حرکتی بمان و بامدادان آنگاه که حاجیان مانند امواج خروشان دریای متلاطم فرات روان شوند بر کسانی که در ستیغ و ذروه کوهی نشسته‌اند، اگر دوستی خاندان محمد نشانه برگشتن من از دین است پس باید جن و انس گواهی دهند به اینکه من بی دینم.

سپس می گوید: گفتم: دوست داشتن آل محمد بیانگر رافضی بودن نیست، زیرا تمام اهل سنت آل محمد ﷺ را دوست دارند، و محبت آنها بر اهل سنت واجب است همچنانکه محبت اصحاب پیامبر ﷺ و آل او به طور عام بر آنها واجب است، و همچنانکه شافعی و ائمه‌های اسلام بیان داشته‌اند ابتدا ابوبکر جلو انداخته می شود سپس عمر سپس عثمان و بعد از آنها علی مورد محبت قرار می گیرند. (٢)

و همچنانکه ابن کثیر – رحمه الله – این تهمت را رد داده امام ذهبی هم آن را رد داده است، نظر به اینکه گفته است: هر کس بگوید شافعی گرایش شیعه گری داشته است بر او افترا بسته است و خود نمی داند چه می گوید.

و گفته است: اگر امام شیعه می بود – و او بسیار از آن دور است – هرگز نمی گفت خلفای راشدین پنج تا هستند و با ابوبکر شروع نمی کرد و با عمر بن عبدالعزیز آن را به پایان نمی رساند. (٣)

و از جمله نکاتی که بر دور بودن شافعی از داشتن گرایش شیعه گری دلالت می کند این است که شافعی بر رافضه رد داده است که می پندارند پیامبر ﷺ بر امامت علی رضی الله عنه نص گذاشته است و فرموده: من کنت مولاه فعلی مولاه (٤) مولای هر کس هستم پس علی هم مولای او است. شافعی در شرح این حدیث گفته است: مراد از این حدیث ولایت اسلام است یعنی مراد همان ولایتی که خداوند بدان اشاره می کند و می فرماید: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَأَنَّ ٱلۡكَٰفِرِينَ لَا مَوۡلَىٰ لَهُمۡ ﴿١١﴾﴾ محمد: ١١ چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند ولی کافران را سرپرست [و یاری] نیست.

---

[١] مناقب البیهقی ٧١/١٢ ، مناقب الرازی ٥١ و تاریز ابن عساکر ٤٠٧ ، طبقات السبکی ٢٩٩/١ و الانتقاء ٩٠-٩١ .

[٢] طبقات ابن کثیر ١٤ .

[٣] السیر ٥٨-٥٩ ، الخبر فی مناقب البیهقی ٤٤٨/١ و تاریخ دمشق ١٩١/١ .

[٤] مسند امام احمد ٨٤/١ به سندی صحیح ، صحیح الجامع شماره ٦٣٩٩ ، و مشکل الاثار طحاوی ٣٠٧/٢ – ٣٠٩ .

و بنابر این برائت امام شافعی از اتهام تشیع و دوری ایشان از آن و موافقت از با مذهب اهل سنت و جماعت مشخص می گردد، و ممکن است این اتهام در زمان حیات امام شافعی رخ داده باشد، و به همین خاطر است که او را می بینیم از خود دفاع می کند و سبب اتهام به آن تهمت را توضیح می دهد و اعلام می دارد که او مستحق چنین اتهامی نیست.

اذا نحن فضلنا علیا فاننا روافض بالتفضیل عند ذوی الجهل

فلا زلت ذا رفض و نصب کلیهما ادین به حتی اوسد بالقبر

هرگاه ما حضرت علی را برتری دهیم به خاطر این برتری نزد جاهلان مرتد و بی دین هستیم.

مدام به رافضه و ناصبه ملتزم می باشم و تا هنگامی که به قبر می رسم بدان ایمان دارم

و معلوم است که مراد ایشان از تفضیل علی ذکر فصائل او و روایت کردن از او است نه اینکه او را بر شیخین برتری دهد، این مذهب او نیست بلکه مذهب او بر آن است که هر کس علی را بر شیخین برتری دهد رافضی است او آن را قبول ندارد.

و رازی این تهمت را از برخی روافض نقل کرده است به این صورت که روافض شعرهایی را به شافعی نسبت می دادند و بدان استدلال می کردند که شافعی از آنها است، رازی هم بر آنها رد می داد. و مشخص است که روافض دروغ گو ترین مردم هستند همچنانکه از ائمه هم به اثبات رسیده و در ابتدای این بحث بدان اشاره کردیم و این برای رد آنها کافی است. و این بحث را به نقل سخنانی با ارزش از ذهبی به پایان می رسانم که گفته است:

اما آنچه (نکوهش و بدگویی در مورد اصحاب و علما) رافضه و اهل بدعت در کتابهای خود نقل کرده‌اند جای هیچ گونه اعتبار و ارزشی نمی باشد و بیشتر آنها باطل و دروغ و افتراء است و عادت آنها بر این است که روایتهای باطل را نقل کنند و و آنچه در صحاح و مسانید است به باد انتقاد بگیرند؛ و کسی که مست شده چه وقت به هوش می آید ؟ سپس بسیاری از تابعین با هم به بحث و گفتگو پرداخته‌اند و جنگیده‌اند و در میان آنها مسایلی رخ داده است که نی توانیم آن را شرح و بسط دهیم و حامل فایده‌ای هم نیست و در کتاب تاریخ و کتابهای جرح و تعدیل مسایل عجیب و شگفتناکی نوشته شده است و باید بدانیم که عاقل دشمن خود است و از زیبایی اسلام فرد این است که چیزهای بی فایده را فرو نهد و گوشت علما مسموم است و آنچه در مورد اشتباه عالم و گمان فراوان او و حافظه‌ی اندک او بحث شده تنها جهت توضیح حدیث صحیح از حسن و حسن از ضعیف می باشد.

و امام ما به حمد و ثنای خداوند در روایات احادیث مورد تائید، و حافظ مروياتی است که بخوبی آنها را درک نموده، و بدون هیچ کجروی و صاحب دیانتی استوار است، پس هر کسیکه از روی جهل و نادانی به او بی حرمتی کند و خود را همطراز او بداند به خویشتن ظلم کرده است و علما را نسبت به خود به خشم آورده است، او از جمله‌ی اهل حل و عقد گذشتگان تا به حال او را ستایش کرده است و به امامت و محکم کاری او اعتراف ورزیده و اعلام داشته اند، که در واقع ایشان رحمه الله حقیقت را یافته و هدایت را دنبال نموده است.

امام سحنون رحمه الله می گوید: شافعی رحمه الله حامل هیچ گونه بدعتی نبود. به خدا سوگند راست گفته. رحمت خداوند بر شافعی باد، امثال او در صداقت و شرافت و ذکاوت و فراوانی دانش و یاری رسانی حقیقت و فراونای اخلاقهای کجا یافت می شوند ؟ رحمت خداوندگار بر او باد. (١)

مبحث سوم: صوفیه

محققین پیرامون اصل و ریشه‌ی کلمه‌ی تصوف بر چند قول جداگانه اختلاف نظر دارند. از جمله برخی گفته‌اند: صوفی منسوب کلمه‌ی صفة است و صفة به معنی آن جایگاهی است که مهاجرین فقرا هنگام رسیدن به مدینه در آن جمع می شدند. (٢)

و برخی اعلام داشته‌اند که صوفی مشتق از صفاء است، به این لحاظ که صوفی دارای روحی صاف و زندگانی پاکی می باشد و برای سخن خویش به قول ابوالفتح بستی استشهاد کرده‌اند که گفته است:

تنازع الناس فی الصوفی و اختلفوا و ظنه البعض مشتقا من الصوف

و لست امنح هذا الاسم غیر فتی صافی فصوفی حتی سمی الصوفی (٣)

مردم در مورد کلمه‌ی صوفی با هم به تنازع و اختلاف پرداخته‌اند و برخی گمان می برند که صوفی مشتق از صوف است. و اما من آن را انتخاب نمی کنم و می گویم صوفی به معنی آن تغییری است که جوان بر درون خود به وجود می آورد و آن را پاک و بی آلایش می نماید به همین خاطر او را صوفی می نامند.

---

[١] سیر اعلام النبلاء ١٠ /٩٣

[٢] الرسالة القشیریة ٢١٧

[٣] مجموع الفتاوی شیخ الاسلام ٣٦٩/١٠ ، و القشیریة ٢١٧ .

و برخی از آنها صوفی را منسوب مردی از عصر جاهلیت به نام صوفة بن بشر بن طابخة می دانند و قبیله‌ای که در عصر جاهلیت همسآیه و مجاور حرم بود به او نسبت داده می شود ونساک (عبادتگران) هم بدان نسبت داده می شوند. (١)

و برخی صوفی را برای کسانی استعمال می کنند که صوف (لباس پشمی) را می پوشند. و شیخ الاسلام این قول را ترجیح داده و سایر اقوال را به دلیل عدم مطابقت با لغت رد کرده است.

پس اگر اهل صفه نسبت داده شوند صفی گفته می شود. (٢)

و اگر صفاء نسبت داده شود شایسته‌ی آن این بود که گفته شود صفائیة و اگر مقصور باشد صفویة گفته می شود. (٣)

اما منسوب دانستن صوفی برای کلمه‌ی صوفة هر چند که با لغت سازگار است اما قولی ضعیف است، زیرا آنها نزد بیشتر نساک (عبادتگران) غیر مشهور و معروف هستند، و به خاطر اینکه اگر نساک به آنها نسبت داده می شد باید آن را در عصر اصحاب و تابعین و تابع تابعین به طور شایسته‌تری استعمال می کردند، و همچنین به خاطر اینکه اغلب کسانی که به نام صوفی سخن رانده‌اند این قبیله را نمی شناسند و راضی نیستند که به قبیله‌ای از عصر جاهلیت نسبت داده شوند که در اسلام هیچ گونه وجودی نداشته‌اند (٤)

و هر کس صوفی را کلمه‌ی منسوب صف دانسته است اشتباه کرده، زیرا صفیة در منسوب صف گفته می شود (٥) سپس علت ترجیح منسوب قرار دادن صوفی برای صوف را اینگونه توصیح می دهد: برای نخستن بار صوفی در بصره ظهور کرد و نخستن کسی که خانه‌ی صوفی را ساخت برخی از اصحاب و دوستان عبدالواحد بن زید بود و عبدالواحد از اصحاب حسن بود و ایشان در بصره مبالغه‌ی فراوانی در زهد و تقوی نشان می داد که در سایر شهرها به این شیوه انجام داده نمی شد، و به این خاطر گفته می شد: فقه کوفه و عبادت بصره. می گوید: و ابوشیخ اصبهانی به سند خویش از محمد بن سیرین روایت می کند که به او خبر رسیده که قومی لباس صوف (ابریشم) را می پوشند، پس فرمود: قومی لباس صوف

---

[١] مجموع الفتاوی ٦/١١ .

[٢] همان مصدر ١٠ / ٣٦٩ .

[٣] ابن الجوزی می گوید: و این قوم به خاطر ضرورت در مسجد نشستند و به خاطر ضرورت از صدقه تناول می کردند، پس هنگامی که خداوند کشورهایی را برای مسلمانان فتح کرد از آن حال و وضح بی نیاز گشتند و از آن بیرون آمدند. و منسوب دانستن صوفی برای کلمه‌ی صفة اشتباه است ، زیرا اگر چنین می بود باید صفی گفته می شد . تلبیس ابلیس ٢٢٣ .

[٤] مجموع الفتاوی ٦/١١ .

[٥] همان مصدر .

(ابریشم) را انتخاب می کنند و می گویند: آنها با مسیح بن مریم شباهت دارند و هدیه‌ی پیامبر نزد ما محبوب تر است و پیامبر ﷺ لباسهای پنبه و. .. را می پوشید. (١)

اما در مورد ابتدای ظهور این فرقه شیخ الاسلام می گوید: اما لفظ صوفیه در قرنهای سه‌گانه‌ی نخست شهرت نیافته بود، بلکه بعد از آن مشهور گشت.

و بسیاری از ائمه و شیوخ این کلمه را استعمال کرده‌اند، امثال امام احمد بن حنبل و ابوسلیمان دارانی و دیگران و روایت شده که سفیان ثوری هم آن کلمه را استعمال کرده است و برخی ذکر این کلمه را از حسن بصری هم نقل می کنند. (٢)

و ابن جوزی می گوید: در زمان پیامبر ﷺ تنها به اسلام و ایمان نسبت داده می شد و گفته می شد مسلم و مومن؛ سپس بعد از آن نامهای زاهد و عابد به وجود آمدند و قومی نشأت گرفتند که مشغول زهد و عبادت بودند و از دنیا بریدند و به عبادت پرداختند و با این کار راه و منشی جداگانه برای خود دنبال کردند و اخلاقی مخصوص را در خود جایی دادند.

و تصوف راه و مسلکی بود که ابتدا با یک زهد کلی شروع شد سپس منتسبین به آن گوش فرادادن و رقص را به خود اجازه دادند، پس توده‌ی مردمی که خواستار قیامت بودند آنها را دنبال کردند به خاطر زهدی که از خود نشان می دادند. و کسانی هم که خواستار و طلبکار دنیا بودند از آنها پیروی کردند به خاطر آن راحتی و آرامش و لهو لعبی که در میان آنها مشاهده می کرد (٣)

می گوید: این کلمه قبل از سال دویست هجری رایج شد و بعد از اینکه آن را استعمال کردند به بحث و بررسی در مورد آن پرداختند و به عباراتی مختلف از اوصاف آن تعبیر می کردند.

و خلاصه آن این است که تصوف نزد آنها عبارت از یک گردش درونی و تقلای با نفس است که او را از اخلاقهای زشت دور نمایید و به اخلاقهای پسندیده ای همانند زهد و حوصله و صبر و اخلاص و صداقت وسایر ویژگیهای زیبایی که موجب مدح در دنیا و پاداش در آخرت می شود عادت دهی.

می گوید: اوائل آنها بر این صفات بودند، پس ابلیس مسایلی را بر آنها و بر تابعین آنها به شبهه انداخت.

سپس بعد از گذشت یک قرن ابلیس طمع بیشتری به آنها پیدا کرد و در گمراه کردنشان قدمهای بیشتری را برداشت تا اینکه در نهایت به طور کامل بر آنها مسلط گشت و در میان آنها برای خود جایی برگزید.

---

[١] همان مصدر ٦/١١-٧

[٢] همان مصدر ٥/١١

[٣] تلبیس ابلیس ابن جوزی ٣٢١ .

و اصل و ریشه‌ی اغفال ابلیس بر آنها آن بود که دروازه‌ی دانش را بر روی آنها بست و به آنها چنین تلقین کرد که تنها عمل مقصود است، پس هنگامی که چراغ دانش را از آنها خاموش گرداند آنها در تاریکی قدم برداشتند، و برخی از آنها ترک دنیا به طور کامل را مقصود اصلی می دانستند پس هر آنچه برای مصلحت بدنشان به کار گرفته می شد کنار گذاشتند و مال دنیا را به عقرب تشبیه می کردند و فراموش کردند که مال دنیا برای مصالح خلق شده است و خود را در حد و اندازه‌ای بسیار فراوان به زحمت می انداختند و در میان آنها کسانی یافت می شد که دراز نمی کشید، و این افراد هدفهای نیکی داشتند اما بر غیر حقیقت بودند. و برخی از آنها به خاطر اینکه دارای دانشی بس اندک بود ناآگاهانه هر گونه حدیث موضوعی را می پذیرفت، سپس اقوامی (امثال حارث محاسبی) آمدند و در مورد گرسنگی و فقر و وسوسه و خطورات درونی بحث و گفتگو کردند و در این موضوعات کتابهایی را تالیف کردند.

و کسانی دیگر آمدند مذهب تصوف را تهذیب کردند و آن را به صفاتی مخصوص کردند و به وسیله‌ی آن صفات تصوف را از اختصاص به مرقعه (کهنه و پاره) و وجد و حال و پایکوبی و کف زدن پاک کردند و همچنین با افزودن نظافت و طهارت بیشتری آن را جدا ساختند.

سپس مدام این مسأله در حالت رشد و نمو بود و اشیاخ پی در پی اوضاع گوناگونی را برای آنها تهیه می کردند تا در نهایت (تصوف) را علم باطن (دانش درونی) نامیدند، و علم شریعت را به عنوان علم ظاهر قرار دادند، برخی از آنها بر اثر گرسنگی به خیالپردازیهای باطل و بی اساسی دست یافتند، پس ادعای عشق حقیقی و عاشق شوریده حال را به این مسلک قائل شدند.

این چنین بود که گویی یک شخص زیبا رویی را در خیال خود تجلی کرده بودند و شیفته‌ی او شدند و اینها میان کفر و بدعت بودند.

سپس تصوف به اقوامی گوناگون منشعب شدند و برخی از آنها کوره‌راههایی را دنبال کردند و پس عقاید آنها فاسد گشت. برخی از آنها کسانی بودند که قایل به حلول و برخی قایل به اتحاد شدند.

و ابلیس مدام به بدعتهای متفاوتی آنها را گمراه می ساخت تا اینکه در نهایت سنن وروشی جداگانه را برای خود قرار دادند. سپس عقاید و احوال و حکایات مربوط به آنها را در مبحثی جداگانه ذکر کرده است (١)

و مذهب حلول همان مذهبی است که پیروان آن می گویند خداوند در مخلوقات خویش حلول کرده است، و پیروان این مذهب به دو دسته تقسیم می شوند:

---

[1] تلبیس ابلیس ٢٣١ -٢٣٦ .

دسته‌ای از آنها قایل به حلول خاص در برخی از افراد بشر هستند، و این همان چیزی است که در میان بت پرستان امثال بوذیها و. .. مشهور است و این عقیده همراه عقاید دیگری به نصاری سرایت کرد، از این جهت که می گفتند: لاهوت یعنی خدا در ناسوت یعنی عیسی حلول کرده است، سپس عبدالله بن سبأ یهودی که می گفت خداوند در ذات علی حلول کرده این عقیده را به میان مسلمانان آورد و قبلا هم بدان اشاره کردیم که علی – رضی الله عنه – آنها را در آتش سوزاند، و بعد از آن رافضه نظرهای مختلفی را ارائه دادند، هر کدام از آنها گمان می برد که خداوند در امام او حلول کرده است، سپس این عقیده از طریق حسین بن منصور حلاج که ادعا داشت خداوند در او حلول کرده به میان تصوف راه یافت، و حلاج می پنداشت هرگاه انسان به درجه‌ای از خلوص و محبت و پرورش روح و روان رسید اهلیت آن را پیدا می کند که خداوند در او حلول کند، و از جمله شعرهای او دراین زمینه:

انا من اهوی و من اهوی انا　　نحن روحان حللنا بدنا

فاذا ابصرتنی ابصـــــرتــه　　و اذا ابصـرتــه ابصرتنا

من کسی هستم که بدان عشق ورزیده می شود و کسی که عاشق است من هستم، ما دو روح هستم که در یک بدن حلول کرده‌ایم.

پس هر گاه مرا دیدی او را دیده‌اید، و هرگاه او را دیدی مرا دیده‌اید.

و علمای اطرافیانش بر ارتداد او اجماع نظر داشتند ودر نهایت در سال ۳۰۹ هجری به قتل رسیده شد. (۱)

و اما دسته‌ی دوم از قائلین به حلول معتقد هستند که خداوند در تمام اجزاء عالم حلول کرده است و هیچ مکانی خالی از ذات خداوند نیست. و خداوند – متعال و پاک و منزه از هر آنچه آنها می گویند – را به هوا تشبیه می کنند که در فضا استقرار پیدا می کند بدون اینکه کسی او را مشاهده نماید.

و برخی از آنها می گویند: این جهان یک جسم بزرگی است و خداوند متعال روح پوشیده‌ای در این جسم است که آن را تدبیر و راه آندازی می نماید، پس خداوند در تمام اجزاء عالم در گردش است همانند حلول روح در بدن انسان و حیوان است.

و در مورد اینها ابن قیم رحمه الله می گوید:

و اتی فریق ثم قال وجدته　　بالذات موجودا بکل مکان

هو کالهواء بعینه لا عینه　　ملأ الخلاء و لا یری بعیان

---

[1] البدایة ۱۱/۱۴۱-۱۵۴ .

و القوم ما صانوه عن بئر ولا قبر و لاحش و لا اعطان

بل منهم من قد رأی تشبیهه بالروح داخل هذه الابدان (١)

دسته‌ای آمدند و گفتند: ذات او را در هر مکانی یافتم، او همانند هوا است و اما عین هوا نیست، فضا را پر کرده است و باچشم دیده نمی شود، اینها او را حتی از چاه و قبر و لانه و محل استراحت شتران هم او را دور نگه نداشته‌اند، بلکه برخی از آنها ذات او را به آن روح تشبیه کرده‌اند که در داخل بدنها است.

اما اهل اتحاد و وحدة الوجود کسانی هستند که می گویند: ذات خداوند آشکارا عین این وجود است و باید بدانیم که تنها یک موجود وجود دارد و این زبان است که به اشتباه قایل به دو موجود می شود.

ابن قیم رحمه الله باز می گوید:

فاتی فریق ثم قال وجدته هذا الوجود بعینه و عیان

ما ثم موجود سواه و انما غلط اللسان قال موجودان (٢)

سپس دسته‌ای آمدند و گفتند: عین ذات این وجود را آشکارا یافتم و غیر از آن موجود دیگری وجود ندارد و این تنها زبان است که به اشتباه می گوید دو موجود وجود دارد.

کسی که به راه و مسلکهای صوفیة و احوال و کتابها و اهدافشان در زندگی نگاهی بیندازد آنها را می بیند که آنها تنها پیرامون این دو مذهب حلول و اتحاد بحث می کنند.

بعضی از عارفین گفته‌اند: هر کس به توحید تصریح نماید و وحدانیت را افشا گرداند کشتن او از احیا و زنده کردن دیگری بزرگتر است.

و برخی از آنها گفته‌اند: ربوبیت نهانی دارد اگر پرده از روی آن برداشته شود نبوت باطل می گردد و نبوت هم نهانی دارد اگر ظاهر گردد علم باطل می گردد و علما و آگاهان به خداوند هم نهانی دارند اگر خداوند آن را نمایش دهد احکام باطل می گردد. پس پآیه‌ی ایمان و استقامت شریعت به وسیله‌ی کتمان نهان و اصابه‌ی تدبیر است و امر و نهی بر آن قرار گرفته است و خداوند بر امر خود چیره و غالب است.

و غزالی توحید را به مراتب چهارگانه‌ی زیر تقسیم می کند:

نخست: اینکه انسان با زبان بگوید لااله‌الاالله و اما قلب او از آن غافل باشد و یا اینکه منکر آن باشد، همانند ایمان منافقین.

---

[١] النونیة لابن قیم ٦٦/١ .

[٢] همان مصدر ٥٩/١

دوم: اینکه قلب او معنی آن لفظ را تصدیق نماید همچنانکه عموم مسلمانان آن را تصدیق می نمایند. و این عقیده‌ی توده‌ی مردم است .

سوم: اینکه آن توحید را به طریق کشف به وسیله‌ی نور حق مشاهده کند و این مقام مقربین است، به این صورت که اشیاء فراوانی را مشاهده می کند، اما با وجود آن کثرت و فراونی اشیاء تولید آن را از جانب خداوند تنهای قهار می بیند، پس مشاهده کننده موحد است به این معنی که او تنها یک فاعل را مشاهده کرده است و فاعل حقیقی را یک ذات تنها می داند.

چهارم: اینکه در عالم هستی تنها یک موجود را می بیند و این بینش و طرز تفکر صدیقین است و صوفیه آن را غناء در توحید می نامند.

و این چهارم هم موحد است به این معنی که او در بینش خود تنها یک ذات را جایی داده است، پس او اشیاء را از حیث کثرت نمی بیند بلکه آن را از این جهت می بیند که تنها است، و این هدف نهایی در توحید است. (١)

بار الها ! ما خود را از آنچه آنان می گویند تبرئه می نماییم و از تو خواهانیم که ما را بر دین خود پابرجا نگهداری تا آن روز که به حضورت شرفیاب می شویم.

این گونه توحید مسلک صوفیه است و این هدف نهایی نزد آنها ست و گویی خداوند پیامبری را نفرستاده است و کتابی را نازل نگردانیده است، بلکه ما را اهمال کرده و در میان فلسفه‌ی یونانی و زهد هندی و افکار باطل آنها رها کرده که کورکورانه قدم برداریم و از میان آنها دینی را برای مردم بیاوریم و آن را شهود حقیقت توحید بنامیم و بگوییم هر کس اسرار آن را افشا نماید کفر ورزیده است، پناه بر خدا از آن شیطانی که رجم شده و از رحمت خداوند به درو افتاده است. (٢)

موضع گیری شافعی رحمه الله در برابر تصوف و مسلک صوفیة:

---

[١] احیاء علوم الدین ٢٤٥/٤-٢٤٦ .

[٢] برای آگاهی بیشتر از این مذاهب به کتابهای زیر مراجعه نمیااد: مجموع الفتاوی ١٣٤/٢ ، التصوف لاحسان الهی ظهیر ، حقیقة الصوفیة " نوشته‌ی عبدالرحمن وکیل .

بیهقی به سند خویش از یونس بن عبدالاعلی روایت می کند که گفته: شنیدم که شافعی می گفت: اگر مردی از اول روز به مسلک صوفی بپیوندد و تا نزدیکیهای ظهر بر آن بینش تصوف بماند او را همانند یک احمق و کودن می بینم. (١)

و از ربیع روایت است که گفت: از شافعی شنیدم می گفت: به جز مسلم الخواص (٢) هیچ وقت صوفی عاقلی را ندیده‌ام (٣)

و گفته است: تنبلی تصوف را تأسیس کرده است. (٤)

و در توصیف صوفی می گوید: صوفی تنها با چهار ویژگی صوفی می شود: تنبلی. خورنده‌ی زیاد. بد شگون، مدفوع بیش از حد. (٥)

و در مورد برخی از کردارهای آنها گفته است: در عراق چیزی را جا گذاشتم که زنادقه آن را به وجود آورده بودند که آن را تغییر می نامیدند و به وسیله‌ی آن مردم را از قرآن دور می نمودند. (٦)

ابومنصور ازهری در تعلیق آن عبارت فوق چنین گفته است: مغیرة: قومی بودند که ذکر خدا را تغییر می دادند، و آنها آن شعرهایی که در ذکر خدا می سرودند تغییر می نامیدند؛ گویی هرگاه آن را مشاهده می کردند شاد می شدند و می رقصیدند، پس به همین خاطر مغیرة نامیده شدند.

و زجاج می گوید: به خاطر اینکه مردم را از فنا شدن در دنیا دور میکردند و آنها را به آخرت تشویق می کردند مغیرین نامیده شدند.

و به سند خویش از شافعی روایت می کند که گفته است: آواز یک لهو مکروه است و با باطل شباهت دارد و هر کس در آن زیاده روی کند سفیه است و شهادت او مردود می باشد. می گوید: و شافعی تغییر را مکروه می دانست. می گوید: و افراد برجسته شافعی رحمه الله گوش فرا دادن به آواز را منکر می پنداشتند و اما میان قدمای آنها هیچ گونه اختلافی دیده نمی شود، اما در میان بزرگان متأخر افرادی از منکر بودن

---

[١] مناقب البیهقی ٢٠٧/٢

[٢] نام مسلم را در هیچ جایی نیافتم و شاید مراد او مسلم بن میمون باشد که با شافعی هم عصر بوده است ، این شخص از مالک و دیگران حدیث را روایت کرده است و تا سال ٢١٣ هجری زنده ماند . و ابوحاتم در مورد او گفته است: به او رسیدم در حالی که مرجئه بود . ١٧٩/٨ .

[٣] مناقب البیهقی ٢٠٧/٢ .

[٤] الحلیة ١٣٦/٩ – ١٣٧

[٥] مناقب البیهقی ٢٠٧/٢ .

[٦] همان مصدر٣ ، تلبیس ابلیس ٣٢٩ ، و الحلیة ١٤٦/٩

آن طرفداری می کردند. از جمله ابوطیب طبری که در مورد ذم آواز و منع آن کتابی را تصنیف کرده است همچنانکه ابوالقاسم حریری برای ما تعریف کرده است. و از جمله قاضی ابوبکر محمد بن مظفر شامی که عبدالوهاب بن مبارک انماطی از او نقل می کند که گفته است: آواز خواندن و گوش دادن به آواز و تار زنی جایز نیستند. می گوید: و هر کس اینها را به شافعی نسبت می دهد بر او دروغ گفته است، و شافعی در کتاب " ادب القضاء " به طور صریح گفته است: هر گاه شخصی بر گوش فرا دادن به آواز دوام داشت شهادت او رد می شود و عدالت بودنش باطل می گردد.

ابن جوزی می گوید: این سخن علمای شافعیة و پیروان آنها است، و به خاطر اندک بودن دانش و غلبه‌ی شهوت از جانب متأخرین آنها رخصت داده شده.

و فقهای اصحاب ما گفته اند: شهادت و گواهی آواز خوان و رقاص پذیرفته نمی شود (١) و کسی که در سخنان امام شافعی رحمه الله تدبر نماید مراد او را می شناسد که از گوش فرا دادن به لهو لعب نهی می کرد و آنچه ایشان بدان اجازه می داد تنها حداء (با آواز حدا راندن، پیش راندن < شتر را >) و شعر می باشد؛ و هیچ یک از علما هم به تحریم اینها اشاره نکرده است. اما سخن شافعی در مورد گوش فرا دان صوفیة که به عنوان تعبد و تقرب به سوی خدا آن را انجام می دهند واضح و روشن است، نظر به اینکه انجام دهنده‌ی آن را زندیق می نامد و اعلام می دارد که این کار تنها به خاطر دور کردن مردم از قرآن به وجود آمده است.

رحمه الله – می گوید: زن و مردی که آواز می خوانند و آن را به عنوان صنعتی برای خود قرار می دهند که به خاطر آن پیش مردم می روند و مردم پیش آنها می آیند و بدان مشهور می گردند شهادت هیچ کدام از آنها جایز نیست، زیرا این کار آنها از جمله‌ی آن لهو مکروهی است که با باطل شباهت دارد، و هر کس آن را انجام دهد به سفاهت نسبت داده می شود و مردانگی او ساقط می گردد

و فرمود: مردی که دختر و پسری آواز خوانی را جمع می کند و به آواز آنها گوش فرا می دهد و به خاطر آن بی هوش می گردد، این مرد سفیه است و شهادت او پذیرفته نمی شود و اگر آنها را جمع نمی کرد و به خاطر آن بی هوش نمی گشت این کار برای او کراهت دارد اما شهادت او رد نمی شود.

اما گوش فرا دادن به حدا و سرودهای اعراب و شعر چه کم باشد و چه زیاد هیچ گونه منعی ندارد.

سپس به سند خویش از عمر بن شرید از پدرش رویت می کند که گفته است: همراه پیامبر صلی الله علیه وسلم بودم که فرمود: آیا هیچ شعری از شعرهای امیة بن ابی الصلت را نداری ؟ عرض کردم: آری دارم. پس فرمود:

---

[١] تلبیس ابلیس ٣٢٩-٣٣٠

برایم بگو. پس من هم شعری را برای او سرودم. فرمود: بگو. پس من هم تا صد شعر را برای او سرودم. (١)

می گوید: و پیامبر ﷺ حداء و رجز (نوعی از شعر) را می شنید (٢) و در یکی از سفرهای خود به ابن رواحه دستور داد و فرمود: قوم را تشویق کن. ابن رواحه هم شروع کرد به رجز خواندن.

و روایت است که کاروانی از بنی تمیم به خدمت پیامبر ﷺ می رسند و شاعر ی با آنها می باشد، پس پیامبر ﷺ به آنها دستور می دهد که شعر بگویند او هم می گوید: هر گاه من شعر را سرودم شما هم از من پیروی کنید و آن را تکرار نمایید، در پایان شب گفتند ای رسول خدا ! ما در میان اعراب نخستن کسانی هستیم که برای راندن شتر از حداء استفاده کرده‌ایم. پیامبر ﷺ فرمود: و آن چگونه بوده است ؟ گفتند: عرب چنین بودند که برخی از آنها بر برخی دیگر یورش می برد و مورد تجاوز قرار می داد، پس مردی از میان ما شبیخون می زند و شتری را می راند، و هنگامی که آن شتر سست و تنبل و خسته کنان به راه می رود آن مرد از پسرش ناراحت می شود و با عصایش به دست فرزندش می زند، پس فرزنش گریه کنان داد می زند: وای دستم وای دستم، بعد از آن شتر جمع و جور شد و سرحال آمد، بعد آن مرد خطاب به پسرش می گوید: ادامه بده و آن را برای شتر بگو. پیامبر ﷺ با شنیدن این داستن می خندید و فرمود: شما از چه قبیله‌ای هستید ؟ گفتند: ما از قبیله‌ی مضر هستیم. پیامبر ﷺ فرمود: ما هم از قبیله‌ی مضر هستیم، پس در همان شب نسب آنها را دنبال کرد تا اینکه به مضر رسید (٣)

و شافعی – رحمه الله – می گوید: حداء همانند کلام و سخنی زیبا شده با الفاظ است و اگر این نوع از شعر به این صورت باشد پس زیبا کردن صدا برای ذکر خدا و قرآن بسیار بهتر است تا از این طریق محبوب و دوست داشتنی گردد. ، از پیامبر ﷺ روایت است که فرموده: (ما اذن الله لشئ اذنه لنبی حسن الترنم بالقرآن) (٤) خداوند هیچ چیزی را همانند خواندن قرآن با صدایی زیبا را به پیامبرش اجازه نداده است.

---

[١] صحیح امام مسلم ١٧٦٧/٤ و در برخی روایات آمده که پیامبر ﷺ در مورد او گفته است: نزدیک بوده که مسلمان گردد .

[٢] صحیح البخاری ٥/ ٢٢٧٧ و مسلم ١٤٣٠/٣ .

[٣] الام ٢٠٩/٦

[٤] بخاری در فضائل القرآن ١٦١٨/٤ و مسلم ٥٤٥/١ .

و هنگامی که شنید عبدالله بن قیس با صدایی زیبا دارد می خواند فرمود: از طنین آل داود به او داده شده است (١)

و شافعی رحمه الله می گوید: خواندن قرآن با صدایی زیبا به هر شیوه‌ای که باشد جایز است، و من خواندن قرآن به صورت سریع و غم انگیز و با خشوع را از هر شیوه‌ای دیگر بیشتر دوست دارم. (٢)

مجموع سخنان شافعی رحمه الله بر این دلالت می کند که ایشان گوش فرا دادن را به اقسام زیر تقسیم می کند:

قسمت اول: شنود صوفیه و آن غباری که همراه شنود انجام می دهند این قسم حرام است و به نظر شافعی نخستین کسانی که آن را به وجود آوردند زنادقه بودند که خواستند از این طریق مردم را از قرآن دور نمایند.

قسمت دوم؛ شنود لهو از پسر و دخترهای آواز خوان، این قسم نزد او میان حرام و مکروه می چرخد، بنابر این همچنانکه بدان اشاره کردیم شافعی شهادت و گواهی کسانی را می پذیرد که این گونه لهو را رد می کنند. (٣)

قسمت سوم: شنود شعر و حداء با صدای زیبا و آراسته. این نوع نزد او مباح است و دلایلی هم بر جواز آن ذکر کرده است.

قسمت چهارم: زیبا کردن قرآن با صدای آراسته و پیراسته. این قسم هم نزد او مشروع است و دلیلی نیز برای آن ذکر کرده است.

پس بنابر این واضح و روشن می گردد که در سخنان شافعی دلیلی بر جواز شنود صوفیه یافت نمی شود بلکه بر عکس دلایل تحریم آن دیده می شود.

و یونس بن عبدالاعلی می گوید: از شافعی در مورد مباح دانسن اهل مدینه برای شنود سوال کردم ؟ فرمود: هیچ یک از علمای حجاز را ندیده‌ام که شنود را مکروه بداند مگر اینکه شنودی در مورد اوصاف باشد.

و اما حداء و ذکر خرابه‌ها و خیمه‌گاه و زیبا کردن صدا با لحنهای اشعار مباح می باشد. (٤)

---

[١] بخاری در فضائل القرآن ١٩٢٥/٤ و مسلم ٥٤٥/١ .

[٢] الام ٢٠٩/٦ – ٢١٠

[٣] ادلة تحریم الغناء فی اغاثة اللهفان " نوشته‌ی ابن قیم ٢٣٨/١ و تلبیس ابلیس " نوشته‌ی ابن جوزی ٣٣٠ .

[٤] مناقب البیهقی ٢٠٨/٢

و این بر مراد شافعی دلالت می کند که ایشان شنود را مباح دانسته است که همان حداء و زیبا کردن لحن اشعار می باشد و بدون شک سرودن آن اشعار بدون آلات موسیقی بوده است، و این سخن شافعی با سخن قبلی او آمیختگی ندارد و آن بزرگوار از شنود صوفیه بسیار دور بوده است. اما آنچه که بیهقی روایت می کند که شافعی در راه به آواز جاریه‌ای گوش فرا داده است سخنی کاملا باطل است، زیرا به طور کامل با آن مخالفت ورزیده است. زیرا به اثبات رسیده که شافعی آن را مکروه و یا حرام پنداشته است و اعلام داشته که تنها سفها آن را انجام می دهند بلکه شهادت کسانی را رد کرده که بر آن خو گرفته‌اند، به این خاطر پس چگونه او آن را انجام می دهد درحالی که او امام نمونه و الگوی پیشوا است.

شیخ الاسلام رحمه الله در مورد مسأله‌ی شنود به طور کامل و مفید سخن رانده است و ما به خاطر اهمیتی که دارد به طور مختصر آن را ذکر می نماییم:

از شیخ الاسلام در مورد جماعتی سوال شد که به خاطر انجام گناه کبیره و چپاولگری مردم و نوشیدن مشروبات و..... گرد هم می آیند، سپس شیخی از مشایخ معروف نیکو کردار و پیرو سنت تصمیم می گیرد آنها را از آن کار منع نماید، اما نمی تواند آن کار را انجام دهد مگر اینکه شنودی از آواز یک نفر آواز خوان همراه با دف و بدون موزیک را برای آنها به راه اندازد تا آنها را دور آن جمع نماید، هنگامی که او این کار را انجام داد گروهی از آنها توبه کردند. . آیا این کار برای او جایز است که موجب به وجود آمدن مصالحی می شود که جز از این طریق امکان پذیر نمی باشد ؟

در پاسخ گفت: الحمد لله رب العالمین؛ اصل پاسخ این مسأله و مسائل مشابه آنها به این صورت است: باید بداند که خداوند فرستاده‌ی خود را با هدایت و آیین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند و شهادت خداوند کافی است و او دین را برای محمد و امتش کامل گرداند، همچنانکه می فرماید: ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا﴾ المائدة: ٣

ترجمه: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت‌خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

و خداوند نوید سعادت و خوشبختی برای فرمانبرداران و نوید شقاوت و بدبختی را برای گناهکاران سر داده و فرموده است: ﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ ۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾﴾ النساء: ٦٩ ترجمه: و کسانی که از

خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته [یعنی] با پیـامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند.

و می فرماید: ﴿وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَإِنَّ لَهُۥ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ﴿٢٣﴾﴾ الجن: ٢٣ ترجمه: و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند قطعا آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند.

و به مردم دستور داده که هر گونه تنازع و اختلاف نظری در مسایل دینی را به آنچه قرآن را به وسـیله‌ی او فرستاده برگردانند، همچنانکـه مـی فرمایـد: ﴿فَإِن تَنَٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ النسـاء: ٥٩ ترجمه: پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان داریـد آن را بـه [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید.

و اعلام داشته که او به سوی خدا و به سوی صراط مستقیم مردم را دعوت می کند، همچنانکه می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾﴾ الشوری: ٥٢ ترجمه: و به راستی که تو به خوبی بـه راه راسـت هدایت می‌کنی.

و اعلام داشته که او امر به معروف و نهی از منکر می کند و طیبات را حلال و خبائث را حرام می گرداند؛ خداوند متعال می فرمایـد: ﴿يَأْمُرُهُم بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَىٰهُمْ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ﴾ الأعـراف: ١٥٧ ترجمه: [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند.

و خداوند پیامبر ﷺ را به هر معروفی دستور داده و او را از هر منکری باز داشته اسـت و هـر پـاکی را حلال و هر خبیثی را حرام گردانده است و در صحیح از پیامبر ﷺ به اثبات رسیده که فرموده است: (ما بعث الله نبیا الا کان حقا علیه ان یدل امته علی خیر ما یعلمه لهم و ینهاهم عن شر ما یعلمه لهـم) خداونـد هیچ پیامبری نفرستاده است مگر اینکه بر او واجب بوده است که امتش را راهنمـایی کنـد بـه هـر گونـه خیری که برای آنها می بیند و آنها را باز دارد از هر گونه شری که برای آنها می بیند.)

و شواهد بسیاری از کتاب و سنت بر این اصل بزرگ وجود دارد و اهل علم در کتابهای خود بر آن شـرح نوشته‌اند؛ و برخی از سلف امثال مالک و دیگران می گفتند: (سنت همانند کشتی نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس از آن جا بماند غـرق مـی گـردد.) و زهـری گفتـه اسـت: علمـاء گذشته‌ی ما می گفتند: پشت بستن به سنت و چنگ فرا زدن به آن مآیه‌ی نجات است.

وقتی که این شناخته شد معلوم می گردد آنچه که خداوند به وسیله‌ی آن گمراهان را هـدایت مـی کنـد و متحرین را راهنمایی می نماید و از گناهکاران توبه می پذیرد لازم است که در محوطه‌ی چیزی باشد کـه خداوند پیامبرش را به وسیله‌ی آن فرستاده است و الا اگر آنچه خداوند پیامبرش را بدان فرستاده جهـت هدایت کافی نباشد لازم می گردد که دین پیامبر ﷺ ناقص باشد و جهت کامل کردنش به تتمـه‌ای نیـاز داشته باشد، و لازم است که دانسته شود دستور خداوند به اعمال صالحه یک دستور واجب یـا مسـتحب است و از اعمال فاسد نهی کرده است.

و بدین سان است هر اعمالی که مردم آن را به عنوان تقرب به خداونـد قلمـداد مـی کننـد در حـالی کـه خداوند و پیامبرش آن را تشریع نکرده اند حتما ضرر و زیان آن بیشتر از نفع و سـودش مـی باشـد و الا اگر اغلب نفع آن بیشتر از ضرر و زیانش می بود خداوند آن را اهمال نمی کرد، زیرا ﷺ حکـیم و دانـا است و به هیچ وجه مصالح دین را اهمال نمی کند و آنچه مومنین را به پروردگارشان نزدیک می کنـد بـه هیچ وجه جا نمی گذارد.

بعد از تبیین این مسأله خطاب به سوال کننده می گوییم: آن شیخ خواسته است کـه گردآمـدگان پیرامـون گناهان کبیره را به راه راست هدایت کند و آنها را به توبه وادارد، اما جز از آن طریق بدعت راه دیگری را برای هدایت آنها به نظرش نمی رسید، و این بر عدم آگاهی آن شیخ بر راههـای شـرعی بـرای واداشـتن گناهکاران به توبه و عجز و ناتوانی او در این راستا دلالت می کند، زیرا پیامبر (صـلی الله علیـه و آلـه و سلم) و اصحاب و تابعین افرادی شرورتر از اینها از میان کافران و فاسقان و گناهکـاران را بـه وسـیله‌ی راههای مشروع دعوت می کردند و نیازی به راههای بدعت نداشتند، پس جایز نیست که گفتـه شـود: در میان راههای شرعی که پیامبر ﷺ بدان مبعوث گشت راهی برای واداشتن گناهکاران به توبه وجود ندارد، زیرا به نقل متواتر به ما رسیده است که افرادی بیش از حد و شمار به وسیله‌ی همان راههای مشـروع از کفر و فسق و گناه توبه کردند و هدایت یافتند.

و گرنه همه می دانیم که قرآن شنود پیامبران و عارفین و مومنین است، خداونـد مـی فرمایـد: ﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾﴾ مـریم: ۵۸ ترجمه: [و] هر گاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می‌شد سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند.

و به همین شنود خداوند بندگان را هدایت نمود و زندگی دنیا و آخرت آنها را بهبود گرداند و پیامبر ﷺ را نیز همراه همین فرستاد و سلف صالح هم بر آن اجماع می کردند و در میان سلف نخست نه در حجـاز

و نه در یمن و نه در شام و نه در مصر و نه در عراق و خراسان و مغرب جز این طریق هیچ گونه‌شنود دیگری یافت نمی شد که اهل خیر بر آن گرد آیند، و این شنود بدعت بعد از آنها به وجود آمد

و خداوند شنود را در مغرب و عشاء و فجر برای مسلمانان تشریع کرده است، خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ ۖ إِنَّ قُرْءَانَ ٱلْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾﴾الإسراء: ٧٨ و [نیز] نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره [مقرون با] حضور [فرشتگان] است.

حتی شافعی گفته است: در بغداد چیزی را جا گذآشتم که زنادقه آن را تغییر می نامیدند و به گمان خود این کار آنها دلها را نرم می نماید، و آنها به وسیله‌ی این کار مردم را از قرآن دور می کردند. و از امام احمد در این مورد سوال شد ؟ فرمود: بدعت است و نو آوری است. پس به او گفتند: آیا جایز است با آنها بنشینیم ؟ فرمود: با آنها منشینید. و اما تغییر عبارت است از اینکه به وسیله‌ی شاخه‌ای بر پوست خودشان بزنند که این نوع آرمانی ترین انواع شنود است و ائمه آن را انکار کرده‌اند، پس باید حال و وضع سایر انواع آن چگونه باشد، و ائمه و مشایخ بزرگ به هیچ وجه در مجالس این شنود تازه و نو شرکت نکرده‌اند. سپس شنود را به دو قسم تقسیم می کند:

قسم اول: شنود لهو لعب. و حکم آن را بیان کرده است.

قسم دوم: هر کس آن را انجام دهد بنابر اینکه راهی است به سوی خدای متعال، پس او آن را به عنوان دین دنبال می کند و هر کس از آن نهی کند همانند آن است که از دینش نهی کرده باشد، و گمان می برد که او هر گاه آن را ترک نماید از خدا بریده و از خدا بی نصیب گشته است؛ پس به اتفاق علما این افراد گمراه هستند و هیچ یک از ائمه‌ی مسلمانان نگفته‌اند: دنبال کردن این راه و منش به عنوان دین و راهی به سوی خدا امری مباح است، بلکه اعلام داشته‌اند هر کس این راه و منش را به عنوان دین وراهی به سوی خدا قرار بدهد او گمراه است و افترا کرده و با اجماع مسلمانان مخالفت نموده است.

هر کس کاری را انجام دهد بنابر اعتقاد اینکه آن کار او از جنس واجب یا مستحب است در حالی که نه واجب باشد و نه مستحب، پس او گمراه و مبتدع است و این کار او بدون شک حرام می باشد؛ بخصوص اینکه بسیاری از این افراد دیده می شوند که از روی اعتقاد و باور بنا به وجود شوق وعلاقه در وجودشان این شنود نو و تازه را بر شنیدن و تدبیر قرآن تقدیم می دارند، آنها با قلبی سرشار از غفلت و زبانی سرشار از اشتباه و حرکاتی ناهموار و صدایی نارسا که نه دلها را به سوی خود جلب می کند و نه آرامشی به درون می رساند به قرآن گوش فرا می دهند، اما هرگاه سرو صدا و آواز لهوی را می شنوند با دل و جان گوش فرا می دهند و می پندارند که به محبوب خود می رسد، چنان که صداهایشان پر از

خشوع می گردد و حرکات آنان آرام می شود و خمیازه و عطسه و.. از بین مـی رود، و اگـر چیـزی از قرآن بخوانند و یا اینکه آن را بشنوند به عنوان یک تکلیف و ریشخند بدان نگاه می کنند همچنانکه انسان به چیزهای بی فایده گوش فرا نمی دهد، اما هرگاه نی و فلوت شیاطین را می شـنوند آن را دوسـت مـی دارند و بدان رویی می آورند ودلهایشان بر آن اعتکاف می کنند، اینها سربازان شیاطین و دشمنان رحمـان هستند و حال و وضع آنها شباهت بیشتری با حال و وضع دشمنان خدا دارد، زیرا مومن چیزی را دوست دارد که خدا آن را دوست دارد و از چیزی که خداوند از آن تنفر دارد او هم متنفـر اسـت، امـا اینهـا بـر عکس هستند، و به همین خاطر است که بر حسب آنچه (فلوتهای شیطانی) انجـام مـی دهنـد تنزلاتـی شیطانی در میان آنها حاصل می شود، در میان آنها کسانی یافت می شود که در هـوا پـرواز مـی کننـد و شیطان او را به پرواز در می آورد و برخی از آنها تمام افراد حاضر در پیرامونش را به زمین می کشـاند و این شیطانش است که آنها را به زمین می کشاند، و برخی از آنها طعام و سفره و.. را حاضر مـی کنـد و این شیاطین است که این کارها را می کند و مردم گمان می برند که این کارهـا جـزو کرامـات اولیـاء الله متقین است، اما باید بدانیم که انجام چنین کارهایی از جنس احوال کاهنین و ساحرین و شیطانهای امثـال آنها می باشد، و کسی که احوال رحمانی و نفسانی و شیطانی را از هم جدا کند هیچگاه حق از باطل بر او اشتباه نمی گردد (١)

بنابر این واضح و روشن گردید که آن شنود و احوالی که صوفی بر آن هسـتند در واقـع جـزو احـوال آن شیاطینی است که مردم را از ذکر خدا باز می دارد.

ابن قیم رحمه الله در توصیف شنود آنها چنین گفته است:

تلی الکتاب فأطرقوا لا خیفة لکنه اطراق ساه لاهی

و أتی الغناء فاکلحمیر تناهقوا والله ما رقصوا لاجل الله

دف و مزمار و نغمة شادن فمتی رأیت عبادة بملاهی (٢)

قرآن خوانده شد و آنها بدون ترس سرهایشان پایین آوردند، امـا بایـد بـدانیم کـه آنهـا بـه سـهو و لهـو سرهایشان را پایین آوردند ؛ و آواز خوانده شد و آنها همانند خر شروع به عرعر کردند، به خدا سوگند به خاطر خدا نمی رقصند؛ دف و نی و نغمه‌ی آهو، شما کی و چه وقت عبادتی آمیخته با لهو را دیده‌ای ؟ .

---

[١] مجموع الفتاوی ٦٢٠/١١- ٦٣٥ .

[٢] اغاثة اللهفان ٢٢٥/١ .

این مبحث را با حکایتی شگفت از علی بن بحر الوراق به پایان می رسانم که دین و فهم این قوم را بـرای شما واضح و روشن می گرداند، ایشان می گوید:

امام شافعی به خاطر اینکه بیماری داشت بسیار از عطر استفاده می کرد و هر روز غلامش همراه دستمالی می آمد و با آن دستمال اطراف آن ستونی را پاک می کرد که شافعی در کنار آن مـی نشسـت و در کنـار شافعی مردی صوفی منشی می نشست که به شافعی بی احترامی و گسـتاخی میکـرد، راوی مـی گویـد: روزی این شخص صوفی با حرکت بی شرمانه ای چیز نجسی را به حلقـه‌ی درس شـافعی مـی آورد، و هنگامی که بوی بدی به مشام امام می رسد انتقاد می گیرد و می گویـد بـه کفشـهایتان نگـاهی بیفکنیـد. عرض کردند: ای ابوعبدالله چیزی را نیافتیم. فرمود: همدیگر را بو کنیـد، سـپس آن شـخص را یافتنـد و فرمودند: ای ابوعبدالله از این شخص است، شافعی رحمه الله فرمود: چرا این کار را انجام دادی ؟ گفت: وقتی خود بزرگ بینی شما را دیدم خواستم که در برابر خداوند تواضع و فروتنی را نشان دهم.

شافعی گفت: او را تحویل بازرس عبدالواحد بدهید و به او بگویید: ابوعبدالله می گوید: این شخص را تـا هنگامی که از کار خویش پشیمان می شود زندانی کنید، و بعد از اینکه از کار خویش پشیمان شد شـافعی او را صدا زد، و سی و بنا به قولی دیگر چهل شلاق به او زد سپس فرمود: این کار را به این علت بـا تـو انجام دادم که با نجاست مسجد را بدبو کردی و بدون طهارت نماز خواندی. (۱)

خواه این داستان حقیقت داشته باشد و یا اینکه دروغ باشد امثال این حکایت نزد آنها بسیار فراوان اسـت و کتابهای خود را از آن پر کرده‌اند و آن را از کرامات خویش به شمار می آورند بلکه حکایتهای زیـادی بسیار بدتر از این حکایت در کتابهای آنها دیده می شود. (۲)

مهم این است که تصوف مسلکی تازه و بدعت است و سلف آن را نشناخته‌اند بلکه از آن نهی کرده‌انـد و از حال و وضع آنها نهی کرده‌اند همچنانکه شافعی و کسانی دیگر از سلف صالح آن را ذکر کرده‌اند، و هر آنچه خیر است در تبعیت و پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم نهفته است و هر آنچه شر است در مخالفت پیامبر صلی الله علیه وسلم و به وجود آوردن چیزهایی نهفته که خداوند بدان دستور نداده است.

خاتمه

---

[۱] مناقب الشافعی نوشته‌ی بیهقی ۲۰۸/۲-۲۰۹ .

[۲] به کتاب « **الکشف عن حقیقة الصوفیة لاول مرة فی التاریخ**» نوشته‌ی محمود عبدالرئوف القاسم مراجعه شود .

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و الصلاة و السلام علی من ختم الله به النبوات و الرسالات و علی آله و اصحابه.

و بعد. .

من در پایان این مبحث خدا را شکر می گویم که بدون هیچ حول و قوتی از جانب من بر من منت گذاشت این مبحث را به اکمال رساند و از او می خواهم که به وسیله‌ی این کتاب به من و سایر مسلمانان نفع و سود برساند. و حقیقت این است که من در این مبحث سعی کرده‌ام که آن را به اختصار و دور از توسع و تأکید بر عقیده‌ی امام شافعی رحمه الله و نمایش آن در حد توان بیان دارم، و در این جا برخی از نتایج و اموری را ذکر می نمایم که در خلال تحقیق و جمع آوری عقیده شافعی رحمه الله بدان رسیدم. از جمله نتایجی که بدان دست یافتم نکات زیر می باشد:

نخست: شافعی رحمه الله به قرآن و سنت عظمت بخشیده و آنها ر ا بزرگ داشته است و در تمام مسایل دینی بر آنها اعتماد کرده است.

دوم: از جمله روش و مسلک شافعی این است که به ظاهر قرآن و سنت چنگ زده و از روشهای اهل کلام دوری گزیده است.

سوم: با وجود اینکه شافعی رحمه الله در لغت مهارت خوبی دارد اما هیچ رویتی از او نقل نشده که برخی نصوص را تأویل کرده باشد و یا اینکه به دلیل مجاز بودن آن را رد کرده باشد همچنانکه کسانی که صفات را رد می کنند ادعای چنین چیزی را می نمایند.

چهارم: بزرگداشت امام شافعی رحمه الله سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم را و استدلال ایشان به آن و اعلام اینکه سنت در تشریع و قانون گذاری با قرآن مساوی است.

پنجم: استدلال به خبر یک شخص عادل و ثابت در مسایل مربوط به عقیده.

ششم: بدگویی امام شافعی در مورد علم کلام و پیروان آن و هشدار ایشان از نزدیک شدن به آن و نهی از همنشینی با دانشمندان آن علم و دستور ایشان به اصحاب و یارانش که از آنها دوری کنند. و برخی از متکلمین تلاش کردند که این بدگویی شافعی برای علم کلام را در کلام معتزله و قدریه و رافضه منحصر نمایند، و من هم بر آن رد دادم و عمومیت بدگویی و ذم شافعی رحمه الله را بیان داشتم که شامل تمامی کسانی می شود که علم کلام را به عنوان منهجی در اثبات عقیده به کار می برند و تفاوت میان علم کلام بدعی و علم توحید شرعی را بیان کردم.

هفتم: امام شافعی رحمه الله فرو رفتن و خوض در مسایل مربوط به عقیده را مکروه می دانست، از ترس اینکه مبادا با اشتباهات روبرو شود، زیرا این گونه مباحث بسیار خطر آفرین هستند؛ و شافعی رحمه الله به اصحاب خود دستور می داد که به آنچه در نصوص آمده ایمان داشته باشند ودر برابر آنچه که شارع از آن حرفی نزده ساکت بمانند. (۱)

هشتم: امام شافعی رحمه الله مقام و منزلت عقل را نسبت به شرع بیان داشته و اعلام کرده است که عقل تابع شرع است و او را به آن چشمه‌ای تشبیه کرده که حد و حدودی دارد و در راستای آن توقف می شود عقل هم به همین صورت است یعنی آن هم حد و حدودی دارد و در راستای آن توقف می شود.

نهم: امام شافعی رحمه الله معتقد است که ایمان عبارت است از قول و عمل و نیت و به وسیله‌ی اطاعت و بندگی افزایش می یابد و به وسیله گناه و معصیت کاهش پیدا می کند و روی آن دلایلی را ذکر کرده است و بر کسانی که با مذهب سلف مخالفت کرده‌اند رد داده است و برای دفاع از عقیده سلف در این مورد مناظره‌هایی را برپا داشته است.

دهم: امام شافعی رحمه الله معتقد است اگر مرتکبین گناهان کبیره از امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در حال اصرار بر گناه بمیرند تحت مشیت الهی قرار می گیرند اگر خدا بخواهد آنها را می بخشد و اگر بخواهد آنها را تعذیب می دهد اما آنها برای همیشه در آتش باقی نمی مانند.

یازدهم: امام شافعی رحمه اللهآن توحیدی را توضیح داده است که به خاطر آن پیامبران را فرستاده است و جن و انس را جهت تحقق آن خلق کرده است که همان شهادت و گواهی دادن به عبارت (لا اله الا الله) است.

دوازدهم: امام شافعی رحمه الله بر حمایت از این توحید حریص بوده و به این خاطر به شدت از چیزهایی نهی کرده است که با آن توحید ناسازگار باشد؛ همانند ساختن بنا بر قبور و اتخاذ آن به عنوان مسجد و از سوگند به غیر خدا و گفتن عبارت (با قدوم فلانی باران باریده شد و چنان و چنین شد) و امثال اینها که نقضی در کمال توحید است نهی کرده است.

سیزدهم: شافعی دلایلی را بر وجود خداوند ذکر کرده است و در این باب منهج سلف را دنبال کرده است و به روش متکلمین روی نیاورده است که این بر حسن اعتقاد او و صلاحیت منهج سلف برای استدلال در این ابواب مهم دلالت می کند.

---

[۱] کراهت در اینجا شامل حالتی می شود که خوض در مسایل بنا به روش اهل کلام و یا بدون علم و دانش و یا پیروی از اصول اهل کلام باشد ، اما اگر بنا به روش و مسلک سلف باشد هیچ گونه کراهتی ندارد، و امام در اصول حقیده سخنان زیادی را بیان داشته است همچنانکه بدان اشاره کردیم .

چهاردهم: در باب اسماء و صفات شافعی رحمه الله تمام آن اسماء و صفات را به نحوی که شایسته‌ی مقام خداوندگار باشد و به دور از تشبیه و توصیف و شکل گیری و بدون تأویل و تمثیل و بر همان روش سلف به اثبات رسانده است و با نصوصی از قرآن و سنت روی آن استدلال کرده است و برخی از صفاتی همانند صفت علو و استوا و وجه و ضحک و یدین (دستها) را به دلایل خود به اثبات رسانده و اعلام داشته است هر آنچه از خدا و رسولش به اثبات رسیده هر چند هم به من نرسیده باشد من بدان قایل هستم. و در باب اسماء و صفات ملاحظه می شود که سخنان شافعی رحمه الله خالی از روش و عبارات و شبهات اهل کلام می باشد.

پانزدهم: در باب نبوات از نیاز مردم به بعثت پیامبران و از حال و وضع آنها قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بحث کرده و گفته است قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دو اصل آنها را گرد هم می آورد:

نخست: کفر به خدا

دوم: به وجود آوردن چیزهایی که خداوند بدان دستور نداده است.

سپس از وجوب ایمان به پیامبران و مقام و منزلت پیامبر ما محمد صلی الله علیه وآله وسلم میان پیامبران بحث کرده است و تأیید نموده که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افضل پیامبران است.

شانزدهم: شافعی رحمه الله اصحاب را بزرگ شمرده و مقام آنها را رفعت بخشیده است و آنها را در مقام شایسته قرار داده است و بر کسانی رد داده که از مقام و منزلت آنها می کاهد، و بر همان منهج سلف در اثبات خلافت خلفای راشدین قدم برداشته است، نظر به اینکه با ابوبکر سپس عمر سپس عثمان سپس علی رضی الله عنه شروع کرده است و معتقد است که عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پنجم است.

هیفدهم: شافعی رحمه الله ایمان دارد به تمام آنچه در مورد آخرت با نصوص ثابت شده‌اند، امثال عذاب و نعیم قبر و زنده شدن و حساب و حوض و میزان و بهشت و جهنم و آن چه به آنها تعلق دارد به تمام اینها ایمان دارد.

هیجدهم: و در باب قضا و قدر شافعی رحمه الله عقیده‌ی اهل سنت و جماعت را تأیید نمود و مشیت خدا و مشیت بندگان را اثبات گرداند و مراتب چهارگانه مشهور قضا و قدر را ذکر کرد و بر جبریه و قدریه که آن را نفی می کنند رد نموده است.

نوزدهم: برای ما روشن گشت که رساله‌ی «الفقه الاکبر» که آن را به شافعی نسبت می دادند واقعیت نداشت و در واقع برخی از متکلمین متأخرشافعی مذهب آن رساله را تألیف کرده‌اند.

بیستم: شافعی رحمه الله معتقد است که جز آنچه نصوص بر آن دلالت می کند هیچ عمل دیگری از اعمال زندگان به مرده نمی رسد، پس بنابر این نیابت در هیچ عمل دیگری همانند قرائت قرآن و امثال آن از کردارهای بدنی جایز نیست.

بیست و یکم: موضع گیری شافعی رحمه الله در برابر فرقه‌هایی از امثال صوفیه و قدریة و شیعه که در زمان او ظهور کردند به طور کامل شناختیم و برای ما روشن گردید که شافعی از تهمت تشیع مبری است و به هیچ وجه چنین تهمتی صحت ندارد، زیرا شافعی به شدت بر آنها ایراد گرفته است.

اینها مهم ترین اموری بودند که در خلال تحقیق بر روی عقیده این امام بدان رسیدم، و من در حالی که این را می نویسم اعتراف می کنم که نتوانسته‌ام در راستای اعطای حق در راستای این موضوع نمایم، زیرا این مبحث بسیار طولانی بود و تمام مسایل عقیده را در بر داشت که هر کدام از آن مسایل به بحث مستقلی نیاز داشتند، اما امید دارم که هر چند به اختصار هم باشد در راستای اظهار عقیده این امام موفق شده باشم و به قول مشهور آنچه جملتا درک و فهم نشود جملگی هم نباید ترک و رها شود.

و من هنگامی که این مبحث را به پایان می رسانم کلمه‌ای را خطاب به تمامی منتسبین به آن امام بیان می دارم و می گویم: در راستای امامشان از خدا بترسند و چیزی از عقاید خویش را بدون مدرک و دلیل قاطع به امام شافعی نسبت ندهند و همانند آنهایی نباشند که چکیده‌هایی در عقیده تألیف کنند و آن را به امام نسبت دهند در حالی که امام از آن بری است.

همچنانکه آنها را دعوت می کنم که در عقیده این امام و سایر ائمه‌ی سلف تدبر نمایند و از آنها پیروی نمایند، زیرا آنها بهترین کسانی هستند که به خصوص در این مسایل مهم به آنها اقتدا می شود، زیرا سلامت و نجات در دنیا و آخرت در پیروی کردن از آنها یافت می شود.

رحمت خدا بر سلف باد، چه فهم عمیق و چه فقه دقیقی داشتند و چه تکلیف اندکی را بیان می داشتند، و رحمت خداوند بر امام شافعی رحمه الله باد و خداوند به جای مسلمانان بهترین پاداش را به او بدهد و ما و او را همراه آن کسانی حشر نماید که بر نعمت خود را بر آنها ارزانی بخشیده است از امثال پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین و آنها چه دوستان خوبی هستند.

و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم تسلیما کثیرا، سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین. .

فهرست آیات:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلاً سَدِيدًا

يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُواْ ۖ قُل لَّا تَمُنُّواْ عَلَىَّ إِسْلَـٰمَكُم

لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ

ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَـٰفِظُونَ

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُم

لِلْفُقَرَاء الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُون

وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ

وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا

فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي.

لْ يَنظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءتْ

ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ

وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ

مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ

وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ.

فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ

إِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ
فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ
وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ وَلاَ تَتَّبِعْ
: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا
قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا
وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ اللهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ
يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء
وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى
وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ
لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ
فَآمِنُواْ بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَةٌ انتَهُواْ خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللهُ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ
فَآمِنُواْ بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ
رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ
كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِّنكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ
لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ. ...
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُم
وَأَنزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ
وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللهَ كَانَ لَطِيفًا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ
ا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ
وَمَن يُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ
مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا
لاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي
إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّهَ يَدُ اللّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ
لَا تَجْعَلُوا دُعَاء الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الَّذِينَ
وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ
ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِينَ لَا يَعْلَمُون
وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ. صِرَاطِ اللّهَ
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ
فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي
وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا
وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُو
كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ
وَلأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ
اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللّهِ
وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى
أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ

وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءهُم

قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا

وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُم

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَّ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ

وَزِدْنَاهُمْ هُدًى

وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا

فَلاَ تَخْشَوْهُمْ

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ

لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا

إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ

أَلاَ بِذِكْرِ اللهّ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ

وَإِن تُبْدُواْ مَا فِي أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ

قُولُواْ آمَنَّا بِاللهّ

وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ

وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانَ

فبشر عباد الذين الَّذِينَ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا

وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَوَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى.

فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُو.

وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ للهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا

وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا

إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء

وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِاللهِ شَيْئًا وَلَا

أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ

فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى

فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا

كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ

وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ

وَجَاءوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ

وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي

أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ

قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ والأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ

وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ للهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ. فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ

أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى

وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ..

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللهِ.

فَقَالَ أَنَاْ رَبُّكُمُ....

سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ...

فَإِذَا جَآءَتْهُمُ ٱلْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا....٢١٨

وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ....٢٢٢

مَّا يَفْتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا....٢٢٤

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ.....

وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ.....

مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦ

وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرْتَضَىٰ

مَن ذَا ٱلَّذِى يَشْفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ

وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ لَا تُغۡنِى

وَٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ أَوۡلِيَآءَ مَا نَعۡبُدُهُمۡ

وَيَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡ

فَمَا تَنفَعُهُمۡ شَفَـٰعَةُ ٱلشَّـٰفِعِينَ

مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِىَ يَوۡمٌ لَّا بَيۡعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَـٰعَةٌ

مَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنۡ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ

وَٱتَّقُواْ يَوۡمًا لَّا تَجۡزِى نَفۡسٌ عَن نَّفۡسٍ شَيۡـًٔا وَلَا يُقۡبَلُ

قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ

قَالَتۡ رُسُلُهُمۡ أَفِى ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعۡبُدُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمۡ وَٱلَّذِينَ

فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى

ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِى خَلَقَ

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ

أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَىۡءٍ

فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَـٰنُ مِمَّ خُلِقَ

قُلۡ أَئِنَّكُمۡ لَتَكۡفُرُونَ بِٱلَّذِى خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ فِى

أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ

سَنُرِيهِمۡ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلۡأَفَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ

إِنَّ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَـٰتٍ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ

فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَـٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ

إِنَّ فِى خَلۡقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ

وَفِيٓ أَنفُسِكُمۡۚ أَفَلَا تُبۡصِرُونَ

فَأۡتِيَا فِرۡعَوۡنَ فَقُولَآ

فَإِلَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكُمۡ فَٱعۡلَمُوٓاْ

: مِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ

مَّاوَقَدۡ لَكُمۡ لَا تَرۡجُونَ لِلَّهِ وَقَارٗا

وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ.

وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا

لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ

قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ

وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ

ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخۡسِفَ بِكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا

إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ

يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ۩

إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ

تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ فِي يَوۡمٖ كَانَ

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي

إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ

ٱللَّهُ ٱلَّذِي رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ

ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ

ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ

تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۘ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ

وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمًا

وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا

أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِئِ ٱلۡوَادِ

إِنَّمَا قَوۡلُنَا لِشَيۡءٍ إِذَآ

وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ

وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ

وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ

قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن لِمَا.تَسۡجُدَ

وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ

قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ

بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ

وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ

وَلَا تَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ

وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ

فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ.

وَلِتُصۡنَعَ عَلَىٰ عَيۡنِيۡ

تَجۡرِى بِأَعۡيُنِنَا جَزَآءً

وَٱصۡنَعِ ٱلۡفُلۡكَ بِأَعۡيُنِنَا

وَٱصۡبِرۡ لِحُكۡمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ

وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ

أُحِلَّ لَكُمۡ لَيۡلَةَ

بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ ۗ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ

لَٰكِنِ ٱللَّهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيْكَ ۖ أَنزَلَهُۥ

أَلَمْ يَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَىٰهُمْ

إِن تُبْدُوا۟ شَيْـًٔا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ

۞ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا۟

كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ.

وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم

وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللهّ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللهّ

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللهّ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللهّ

إِنَّ اللهّ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ

وَاتَّخَذَ اللهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ

إِنَّ اللهّ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللهّ

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللهّ وَقَالَتْ النَّصَارَى الْمَسِيحُ

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ

لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ

وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللهِّ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَات

وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ

مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللهِّ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ

لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللهِّ يَدْعُوهُ

فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا

لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ

وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللهِّ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا

إِنَّ اللهَّ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ

وَلَوْ كُنتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لاَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ

لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ

فَوَقَاهُ اللهُّ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ

فَذَرْهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ

لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَّ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ

مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللهُّ رَبُّ الْعَالَمِينَ

وَلَوْ شَاء اللهُّ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى

وَلَوْ شَاء رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً

اللهُّ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ

وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ

وَاللهُّ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاء اللهُّ إِنَّ اللهَّ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

مَن يَهْدِ اللهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَأُوْلَئِكَ

فَمَن يُرِدِ اللهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ

وَمَن يُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللهِّ شَيْئًا أُوْلَئِكَ

يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ

يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن

وَاللهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ وَيَهْدِي مَن يَشَاء

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

وَاللهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ وَيَهْدِي مَن يَشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهَّ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ

وَالَّذِينَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ

ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَّ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ

وَمَن يُطِعِ اللهَّ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِم مِّنَ

وَمَن يَعْصِ اللهَّ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

: فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِّ وَالرَّسُولِ

وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

ىَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

فهرست احادیث:

حدیث شماره صفحه

انه من یعش منکم فسیری اختلافا ٥٤
اوثق عری الایمان الموالاة فی الله ٥٧
أین الله ؟ ٨٢
ان الله فرض علیکم صیام رمضان ١١٩
الایمان بضع وسبعون شعبةأعلاها ١٤٣
ألاوان فی الجسد مضغة ١٥٧
انک امرؤفیک جاهلیة ١٦٤
روضةخاخ ١٦٨
انه قد صدق ١٦٩
انه قد شهد ١٦٩
ان بین الرجل وبین الشرک والکفر ترک الصلاة ١٧٣
إذا جئت فصل مع الناس وإن کنت ١٧٤
أمرت أن أقاتل الناس حتی یشهدوا ١٧٧
الیس یشهد ان لا اله الا الله ١٧٧
أول مایحاسب به العبد یوم ١٧٨
یا عائشة أن الله قد أفتانی ١٨١
انک تقدم علی قوم من اهل الکتاب ١٩٢
اولئک اذا مات فیهم العبد ١٩٨
انی ابرأ الی الله ان یکون لی ١٩٨
استغفروا لأخیکم واسألوا له التثبیت ١٩٩
اذا مات احد من اخوانکم ٢٠٠
الا و ان من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور ٢٠٩
الا ان الله ینهاکم ان تحلفوا ٢١٤
افلح و ابیه ان صدق ٢١٦
اما و ابیک لتنبأنه ٢١٦

اقروا الطير على مكناتها ٢٢١
انما ذلک شیء یجده احدکم ٢٢١
اربع فی امتی من امر الجاهلیه ٢٢٣
اسکت فبئس الخطیب انت ٢٢٧
أمثلان قل ما شاء الله ٢٢٧
اسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من ٢٣٨
امر ان یسترقی من العین ٢٤٠
استرقوا لها فان بها النظرة ٢٤٠
اعرضوا علی رقاکم ٢٤٠
ان الرقی و التمائم ٢٤٠
أذهب البأس رب الناس ٢٤٥
ان تجعل لله نداً و هو خلقک ٢٥٠
ان لله تسعة و تسعین اسماً مائة ٢٨٠
أسألک بکل اسم هو لک سمیت ٢٨٠
ان الله لما قضی الخلق کتب ٢٩٤
إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ ٢٩٤
إنها مؤمنة فأعتقها ٢٩٧
أین الله ؟ ٢٩٧
احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى ٣٠٣
أَعُوذُ بِوَجْهِک ٣١٤
اخْتَصَمَتْ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ ٣١٥
إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ ٣٢١
إِنَّكُمْ رَاءُونَ رَبَّكُمْ كَمَا ٣٢٩
اعطیت خمسا لم ٣٤٤ پاورقی
انا سید ولد آدم یوم القیامة ٣٤٦ پاورقی

ان الله اصطفى كنانة ٣٤٦ پاورقی
ان العبد اذا وضع فى قبره ٣٦١
اعوذ بالله من عداب القبر ٣٦٢
إذا ماتَ الْإِنْسانُ إِنْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ الاّ مِنْ ثَلاثَةٍ ٣٦٥
الآن بردت جلدته ٣٦٦
اقتدوا باللذين من بعدى ٣٨٩
اصحابى كالنجوم بآيهم اقتديتم اهتديتم ٤٠٣- ٤١٢
اياكم و ما شجر بينهم ٤٠٤- ٤١٢
بايعونى على ان لا تشركوا بالله ١٦٦
بنى الاسلام على خمس ١٩٣
تركت فيكم ما ان تمسكتم ٤٨
ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان من ٢٢٧
ثلاثة يحبهم الله ويضحك ٣١٨
جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ ٣١٣
حجى عنها أرأيت ٣٦٦
خير القرون قرنى ثم الذين ٤٧
خمس صلوات كتبهن ١٧٧
دخل الجنة و ابيه ان صدق ٢١٥
رأس الأمر الأسلام وعموده الصلاة ١٧٢
زينوا القرآن باصواتكم ٣٠٨
و سمع رسول الله الحداء و الرجز ٤٣٧
شفاعتى لاهل الكبائر ٢٣٨
الطيرة شرک ٢١٩
العهدالذى بيننا ١٧٢
فمن وفى منكم فأجره ١٦٤

فاهل رسول اللهﷺ بالتوحید ١٩٣
آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فَهُوَ يَمْشِي ٣١٦
فضلت علی الانبیاء ٣٤٣ پاورقی
فاتی ابابکر ٣٨٩
قال الله عزوجل یؤذینی ابن آدم ٢٨٤
وکل بدعةضلالة ١١٧
کان ینفث علی نفسه فی ٢٣٩
کل مولود یولد علی الفطرة فابواه ٢٥٠
لعنة الله علی الیهود والنصاری ١٩٧
لعن الله زورات القبور ٢١٢
لکل نبی دعوة مستجابة ٢٣٧
لم یتوکل من استرقی او اکتوی ٢٣٩
من سعادة المرء أن یشبه أباه ١٦
منهومان لا یشبعان طالب ٢٤
من نسی الصلاةعلیّ ١٣٧
مارأیت من ناقصات عقل ودین ١٤٢
من رأی منکم منکراًفلیغره بیده ١٤٢
من اصاب منکم من هذه القاذورات ١٦٦
ما هذا یا حاطب ١٦٧
من حافظ علیها ١٧٢
من صلی صلاتنا واستقبل ١٧٣
مامنعک ان تصلی ١٧٣
من شهد الا اله الاالله ١٧٧
من اصطبح کل یوم تمرات ١٨١
من حلف بالامانة فلیس منا ٢١٤

من حلف بغير الله فقد اشرک ٢١٤
من يطع الله و رسوله ٢٢٦
من سأل الله لی الوسيله حلت له ٢٣٧
من استطاع منكم ان ينفع ٢٤١
مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ ٣٠٣
ما من قلب الا هو بين اصبعين من ٣١٩
قَالَ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ٣٢٤
مثلی و مثل الانبياء من قبلی ٣٤٤
مَن مات و عَلَيهِ صيامٌ ٣٦٦
المفلس من امتی من يأتی يوم ٣٨٧
من سب اصحابی فقد سبنی ٤٠٤
ما اذن الله لشئ اذنه لنبی حسن ٤٣٨
ما بعث الله نبيا الا كان حقا عليه ٤٤١
نضّر الله عبدا سمع مقالتی ١٠٢
نهی ان تبنی او تجصص ٢٠٥
نهيتكم عن زيارة القبور ٢١١
نصرت بالرعب ٣٤٣ پاورقی
نعم ٣٦٥
هذا اخی و انا اخوه ١٧
هل تدرون ماذا قال ربكم ٢٢٣
هم الذين لا يسترقون ٢٤٠
هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ ٣٢٨
هم مجوس هذه الامة ٣٧٩
هل معک من شعر اميية بن ابی ٤٣٧
ومايدريک لعل الحدود نزلت ١٦٦

و رب الكعبه ٢٢٨
لا تسبوا اصحابی ٤١٢
لا الفين احدكم متكئا ٨٧
لايزنی الزانی حين يزنی وهو ١٦٤
لا أزال أقاتل الناس حتی يقولوا: ١٧٦
لا تحلفوا بالطواغی ولا بآبائكم ٢١٤
لا عدوی و لا طيرة ٢١٩
لا بأس بالرقی ما لم يكن فيه شرک ٢٣٩
لا تسبوا الدهر ٢٨٤
لا تفضلونی علی موسی ٣٥٢
لا تفضلوا بين الانبياء ٣٥٣
لا ينبغی لاحد ان يقول انا خير من يونس ٣٥٤
لا ينبغی لاحد ان يقول انا خير من ٣٥٤
لا ينبغی لاحد ان يقول انا خير من ٣٥٤
من قال انا خير من يونس بن ٣٥٤
لا يصلی احد عن احد و لا يصوم احد ٣٦٦
يا عدی بن حاتم الق هذا الصنم ١٠٧
يا عبدالرحمن انی لما كنت حيث رأيتنی ١٣٦
يا معاذ اتدری ما حق الله ١٩٢
يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ ٢٩٨
يَقُولُ اللهُ يَا آدَمُ فَيَقُولُ لَبَّيْكَ ٣٠٣
يَضْحَكُ اللهُ إِلَى رَجُلَيْنِ ٣١٥
يا بنی عبد مناف ان الله بعثنی ٣٤٧

ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم

اسماعیل بن عبدالله بن قسطنطین مخزومی

ابراهیم بن سعد بن عبدالرحمان زهری

اسماعیل بن یحیی بن اسماعیل ابو ابراهیم

ابراهیم بن اسماعیل بن علیة جهمی

ابو الحسن محمد بن عبدالملک کرجی

بشر بن غیاث مریسی

حسین بن علی کرابیس

حرمله بن یحیی بن عمران تجیبی

حفص الفرد

حسن بن محمد بن صیاح زعفرانی

حمزه بن عبد المطلب قریشی

حسن بن علی بن ابی طالب حسین بن علی بن ابی طالب

ربیع بن سلیمان

سفیان بن عیینه

سعد بن ابی وقاس

سعید بن زید

طلحه بن عبید الله تمیمی

عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج

عطاء بن ابی رباح

عبد الرحمان بن ابی بکر

عبد العزیز بن محمد بن عبید الدراوردی

عبد الرحمان بن ابی حاتم رازی

عبد الرحمان بن عوف قریشی

عامر بن عبدالله بن جراح قریشی

عمرو بن عبید بصری

عبد الله بن سبأ یهودی

مسلم بن خالد مخزومی

مالک بن انس

محمد بن اسماعیل بن مسلم بن ابی فدیک

مطرف بن مازن صنعانی

محمد بن حسن شیبانی

محمد بن عبدالله بن عبد الحکم بن ایمن

محمد بن ادریس بن مهران عطفانی حنظلی ابو حاتم

مصلاق اباضی

معمر بن مثنی تیمی

معبد بن خالد جهمی

مسلم بن میمون

محمد بن عبد الملک کرجی ابو الحسن

هشام بن یوسف صنعانی

وکیع بن جراح رؤاسی

واصل بن عطاء بصری

یوسف بن یحیی مصری بوطی

یعقوب بن ابراهیم (ابو یوسف

فهرست مراجع

١- آداب الشافعی و مناقبه / الامام عبالرحمن بن ابی حاتم الرازی، تحقیق الدکتور عبدالغنی عبدالخالق
٢- الاباضیة – الدکتور صابر طعیمة، دار الجیل ١٤٠٦ هـ
٣- اجتماع الجیوش الاسلامیة علی غزو المعطلة و الجهمیة / ابن القیم الجوزیة
٤- الاحکام فی اصول الاحکام / سیف الدین علی بن محمد الامدی / / دار الفکر ١٤٠١ ه
٥- احکام القرآن لاشافعی / جمعه ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی
٦- احیاء علوم الدین / ابوحامد الغزالی. موسسة الحلبی ١٣٨٧
٧- اختصار علوم الحدیث و شرحه الباعث الحثیث / للحافظ ابن کثیر احمد شاکر، دار التراث، ط ٣، ١٣٩٩ ه
٨- اخبار الاحاد فی الحدیث النبوی / الشیخ عبدالله بن جبرین – الریاض
٩- ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول / محمد بن علی الشوکانی، دار المعرفه - بیروت – ١٣٩٩ ه
١٠- الارشاد الی تصحیح الاعتقاد د/ صالح بن فوزان بن عبدالله الفوزان؛ الرئاسة العامة لارادة البحوپ العلمیة و الافتاء – الریاض – ١٤١٠ هـ
١١- ارواء الغلیل / محمد ناصر الدین الالبانی؛ المکتب الاسلامی ط ١/ ١٣٩٩
١٢- الاسماء و الصفات / ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی؛ دار الکتب العلمیة ط ١/ ١٤٠٥
١٣- اصول مذهب الامام احمد؛ د / عبدالله الترکی ط ٣، ١٤١٠ موسسة الرسالة
١٤- الاصابة فی تمییز الصحابة / للحافظ ابن حجر؛ دار احیاء التراث العربی مصورة عن الطبعة الاولیٰ ١٣٢٨ هـ
١٥- اضوء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن / الشیخ محمد الامین الشقیطی الطبعة الثانیة ١٤٠٠ هـ
١٦- الاعتصام / ابواسحاق ابراهیم بن موسی الشاطبی؛ مکتبة الریاض الحدیثة
١٧- الاعتقاد و الهدایة الی سبیل الرشاد/ ابوبکر – احمد بن الحسین البیهقی / تحقیق احمد عصام الکاتب. دار الافاق الجدیدة – بیروت ط ١، ١٤٠١ هـ
١٨- اعلام الموقعین عن رب العالمین / ابن قیم الجوزیة؛ مطابع الاسلام – القاهرن ١٤٠٠ هـ
١٩- اغاثة اللهفان من مصائد الشیطان / ابن قیم الجوزیة؛ تحقیق محمد حامد الفقی؛ مطبعة مصطفی البابی الحلبی ١٣٥٧ القاهرة
٢٠- اقتضاء الصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم / شیخ الاسلام ابن تیمیة. تحقیق د / ناصر بن عبدلاکریم العقل.

٢١- الام / الامام الشافعی. دار المعرفة – بیروت
٢٢- الامام ابن تیمیة و موقفه من قضیة التأویل/ محمد السید الجلیند / الرئاسة العامة لشئون المطابع الامیریة – القاهرة – ١٣٩٣ ه
٢٣- الامر بالاتباع و النهی عن الابتداع / جلال الدین السیوطی؛ تحقیق – مشهور حسن سلمان؛ دار ابن القیم ط ١/ ١٤١٠ ه
٢٤- الانساب / ابوسعید عبدالکریم بن محمد السمعانی؛ تحقیق الشیخ عبدالرحمن بن یحیی المعلمی؛ الناشر: محمد امین دبح – بیروت ط ٢- ١٤٠٠ ه
٢٥- الایمان / شیخ الاسلام ابن تیمیة / المکتب الاسلامی ط ٣/ ١٤١٠ ه
٢٦- الایمان / ابوعبید القاسم بن سلام / تحقیق الشیخ ناصر الدین الالبانی؛ نشر دار الارقم – الکویت.
٢٧- الایمان / ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبة العبسی / تحقیق الشیخ ناصر الدین الالبانی؛ نشر دار الارقم – الکویت
٢٨- الایمان / ابن منده؛ تحقیق الدکتور علی ناصر فقیهی – المجلس العلمی بالجامعة الاسلامیة ١٤١٠ ه
٢٩- الباعث علی انکار البدع / ابو شامه؛ تصحیح محمد فواد الطرابلسی؛ دار الاصفهانی جدة
٣٠- البدع و النهی عنها / محمد بن وضاح القرطبی ط ٢ دار الرائد – بیروت – ١٤٢٠ ه
٣١- البدایة و النهایة / ابن کثیر؛ دار الکتب العلمیة – بیروت
٣٢- بیان تلبیس الجهمیة / ابن تیمیة؛ تصحیح و تکمیل و تعلیق: محمد بن عبدالرحمن بن قاسم؛ مطبعة الحکومة مکة المکرمة ط – ١٣٩١ ه
٣٣- تاریخ دمشق / ابن عساکر مخطوص
٣٤- تبیین کذب المفتری / ابن عساکر؛ دار الکتاب العربی – بیروت ١٣٩٩ ه
٣٥- تحریر المقالة فی شرح الرسالة / مخطوت فی مکتبة الجامعة الاسلامیة؛ المدینة المنورة
٣٦- تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی / ابولعلا محمد بن عبدالرحمن المبارکفوری؛ اشرف علی مراجعة اصوله و تصحیحه عبدالوهاب عبدلاطیف؛ قام بنشره محمد عبدالمحسن الکتبی ط ٢/ ١٣٨٣
٣٧- تدریب الراوی بشرح تقریب النواوی السیوطی / حققه عبدالوهاب عبدالطیف ط ٢/ ١٣٩٩؛ دار احیاء السنة النبویة
٣٨- تذکرة الحفاظ / الذهبی؛ دار احیاء التراث العربی
٣٩- الترغیب و الترهیب / المنذری؛ تحقیق مصطفی محمد عماره - دار الفکر ١٤٠١ ه

٤٠- تطهير الاعتقاد / الصنعانى
٤١- تعظيم قدر الصلاة / للامام محمد بن نصر المروزى؛ تحقيق / د – عبدالرحمن عبدالجبار الفريوائى. الناشر: مكتبة الدار بالمدينة المنورة ط ١/ ١٤٠٦ ه
٤٢- تفسير الطبرى المسمى جامع البيان عن تأويل القرآن / ابوجعفر محمد بن جرير الطبرى / مطبعة البابى الحلبى – ط ٣- ١٣٨٨ ه
٤٣- تفسير البغوى المسمى معامل التنزيل؛ ابو محمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى الشافعى؛ دار المعرفة – بيروت ط ١/ ١٤٠٦ ه
٤٤- تفسير القرطبى المسمى الجامع لاحكام القرآن / ابوعبيدالله محمد بن احمد الانصارى القرطبى. دار احياء التراث العربى – بيروت ١٩٦٧؛ توزيع دار الباز مكة المكرمة
٤٥- تفسير القرآن العظيم للامام الجليل ابن كثير / دار المعرفة؛ بيروت ١٣٨٨ ه
٤٦- تفسير السعدى المسمى تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المنان / شيخ عبدالرحمن بن ناصر السعدى
٤٧- تقريب التهذيب / الحافظ ابن حجر. تحقيق محمد عوامة / دار الرشيد سوريا – حلب – ط ١/ ١٤٠٦ ه
٤٨- تلبيس ابليس / ابن جوزى؛ محمد محمود الاستانبولى ١٣٩٦ ه
٤٩- التلخيص الحبير فى تخريج احاديث الرافعى الكبير / الحافظ ابن حجر، عنى بتصحيحه السيد عبدالله هاشم اليمانى ١٣٨٤ ه
٥٠- التمهيد لما فى الموطأ من المعانى و الاسانيد / الحافظ ابوعمر يوسف بن عبدالله بن عبدالبر
٥١- تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل / القاضى ابوبكر محمد بن الطيب الباقلانى؛ تحقيق: عماد الدين احمد حيدر. موسسة الكتب الثقافية ط ١٤٠٧١ ه
٥٢- تنزيه السنة و القرآن عن ان يكونا من اصول الضلال و الكفران: احمد ابن حجر آل بوطاميآل بنعلى على القطرى ١٣٩٩ ه ط ٢ مطابع قطر الوطنية – الدوحة قطر
٥٣- تهذيب الاسماء و اللغات / ابوذكريا محيى الدين بن شرف النووى؛ ادارة الطباعة المنيرية.
٥٤- تهذيب الكمال / المزى مخطوط
٥٥- تهذيب مدارج السالكين لابن قيم. عبدالمنعم صالح العلى العزى آن را تهذيب كرده است.
٥٦- تهذيب التهذيب / الحافظ ابن حجر؛ مصور عن طبعة مجلس دائرة المعارف النظامية بالهند ١٣٢٦ ه
٥٧- التوحيد و اثبات صفات الرب عز و جل / امام الائمة ابن خزيمة. دراسة و تحقيق / د – عبدالعزيز بن ابراهيم الشهوان. دار الرشد – الرياض – ٧ ط ١ – ١٤٠٨.

٥٨- التوحید / عبدالمجید الزندانی ط ٣- ١٤٠٨ ه – دارالمجتمع جدة

٥٩- توالی التأسیس لمعالی محمد بن ادریس؛ الحافظ ابن حجر. حققه ابوالفداء عبدالله القاضی. دار الکتب العلمیة – بیروت – ط ١، ١٤٠٦ ه

٦٠- جامع العلوم و الحکم فی شرح خمسین حدیثا من جوامع الکلم ابن رجب الحنبلی

٦١- جامع بیان العلم و فضله / ابن عبدالبر ١٣٩٨ مکتبة الباز مکة المکرمة.

٦٢- جلاء الافهام فی الصلاة علی خیر الانام / ابن قیم الجوزیة

٦٣- جماع العلم / الامام الشافعی؛ تحقیق احمد شاکر

٦٤- جوهرة التوحد / ابراهیم اللقانی؛ مطبعة مصطفی البابی الحلبی مصر

٦٥- حادی الارواح الی بلاد الافراح / ابن قیم الجوزیة؛ دار الکتب العلمیة – بیروت – ط ١، ١٤٠٣ ه

٦٦- حاشیة العدوی علی شرح ابی الحسن لرسالة ابن ابی زید الشیخ علی الصعیدی. دار المعرفة – بیروت

٦٧- الحجة فی بیان الحجة و شرح عقیدة اهل السنن / الامام الحافظ قوام السنة ابوالقاسم اسماعیل بن محمد الاصفهانی. تحقیق: د / محمد بن ربیع مدخلی و محمد بن محمود ابورحیم؛ دار الرایة الریاض ط ١، ١٤١١ ه

٦٨- حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء / ابونعیم احمد بن عبدالله‌الاصفهانی؛ دار الکتاب العربی – بیروت ط ٣، ١٤٠٠ ه

٦٩- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور / السیوطی؛ دار الفکر، بیروت، ط ١، ١٤٠٦ ه

٧٠- درء تعارض العقل و النقل / شیخ الاسلام ابن تیمیة. تحقیق د / محمد رشاد سالم

٧١- طبع جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة – الریاض ط ١، ١٤٠١ ه

٧٢- دراسة حدیث نضر الله امرء سمع مقالتی. / الشیخ عبدالمحسن العباد، طبع فی مطابع الرشید بالمدینة المنورة ط ١، ١٤٠١ ه

٧٣- الدر الثمین و المورد العذب المعین. / محمد احمد میارة المالکی؛ المکتبة التجاریة الکبری؛ توزیع دار الفکر بیروت.

٧٤- دعوة التوحید / محمد خلیل هراس ط١

٧٥- دعاوی المناوین لدعوة الشیخ محمد بن عبدالوهاب عرض و نقض عبدالعزیز بن محمد بن علی العبداللطیف؛ دار طیبة الریاض ١٤٠٩ ه

٧٦- دقائق التفسیر الجامع لتفسیر الامام ابن تیمیة / تحقیق د. محمد السید الجلیند؛ موسسه علوم القرآن – دمشق – بیروت ط ٢، ١٤٠٤ ه

٧٧- ديوان الامام الشافعی / جمع محمد عفيف الزغبی / مكتبة المعرفة ط ٣، ١٣٩٢ ه

٧٨- الرسالة / الامام الشافعی ؛ تحقيق و شرح احمد محمد شاكر ط ٢، ١٣٩٩. مكتبة دار التراث بالقاهرة

٧٩- الرسالة القشيرية / ابوالقاسم عبدالكريم القشيری؛ تحقيق د. عبدالحليم محمود ود / محمد بن شريف. الناشر: دار الكتب الحديثة القاهرة

٨٠- رد الانتقاد / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقی ط ١

٨١- روضة الطالبين و جنة المناظر / موفق الدين عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسی؛ دار الكتاب العربی – بيروت ط ١، ١٤٠١ ه

٨٢- زاد العماد فی هدی خير العباد / ابن قيم الجوزية؛ تحقيق شعيب الارناووط و عبدالقادر الارناووط. موسسة الرسالة ط١، ١٣٩٩.

٨٣- الزاهر فی غريب الفاظ الشافعی

٨٤- سلسلة الاحاديث الصحيحة و الضعيفة / محمد ناصر الدين الالبانی. الكتب الاسلامی

٨٥- سنن الترمذی / الامام الحافظ ابوعيسی محمد بن عيسی بن سورة الترمذی / حققه عبدالرحمن محمد عثمان؛ دار الفكر – بيروت – ١٤٠٠ ه

٨٦- سنن ابی داود / راجعه محمد محيی الدين عبدالحميد / دار الباز مكة المكرمة

٨٧- سنن ابن ماجة / بتحقيق محمد فواد عبدالباقی؛ دار الفكر بيروت

٨٨- سنن النسائی / شرح السيوطی / حاشية السندی؛ دار الكتاب العربی – بيروت

٨٩- سنن الدارمی / تحقيق عبدالله هاشم اليمانی. شركة الطباعة الفنية المتحدة

٩٠- سنن الدار القطنی / تحقيق عبدالله هاشم اليمانی. دار المحاسن للطباعة – القاهرة ١٣٨٦.

٩١- السنن الكبری / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقی / توزيع دار الباز مكة المكرمة

٩٢- السنن و المبتدعات / محمد بن عبدالسلام بن خضر الشقيری. دار الكتب العلمية – بيروت ١٣٩٥

٩٣- السنة / عبدالله بن الامام احمد بن حنبل. تحقيق و دراسة: د / محمد بن سعيد بن سالم القحطانی. دار ابن القيم – الدمام ط ١، ١٤٠٦ ه

٩٤- السنة / ابوبكر احمد بن محمد بن هارون بن يزيد الخلال. دراسة و تحقيق د. عطية الزهرانی. دار الراية الرياض ط ١، ١٤١٠ ه

٩٥- سير اعلام النبلاء / للحافظ الذهبی. تحقيق شعيب الارناووط و جماعة. موسسة الرسالة ط ١، ١٤٠٢ ه

٩٦- شرح اصول اعتقاد اهل السنة و الجماعة / ابولاقاسم بة الله بن الحسن بن منصور الالكائى. تحقيق: د. احمد بن سعد الغامدى. دار طيبة الرياض

٩٧- شرح السنة / ابومحمد الحسين بن مسعود الفراء البغوى؛ تحقيق شعيب الارناووط. المكتب الاسلامى دمشق ١٤٠٠ ه.

٩٨- شرح العقيدة الطحاوية / ابن ابى العز الحنفى؛ خرج احاديثها محمد بن ناصر الدين الالبانى – المكتب الاسلامى ط ٧

٩٩- الشريعة / الامام ابوبكر محمد بن الحسين الاجرى؛ تحقيق محمد حامد الفقى. الناشر: حديث اكادمى باكستان ط ١، ١٤٠٣ ه.

١٠٠- شرح الكوكب المنير المسمى بمختصر التحرير / ابولعباسى احمد بن عبدالعزيز الفتوحى؛ تحقيق محمد حامد الفقى. مكتبة السنة المحمدية ١٣٧٢ ه.

١٠١- شرح مسلم / النووى؛ دار احياء التراث العربى – بيروت.

١٠٢- شرح مسلم المسمى المفهوم لما اشكل من تلخيص كتاب المسلم ابوالعباس احمد بن ابى الحفص عمر بن ابراهيم الانصارى القرطبى مخطوط مكتبة الجامعة الاسلامية ٢٣٤٣.

١٠٣- شرح موطأ الامام مالک / محمد الزرقانى؛ مكتبة الكليات الازهرية ١٣٩٩.

١٠٤- شرح نونية ابن قيم / محمد خليل هراس. الفاروق حديثه ١٤٠٤ ه.

١٠٥- شرح كتاب التوحيد من صحيح البخارى / الشيخ عبدالله بن محمد الغنيمان ط ١

١٠٦- شرح البخارى / ابن بطال مخطوط مكتبة الجامعة الاسلامية.

١٠٧- شرح حديث النزول / شيخ الاسلام ابن تيمية؛ ضمن مجموع الفتاوى

١٠٨- شرح العقيدة الاصفهانية / شيخ الاسلام ابن تيمية. دار الكتب الاسلامية ١٣٨٥ ه.

١٠٩- شفاء العليل فى مسائل القضاء و القدر و الحكمة و التعليل ابن قيم. ملتبة دار التراث.

١١٠- شعب الايمان / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى. رسائل ماجستير مكتبة الدراسات العليا بالجامعة الاسلامية.

١١١- صحيح البخارى الامام ابوعبدالله محمد بن اسماعيل البخارى ضبطه و رقمه و عنى به د. مصطفى ديب البغا. دار القلم – دمشق – بيروت – ط ١ – ١٤٠١ ه.

١١٢- صحيح مسلم / الامام مسلم بن الحجاج القشيرى؛ ترتيب احمد فواد الباقى

١١٣- صحيح الجامع الصغير / محمد ناصر الدين الاسلامى. المكتب الاسلامى

١١٤- صحیح الترغیب و الترهیب / محمد ناصر الدین الالبانی. المکتب الاسلامی
١١٥- الصفات الالهیة / الدکتور محمد امان الجامی. الجامعة الاسلامیة ١٤٠٨ ه.
١١٦- صفة الصفوة / اب الجوزی. توزیع مکتبة الباز مکة المکرمة ط ٢، ١٣٩٩ ه.
١١٧- الصلاة و حکم تارکها / ابن القیم. تحقیق تیسیر زعیتر. المکتب الاسلامی ط ٢ – ١٤٠٥ ه
١١٨- الصواعق المرسلة علی الجهمیة و المعطلة / ابن القیم؛ حققه الدکتور علی بن محمد الدخیل الله. دار العاصمة الریاض ط ١، ١٤٠٨.
١١٩- الصواعق المنزلة / ابن القیم؛ حققه د. علی بن ناصر فقیهی و د. احمد بن عطیة الغامدی الجامعة الاسلامیة بالمدینة المنورة
١٢٠- صون المنطق و الکلام عن متن المنطق و الکلام / السیوطی، علق علیه علی سامی النشار. دار الکتب العلمیة
١٢١- ضعیف الجامع الصغیر / محمد ناصر الدین الالبانی. المکتب الاسلامی
١٢٢- طبقات الحنابلة / القاضی ابوالحسین محمد بن ابی یعلی. دار المعرفة – بیروت
١٢٣- طبقات الشافعیة / اسبکی. طبع بمطبعة عیسی البابی الحلبی ط ١، ١٣٨٤ ه.
١٢٤- طبقات الشافعیة / ابوبکر بن احمد بن محمد امین قاضی شهبة؛ بعنایة د. الحافظ عبدالحلیم عبدالحلیم خان. مکتبة مدینة العلم مکة المکرمة ط ١، ١٣٩٩ ه.
١٢٥- طبقات الشافعیة / جمال الدین عبدالرحیم الاسنوی. تحقیق عبدالله الجبوری، دار العلم ١٤٠١ ه.
١٢٦- طبقات الشافعیة / ابن کثیر مخطوط.
١٢٧- العلم / ابن ابی خیثمة؛ تحقیق الشیخ محمد ناصر الدین الالبانی. نشر دار الارقم الکویت
١٢٨- العقیدة الاسلامیة بین السلف و المعتزلة؛ محمد احمد خفاجی. مطبعة الامامة
١٢٩- علاقة الاثبات و التفویض بصفات رب العالمین. رضا نعسان، توزیع رئاسة العامة للافتاء و الدعوة و الارشاد – الریاض
١٣٠- عقیدة المسلمین / الشیخ صالح بن ابراهیم البلیهی ط ٣، ١٤٠٩ ه.
١٣١- عقیدة اصحاب الحدیث / الصابونی؛ ضمن مجموعة الرسائل المنیریة
١٣٢- عقیدة الحافظ عبدالغنی المقدسی؛ تحقیق عبدالله بن محمد البصیری ط ١، ١٤١١ ه.
١٣٣- العقیدة السلفیة فی کلام رب البریة / عبدالله بن یونس الجدیع ط ١، ١٤٠٨.

١٣٤- عون المعبود شرح سنن ابی داود – ابوالطیب العظیم ابادی مع شرح الحافظ ابن قیم الجوزیأة؛ تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان. محمد عبدالمحسن الکتبی ط ٢، ١٣٨٨ ه.

١٣٥- غایة النهایة فی طبقات القراء / شمس الدین ابوالخیر محمد بن محمد الجزری. دار الکتب العلمیة – بیروت – ط٢، ١٤٠٠ ه.

١٣٦- فتح الباری / الحافظ ابن حجر. المکتبة السلفیة.

١٣٧- فتح المجید شرح کتاب التوحید / الشیخ عبدالرحمن بن حسن آل الشیخ؛ الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة و الافتاء الریاض ١٤٠٣

١٣٨- الفتح الربانی لترتیب مسند الامام احمد بن حنبل الشیبانی / احمد عبدالرحمن البنا. دار الشهاب القاهرة

١٣٩- الفرق بین الفرق / عبدالقاهر بن طاهر البغدادی؛ تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید. دار المعرفة – بیروت –

١٤٠- الفصل بین الملل و الاهواء و النحل / ابن حزم؛ دار الفکر – بیروت

١٤١- فضل علم السلف علی علم الخلف / الامام ابن رجب ضمن مجموعة رسائل الدار السلفیة

١٤٢- فضل الصلاة علی النبی / اسماعیل القاضی؛ تحقیق محمد ناصر الدین الالبانی. المکتب الاسلامی

١٤٣- فیض القدیر شرح الجامع الصغیر / المناوی؛ دار الفکر ط ٢، ١٣٩١ ه.

١٤٤- القاموس المحیط / الفیروز ابادی. موسسة الرسالة ط ١

١٤٥- قوت القلوب / ابوطالب المکی. دار صادر

١٤٦- قواعد المنهج السلفی / د. مصطفی حلمی؛ دار الانصار ط – ١- ١٣٩٦

١٤٧- القواعد المثلی / محمد صالح العثیمین

١٤٨- القول البدیع فی الصلاة علی الشفیع / شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوی. دار الکتب العلمیة – بیروت ط ٣، ١٣٩٧.

١٤٩- الکامل فی الضعفاء الرجال / ابواحمد عبدالله بن عدی الجرجانی؛ دار الفکر ط- ١، ١٤٠٤ ه

١٥٠- کشف الخفاء و مزیل الالتباس / العجلونی؛ تحقیق احمد القلاش مکتبة التراث الاسلامی

١٥١- کشف الشبهات / الامام محمد بن عبدالوهاب التمیمی

١٥٢- الکفایة فی علم الروایة / الخطیب البدادی؛ مرجعة عبدالحلیم محمد عبدالحلیم. دار الکتب الحدیثة ط ٢

١٥٣- لسان المیزان / الحافظ ابن حجر. دار الفکر

١٥٤- لسان العرب / ابن منظور؛ دار صادر

١٥٥- لمحات فی اصول الحدیث / د. محمد ادیب صالح. المکتب الاسلامی ط ٣، ١٣٩٩

١٥٦- لوامع الانوار البهية / محمد بن احمد السفارينى الاثرى الحنبلى. مطبعة المدنى

١٥٧- المبسوط / ابوبكر محمد بن احمد السرخسى؛ ادارة القرآن و العلوم الاسلامية باكستان ١٤٠٧ ه.

١٥٨- المجموع شرح المهذب / ابوذكريا محيى الدين بن شرف النووى؛ دار الفكر

١٥٩- مجموع فتاوى ابن تيمية / جمعة عبدالرحمن بن قاسم؛ توزيع الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الارشاد الرياض

١٦٠- مجموعة القصائد المفيدة. الطبعة الاولى الرياض

١٦١- مجموعة الرسائل المنيرية. توزيع دار الباز مكة المكرمة

١٦٢- مجمع الزوائد و منبع الفوائد الحافظ نور الدين على بن ابى بكر الهيثمى. بتحرير الحافظ الجليلين العراقى و ابن حجر. دار الكتاب العربى ط ٣، ١٤٠٢ ه

١٦٣- محاضرات فى السلفية / محمد لبيب؛ مكتبة العلم – القاهرة ط ٢، ١٤١٠ ه.

١٦٤- المحلى / على بن احمد بن حزم؛ مكتبة الجمهورية العربية مصر ١٣٨٧

١٦٥- مختصر الصواعق المرسلة على الجهمية و المعطلة لابن القيم / اختصار محمد الموصلى. مكتبة الرياض الحديثة

١٦٦- مختصر لامزنى لكتاب الام للشافعى / المزنى. دار المعرفة

١٦٧- مختصر العلو للعلى الغفار للذهبى / اختصره و حققه اشيخ محمد ناصر الدين الالبانى. المكتبة الاسلامية ط ١، ١٤٠١ ه.

١٦٨- مختصر سنن ابى داود للمنذرى و معه معالم السنن للخطابى و تهذيب ابن القيم ؛ تحقيق الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الارشاد الرياض

١٦٩- مدارج السالكين / ابن قيم الجوزية؛ تحقيق – محمد حامد الفقى. مطبعة السنة النبوية ١٣٧٥ ه.

١٧٠- مذكرة فى اصول الفقه / الشيخ محمد الامين الجكنى الشنقيطى. المكتبة السلفية بالمدينة المنورة.

١٧١- المستدرک على الصحيحين / ابوعبدالله الحاكم النيسابورى؛ دار الكتاب العربى بيروت

١٧٢- مسند الامام احمد؛ المكتب الاسلامى

١٧٣- مسند ابى يعلى الموصلى / تحقيق حسن سليم اسد. دار المأمون للتراث ط ١، ١٤٠٤ ه

١٧٤- المسودة فى اصول الفقه لال تيمية / تحقيق محيى الدين عبدالحميد. مطبعة المدنى القاهرة ١٣٨٤ ه.

١٧٥- مشكل الاثار / الحافظ ابوجعفر احمد بن محمد الطحاوى. طبع الهند ١٣٣١ ه.

١٧٦- مشكاة المصابيح / محمد بن عبدالله الخطيب التبريزى؛ تحقيق محمد ناصر الدين الالبانى . المكتب الاسلامى ١٣٨٢

١٧٧- المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى / احمد بن محمد بن على المقرى الفيومى. المكتبة العلمية – بيروت

١٧٨- المصنف فى الاحاديث و الاثار / ابوبكر عبدالله بن محمد بن ابى شيبة؛ حققه عبدالخالق الافغانى. الدار السلفية بالهند ط ٢، ١٣٩٩ ه

١٧٩- مصباح الزجاجة فى زوائد ابن ماجة / احمد الكنانى البوصيرى. تحقيق محمد المتقى الكشناوى. دار العربية للطباعة بيروت ط ١، ١٤٠٢ ه.

١٨٠- معجم البلدان / ياقوت بن عبدالله الحموى. دار صادر ١٤٠٤ ه.

١٨١- المعجم الكبير / للحافظ ابى القاسم الطبرانى؛ حققه حمدى عبدالمجيد السلفى. مطبعة الامة – بغداد.

١٨٢- المعجم الوسيط / لجنة باشراف مجمع اللغة العربية. دار الدعوة

١٨٣- معالم الانطلاقة الكبرى / احمد عبدالهادى المصرى. دار طيبة الرياض ط ١، ١٤٠٨ ه.

١٨٤- معالم السنن / ابوسليمان الخطابى. المكتبة العلمية – بيروت – ط ٢، ١٤٠١ ه.

١٨٥- معارج القبول / الشيخ حافظ الحكمى. الطبعة السلفية.

١٨٦- المغنى / ابومحمد عبدالله بن احمد بن قدامة المقدسى. طبع رئاسة البحوث العلمية و الافتاء – الرياض

١٨٧- المغنى / لابن قدامة؛ تحقيق د. عبدالله بن عبدالمحسن التركى و عبدالفتاح الحلو هجر للطباعة و النشر ط١، ١٤٠٦

١٨٨- المفردات فى غريب القرآن / الراغب الاصفهانى / تحقيق محمد سيد كيلانى. مطبعة البابى الحلبى ١٣٨١ ه.

١٨٩- مفتاح الدار السعادة / ابن قيم. توزيع رئاسة ادارة البحوث العلمية الرياض

١٩٠- مفيد العلوم و مبيد الهموم / القزوينى

١٩١- مفتاح الجنة / السيوطى – الجامعة الاسلامية

١٩٢- المفسرون بين التأويل و الاثبات / محمد بن عبدالرحمن المغراوى. دار طيبة الرياض ١٧-١٤٠٥ ه

١٩٣- مقدمة ابن خلدون / ابن خلدون ط١

١٩٤- المللو النحل / ابوالفتوح محمد بن عبدالكريم الشهرستانى. مطبوع بهاش الفصل لابن حزم

١٩٥- مناقب الشافعى / ابوبكر احمد بن الحسين البيهقى؛ تحقيق احمد صقر. دار التراث ط ١/ ١٣٩١ ه.

١٩٦- مناقب الشافعی / الفخر الرازی؛ تحقیق احمد حجازی السقا. مکتبة الکلیات الازهریة ط ١٤٠٦ ه.

١٩٧- منهاج السنة / شیخ الاسلام ابن تیمیة؛ د. محمد رشاد سالم. جامعة الامام محمد بن سعود الاسلامیة ط١

١٩٨- منهج السلف فی العقیدة / د. صالح بن سعد السحیمی ١٤٠٩

١٩٩- منهج الاشاعرة فی العقیدة / د. سفر الحوالی. مجلة الجامعة السالمیة

٢٠٠- المنتقی شرح موطأ مالک / ابوالولید سلیمان بن خلف الباجی. مطبعة السعادة ط١، ١٣٣١

٢٠١- المنتقی من منهاج الاعتدال / الذهبی؛ الرئاسة العامة لادارة البحوث العلمیة الریاض

٢٠٢- منهاج الادلة/ ابن رشد ط٢

٢٠٣- موطأ الامام مالک/ صححه و رقمه محمد فواد عبدالباقی؛ دار احیاء الکتب العربیة

٢٠٤- الموافقات فی اصول الاحکام / ابواسحاق بن موسی الشاطبی. دار الفکر

٢٠٥- المواقف فی علم الکلام / عبدالرحمن بن احمد الایجی. عالم الکتب – بیروت

٢٠٦- میزان الاعتدال / الذهبی؛ تحقیق علی محمد البجاوی. دار المعرفه- بیروت ط ١، ١٣٨٢ ه.

٢٠٧- نخبة الفکر / الحافظ ابن حجر؛ شرح الشیخ حماد بن محمد الانصاری. دار العدوی ط ١.

٢٠٨- النبوات / شیخ الاسلام ابن تیمیة. دار الکتب العلمیة – بیروت – ١٤٠٢ ه.

٢٠٩- النصیحة / الواسطی. المکتب الاسلامی

٢١٠- النهایة فی غریب الحدیث / ابن الاثیر الجزری. المکتبة الاسلامیة

٢١١- نهایة المحتاج الی شرح المنهاج / محمد بن ابی العباس احمد الرملی. البابی الحلبی ١٣٨٦

٢١٢- النهج السدید فی تخریج احادیث تیسیر الحدیث العزیز الحمید / جاسم الفهید الدوسری. دار الخلفاء ط ١، ١٤٠٤ ه.

٢١٣- نیل الاوطار من حدیث سید الاخیار / محمد بن علی الشوکانی. دار الجیلی ١٣٩٣

٢١٤- هذه مفاهیمنا / صالح بن عبدالعزیز آل الشیخ ط ١.

٢١٥- وفیات الاعیان / ابن خلکان؛ حققه در احسان عیاش. دار صادر

٢١٦- الوافی بالوفیات / صلاح الدین خلیل بن ابیک الصفدی المانیا ط ٢.